

Handwritten text in Arabic script, possibly a title or header.

Handwritten text in Arabic script.

Handwritten text in Arabic script.

Handwritten text in Arabic script.

Handwritten text in Arabic script.

Handwritten text in Arabic script.

Handwritten text in Arabic script.

Handwritten text in Arabic script.

Handwritten text in Arabic script.

Handwritten text in Arabic script.

جلد اول

روضات الجنات

فی احوال العلماء ولسادہ



بگامشاید و نشندان سلامی از صدر امام زمان آصف
زیدی بامیر انشندان

تالیف علامہ محقق آیۃ اللہ العظمی میر سید محمد باقر خوانساری صفا طاب ثراہ

المستوفی: ۱۳۱۳ ہجری قمری

ترجمہ، مقدمہ، اضافات، قلم: دانشمند محقق

آقای حاج شیخ محمد باقر ساعدی خراسانی

حق چاپ محفوظ

از انتشارات:

کتابفروشی اسلامیہ

تہران - خیابان بوذرجمہری - تلفن ۵۲۱۹۶۶

۲۵۳۶ شاہنشاہی

چاپ اسلامیہ

129175

c

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی محمد وآله ائمة الهدی .
و بعد صد و سه سال از پایان جلد چهارم کتابی میگذرد که کتابخانه‌های علمی
جهان بوجود آن مباحث میکنند و کمتر کتابخانه معتبر نیست که مجلداتی از خطی و چاپی
آنها نداشته باشد و مدرک کتب رجال و تراجم قرار نگیرد .
این کتاب گرانبها که از طرف مؤلف بزرگوارش بنام (روضات الجنات) نامگذاری
شده و بزبان عربی تالیف و توصیف یافته از هر جهت شایسته و آراسته بود به زبان
پارسی برگردانیده شود تا مورد استفاده همگان قرار بگیرد و از مطالب نهفته در آن بهره‌ور
گردند .

قرعه‌ی فال بنام من بی فضل زدند ، خدايتمتع اراده فرمود که این خدمت
ارزنده بقلم ناتوان این بنده صورت وقوع پیدا کند و بخواست حضرت دو الجلال و
توجهات حضرت بقية الله و نظریاک مؤلف بزرگوارش مجلدات چهارگانه آن در چند
مجلد بقطع معمول عصری درآید .

این بنده تا آنجا که توانسته‌ام مطالب کتاب را در فنون مختلفه بدون کم و کاست
بپارسی برگردانیده و موارد اختلاف انظار اعلام را با در نظر گرفتن موقعیت علمی و
عملی مؤلف محترم آن که (اجل من ان یوصف و اعز من ان یعرف است) در پاورقی
ایراد نمایم و شرح حال مجملی از طبقات مختلف که بمناسبت در اصل کتاب نامبرده شده‌اند
از جهت تکمیل ترجمه پاورقی بیفزایم و اشعار عربی را که در متن کتاب آمده تا اندازه‌ای که
نزدیک بمضمون آن باشد ترجمه کنم .

ذیلا برای اینکه این مقدمه را تا اندازه‌ای تکمیل کرده باشم به بخشی از شرح حال
مؤلف قده که در اصل کتاب ذیل ترجمه‌اش نیامده و همچنین تعرفه‌ای از کتاب حاضر
را از مقدمات روضات طبع دوم و سوم و زندگی آیه الله چهار سوهی که هر سه از آثار
ارزنده‌ی دانشمند فاضل جناب آقای حاج سید محمد علی روضاتی و مقدمه‌ی نهریه‌اش
گرانبهای فاضل برومند جناب آقای حاج سید احمد روضاتی که هر دو بزرگواران از نوادگان
و مفاخر خاندان مؤلف و مصداق صحیح اهل البیت ادری بمافی‌ه‌اند و برخی از کتب

دیگر که استفاده کرده‌ام اشاره‌نمایم ، (منه التوفیق و علیه التکلان) .
معرفی کتاب : روضات از بزرگترین موسوعات رجالیه تراجم احوال علما و بزرگان مسلمین است که در مدت سی سال تالیف و از طرف مؤلف تجدید نظر شده و تاریخ پایان مجلد چهارم دوم ذیحجه سال ۱۲۸۶ هجری یعنی صد و سه سال پیش از این است .
روضات از اولین روز انتشار بلکه پیش از طبع نیز در بلاد و نواحی منتشر شده و اهل وصل و دانش از آن درّه فاخره و گنجینه‌پر بها استفاده می‌برده‌اند و با مرناصرالدین شاه منظور تکمیل نامه‌ی دانشوران آنرا از اصفهان طلبیده و دومین نسخه‌ی آن که بخط فرزند برومند صاحب روضات بوده بطهران فرستاده شده .

و بالاخره با اشاره میرزا فتحعلیخان صاحب دیوان و بهمت حاجی میرزا محمدسال ۱۳۰۷ هجری برای اولین مرتبه و شش سال پیش از رحلت مؤلفش بطبع رسیده .
حواشی و فهرستها : از موقعیکه روضات انتشار پیدا کرد و در دسترس همگان قرار گرفت تا بحال کتب و رسائل زیادی بعنوان حواشی و متممات برای این کتاب ارزنده تدوین و نالیف شده و اینکار از طرف نویسندگان و اعلام دلیل بر آنستکه علما و مصنفان از هر جهت کتاب مزبور را مورد توجه و اعتنا قرار داده‌اند .

آنچه نص است و آنچه اخبار است	از مشایخ هر آنچه آثار است
اندرین نامه حملگی جمع است	مجلس انس را یکی شمع است
گر چه بسیار دیده شد تالیف	کس ندیده بدین صفت تصنیف

احسن الودیعہ کہ خود کتاب مستقل و در دو مجلد بطبع رسیده از همان قسم کتابهایی است کہ بمنظور استدراک بر روضات نوشته شده و نام دیگر آن کتاب (الباقیات الصالحات فی تتمیم روضات الجنات) از طرف مؤلف و مستدرکش تعیین گردیده .
و حدود پنجاه فهرست برای آن کتاب نوشته شده از جمله ابواب الروضات تالیف مرحوم شیخ محمد باقر الفت اصفهانی و فهرستی از طرف فاضل ارجمند آقای حاج سید محمد علی روضاتی در آغاز طبع دوم تهیه گردیده .

اولین فهرست برای این کتاب از طرف فرزند علامه اش میرزا عطاءالله بنام مفتاح الروضات تهیه شده این فهرست با اطلاع مؤلف رسیده و در حقیقت تلخیص از کتاب مزبور است .

و فهرست دیگری بتوسط سید محمد حسن خوانساری متوفی ۱۳۳۷ تالیف گردیده و نیز شیخ دانشور یا جناب آقای شیخ محمد علی معلم حبیب آبادی دام عمره فهرستی بنام الکلمات الطیبات فی فهرس روضات الجنات تدوین نموده .

علاوه بر فهرستهای مزبور حواشی و تعلیقاتی برای کتاب روضات تدوین شده از جمله حواشی مرحوم الفت اصفهانی و حواشی جناب معلم دام عمره بنام الکلمات العالیات و حواشی جناب آقای حاج سید احمد روضاتی دام عمره بنام المستدرکات والذبول اللامعات علی روضات الجنات و حواشی آقای حاج سید محمد علی روضاتی دام ظلّه در مقدمه طبع دوم و بخصوص حواشی و تعلیقات فراوانی که در پاورقی مجلدات بیست گانه روضات بطوریکه خود مقرر داشته و محلدی از آن طبع رسیده و حواشی آقای آقا سید عبدالحجید بلاغی بنام نقدالروضات و حواشی شیخ محمد رضا اصفهانی که به صمصمه تاریخ تهران آقای بلاغی طبع رسیده .

و عده‌ای از جمله میرزا عطاءالله فرزند مؤلف و الفت اصفهانی و شیخ علا محسین نجف آبادی آنرا تلخیص کرده‌اند .

روضات در ضمن چهار مجلد تدوین شده .

مجلد اول آن مشتمل بر مقدمه و حرف همزه تا جیم است و تاریخ تحدید نظر مؤلف ۱۵ محرم ۱۲۷۱ هجری بوده .

مجلد دوم آن مشتمل بر حرف حاء تا آخر طاء است و تاریخ پایان آن ۱۴ شعبان سال ۱۲۶۳ هجریست .

مجلد سوم آن مشتمل بر حرف عین تا آخر حرف لام است و تاریخ آن ۲۲ جمادی الاولی سال ۱۲۸۴ هجری است .

مجلد چهارم مشتمل بر حرف میم تا آخر حرف یاست و تاریخ پایان آن دوم ذیحجه سال ۱۲۸۶ هجری است .

مجلدات چهارگانه در طبع اول و دوم در ضمن یک مجلد بقطع رحلی طبع رسیده است و در طبع سوم بطوریکه فاضل ارجمند جناب آقای حاج سید محمد علی روضاتی اطلاع داده در ضمن بیست مجلد بقطع خشتی طبع میرسد و یک مجلد آن طبع شده و نیز بهمان قطع از طرف

فاضل خردمند جناب آقای حاج سید احمد روضاتی در ضمن ده مجلد تدوین و تدبیر شده .

مؤلف در این کتاب هر بخش از تراجم را بدو قسمت تقسیم کرده بخش اول را ویژه شرح احوال فقهاء شیعه و بخش دوم را مخصوص سایر از طبقات شیعه و فرق مسلمانها قرار داده و در هر بخش ترتیب ابجدی را مراعات کرده و در بسیاری از بخشهای کتاب قرون هجری و تقدم قرنی بر قرن دیگر را منظور داشته .

و بمناسبت شرح حال هر بزرگی در خصوص عقیده و مسلکی که داشته بحث دقیقی بعمل آورده و هر مسلک و مرامی که مخالف یا رویه و سلیقه علمی و عملی خود او بوده با براهین واضح و ادله قطعیه مورد اعتراض قرار داده .

در عین حال بزرگ هر مسلکی را محترم شمرده و مخصوصا با جملات چندی که در آغاز ترجمه‌ی او آورده موقعیت ویرا محفوظ داشته .

مؤلف در این کتاب بر خلاف کتب تراجم دیگر به شرح احوال رجال شیعه و فرق دیگر مسلمانان اکتفا نکرده بلکه فوائد استطرادیه بسیاری را متعرض شده که ممکن است مطالعه کننده‌ی آن هرگاه از انصاف نگذرد با حقایق و دقائق بسیاری مواجه گردیده و در هر مطالعه بمطلب تازه‌ای دست یابد .

مدارک کتاب : مؤلف برای تهیه این اثر مهم از مدارک بسیاری استفاده کرده و اسامی منابع اثر خویش را در اصل کتاب که با واسطه یا بدون واسطه از آنها بهره‌ور گردیده متعرض شده در عین حال اسامی آنها را بطوریکه در فهرست مرحوم الفت و جناب آقای سید محمد علی روضاتی در مقدمه طبع ثانی آمده نام میریم .

ابطال الباطل ابن روزبهان ، اثنی عشریه محمد عیناشی ، اتحاف الوری فهدهاشمی ، احسن التواریخ روملو ، اخبار البشر ، اغانی ابوالفرج اصفهانی ، اکلیل المنهج ملا محمد جعفر امل‌الامل شیخ حر ، انساب عبدالکریم سمعانی ، انس الجلیل قاضی ابوالیمن ، ایحاز المقال شیخ فرج‌الله ، بغیة الوعات سیوطی ، بشارة المصطفی عمادالدین طبری ، تاریخ اعظم کوفی ، تاریخ ابن عساکر ، تاریخ ابن نجار ، تاریخ گزیده حمدالله ، تاریخ بغداد خطیب ، تاریخ یافعی ، تبرالمداب احمد حافی ، تتمیم امل‌الامل میرزا ابراهیم قزوینی ، تذکرة الاولیاء شیخ عطار ، تقریب ابن حجر ، تقویم البلدان ، تلخیص الاثار باکوئی ،

تنقیح المقال بلاغی ، جامع الاصول جزری ، جامع الانوار آملی ، جامع الاسرار آملی ، جامع الرواة اردبیلی ، حاشیه شمنی ، حبیب السیر خواندمیر ، حدائق المقربین ملا محمد صالح خواتون آبادی ، حدیقه الهلالیه شیخ بهائی ، حیات الحیوان دمیری ، خزانه الخیال محمد مومن شیرازی ، خلاصه علامه ، درجات الرفیعه سید علیخان ، درر کامنه عسقلانی در المنثور عاملی ، دمیة القصر باخرزی ، رجال ابن داود ، رجال بوعلی ، رجال شیخ طوسی ، رجال نیشابوری ، رجال نجاشی ، رساله ابن عودی ، رساله اقبالیه ، رساله قشیری ، رواشع میرداماد ، روضة الصفاء میرخواند ، روضة صفویه میرزا بیگ گنابادی ، ریاض العلماء افندی ، سلافة العصر سید علیخان کبیر ، سلم السموات کازرونی ، سلیم بن قیس هلالی ، شجره الاولیاء حسینی ، شرف نامه منیری ، شقایق نعمانیه طاشکبری زاده صحیفة الصفاء ملا محمد اخباری ، صواعق ابن حجر ، طبقات الاطباء احمد مصری ، طبقات شافعیه سنوی ، ظفر نامه شرف الدین یزدی ، عالم آراء عباسی اسکندر بیگ منشی ، عمدة الطالب احمد حسینی ، عیون الانباء ابن ابی اصیبعه ، غایه المرام سید جزائری ، غوالی ابن ابی جمهور ، فلاح السائل ابن طاوس ، فوائد ملا اسماعیل خواجوی ، فوائد بحر العلوم ، فوائد محمد زمان تبریزی ، فهرست شیخ طوسی ، قاموس فیروز آبادی قلائد العقیان فتح بن خاقان ، کامل میرد ، کتاب الاحیاب نورالدین بدخشی کشکول شیخ بهائی ، لؤلؤة البحرین شیخ یوسف ، مجالس المؤمنین قاضی ، مجمع البحرین طریحی محاسن اصفهان ما فروخی ، محاضرات راغب ، محافل المؤمنین ، محبوب القلوب اشکوری مخلات شیخ بهائی ، مختصر ابن خلکان جزری ، مشایخ شیعه شیخ یحیی بحرانی مصابیح بغوی ، معالم العلماء ابن شهر آشوب ، معجم الادباء و معجم البلدان یاقوتی مقابیس شیخ اسدالله شوشتری ، مقامات سید جزائری ، مقام الفضل کرمانشاهی ، مشرف الطاهرین ، مناقب الفضلاء خاتون آبادی ، منیة المرئاد ملا محمد اخباری ، نظام الاقوال نظام الدین ساوجی ، نقد الرجال تفریسی ، الوافی بالوفیات سعدی ، و فیاب الاعیان ابن خلکان .

آثار مؤلف: مؤلف شرح حال و آثار خود را در این کتاب متعرض شده و دیگران نیز با تجلیل فراوانی بشرح حال او پرداخته و ما در تذکره باقریه افتخار ایراد شرح

حال او را داریم .

بطوریکه می‌دانیم مؤلف در نظم و نثر عربی و پارسی مهارت داشته و کتب زیادی تألیف کرده بخشی از آنها را که در روضات نیاورده ذیلاً از مقدمه نهریه ایراد میکنیم .
ادب اللسان ، کتاب فارسی است در این کتاب گفتار پسندیده و نکوهنده‌ای که از زبان سر مرید شرح داده و خطبه و دیباچهای نداشته و معلوم نیست مؤلف آنرا بدان نام نامده یا دیگری .

السیاح شمس کسکول بوده و اشعار بسیاری از خود در آن نقل کرده .

حواهر الانار و حوائر الارار در شرح حدیث رسول خدا و مواعظیکه برای اسودر عفرای قدس سره ایراد فرموده متأسفانه ناتمام مانده .

حواسی ریاض (شرح کبیر) که در مجموعه ندوین شده رساله‌های ابواب فقه مختصری در کلیه ابواب فقه و سال ۱۲۴۶ تا بحام آمده رساله ترجمه آباء و عشره و اعلام خاندان خودس سال ۱۲۴۸ تألیف شده رساله‌ی استدلالی در خمس .

ملفوظات مجموعه و رام که سال ۱۲۷۲ از تألیف و تلخیص آن فارغ شده‌اند لیسره این رساله توسط فاضل ارجمند جناب آقای حاج سید احمد روضاتی طبع رسیده رساله مرور را بنا به پیشنهاد مرسید حسن مدرس قدس سره تألیف کرده و سید با مطالعه آن احاره‌ای نوی داده و به اختصار او تصریح کرده .

آثار نظمی او نیز بسیار است و فاضل مرور اشعار منفرق او را بصورت دیوانی ترتیب داده برخی از اشعار عربی و پارسی او در روضات و سر در مقدمه مرور آورده شده از جمله :

نا دو سک آسانا هم بگردد آشنا	کی تواند آرد کردن اسنخوان داند را
ورنه سما بنداهم انفاق اس هر دو دست	کی تواند از زمین برداستن هندانه را
ورند سما بند ما هم راه را اس هر دو با	کی تواند با یکی باشد فراز خانه را
ور برادر ما برادر بار بود للاحرم	باندش برتن کشیدن جوهر بیگانه را

شاگردان : مؤلف در بارگشت از نجف اشرف و با در دست داشتن اجازه احیاء از هشت تن از اساتید خود که در اصل کتاب نامبرده شده‌اند براریکه تدریس برقرار شد و در فقه و اصول و حدیث و درایه و رجال تدریس میکرد و شاگردان او نزدیک به

هزار نفر از فضلا بوده‌اند خوشبختانه برخی از آنها بعدها از اعلام و مراجع شیعه در رشته‌های فقه و اصول و ادبیات بشمار آمده‌اند ، عده‌ای از نامبردگان عبارتند از : سید محمد کاظم یزدی مؤلف عروة الوثقی ، شیخ الشریعه اصفهانی ، سید ابو تراب خوانساری ، سید محمد باقر درچه‌ای ، شیخ هادی تهرانی ، حاج آقا منیر بروجردی میرزا محمد امام الحرمین همدانی ، شیخ قاسم نحفی ، شیخ خلیل مازندرانی میرزا عبدالغفار توپسرکانی ، ملا محمد حسین کرمانی ، سید محمد جعفر حسینی ، میرزا اسدالله یزدی ، میرزا علی اصغر اصفهانی ، سید محمد اسماعیل قاینی ، میرزا عبدالرحیم کرباسی ، شیخ احمد حسین آبادی ، سید محمد جواد دهگردی ، میرزا حسین همدانی حاج سید مهدی کرمانی ، محمد حسین سلطان آبادی ، ملا عبدالکریم سودائی ، میرزا محمد جعفر سدهی ، میرزا حیدر علی سدهی ، میرزا علی محمد سدهی .

علاوه بر نامبردگان چند نفر از فرزندانش که پس از این نامرده میشوند از شاگردان او بوده‌اند .

رحلت : مؤلف در شب دوشنبه هشتم جمادی الاولی سال ۱۳۱۲ هجری به بیماری ذات‌الجنب رحلت کرد و جنازه‌ی او باتفاق ده هزار نفر از طبقات مختلف اصفهان تشییع شد و پس از آنکه برادر ارجمندش آقا میزاحمد هاشم چهار سومی مؤلف ماسی الاصول و متوفی ۱۳۱۸ هجری بر جنازه او نماز گذارد بنا بر وصیت خود او در حواری قبر آقا حسین لبنانی که دائی حد حد مؤلف و شارح صحیفه سجادیه و متوفی ۱۱۲۹ هجری است در تخت پولاد مدفون شد و سال ۱۳۱۶ هجری مرحوم میرزا سلیمان خان رکن‌الملک متوفی ۱۳۳۱ هجری تکیه عالی برای آرامگاه او بنیان کرد .

سرایندگان در سوک او اشعار و مواد تاریخیه بسیاری گفته بحشی ار آسهاراکه حال حاضر در اختیار داریم و سالها پیش از این مرحوم حجة الاسلام حاج میرزا محمد حسین ملاذ روضاتی قدس سره متوفی ۱۳۸۲ هجری در اصفهان برای این سده ارسال داشته مینگارم .

قد طار من غرف الروضات طائرها
یا قیره کیف احتملت من مائره
نحوالجنان فا بقى من مآثره
ام کیف واریت شطرا من مفاخره

قال المورخ فی تاریخ رحلتہ
او گفتند :

سلام اللہ مامر الرمان
سما ارحمی ار حو حو سنید
جهان علم را تاسده حورشید
سمی سافر و فرزند موسی
سلیمان بود در ملک فقاہت
اصول و فقه و تفسیر و رحالت
سوی روضد رصوان حرامید
ر عالم صاحب روصات حون رفت
(جزاه اللہ من روح الحیان)
ہمو گفتند :

سحان من سمب و بفتی و اما
دنا سرای محبت و دام عم و بلاست
ہمجون خدیو ملک سیادت کہ ہمنش
بمقام دہر حب اسلام و حص دس
اصل ورع صحیفہ تقوی کمال زہد
بواوہ رسالت و فررید بوتراہ
تاسد بقاہت و تا صعب و تا ہرم
بودی صلوة را ہومن خبر من بقم
قائم بدی لیل و نہجد چنانکہ بود
حرات حارات ار او کشتہ متسر
روضات را بہاد حساب شد مقیم
در بر گرفت خاک حو آنحیم تا کرا
در محصر کرم حو عرو فود تاف

تعطل العلم من فقدان باقرہ

علی من صار مدعوا فہاجر
کہ بود اسلام را مصداق و مظهر
سماء حلم را رخشندہ اختر
معین مذہب و آئین جعفر
ولی با زہد سلمان و ابودر
نمودہ بر جہان را حملہ بکسر
جو بر خود داشته از وصف داور
تاریخش دعاگو گفت خوشتر
در اینمصرع بود مقصود مضمیر

کل النفوس ذائقۃ ہدہ السموم
طوبی لمن تخلص من ہدہ الغموم
زد بشت یا نہ نعم اس کافر مظلوم
محموعہی فصائل و کتبیدی علوم
فرع حیا بہال ادب معدن رسوم
وز آسمان علم و امامت یکی نجوم
ار عایت سعادت و وز رفعت ہموم
ماہ صیام را ہو من حیر من صوم
اہل قیام را ہو من حیر من نفوم
در عرصہی ممالک ایران و ملک روم
نام نکو بہاد می دگرہا بدوم
از بوی آن نراب معطر شدی شوم
کردند احمن بیی تاریخ او عموم

آمد یکی برون و بگوش خرد سرود
دیگری گفته :

نهنگ بحر دانش باقر علم
فقیهی کز فقیهان در ثنائش
لبس از کشف اسرار آگهی داد
دو صد کشتی ز قانون رجالش
ببزم فضل چون در صدر بنشست
چو فارغ گشت از روضات جنات
لباس هستی این دار فانی
ندای ارجعی را گفت لبیک
چو روحش طایر قدسی مکان بود
چو عودش سوی رضوان گشت تاریخ

قل حیدا بوفدک یا باقرالعلوم

که در ملک ورع شاهنشاه آمد
دمادم بانگ انتالافقه آمد
دلش از سر عرفان آگه آمد
ز ادراک معانی ابله آمد
دو صد صدر اش جابر در گه آمد
ریاض جنتش جولانگه آمد
چو از قد رسائش کوتاه آمد
بر غبت رو بخت در ره آمد
از آن عودش بشافی سدره آمد
علیه عاد رضوان الله آمد

میرزا محمد علیخان منشی خلوت سرکاری گفته :

حیف از میر معاصر حیف حیف
صد دریغ از باقر بحر علوم
در شریعت نائب خاص امام
آنکه همچون شمس در انجم بدی
حیدازان خلق و حسن خاتمه
حین فوت آنسلیل مرتضی
زد رقم روضات جنات از بنان
تا که او گردید غائب از نظر
بدهزار و سیصد و هم سیزده
با توکل راه جنت برگرفت
هشت بعد از خویشتن بس یادگار
خاصه ثانی مسیح پاک و دین

بدیخس عقل قاصر حیف حیف
بف از آن خلق و آئین و رسوم
عیر از این او را چگویم ، والسلام
خود سمی قلبی یحکم بدی
نسل پاک مصطفی و فاطمه
بود نازل رحمت حق از سما
گشت خود روضات جنات مکان
آسمان ساریبد خون از چشم تر
از پس هجرت که آن پاکیزه ره
در حقیقت زندگی از سر گرفت
هر یکی فرد و وحید روزگار
پیشوا و قلبی اهل تقیر

چونکه گل رفت و گلستان شد خراب
 مشی خلوت کده بوده از مخلصین
 جند شعری بالبدیهه بر نگاشت
 هست امیدم که باشم یادشان
 حلف گفته :

در بع وحسرت و افغان کعباز ساقی جرخ
 بگانه عالمی از اینجهان فانی سرد
 جهان بدانت جو او باد در فسون و علوم
 سوده باقر علم محمدی که چو
 سره نبی هاسمی رسول امین
 حور حبت بست از اس دارسوی خلد برین
 حلف سرود بنارنج فوس این مصرع
 دیکری گفته :

ار لقب الحسنة للناقر
 فتم بالواحد نارحده

بوی گل را از که حوئیم ؟ از گلاب
 از ره احلاص و هم صدق و یقین
 یادگاری از برای خود گذاشت
 حیاحت خود گیرم از اجدادشان

جهانیان را زهر فراق ریخت بحام
 که شرع احمد زو داشت انتظام قوام
 زمان ندید جو او مرد در بیان و کلام
 سرورگار عقیم است مادر امام
 نتیجهی علی مرتضی امام امام
 مسلمین همه زین غصه تلح آمد کام
 مقام برد بفر دوس حقا الاسلام

مد صدر الامر من الامر
 الحلف الصادق للناقر

ساکان : بدان و ساکان موءلف همگی از ادبا و علما و محشدهان و ماهران
 در علم و عمل بوده اند .

درس حاج سررا رس العابدس موفی ۱۲۷۵ حسس عالمی بود که از حواسار به
 اصفهان مهاجرت کرده . فررد فتمه سد ابوالقاسم موفی ۱۲۴۵ محازار علامد حرا العلوم
 فررد فتمه سد حسس حواساری موفی ۱۱۹۱ هجری اساد محقق فمی فررد علامد
 ادب سرا ابوالقاسم جعفر مسهور به مرکسر موفی ۱۱۵۸ سا کرد علامد محلسی بده حسس
 عالمی از اس خاندان که بر اس سوکری محمود افغان حواسار رفتمه فررد فاصل علامد
 سد حسس موسوی فررد علامد سد محب اللد حسس کسی از ساکان اسان که به
 اصفهان آمدد .

بست موءلف سن از اس سرست دل بحسرت موسی بن جعفر (ع) مسهی مسود

فرزند قاسم بن مهدی بن زین العابدین بن ابراهیم بن کریم الدین بن رکن الدین بن زین العابدین بن صالح بن محمد بن محمود بن حسین بن حسن بن احمد بن ابراهیم بن عیسی بن حسن بن یحیی بن ابراهیم بن حسن بن عبداللہ بن امام ہمام حضرت موسی بن جعفر علیہما السلام .

بازماندگان : فرزندان و نوادگان او ہمگی از اعلام عصر خود بوده و ہنوز ہم بیت صاحب روضات و برادر ارجمندش در اصفہان مابہی ماہات اعلام آسررمن اندو رسالہ در انساب خاندان روضات ہمراہ تاریخ تہران آفای بلاعی طبع رسدہ . مؤلف ہفت تن فرزند نامور داشتہ دین اسامی :

آقا میرزا مہدی متوفی ۱۳۲۴ . آقا میرزا مسیح متوفی ۱۳۲۵ . آقا میرزا احمد متوفی ۱۳۴۱ . آقا میرزا عطاء اللہ متوفی ۱۳۳۵ . آقا میرزا ہدایت اللہ متوفی ۱۳۴۵ . اس پنج تن بہر دہ معنی از اعلام کیار و از شاگردان پدر و عموی والا کبر خود سودہ اند حاج میر محمد حسین متوفی ۱۳۵۲ و آقا میرزا محسنی متوفی ۱۳۸۳ از اخلا علمای و معاصر عہد خود بودہ اند رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین .

در پایان ، مترجم این اثر ارزندہ سال ۱۳۴۶ ہجری در مشهد مقدس مولد شدہ و بمنظور حدیث نعمت و با آنکہ در کمال بی صاعنتی است آثار را کہ از خود باقی گذاردہ و برخی از آنہا بطبع رسیدہ ذیلا متذکر میشود آثار مطبوعہ او ترجمہ حقائق فص در دو مجلد ، ترجمہ مصباح الشریعہ بہ صمیمہ ترجمہ التحصیل نام ہدایۃ السابرس ، ترجمہ منیۃ المرید شہید ثانی ، ضمیمہ تاریخ علماء خراسان ، ترجمہ مناقب محیی الدین ، بیسواہ ہشتم شیعیان ، ہشتمین پیشوا ، خورشید بطحاء سوی مدینہ ، پسر حنکان ، شہد را دحو ، آثار غیر مطبوعہ او تحف الالعی فی طرف الاصمعی ، تذکرہ باقرہ در شرح

حضرت باقر (ع) و علما و طبقات ہم نام آنحضرت ، ترجمہ ارساد عقیدہ ، ترجمہ چہار جزء از تفسیر صافی ، ترجمہ خلاصۃ الاذکار ترجمہ حاشیہ ملا عبداللہ ، شرح حال علامہ و محقق حلی ، شرح و ترجمہ قسمتی از منوی ، شرح مخمس نام صرح مفرس علم بدیع در سہ جزء ، عیون التوارخ در مواد تاریحیہ ، الفیت الساری در شرح احوال علامہ شیخ مرتضی انصاری ، کشکول ، لطائف صفی ، مقامات السالکین مطبوم ،

ترجمه مشارق الانوار برسی و امثال اینها از آثار ناتمام و کتب چندی از دیگران را که استنساخ کرده‌ام .

نگارنده از عده از اعلام عصر حاضر باخذ اجازه‌ی روایتی نائل آمده که ذیلاً بنامشان به ترتیب تاریخ اجازه که در محل خود ثبت شده اشاره میشود .

اجازات خود و پدرمانرا حفظه‌الله به ضمیمه اجازه مرحوم آقا سید حسن صدر که در برخی از پاورقیها بنام اجازه صدر اشاره میکنیم در یک مجلد گرد آورده‌ایم اجازه مزبور اجازه مفصلی است که معظم له به مرحوم آقا بزرگ‌تهرانی داده .

نخستین کسی که اینجانب را به اخذ اجازه مفتخر فرموده پدرم حضرت حجة الاسلام والمسلمین عمادالاعلام و سندالمجتهدین جناب آقای آقا شیخ حسین مقدس مشهدی ادام‌الله بقاه و جعلنی الله و قاه بوده که با دو اجازه از مشایخ خود مرا مفتخر ساخته یکی از آن دو در پایان ترجمه منیة‌المرید طبع شده .

پس از معظم له به ترتیب دوم عالم جلیل مرحوم حاج شیخ محمد رضا کلیاسی متوفی چهارم شوال ۱۳۸۳ سوم عالم ادیب مرحوم میرزا محمد علی اوردبادی متوفی ۱۳۸۵ چهارم علامه مفضل شیخ آقا بزرگ‌تهرانی متوفی ۱۳۸۹ همراه با ترجمه حقایق چاپ شده پنجم علامه شهیر مرحوم شیخ محمد صالح حائری مازندرانی متوفی ۱۳۹۱ هجری و مدفون در روضه مبارکه رضویه همراه با ترجمه مصباح‌الشریعه چاپ شده ششم فقیه جلیل سید فخرالدین امامت کاشانی متوفی ۱۳۹۲ هفتم فاضل کامل مولانا علی‌علیاری دام عزه هشتم فاضل لیب مولانا میرزا محمد علی معلم حبیب آبادی نهم محدث جلیل آقای حاج شیخ علی اکبر مروج دام عمره . دهم حجة الاسلام مرحوم حاج شیخ محمد حسین آیتی بیرجندی متوفی ۱۳۹۱ یازدهم آية الله العظمی سید کاظم شریعتمداری دامت برکاته .

تا بدینجا مقدمه را بی پایان رسانیده امید است مقبول پیشگاه خدا و ائمه طاهرین بوده باشد .

شب یکشنبه ۲۷ ربیع‌الثانی سال ۱۳۸۹ هجری

وانا الحقیر محمد باقر ساعدی ابن‌الحسین المشهدی



روضات الجنات

فی احوال العلماء ولسانہ

بکامیاب و نیشنل اسلام از صدر اسلام تا زمان آیت
زیدی ہائیر انستینان امی از صدر اسلام تا زمان آیت

تالیف علامہ محقق آیت اللہ العظمی میر سید محمد باقر خوانساری صفحہ ۱۰۰

المستوفی: ۱۳۱۳ ہجری قمری

ترجمہ، مقدمہ، اضافات، قلم، و انستینان

آقا علی حاج شیخ محمد باقر ساعدی خراسانی

حق چاپ محفوظ

از انتشارات:

کتاب فروشی اسلامیہ

تہران - خیابان بوذرجمہری - تلفن ۵۲۱۹۶۶

۲۵۳۶ شاہنشاہی

حاج اسلامہ

اللهم سهل و تمم
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى

ار آنجا که کتاب روضات الجنات در احوال علما و سادات از کتابهای مهم و معتبر شیعه است و همواره مورد توجه علما و دانشمندان بوده اینحاجب با قلمت بصاعت تصمیم گرفت تا کتاب مزبور را بفارسی ترجمه کرده و در دسترس برخی از خوانندگان آن بگذارد و پاره‌ای از مطالب را که لازم بوده در پاورقی متذکر گردد، امید است زحمت این ناچیز مورد توجه بزرگان قرار بگیرد .

و انالحقیر محمد باقر بن شیخ حسین معروف بساعدی
لیلہ یکشنبہ ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۸۹ هجری

قبل از ورود بترجمه کتاب باید معترف باشیم که صاحب روضات یعنی مؤلف بزرگوار کتاب حاضر از جمله نوابغ مشهوری است که شرح احوال و آثارش در کلیه کتب تراجم پس از او به اجمال و تفصیل یاد شده و کتاب مزبورش هم از روزیکه مؤلفش از تالیف آن فارغ گشته همواره مورد نیاز اعلام و مورخین بوده است .

بہتر آنست در توصیف و تعریف کتاب مزبور به آنچه حفید دانشمندش جناب آقای میر سید احمد روضاتی دام عمره در مقدمه النہریہ کہ از کتب مؤلف بزرگوار است ، نوشته اکتفا نمائیم .

معظم له ذیل ((مولفاته فی مختلف العلوم)) مینویسد :

روضات الجنات و هو کتاب شریف فی بابہ عادم النظر فی امثاله جمع فیہ تراجم العلماء من الفریقین و ادرج فیہ کثیر امن الفوائد بالمناسۃ و ہومن اہم مصادر فن التراجم و اوعی لدقائقہ و تحقیقاتہ و قدرزق هذا الكتاب حظا و امرا و لاقی قبولا حسنا بحیث اصبح من الكتب التي يحتاج اليه كل من الفقيه والاصولي والمحدث والرجالي والمفسر والحكيم الالهي والشاعر الاديب و يستفيد كل على حسب حاله من مطالبه على وجه الاتقان والتحقيق .

پس از این به ذکر چند شعری از مرحوم سید محمد حسن موسوی متوفی ۱۳۳۷ هجری برداشته و بعد از بچند فرد از منشآت یکی از سرایندگان کہ ذیلا آورده میشود اشارہ نموده :

آنچه نص است و آنچه اخبار است	وز مشایخ هر آنچه اشار است
اندرین نامہ جملگی جمع است	مجلس انس را یکی شمع است
گرچه بسیار دیدہ شد تالیف	کس ندیدہ بدین صفت تصنیف

بعد از این مرقوم داشته کتاب مزبور از سال تالیفش کہ ۱۲۸۶ قمری بوده پیوستہ مرجع افاضل علما بوده و در کتب خود از آن نقل میکرده و سال ۱۳۵۲ با مرناصرالدینشاه طبع شدہ و باید گفت مدت بیست سال پیش از طبع نیز مرجع دانشمندان بوده و نسخ خطی آن در کتابخانہهای قم طهران مشہد رضوی اصفهان موجود است .

وعدہ برای آن فہرست و جمعی بر آن حواشی مفیدی نوشتہ و بعضی ہم تلخیص

نموده‌اند .

محملاً از آنجا که مقدمه کتاب النهریه کافی و مطبوعست و ماهم در تذکره باقریه از معظم له مفصلاً بحث نموده در اینجا بدانها اکتفا نموده و بعون الله الوهاب سرجمه کتاب میردازیم . منه التوفیق و علیه النکلان .

مؤلف بررگوار پس از خطبه لطیفی که انشاد نموده و خود را معرفی کرده و نام کتاب را بطور کنایه که بستانه‌های مینوئی که هر چه را بخواهند از آنها میتوانند بدست آورند و ضمناً معلوم کرده نام کتاب ((روضات الجنات)) است مینویسد . ما در این کتاب از ایراد سروده‌های طولانی خودداری کردیم و بجای آن سه تحقیقات دیگر از قبیل تاریخ وفيات و موالید که کمتر متعرض حقیقت آنها شده‌اند پرداختیم .

و کتاب حاضر را به ترتیب حروف الفبا بانجام آوردیم و مترجمین هر حرف را بدو دسته تقسیم نمودیم دسته‌ئی به فقهاء از اصحاب شیعه اختصاص دادیم و دسته دیگر را باحوال سایر طبقات برگزار نمودیم . و در تالیف آن خواسته‌ئی از اعظام را که اطاعتش را بر خود لازم میدانستیم احابت نمودیم .

((باب الهمزه))

در این باب که اولین باب کتاب مزبور را افتتاح نموده اسامی اعلام فقهاء شیعه و احوال آنها را ایراد نموده .

۱ - ابو اسحق ابراهیم :

شیخ محدث و مروجی صالح فرزند محمد فرزند سعید فرزند هلال فرزند عاصم فرزند سعید فرزند مسعود اصلاً از مردم بنی ثقیف و نشوونمایش در اصفهان بوده . از جمله آثار او کتاب ((الفارات)) است که مرحوم مجلسی در کتاب بحار الانوار سیار از آن نقل کرده .

وی و نیای وی از مردم کوفه بوده‌اند و سعید بن مسعود که از نیاکان اوست برادر ابو سعید بن مسعود عموی مختار است که حضرت امیرالمؤمنین (ع) استانداری مدائن را

بعہدہ^۴ او گذارد و در قصہ^۵ سایاط حضرت امام حسن مجتبیٰ (ع) بوی پناہندہ شدہ .
 شیخ ابواسحق نامبردہ در غیبت صغریٰ میزیستہ و بالغ بر پنجاہ جلد کتاب در
 فنون مختلفہ ادب ، تفسیر ، تاریخ ، وقایع ، خطب ، اخبار تالیفات پسندیدہ داشتہ
 و دانشمندان رجالی در کتب خود از آنها مفصلاً بحث کردہ اند .

و در خصوص انتساب و انتقال نامبردہ بہ اصفہان مینویسند وی نخست زیدی
 بود سپس مذهب امامیہ را اختیار کردہ و کتابی بنام المعرفہ در مناقب ائمہ و متالس
 مخالفان تالیف کرد ، این کتاب جلب نوجہ علماء کوفہ را نمودہ از وی درخواستند یا
 آنرا در طاقچہ نسیان گذارد و یا از موضوعات آن سخنی نگوید و روایتی نقل نکند .

وی پرسید کدام شہر دورتر از محال شیعیان است ؟ پاسخ دادند اصفہان دور
 دسترین شہرہا بگروہ شیعہ است ، ابواسحق سوگند یاد کرد موضوعات کتاب مزبور را
 جز در شہرستان مزبور در جای دیگر نقل نخواہم کرد . بہمین مناسبت بحانب اصفہان
 روانہ شد و در آنجا رحل اقامت افکند .

فاصلہ^۶ نشد احمد بن عبداللہ برقی صاحب کتاب المحاسن و عدہ^۷ دیگر از بررگان
 قم ویرا بقم دعوت کردہ تا بدان سرزمین منتقل شود و از برکات انفس شریفہ
 او استفادہ نمایند وی از رفتن بقم خودداری کرد .

در اینجا باید گفت لابد جہتی ویرا از رفتن بقم کہ در آروزگار مرکز شیعہ و محور
 عالم شریعہ بودہ ممانعت کردہ .

مشارالیہ حدود ۲۸۳ ہجری وفات یافتہ .

مروج بہیہانی قدہ در تعلیقاتی کہ بر رجال کبیر ترتیب دادہ دلیل نام مساری
 مینویسد ، نامبردہ از جہاتی کہ ذکر میشود مورد وثوق و اطمینان است ۱- اکابر قم ، رسولی
 نرد او فرستادند ۲- او را بشہرستان قم دعوت نمودند ۳ کوفیہا اروی خواستند تا کتاب
 المعرفت را در کوفہ شہرت ندد ۴- مصفااتی بوحود آوردہ و از اسامی آنها حسن عملش
 ہویدا است ۵- شیخ طوسی کہ گفتارش نص بر حسن کردار است بروی ترحم فرمودہ و دانی
 من علامہ^۸ مجلسی از او بسیار ستایش کردہ و ابن طاوس او را از موثقین دانستہ انتہی
 نگارندہ گوید ، شیخ طوسی نامبردہ را در الفہرست یاد کردہ و با جملہ رضی اللہ عنہ

از وی بزرگداشت نموده و مطالبی را که فوقاً درباره او ترجمه نمودیم ایراد نموده و کتب او را که پنجاه مجلداند یاد کرده و از جمله الغارات ، کتاب السقیفه ، کتاب مقتل امیرالمؤمنین ، قیام الحسن ، مقتل الحسین ، فدک ، الحوض والشفاعة ، الامامة الصغیر ، الامامة الکبیر و سال وفات او را ۲۸۳ یاد کرده و گویا همانسال را محقق دانسته و کلمهء حدود که مؤلف متعرض است از آن استفاده نمیشود ، و نیز در رجال خود دلیل نام کسائیکه از ائمه روایت نکرده‌اند از وی نام میرد علامهء مجلسی در مصادر بحار کتاب الغارات وی را ذکر کرده و مینویسد مؤلفش از مشاهیر محدثین است و شیخ و نجاشی او را ستوده‌اند و سید بن طاوس احادیث بسیاری از کتاب او نقل کرده و ما نیز نسخه صحیحی از کتاب الغارات را که قریب بزمان مؤلف بود بدست آوردیم ، انتهى .

تحقیقی در باره اصفهان = نوری در مذهب الاسماء مینویسد کلمهء اصفهان بفتح

همره مشهورتر از کسر آن است .

بلکه از صاحب مطالع نقل شده اساتید ما متفقا کلمهء اصفهانرا بفتح همزه قرائت میکردند و ابوعبید بگری آنرا بکسر میخوانده و مردم مُشرق آنرا بافاء یعنی اصفهان و مغربها بافاء یعنی اصبهان تلفظ میکردند و آنجا شهرستان بزرگست .

سپس از قول ابو محمد عبدالقادر راهاوی نقل کرده که وی در کتاب اربعینش نوشته حمال الدین و زین الدین که بارهاوی دوستی داشته گفته‌اند اصفهان از بزرگترین شهرهای اسلامست و از بغداد که گذشت هیچ شهری باندازهء اصفهان مرکز حدیث و مامن محدثین نمیباشد .

ابوالفتح همدانی نحوی گفته اصبهان بفتح همزه از شهرهای بزرگ است نام این شهرتاری است و از دو لفظ اص و بهان که اسم و فعل اند ترکیب یافته کلمه اول که فعل است از اصت الباقه استفاده میشود و این جمله را برای شتر رام و نیکو بکار میبرند و دومی که اسم و بروزن فعال است از کلمه بهانه بتشدیدها استفاده میشود و این صفت را برای زنی میگویند که بسیار خندان یا خوش بو باشد و پس از اینکه دو کلمه مزبور با یکدیگر ترکیب یافتند کلمهء اول آن که اص با تشدید باشد تخفیف داده شد و یک صاد آن حذف گردید تا از ثقالتی که بر اثر ترکیب ایجاد میشود بکاهد ، و ممکن است این

اسم را برای طراوت و خوش آب و هوایی و سلامت خاک آن برای آنشهر تعیین کرده باشند .

بعضی اظهار نظر کرده و گفته از مناقب خاصه اینشهر آنست که چنین اسمی را برای شهر دیگری انتخاب ننمودند .

این خلکان گفته اصفهان از مشهورترین شهرهای جبال است و در وجه نام گذاری این شهر گفته اند کلمه مزبور را بیارمی سیاهان گویند و سیاه بمعنی لشکر است و کلمه هان نشانه جمع پارسی است و از آنجا که شهرستان مزبور محل تجمع لشکریان شهر - یاران ایران بود چنانچه سیاه فارس ، کرمان ، اهواز و سایر از شهرها در آنجا گرد میآمدند آنجا را سیاهان نامیدند و بعدها بر اثر ورود در زبان تازی بصورت اصفهان درآمد و آن شهر از بناهای اسکندر ذوالقرنین است .

خالد ازهری در تصریح خود گفته وجه نامگذاری شهرستان مزبور با اسم فعلی از آن نظر است که نخستین کسی که آنجا وارد شد و سکونت گرفت ، اصبهان بن فلوج بن لنتی بن یافت بن نوح (ع) بوده .

فیروزآبادی گفته ریشه اصبهان از جمله است بهان استفاده شده که بمعنی زن نمکین و فربه باشد و این نام را از جهت خوبی هوا و گوارایی آب و فراوانی میوه آن برای آن شهر اختیار کرده اند بنابراین نام اصلی شهرستان مزبور است بهان بود بعدها بر اثر تخفیف و تصحیف بصورت اصبهان درآمد .

پس از این گفته مناسبتر آنستکه بگوئیم کلمه اصبهان پارسی است که ممکن است همزه آنرا با کسر تلفظ کرد و یا بآء آنرا بفاء تبدیل نمود و ریشه اصلی آنرا سیاهان دانست بمعنی سپاهیان زیرا محل تجمع سپاهیان بوده و میتوان گفت در آنروزگار که سمرقند مردم اصفهان را به نبرد با خدای آسمانی دعوت کرد سران قوم در پاسخ او نوشتند ((اسپاه آن نه که با خدا جنگ کند)) یعنی لشکریان این محل توانائی نبرد با خدا را ندارند و بالاخره نام شهرستان مزبور را از جمله ای که پاسخ داده بودند انتخاب کردند و هم ممکن است از جمله است یا اص بعضهم انتخاب شده باشد که بمعنی ایجاد مزاحمت نمودن باشد ، انتهی .

بعضی گفته اصفهان از بناهای سلیمان بن داود است و پیش از آنکه سلیمان به آبادانی آن بپردازد دریای پهناوری بود ، سلیمان به جنیان دستور داد تا از کراهه‌های آن سوراخهایی حفر کرده و بدین وسیله آب آن خارج گردد ، ما موران حسب الامر در بکطرف آن که بنام گاوخوانی خوانده میشود سوراخی بوجود آوردند و آبهای آن خارج گردید و زمین خشک و قابل برای ساختمان و کشت و زرع شد ، و نهر بزرگ آن که بنام زنده‌رود موسوم است از دامنه کوه جنوبی آن میگذرد .

لب زنده رود و نسیم بهار رخ دلستان ه می خوشگوار
چنان بیخ‌انده ر دل برکشد که بیخ ستم خنجر شهریار

پس از این سلیمان با مویک سلطنتی و با ساط و لایبی بر بالای محل مرور فرار گرفت و آنجا را با بحر منسوب کرد و آنجا را با آب و از حوی آب و هوای آن سنگت آمد حطاب به اصف بر جا که و بر سر بود کرده و با زبان پارسی که ((پارسی گو گرچه تازی خوشتر است)) گفت : ((آصف هان)) کلمه هان اشاره برای مکان ردیکست یعنی ای آصف این همان سرزمینی است که ما اراده داشتیم در آنجا آبادانی بوحود آوریم ، همین مناسب آنجا را اصفهان نامیدند .

صاحب تلخیص الانار در ذیل اصفهان می‌نویسد اصفهان از بزرگترین شهرهای اقلیم چهارمست خاک آن در نهایت سلامتی و آب و هوای آن در کمال گوارایی و لطافت است . شهر قدیم آنرا جی می‌گفتند و آنرا از بناهای اسکندر میدانند و شهرستان اصفهان را در روزگارهای گذشته یهودیه می‌نامیدند . برای اینکه بخت نصر پس از آنکه پیشه وران و صعنگران بیت المقدس را دستگیر کرد و آنها را همراه خود آورد در محل اصفهان که وارد شدند آب و هوا و خاک آنجا را موافق با بیت المقدس یافتند همین مناسب آنجا را برای نوطن خویش برگزیدند و با اقامت افکندند و در آبادانی آن کوشیدند . و از خواص محضر آن شهرستان آنستکه سب تا یکسال در آن تر و تازه میماند و گندم گرم میرید و گوشت فاسد نمسود و با آنجا که گفته در شهرستان اصفهان بکوع گلابی بنام ملحی بوحود می‌آید که در شهرساهاهای دیگر پیدا نمیشود و در آنجا گلابی را با درخت بید پیوند میزنند ، صعنگران آنجا در کلیه فنون مهارت دارند و مردم

آن به زیرکی مشهورند و نهر زنده رودش بگوارائی و لطافت معروفست باغها و روستاها را مشروب میکند و از آنجا به ریگستان فرو میرود و بمسافت شصت فرسخ از کرمان سربر میآورد و پس از مشروب کردن آنشهرستان ، بدریای هند میریزد .

فاضل ماهر مفضل ما فروخی در کتاب محاسن اصفهان مینویسد :

اصفهان شهریست که خدای متعال آنرا از باران رحمت خود سیراب نموده و از کلیه بخششهای خود سهم وافری بآن بخشوده و نام آنرا در آغاز جرئد شهرهای عالم بعظمت یاد کرده و آثار بهشتیهای برین خویش را در آن بوجود آورده خاک آن عمیر آمیز و ترشش در نهایت پاکی و تمیزی است هوای آن در کمال لطافت و آب آن در نهایت گوارائی و آبادانی آن در آخرین درجه نظافت و ظرافت است این شهرستان در نقطه اعتدال واقع شده و از اقلیم چهارم از اقالیم سعه ربع مسکون بشمار میآید و باتفاق همه از همه گونه حظوظ و فضائل برخوردار شده و اگر با معیار برهانی آنرا سنجیم و با مقیاس صحیح آن را بترازوی فکر در آوریم خواهیم دانست که ساف زمن است و سیدی بستانی عالم و بزرگ شهرهای این استوار مکین .

یارب کدام روز مبارک بنا نهاد معمار آفرینش و بانی کن فکسان

شهری که عقل خیره شود از ره قیاس جان جهان لقب سهدش یا جهان جان

ابو نعیم احمد حافظ اصفهانی در ذیل آیه شریفه سم استوی الی السماء و هسی

دخان فقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین (۱) پس از آفرینش

زمین بخلقت آسمان که بصورت دودی ظلمانی و تیره بود توجه کرد و پس از آنکه آنرا

بوجود آورد زمین و آسمانرا طرف خطاب قرار داده فرمود اطاعت و نافرمانی باخبر

خود شماست هر یک را که میخواهید انتخاب نمائید در پاسخ بعرض رسانیده بدو عرض

است که سر مخالفت فرا کنیم بلکه کمال انقیاد و اطاعت را از مقام ربوبی سو داریم .

مجملا حافظ مزبور باسناد خود نقل کرده زمین اصفهان که بمزله دهان و ریان

زمن بشمار میآید پاسخ داد و کمال انقیاد را معروض داشت .

(۱) آیه ۱۱ سوره حم سجده .

حسین بن خوانسار جر فادقانی بسند خود از امیرالمؤمنین علی (ع) نقل کرده فرمود داو وا بماء زنده رود فان فيه شفاء کل داء از آب زنده رود بعنوان بہبودی بیماریہای خود استفادہ کنید کہ آب آن شفای تمام دردهاست .

محاسن اصفہان پس از نقل مزبور گوید بادہای ناموسم وزلزلهہای خانمان برانداز در آنسرزمین پیدا نمیشود و صاعقہ مردم را بہراس نمی اندازد ہوایش در کمال اعتدال و تابستان و زمستانش در نہایت خوبی و عاری از ملالست گرمایش نہ چندان کہ چون باد سموم کشندہ و سرمایہش نہ از حد بیرون کہ خون در رگہا بفسرد یا جرعہء رفع گرما و یا حصہء دفع سرما میتوان کرد چہار فصلش در کمال اعتدالست رطوبتش مانند رطوبت طبرستان و خشکیش چون خشکی قہستان و برودتش مانند برودت خوارزم و ترکستان نیست و حرارتش مانند حرارت عمان نمی باشد .

ابوعامر جروانی سنقل از حمزہ اصفہانی در کتاب اصفہان در بارہ اصفہان گفته :

سقى الله حيا ان حيا لذیذة	من الغيث ما يسرى لها ثم يبكر
فلا نقدي بالليل يوء ذيك لسعها	لنوم و لا برغونه حين تسهر
و ماء ركايها زلال كانه	اذا مهاجری فی الحلق ثلج و سكر

خداي متعال جی را کہ نام اصلی اصفہان بودہ از باران رحمت خود سیراب وشاد کام گرداند زیرا شب آن از نیش پشہ راحتیم و روز آن از گزیدن کیک در امان آب کوزہہای آن نہ اندازہء زلال و گواراست کہ گویا در دہان شربت سردی ریختہ میشود .

اصفہان قبہ الاسلام و ہمتای مدینہ السلامست آری چنین قبہ در زمین بر زیر قبہہای نہ توی آسمان بیکنائی معروف و بہ بہترین لقب از میان القاب موصوفست . ریشہ اصفہان ، اسفہان بودہ زیرا در روزگار پیشین گودرز بن کشواد در آنجا میریست و ہرگاہ سوار میشد ہشتاد فرزند دلاور و سوارہ کار علاوہ بر نوادہہا و لشکریان و خدمتکاران پشت سراو حرکت میکردند و اینعدہ را در آنعصر اسفہان میگفتند یعنی لشکریان و کم کم این لفظ در زبانہا متداول شد و بتدریج محل مزبور بنام اسفہان معروف و مرور زمان بصورت اصفہان شہرت یافت .

دیگری گفتہ موقعیکہ نمرود دستور داد برای آتش زدن حضرت ابراہیم مردم

هیزم گرد آورند همگان اطاعت کردند جز مردم اصفهان که شانه از زیر بار فرمان نمرود خالی نمودند و مردم آنمرز را اسفاهان یعنی لشکریان خدا نامیدند .
فضائل شهر اصفهان مشهور و خصال پسندیده آن بحدیست که دست هر نویسنده از تعداد آنها کوتاهست .

و از اخباریکه شاهد فضائل آنشهرستانست روایتی است که اسامه بن زید از سعید بن مسیب نقل کرده او گفت اگر من از قریش نبودم آرزو میکردم از مردم ایران آسم از اصفهان باشم .

ابوحاتم سجستانی گفته اصفهان ناف عراقست .

محمد بن عبدوس فقیه گفته عیسی بن حماد بمن گفت شنیده‌ام میگویند صحرای شما اصفهانیان زعفران و کوهاتان عسل است و در هر خانه چشمه آب خوشگسواری روان است ؟ پاسخ دادم آری چنانستکه شنیده‌ئی جواب داد من این سخن را میپذیرم زیرا اینچنین اوصاف ویژه بهشت است .

حمزه پس از نقل گفتار مزبور از ابوهریره نقل کرده موقعیکه این آیه شریفه نازل شد و آن تتولوا یتبدل قوما غیر کم ثم لا یكونوا امثالکم (۱) و اگر پشت بفرمان ما دهید خدایمتعال دسته دیگر را بجای شما انتخاب خواهد کرد و مسلماً آنان مانند شما نخواهند بود ، پرسیدیم اینان چه کسانیند که بجای ما خواهند آمد و فرمان خدا را بدرفتار شوند ، در آنموقع سلمان حضور داشت و کنار رسولخدا (ص) نشسته بود ، رسولخدا با دست مبارک بزبانوی سلمان اشاره کرد و دو مرتبه یا سه مرتبه فرمود ای مرد دو پیوستگان باو ، پس از این سوگند یاد کرد به آنخدائیکه جان من در دست نیرومند اوست اگر درین معلق بشریا باشد مردانی از کشور ایران بوجد آیند و دین را از آنمحل رفیع بدست آورند . منظور ما از ایراد اینحدیث آن بود که ثابت کنیم مراد رسولخدا از مردان ایرانی اهل اصفهانند و ضمناً بفهمانیم که سلمان هم اهل اصفهانست زیرا خود او بطوریکه عبدالله عباس و ابوالطفیل نقل کرده‌اند اظهار داشته من از اهل اصفهان و از مردم

(۱) سوره محمد آیه ۳۸

حی ہستم .

عبداللہ عباس گفته سلمان یمن گفت من از مردم جی اصفہانم موقعیکہ بہ یسرب (مدینہ) وارد شدم و میخواستم حضور رسولخدا شرفیاب شوم بازنی از مردم اصفہان ملاقات کردم کہ بیش از من بشرف اسلام مشرف گردیدہ احوال پیغمبر را ار او حویا شدہ مرا بہ محلیکہ حضرتش تشریف داشت دلالت کرد .

معلوم میشود دلیل و راہنمای سلمان ہم اصفہانی بودہ .

حمزہ بعد از اس ادلہء مفصلہای را ایراد کردہ و با توجہ بدانہا ثابت کردہ سلمان از مردم اصفہان بودہ (۱) و نام بیشتر از سیصد تن از فقہاء و قراء و محدثان و سرایندگان و حکماء و اطباء اصفہان را ذکر کردہ کہ ما نام عدہئی از آنہا را ذیل ترجمہ ابی الحسن احمد بن سعد مشہور بکاتب اصفہانی ایراد خواہیم کرد .

حمزہ گفتہ از کسانیکہ از اہل بیت پیغمبر اکرم و اصحاب اویند و بہ اصفہان آمدہ اند حضرت امام حسن مجتبی (ع) و عبداللہ زبیراند کہ در سفر جرجان بدان سرزمین وارد شدند و همچنین عبداللہ بن عامر سبط عبدالمطلب باصفہان وارد شدہ و از فضلا و ادباء و لغویہا اصمعی است کہ آنہم باصفہان آمدہ و محمد بن ہشام و دوالرمذ و جرمی و ابو عمر و قطرب کہ از دانشمندان بدانجا رفتہ اند و ہموارہ سبکوکاران و اخیار مردم در آنجا وجود دارند .

و مناسبت از ابراہیم بن محمد لغوی نقل کردہ عدہئی از اصفہانیہا برای انجام حوائجی بحضور دوالریاسین رسیدہ وی پرسید ہوی پرسیدار مردم کحائید ؟ پاسخ دادند از مردم اصفہانیہ اظهار داشت آری شما از همان محلی ہستید کہ پیوستہ سی مرد مستجاب الدعویہ بر آن سبب دارند ؟ گفتند مدرک اس گفتار شما چیست ؟ پاسخ داد ، سرود موقعیکہ

(۱) مؤلفان ہذا در حاسبہ دلیل موضوع مزبور مطالبی را ایراد کردہ کہ مناسب

است دیلا ترجمہ سائنم :

آری اصفہانی بودن سلمان موضوع غیر قابل انکار است زیرا ہیچیک از محققین بر خلاف آن سخن نگفتہ اند و اینکہ ویرا فارسی میخوانند دلیل بر آن نیست کہ ویاز

میخواست بجانب آسمان حرکت کند بتمام شهرهاییکه در متصرفات او بود و شست و مردم را به نبرد خدای عالمیان دعوت کرد همه مردم دعوت او را اجابت کردند تنها

مردم فارس باشد زیرا فارس نام مردمی است که بزبان پارسی سخن میگویند و یا شهرهائی است که مردم آن بدان زبان تکلم میکنند در برابر مردم دیگر که بزبانهای محلی خود حرف میزنند از قبیل روم و امثال آن ، مذهب مردم پارسی زبان مجوسی بوده بهمین مناسبت در اخبار زبان آنها را مجوسی معرفی کرده بنابراین زبان فارسی اختصاص بمردم فارس (شیراز) ندارد بلکه بکلیه افرادی که بزبان فارسی تکلم میکنند اطلاق میشود که عراق عجم و بلاد جبل باشد و حاکم نشین بلاد مزبور اصفهان است و روی این میزان باید گفت سلمان اصفهانی است مخصوصاً که متقدمین هم او را اصفهانی میدانند در نتیجه فارسی بودن مشارالیه باین معنی که از مردم فارس شیراز باشد ، گفتا عامه مردم است که قابل توجه نمیشد ، علاوه بر این بغیر از حمزه اصفهانی دیگران هم او را اصفهانی گفتهاند مانند صاحب مجمع البحرین در ذیل ماده فرس مینویسد فارس گروهی از مردماند و سلمان فارسی مشهور از مردم اصفهان است و بعضی گفتهاند از اهل مازم است سال ۳۷ هجرت در مدائن وفات یافته و گفتهاند ۳۵۰ سال عمر کرده لیکن ۲۵۰ سالش بدون شک و شبهه است ، انتهی .

در یکی از تاریخهای کهنه فارسی دیدهام که محمد بن اسحق از ابن عباس روایت کرده او گفت روزی از سلمان از آغاز کارش جویا شدم میگفت من مردی اصفهانی و از مردم قریه جیم و پدرم از روستایان بوده و ما بدین مجوس بوده ایم و آتش پرستی میکردیم روزی پدرم مرا برای انجام کاری بیکی از مزرعهها فرستاد در راه به کنیسه راهی برخوردیم که انجیل را با صدای بلند میخواند وارد کنیسه او شدم و با او از هر در سخن گفتم تا بالاخره از انفاس پاک آن راهب که مرا از بعثت حضرت خاتم انبیا مرده میداد بشرف دین اسلام مشرف شدم .

نه هر کس شد مسلمان میتوان گفتش که سلمان شد

کز اول باید او سلمان شد وانگه مسلماً شد

اصفهانیان بگفته او توجهی نکردند او هم سی نفر از آنها را بزنجیر مقید کرد بمجردیکه چشم نامبردگان بحضرت ابراهیم افتاد بوی ایمان آوردند حضرت ابراهیم در حق آنان دعا کرد ، پروردگارا پیوسته سی مرد مستجاب الدعوه در اصفهان بر قرار بدار ، شاعری مضمون فوق را در ضمن ابیاتی ایراد کرده ؛

علت اصفهان الارض فضلا مینا علی کل صقع والطوائف تشهد
و من فضلها ان الخلیل دعالتها علیه سلام ما دعا متهجد

مقام رفیع اصفهان بر تمام شهرهای دیگر آشکار است و اینقولی است که حملگی بر آید و از حمله فصائل آن اینست که ابراهیم خلیل برای آن دعا کرد و از خدا درخواست نمود تا پیوسته مردم متهجدی در آن باشند ،

حمره از خصایص و محامد اصفهان مینویسد آنچه بتجربه رسیده آنستکه هرگاه حاکمی بدانجا دست پیدا کند و با رعیت بدادگری رفتار نماید روز بروز بر عزت و ارجمند پس افزوده گردد و اگر بر عکس با آنها به بد اخلاقی و ستمگری رفتار نماید هنوز سالی از حکومت او نگذشته از مرتبه اش معزول میشود و برای اثبات اینموضوع حکایاتی که از زمان سرود تا عصر خودش اتفاق افتاده و رفتار حکومتها را نسبت بمردم ایراد نموده و افزوده مناسب با این گفتار نامه است که مردم تیمره که یکی از نواحی اصفهانست بعمر بن عبدالعزیز نوشته اند و در آن نامه از بد رفتاری حاکمی که از جانب عمر بدانجا حکومت میکرد شکایت کرده بودند وی در پاسخ آنها بحاکم آنجا نوشته مردم این شهر از محال دیگر که تحت فرمانند فرمانبردارتر و سلاحی جز دعا ندارند و هر حاکمی که با دادگری با آنها رفتار نماید بهره وافر از هر جهت خواهد بردونیز مناسب با موضوع مرور گفته ، حرقوله مجوس است در آن موقع کس مسمعی از حامد بن عباس سخت نگران بوده باو میگفته ایکاش اینمرد بحکومت اصفهان نامرد میشد تا هرگاه با مردم بدادگری رفتار نماید خدا بمتعال یکف با کفایت خود او شر او را از سر مردم کم کند و عملی را که با دیگران نموده نسبت باو انجام دهد ،

س از این گفته ار محاسن ویژه اصفهان که شایسته است نامه ها و کتابها اینمرتیش را بنگارند دیوار است که آنرا علاءالدوله در اطراف شهر احداث نموده طول این دیوار سادازه ، یا زده هزار گام بوده و محال مشهوره آن در خارج قرار گرفته از قبیل کما آن

برآن ، سنبلان ، خرچان ، فرسان ، باغ عبدالعزیز ، حروان ، اشکهان ، لسیان .
بیدایاد ، از حصار مزبور که سر بفلک بر آورده و از نری تا نریا کشیده شده دوارده
دروازه ، فراخ ایجاد کرده که از هر یکی از آنها فیلی با کمال نخوت میگذرد و پیرجمهای
افراشته خارج میگردد .

در روزگار اسماعیل صاحب بن العباد رونق بازار اصفهان بحدی بود که صندوقی را که
بشکل دکائی ساخته بودند و باندازه یک کف دست از زمین مساحت داشت بمبلغ ده هزار درهم
بفروش رسید و مدتی هم در عسروی بهمان رونق باقی بود تا پس از وی از رونقش کاسته شد .
و از آثار ارزنده ، اصفهان جامع کبیر و صغیر آنحاست .

جامع کبیر بدست عده ، از تیمیها که در قریه طهران میزیسند و از ناریان
آنروزگار بودند پایه گذاری شدیس از آنکه بوسعت شهر افزوده گردید و دیدار ددگاه
دانشهر اضافه گردید ، خصیب بن سلم بقعه معروف به خصیب آباد را بدان مسجد
افزود و در سال ۲۲۶ در روزگار معتصم عباسی حال اولی در آمد و در خلافت مقتدر
بهت ابو علی بن رستم چهار خانه بر آن افزوده شد چنانچه هر خانه از آن محاسن
بارواقی بود و هر رواق هم مربوط بسازاری میشد که در آن دریاها و کوجهها بود و سقا -
خانه آن که در وسط بوده در موقع احداثش خانه یهودی بوده که از فروش آن خودداری
میکرده و هر چه میخواستند او را با پول و زر و زیور و انواع اشیا ، گرانها راضی کسند
حاضر نمیشد تا بالاخره خانه ، او را بر از سیم و زر کرد ، بدیوسیلد دست طمع آن جهمی
را از آن کوتاه نمودند و یکی از اصفهانیها بنام ابو مضر رومی دری با تمام کلب و ریح
و با شکل بسیار مرغوبی برای آن تهیه کرد و برای آراستگی آن مبلغ هزار دینار بمصر
رسانید و نیز برای تهیه طاق و دو مناریکه بر دو فیلووار ممری که بیازار رنگر را
میشود ، مبلغ هنگفتی خرج کرد .

مسجد جامع صغیر که بنام جورجیر معروف است از آثار صاحب بن عباد و از
جهات ساختمانی و استحکام بنیان برتر و بالاتر از جامع عسقیق است و مناره ، دارد که
باتفاق مهندسان کشیده ترین و زیباترین مناره های عالم است ارتفاع آن صد دارع و قطرش
یکذرع در یکذرعست و در تمام مدارس و مساجد و خانقاهها و کتابخانهها فقها و ادبا

و سرایندگان و عارفان و قاریان هر یک بحسب حال و رشته‌ایکه در آن کار کرده مجلسهای ذوق و محفلهای علم و ادب و سوز و گداز با یارجانی خود دارند و از جمله محاسن اصفهان که آنهم از موضوعات متفق القولی است که میتوان گفت احدی مخالفت با آن ندارد دو امر مهم است یکی آنکه مردم مواظبت تام و تمامی بانعقاد نماز جماعت دارند و دیگر آنکه بنتمام معنی از والیان خود پیروی می نمایند و از محاسن اصفهان آنکه از آغاز احداثش تا روزگارهای بعد پادشاهی در آن سرزمین نمرده و مطابق با تحقیقی که مشایخ و اساتید نموده قولی که مخالف با موضوع مزبور باشد بدست نیآورده اند .

برخی از روستاهای اصفهان از آب زنده رود (زری رود) مشروب میشود و آنجا که آب رودخانه مزبور برابر با طلا ارزش دارد آنرا زری رود خوانده‌اند و کشش آب رودخانه از سرچشمه‌اش که چشمه حاناست با محل فرو رفتگی آن به گاوحاسی (چاه بزرگ) همه جا را مشروب میکند و بمسافت پنجاه فرسخ فطره از آب آن بدون ابر میماند . گاوحاسی یکی از محالست که ناسه نیست از آن صرف نظر کرد گاو دروازه فارسی بمعنی بزرگ و خانی بمعنی چاه است محل مزبور هجده فرسخ در دو فرسخ است که فاضل آبهای زنده رود در هنگام فراوانی آن در آنجا فرو میرود و پس از طی هساده فرسخ راه در سرزمینهای کرمان ظاهر میگردد و هرگاه آب رودخانه پیدا کند موحات حرسدی ده - شینان را بیشتر فراهم میسازد و مطمئن اند که سال حاضر شان سال مبارکی برای آنها خواهد بود . در اصفهان چهار باغ موجود بوده بمسافت هفتاد فرسخ و در هر یک قصری بنیان شده که سر خلک بر آورده ۱۰ - باغ فلاسان ۲ - باغ احمد ساه ۳ - باغ ران ۴ - باغ بکر . علاوه بر آنها نفرجگاهها و قصرهای زیاده و عمارت‌های زیبا و ایوانهای مرتفع بسیاری دارد از جمله عمارت فرقد که در دروازه شهر بنیان شده دیگری کاخ هرون دیگری هفت درب دبیرینان دیگری کاخ خصیب که در کنار جسرالحسین بنیان شده دیگری کاخ عبدویه که کنار زنده رود است و تمام این کاخها بعالیترین سلیقه عصری آراسته گردیده ابو عباده گفته :

یکدن یصن للسانی الطلاما
جنا الجوزدان ینشروالخزاسی
جنی الزهرالفرادی والتواما

قصور کالکواکب لامعات
و برمثل برد الوشی فیسه
غرائب من فنون الروض فیها

یضا حکما الضحی طوراً و طورا
 علیها الغیث ینسجم انسجاما
 کاخهائیکه مانند ستارگان میدرخشند و تاریکیها را برای رونندگان روشن میسازند
 و بیابانیکه مانند جامهء رنگارنگ انواع گیاهان خوشبو که بوی عطرشان همه جایراکنده
 میشود در آن میروید حالات بیسابقهء باغستانها در آنها کاملاً آشکار است چنانچه
 گوئی از شکوفههای بی نظیر آن مروارید بدست و در موقع تابش آفتاب مخصوصاً آن موقع
 که باران میبارد رنگهائی زیبا و طراوتهای بخصوصی ایجاد میکند .

در روزگار قبل در اصفهان و حدود آن هر روز دوهزار گوسفند و صد راس گاو
 کشته میشد و هنگام غروب اثری از آنها باقی نبود و در تمام ایام تابستان در کلیه
 خانهای مردم از فقیر و غنی همه گونه اسباب آسایش و پذیرائی میهمان آماده بود و
 همواره میوههای فصلی و شربتهای خوشمزه و گلابهای خوشبو و جامهای ایریشمین و اشیاء
 گرانبهای چینی باطراف صادر میشد و مهارت و استادی صنعتگران اصفهانی مشهور آفاق
 بود و بر سابقین خود پیشدستی گرفته بودند .

و میتوان گفت اگر اصفهان دارای هیچگونه محاسن و زیبایی نبود تنها شهرستان
 جی و محال مربوط بدان و کاخها و دیوارهای محکم و سر بفلک کشیدهء آن کافی برای
 مناقب آنجا بوده .

حمزهء اصفهانی مینویسد بطوریکه گفتهاند شهرستان جی بامر اسکندر و بهمت
 جی بن زرادهء اصفهانی بنیان شده و بنام او شهرت یافته .

بعضی دیگر معتقدند شهرستان جی پیش از سلطنت جمشید آبادان بوده و بدست
 افراسیاب در ردیف شهرهای دیگر ایران که خراب شده از بین رفته پس از او بنیان
 خمانی جمه آزاد دختر بهمن بن اسفندیار که پیش از اسکندر بر سریر آن ملک مستقر
 بوده پایه گذاری شده لیکن هنوز نیمی از دیوارهای آن بیش بنیاد نشده بود که وی در
 گذشته پس از درگذشت خمانی ، اسکندر وارد جی شده چون آنجا را خالی از عمارت
 و سکنه یافته بحال خود باقی گذارده و همچنان غبار بی بنیادی سراپای آن را آلوده
 ساخته تا روزگار فیروز بن یزدجرد .

فیروز اراده کرد تا پایه‌ایرا که خمانی بنیان کرده بود با تمام رساند به همین

مناسبت بہ آذر شاپوران فرزند آذرمانان کہ از مرد ہرستان از روستای ماربین وجد ما فروخ بن بختار حد صاحب کتاب محاسن اصفہان بود. دستور داد تا با روی جی را بہ اتمام رساند .

مطابق با فرمان فیروز ، شاپوران جد ما فروخ صد و ہفتاد سال پیش از ظہور دین مسین اسلام با روی جی را با تمام رسانید و کنگرہ ہای آنرا بہ نیکوترین وجہی بنیان نمود و برحہای آنرا محکم و استوار ساخت و چہار دروازہ برای آن ترتیب داد یکی بنام خور کہ برابر میدان بازار بود دیگری بنام ماہ کہ دروازہ اسفیش نامیدہ میشد سومی بنام نیر کہ دروازہ تیرہ سخواندند چہارمی بنام جوش کہ دروازہ جہودان باشد .

شاپوران در کنار جی ، دہکدہ بنام آذر شاپوران احداث نمود و در آن کاخی عالی بنیان کرد و در باغ آنجا انوائی رفیع ساخت و در آن آتشکدہ بوجود آورد و آن دیہ را وقف بر آن آتشکدہ نمود و عرض این دیوار بغیر از سگہائیکہ بر روی پایہ قرار گرفتہ نسبت حشمت بودہ .

بعضی از بیشیشیان گفتمہ بر یکی از دروازہ ہای شہرستان جی از قول اشناد ویر کہ سرکاردار مہندسان و بنایان بودہ نوشتہ مزد عملہ ساختہمان دیوار متجاوز از ششصد ہزار ہزار درہم کہ سی و شش بلیون درہم باشد ، و ہم گویند نوشتہ از سرکاردار مزبور بدست افتاد کہ مبلغ پنجاہ ہزار درہم بمصرف شفتہ آن رسانیدہ .

در دروازہ جو بازاری بود بنام بازار حورین کہ ہر سال یکماہ یا دوماہ بہ عید سورور مادہ مردم اصفہان باختلاف اشخاص و دستجات مختلفشان از زن و مرد و پیرو جوان خردسال و بزرگسال بدان بازار میرفتند و ہمہ گونه اسباب آسایش از خوراکی و پوشاکی و آلات طرب با خود میآوردند و بعیش و طرب و سرور و فرح میرداختند در روز نوروز کہ میرسید چندین بازار تشکیل دادہ میشد و آنچه ہمراہ داشتند باہیاء اندکی میفروختند و مردم عوام و خواص در آن بازارها چون دریائی بموج در میآمدند و بدین ترتیب اوقات خود را بہ بہترین طرز بیایان می رسانیدند .

دربارہ اصفہان و اہمیت آن قصائدی از شعراء متقدم و متاخر بسیار سرودہ شدہ

از جملہ :

لئن خرجت جی و لیس بصقعها
 افاضل دنیاہم و اعیان دہرہم
 شباب و شیب کلمہ اسبرو اطفہا
 اخائہم فخر و صحبتہم علا
 یخیل ما املوہ نثر و انشدوا
 تواری بہم ثارات دہر معاند
 زمان ینادی الفضل حتی کانه
 یحاول کل ان یسل سخیمۃ
 بلی باب فخر الملک کیفیکاد من
 لیاثوا جناب العزمنہ ولا یکن
 ستردد الیہم عزہ بعد ذلۃ
 و تجعل لہم للعالمین مزیایا

اگر جی خراب شود لیکن صاحب فضیلتانی هستند کہ نام آنرا برقرار میدارند
 دانشمندان نامدار آن مانند گنجہائی در گوشہ و کنار مخفی هستند پیرو جوانی هستند
 کہ بر اثر تغییرات زمان از میان نمیروند برادری با آنان مایہ فخر و مصاحبت با ایشان
 دلیل رفعت مقام و یادآوری از آنها در پیشگاہ خردمندان موجب عزتست نثر و نظمی کہ
 مینگارند و یا از طبع دربار خود اظهار میدارند گریا و حی است کہ بر دل آنها نازل
 گردیدہ گرفتاری های روزگار آنها را متواری ساخت و دانشمندانشان بہ بلیات مینسلا
 شدند روزگاریکہ فضل و دانش را بعنوان فضل فروشی قلمداد میکند و از ہر طرف شمس
 کینہ روزگار علیہ مردم فاضل واقعی کشیدہ شدہ آری در خانہ فخر الملک فرزند
 نظام الملک است کہ از ہر کسی کہ بہ بلیات روزگار دچار گردیدہ پشتیبانی ہی نماید بر
 ہمہگان لازمست بدربار عزت او بشتابند و اصولا از مرگ ہراسی نداشته باشند تا عزت
 از دست رفتہ بدیشان باز گردد و بر جہانیان برتری یابند .

ابو عبداللہ حسین نطنزی دربارہ اصفہان گفتہ :

حوت اصفہان خصالا عجایبا بہا کل ما تشتیہہ استجایا
 ہوا منیرا و ملاء نمیرا و خیرا کثیرا و دورا رحابا

و تربا زکیا و نینا رویا
 و فاکهة لاتری مثلها
 تفید الاعلاء برءا کما
 وزاد محاسنها ز ضرود
 تقدرها و الحصى تحتها
 و کالرقش حایرة فی مضیق
 و کالسایغات اداما جرت
 و مینها فصول الرمان اعتدلس
 فلا الیرد یردی و لا الحریودی
 نری ابن ثلث بها یستفید
 و من فوقه حافظا کاتبا
 و قوما سراة رحاب البنان
 بدور الماثر رایا مصیبا
 فاطیب بها سادة قاده
 غدا فخر ملک لهم سیدا
 فتی خیرالله اخلاقه
 وعادت لکل جمال مجالا
 و روضا رضیا یناغی السحابا
 نسیمما و لونا و طعما عجابا
 یفید الربیع الریاض الشیابا
 میاها کطعم الحیات عذابا
 لجینا فویق اللالی مذابا
 اذا اضطرب الموح فیہ اضطرا با
 علیه الصبا فکسته الحبابا
 فلا فصل الا و مافیہ طابا
 ولا الریح یقذی وتذری ترابا
 حدیث الرسول و یتلوا کتابا
 ادیبا نجیبا یباری النجابا
 عرب اللسان وصاروا نهابا
 بحور المکارم مالا مصابا
 واطیب بهم بلدا مستطابا
 و لولاه صارت و صاروانها با
 فحاذت من الطیبات لبابا
 و صارت لکمل صلاح مابا

اصفهان زیبائیهای بسیاری دارد و هر چه اراده کنی در اختیار میگذارد
 هوایی صاف و آبی گوارا و خیری بسیار و خانهای فراخ خاکی پاک و گیاهی
 با طراوت و بوستانی پسندیده که از شادابی همپایگی با ابر میکند مانند میوه
 آنرا نمی بینی که چون نسیمی لطیف و طعمی شریف است بیماران را بهبودی میدهد
 همچنانکه بهار بوستانها را جوانی میبخشد زنده رود به زیبائی اصفهان میافزاید که
 آتش مره حیات و زندگی میدهد موقعیکه بآن آب و ریگهای کف آن مینگری گوئیا سیمی
 است که روی گوهری آب شده ریخته اند و چون آب بموج آید مانند نقش لرزانی است که
 در تنگنای واقع شده باشد و یا مانند بارانهای هستند که چون با باد تصادف کنند

بصورت حبابی در آیند فصلهای آن بحال اعتدالند و هر فصلی بمقتضای خود آثاری بوجود میآورد سردی آن ناراحت نمیکند و گرمی آن آزار نمیرساند باد آن خار و خاشاک باطراف نمپراکند و گرد و غباری ندارد فرزند سه ساله آن از حدیث پیغمبر استفاده میکند و کتاب خدا میخواند بالاتر از او حافظ قرآن و کاتبی سحیان و ادیبی نجیب است که بانجیا در میافتد و گروهی شریفاند که سر انگشت فضلشان وسیع و با آنکه عرب نیستند بزبان فصیح عرب سخن میگویند مانند ماههای شب چهارده دارای رای پسندیده و افعالی حمیدهاند دریاهائی بزرگوار و بدون هیچگونه ناراحتی مردان آن بهترین رهروان بزرگوار و شهر آن نیکوترین شهر با اعتبار است در میان شهرها مانند آن شهری نبینی و مانند بزرگان آن یارانی پیدا نکنی آری بزرگی در میان آنان مزید بنام فخرالملک که اگر او نبود اصفهان و مردم آن از هیچگونه خطری در امان نبودند جوانی است که خدای متعال خوی او را در عالیترین مرتبه پسندیدگی قرار داده و حقایق همهء نیکیها را بدست آورده و کلیهء زیباییها در محور کمالات او در حرکت اند و مرجع تمام اصلاحات است .

اسماعیل فرزند ابو طاهر فرزند عبدالرحیم در ستایش این شهر سروده :	
تکلفنی وصف اصفهان و انها	لا طیب ارض الله جاد غمامها
بای اقالیم البلاد تقیسهها	و کل بلاد عیدهها و غلامها
قد اعتدلت اوقاتها و فصولها	و ما استکرهت یقظانها و منامها
فمن حل جیا لیس یثنی رحالها	وانسی حاجات باخری انتظامها
لیشرب میاه الزند رود اذا شکت	من السقم نفس کی یخف سقامها
ودع ذافی کیفیهامن الفخران غدت	و فی ید فخر الملک هذا رمانها

مرا به توصیف و ستایش از اصفهان مامور میداری و حال آنکه اصفهان از بهترین سرزمینهای است که ابر رحمت خدا بر آن باریده ، اصفهان را با کدامیک از اقلیمهای هفتگانه میتوان سنجید و باید گفت تمام شهرها برده و غلام او هستند وقتها و فصول آن در کمال اعتدالند و بیداری و خواب در آن در نهایت راحتی و خالی از هرگونه تنفر طبیعی است کسیکه وارد جی شد از آنجا رحل اقامت بر نمیچیند و از نیازمندی

بمحال دیگر فراموش میکند هرگاه کسی از بیماری شکوه کند از آب زنده رود بیاشامد تا بدستوسبله از بیمار بهاش نگاهد از تمام این نیکوها گذشته باید گفت چون اکنون رمام احسار آن در دست فخرالملک است همس موضوع کافی برای مباحث آن شهر است ابو العلاء احسار فرزند سیمان فرزند خررادی اصفهانی گفته :

مدحة صقع سواک منکوره	سفت با اصفهان من کسوره
والبیر شخص و اسک الصورة	فما الارض عفتد وانت واسطه
ام هل تناری سورها نسوره	و هل نوازی النجوم بدر دحی
ارهارها کالسرود منسوره	احسن بها والتریع مفسل
و حاد نو، بصوع ناکوره	و حید سور بصوب ناکوره
و عارل الاقحوان کافوره	و عائل الرعفران سر حسد
سیانک باللجن مدروره	و رید رود الصحی بصفحه
یخال ارا الصفاح مشهوره	حانه سنی علی حیک
کالایم بعلی الطریق مدعوره	سیات فی حرید علی عمل
السلطان بل بالخوف ماموره	حکی سدی کف فخر مملکه

این شهر اصفهان از نارای رحمت حق سراب شوی که حر نو شهر دیگری نباشد ستاس بیست نو مرکز رمینی و رمی مانند دایره است که در محور نو مخرخند با آنها نماده، همولی اند و نو مانند صورنی برای آنها هستی اصفهان مانند ماده است چهارده و شهرهای دیگر چون سارگاسد آنا ممکن است ماده شب چهارده را با سارگان دیگر سک مهران گرفت یا نور آنرا با نور آنها مقایسه کرد ؟ جقدر ریاست مخصوصا در فصل بهار بخصوص در آن موقع که شکوفه های چون تگرگس با طرف پراکنده شده اند و مانند دحر بگری شکوفه های سفید رنگ آن خود نمائی میکند و قطرات زیبای نارای مانند میوه های سوری میریزد گل برگس آن همتای رعفرانست و گل باونه آن دم ار کافور میریزد آب زنده رود آن مانند سیمهای در بوته رفته افشانست حباب زنده رود در موقع نارای ساد مآورد از راههای ناریک نو در نو و نشانه دامنه های کوهها را آسکار مسارد و با شاردگی تمامیکه روان میشود گوئیا ماریست که با حالت وحشت ردگی

حائب سوراخ خود حرکت میکند رنده رود با همه ریشائیها نیکه دارد حکایت میکند از
بخشش از فخرالملک که افتخار کشور ایرانست بلکه باید گفت رنده رود در مقابل بحسن
او اندک است و ناچیز .

محمد بن الحسین در ذیل فصیده سروده :

سلام علی زرود و شعید سلام محبت لا سلام بودع

ولا رحمت ملک المدود کوا سنا منا که العلما معسداں سدرع

سلام بر رند رود و آجد از آن جدا سرکرد سلام دوستی که همواره کنار

دوست خود است سلام کسکه از دوست خود جدا حافظی میکند همواره آن

آن جاری و قدرتهای بی نهایت آن باقی و برقرار باشد .

مفضل مافروخی گفت :

سقى الله الحبان ماریس نحصن النار فالس المنصور

و کوهها با قصر مسقف سما و منطق الحور المنصور

الی حسرالحسن فباع بکر فخراسن الا بی الی و بان

فخرعید فما ظمناه فخراف فسطحی زرد رود و بند

و سنا و رومبا سنا محدود و سنا و رومبا سنا محدود

ها سنا فالرهر المنصور و حناهن عید و سنا

سناها من عوادها حناها بس از ده شعر دیگر گفت :

شرف اصفهان و قد ساهت محب سنا و فولی سنا سنا

و اشرف ما حیاة الله فصل لفحسرالملک و لاهما سنا

فعد اعدی حلائف حماها فاحصها و سنا سنا سنا

حداسعمال سنا را بوسله سادای ماریس سنا سنا

ماریسی که سخته ارم است آفات اندر و درم درمسف

بس از آن آشگاه بعد از آن تل بعد کوهان که کاخس سر به آسمان کشیده

بعد از آن باغ بکر و حسر حسن و فخر مغیره و جلو خندق و حراس و ویان وزید رود

سناها من عوادها حناها بس از ده شعر دیگر گفت :

و تمام کاخها و باغ و بیستانها که حدفہ چشم اصفہاسد و اطراف مصلی و بیابانها و بیمارستان و بالاخرہ همه آنها از ابر صبحگاهی شاداب گردند بہ اصفہان بیا کہ ربائیبهای آن بی سہایت است و برترین شرافتی کہ خدا باو اعطا کردہ فخرالملک است کہ ولایت مدار آنحاسب و رونق و فراوانی آنحا کہ وسیلہٴ او و مردم در حمایت او ہسند . نگارندہ گوید اوصاف اصفہان را سراپندگان سناری و پارسی بسیار سرودہ اسدو مناسب است بخشی از فصیدہ ایکہ حسین بن ابی الرضا آوی در ترجمہٴ محاسن اصفہان سرودہ دگر نمائیم .

اصفہان شہریست همچون خال بر روی زمیں
 حظہ دلخواہتر از حظ باربارنس
 رنگ و رویش لالہ و گل سوی حویش مشک وعود
 آیحویش حل نقرہ شط او رود زرین
 نعم ارض ارض اصفہان فی الدنیا نعم
 کعبۃ یاوی الیہا الناس طرا آمنین
 فیۃ اسلام عالم بیصدہ ملک جہان
 نافدہ افلیم حارم دست چرخ ہفتمین
 تاج فرق ربع مسکون اختیار مملکت
 طیرہ مینو و میا نسخۃ خلد برین
 سافیان سیم ساق و شاہدان شوخ چشم
 عاشقان خوش نفس جان پروران خوش نشین
 ز امتراج آب رود زسدہ رود و خاک حی
 یافت نوح و خضر و عیسی قوت روح الامیں
 تمام و مصر و روم و خاور تا بحد باختر
 در جہان معدلت صد آنچنان نبود چنین
 شرح وصف او بکنحد در دہان نظم و نثر
 بر در و دیوار و خاکش صدہزاران آفرین

مؤلف قده گوید با آنهمه توصیف و تعریفیکه از اصفهان موده‌اند سار هم شهر اصفهان از همه آنها بالاتر است و در منقبت این شهرستان همین بس که کلیه دانشمندان برای رسیدن بعالیترین کمالات خود بدین شهر پناه آورده و از خاک آن همت‌گرفته‌اند و اگر بگویند رجال از آنجا ظهور میکند معارض ما گفته‌است که از بلخ یا حدود سیستان سر بر می‌آورد ، و بطوریکه ثابت کردیم سلمان از مردم حی اصفهانست . در قاموس گوید حی فتح حیم لف قدیمی اصفهان و یا یکی از دیهات آنجاست . در عس حال برخی از احادیث حاکی از کوهش اصفهان است که باید منظور آنها را فهمید . از جمله در خرائج نقل کرده عبدالله بن مسعود گفت در مسجد رسول خدا (ص) حضور اقدس امیرالمؤمنین شرفیاب بودم مردی فریاد کشید کسب مرا به عالمی ندادند کد تا از وی دانش بیاموزم ؟ من در پاسخ او گفتم مگر شنیده‌ئی که رسول خدا (ص) فرمود انامدینه العلم و علی بابها که من شهر علمم علیم در است . پاسخ داد چرا چنین حدیثی را شنیده‌ام گفتم بنابراین ما وجود علی (ع) بحضرت کداه عالم بنسار میشود وی بازگشت و حضور امیرالمؤمنین نسبت علی (ع) بسوزان کرد از کدام شهری عرضه داشت از اصفهانم ، فرمود در میان اصفهانیان پنج خصلت وجود ندارد سخاوت ، شجاعت ، امانت ، غیرت ، دوستی اهل بیت . در بعضی از روایات بجای امانت ، وفا ذکر شده .

آنمرد خواهش کرد بیش از این بفرمائید حضرت امیر (ع) برسان اصفهانی که متداول بود فرمود امروز همین مقدار کافی است . و همچنین حدیثی که در خرائج یا بعضی از محتاج معبره از رسول خدا (ص) نقل کرده هیچ اصفهانی بر سنگاری و حسن خاتمه نرسیده . یا بنقل بعضی عده بسیاری از اصفهانیها از کارگزاران عمر بن عبدالعزیز مهلت گرفتند تا اربعین خود را که برای سب علی (ع) معقد ساخته بودند تا تمام رسانند و اینعمل موقعی بود که عمر مردم را از سب علی (ع) باز داشته بود و فدک را به اهل بیت تسلیم نموده بود .

احادیث مزبور مربوط بزمانی بوده که مردم اصفهان به آئین اهل سنت رفتار

میکرده و بدان مناسب به نصب و عداوت اهل بیت میپرداختند .

لیکن اصفهان امروز بنصب اسلامیان و سر منزل اهل ایمانست و شاهد بر این موضوع آنست که پس از توجه به آثار اهل بیت و علاقه بدانها کمتر به ولاء شدید یا گرفتاریهای بی نهایت دیگری مبتلا شده .

بالا سر از این آرزو که اصفهان باید نگداری شده مردم آن طاعتون که یکی از نشانههای بد عاقبتی است مبتلا نگردیده .

در اصفهان مواضع منبرکد و سرهای نورانی که در دیل احوال علماء سنان خوانندم کرد بسیار است از جمله مواضع منبرکد مسجد لسان الارض است ، این مسجد در مسری تخت بولاد و نزدیک به قصر فاضل خمیدی سنان شده و در فاصله آن صورت دیگری است که منگوبند مرفد سعادت بی است که بمر بیهودیان ساکن در آن محل بوده و علت نامگذاری آنرا حسین گویند موفعیکه حضرت امام حسن محبتی (ع) با لشکر اسلام وارد اصفهان شد و آنجا را فتح کردند محل مسجد با آنحضرت سحر گفت .

علامه محمد تقی محبتی در کتاب حدیقه و کتب دیگر یاد آوری کرده بررگسان بودندند کلیده فتوحات عمر در موفعیکه برارنگد خلافت بود فرمان امرالمؤمنین علی (ع) بوده و آنحضرت فرزند بررگوارس امام حسن محبتی (ع) را بهمراد لشکر اسلام باصفهان فرستاده و امام محبتی در اوفاسکه در اصفهان نزول احوال داشته در مسجد لسان بمار گذارده و حمامکه در آن برابر در مسجد جامع عنیق کبیر فرار گرفتند و بعد از آن بررگان سهرت دارد سیریف برده و غسل نموده و آن حمام امروز یکی از حانات اصفهانست و حد مرورم در رورکار کودکی من حمام مرور را که نکلی و در آن بنده بود من سنان داد و پس از انبهم کفیم که لسان الارض در اصفهانست . و از بناهای سنگت انگریکه با این رور کار باقی است و سهرت همه حانی دارد دو مبارده رفعی است که در دو طرف ایوانی فرار گرفته و در زیر آن مرفد یکی از بررگان عرفاست و این ساختمان در دیه نزدیک بشهر سام گارلادان واقع شده و آندو مبار سام مبارحسان معروفند .

حرک مبارهای مذکور چنانستکه اگر کسی در یکی از دو مبار درآید و حلفه ای که

بدو طرف ماذنه آنها آویخته شده بدست بگیرد و حرکت دهد مناره، دیگر حرکت میآید بلکه ایوان و پایه مناره و طاقها تا سطح زمین بلکه زمینیکه مشتمل بر کلیه آن بقعه است و هر چه در آن و هر کس و هر چه بر روی آنست یا ورسکه بیش از هزارها هزار وزن بار شتر را دارد حرکت میکند و تمام آن سا از گچ و آجر با دقیقترین شیوه ساختمانی بوجود آمده و حال آنکه اگر فیلی سومند و سلطانی بیرومند بخواهند آنرا به اندازه یکذراع حرکت دهند نمیتوانند، بالاخره مردمان بافکر از ادراک حقیقت آن عاجزند و من خود مکرر حرکت آنها را بهمان طریق که ابراد کردم با اتفاق عده بسیاری از حاضران از نزدیک مشاهده کرده و مخصوصا حرکت بقعه را که بر است و چپ حرکت میآمد بچشم دیده و معماران ماهر معتقدند که اینگونه حرکت از عهده تصنعات معماری خارج است و باید اراده دیگری بعیر از اراده بشری آنرا حرکت آورد.

و بطوریکه نقل شده بسیاری از اوقات عده ریادی از ماهران فرنگستان آمدند و پی بحقیقت آنها نبرده و متحیرانه درباره آن اظهار نظری کرده و سرودی دلیل احوال داود عمر اسکندری که مشحری تحریر بوده مناسبتی نظیر آن را بااد آوری خواست کرد و همانا اینمقدار از تاریخ اصفهان و محملی از محامد آنرا که برشده بحر بر آورده و قلم عنان بنام را از دست ربوده برای آن بوده تا عدیر و سبلد اندکی حقوه این شهرستان را که بگردن من پیدا کرده ادا کرده باسم رب را در آن منوات و بار اصفهان در آن افکنده و از لذائد آن بهره مند گردیده، حدای ما و حامدان ما را از گردن نفسانی نگه بدارد و سرانجام کارهای ما را بخیر خاتمه دهد.

نگارنده گوید عارف بزرگی که زیر ایوان مزبور دفن شده عمود بنام است که در هفدهم ذیحجه سال هفتصد و شانزده وفات یافته.

و سبب حرکت مزبور را از کرامت پیر نامرده میدانند و بعدها گمان است که فتری در زیر آنها تعبیه شده و بر اثر شکافتن معلوم شده این خیال باطل بوده و بعضی اینموضوع را تصادفی دانسته که حتی خود عمود عبدالله هم از حرکت آن بیخبر بوده اتفاقا شخصی وارد یکی از منارهها شده آنرا بحرکت آورده کم کم حسش آن شهرت آفاقی پیدا کرده، دیگری اظهار نظر کرده علت حرکت آنها از دور راه است یکی سدی

ساختمان دیگری تیر یا بندی که دو مناره را بهم اتصال داده، فیزیک‌دانی نوشته
نظریاتی که دو مناره متساوی الطولند نوسانشان نیز متساوی است و ضربتهای وارده بر
اثر حرکت یکی از دو منار که از راه سقف انتقال پیدا میکند منار دیگر را بحرکت می‌آورد
دلیل بر اینموضوع آنست که اگر مقداری از یکی از دو مناره خراب شود تا تعمیر نشود
حرکت ندارد، دیگری نوشته اکثر مناره‌هاییکه نزدیک همدند همین اثر را دارند حتی
موقعی هندوانه ایرا بر روی یکی از دو منار آستان مقدس معصوم قم (ع) گذاردند و
منار دیگر را حرکت آوردند هندوانه پائین افتاد و بالاخره علت جنبش آنها را بر
اثر روزبانس محض میدانند یعنی ارتعاشی که بر اثر ضربات متناوب از دیگری بوسیله
ایوان برای منار دیگر بوجود می‌آید و سکی سقف ایوان نیز بدان کمک میکند، البته
مطالب مزبور نتیجه دقیقی است که افراد وارد بیان نموده و ممکن است سری حزانچه
گفته شد داشته باشد.

(۲) ابراهیم کفعمی = تقی‌الدین فرزند علی فرزند حسن فرزند محمد فرزند
صالح از مردم لود حیل عامل بوده و در کفعم بر وزن زمزم که یکی از فراء حیل عامل
است متولد شده و پدرش اهل جمع که آنهم یکی از دیهات حیل نامبرده است بوده.
بزرگی امامی مذهب و دانشمندی پرهیزگار و ادیبی ماهر و مورد وثوق اعلام
هر عصر بوده.

از شیخ بهائی نقل کرده‌اند که کف در واژه حیل عامل بمعنی دیه است و عیما
نام قریه مزبور بوده بنابراین ریشه کفعم کفعمیا بوده و منسوب به آن کفعمی است
و بر اثر کثرت استعمال و امتزاج بصورت کفعمی درآمده.
مؤلف گوید ممکن است عیما نام بانی همان قریه باشد چنانچه در نامهای
پارسی نظیر آن بسیار است.

کفعمی کتب و سروده‌ها و تصانیف زیادی داشته و در هر یک از آنها ابتکار
بخصوصی از خود ظهور آورده از همه کتب او که از نظروضع و ترتیب بر سایر تالیفاتش
برتری دارد جنة الامان الواقية و جنة الايمان الباقية است که در اصطلاح ما به مصباح
کفعمی شهرت دارد.

و از آنجا که تالیف مزبور همه وقت اشتهار کاملی داشته و دارد ما را از توصیف و تعریف بی نیاز میسازد .

کفعمی پیش از تالیف کتاب مزبور کتاب بزرگی بنام البلد الامین والدرع الحصین تالیف نموده که علاوه بر دعاها و تعویذات و حرزها و زیارات و آداب و سنن کلیه ادعیه صحیفه سجادیه را بدان ضمیمه کرده و آنرا بنام الفوائد الطریفة شرح نموده . کتاب المقصد الاسنی فی شرح الاسماء الحسنی و رساله در محاسبه النفس و امثال آنها از ادعیه مبسوطه ای که در مصباح ایراد ننموده آری در آنها به ماثور و صحیح از سقیم اشاره ننموده ، و بر هر یک از آن دو کتاب حواشی بقلم خود افزوده که قریب ده هزار بیت مشود و مجملات آنها را توضیح داده و آنچه را در متن بوضوح واگذارده مشروح ساخته و در عین حال مطالب بسیار مناسب دیگر نیز بدانها افزوده و از آثار اوست نهایتاً الارب فی امثال العرب ، کتاب بزرگی است در دو مجلد تالیف شده و بی نظیر است ، دیگری قراضة النضیر فی التفسیر که خلاصه ایست از تفسیر مجمع البیان طبرسی . دیگر صفوة الصفات فی شرح دعاء السمات ، کتاب فروق اللغات ، کتاب المنقذ فی العود والرقی ، کتاب الحدیقة الناضره ، کتاب نور حدیقة البدیع این کتاب شرح برخی از قصائد مشهور عربست . کتاب النحلة ، کتاب فرج الکرب ، الرسالة الواضحه فی شرح سورة الفاتحه ، کتاب العین المیصره ، کتاب الکوکب الدری ، کتاب الجنة الواقیه کتاب مختصریست که در ادعیه و او را دگرد آمده و آنرا صاحب کتاب بلغه که در رجال تالیف کرده بوی نسبت داده و ممکن است کتاب مزبور همان مختصر المصباح باشد که در الامل بوی نیز نسبت داده شده . در بحار متعرض است کتاب مزبور تالیف یکی از متاخرین است و ممکن است بطوریکه بعضی اظهار داشته اند از کفعمی باشد .

نگارنده گوید کتاب مزبور را محمد رضای حسینی قزوینی سال ۱۰۹۰ هجری ترجمه کرده و از مؤلف آن نامی نمیرد و سال ۱۳۲۲ که مطبوع شده کتاب مزبور را بمیر داماد نسبت داده لیکن در فهرست کتب میر از آن نام نبرده اند این نسبت تا اندازه ثابت میکند چنانچه مجلسی متعرض است تالیف یکی از متاخرین زمان وی باشد لیکن معلوم نیست مؤلف آن چه شخصی است .

الدريعه پنجم مینویسد حنة الواقبه مختصر حنة الامان الوافيه است و آنهم مختصر مصباح کبیر است و اصل و مختصر هر دو تالیف شیخ تقی الدین کفعمی است و شیخ عبدالله سماهیجی سیر آرا از کفعمی دانسته بنا براین تخطئه صاحب ریاض و بحار که آرا از کفعمی بدانسته اند بی نتیجه خواهد بود و همچنین آنها که کتاب مزبور را از میر داماد میدانند درست نیست . آری میر داماد پس از آنکه مختصر مصباح را پسندیده آرا بخط خود استنساخ نموده و مؤلفش را تعیین نکرده بعدها که نسخهٔ مزبور را بخط و امضاء او دیده پنداشته اند از مؤلفات اوست .

و از آثار کفعمی است رساله در بدیع و رساله در تاریخ و فیات العلماء و کتاب ملحقات الدرر الواقیه و کتابی بنام مجموع الغرائب و حواشی بر کتاب کشف الغمده بحداث اربلی و امثال آنها .

کفعمی از عدهٔ مشایخ روایت میکند از جمله از سید فاضل شریف حلّیل حسین بن مساعد حسینی حائری صاحب تحفة الارار فی مناقب الائمة الاطهار دیگری سید حسب عالی نسب علی بن عبدالحسین بن سلطان موسوی حسینی مؤلف رفع الملامه عن علی فی ترک الامامه . کفعمی با مشارالیه مکاتبات و مراسلات نظمی و نثری داشتند و طاعن امر حاکی از آنستکه نامبرده استاد احازه وی بوده و خود کفعمی در یکی از رساله‌هایش از سید مذکور و کتابش ستایش نموده و از کتاب نامبرده بسیار نقل نموده و از او بلفظ دام ظلّه یاد میکند .

ممکن است کفعمی در طبقهٔ شیخ ابن فهد یا اندکی پس از او باشد زیرا تاریخ تالیف مصباحش سال ۸۹۵ هجری بوده .

پدر کفعمی ، زین الدین علی نیز از اعظام فقهاء بوده فرزندش تقی الدین در دو کتاب بزرگش بلد الامین و مصباح از او بسیاری از فوائد را نام برده و از وی به فقیه اعظم اورع تعبیر کرده .

و برادر صالح فاضل و جلیلی داشته بنام احمد و کتابی بنام زبده البیان فی عمل شهر رمضان تالیف کرده گاهی در حواشی کتاب از وی نقل میکند .
نگارنده گوید شیخ بزرگوار طهرانی در اسناد المصنفی مینویسد : شمس الدین

محمد عاملی جد شیخ بهائی برادر بزرگ کفعمی است که سال ۸۲۲ متولد شده و سنه ۸۸۶ وفات یافته و مجموعه تالیف کرده و در آن پاره از فواید رحالیه و تواریخ علما گرد آورده و در آن مجموعه نوشته پدرش علی سال ۸۶۱ وفات یافته و بغیر از شمس الدین محمد و تقی الدین ابراهیم و احمد دو فرزند دیگر بنام شرف الدین و رضی الدین داشته . مؤلف قده مینویسد یکی از سادات افاضل جبل عامل نقل کرد برخی از مؤلفین جبل عامل گفته اند از پیش آمده های بی سابقه ای که در این عصر نزدیک اتفاق افتاده آنست که برزگری زمین را با گاو شخم میکرد تصادفا گاو آهن بسنگ بزرگی برخورد کرد برزگر سنگ را از جای کنده به بدن پوشیده از کفنی رسید بلافاصله همان میت سر از روی خاک برداشته متحیرانه برآست و چپ نگران شده از برزگر پرسید هل قامت العیامه آتیا فیامت بیا شده سپس بحال اولی باز گردیده .

برزگر از این پیش آمد بو حشت افتاده غش کرد پس از آنکه بحال عادی برگشت در تفحص برآمده که این میت کیست و از مردم کجاست چشمش بسنگی افتاده که پسر آن حک نموده بودند هذا ابراهیم بن علی الكفعمی ره .

نگارنده گوید صاحب ریحانة الادب مینویسد این قضیه دور از صحت بیرون مدرک معتمدی ندارد ، و قبلا از اعیان الشیعه نظیر قضیه مزبور را نقل و نوشته کفعمی در آخر عمر در دیه جب شیت میزیسته و هماغا وفات یافته ، قریه مزبور هر دو زمان خراب شده و قبرش مخفی گردیده تا بعد از قرن یازدهم بر اثر تصادف شخصی زمین سنگ قبرش نمودار شده .

میتوان گفت هر دو قضیه یکی است تنها اضافه ای که قضیه اولی بر دومیه است سراسیمه برخاستن میت است .

کفعمی سالیانی چند در کربلای معلی میزیسته و هماغا مرقدی برای خود در محلیکه به عقیر موسوم بوده احداث کرده و اشعار ذیل را که خطاب بفرزندانش بوده و تقریبا عنوان وصیتی داشته سروده و آرزومند بوده در آنجا مدفون شود لیکن بطوریکه قبلا بمناسبتی نوشتیم در سرزمین جب شیت مدفون گردید .

اذا مت فی قبر بارض عقیر
سلیل رسول الله خیر مجیر

سئلتکم بالله ان تدفنوننی
فانی به جارالشهید بکربلاء

فانی به فی حفرتی غیرخائف
 امنت به فی موقفی و قیامتی
 فانی رایت العرب یحیی نزیلها
 فکف سبط المصطفی ان یزود من
 و عار علی حامی الحمی و هو فی الحمی

بلا مریه من منکر و نکیر
 اذا الناس خافوا من لظی و سعیر
 و یمنعه من ان ینال بضیر
 بحائره شاو بغیر نصیر
 اذا ضل فی البیداء عقال بعیر

آرزو مندم موقعیکه از دنیا رفتم مرا در سرزمین عقیر دفن کنید تا بدینوسیله
 افتخار مجاورت فرزند رسول خدا (ص) را که از بهترین پناهدهندگان است بدست آورم و
 در آنموقع که در قبر قرار میگیرم بهیچوجه از نکیر و منکر بیمناک نیاشم و همچنین در
 موقت حساب و روز قیامت که مرده از شعله آتش جهنم گریزانند من کمال آرامش داشته
 باشم عربها را دیده‌ام که اگر کسی بر آنها وارد شود کمال پذیرائی را از او بانجام
 می‌آورند و از هر چشم بدی محافظتش میکنند پس چه نگرانی است اگر واردی بی‌یاور
 بر فرزند مصطفی در آید بدون شبهه او را از همهء خطرات محفوظ میدارد او قرقگاه
 امن و آسایش را در اختیار دارد از عقل دور است که نگهبان مهربان چنین قرقگاهی
 احاره دهد تا پای بند شتری مفقود گردد و ساریان بیچاره شود .

و از آثار او ارجوره است مشتمل بر صدوسی بیت که در آن ایام شریفه ایرا که روزه^۴ در
 آن مستحب است . از نظر شریعت به عظمت و برکت شهرت دارد ایراد نموده آغاز آن :

الحمد لله الی هدانی
 الی طریق الرشده والایمان
 ثم صلوة الله ذی الحلال
 علی النبی المصطفی والال

و سر قصیده نبی در ستایش مقام ولایت امیرالمؤمنین و صفات روز غدیر متجاوز
 از صد و هجده بیت رسیده و ممکن است قصیده^۴ ربور را در حائر شریف بعرض رسانیده
 باشد زیرا از اشعار اواخر آن که ذیلا آورده میشود ای موضوع کاملاً هویدا است .

و هدی الصفات و هدی النعوت
 بحقک مولای فاشفع لمر
 هو الجعی المسیی الفقییر
 لحامی الغری الامام الامیر
 الی رحمت الرحیم الغفور
 لسان التعمیر ثوب القتیر

اتاه النذیر فاضحی یقول
 اتیت الامام الحسین الشہید
 اتیت ضریحا شریفا بہ
 اتیت الامام الہدی سیدی
 ارجی الممات و دفن العظام
 لعلی افوز بسکنی الجنان
 ففطرس سمی عتیق الحسین
 اتی لزیارتہ قاصدا
 اقام بحضرتہ دائمًا
 وانی بحائرکم قد نزلت
 مقامی عندک اہسی مقام
 اعیذ نذیری بسیط النذیر
 بقلب حزین و دمع غزیر
 یعود الضریر کمثل البصیر
 الی الحائر الجار للمستحیر
 بارض الطفوف تلبک القبور
 و حور قصرن اعالی القصور
 لرد الجناحین بعد الہصور
 فاضحی صحیحا لفضل المزور
 بمرالسین و کر الشہور
 و مالی سواء کم من نصیر
 و سیری و ترکک اشقی مسیر

این صفات ظاہری و باطنی در خور پیشوای بزرگوار و امیر با اقتداری است کہ
 شهرستان غری (۱) را در کف ولایت خود حمایت فرمودہ بمقام خودت ای مولای من
 شفاعت کن در پیشگاہ خدا از ناتوانی کہ مدیحی در حضورت آوردہ کہ دلہای ناتوانرا
 شفا می بخشد او همان جبعی گناہ کاریست کہ نیازمند بہ بخششہای بخشاینده بسیار
 مہربانست پیر مرد کهن سالیکہ با ہدیہ اندک آمدہ و باز با زبان کهنسالی و جامہ
 زندہ بحضور رسیدہ، رسول مرگ اورا از رحیل اطلاع داد و اومیگفت من بیادگار ترسانندہ
 حقیقی پناہ میبرم و با دلی اندوہناک و اشکی ریزان بحضور امام شہید حسین (ع)
 شرفیاب گردیدہ و بزیارت ضریحی مفتخر گردید کہ کور مادرزاد را چون بینائی دلشاد
 میسازد بحضور رہبر و پیشوائی رسیدہ کہ در حائر شریف از ہمسایگان خود کمال پذیرائی

(۱) غری باغین معجمہ بمعنی آلودہ شدہ و علت آنکہ نجف را بنام غری ہم
 نامیدہ آن بودہ کہ در آنجا دو بناء طولانی بودہ کہ گور مالک و عقیل ندیم جذیمہ بن
 الابرش بودہ و بنام غریبان خواندہ میشدہ یعنی آلودہ شدگان بخون زیرا نعمان بن
 منذر آنها را در روز ناراحتی بخون ہر کہ میکشتم آلودہ میساختہ .

را بانجام میرساند من آرزومندم در آن حایر مقدس بمیرم واستخوانهایم در سرزمین و در دل قبرهای آنجا پنهان شود شاید از اینراه بعالیترین کاخهای بهشت دست پیدا کنم آری فطرس که او را آزاده شده حسین (ع) میخوانند همان فرشته‌ایست که پس از آنکه سال و برش شکسته شد دوباره باو اعطا گردید این موهبت از آنجا بود که قصد زیارت حضرت امام حسین (ع) نمود و بر اثر موقعیت مزور بزرگوارش صحیح و سالم گردید و برای همیشه از آن تاریخ به بعد باگذشت سالها و ماهها در جوار حضرتش اقامت نمود آری مسم به حائر مقدس شما وارد شدم و حز شما یاور دیگری ندارم و بهتر از این مقام هم منزلی برای خود گمان ندارم و معتقدم هر کس ارشاد دست بردارد از بدبخت‌ترین مردمست .

از این قصیده استفاده میشود کفعمی بسیار آرزومند بوده در حائر شریف حضرت سیدالشهداء مدفون شود لیکن بطوریکه قبلا هم اشاره کردیم در سرزمین حب شیث مدفون شد ما تدری نفس ای ارض تموت .

نگارنده گوید مرحوم مؤلف سال وفات کفعمی را نقل نکرده و در الذریعه سوم دلیل کلمه «البدیعه میویسد کفعمی حدود سال ۸۲۸ متولد شده و سال ۹۰۵ وفات یافته .

و بدیعه مزبور قصیده میمیه است مشتمل بر انواع محسنات بدیعه که با این شعر آغاز میشود .

ان جنات سلمی فصل من فی خیامهم و من سکن منسکاعن دمیتی ودمی
و بدیعه مزبور را خودش شرح نموده و در آخر آن خطبه غرائی در مدح حضرت خاتم انبیاء که مشتمل بر سور قرآنی بوده ایراد کرده و هم قصیده‌ئی در مدح آنحضرت افزوده .

(۳) ابواسماعیل ابراهیم = فرزند سلیمان از مردم قطیف بحرین بوده و تمام دوره زندگانی خود را در نجف اشرف بپایان آورده .
قطیفی عالمی فاضل و پرهیزکاری صالح و از بزرگان مجتهدان و اعلام فقهاء و محدثان بوده .

در بحار آمده که وی در نهایت فضل و دانش بود و در عصر شیخ نورالدین

مروج که مقصود شیخ علی محقق کرکی است میزیسته .

قطیفی از وی روایت میکرده و با وی بمنظره میپرداخته و مقالات بسیاری در رد او داشته از جمله رساله « ((السراج الوهاج)) است این رساله را در رساله « قاطعة اللجاج محقق کرکی نوشته رساله « مزبور را محقق در حل خراج و مالیات سلطان و حلیست استفاده از آن تالیف کرده قطیفی رساله مزبور را رد نموده و نیز رساله « ((الحائریه)) را که در تحقیق مسئله سفریه است بمنظور رد بر محقق ترتیب داده و مخصوصا توحه خاصی برد گفته محقق داشته که توالی در عشره ایکه قاطع کثرت سفر است شرط نیست . و از بعض مجامیع قطیفی استفاده میشود که محقق مزبور را نسبت به جهل داده و برخی افتراءات را از وی نقل کرده و ثابت کرده وی مردی با فضیلت و بلکه باتدین و عدالت نبوده چون او خود را عالم و دیگران را جاهل مینداشته .

مؤلف گوید هرگاه قطیفی چنین افتراءات و نسبتها را بمحقق داده از مثل وی بسیار بعید بنظر میآید هر چند نظیر سخنان قطیفی از برخی از معاصرین ما که خواهیم گفت اتفاق افتاده خدا همه ما را از چنین حالت غرور نگهداری فرماید . زیرا غرور اکثر اوقات دامنگیر عده بسیاری از فضلا میشود مگر اندکی که کاملا در بوته تربیت و اخلاق قرار گرفته و نیت و تقوای خود را آنچنانکه باید خالص کرده باشند از مشایخ بزرگ شنیده شده شیخ ابراهیم در یکی از دو مشهد کربلا یا نجف اشرف مشرف بود و همانموقع هم تصادفا محقق کرکی بزیارت تشریف حاصل کرد در پشت سر مبارک تلاقی حاصل شد در همانروز هاشاه طهماسب صفوی هدیه برای شیخ ابراهیم فرستاده او بمناسبت مرام مخصوصیکه داشت از پذیرفتن عطیه شاه خودداری کرد و اظهار داشت که احتیاجی بدان ندارد .

محقق ، عمل نامبرده را مورد انکار قرار داد و اظهار داشت تو در ای موضوع خطا کردی و حق نداشتی عطیه شاهرا نپذیری و بالاخره در این عمل یا مرتکب محظور شده و یا مرتکب مکروه و استدلال کرد حضرت امام مجتبی جوائز معاویه را میپذیرفت و شکی نیست متابعت از امام و تاسی بدو یا واجب است یا مستحب و ترک آن یا حرام است یا مکروه و شاه طهماسب نه در جهاش از معاویه پست تر و تو هم که مقامت

عالیتر از امام حسن (ع) نبود .

ابراہیم بیاسخی اقناعی اکتفا کرد .

شیخ ابراہیم و موعظہ = در لوء لوءہ و ا مثال آن آمده موقعی حضرت بقیة اللہ عج بصورت یکی از آشنایان وی برابر ابراہیم وارد شد سوال فرمود کدام آیه بیشتر حقیقت موعظہ را توضیح داده قطیفی این آیه را تلاوت کرد ان الذین یلحدون فی آیاتنا لایخفون علینا افمن یلقى فی النار خیرام من یاتی آمنا یوم القیمہ اعملوا ما شئتم انه بما تعملون بصیر (۱) آنها کہ با چشم انکار بہ آیات ما مینگرند و در آنها تصرفات ناجا میکنند شکی نیست عمل آنها بر ما پوشیدہ نمی ماند اینک باید فہمید آنکسی کہ بر اثر قدم خلافی کہ بر میدارد و در آتش می افتد بہتر است یا آن کسی کہ با کمال ایمنی روز قیامت وارد صحرای محشر میشود اکنون با توجہ باین حقیقت ہر گونه عمل کہ میخواہید انجام دهید کہ خدا بکارهای شما بیناست .

حضرت بقیة اللہ عج تصدیق فرمودہ از اطاق خارج شدہ . شیخ ابراہیم پس از این فکر افتاد این شخص کہ سابقہ چنین سؤالی را نداشت بلافاصلہ از اطاق خارج شد پرسید چنین شخصی کی آمد و چگونه رفت خانوادہ او از ہر جہت اظہار بی اطلاعی نمودند . مؤلفات او علاوہ بر آنچه نوشتیم کتابی است بنام الہادی الی سبیل الرشاد این کتاب را در شرح ارشاد علامہ حلی نوشتہ و نسخہ از آن در کتابخانہ حجۃ الاسلام شفتی بودہ و مشتمل بر اندکی از اوائل کتاب عباداتست دیگری تعیین الفرقة الناجیہ در بارہ اینکہ آنچه از اخبار استفادہ میشود کہ فرقة ناجیہ کیست و بکدام دستہ از مسلمانان اطلاق میشود نسخہ از آن در کتابخانہ ما موجود است ، نفعات الفوائد در پاسخ از پرسشہای فرضیہ رسالہ در احکام رضاع رسالہ در محرّمات ذبیحہ رسالہ در صوم از این رسالہ در کتاب مجمع الفائدہ نقل شدہ رسالہ در احکام شکوک رسالہ در ادعیہ وسعت رزق و اداء قرض رسالہ نجفیہ این رسالہ را کہ در مسائل عبادات شرعیہ است برای مقلدین خود تالیف نمودہ و در بعضی از اجازاتش دستور دادہ تا زندہ است

(۱) آیه ۴۰ سورہ حم سجده

میتوانند به خلاقیات آن عمل کنند و تعلیقات و حواشی بسیاری بر شرایع و ارشاد و امثال اینها نگاشته و شرحی بر الفیه شهید و شرحی بر اسماء الحسنی ترتیب داده و فوائد زیادی در آن ایراد نموده و کتابی در احادیث اربعین و مجموعه در نوادر اخبار طریفه گرد آورده .

قطیفی اجازات بسیاری بعده از افاضل عصر و شاگردانش داده از جمله شیخ احمد احسائی در یکی از اجازات کبیرش موقعی که بنام وی میرسد مینویسد شیخ ابراهیم کتب عدیده‌ئی داشته از جمله الفرقه الناجیه و شرح الفیه الشهید و شرح الاسماء الحسنی که سال ۹۳۴ از تالیف آن فارغ شده .

و اجازه‌ئی بشاگردش معزالدین محمد بن تقی الدین الاصفهانی داده تاریخ این اجازه ۹۲۸ هجری بوده و از آن استفاده میشود شیخ علی بن هلال جزائری عمویش بوده و هم بدست می‌آید عده‌ئی از مشایخ بوی اجازه داده و معتبرترین آنها شیخ ابراهیم بن حسن الوراق است که از شیخ علی بن الهلال روایت میکرده و تاریخ اجازه مزبور ۹۲۵ هجری است .

و از شاگردان اوست سید نعمه‌الله حلی و سید شریف‌الدین مرعشی شوشتری پدر قاضی نورالله شوشتری .

قطیفی از شیخعلی بن عبدالعالی کرکی از شیخ امام نورالدین علی بن هلال جزائری و از شیخ ممجد و فاضل مسدد پیشوای علماء را سخین و فخر حکماء و متکلمین شیخ محمد فرزند زاهد کامل و عالم عامل ابوالحسن شیخ علی بن فاضل حسام‌الدین ابراهیم فرزند ابو جمهور احسائی صاحب غوالی اللئالی و المجلی و شرح زاد المسافر و شرح باب حادی عشر و امثال اینها روایت میکرده . انتهى

و از آنجمله اجازه کبیری است که بمولای فاضل امجد شمس‌الدین محمد ترکی داده در این اجازه بفوائد و تحقیقات مهمی اشاره کرده و باندازه دو جزو تقریبی میباشد و تاریخ آن ۹۱۵ هجریست و این اجازه پس از دو سال که از ورود وی بعراق گذشته بوی داده است .

نگارنده گوید اجازه مزبور را علامه مجلسی در مجلد اجازات بحار ایراد کرده

مقدمہ ۶ محققانہ در آغاز و پس از آن مسائل چندی بدان افزوده و از مشایخ معتبرش شیخ ابراهیم وراق را اسم میرد پس از آن اجازہ ۶ فخرالمحققین را کہ در ۱۵ ذیقعدہ سال ۷۵۸ بہ شہید اول دادہ نقل کردہ و شمسالدین را بدان اجازہ مفتخر نمودہ و آنرا بنقل فائدہ و وصیتی خاتمہ دادہ و تاریخ آنرا ششم محرم سال ۹۱۵ بانجام آوردہ .
از آنحملہ اجازہ ۶ دیگرست کہ بہ شیخ عالم زاہد مجاہد شمسالدین محمد بن حسن استرآبادی دادہ و تاریخ آن ۹۲۵ ہجری بودہ .
نگارندہ گوید این اجازہ نیز در بحار آوردہ شدہ و مشتمل بر فوائد چندست و در آن اظہار تمایل بتشرف لقا حضرت بقیۃاللہ نمودہ .

یا حسرة تقلع الاحشاء زفرتها علی بعباد امام العصر و الزمن
تکاد تنشق نفسی لوعة و اسی ان خانتی فیک دہری وانقضی رمنی
هانور شخصک فی عینی یقدمنی و حسن ذکرک یحیینی و یلزمنی
از آنحملہ اجازہ ۶ کبیرست کہ بشاگرد دانشمندش سید جلیل شریفالدین بن نوراللہ مرعشی شوشری والد صاحب محالس المؤمنین دادہ سید در معقول و منقول از وی استفادہ میکرده و قطیفی در اجازہ خود از او بی نہایت ستایش کردہ تا بجائیکہ مینویسد موقعیکہ مشارالیہ در نزد ما اشتغال داشت استفادہ ما از او بیشتر از بہرہ مندی او از ما بود .

تاریخ این اجازہ بطوریکہ از کتاب اجازات شیخ ابراهیم بن شیخ محمد حرفوشی آتی الذکر بدست میآید یازدہم جمای الاولی ۹۴۴ بودہ .

قطیفی در این اجازہ تحقیقات نافعہ در فنون رجال و درایہ نمودہ از جملہ پس ار گفتار طولانی کہ بمناسبت مطالب مزبور ایراد نمودہ مینویسد آنچه قرائت شدہ و بصحت معروف گردیدہ ہرگاہ از کتب احادیث بدست آمدہ باشد شکی نیست احادیث ثابت اند و حیوۃ و ممات مجیز مداخلہ در صحت و فساد آنها ندارد ، زیرا کسیکہ روایت میکند فلان راوی چنین گفتہ و ہمیرد مرگ او روایت مزبور را از درجہ اعتبار ساقط میکند بلکہ صحت و کذب مربوط بروایت مزبور است یا بمعنی اگر راوی عادل است روایت او صحیح است و اگر وسائطی ہم در میان ہست و ہمہ آنها عدولند باز ہم روایت صحیح

است و اگر یکی از وسائط ممدوح است یعنی کسی است که بسرحد عدالت نرسیده روایت او حسنه است و اگر در وسائط مزبور مخالف با دین حق موجود باشد اگر در مذهب خودش فردی عادل و امین است و کذب او معلوم نیست روایت موثق است و الاضعیف است و همچنین هرگاه در وسائط مزبوره مجهول یا مجروحی وجود داشته .

پس از این گفتار خود را ادامه داده تا باینجا که متعرض است هرگاه روایت از کتب فتاوی باشد اگر فتوا اجماعی است راوی بروایت مزبور تسلط یافته و مطلقا او و دیگری میتواند بدان روایت عمل کند و در حکم آنست موقعیکه خلاف و شاذ و غیر قابل اعتبار باشد و یا بر اثر تجدد اجماعی که بعد از آن بوقوع پیوسته از موقعیت افتاده و منقرض گردیده بنابراین مسئلهایکه محکوم بخلاف غیر قابل اعتبار باشد مانند فتوای ابن عقیل است که آب قلیل را از نظر طهارت و تطهیر محکوم بحکم آب کثیر میداند و در اینموضوع تفاوتی بین آب قلیلی که نجاست بر آن وارد شده یا آن وارد بر نجاست گردیده نمیگذارد و همچنین مسئلهایکه پس از تجدد اجماع منقرض شده باشد مانند قول صاحب فاخر است که السلام علیک ایها النبی و رحمہ اللہ وبرکاتہ را واجب میداند و حال آنکه اجماعی که پس از آن منعقد گردیده عدم وجوب آنرا ثابت مینماید بلکه اجماع پیش از آن نیز حاکی از عدم وجوب بوده، اینک باید مطمئن بود که صاحب فاخر باید از چنین اجماعی اطلاعی نداشته باشد که موضوع مزبور را واجب دانسته و بهمین دلیل نیز قول شیخ مقداد را در تنقیح که تقریبا تمایل بوجوب سلام مزبور دارد نادرست میدانیم .

و هرگاه فتوا از طرفین مورد خلاف مشهور باشد یا بسرحد شهرت نرسیده باز هم عمل به آن برای کسیکه اجازه گرفته و یا کسیکه از او بطور مشافهه یا بواسطه اخذ اجازه مینماید جائز است

و اگر فتاوی متعدد شدند یا موقعیکه مجتهد مفتی زنده است عمل بفتوای او میتوان کرد و اگر بمیرد قابل عمل نخواهند بود زیرا حکم میت نسبت به فتواییکه داده مجزی برای عمل نخواهد بود و قولش نافذ نیست و تقلیدش حرامست هر چند هم شخص میت مجتهد جامع الشرائط و مسلم الاجتهاد باشد و دلیل بر این موضوع آنستکه

در صورتیکه مجتهدین احیاء در فتوایی با او موافق نباشند میتوانند پس از فوت او اجماع منعقد سازند و اگر فتوای او را که بر خلاف رای احیاء است معتبر بدانیم نمیتوان پس از وفات او اجماع منعقد ساخت چنانچه در زمان حیات او جای انعقاد اجماع نیست و علت مهم آن علاوه بر آنچه ایراد شد وجوب مراعات کتاب و سنت است که ناچار بایستی حقیقت آنچه را از کتاب و سنت استفاده میشود بکار برد و بادقت کامل بمقصود آنها رسید و مضمون آنها را مهمل نگذارد زیرا گفتار معصوم بتمام معنی قابل توجه است و شخص او هم بدون شک و شبهه حائز الخطاء نیست .

ریزا ممکن است شخص متاخر بقول معصوم دست یافته باشد یا تصور اینکه پایه علمی و فراست او باندازه متقدم نباشد زیرا متاخر با دسترسی بقول معصوم توانسته فساد ادله را اصلاح نماید و از این راه تحقیقتی برسد که سابقان بر او بدان نرسیده اند . و هرگاه ما گفتار مجتهد را بطور کلی معتبر بدانیم پس از این جهتی ندرد تا همواره بکتاب و سنت با نظر دقیق توجه نمائیم و مسلما با توجه باین معنی مفساد بسیاری ایجاد خواهد شد . گذشته از این امامیه اجتهاد را طریق اصلی برای وصول بحقایق احکام نمیداند بلکه آنرا بعنوان وسیله ضروری تجویز میکند زیرا در زمانی واقع شده که دسترسی بامام و فتوای او ندارد بدین مناسبت بمجتهد زنده اجازه داده مادامیکه ادله قرآنی و احادیث نبویه و بالاخره آثار وصول بحقایق احکام را مواظبت و محافظت نماید حق اجتهاد در احکام و استنباط مسائل شرعی را دارد و پس از آنکه وی وفات یافت و دیگری بجای او برقرار شد بر افراد مکلف لازمست برای عمل بدستورات دینی خود مخصوصا در مسائل خلافی بشخص حی مراجعه نمایند .

آری اگر خدای نکرده روزگاری خالی از مجتهد ماند و مردم دسترسی بمجتهد زنده جامع شرائط نداشتند میتوانند بمجتهد میت رجوع نمایند با توجه باینکه بر مردم آنعصر لازمست شب و روز بکوشند و تمام اوقات خود را برای تحصیل اجتهاد صرف نمایند تا بالاخره افرادی که قابلیت این منصب را دارند بوجود آیند و در این موقع است که اجتهاد با آنکه واجب کفائی بوده بصورت واجب عینی درآمده چنانچه همین معنی در محلی متصور است که شخص آماده شده یا فتاوی مجتهد حی را از خود او

یا عادللی که فتوای او را نقل میکند بشنود ، اجتهاد بطوریکه در محل خود ثابت شده از کلیات مشککه است و ممکن است بنا بر این آنچه از مذهب مختار اصولیها استفاده میشود قابل تجزیه باشد ، انتهی .

نگارنده گوید اجازه مزبور در بحار ایراد شده و پایان آن مرقوم میدارد آرزومندم در آتیه نزدیکی اجازه مفصلیکد مشتمل بر طرق مشایخ باشد از جهت سید معظم له بنگارم .

مجلسی در آغاز این اجازه مینگارد ممکن است محازله یعنی سید معظم له حد قاضی نورالله باشد و لقب او را جمال الدین نورالله مینویسد و حال آنکه مرحوم مؤلف قدس شریف الدین نقل کرده و او را پدر قاضی نورالله معرفی کرده .

از آنجمله اجازه مفصلی است که بفاضل حلیل شاه محمود خلیفه شیرازی داده و در آن اجازه تصریح کرده که اوثق مشایخ او شیخ فقیه نسیه علی الاطلاق ابراهیم بن حسن وراق است .

مؤلف گوید ابراهیم وراق بزرگی است که سلسله اجازه بسیاری از اصحاب اجلاء ما بدو منتهی میشود از جمله محقق شیخ علی از وی محاز است و صورت اجازه او را که تاریخش ۹۵۹ ماه مبارک رمضان بوده دیده و خود ابراهیم وراق از شیخ حلیل مفضل شیخ نورالدین علی بن هلال جزائری روایت میکند .

علی بن هلال در الجزائر متولد شده و در عراق نشو و نما کرده والدرالفریید که در توحید تالیف شده از آثار اوست و او از شیخ عزالدین حسن بن یوسف معروف به ابن العشره از شیخ خودشان ابوالعباس احمد بن فهد حلی روایت میکند .

تا بدینجا ترجمه اجمالی قطیفی را خاتمه داده و متعرض است که مطالب مروری بتاریخ بحرین را در ذیل احوال احمد بن محمد بن یوسف بحرانی خواهیم گفت و همچنین در ذیل ترجمه مولانا محمد باقر سزواری ره نیز موضوعاتی که نافع بحال مطالعه کننده باشد نگارش خواهیم داد .

مؤلف و دیگران سال وفات قطیفی را ذکر نکرده و متعرض اند تا بسال ۹۴۵ که از تالیف کتاب نفحات الفوائدش فراغت یافته حیات داشته .

(۴) ابو اسحاق ابراہیم = ظہیرالدین فرزند شیخ نورالدین علی فرزند عبدالعالی معروف بہ ابن مفلح از مردم حیل عامل وازدیہ معروف بہ مس بکسر میم بودہ نامردہ فقیہی فاضل و محدث و از دانشمندان رورگار شاہ طہماسب صفوی و بطوریکہ محدث بحرانی در لؤلؤء یادآوری کردہ در ردیف شہید ثانی بودہ و یکی از شاگردان پدرش بشمار میآمدہ پس از این متعرض شدہ .

نگفت از صاحب امل الامل است با اینکہ نامردہ از افاضل علماء حیل عامل شمرده میشود . در عین حال نام او را در ردیف عاملیہا ذکر ننمودہ .

مؤلف گوید بلکہ شگفت از صاحب لؤلؤءہا است کہ نسبت چنین اشتیاهی بہ شیخ منتبع عاملی دادہ . زیرا ممکن است در نسخہایکہ نزد محدث بحرانی بودہ تصادفا نامردہ ذکر نشدہ باشد و یا از اصل کتاب سقط شدہ با اینکہ نسخہایکہ اکنون در دست ما و بخط خود حر عاملی است و همچنین نسخ دیگران (۱) اورا اینچنین ستودہ شیخ ابراہیم بن علی بن عبدالعالی العاملی المیسی عالمی فاضل و حسینی زاهد و عابدی پرهیزکار و محقق با دقت و فقیہی محدث و ثقہ جامع محاسن بود اورا از نظر پارسائی و سدگی بالاتر از پدرش میدانند .

وی از پدرش (۲) و از محقق کرکی علی بن عبدالعالی روایت میکند و من احارہا کہ معظم لہ بہ ابراہیم و پدرش علی دادہ و آنها را در آن احارہ بہ نیکی سنودہ و ساء بلیعی نمودہ دیدہ و ماہم بتوسط شیخ بزرگوارمان شیخ زین الدین بن محمد بن الحسن از مولانا محمد امین استرآبادی از میرزا محمد بن علی استرآبادی از مرحوم مرہور ابراہیم بن علی تمام کتب حدیث را بسند معلوم روایت میکنیم

شیخ ابراہیم خط خوبی داشتہ و قرآنی بخط زیبای خود در نہایت زیبائی و صحت نوشتہ است ، انتہی .

(۱) بلکہ نسخہء چابی کہ اکنون در دست ماست نام او را بہ ضمیمہ مطالب

ترجمہ شدہ یادآوری کردہ .

(۲) تاریخ اجازہایکہ از پدرش داشتہ ہفتم شعبان سال ۹۵۳ بودہ .

مؤلف گوید بطوریکه از پایان کتب ثلاثه رجالیه استرآبادی استفاده میشود شیخ اجازه نامبرده منحصر به شیخ ابراهیم بوده و اینموضوع دلیل بر کمال فضل و اعتماد خاصه نسبت بنامبرده است .

و نیز در حاشیه کتاب حاضر متعرض است شیخ ابراهیم از شهید ثانی اجازه روایت داشته و مشارالیه او را چنین ستوده الاخ الرفیق الشفیق الحقیق جمال الاسلام و عمدة الانام تقی الدینا والدین الشیخ ابراهیم بن شیخنا و مولینا و والدنا المرحوم المقدس الفرد البدل سید عصره بغیر دفاع و مربی العلماء الاعیان بغیر نزاع الشیخ نورالدین علی بن الشیخ الصالح التقی الشیخ عبدالعالی و در آخر آن اجازه مینویسد و كذلك اجزت لولده الموفق المقبل عبدالکریم اقرالله تعالی به عیبه واجزل عونه .

ابن مفلح دارای دو فرزند عالم فاضل و صالح جلیل بنام حس و عبدالکریم بوده و هر دوی آنها را در امل و امثال آن بصفات مذکوره ستوده اند ، عبدالکریم از پدرش ابراهیم مجاز بوده و مانند پدرش ، خطرا در نهایت زیبائی مینگاشته تفسیر جوامع الجامع طبرسی را بخط زیبای خود در مجلد کوچکی نگارش داده .

نگارنده گوید شیخ ابراهیم در اجازه ای که برای فرزندش نوشته مرقوم داشته و اجزت له ما اجاز له شیخی المدقق الشیخ الفاضل و التحریر الکامل شیخ الشیعة و رکن الشریعة الشیخ علی بن الشیخ حسین بن عبدالعالی الکرکی نعمده الله برحمته عملا و روایه مشافهة صریحا بلفظ لاکتایة ، معلوم میشود عبدالکریم از محقق کرکی اجازه شفاهی داشته و پدرش همانرا تایید کرده و نیز در آن اجازه ، اجازه شهید ثانی را از جهت او تایید نموده .

و از اجازه ای که نورالدین علی بفرزندانش و زین الدین ابن حجة داده و در آن ذکر شده معلوم میشود نام فرزند دیگرش جعفر بوده .

مؤلف قده مینویسد عبدالکریم پدر شیخ لطف الله میسی است وی آغاز جوانی از میس بمشهد مقدس رضوی منتقل گردید و در آنجا تحصیل اشتغال ورزید و از محضر ملا عبدالله شوشتری و دیگران استفاده کرد تا در سلک مدرسین آستان مقدس رضوی قرار گرفت و حقوق تدریس از آستانه میگرفت و ضمنا نظارت بر خدام آستانه مبارکه

از طرف شاه عباس بوی تفویض شد پس از آن بقزوین منتقل شده و چندی هم در آنجا زیست داشت بعد از آن برای همیشه بخواست شاه عباس در اصفهان اقامت پیدا کرد ملا لطف الله همان بزرگی است که ویرا حرعاملی در امل الامل نامبرده و او را بعلم و صلاح و تبحر و تحقیق و جلالت قدر ستوده و مخصوصا بیاد آوری کرده شیخ بهائی علاقه خاصی بنامبرده داشت ، و بفضل و علم او معترف بود و مردم رادرا حکام دین باو ارجاع میداد .

صاحب ریاض نوشته ملا لطف الله فاضلی پرهیزکار و عابدی پارسا و مقبول القول بوده و فتوای او مورد توجه اعلام عصر بوده شاه عباس کبیر مسجد و مدرسه بنام او در اصفهان در برابر کاخ عالی قاپو واقع در میدان نقش جهان اصفهان و برای او بنیان نمود ، او و پسرش شیخ جعفر و پدرش عبدالکریم و جدادنایش شیخ ابراهیم و جد اعلایش شیخ علی میسی همگی از مشاهیر فقهاء امامیه اند تا آنجا که با این خلاصه مینگارد شیخ لطف الله از بزرگانی است که بعالیترین مقامات دنیا و آخرت نائل گردیده و در نزد شاه عباس کبیر معظم و میحل بوده و در زمان غیبت نماز جمعه را مستقلا واجب میدانستم و در مسجد خود منعقد میساختم و همیشه بجمعه و جماعت مواظبت داشته و در همسایگی همان مسجد سکونت داشته و رسائل کثیره و تعلیقات عدیده داشته .

از تاریخ عالم آرا استفاده میشود ملا لطف الله اوائل سال ۱۰۳۲ پنجسال پیش از وفات شاه عباس و قبل از فتح بغداد وفات یافته .
صاحب تاریخ عالم آرا (اسکندر بیک) در مرثیه و تاریخ وفات وی ضمن چند بیت که حاکی از سال مزبور است میگوید :

چون دو لام از نام او ساقط کنی سال تاریخ وفاتش زان شمار
نگارنده گوید بنا بر آنچه مؤلف نوشته ملا لطف الله سال ۱۰۳۲ وفات یافته
ماده تاریخ اسکندر بیک با آن مناسبت نیست زیرا جمله (شیخ لطف الله) ۱۰۹۵ بوده
و چون دولا یعنی ۶۲ ، از آن بکاهیم ۱۰۳۳ میشود و اگر دو (ل ل) یعنی ۶۰ ، از
آن کسر نمائیم ۱۰۳۵ خواهد شد چنانچه بعضی احتمال داده پس شعر مزبور شاهد

شاهد گفته مؤلف نخواهد بود بنابراین سال وفات او بین سالهای ۱۰۳۲ یا ۳۳ یا ۳۵ خواهد شد و چند شعر قبل از آن که اسکندریک سروده چنین است و ما آنها را در عیون التواریخ ایراد کرده ایم :

(شیخ لطف الله) رفت از دار دهر	رخت بر بست از جهان بیمدار
عزم عقبی کرد از دنیای دوز	شد جنانش مامس و دارالفرار
سال تاریخش همی جستم ز عقل	گفت با من نکته آن پیرکار
چون دو لا از نام او ساقط کنی	سال تاریخ وفاتش را شمار

یکی از تواریخ اصفهان نقل میکند محل فعلی مسجد شیخ لطف الله قبلاً هم مسجد بوده نظر باینکه محلش مناسب برای مسجد حدیدی بوده بدستور شاه عباس مسجد نوینی در محل مسجد مزبور بنا میکند و سال ۱۰۱۲ ساختمان آن بانجام میرسد . بعضی معتقدند نخست این مسجد را برای ملا عبدالله شوشتری بنیان کرد و چون او بامامت مسجد جامع نامزد گردید امامت مسجد مزبور عهده ملا لطف الله پدر زن وی قرار گرفت و بنام او شهرت یافت . ملخص آنکه مسجد مزبور عبادتگاه خاص شاه عباس بوده و در مدت زندگیش هم در آنجا نماز میگذاشته .

پس از این ذیل احوال استادش ملا عبدالله ترجمه بخشی از زندگی او اشاره خواهیم کرد .

(۵) میرزا ابراهیم = ظهیرالدین فرزند میرزا حسین حسینی ، همدانی . سلافه و امل او را از سادات حسینی و مناقب الفضلا او را حسنی نامبرده .

سیدی سند و فاضلی نبیل و ار فحول بزرگان و اساتید معقول و منقول ستوده .

شیخ محمد بن احمد بن نعمه اللد خاتون عاملی در اجاره اکت سوی داده او را به بلیغترین وصفی ستوده و در تعظیم او نهایت تحیل را نموده .

جمله این عبارات را درباره او ایراد نموده سیدنا و مولینا و عزیزنا العلامة الفهامة الاثیل (بمعنی اصیل) سمی خلیل الملك الحلیل میرزا ابراهیم ذی الحساب المصیف والنسب البادخ (معروف و مشهور) الشریف ادام الله ظلّه العالی محرو سابعین

الصمدیه من صروف الایام واللیالی .

در امل ذیل نام او آمده عالم فاضل و معاصر با شیخ بهائی بوده شیخ او را
دانشمندی می شناخته و سال ۱۰۲۶ وفات یافته .

سید علیخان کبیر در سلافة العصر ذیل نام او ویرا چنین میستاید برهان العلم
الفاطع و فمرالفضل الساطع (درخشان) و منارالشریعة و منیر حمالها و محقق الحقیقة
و معصل احمالها و جامع شمل العلوم و نساق نظامها و معلن کلمة الحق و مضاعف
عظامها تا آنجا که این دو بیت را در حق او سروده :

و زاد به الدین الحنیفی رتبه و شاد رؤس العلم بعد دروسها

و احیی مسوات العلم منه بهمة تلوح علی الاسلام منه شمسها

دین حنیف و راست و درست اسلام بر اثر وجود او مرتبه عالیتری رسید
و درسهای اسلام بس از اندر ایشان رونق تازه گرفت زمینهای مرده و قلوب افسرده
مردم بر اثر همت او احیا گردید و خورشیدهای درخشان دانش از آسمان خاطرات او
بر صفحات زمینهای اسلامی پرتو افکند .

تا آنجا که میویسد از عده بسیاری شنیدهام موقعی شاه عباس کبیر بدیدن
شیخ بهائی عزیمت نمود پس از آنکه بخانه شیخ وارد شد متوجه شد کتب بسیاری قریب
بهرارها مجلد در برابر گذارده شده شاه گفت آیا در میان دانشمندان کسی هست که
تمام مطالب این کتابها را بخاطر داشته باشد ؟ شیخ در پاسخ اظهار داشت چنین
شخصی وجود ندارد و اگر هم باشد میرزا ابراهیم همدانی است ، انتهی .

میر محمد حسین خاتون آبادی در مناقب الفضلا نوشته میرزا ابراهیم فاضلی
حکیم و مدفقی تحریر و میرز در فنون علوم بوده ، ملا محمد تقی مجلسی از اوروایت
میکند و دارای نالیقانی است از حمله حاشیه برالهیات شفا و امثال آن .

میر میرور با شیخ بهائی ارتباط زیادی داشته و نامه های لطیف و مناسی فیما
بیشان بر فرار بوده و من بنامه و پاسخی از حمله نامه نگاریها مزبور دست پیدا کردم
که حاکی از کمال مهارت و استادی او در علوم حکمی و ادبیه و شعر و انشاء پسندیده
بوده و با توجه بدان استحقاق بهترین تعظیم و احترام را دارد و خدا از همه چیز با

خبر است .

و بزودی در ذیل احوال احمد بن الحسین معروف بیدیع الزمان در باره نسبت همدانی بفتح میم صحبت خواهیم کرد و میگوئیم همدانی بفتح میم غیر از همدانی بسکون میم است که نسبت آن بقبیله یمن است و اشعار معروف :

با حار همدان من یمت یرنی
من مؤمن او منافع قبیلا

خطاب بحارث همدانی است و او از همان قبیله است .

نگارنده گوید میرفانی کرمانی در مرثیه و تاریخ وفات معظم له گوید

مرغ روح و روان ابراهیم
کرد پرواز سوی باغ نعیم

آن نبی سیرت و ولی فطرت
که عدیش بدهر بود عدیم

گفتمش سال فوت با دل ریش
سدره باشد مقام ابراهیم

مصراع آخری ۱۰۱۶ است و چون دل ریش که (ی) یعنی ۱۰ باشد به آن افزوده

گردد ۱۰۲۶ شود و این ماده تاریخ برابر با تاریخی است که مؤلف از امل نقل کرده

بنابراین اگر صاحب عالم آرا نامبرده را در ذیل سوانح ۱۰۲۵ نقل کرده یقیناً بی

تناسب بوده مخصوصاً اگر ماده تاریخ مزبور را هم نقل کرده باشد .

(۶) حاج محمد ابراهیم = فرزند نامدار حاج محمد حسن خراسانی کاخکی

کرباسی بزرگوار دانشمندی بوده که در عالم فصل و دین نظیری نداشته و در حقیقت

مصدر علوم و منبع حکم و آثار و مرکز دائره فضلا و مهبط نبلاء احبار و قطب شریعت و

مدار شئون اسلامیت و رکن شیعه و شیخ جلیل المنرله و ذی قدر عصر خود بوده در تفصیل

چون خورشید آسمان چهارم و در فیض بخشی مانند ماه بدر میان انجم است سارده

استوار فقاہت و عمود پایدار اجتهاد و عظمت بوده استاد کلی استادی

مکمل اساتید و مفیض صنایع است با نظر دقیق و فهم مستقیم سائنادات

میرداخت و کلمه حق و معانی تحقیق را علی رؤس الاشهاد ابرار میداشت و از لمعه

درخشان اشاراتش که وافق بشارات بود شوارع هدایت و طرق ارشاد را آشکار میفرمود

و با نخبه از فصیحترین کلماتش به بیداری مردم که منهج درایت و رشاد بودار

بیچارگان دستگیری مینمود و در راه وصول عنایات پروردگارش و مجدانه میکوشیدند

و همه جا را از فیوضات دعواتش کامیاب میفرمود و از یمن کلمات عالیهاش

جهل و نادانی را از دستجات مختلف دور میساخت و پرچم فضل و انسانیش را در آفاق و انفس باهتزاز میآورد و گردن بندهای عمل صالح را بر گردنهای کافه خلع دست کرم خود بر قرار مینمود ، پیوسته عمرش طویل و سایه اش بر سر همگان مستدام باد . معظّم له که خدایش از گرفتاریها نجات بخشید و سالم بدارد در ۱۹ ماه ربیع الثانی سال ۱۱۸۵ هجری متولد شده و بطوریکه خود فرموده و بخط پدرش دیده شده تولد آن بزرگوار در اصفهان بوده . پدرش محمد حسن از کاخک خراسان که از محال آن استان است باصفهان آمده و پیش از آن در محلهء حوض کرباس (۱) هرات سکونت داشته . معظّم له دوران کودکی به بعد را در دامن پدر نیکوکارش بسر برد پس از آنکه حدود ۱۱۹۵ (۲) هجری پدرش وفات یافت تحت نظر حکیم بارع ربانی آقا محمد کنلاسی که وصی پدرش بود قرار گرفت و از محضر او و سایر دانشمندان استفاده کرد و مهمات مبادی علوم را کاملاً فرا گرفت بمحردیکه بحد تکلیف رسید بخانهء خدا که در کودکی مسنطیع شده بود مشرف شد در مراجعت پس از چندی بمنظور استفاده از دانشمندان مشهور عراق باعتبار عالیه تشریف حاصل کرد مدتی را در نجف اشرف و چندی در کرلا و اوقاتی در کاظمین اقامت نمود در اینمدت از محاضر ربانی اعلام آن اعاب مقدسه از قبیل علامه بحر العلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء و سید علی کرلائی و سید محسن کاظمی و چندی هم از محضر آقا محمد باقر وحید بهبهایی و دیگر از احلاء بهره مند شده باصفهان مراجعت نمود و در خلال توطن بایران باز هم

(۱) سبب نامگذاری محله مزبور را بحوض کرباس چنین نوشته اند زنی از مردم شیعه از وجه نخریسی خود که آنهارا بصورت کرباس درمیآورد حوضی در آن محله ساخت و آنرا وقف برای شیعه که ساکن در آن محل اند نمود و آن محله را بدان مناسبت محلهء حوض کرباس نامیدند بعدها بمحله کرباس شهرت یافت و منسوب بدان را کرباسی گفت و پدر معظّم له چندی از طرف سلطان هرات مامور بوده برای شیعیان آنجا امامت جماعت نماید .

(۲) هاتف در مادهء تاریخش گفته :

بتاریخش رقم زد کلک هاتف ز دنیا پیشوای اهل دین رفت

از محاضر اساتید از قبیل محقق قمی و ملامهدی نراقی استفاده مینمود تا پایه کمالات او بسر حدی رسید که میرزای قمی دستور داد تا فتاوی خود را در میان مردم منتشر سازد و از نعمت خدادادی که باو ارزانی شده مستمندانرا کامیاب سازد و پیوسته او را بدینموضوع دعوت میکرد و مخصوصا تشویق مینمود تا کتب و رسائل عملیه تصنیف نماید . معظم له بیشتر اوقات با هدایای لایقه بقم مشرف میشد و بمحضر محقق قمی حضور می یافت .

معظم له از محقق قمی و شیخ جعفر کاشف الغطاء و شیخ احمد احسائی و محدث فقیه عبد علی بحرانی و شیخ محیی عوامی روایت میکرده و بتوسط شیخ محیی از شیخ حسین ماحودی از شیخ سلیمان بحرانی صاحب بلغه و سایر از اکابر اجازه روایت داشته معظم له هم اکنون در اصفهان متوطن و در مسجد جامع معروف بمسجد حکیم اقامه جماعت و تدریس مینماید .

مسجد حکیم که آنرا مسجد جوء جوء هم میگویند از بناهای صاحب بن عباد بوده و پس از آنکه خرابی در آن بوجود آمده حکیم داود هندی به تعمیر آن پرداخته و بنام او مشهور گردیده .

گویند موقعیکه شیخ جعفر قاضی نزدیک مسجد میرسیده از مرکب خود پیاده میشده و اظهار میداشته این مسجد پیش از آنکه بدینصورت در آید بزرگتر از این بوده . پیش از این بمناسبتی از جامع صغیر نام بردیم .

معظم له با حجة الاسلام شفتی صاحب مطالع الانوار که ذکرش خواهد شد کمال صفا و صمیمت را داشته و باتفاق او معارف الهیه را در میان مردم منتشر میساخته و در ناراحتیها از هیچگونه کمکی خودداری نمینموده و بالاخره بنحوی با آن بزرگ رفیق میکرد که در میان دو نفر معاصر که از هر جهت مقامات عالیه علم و ریاست را داشته باشند کمتر اتفاق افتاده .

معظم له در احتیاط و پرهیزکاری نهایت جدیت را داشت تا بحدیکه دیگر از اکابر از زیادی احتیاطات او بزحمت افتاده بودند و همتائی در این موضوع نداشت و در عین حالیکه از همه گونه عزت ، مناعت طبع ، ریاست بهره مند بوده قدم از جاده

قناعت بیرون نگذاردہ و بانجام مراتب اقدام ننمودہ و ہرگاہ مراتبہ بمحضر او میآوردند بعہدہ، یکی از شاگردانش کہ بہ علم و دیانت او اطمینان داشتہ و اگذار مینمود .

معظم لہ مصنفات چندی بیادگار گذاردہ از جملہ اشارات الاصول در دو مجلد بزرگ دارای پنجاہ ہزار بیت تحقیقات اصولیہ را در آن بسر حد کمال رسانیدہ و مورد توجہ اعیان فضلا قرار گرفتہ . دیگری کتاب الایقاظات آنہم در علم اصول تالیف شدہ دیگری شوارع الہدایہ شرح کفایہ محقق سبزواری است کہ بخشی از کتاب طہارت و صلوة آنرا در نہایت بسط و تنقیح توضیح دادہ دیگری کتاب منہاج الہدایہ در دو مجلد قریب سی ہزار بیت فروع بسیاری در آن ایراد کردہ و با عبارات متناسب تنظیم افہ و از نظر کثرت مسائل و اتقان برابر با قواعد و تحریر علامہ است این کتاب را قریب بہ بیست سال تالیف نمودہ و با استثنای برخی از ابواب حدود و دیات مابقی را تکمیل نمودہ دیگری کتاب ارشاد و نخبہ کہ مربوط بعبادات و بزبان پارسی است و دیگری رسالہ مساک حج است و رسالہ، در تنقیح مسئلہ صحیح و اعم کہ در این اعصار محافل علمی را بخود متوجہ نمودہ و رسالہ در اینکہ دود مفسر روزہ است و رسالہ در بارہ تقلید اموات و امثال اینہا از حواشی و رسائل و جوابہای مسائل .

نگارندہ گوید در قصص العلماء و تذکرۃ القبور حکایاتی از وی نقل نمودہ کہ باید بدانجا رجوع کرد از جملہ در زہد او نوشتہ اند یکسال را شبہا بہ بیدار خوابی و عبادت گذرانید تا ادراک لیلۃ القدر و فضیلت آنرا بنماید .

الکرام البیرہ مینویسد از جملہ اساتید معظم لہ میرزا محمد علی بن مظفر اصفہانی متوفی ۱۱۹۸ و ملا محراب گیلانی متوفی ۱۲۱۷ و ملا علی نوری حکیم ہرروف متوفی ۱۲۴۷ و شیخ محمد خواتون آبادی و شیخ محمد علی ہرندی و امثال ایشان بودہ .

معظم لہ بنقل از البدر التمام کہ تالیف حفید ارجمندش شیخ ابوالہدی است در ساعت چہار شب پنجشنبہ ہشتم جمادی الاولی سال ۱۲۶۱ ہجری وفات یافتہ و در مقبرہ تحت بولاد مدفون گردیدہ رحمۃ اللہ تعالی علیہ .

و با توجہ بہ تاریخ ولادت و وفات بایستی ہشتاد و یک سال عمر کردہ باشد بنابراین میتوان نوشتہ، قصص العلماء را کہ عمر ایشان را نود و پنج سال نوشتہ ناشی

از اشتباه دانست .

عده^۱ از مترجمین سال وفات او را ۱۲۶۲ نوشته و ممکن است این تاریخ هم از کتاب قصص اقتباس شده و الاحفید او که عارف بحق او بوده ۱۲۶۱ نوشته .
تذکره القبور نوشته مقبره^۲ مرحوم حاجی در بیرون در مسجد حکیم و متصل به در مدرسه^۳ شاهزاده ها (که اکنون مدرسه^۴ جدید بنا شده) و بازار صباغان واقع شده و قبه^۵ و عمارت عالی دارد و در آن مقبره مقابر فرزندان و نوادگان مرحوم حاجی نیز میباشد و خود آن مرحوم در وسط بقعه مدفون است .

مؤلف مینویسد معظم له دو فرزند فاضل و فقیه داشته که حداکثر معلومات خود را از محضر پدرشان استفاده کرده و کتب و حواشی بر کتب پدرشان نگاشته اند و مصنفات فرزند بزرگترش شهرت همه جایی دارد و هم او داماد حجة الاسلام شفتی است و از او و پدرش باجازه^۶ اجتهاد نائل گردیده .

نگارنده گوید مرحوم آقا محمد مهدی فوق الذکر که داماد حجة الاسلام بوده و مؤلف بکنایه از او نام برده و او را چنین دعا کرده ابقاه الله الی کرة سمیه الامام المنتظر و ظهور دولته از علماء و رؤساء اصفهان بوده و در مسجد حکیم نماز میخوانده و از مراجع عصر بشمار میآمده و در صداقت و پاکدلی ضرب المثل بوده و کتب چندی در فقه و اصول و امثال اینها داشته و در ۴ جمادی الاخری سال ۱۲۷۸ هجری وفات یافته و در مقبره والد بزرگوارش پشت سر او مدفون گردیده .

دیگری حاج آقا محمد است که او هم در صداقت و درستی عمل زیانزد عوام و خواص بوده و از سادات کمال احترام را میگذارده و همواره مردم را بکارهای پسندیده و ادار میکرده و در مسجد حکیم نماز میخوانده و مرجع مراجعات مردم بوده و کنایه های بسیاری در اصول و فقه و اخلاق و ادعیه تالیف نموده و رساله^۷ بزرگی برای مقلدین بنام هدیه الشیعه نگاشته و در ۲۲ ع ۲ سال ۱۲۹۲ رحلت کرده و در جوار والدش آرمیده .

دیگری آقا شیخ جعفر که او هم از علما و فضلا بوده و در تواضع و تقوی یگانه بوده و در مسجد حکیم نماز میگذارده و کتبی از جمله منهاج الهدایه تالیف کرده و در

۲۶ محرم سال ۱۲۹۲ وفات و در همان مقبره مدفون است .
دیگری شیخ نورالله است که او هم از اعلام وقت بوده .
دیگری شیخ ابوالمعالی است نامش محمد بوده در زهد و تقوی و انزوا و اخلاق
مشهور بوده و پیوسته اوقات خود را به تالیف کتب و رسائل در فنون مختلفه میگذرانید ه
و روزگارش بسختی میگذشته وقایع و شاکر بوده . نامبرده در بامداد چهارشنبه ۷
شعبان سال ۱۲۴۷ متولد شده و در بامداد همانروز در ۲۷ صفر سال ۱۳۱۵ وفات یافته
نکیه او معروفست و فرزند دانشمندش حاج میرزا ابوالهدی متوفی ۲۷ ربیع الثانی سال
۱۳۵۶ کتابی بنام البدر التمام در احوال پدر وجد عالی مقامش نگاشته .
دیگری شیخ محمد رضا از علما و فضلاء اصفهان بوده و به شیخ الاسلام مشهور
بوده در ۱۴ رمضان سال ۱۲۱۹ هجری متولد شده و در جمعه ۱۴ شعبان سال ۱۲۸۴
وفات یافته و در مقبره والدش مدفون گردیده .
مستارالیه فرزندی داشته بنام آقا میرزا عبدالرحیم که او هم از علماء و فضلاء
و ائمه جماعت بوده در ۹ شعبان سال ۱۲۵۴ متولد شده و در ۹ شعبان سال ۱۳۳۵
وفات یافته و کتابی بنام کشف الحجاب در شرح خلاصه الحساب نوشته .
نامبرده فرزندی داشته بنام حاج شیخ محمد رضا که در زهد و تقوی و فهم و فراست
و خدمات دینی و اجتماعی آئینه حد نامدارش بوده و در فقه و اصول مخصوصاً حکمت
و عرفان ید طولی داشته و کتب و رسائل چندی نوشته و معدودی از آنها بطبع رسیده
از جمله انیس اللیل معظم له از شاگردان میررای جلوه و شریعت اصفهانی بوده در ۲۵
ذی قعدة سال ۱۲۹۵ هجری در اصفهان متولد شده ایجاب چندی از محضرش استفاده
میکرد و در دوم ذیحجه سال ۱۳۷۷ هجری به اجازه روایتی مفتخرم فرمود و در صبح
سه شنبه چهارم شوال سال ۱۳۸۳ پس از چندی ناراحتی رحلت نمود و در یکی از
غرفات صحن عتیق مدفون گردید .
(۷) سید ابراهیم = فرزند سید محمد باقر موسوی قزوینی معروف صاحب
ضوابط از اجلاء علما و مفاخر عصر و اعزه فضلاء زمان بوده در فضل و تقریر وجودت
تعبیر و مکارم اخلاق و محامد و احاطه بمسائل اصولیه و منانتهی که در کتابت و نقل

اقوال داشته کمتر کسی بیایه او میرسیده .

معظم له باتفاق پدر مبرورش از دارالسلطنه قزوین که بخشی از امور مربوط بدان شهرستان را ذیل ترجمه ملاخلیل اشاره خواهیم کرد بکرمانشاهان انتقال یافت و مقدمات را از اعلام آنسرزمین استفاده نمود و چندی در آنجا زیست نمود تا غیرت علویه وحدت هاشمیه او را بمعارض علم و دین تشویق نموده و از مدارج مستدیر بعالیترین مراتب اعلام دین رهبری کرده آنجا از پدر خود وداع نموده با حفظ مراتب پدری و اخذ اجازه از او بعقبه علیه حسینی علی صاحبها آلف الشاء والتحیه هجرت نموده و از افاضل مشهدين (امیرالمؤمنین و حسین) استفاده نموده و در حائر مقدس حداکثر بهره مندی او در مراتب اصول از رئیس اصولیها جامع معقول و منقول مولینا شریف الدین محمد فرزند ملاحسنعلی آملی مازندرانی معروف بشریف العلماء بوده معظم له در کربلا سکونت داشته و همانجا هم حدود ۱۲۴۶ هجری بمرض طاعون وفات یافته .

شریف العلماء مؤسسی در اصول بود و آثار تاسیس او همه جا را فرا گرفته و صدای تدریس او همه گوشها را متوجه ساخته فن اصلی و رشنه عمومی معظم له علم اصول و مسائل مربوط بآن بوده و نمیتوان گفت در کلیه مراتب فقهی ید طولائی داشته و با آن استعداد و مهارتی که داشته تصنیف و تالیف مشهوری از وی بظهور نرسیده .

نگارنده گوید قصص العلماء مینویسد در مجلس درس شریف العلماء زیاده از هزار نفر از علما و طلاب حضور پیدا میکردند و دو مجلس درس تشکیل میداد یکی برای مبتدیها و دیگری برای منتهیان و هرگاه از او میپرسیدند چرا تالیفی از خود نیادگار نمیگذارید میفرمود کار من تربیت طلاب و تعلیم متعلمین است و آنچه شما بالیبت مینمائید از من است چنانچه شیخ علی در مقام نقل قول میگفت قال شریف العلماء فی الضوابط .

مجملا معظم له علاوه بر همه کمالات و دقت نظر و سرعت انتقال در علم جدل نیز مهارتی بسزا داشت . شرح حال مفصل او در قصص و امثال آن مذکور است . مؤلف گوید سید مشارالیه از نظر پایه تحصیلی بمقامی رسید که در عصر استاد

بررگوارش شریف‌العلماء تدریس میکرد و قبل از رحلت شریف همه اساتین علم سوی متوجه بودند .

سید علم فقه را بطوریکه میخواست و اراده داشت از فقهاء نجف اشرف مخصوصا شیخ افقه و افخر شیخ موسی فرزند شیخ اکبر کاشف الغطاء فرا گرفت و هم اکنون هم با آن مقام میعی که دارد یکتای روزگار است و سریر ریاست و تدریس بوحود او ماهات میکند و از همه جهت مردم از وضع و شریف بدو متوجهاند و از علم و کمال و اخلاق او بهره‌مند میگردند .

از تالیفات بی سابقه او ضوابط الاصول است این کتاب در علم اصول الفقهاء تالیف شده هر چند بطور مناقشه برخی آنرا از تقریرات استادش میدانند و معتقداند مطالبی که در آن آورده شده از مختصات و تحقیقات بی سابقه شریف‌العلماء است چنانچه درباره کلیه مؤلفات شاگردان شریف‌العلماء همین عقیده را دارند لیکن میتوان گفت ای موضوع شکستی درباره شخصیت سید مترجم بوجود نمیآورد زیرا او این کتاب را در آغاز کار تالیف کرده و در آنروز شخصیتش چندان قابل ملاحظه نبوده لیکن اگر کتاب نتایج الافکار او را مورد دقت قره دهیم خواهیم فهمید پایه کمالات و معلومات او تا چه اندازه بوده . معظم له این کتاب را بر صد و پنجاه فصل مرتب ساخته و برآستی بهر فصلی از فصول که با چشم دقت سنگریم حقیقت گفتار ما آشمار خواهد شد و تصدیق خواهیم کرد بامره گوئیا نفس ملکه فقه و اصول است و رمام معقول و معقول را بالاستحقاق در دست گرفته و بر سایر از فحول علما از این نقطه نظر برتری یافته .

با اینکه کتاب مزبور را چنانچه بعضی از موثقیین نقل کرده در مدت کمی آنهم در اوقاتی که بزیارت عسکر بین رفته بدون در دست داشتن هیچ مدرکی از مدارک اعلام تالیف نموده .

و من در حدود سال ۱۲۵۳ که باعتبار عالیات مشرف گردیده بخدمت این سید جلیل رسیده و کتاب نتایج الافکار را که تدوین شده بود دیده و بخط خودم از نسخه اصلی استنساخ نموده و در همان اوقات در ردیف طلاب دیگر بمجلسش حضور مییافته

فاصله نشده مورد عنایات خاصه او قرار گرفته تا بحدیکه معظم له بر پشت کتاب مزبور اجازه برای من مرقوم فرمود و منم در همان اوان اشعاریکه حق متعال مرا بسرودن آنها تایید فرموده بود در توصیف آن کتاب سروده اینک برخی از آنها :

هذا شمال افاضل الادوار
 فيه الكفاية عن عنا الاسفار
 عين الحيوه و نهر علم جار
 حيث اقتفى لفواضل الاثار
 كالنجم في فلك النجوم الدار
 لب الاوائل والجديد الطاري
 الا بردالخصم رد خسار
 رغما لكل مخطط اخباري
 بهداه رجسا صالحا للنار
 ابياته لدقائق الاسرار
 مسك فذق فلنعم عقبى الدار
 فاتي الكتاب نتايج الافكار
 مستعجم لولا جزاء الباري

هذا جمال دفاتر الاخيار
 هذا سلافة عصرهم من اسرهم
 عند الوفيد المستفيد كانه
 ان قيل كل الفضل فيه يصدق
 والحق والتحقيق في صفحاته
 فاق الرسائل في المسائل واحتوى
 لا يعترى ظفر الخصومة منه
 عم الخلائق نفعه من حينه
 هذا هدى ويزيد من لا يهتدى
 خير الكلام بيانه الوافي و في
 الفضل مختوم به و ختامه
 افكارهم فازت بكل كريمه
 افكيف يحزى عنه بالافكار من

این کتاب رخسار زیبای دفترهای خیر و فریادرس دانشمندان روزگاران است این کتاب برای همه عاشقان آن مانند شراب نابی است که پیش از عصر تهیه کنند و کافی از همه کتابهاست که برنج سفر بدست آورند و چون چشمه آب حیات یا مانند نهر جاریست که هر تشنه‌ای را سیراب میسازد و شایسته است بگویند تمام کمالات را بر بردارد و آثار بسیاری را در پی و چون ستارگانیکه در منطقه البروج چهره زیبای خود را میآریند مطالب حق و بیانات تحقیقی در محور آن درخشاند در کلیه مسائلی که در آن گرد آمده بر همه رساله‌ها برتری دارد و حقایق کتب گذشته و آینده را در بر دارد ناخن دشمن بر رخسار آن دست پیدا نمیکند و هرگاه در این اندیشه برآید رخسار اندیشه‌های خود را خون آلود میسازد از روزیکه از زادگاه طبع بظهور آمده همواره

مردم از حقایق آن بهره مند گردیده و مخالفان را بزبان آورده این کتاب هادی نیازمندان است و هرکسی از نعمت هدایت آن بی بهره بماند بلا شک شایسته جهنم است بهترین گفتار بیان وافی و دقائق نهفته در آنست فضیلت بدان کتاب پایان یافته و خاتمه آن مشک تنار است از شراب خوشگوار آن بچش که آخر کار به بهترین دارالامانها رسیده اندیشه های طبع در ربار ایشان بهر مطلب شایسته دست پیدا کرده بهمین مسامت آنرا نتایج الافکار گفته بنا براین کدام ناتوانیست که بتواند توصیف آنرا نادیده بگیرد و زیر پا بگذارد .

مؤلف مینویسد معظم له که خدایش سالم بدارد راضی نبود که من از پیشگاهش وداع کنم و بلکه از اقامت در ایران ممانعت میکرد و مکرر در مکرر میفرمود توطن تودر ایران حرامست و پس از مراجعت نیز امثال این سخنان را در نامه خود ایراد فرموده بود .

از جمله نامه هائیکه در پاسخ مرقومه من که در آن از فراق جنابش اظهار تائثر کرده و به آرزوی دیدارش بوده نوشته ذیلا ایراد میشود ، این نامه با کاملترین عبارات حاکی از بلاغت نوشته شده مخصوصا که در آن حروف نقطه دار هم بکار برده اینک صورت نامه : ((هوالمسدد ، وراء حمد الله الملك العلام والسلام على محمد وآله الاطهار الكرام لاهم المرام والمهم العام دوام سدد لاوداء السعداء الاعلام وادام مهادادلاء الاسلام كالولد الاسعد المكرم الودود الاكرم المحمود المومل لكل مسعود المعول للامور المسمولدى كل محل المدعو لاعطاء الله له اكمل ما امل مما حل و سال دام محرو ساطول الدهور الى الصور لعمر والله كم سرور حصل لى ما رسولك وصل و كم من مكروه طائل صدعه ما حامل مرسلك حمل و لم اك امدعودك الى محلك المسعود الى الحال مطلعاً على مدائح الاحوال سائل الله حل المعسور مائلا الى الاطلاع على الامور الى ورود الحامل لمرسلك الهاطل مود عاملاك السرور على محال الصدور والحمد لله المسهل للاعسار كالاسعار عالم الاسرار و راحم الورى على الاطوار والمهر الرسول وما معه موصول محصول عصمك الله عما كل وامل واعطاك اكمل ما حصل لطوله الاطول علوما علمها اهلها كما علم ادم الاسماء كلها و هوالمسئول على كل حال والمامل لى كل سؤال لا اسئل الله لما سواه ولا اوئل ما عداه الاوصول وصالك

و حصول آمالک والاطلاع علی سرائر مدائح احوالک و هوسامع الدعاء واسع العطاء والسلام .

مؤلف گوید علت اینکه تمام این نامه را در این کتاب ایراد کردیم برای آن بود که معظم له نکات بدیعی و صنایع لفظی را در آن کاملا مراعات کرده بود و شایسته است چنین نامهء بیادگار بماند تا اثر فضل این عالم لیب و تدکر از آن بزرگوار حسب همگانی باشد .

اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره هوالمسک لو کرر ته يتصوع
یاد نعمان کن که ذکرش بیگمان همچو مشکى خوش کند پیرو جوان
خداوند منان سایهء عالی او را همه وقت بر قرار بدارد و ما را هم تحت لواء
دانش و کمال او بعتبهء علیه سیدالشهداء سلام الله علیه مشرف گرداند .
و در این اواخر نامهء دیگری ارسال فرموده دوست دارم عین نامهء آحناب را
بدون کم و کاست ایراد نمایم .

اتم سلام و دعاء و او فرتحية و ثناء يهدى و يتحف بها الى جناب العالم العامل
والفاضل الكامل فخر الاماثل و بدر الافاضل الحبر الذى يفسى الحبر و لو كان بحرا دون
استقصاء مزاياه و يضيق القرطاس و لو كان براع رسم ما اشعر به رسم علماء السيد
السند و المؤيد المعتمد النور المقتبس من المشكوة التى لولاها لما مد الطل و لولا اشراق
انوارها لما اهتدى الى ادراك حقيقة ما من الحقايق فعل عاقل دى الحسب السرير
و النسب الطاهر الاكرم الافخم جناب السيد محمد باقر الموسوى المحترم لارال موقفا
بالتوفيقات الابدية و مؤيدا بالتائيدات السرمدية آمين بحق من وجبت موالاتهم على
العالمين غبا لاستفسار عن خاطر العاطر و المزاج الباهر فغير خفى على ذلك الحسب
الملقب باحسن الالقاب بانى بين ما كنت ملتزما بلوارم الدعاء لدى مرصد حصرة
سیدالشهداء علیه آلاف التحية و الثناء لعموم الاحياء سيما لذلك الحبيب الموصوف
بالصفاء و الوفاء فاذا قدور دکتایکم الکریم و خطابکم الفخیم فصارلى نعم الوارد و
اوردنى من عذب زلال معانيه لصفى الموارد و حيث كان مشتملا على حقائق الفصاحه
حسب المفهوم و المنطوق و دقائق البلاغة من حيث المنثور و المنظوم . افادنى غرر

الفوائد و در را لفرائد فحمدت الله على ذلك و شكرته عما هنالك و صار حبي اليكم
 كانه لو يحد لملا' الخلاء الموهوم و لاظهر بطلان لاتناهي الابعاد على نحو البرهان
 السلمى المعلوم والمامل عدم قطع المراسلات وارجاع المهمات على الاستمرار والدوام
 و عليكم منى اوفر التحية والسلام فان ذلك خير ختام .
 نگارنده گوید :

ترجمہ احوال او را مفصلاً در قصص العلماء و نامہ دانشوران نوشته اند اینک خلاصہ
 از آنها را ایراد مینمائیم .

معظم له در زمان سلطنت محمد شاه قاجار میزیست و حوزه^۶ تدریس کربلا بوجود او مباحث
 میکرد و عراق و ایران و هند را متوجه بخود نموده بود و امر تقلید محول باو شد .
 نامہ دانشوران بنقل قصص و خود تنکابنی هم مینویسند برای تکمیل مراتب
 فقاہت از کربلا بنجف رهسپار شد و در آنجا از مدرس شیخ علی کاشف الغطاء و برادرش
 شیخ موسی مدت ہفدہ ماہ استفادہ کرد .

نگارنده گوید پیش از این نوشتیم مؤلف مرقوم داشته استاد فقاہتی او در عقبہ^۷
 علیہ^۸ علویہ منحصر بشیخ موسی بوده نہ شیخعلی .

الکرام البررہ ہمین مناسبت مینویسد اینموضوع برای صاحب قصص ایجاد
 اشتہاہ نموده زیرا خود تنکابنی مینویسد سید در زمان حیوۃ شریف العلماء متستقلاً
 تدریس میکرد و حال آنکہ شیخعلی پس از وفات شریف العلماء و برادرش شیخ موسی
 بہ تدریس اشتغال یافت .

معظم له پس از تکمیل مقام فقاہت بر اثر خوابیکہ دیدہ بکربلا باز گشت و پس
 از رحلت شریف العلماء در مدرسہ^۹ حسینخان سردار بر عرشہ^{۱۰} تدریس قرار گرفت و
 شاگردان او از ہشتصد تا ہزار بود و شاگردان مهم او کہ ہر یک بزرگی عظیم الشان
 بودند عبارتاند از حاج سید حسین ترک ، شیخ زین العابدین مازندرانی ، حاج ملا
 علی کنی ، حاج سید اسداللہ اصفہانی ، شیخ عبدالحسین تہرانی ، حاج شیخ مہدی
 کجوری ، حاج میرزا محسن اردبیلی ، مؤلف ہمین کتاب سید ابوالحسن تنکابنی ،
 میرزا محمد تنکابنی ، حاج محمد کریم لاهیجی ، علیمحمد ترک، میرزا محمد حسین

ساروی ، میرزا رضای دامغانی ، شیخ محمد طاہر گیلانی مولا محمد صادق ترک ، ملا محمد فاضل ایروانی و امثال اینہا .

معظم لہ بنوشتہ الکرام در ماہ ذیحجہ سال ۱۲۱۴ ہجری متولد شدہ و در سال ۱۲۶۲ بہ بیماری و با رحلت نمودہ .

لیکن دیگران وفات او را سال ۱۲۶۴ نوشتہ اند سماوی گوید :

والسید ابراہیم القزوینی ر رکن المعالی و قوام الدین
قد نال من باب الحسین حظا فارخوہ (بدر نسک ۲۶۴۶ حظی)

و روز وفات او روز عظیمی بود مرقدش در صحن مقدس حسینی است دو فرزند داشت بنام سید احمد و سید آغا بزرگ .

(۸) احمد = فرزند ارجمند حضرت موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب صلوٰۃ اللہ علیہم اجمعین معروف بشاہچراغ سیدی بزرگوار و پرهیزکاری با جلالت و فضیلت و عالیقدر بودہ .

شاہچراغ پس از ذات اقدس حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیہ السلام از بہترین و مطمئن ترین و برجستہ ترین فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیہ السلام بودہ شیخ مفید در ارشاد نوشتہ حضرت موسی بن جعفر علیہ السلام فرزند ارجمندش احمد را دوست میداشت و او را بر سایرین از فرزندان مقدم میداشت و مزرعہ اش را بنام الیسیرہ در اختیار او در آورد .

شاہچراغ در مدت عمرش ہزار بندہ در راہ خدا آزاد کرد و از برادرش اسماعیل بن موسی نقل کردہ موقعی ما باتفاق پدر بزرگوارمان بخارج مدینہ بیکی از زمینہا شخصی آنحضرت میرفتیم در آنسفر احمد ہم ہمراہ ما بود در حضور وی بیست ہزار خدمتکاران پدر بزرگوارمان بودند و باندازہء احترامات احمد را رعایت میکردند کہ اگر او می نشست آنها ہم می نشستند و اگر او می ایستاد آنها ہم بہ پیروی از او می ایستادند از آن پس پدر ما رعایت احترام او را از ہر جہت مینمود و آنی از او غفلت نمیکرد تا در میان ما برادران بعالیترین درجہ سیادت نائل گردید .

ابوعلی در رجال خود گوید ، احمد در شیراز مدفونست و او را سیدالسادات

میگویند و در این زمان ما به شاهچراغ معروفست کرامات بسیاری از مرقد پاک و بظهور رسیده .

محدث نیشابوری نیز مرقد او را در شیراز تایید کرده و گفته او و بردارش محمد و حمزه از ام ولدی بوده اند و خود او بزرگواری جلیل و در نزد پدر بزرگوارش مقدم بر همه فرزدان بوده و او را در وصیت ظاهری بعنوان وصی پس از خود تعیین کرده لکن در نسخه وصیت مختومه که خاص امامت من عندالله است از وی نامی نبرده . مؤلف گوید سید نعمه الله حزاری نیز مدفون در شیراز راسید السادات و شاه چراغ میدانند .

در ذیل ترجمه محمد شهرستانی خواهیم گفت برخی از شیعیان پس از حضرت موسی بن جعفر او را امام میدانند و امامت حضرت رضا معتقد نیستند .

حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب مرقد آنحضرت را در شیراز میداند صاحب معامع هم که از وی نقل کرده بهمین معنی معتقد است

صاحب لوء لوء البحرین در چند جای از کتاب خود بهمین معنی معتقد است مررا عندالله امدی که در فقاہت و فضل معروفست در کتاب معروفش ریاض العلماء در ذیل ترجمه سید عبدالله بن موسی بن احمد بن محمد بن احمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) به مرقد وی که در شیراز است صریح نموده .

و عبدالله بزرگی است که او را شیخ منتجب الدین در فہرست خودش بعنوان فون نام برده وافروده او تقہ پرهیزکار و فاضلی محدث بوده کتابی بنام انساب آل الرسول و اولادالبیتول و کتابی در حلال و حرام و کتابی در ادیان و ملل دارد و کتب ویرا گروہی از ثقات از شیخ مفید عبدالرحمن بن احمد نیشابوری نقل کرده اند .

نگارنده گوید الدرعیہ دوم ذیل کتاب انساب آل الرسول مینویسد : کتاب مزبور نالیف سید عالم نسابہ ابوالفتح عبیدالله فرزند سید شریف ابوالحسن موسی است کہ سال ۳۷۰ ھ حج بیت اللہ و ۳۷۵ ھ بعثہ رضویہ مشرف شدہ و او پسر ابوعبداللہ احمد است کہ در سن ۴۶ سالگی سال ۳۵۸ ھ وفات یافته و او پسر ابوعلی محمد اعرج است کہ سال

۳۱۵ در قم وفات یافته و او پسر احمد پدر شریف ابوالقاسم علی بن احمد کوفی است که سال ۳۵۲ وفات یافته و او پسر ابوجعفر موسی مبرقع است که سال ۲۵۶ هجری از کوفه بقم هجرت کرده و آنجا سال ۲۹۶ رحلت نموده و آنجناب فرزند سعادت مند حضرت ابوجعفر جواد الائمه صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین است .

تا به آنجا که نوشته شیخ مفید عبدالرحمن نیشابوری سابق الدکر که از شاگردان شیخ طوسی بوده کتاب انساب را نزد مؤلفش خوانده از این کتاب استفاده میشود مؤلف از معاصرین شیخ بوده و شکی نیست با توجه بتاریخ سال حج پدرش معاصر وی با شیخ درست است .

و آنچه از امل الامل و ریاض استفاده میشود نسخه متحششان سقطی در نسب نامبرده داشته و نسب او را بهمان طریق دکر کرده که ما قبلاً بنقل مؤلف از ریاض نقل کردیم (اتفاقاً نسخه چاپی هم برابر با نقل مزبور است) بنابراین بایستی نامبرده از احفاد شاهچراغ مدفون در شیراز باشد لیکن صاحب ریاض اینموضوع را ندیده و اظهار داشته حفید شاهچراغ باقلت و سائط چگونه ممکن است معاصر شیخ طوسی با متأخر از او باشد و ناچار باید حذف و سائط را از نظر نسبت بجد و معروفیت او ملاحظه نمائیم .

مؤلف گوید سید جزائری نوشته احمد بن موسی بزرگی صاحب کرامت بوده و پدر ارجمندش او را دوست میداشت و نیز برادر عالیقدرش محمد بن موسی سیکوکاری متقی و هر دو در شیراز مدفونند و مزار شیعیان است و همه وقت از نظر تبرک و اخذ همت بمزارشان مشرف میشوند و ما هم آن مرقد را مکرر زیارت کرده ایم .

از عبارت سید استفاده شد مزار احمد و محمد مجزا هستند بر خلاف بعضی که مزار محمد را مستقل دانسته و مرقد احمد را بمحمد نسبت داده .

نگارنده گوید بهتر آنست برخی از مطالبی را که از کتب ذیل یادداشت کرده ایم و در کتاب پیشوای هشتم شیعیان بمناسبت نقل نموده ایم ایراد نمائیم .

آثار عجم مینویسد آنجناب را خدم و وحشم بسیار بوده در عهد مامون با جماعتی کثیر اراده شیراز فرمود که از آنجا به خراسان به خدمت برادر خود حضرت رصا

علیه السلام رفته باشد در آنوقت قتلغ خان نامی ، از جانب مامون در شیراز حاکم بود چون خبر ورود آن بزرگوار را شنید به خان زینان که در هشت فرسخی شیراز است شتافت تلافی فریقین شد بنای محاربه را گذاردند حین جدال یکی از سپاه قتلغ فریاد کرد که اگر مقصد شماها رسیدن بخدمت حضرت علی بن موسی است او وفات یافت بمجرد شیدن این خبر جماعتی که دور آنحضرت بودند متفرق شدند مگر معدودی از اخوان و خویشان پس حضرت شاهچراغ چون امکان بازگشتن نداشت رو بشیراز نهاد مخالفین نعاف کرده در آنمحل که دالان مرقد آن بزرگوار است بدرجه شهادت رسید .

شلالازار مینویسد گفته اند آنحضرت را شهید کردند و کسی از مرقد آن جناب با حیر سود تا در عهد امیر مقرب الدین مسعود بن بدر وزیر اتابک سعد زنگی مرقد پاکش ظاهر گردید و بر آن بنائی رفیع بنیان کردند و هم گفته اند بدن حضرت را هم چنان تروتازه یافته و زره فراخی بر اندام مبارکش بود و نیز انگشتری بر انگشت داشت که بر آن نقش بود ((العزة لله احمد بن موسی)) از این قریبه دانستند که حضرت معظم له فرزند حضرت موسی بن جعفر و شاهچراغ معروف عصر ماست و بیهمین مناسبت اتابک ابوبکر بر آن مرقد مظهر بنائی بسیار عالی ساخت .

شیراز نامه مینویسد پس از ساء اتابک ، ناشی خاتون مادر شاه شیخ ابواسحق سال ۷۴۴ که مؤسسه میایی خیرات و ممهده قواعد حسناتست از فواصل تصدقات مقوله بر سر روضه مقدسه او قبه عالی بر آورده و مدرسه رفیع در کنار آن بنیان نمود .

شلالازار در ضمن نام جمال الدین حسین معبر مینویسد از وی حکایت کرده اند در آغار کار در روضه سید امیر احمد بن موسی بقرائت قرآن میپرداختم پس از آن با یکی از کنیزان خود همخوابی نمودم و از من آبتن شد چون موقع زایمانش رسید اظهار داشت باید مقدمات وضع حمل را فراهم سازی منکه دستم از مالیه دنیا تهی بود متحیر مانده وارد در روضه مبارکه شده چند سوره از قرآن کریم را تلاوت کرده در آنحال بی اختیار خوابیدم مرد خوش سیمائی را زیارت نموده دانستم که حضرت میرسید احمد است عرض کردم ای پسر امام میدانی چه بسیار گرفتاری و ناتوانی بمن روی آورده ویژه امر مهم زایمان هم که برای همسرم اتفاق افتاده .

فرمود اندوهناک میاش باندرون این خانه وارد شو، حضرت یوسف صدیق در آنجا تشریف دارد آنحضرت را زیارت کن خدای متعال از برکت زیارت آنجناب در بفرجی بروی تو میگذاید من حسب الامر وارد آنخانه شده جوان خوش سیمائی که انوار جمال و جلال از چهره اش نمایان بود و دیدگان را خیره میکرد بنظر آوردم نزدیک رفته سلام کردم حضرت یوسف پاسخ داده از من احترام گذارد، عرض کردم یا نبی الله از آنچه خدا بشما عنایت فرموده بمنهم کرامت فرمائید، فرمود دهانت را بگشای چون دهان گشودم آب دهان مبارکش را در دهان من ریخت خدای متعال بدان وسیله در ب علم تعبیر خواب را بروی من گشود و تعبیر خواب را چنان بدست آوردم که گویا تمام آنچه را میگویم در سینه من نقش بسته بوده.

محمد بن موسی: پیش از این بمناسبتی نامی از این بزرگوار برده شد شایسته است به اجمالی از شرح حال آنجناب اشاره نمائیم.

شیخ مفید در ارشاد مینویسد معظم له بزرگواری اهل فضل و صلاح بود و پیوسته شب و روزش را با وضو و نماز میگذرانید و تمام شب را نماز میخواند چنانچه مقداری از اول شب را بعبادت میگذرانید بعد باندازه یکساعت میخوابید چون بیدار میشد وضو میگرفت و بقدریکه میتواند نماز میخواند پس از آن بقدر یکساعت میخوابید چون بیدار میشد بعبادت میپرداخت و همچنان بتوجه حضرت پروردگار مشغول بود تا صبح طالع میشد

آثار عجم نوشته حضرت سید محمد در عهد خلفا بشیراز آمده در آنجا منزوی گشت و از حق الکتابه قرآن مجید بندگان زیادی در راه خدا آزاد کرد.

شلالازار نوشته مزارسید محمد بن موسی مزار متبرکی است که سادات اخصار و صلحاء ابرار در آن ساکنند و همواره ندورات برای آن مرقد مبارک میآورسد و رجال الغیب در آنجا حضور بهم میرسانند.

شیراز نامه نوشته امامزاده بحق محمد بن موسی رضوان الله علیه برابر مزار برادر بزرگوارش حضرت میرسید احمد قریب بازار بزرگ مدفون است.

هم اکنون هر دو مزار در کمال آبرومندی و باز هم به بهترین وجهی تعمیر و

آبادان میگردد ، الحمد لله وله المنه .

(۹) ابو جعفر احمد = فرزند ابو عبدالله محمد فرزند خالد برقی از اجلاء مشایخ شیعه است اصل او از کوفہ و منسوب بہ برقعہ است کہ از محال قم بشمار میآید . حد سوم برقی بنام محمد بن علی پس از شہادت زید بن علی بن الحسن (ع) در ریدان یوسف بن عمر وفات یافت ، خالد در آنموقع کودک بود باتفاق پدرش عبدالرحمن بن محمد بجانب برقعہ قم فرار کرد و در آنجا متوطن شد . برقی از اجلاء اصحاب ماست و بررگان ما در بسیاری از عبارات خو از وی توصیف مودہ اند و او را توثیق کردہ اند .

شح طوسی او را در دلیل روات حضرت حواد و ہادی نام بردہ و همچنین در ردیف کسانکہ از صفار صاحب بصائر الدرجات روایت کردہ دکر میکند .

آری سہا ابرادیکد مینوان بوی کرد آنستکہ نامردہ از ضعفانقل میکند و مراسیل را مورد اعتماد قرار مدهد ، بہمیں مناسبت احمد بن محمد بن عیسی اشعری اورا مورد بوحہ فرار بدادہ و از اعتبار ساقط دانستہ از قم بیرون کرد ہر چند پس از چندی از وی بورس طلبیدہ و پس از رحلت وی پا و سر برهنہ بہ تہشیع جنازہ او حاضر شدہ تا بدینوسیلہ بست ناشایستہا کہ بوی دادہ جبران نماید .

برقی تصنیفات بسیاری دارد کہ علماء رجال آنها را مفصلاً نام بردہ اند بہترین و جامعترین آنها کتاب المحاسن اوست کہ ہم اکنون در دست استفادہ ما میباشد . این کتاب مشتمل بر زیادہ از صد باب از ابواب فقہ ، حکم ، آداب ، علل شرعیہ توحید و سایر مراتب اصول و فروعست .

صدوق بیشتر از کتابہای خود را بہ ترتیب مؤلفات وی گرد آورده . نگارندہ گوید کتاب المحاسن در این زمان مطبوع شدہ و یکی از دانشمندان مقدمہ مفصلی بر آن نگاستہ و در آغاز آن این دو شعر آمدہ :

کتاب المحاسن للمحاسن دور قطب علیہ المکرمات تدور

قال الصدوق محمد هو عندنا اهل البصيرة عندنا مشهور

و از کتب مطبوع اوست رجال برقی کہ جزء المحاسن است و لہ ضمیمہ رجال

ابن داود بطبع رسیده در همان مقدمه این چند شعر را از وی نقل کرده :

و جبریل قرانا اذا اتینا
النبی المصطفیٰ مستهنینا
فاتحفنا بمائدة فضلنا
بمفخرها جمیع المطعمینا
و قال محمد هدی مثال
لمائدة ابن مریم و هوفینا
کتالک فیهم فکلوا هنیئا
من الرحمن خیر الرازقینا

مؤلف گوید بطوریکه از تاریخ ابن الغضائری استفاده میشود برقی حدود سال

۲۷۴ هجری وفات یافته و بعضی هم وفات او را سال ۲۷۰ نوشته .

سید صدرالدین موسوی عاملی که فقیهی فاضل بود اظهار میداشت برقی

در علوم عربیت و ادب مهارتی کامل داشته و مراتب ادب و عربیت را ابوالحسین احمد بن فارس لغوی و ابوالفضل عباس بن محمد نحوی ملقب به عرام که هر دو استاد اسماعیل بن عباد آتی الذکرند از وی آموخته‌اند . و پدرش محمد بن خالد نیز از بزرگان روایت و محدثین و اکابر فضلاء اهل دین بوده و بطوریکه شیخ تصریح کرده از ثقات اصحاب حضرت موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا علیهما السلامست و کتبی در آداب و تفسیر و تواریخ و خطب و علل و نوادر تالیف کرده که در کتب رجال مذکورند .

شیخ طوسی در الفهرست مینویسد ابو جعفر احمد بن محمد بن عیسی شیخ موجه

قم و رئیس معروف آندیار و متنقد بوده و با سلطان وقت ملاقات میکرده و بحضور حضرت رضا شرفیاب شده جدش سائب بن مالک شرفیاب محضر مبارک رسول خدا (ص) گردیده و بدین اسلام مشرف شده و در کوفه سکونت نموده و جد ادنایش سعد بن مالک نخستین کسی بوده از خاندان او که در قم سکونت یافته و خود او هم کتبی داشت از جمله المتعه، النوادر و امثال اینها .

قبر برقی و سایر از اعلام که در قم بوده مجهولست . و خود او از دیه برق رود است .

(۱۰) ابو غالب احمد = فرزند محمد بن محمد بن سلیمان بن الحسن بن الجهم

بن بکیر بن اعین بن سنسن شیانی . وی معروف به ابو غالب و از ثقات امامی مذهب و مشایخ اصحاب شیعه و استاد و فقیه و نقیب آنان بوده .

شیخ صدوق رحمہ اللہ علیہ او را بہ اوصاف مزبور ستودہ و علامہ در خلاصہ اورا نام بردہ و او را جلیل القدر و کثیر الروایہ و ثقہ معرفی نمودہ، و بطوریکہ از رجال شیخ نقل شدہ تلعکیری از او روایت میکند .

مشارالیہ تمام اخبار و وقایع مربوط بحاندان سنسن را گرد آورده و در روزگار شہ بررک شیعہ و موجد آنان و ثقہ و با جلالیت بودہ .

نجاشی کتب چندی از او نام بردہ و از جملہ آنها دو کتاب در حج و دو کتاب در دعاہای سفر و کتابی نام افضال و رسالہ، بہ پسر پسرش ابوطاہر زراری است در این کتاب تاریخ آل اعیان و وقایع مربوط بآنها را ایراد نمودہ .

ابن فرزد کہ نوادہ اوست بدعاء پدر ارجمندش کہ در تشریف بمکہ معظمہ در کنار مسجاریہ مسنجات شدہ دنیا آمده و او را در کتب رجالیہ بعنوان ابوطاہر محمد بن عبید اللہ بن احمد زراری نام میرسد و او استاد شیخ مفید و نجاشی بودہ و احمد از فرزندان دیگرش بغیر از نوادہ اش ابوطاہر فرزندی نداشته .

مجلسی در توثیق مصادر بحار ذیل رسالہ ابو غالب کہ مشتمل بر احوال زرارہ بن اعیان و برادران و فرزندان و نوادگان و اسانید و کتب و روایات و سایر مطالب مربوط باوست مینویسد احمد بن محمد از افاضل ثقات و محدثین و استاد افاضل اعلام از قبیل شیخ مفید و ابن غضائری و ابن عبدون بودہ . نجاشی و دیگران رسالہ مزبور را از وی نام بردہ و ما تمام آنها در آخر محلدات بحار نقل میکنیم ، انتہی .

ابو غالب از شاگردان ابو جعفر کلینی بودہ و از رسالہ مزبور و امثال آن استفادہ میشود وی از کلینی و عبد اللہ بن جعفر حمیری و احمد بن محمد عاصمی و حمید بن زیاد و از جد پدریش ابوطاہر محمد بن سلیمان و عموی پدرش ودائیش علی بن سلیمان و ابوالعباس زرادی و سایر از مشایخ بزرگ روایت میکردہ و مخصوصاً در همان رسالہ منعرض است کمتر مردی در خاندان ما وجود دارد کہ راوی حدیث یا

و از عبد اللہ حجاج نقل شدہ کہ او نام شصت نفر آل اعیان را گرد آورده کہ ہمہ آنها روایات حدیث بودہ اند . و از مشایخ دیگرش نقل کردہ چہل مرد از آنان باقی بود ہر گاہ یکی از آنها بدروود زندگی میگفت غلامی پس از وی جایگزین وی میشد .

و در بارهٔ نسب خود گفته مادر حسن بن جهم دختر عبید بن زراره بوده و بهمین مناسبت نسب ما به زراره منتهی میشود و ما از فرزندان بکیر هستیم و پیش از این نام خانوادگی ما ولد الجهم بود و نخستین کسیکه از ما بزراره انتساب یافت جد ماسلیمان بود آنهم بعنایت آقای ما حضرت ابوالحسن علی بن محمد صاحب العسکر امام هادی (ع) که مشارالیه را بطور سری باین لقب مفتخر ساخت پس از آن در میان مردم شیوع پیدا کرد و ما را هم بآن لقب نامیدند و او در امور مربوط بکوفه و بغداد با حضرتش مکاتبه داشت .

و در همان رساله نوشته و آخر ماه ربیع الاخر سال ۲۸۵ هجری متولد شده ام و مولد ابو طاهر سال ۳۶۷ یعنی یکسال پیش از وفات احمد بوده .

چه آنکه شاگردش ابو عبدالله غضائری در باقیماندهٔ که بآن رساله افزوده مینگارد شیخ صالح احمد بن محمد زراری در جمادی الاولی سال ۳۶۸ وفات یافته و خود من جازهٔ او را تشییع کرده و بمقابر قریش برده و از آنجا به کوفه حمل کرد و در نجف اشرف مدفون ساختم . نگارنده گوید محمد بن عبیدالله ادیب و نوادهٔ ابو غالب بوده و کتبی ارجمله فضل الکوفه علی البصره داشته .

و تاریخی که مؤلف برای میلاد وی نقل کرده قاعدهٔ درست نیست زیرا ذیل فهرست شیخ نوشته اند ابو طاهر اصغر محمد بن عبیدالله بطوریکه جدش در رساله مزبور نوشته سوم شوال سال ۳۵۲ متولد شده .

ابن داود مینویسد خاندان ابو غالب را بکیریها میگفتند چه آنکه نام جد اعلایشان بکیر بن اعین بود تا اینکه توقیعی از ناحیهٔ حضرت ابو محمد العسکری علیه السلام بافتخار ابو طاهر زراری با اینجمله صادر شد ((فاما الزراری رعاه الله)) از آن زمان بعد به زراریها شهرت یافتند .

علامه در بخش اول بموضوع فوق اشاره کرده و مینویسد توقیع چنین صادر شده بود ((واما الرازی رعاه الله)) از آن به بعد آنها را رازیها خواندند .

ابن داود اظهار علامه را ناصواب دانسته و مینویسد رازی صحیح نیست بلکه زراری بمنظور انتساب بزراره درست است .

ذیل فہرست شیخ نوشتہ ابوطاھر کینہ^۶ محمد بن حسن بن الجہم است کہ سال ۲۳۷ ہجری متولد شدہ و سال ۳۰۱ وفات یافتہ .

(۱۱) ابوالحسین احمد بن الحسن بن عبیداللہ الغضائری از مشایخ بزرگوار و نقاتی است کہ اصولاً نیازمند ہیچگونہ توثیقی نیست بزرگان دانشمندان گفتار او را در کتب رجال ایراد می نمایند و آنها را در ردیف گفتار معتمدہ و در برابر گفتار اعظم برحسنگان قرار میدهند و از او با کلمہ^۷ شیخ یاد میکنند و بروی ترجمہ نموده و باجملہ رحمۃاللہ علیہ بیباکی و طہارت باطنی او اشارہ می نمایند و ہرگاہ در کتب خود ابن غضائری گویند و قرینہ^۸ بوی نیفزایند منظورشان معظم لہ است چنانچہ شیخ مشایخ بزرگوار ما در تعلیقات خود کہ بر رجال کبیر افزودہ بدین حقیقت توجہ نمودہ .

مؤلف گوید مضامین فوق در حقیقت مقامات ہشتگانہ^۹ بودہ کہ مترجم معظم ما دارای آنها بودہ بلکہ اگر کسی با چشم انصاف باحوال نامبردہ توجہ نماید او را بالاتر از آنچه ایراد شدہ خواهد یافت و اینک شرح یک یک از آنها را باندازہ^{۱۰} ایکہ مناسبت دارد توضیح خواهیم داد .

مقام اول : وی از اجلاء مشایخ است ، برخی از محققین اواخر دربارہ^{۱۱} توصیف وی بحملہ مزبور اشارہ نمودہ و معترف است کہ شیخ طوسی و نجاشی گفتار او را در مواضع بسیاری نقل کردہ و جرح و تعدیل راوی را منوط بقول وی دانستہ و او شیخ طوسی و همچنین استاد نجاشی است .

فاضل قہپائی (کوهپایہ^{۱۲}) در مجمع الرجال او را شیخ طائفہ شیعہ و عالم عارف و جلیل کبیر ستودہ . علاوہ بر اینکہ نجاشی در رجال معروفش تصریح کردہ کہ از ابن غضائری استفادہ می کردہ .

نجاشی در ذیل نام عبداللہ بن ابی عبداللہ مینویسند نامبردہ نوادری داشتہ کہ ما آنها را بقرائت از احمد بن الحسن روایت میکنیم .

و در ذیل نام علی بن محمد بن شیران پس از آنکہ نامبردہ را شیخ اصحاب وثقہ و صدوق معرفی کردہ و او را از مؤلفین نام بردہ افزودہ کہ ما بہ ہمراہی او از محضر احمد بن الحسن استفادہ می کردیم .

بلکه موضوع مزبور با توجه باینکه مخصوصا از نامبرده ذیل نام احمد بن الحسین الصیقل یاد میکند و متعرض است که وی نوادری دارد که ما آنرا باتفاق احمد بن الحسین نزد پدرش قرائت کردیم دلیل بر موقعیت ابن غضائری است و ثابت میکند که از مشارکت باوی مباحث داشته و حاکی از آنست که وی در آنروزگار از اجلاء مشایخ بوده .

شیخ طوسی در آغاز الفهرست مینویسد پس از آنکه اطلاع پیدا کردم عده از اصحاب ماکه شیخ طائفه شیعه و اصحاب تصانیف اند فهرستی از کتب اصحاب تصانیف و روایات آنان از اصول شیعه ترتیب داده اند در عین حال هیچیک از آنان آنچنانکه باید این موضوع را بسرحد کمال نرسانیده بلکه اکثر از مؤلفات آنانرا متعرض نشده و باید معترف بود آنچه را نامبردگان مرتب ساخته مختص بروایت خود بوده و یا مربوط بکتبی بوده که در کتابخانه شخصی خود داشته و بالاخره از عهده جمیع مؤلفات بر نیامده .

آری در میان آنان احمد بن الحسین دو کتاب بمنظور فوق تالیف کرده یکی مربوط به مؤلفات آنان و دیگری مخصوص به اصول مرویه آنها الخ .

از بیان شیخ طوسی استفاده میشود که وی را از شیوخ طائفه شیعه میدانسته و مسلما اعتراف شیخ کافی برای تعظیم و احترام وی خواهد بود .

و همچنین عبارات و اشارات دیگران که بمناسبت درباره او ایراد کرده اند .

مقام دوم : معظم له از ثقاتی است که نیازمند بتوثیق نمی باشد .

نخست باید معترف شد که ظاهر حال وی حاکی از وثوق باوست و کسی هم سخن خلافی درباره او ایراد نکرده و در کتب رجال هم از او بنا شایستگی نام نبرده اند و بطوریکه شیخ در فهرست متعرض است نامبرده از شیوخ شیعه است . گذشته از همسره موضوعات مزبور، نامبرده فرزند با جلالیت شیخ بزرگوار افقه اجل اکرم ابو عبداللہ بن عبیدالله است .

این بزرگوار را اهل سنت بعظمت میشناسند و او را شیخ رافضه منحصر بفرد توصیف میکنند و این توصیف دلیل بر تشیع و امامی بودن او و هم حاکی از کمال وثوق و اطمینان به دین و امانت اوست .

بلکه باید گفت کلمه شیخ که بسیاری از مشایخ در موضوعات رجالی بدان تصریح

نموده‌اند چنانچه سید داماد و بسیاری از متاخران از رجالیها بدان متوجه‌اند منحصر در حق او ایراد شده و کلیه مشایخ باقوال و جرح و تعدیل او اعتماد دارند .
مخصوصا سید بن طاوس تمام کتاب رجال او را در ذیل کتاب خود یادداشت نموده و خواسته بدینوسیله نسخه رجال وی محفوظ بماند و همچنین علامه و ابن داود و سایر متاخران وعده از محققان نیز این موضوع را دلیل بر ثبوت و ضبط و وثاقت وی دانسته .

علاوه بر این جمله رحمة الله علیه که دلیل بر تعدیل و نشانی از تعویل است کافی برای وثاقت اوست مخصوصا که این جمله را هم بزرگان از شیعه در حق وی رعایت نموده‌اند بخصوص از مثل نجاشی و شیخ که احتیاط تام و تمامی در امور دیانت و تکلیف داشته و بسیاری از مؤلفان را تضعیف نموده و عمل ضمنی شیخ دلیل بر آنست که وی متحلی بکمالاتی است که دیگران فاقد آن کمالاتند و وثاقت او را که مخصوصا متاخران منعرض اند اثبات میکند .

بنابراین بمخالفت تقی مجلسی ره توجیهی نخواهد شد زیرا معظم له را از مجهولان قلمداد کرده و دلیل بر گفته خودش را چنین متعرض است که رجالیها بالاصاله از وی در کتب خود نام نبرده و جمله‌ایکه دلیل بر وثوق و عدالت او باشد عنوان وی ایراد نکرده‌اند .

و کم فی زوایا من خیایا اجلة و من جاهل فی غیبه یترفع
چه بسیار گنجهای گرانبها که در بیغولها پنهانند و چه بسیار نادانانیکه در عین حال گمراهی و جهالت مشهور آفاقند .

بہتر آنستکه در ذیل کلام خود از افادات مولانا اسماعیل خاجوئی مازندارانی که در فوائدالرحالیہ اش ایراد نموده و جلالت ابن غضائری را بسر حد کمال رسانیده استفاده کنیم .

او مینویسد با توجه بمطالعی که درباره توثیق ابن غضائری نوشتیم چگونه میتوان معظم له را مجهول الحال و شخص او را بی ارزش تصور کرد و حال آنکه در میان شیوخ طائفه و اصحاب تصانیف کسی بمعروفیت او وجود ندارد و باید گفت شهرت

و شخصیت از اظهر من الشمس و ابین من الامس است .

تا آنجا که گوید هرگاه عدم تعرض رجالیها را دلیل بر مجهولیت اشخاص نداند باید نجاشی را هم با آن موقعیتی که دارد مجهول الحال بدانید زیرا متاخران از او احوال او را بیان نکرده و آنچنانکه باید حق او را ادا ننموده آری تنها علامه حلی فده در خلاصه متعرض است نامبرده محل وثوق و اطمینانست و من بر او اعتماد دارم . و شکی نیست ابراز اعتماد بوی از آن نظر نبوده که علامه با وی ملاقات کرده و با او معاشرت داشته زیرا فاصله میان آنها بسیار است پس باید گفت اسکونه اعتماد از نقطه نظر آنستکه وی احوال او را جستجو کرده و به آثار او با دقت کامل نگریسته و مخصوصاً یادآوری کرده اند کتب گرانبهائی دارد که در دست اکابر از اعلام سعید قرار گرفته و سید مرتضی هم بکتاب او اطمینان داشته از او خواسته تا رجال مرعور را بالنسب نماید و قرائن دیگر که حاکی از وثوق و اطمینانند .

در جای دیگر گفته موقعیکه ما ابن غضائری را مردی امام مذهب و عارف و عالم و متبع و متقن و شیخ طائفه بدانیم جائی برای ناشایستگی او باقی نمی ماند و بمسوا کتاب او را هم بی اهمیت دانست بلکه باید حال و کتاب او را قابل ارزش دانست و چنانچه بزرگان از اعلام متعرضانند باید بوی با چشم اعتماد نگریست و کتاب او را مورد توجه قرار داد و شک و شبهه در صحت و وثاقت آن نمود بلکه تشکیک در آنرا را تشکیک در بدیهیات دانست ، انتهى .

مقام سوم و چهارم و پنجم : که مشایخ شیعه اقوال او را نقل میکنند و در ضمن اقوال دیگران برای آنها اهمیت و ارزش قائلند و گفتار او را برابر گفتار اعظم شیعہ میدانند .

کلیه مقامات سه گانه را میتوان از مطاوی رجال نجاشی بدست آورد زیرا نامبرده در ذیل نامهای زیر از وی بشخصیت یاد کرده .

در ترجمه ابن التاجر ، ابوتمام شاعر ، جعفر بن محمد بن مالک ، علی بن حسن بن فضال ، حسین بن ابی العلاء ، احمد بن اسحق قمی ، خالد بن یحیی ، ایان بن تغلب احمد بن حسین صیقل ، حماد بن عیسی ، خیری بن علی و امثال ایشان .

نجاشی بطوریکہ قبلا اشارہ کردیم رجالش را بامر سید مرتضی تالیف کرده و تا آنجا کہ توانستہ کوشش بی نہایتی در صحت و اعتبار آن بکار بردہ و ہمہگونہ موجبات رضایت مندی سید را بوجود آوردہ .

و همچنین ہرگاہ نقل سید ثقہ جلیل و عامل کامل نبیل احمد بن طاووس را مورد ملاحظہ قرار دہیم و آنہمہ اقوالیکہ بمناسبت از وی یاد کردہ و توجہ علامہ و ابن داود کہ از آغاز تا انجام کتابشان از وی با احترام نام بردہ اند و در توصیف کتاب او مبالغہ بسیار نمودہ اند و توجہ خاصی کہ سید بن طاووس در بارہ کتاب وی داشتہ کہ برای ابقاء این اثر ذی قیمت تمام آرا در ذیل کتاب جامعش ایراد نمودہ و امثال اینہا دلیل بر وثاقت و ارزش اوست .

بلکہ ہرگاہ دقت کنیم خواهیم دید علامہ قول او را در برابر قول شیخ و نجاشی و کشی و امثال ایشان از فحول اعلام گرفتہ و گاہی ہم قول او را بر اقوال آنان ترجیح دادہ یا توقف خود را ناشی از اظہار نظر وی دانستہ .

چنانچہ در ترجمہ حدیفہ بن منصور با آنکہ شیخ مفید و نجاشی او را توثیق نمودہ و کشی ہم حدیثی در ستایش او ایراد نمودہ اظہار داشتہ ظاہر آنستکہ من در حق حدیفہ متوقفم زیرا این غضائری حدیث کشی را کہ در مدح وی نقل کردہ صحیح و درست ندانستہ و از او ہم بعنوان اینکہ حدیث صحیح و سقیم نقل می کردہ تنقید نمودہ .

و همچنین در ترجمہ محمد بن مصادف و امثال او توقف کردہ و دلیل بر توقفش را کلام ابن غضائری دانستہ .

و نظائر اینہا از مقاماتی کہ اگر بخواہیم ایراد نمائیم کلام ما بطول خواهد انجامید .

مقام ششم : در گفتار بزرگان از معظم لہ تعبیر بہ شیخ و سایر اوصاف کمالیہ دیگر شدہ است . علت این تعبیر از مضامین فوق مخصوصا از مقام اول دانستہ شد گذشتہ از این بسیاری از متاخران او را بدان عنوان ستودہ اند .
نگارندہ گوید علامہ در ترجمہ حدیفہ سابق الذکر پس از اظہار نظر ابن غضائری

مینویسد والظاهر عندی التوقف فیہ لما قالہ هذاالشیخ .

مقام هفتم : مشایخ او را مورد ترحم قرار داده .

اصولا هرگاه بمواردیکه از وی نامبرده شده توجه کنیم خواهیم دید با جملهٔ «رحمهالله از وی یاد نموده‌اند ویژه در کتب شیخ و نجاشی باینموضوع عنایت خاصی نموده‌اند با آنکه وی در طبقهٔ آنان و از معاصرین و از شرکاء قرائتی آنان محسوب میشود و مخصوصا باید توجه داشت نجاشی در ترجمه احمد بن الحسین الصیقل بر او ترحم کرده و جملهٔ «رحمهالله را خاص او ایراد نموده نه برای پدرش که همگان درجلالت قدر و عظمت مقام او متفقند .

مؤید بیان ما اظهار نظر فاضل جلیل مولانا عنایت‌الله قهپائی است نامبرده در مجمع الرجال مینویسد ابوالحسین احمد بن حسین بن عبیدالله غضائری ره صاحب کتاب رجالیست که آنرا بمنظور مذمومین روات ترتیب داده و دو کتاب دیگر بنقل از فهرست در رجال داشته .

سید جمال‌الملقوالدین احمد بن طاوس و شیخ طوسی و شیخ نجاشی در موارد زیادی بروی استرحام نموده بلکه هرگاه از او نام برده‌اند با جملهٔ «رحمهالله یاد کرده‌اند . و در حاشیهٔ کتاب مجمع الرجال بمناسبتی نوشته سید بن طاوس در پنج موضع از کتاب خود برای احمد و پدرش حسین استرحام نموده و در عناوین کتاب و پایان آن بدینموضوع توجه خاصی داشته و همچنین شیخ طوسی و نجاشی هرگاه نام او را بالصراحه یا با لکنایه یاد کرده‌اند برای او طلب رحمت نموده‌اند و با تفحص تامی که در مواضع نام او بنمائیم خواهیم فهمید تا چه اندازه از نظر آنان مورد اعتبار و وثوق بوده از جمله ذیل ترجمهٔ احمد بن حسین بن عمر که در ترجمهٔ حبیب بن اوس و علی بن الحسن بن فضال و علی بن محمد بن شیران و امثال اینها بعظمت یاد کرده و دلیل بر جلالت قدر و اهمیت گفتار اوست و مدح و ذم او دربارهٔ روات قابل توجه است ، انتهى .

مقام هشتم : که بسیاری از اعلام را به اشتباه انداخته و مقصد اصلی و مطلب کلی از بحث دربارهٔ معظم له متوجه بدان است و باید تحقیق کافی نمود آنستکه بگوئیم ابن غضائری مطلق در کلمات رجالیها معظم له است و مسلما اینموضوع هم قابل انکار

نبوده و از متاخران کسی هم بر خلاف آن مطلبی ایراد نکرده .
 آری تنها کسیکه اظهار مخالفت کرده شهید ثانی است که خود مستقلاً یا به پیروی
 از سید بن طاوس چنانچه شیخ محمد سبط شهید اظهار داشته معتقد است که ابن غضائری
 علم پدرش حسین بن عبیدالله است و کتاب رجال هم که سید بن طاوس و ابن داود
 نام میبرند منسوب به پدر اوست و بلکه باید اینمعنی را مشهور بین متاخران دانست .
 لیکن اگر با دقت کامل توجه کنیم معترف خواهیم بود که اظهار نظر شهید مخالف
 با گفته است که از کلمات ناقدین و مطلعین بر احوال او بدست می آید .
 زیرا خود سید بن طاوس در توضیح رجال نامبرده مینویسد رجال ابوالحسین احمد
 بن حسین بن عبیدالله غضائری منحصر به یادآوری از ضعفابوده و بترتیب حروف الفبا
 جمع آوری شده .

علامه در ترجمه اسماعیل بن مهران مینویسد و قال الشيخ ابوالحسین احمد بن
 الحسين بن عبید الله الغضائری انه یکنی ابا محمد .
 با آنکه جمله منقول از ابن غضائری در کتاب نجاشی وجود ندارد که بگوئیم علامه
 از رجال وی نقل کرده و باید گفت خود علامه بکتاب مشهور ابن غضائری دست پیدا
 کرده و اظهار نظر ویرا در ترجمه اسماعیل ایراد نموده ، بنابراین هرگاه بگوئید قال ابن
 الغضائری مراد احمد است نه پدرش حسین .

و نیز در ترجمه احمد بن علی الخضیب الایادی مینویسد قال ابن الغضائری حدثنی
 اسی ، هرگاه منظور از ابن الغضائری پدرش حسین باشد بایستی از پدرش عبیدالله نقل
 قول کرده باشد با آنکه هیچگاه نقل قولی از عبیدالله نشده و تصنیفی هم از او سراغ
 نداریم و میتوان گفت اعتراف بچنین موضوعی برخلاف اجماع محققانست .
 و از متاخران کسیکه بالصراحه ابن الغضائری را احمد و کتاب رجال را منسوب بدو
 دانسته محقق داماد است مینویسد ابن الغضائری صاحب کتاب رجالیست که علامه در
 خلاصه و ابن داود از او نقل میکنند و جرح و تعدیل روات را مبتنی برگفتار او میدانند .
 و مسلماً منظورشان از ابن الغضائری پدرش حسین بن عبیدالله نبوده آری حسین
 عالم فقیه و بینای مشهوریست که از اخبار و رجال کاملاً با خبر بوده و شیخ طوسی و

نجاشی و سایر از مشایخ دیگر بشمار میآید تا آنجا که گوید تحقیق آنستکه صاحب کتاب رجال که همه جا از آن سخن میگویند و تضعیف و توثیق رجال را متوجه بدان میدانند فرزند بزرگوار این شیخ معظم است که ابوالحسین احمد بن الحسین باشد که با اشتراک نجاشی از محضر پدرش حسین استفاده میکرده .

و سایر از متاخران از قبیل محقق ملا عبدالله شوشتری و مدقق میرزا محمد صاحب رجال و سید مرتضی تفریشی و علامه مجلسی و شیخ حر عاملی و شیخ طریحی و صاحب مجمع الرجال و دیگر از مهره فن رجال باین حقیقت اشاره نموده اند .

آری آنچه در آغاز کار تحقیقات مزبور راست قلمداد میکند آنستکه احمد در کتب رجالیه نام برده نشده و اگر کسی هم از ابن غضائری نام برده منظورش پدر او حسین است که وی را کثیرالسمع و عارف بالرجال ستوده و ثابت است که عدم تذکر از وی دلیل بر عدم وثوق با او و اینکه کتاب تالیف پدر اوست نمیباشد زیرا رجالیه با آنکه از پدر او بعظمت یاد کرده اند برای او تصنیفی در رجال نام نبرده اند و هرگاه تصنیفی میداشت و در آنروزگار مورد توجه اعلام بود بایستی مترجمین از آن نام میبردند و مخصوصا شیخ طوسی و نجاشی که شاگرد وی بودند و از دیگران از احوال او بهتر اطلاع داشتند از کتاب رجال او تذکری میدادند و از آنجا که یادی از کتاب وی نکرده یقین خواهیم کرد کتاب رجال منسوب به پسر او احمد است و با اینمقدمه مختصر بسیاری از مشکلات توضیح داده خواهد شد .

از بزرگانیکه بمضامین فوق اشاره کرده محقق داماد است در رواشح السماویه ذیل عنوان استطرافیکه از رجال نموده و گفته ابن طاوس را بمناسبتی ایراد نموده مینویسد احمد بن الحسین صاحب کتاب رجال معروفست و پدرش ابو عبدالله حسین شیخ طوسی شیعیه است و دو تلمیذ دانشمندش شیخ طوسی و نجاشی با آنکه کتب و تصانیف او را نام برده اند کتاب رجالی از وی یاد نکرده اند و او را باین عنوان ستوده اند کثیرالسمع عارف بالرجال و تا بحال هم از کسی یاد ندارم که کتابی در رجال بوی نسبت داده باشد ، انتهی .

از تحقیقات فوق باین نتیجه رسیدیم که هیچیک از اعلام کتابی در رجال به پدر

احمد نسبت نداده‌اند تا عنوان مشکوکی در شرح حال او برای ما بوجود آورد لیکن چنانچه میدانیم کتاب رجال منسوب به پسرش احمد مورد توجه بیشتر از اعلام بوده و میتوان گفت از جمله متواتراتست هر چند در کتب رجال از احمد نام نبرده و او را بعنوان قدح و مدح نستوده‌اند .

آری شیخ طوسی در آغاز فهرست اظهار داشته ابوالحسین احمد دو کتاب در رجال ترتیب داده در یکی از آنها مصنفات اصحاب را نام برده و در دیگری از اصول آنها یاد کرده و تا آنجا که توانسته تحقیقات خود را بسرحد کمال رسانیده، آری این دو کتاب بدست اصحاب ما استنساخ نشده و برخی از وارثان او آنها را از بین بردند . نجاشی در ترجمه احمد بن ابی عبدالله برقی مینویسد احمد بن الحسین در تاریخ خود مینویسد احمد برقی سال ۲۷۴ وقات یافته از این بیان استفاده میشود نامبرده کتاب تاریخی داشته و در آن تواریخ موالید ووفیات اصحاب متقدمین و روات متدینین را ضبط کرده .

از کلام نجاشی استفاده میشود احمد دارای سه کتاب بوده دو کتاب در رجال او یکی هم در تاریخ .

و از تحقیق برخی از متاخران بدست میآید نامبرده دو کتاب دیگر داشته یکی را ویژه^۴ ممدوحین و دیگری را بخصوص مذمومین ترتیب داده و این همان کتابی است که همه از آن یاد میکنند و سید بن طاوس تمام آنرا در کتاب رجالش ایراد کرده . و ملا عبدالله شوشتری آنرا از نسخه اصل که بخط سید بوده و از کتابخانه شهید بدست او رسیده مجزا استنساخ نموده و در پایان آن نوشته این کتاب گرانیهائی است که ما را از کلیه کتابهای گذشتگان بی نیاز میسازد .

و خود علامه و ابن داود نیز تصریح کرده‌اند که رجال مزبور تالیف احمد غضائری است و مخصوصاً در ترجمه محمد بن مصادف متعرض‌اند این غضائری در باره نامبرده باختلاف اظهار نظر کرده در یکی از دو کتابش او را ضعیف و در دیگری ثقه نام میبرد و بهتر آنست که درباره^۵ او توقف کرد .

علامه در ترجمه عمر وبن ثابت مینویسد غضائری او را جداً تضعیف کرده و در

کتاب دیگر بجای عمرو بن ثابت، عمرو بن ابی المقدام نوشته و بالاخره از تضاعیف گفتار استفاده میشود که کتاب مزبور تالیف احمد غضائری است .

ذیلا باید بنظر مخالف توجه کرد او معتقد است که ابن غضائری دیگری و احمد بن الحسین دیگری است و دلیل او آنستکه علامه که ناقل قول غضائری است در بخش دوم خلاصه ذیل ترجمه سهل بن زیاد نوشته ذکر ذلک ابن نوح احمد بن الحسین پس از این متعرض است و قال ابن الغضائری انه کان ضعیفا و یا در ترجمه جعفر بن محمد بن مالک فزاری مینویسد قال النجاشی انه کان ضعیفا فی الحدیث و قال احمد بن الحسین کان یضع الحدیث ثم قوله و قال ابن الغضائری انه کان کذابا متروک الحدیث .

آری از ظاهر قول علامه استفاده میشود احمد بن الحسین و ابن غضائری دو نفرند زیرا حرف عطف حاکی از این معنی است .

این دلیل هم برای کسیکه با دقت کامل بخلاصه و کتاب نجاشی توجه داشته باشد واضح البطلانست و ثابت نمیکند کتاب رجال مزبور از ابن غضائری نمیباشد و بطوریکه برخی از متفطنان اظهار کرده از کتاب شیخ و رجال سید بن طاوس نیز استفاده میشود کتاب مزبور تالیف ابن غضائری است .

بلکه بسیاری از اوقات برخی از اعلام عده از عین الفاظ دیگری را در کتب خود نقل و اقتباس می نمایند و تعیین نمیکنند از کجا و از چه مدرکی اقتباس شده . آری برای اینکه خیانتی بصاحب کتاب نکرده باشد در نظر دارد که مدرک آن چیست یا اصحاب او مطابق با قراردادی که دارند میدانند از کجا استفاده شده هر چند این عمل خالی از اغراء بجهل و خلل و فساد نمیباشد .

چنانچه در ترجمه ابوطاهر زراری که ابن ابی غالب باشد مینویسد شیخا را تا ... ابو طاهر شیخ او نبوده بلکه شیخ نجاشی است و نیز در ترجمه یحیی بن سعید انصاری الفاظ شیخ را بتمامه آورده تا آنجا که مینویسد مدنی تابعی اسد عنه لیکن مرجع ضمیر عنه را که قبلا نام برده و تعیین هم نمیکند مراد از آن کیست چنانچه شیخ بمناسبت اینکه نام برده را در ردیف اصحاب حضرت صادق (ع) ذکر میکند احتیاجی ندارد تا مرجع ضمیر را توضیح بدهد و کمتر هم اتفاق افتاده چنان ضمیری را بدون مرجع ایراد

نماید آری در یکی دو مورد دیگر چنین عملی از وی بظہور رسیده کہ آنہم با توجیہ صحیحی تعیین میشود .

بعضی از متاخران خواستہاند از محامل غیر مناسبی برای ایراد چنین جملہء استفادہ کنند لیکن هیچیک از آنہا چنانچہ اشارہ کردیم صحیح نمی باشد .

بہمیں بہت شیخ محمد نوادہء شہید ثانی دلیل ترجمہ یحیی بن سعید اظہار میدارد از میل علامہ مناسب نداشت ضمیر را بدون مرجع ایراد کند و جملہء اسدعہ را در ترجمہ او بیاورد . باینرا این باید گفت مشارالیه عین کلام شیخ را در خلاصہ ایراد کردہ و منظور از مرجع ضمیر ، حضرت صادق (ع) است . آری اینموضوع از جملہ قدمہای سریعی است کہ علامہ برداشته و نظیر آن در خلاصہ بسیار است ہرگاہ بانظر دقیق نوحہ کنیم خواہیم فہمید موضوعات مزبور ویژهء رجال شیخ است کہ علامہ بدون تذکر از مدرکس در خلاصہ آورده .

از اینجا بدست میآید جملہایرا کہ ذیل ترجمہ سهل بن زیاد نقل کردہ و معرین است کہ ((ذکر دلک این نوح و احمد بن الحسین)) منظورش اظہار نظر نجاشی است کہ از وی در غیر کتاب رجال معروفش نقل شدہ زیرا ما تا آنجا کہ اطلاع پیدا کردہ ایم نجاشی چنین جملہایرا در کتاب رجالش ایراد ننمودہ ولیکن آنچه را خود ابن الغضائری نقل کردہ موضوعیست کہ خود از کتاب غضائری کہ در دست اختیارش بودہ ایراد نمودہ و ہمین موضوع را میتوان در ترجمہ جعفر فزاری بیان کرد .

با توجہ بمطالب مزبور تعجب از شخصی است کہ خلاف آنرا احتمال دادہ با آنکہ میداند علامہ در خلاصہ مینوسد قال النجاشی سپس عبارت نجاشی را بدون کم و زیاد ایراد میکند و بلافاصلہ مینویسد قال ابن الغضائری مگر اینکہ بگوئیم حملہء وفال ابن الغضائری باقیمانندہ کلام نجاشی است زیرا مقتضای ظاہر عطف جیس و لازمہء کلامست ہماست کہ تفتہ شد . لیکن اینموضوع بر خلاف حق است و یا ممکن است ابن الغضائری را حسین دانست و احمد بن الحسین را غیر احمد بن الحسین عصائری احتمال داد چنانچہ محقق استرآبادی ہمیں احتمال را تحویز کردہ لیکن باین احتمال ترتیب اثر دادہ نمیشود و مافی با مقدمہء قبلی است کہ بیان کردیم و ہمچنین مافی

با قول خود نجاشی است که در ترجمه احمد بن الحسین الصیقل اظهار داشته من و احمد بن الحسین کتاب صیقل را نزد پدر احمد که حسین عسائری باشد قرائت کرده ایم . و موقعی که ثابت شد احمد بن الحسین در بیت عسائری منحصر بفرد است هر کجا از وی سخنی بمیان آید خواهیم فهمید مراد شخص مذکور است چنانچه در نایب اینحمله سید بن طاوس در مستطرفات رحالس اظهار میکند مراد از احمد بن الحسین احمد بن الحسین بن عیدالله عسائری است .

بالاخره با توجه بمطالب فوق تریف قول علامه را بهیح وسیله تمسوان کرد مگر با احتمال نامناسی که برخی منعرض اند زیرا مناسب آنست که در حسن موافقی کند میخوانند عبارتی را بیاورد که موهم خلاف باشد طوری عبارت آوردد سود کند موحیات ناراحتی آیدگانرا بوجود بیاورد و اگر بغل تولی از بدر و سر میکند یا کلید یا اشاره توضیح و تفکیک دهند سایر اس اگر گوئیم مطور علامه از ((قال احمد بن الحسین)) فرزند و از ((ابن العسائری)) پدر است باید مثلا با اس جمله ایراد مگرد ((و قال ابوه ابن العسائری)) . بالاخره با توجه بد آنچه ما ایراد کردیم بطور کلی رکاکت را از کلام علامه زایل خواهد کرد .

برخی از اعلام از عبارات سید محقق داماد چنان استفاده کرده اند که وی از اس عسائری کوهش نموده و اظهار داشته همواره با نظر تصعیف بروای میگردند و آنها را تصعیف مینموده .

نخست باید گفت مقصود محقق داماد از اسحمله کوهش از اس عسائری بوده و هرگاه اس عسائری از نظر او نامناسب می نمود تکفیر حرج و تعدیل او بوجهی مستند و حال آنکه در مواضع بسیاری بد حرج و تعدیل او اعتماد داشته اند پس از اس عسائری اخلاقی و سیر کمالی او مانع از این است که ما اس عسائری را بهیچ وجه تصعیف و کوهش خود قرار دهد .

و هرگاه ایراد چنان حمله از محقق داماد دلیل بر کوهش او باشد باید گفت از محقق حلی هم که همگان بر عظمت و اعتماد بر او اتفاق دارند کوهش نموده زیرا در باره او میوسد محقق مرحوم تا آنکه اساس روایات را تصعیف نموده در کتاب معسر

بروایات سکونی تمسک جسته و بدانها عمل نموده .
 علاوه بر آن کتاب این غصائری اصولاً برای ذکر ضعف ترتیب یافته و از کتساب
 دیگرش که دربارهٔ ممدوحین است نامی نبرده‌اند با آنکه اگر از کتاب دیگرش نامی
 ببرند خواهند دانست نام برده تا چه اندازه سروات صحیح اعتماد و اطمینان داشته
 بالاخره نقل اقوال از کتاب مربوطش کاری کرده که اعلام پس از او یقین کرده‌اند طبیعت
 این غصائری بر تضعیف روات برقرار گردیده و خلقتش بر آن موضوع استوار شده .
 نالنا هرگاه تصعیفاتیکه نامبرده ایراد نموده موجب مدح او ندانیم مایهٔ قدح او
 نخواهد بود زیرا تصعیفات او روی هوای نفس نبوده بلکه ناشی از کمال احتیاط اوست
 که حواسند صحیح از سقیم و درست از نادرست امتیاز پیدا کند ، بلکه اگر کسی چنین
 احتیاطی را مراعات ننمود بگفتهٔ او توجهی نخواهد شد .
 چنانچه شهید در تعلیق داماد و سایر مدققان از متاخران بیشتر از این غصائری
 در تضعیف روات کوشیده‌اند .
 خلاصه مقام این غصائری بالاتر از آنستکه خیال انکار در اطراف او بظهور آید
 و بمرلت و وثاقت و موقعیت علمی و کمالی او صدمهٔ وارد آورد .
 در پایان باید بدانیم غصائر بفتح غین و ضاد جمع غصاره است که بمعنی ظرف
 سفالین باشد و یا منظور از آن مهرهٔ باشد که برای دفع چشم زخم همراه کودک میکردند
 ولیکن غصائری سست جد یا پدر این غصائری است چنانچه در احوال او ایراد خواهیم
 کرد .
 و بطوریکه از طراز اللغة استفاده میشود عدهٔ از محدثان بساختن مهره‌های
 مرور یا ظروف سفالین میرداختند و باین اسم شهرت پیدا کرده بودند و خیال میکم
 حرار صاحب طراز اللغة دیگری متعرض چنین نسبتی نشده باشد .
 تا بدینجا آنچه را نوشتیم مربوط بمراتب کمالی این غصائری بود و مسلماً نکات
 مرور یا وضع فعلی کتاب ما سازگار نبود در عین حال چون خود یکی از رجالیهای
 معتبر بشمار می‌آمد هرگاه از او یادی نمیکردیم ممکن بود برخی پندارند ما بمقامات وی
 اعتنائی نکرده و او را از درجه اعتبار ساقط دانسته‌ایم .

(۱۲) ابو عبد اللہ احمد بن محمد بن عبد اللہ بن حسن بن عیاش بن ابراہیم بن ایوب جوہری مشہور بابن عیاش یا عین مہملہ و شین معجمد .

ابن عیاش از فقہاء و حفاظ حدیث و از معاصران شیخ طوسی بوده و جعفر بن محمد دوریستی آتی الذکر از وی روایت میکرده .

کتاب مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر از آثار مشہور اوست . کتاب مزبور از تالیف علی بن خزاز قمی کہ آن ہم در ایتموضوع گرد آمده افسان شدہ است . و از آثار اوست کتابی در اغسال مسنونہ و امثال ایہا .

در بحار الانوار و امثال آن بسیار از وی روایت میکنند و او ار حملہ معمدان اصحاب امامیہ رضوان اللہ علیہم اجمعین است .

نگارندہ گوید مؤلف شرح احوال نامردہ را بشہرت واگذارده و مدح و فذح آرا بکتب مربوطہ واگذار نموده و حتی سال رحلت او را ہم نوشتہ .

شیخ در فہرست مینویسد ابن عیاش احادیث بسیار از حفاظ حدیث سیدہ و حد و پدرش از وجوہ بغداد بودہ و مادرش دختر حسین بن یوسف و دختر برادر فاضلی او عمر محمد بن یوسف بودہ و کتبی را از وی نام میبرد و میو یسد آخر عمر احتلالی در حواسش پیدا شد و با همان حال سال ۴۵۱ بدرود حیات گفت .

نجاشی بمطالب مزبور اشارہ کردہ و افزوده است این شیخ دوست من و دوست بدرم بود و من احادیث بسیاری از او شنیدم و از آنجا کہ شیوخ ما او را تضعیف میکردند از او روایتی ننمودم و بلکہ از وی اجتناب میکردم در عین حال پایہ علم و ادب او بسر حد کمال بود شعر خوب میگفت و خط خوب مینوشت رحمہ اللہ .

اینگونہ عبارت نجاشی کہ شدت از وی تضعیف نموده رجالیہا را بر آن دانستہ تا وی را ضعیف انگارند و در بخش مجهولین و ضعفا نام ببرند و جلالت او را نادیدہ انگارند لیکن در نخبۃ المقال بر خلاف دیگران وی را با جلالت معرفی میکند .

والجوہری اخر العمر اضطرب عندی جلیل دو کتاب مقتضب کتاب مقتضب الاثر او با پا ورقیہای مفیدی در این اوقات بطبع رسیدہ شرح محمد طہ رہ پس از آنکہ عبارت نجاشی را بطوریکہ ما ترجمہ نمودیم ایراد کردہ اظہار

میدارد: «طریقه نحاسی صریح در ایسنکه اس عیاش حرار بقات از دیگران روانسی
 فعل نمیکرد بلکه با توحید به محض دفعی که از کتب رجال بدست میآوریم همین معنی
 درباره کلبه کسانیکه مسووم بدضعف اند صادق خواهد بود چنانچه درباره بسیاری
 از اصحاب مکتوبید فلانی خود بعد است حر ایکنه از ضعف روایت میکند و مراسل
 اعتماد مسماند و از ایکنه توصیف استفادہ نمسود روایات وی محصر بضعف و
 مراسل باشد و الا دلالتی بدانش وی را بطریق دیگر ابراد نمودیم سنابند .
 و با درباره معنی مکتوبید حدیث او گاهی مورد انکار و هنگامی مورد قبولست
 اس غصائری درباره احمد برفی سابق الذکر میوسد فصها بر او طعن رددند و
 مسلمًا طعن آنها درباره خود او بوده . بلکه طعن آنان متوجه نکسانی بوده که از
 آنها روایت مکرردد نامعنی احمد برفی از هر کسی حدیسی می سبده روایت مسمودد
 و بوجهی حدیث صحیح و امثال آنها باشد .

و در حق بعضی مکتوبید فلانی اخباری است یعنی بقاوت در انقالحدیث که
 وضع برای امتیاز حیر صحیح از سفیم شده عمل نمکند و امثال عبارات مرور .
 و بالاخره منظور نامردگان از عبارات فوق آنسکه اینگونه افراد حدیسی را که
 مورد عمل فرار میدادند و بدان اعتماد داشتند روایت میکردند و کتب مساوشان
 عبارت اخرای جوامع اخبارشان بود و در آن زمانها صاوی از اخبار جدا شده بود و
 بصورت محرری در نیامده بود و میتوان گفت نخستین کسیکه تحریر کتب برداشت
 فعلی سن تادان پس از آن صدوق اول سس هم شیخ طوسی و شیخ مفید و روسته سان
 در تحریر مرور آن بود که بالفات متون اخبار اکتفا میکردند و از فوائدیکه بفرار لفظ
 روایت باشد استبحاس داشتند چنانچه همین موضوع را شیخ در آغار مسوط و همحسین
 در فهرست دبل ترجمه محمد بن علی سلمعانی لغ اشاره کرده و میوسد وی در آغار
 کار مسقیم الطریقه بود سس بگیری در وضع عقیده او پیدا شد و از جمله کتبی که
 در حال اسقامت تالیف کرده بود کتاب النکلیف اوست که عده از اصحاب از صدوق
 از بدرس روایت کرده اند مگر تک حدیث را که در باب شهادت ابراد نموده .
 سایر اس هرگاه رحالها در کتب خود بگوید فلان بعه است و ایحمله را مطلقا

و بدون قیدی ایراد نمایند منظورشان آنستکه روایت او هر چند هم دارای وسائط چندی باشد قابل وثوقست و بهمین قیاس اگر بگویند فلان ضعیف است یعنی روایت او ضعیف است نه آنکه شخص او ضعیف باشد .

(۱۳) ابوالحسین احمد بن علی بن احمد بن عباس نجاشی ، نامبرده اصلاً از مردم بنی اسد و به ابن الکوفی معروف بوده و نسب او با هفت واسطه به عبدالله نجاشی والی اهواز میرسد .

عبدالله نخست زیدی مذهب بوده و از جانب مخالفان به استانداری اهواز انتخاب شده بود پس از آنکه مستبصر شد مورد نوحه حضرت صادق (ع) قرار گرفت و آنحضرت رساله اهوازیه را برای او مرقوم فرمود .

نجاشی در فضل و دین و خانواده در میان طائفه شیعه معروفست و هیچکسی از جهات مزبور در حق او راه خلاقی نیموده .

فقیه صهرشنی که از وی روایت میکند او را چنین میستاید نجاشی شیخ سررگوار و تقه و راستگوئی بود کد موافق و مخالف او را بدانصفت میستائیدند و لفظ نجاشی را اینچنین ضبط نموده اند .

جامع الاصول گوید نجاشی بفتح نون و تخفیف جیم و بعضی بکسر نون قرائت کرده و آنرا افصح از فتح دانسته .

نهایت گوید نجاشی نام پادشاه حبشه و دیگرانست و یاء آنرا با تشدید باید تلفظ کرد هر چند بعقیده بعضی حق آنستکه با تخفیف قرائت باید نمود .

در کتاب مغرب گوید نجاشی پادشاه حبشه است و بطوریکه از نقات شنیده آمده فارابی نیز اختیار کرده بتخفیف یا قرائت کرده اند .

صاحب تکمله با تشدید یا و غوری تخفیف و تشدید هر دو را صحیح دانسته و اگر کسی جیم آنرا با تشدید تلفظ کند مسلماً راه خطائی رفته .

شیخ عبدالنبی در کتاب الحاوی ذیل احوال نامبرده مینویسد نجاشی مردی جلیل و عالمی عظیم الشان و در ضبط احوال رجال مسلم همگان بود ، متاخران در جرح و تعدیل رجال بگفتار او کمال اعتماد را داشتند .

بدین مناسبت ہر گاہ حدیث دو نفر راوی متعارضین را حور دیکند، میتوان گفتہ نجاشی را بر قول شیخ برتری داد .

شہید در بحث میراث مسالک بہمیں معنی اسارہ کردہ از طاہر حال نجاشی استفادہ میشود وی در میان جماعت شیعہ اصطرار ہمہ و دانائیر باحوال رحالسبت . علامہ در خلاصہ مینویسد نجاشی دانشمندی بعد و از نظر من مورد اعتماد است و کتاب رجالی دارد کہ ما در این کتاب و امثال آن از کتاب وی سیار نقل کردہ ایم و کتابہای دیگری ہم دارد کہ ما در کتاب کسیرمان نام بردہ ایم .

سید مہدی بحر العلوم در فوائد الرحالیہ دلیل نام این دانشمند مینویسد میتوان گفتہ احمد بن عبید بن احمد الرفاء کہ نجاشی از او در رحالس نام بردہ پسر عمو و سردار مادریش میباشد، بنا بر این سب نام بردہ حسین است احمد بن علی بن احمد و جر این صحیح سودہ ہر چند در نام پدر نجاشی اختلافی بوجود آمدہ و ما رفع این خلاف را علاوہ بر آنچه از ایضاح علامہ نقل کردیم و پس از این از خلاصہ وی و امثال آن ذکر مسکیم چس توصح مدهیم کہ خود در کتاب معروفش دلیل ترجمہ محمد بن ابی القاسم و عثمان بن عیسی و محمد بن علی بن یسوع نام پدرش تصریح کردہ و ہم پس از انجام حرو اول بطوریکہ بشر نسخ حاکی از آنند مینویسد مما جمعه الشیخ الجلیل احمد بن علی بن احمد بن العباس النجاشی الاسدی .

نگارندہ گوید نجاشی در دلیل رجال اسدی نام مینویسد احمد بن عبید (عبید) بن احمد الرفاء برادر ما بود در حوائج ہر گذشت و کتاب الجمعہ از آثار اوست و در ذیل احوال خود در دو قسمت کہ را اختصاص بہ نسب خود دادہ و دیگری را مخصوص بہ آثارش مینویسد احمد بن عبید بن احمد بن العباس بن محمد بن عبداللہ بن ابراہیم بن محمد بن عبداللہ النجاشی و توضیح دادہ عبداللہ آستاندار اہوار بود نامہ حضرت صادق (ع) تقدیم و حضرت رسالہء معروفہ را بمنظور پاسخ او برای او عنایت فرمود و ماجرا اس تصنیف دیگری برای آنجناب خاطر نداریم . پس از آن مابقی سب را سبنا معدس عدنان یاد آوری کردہ .

و آغاز بخش دوم احوال خود را بہ احمد بن العباس آغاز نمود .

در ایضاح هم قسمتی از نسب مزبور را با ضبط اسامی و القاب ذکر نموده در خلاصه نیز نسب وی را تا عبدالله نجاشی ذکر کرده و افزوده که کنیه او ابوالعباس است .
نجاشی در ذیل ترجمه محمد بن ابی القاسم ماجیلویدینام پدر خود چنین تصریحی کرده اخیرنا ، ابی ، علی بن احمد رحمه الله .

و در ذیل نام عثمان بن عیسی رواسی چنین گوید اخیرنی والدی علی بن احمد و در ذیل ترجمه محمد بن علی ابن بابویه مینویسد اخیرنی بحمیع کتبه وقرات بعضها علی والدی علی بن احمد بن العباس النجاشی رحمه الله و افزوده پدر ما گفت موقعیکه ما در بغداد بودیم ابن بابویه تمام کتب خود را بما اجازه داد .

مؤلف گوید علامه بحر العلوم پس از مطالب مزبور رشته بیان را تا بیان نجاشی از جمله کسانی که از قدما از نجاشی توثیق کرده و او را بطوریکه شایسته است ستوده ابوالحسن سلیمان بن حسن بن سلیمان صهرشنی فقیه مشهور است که از مشاهیر شاگردان شیخ طوسی بوده چنانچه دانی ما علامه مجلسی توصیف مزبور را از وی نقل کرده است .
نگارنده گوید مقصود از توصیف جمله ایست که ما پیش از این ترجمه کردیم و آنرا از قیس المصباح صهرشنی نقل کرده که گفته (کان شیخا بهیائقة صدوق اللسان عند الموافق والمخالف رضی الله عنه) .

ذیلا مناسب است بدانیم چرا مرحوم بحر العلوم از علامه مجلسی تعبیر سه دانی کرده در پاورقی فوائد الرجالیه آن مرحوم مینویسد سید محمد جد علامه بحر العلوم از علماء بزرگ و اساتید نامدار بود و مادر سید محمد دختر علامه کبیر ملا محمد صالح مازندرانی و خواهر آقا هادی فرزند ملا محمد صالح و مادر آن صالحه عالمه فاضله دختر ملا محمد تقی مجلسی و خواهر علامه مجلسی بود بهمین مناسبت علامه بحر العلوم در کتب خود از مجلسی اول تعبیر یجد و از مجلسی ثانی تعبیر سه حال مینماید رحمه الله علیهم اجمعین .

مؤلف گوید علامه بحر العلوم گفته کنیه نجاشی بطوریکه از کتاب خود او استفاده میشود و آنچه را پیش از این از علامه حلی نقل کردیم ابوالحسن است .
لیکن از گفته ابن طاوس بدست میآید که کنیه او ابوالعباس است و اینگونه

اختلاف سابقہ زیاد دارد و ممکن است یک شخص دارای چند کنیہ مختلف باشد .
نگارنده گوید علامہ در اجارہ بنی زہرہ و در خلاصہ ذیل احوال سید مرتضیٰ
اورا بکنیہ ابوالحسین و در ذیل احوال خود نجاشی اورا ابوالعباس نام بردہ .
و خود او در ذیل احوال محمد بن ابی القاسم ماحیلویہ مینویسد کہ کتب منها
کتاب المشارب قال ابوالعباس ہذا کتاب قصد فیہ ان یعرف حدیث رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ ممکن است منظور از ابوالعباس کنیہ خود نجاشی باشد .
سایرین علاوہ بر کنیہ ابوالخیر کہ مؤلف نقل کردہ دو کنیہ دیگر از برای او
ایراد شدہ ابوالحسین و ابوالعباس لیکن ایندو از اولی بیشتر ذکر شدہ .
مؤلف گوید مرحوم بحر العلوم پس از ایراد مطالب ذکر شدہ متعرض است عدہ
از حملہ سید علی و سید احمد بن طاوس و علامہ و شہید ثانی و فرزندش حسن
و نوادہ اش محمد اورا بر شیخ طوسی مقدم داشتہ و معترف اند کہ نجاشی اصبط از اوست .
محدث اسرآبادی در رجال کبیر ذیل ترجمہ سلیمان بن صالح سنویسد عدہ از
اصحاب ، نجاشی را مقدم بر شیخ داشتہ و کتاب بی نظیر او را دلیل بر عقیدہ خویش
آوردہ .

و ممکن است عقیدہ مزبور را درست و محترم شماریم وادلہ ایرا کہ ذیلا بخاطر
داریم ہر چند ہم کلام ما طولانی خواہد شد بیان کنیم .

- ۱۔ شیخ کتاب رجال و فہرستش را پیش از رجال نجاشی نوشتہ ممکن است از
موضوعاتی کہ بعدا نجاشی بدست آوردہ اطلاع پیدا نکرده باشد .
- ۲۔ مشاغل شیخ بسیار بود و با علوم مختلفی سرو کار داشت .
- ۳۔ اطلاعات نجاشی در تاریخ و سیر و انساب بیشتر از شیخ بود .
- ۴۔ نجاشی از کوفہ بود و اکثر روایات ہم اہل کوفہ بودند .
- ۵۔ نجاشی بمصاحبت احمد بن الحسن الفضائری کہ پیش از این نام بردہ شد
نائل گردیدہ و خصوصیت منحصر بفردی داشت و شیخ چنین نبودہ .
- ۶۔ نجاشی مقدم بر شیخ بودہ و طرق روایت او فراوانست و بسیاری از مشایخ
را کہ اطلاعات کاملی دربارہ رجال داشتہ اند دریافتہ از قبیل احمد بن علی بن نوح

سیرافی و احمد بن محمد بن جندی و ابوالفرج محمد بن علی الکاتب و امان
ایشان .

و ما ذیلا عدہ از مشایخش کہ در کتاب رجالش ذکر شدہ اند و برخی دیگر
اشارہ میکنیم .

شش نفر از آنها بنام محمد موسومند کدیرتر آنها شیخ ابو عبداللہ محمد بن محمد بن
نعمان مفید است و ہرگاہ او در کتابش تعبیر کردہ بہ ابو عبداللہ و شحنا محمد و فریدہ
نیاورده مرادش شیخ مفید است و ہفت نفر از آنان موسوم بنام احمدید کہ افضلشان
شیخ ابوالعباس سیرافی مشہور است و چہار نفرشان بنام علی موسومند کد یکی از آنها
یدرش علی بن احمد است و دو نفرشان بنام حسن و سد نفرشان بنام حسن موسومند
و ہشت نفر بنامہای مختلف اند .

نگارندہ گوید مشایخ ہشتگانہ بطوریکہ در فوائد الرجالیہ ذکر شدہ عبارتند : قاسمی
ابو اسحق ابراہیم بن مخلد ۲ - ابوالخیر سلامہ بن دکا ۳ - ابوالحسن عباس بن عمر
۴ - ابو احمد عبدالسلام بن الحسین ۵ - ابو محمد عبداللہ بن محمد ۶ - ابو محمد
ہارون تلعبیری ۷ - ابوالحسن اسد بن ابراہیم ۸ - ابوالحسن بن محمد .

و اسامی مشایخ فوق الذکرش نیز در فوائد ذکر شدہ .

مؤلف گوید علامہ مزبور مرقوم فرمودہ در رجال نجاشی مکرر بجملہء عدہ بن
اصحابنا او جماعة و کلمای متضمن الفاظ مخصوص برخوردار میکنیم ہرگاہ ما بطوریکہ
در محل خود تقریر کردیم و وثاقت آنها را دانستیم خواهیم فہمید علت اینکہ نامردہ
از آنها بدان الفاظ تعبیر کردہ چیست ؟

مؤلف گوید کتاب رجال نجاشی فہرست مشہور است کہ آنرا فرمان شیخ برکوار بن
شریف مرتضی رہ گرد آورده و بطوریکہ پیش از این اشارہ کردیم این فہرست پس از
فہرست و کتاب رجال شیخ گرد آورده شدہ و از آغاز رجال وی بدست میآید نامردہ
نزد سید مرتضی بسیار مورد وثوق و بلکہ ارجمندترین اصحاب معظم لہ بشمار میآمدہ
و چنانچہ پس از این خواهیم نگاشت سید مرتضی بدست نجاشی غسل دادہ شد .

و سایر کتب او را کہ علامہ در خلاصہ نام بردہ عبارتند از اعمال الجمعہ ، فصل

الکوفہ و انساب نصر بن قعین و مختصر الاواء و مواضع النجوم التي سمتها العرب .
 اینجمله نامہای کتبی است کہ خود در رجالش نامبرده است .
 و بعضی دیگر این کتابها را از وی نام برده اند اخباری سنس و اخبار الوکلاء
 الاربعہ و تفسیر قرآن و الحدیثان المختلفان والتعقیب .
 عدہ از اصحاب ما از او روایت میکنند .
 از جمله سید حلیل ابوالصمصام دوالفقار بن معد حسینی مروزی یکی از مشایخ
 اس سہرآسوب و او روایت میکند از شیخ مفید و شیخ ابوعبداللہ غصائری و ہمام بن
 شیخ بقہ حلیل احمد بن یوح سیراسی بریل نصرہ و صاحب کتاب المصاحیح فی رجال الائمہ
 و بطوریکہ از نصاب کتب او استفادہ میشود وی بیشتر کمالائش را رسید مرتضی
 اکنسات نموده و چنانچہ اشارہ کردیم از سایر شاگردان وی عربی و معتزلی بوده .
 بطوریکہ از خلاصہ و سایر کتب استفادہ میشود نجاشی در دیہ مطیر آباد در ماہ
 حمادی الاولی سال ۴۵۰ ہجری وفات یافتہ و عمر او در ہنگام وفات ہفتاد و ہشت
 سال بودہ و مادہ تاریخس ((ان الرحمن علیہ)) است .
 نگارندہ گوید علامہ بحر العلوم در فوائد از خلاصہ علامہ سال وفات او را چنانچہ
 موسم نقل کردہ و افروودہ در ماہ صفر سال ۳۷۲ متولد شدہ و حسین نتیجہ گرفتہ
 سایر عمر او ہفتاد و ہشت سال بودہ و دہ سال پیش از وفات شیخ کہ ۴۶۰ بودہ
 در کدسد و سیردہ سال پیش از میلاد شیخ کہ ۳۸۵ بودہ متولد گردیدہ و ۳۶ سالہ
 بودہ کہ وارد عراق شدہ .
 طرحی در مجمع البحرین نوشتہ نجاشی همان احمد بن علی است کہ کنیہ اش
 ابوالعباس و صاحب کتاب رجال مشہور است و فیوضات بسیاری از شیخ مفید بردہ و از
 دلیل احوال محمد بن ابی القاسم ماجیلوید و عثمان بن عیسی عامری (چنانچہ ما ہم
 فلا اشارہ کردیم) استفادہ میشود نامبردہ از محضر پدر فاضل و کاملش علی بن احمد
 سہرمد شدہ چنانچہ در ترجمہ این بابویہ پس از آنکہ کتب او را نام بردہ مینویسد
 برخی از کتب او را بردم علی بن احمد بن عباس قرائت کردہ ام .
 با توجہ بعبارت مزبور می فہمیم کہ احمد بن عباس نجاشی همان احمد بن علی

بن احمد بن عباس نجاشی است و آنها که خیال کرده‌اند احمد بن عباس جد نجاشی است صحیح نیست زیرا جدا و صاحب کتاب رجال نبوده زیرا خود نجاشی در پایان بخش احمد نام خود را بعنوان احمد بن عباس ذکر کرده و خود را مصنف کتاب رجال معرفی کرده و بالاخره کلیه قرائن مزبور حاکی از آنست که نام پدر او علی بن احمد است .

نگارنده گوید پدر و جد ادنای نجاشی یعنی علی و احمد بطوریکه اشاره شده‌رد و از مشایخ وقت و از رجال حدیث بوده و اعلام عصر از محضرشان بهره‌مند میشدند و جد اعلایش عبدالله از معروفین زمان حضرت صادق (ع) و صاحب رساله‌ایست که دیلا اشاره خواهیم کرد .

نجاشی در رجال خود مینویسد ابو بحیر عبدالله نجاشی اسدی نضری رساله مزبور را از حضرت صادق (ع) روایت میکند و از طرف مصور آساندار اهواز بوده خلاصه نوشته کشی حدیثی در حق او نقل کرده که از روای آن حسن بن حرزاد است و از آن حدیث استفاده میشود وی زیدی مذهب بود سپس بار گشته و بعد امامت حضرت صادق (ع) معتقد گردیده و حضرت رساله معروف را بافتخار او عنایت فرموده . نقد الرجال نوشته کشی خیر صعیفی در زیدی بودن او نقل کرده و نیز نقده الاسلام کلینی در آخر دیات ، حدیث زیدی بودن او را بطریق مرسل نقل کرده .

کشی در رجال خود بسند خود از عمار سجستانی روایت کرده‌گفت باعاق عبدالله نجاشی از سیستان بجانب مکه عزیمت نمودیم و او در آسنگام به آئین ربذیب رفتار میکرد بمجردیکه وارد مدینه شدیم من بمنزل حضرت صادق (ع) رهسپار شدم و او بجانب عبدالله بن الحسن رفت در مراجعت باوی ملاقات کرده او را سحت ناراحتم یافته بطوریکه آه سرد از دل برآورد .

علت ناراحتی او را پرسیده پاسخی نداد و اظهار داشت فردا صبح از حضور حضرت صادق (ع) برای من اجازه بگیر تا بحضورش شرفیاب شوم .

بامداد که حضورش شرفیاب شده بعرض رسانیدم اینک عبدالله نجاشی رسیدی مرخصی میخواهد تا بحضور مبارک شرفیاب شود فرمود اجازه بده تا وارد شود .

بمحر دیکه عبدالله وارد شد حضرت از وی احترام گذارد .
 عبدالله بعرض رسانید فدای شما من همواره فضل شما اقرار داشته و حق را در
 پیروی از شما میدانسته و دیگری را بر شما برتری نمیدادم .
 اکنون برسشی مرا ناراحت کرده آمده‌ام تا پاسخ آنرا از مقام شما بشنوم و آن
 این است که من سیرده نفر از خوارج را که متفقا از علی بن ابیطالب بیراری می‌جسته
 کشته‌ام و برسش من از این است که آیا در این قتل نفس از نظر شرع مقدس گناهی
 مرتکب شدم یا خیر ؟

حضرت صادق (ع) پرسید آیا از دیگری هم این مسئله را پرسیده‌ئی ؟ عرض
 رسانید آری از عبدالله بن حسن سؤال و او چون پاسخ صحیحی نداشته جواب داد
 در دسا و آخرت گرفتاری .

من از پاسخ او سخت ناراحت شده گفتم چگونه گرفتارم و حال آنکه دشمنان علی
 علیه‌السلام را از بای در آورده‌ام .

حضرت صادق (ع) پرسید آنرا چگونه کشته‌ای ؟

پاسخ دادم برخی را روی پشت بام می‌بردیم و میکشتم و بعضی را شبانه از در
 سرلس آواز میدادم چون بیرون می‌آمد ار پای در می‌آوردیم و بعضی را همراه خود بسفر
 می‌بردیم چون از دوستانش مفارقت میکرد و تنها میماندنا بود می‌کردیم و تمام این کشتارها
 با بحال پنهان بوده است .

حضرت صادق علیه‌السلام فرمود اگر این کشتارها نامر امام برحق انجام داده‌ئی
 دینه برگردن تو نیست و از هیچ راهی محکوم نمی‌باشی و اگر موافق با امر امام
 بوده چنانچه از وضع تو پیدا است باید جریمه قتل آنها سیزده گوسفند در منی ذبح
 کنی و گوشت آنها را در میان نیازمندان تقسیم نمائی و جریمه دیگری بعهده
 تو نباشد.

تا آنجا که نوشته‌ام و بجزیر اتفاق عمار از حضور مبارک خارج شدند عبدالله بعمار
 کف گواهی مدهم این بررگوار عالم آل محمد است و من تا بحال بر باطل بودم
 ایرادیکه بر حدیث مزبور گرفته‌اند آسنکه کسی آنرا از محمد بن حسن از حسن بن

خرزاد نقل کرده و حسن را علامه در بخش دوم از خلاصه نام برده مینویسد وی از مردم قم بوده و احادیث بسیاری نقل کرده و آخر عمر در ردیف غلات در آمده . . .
 نجاشی او را نام برده و نسبت غلو به قول قیل که نشانه نامعلومی قائل است داده رساله اهوازیه همان اثر ارزنده ایست که حضرت مبین الحقایق و کاشف الدقائق مولانا الامام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام بافتخار وی عنایت فرموده و این رساله که بقول نجاشی تصنیف منحصر بفرد حضرت صادق (ع) است همواره مورد توجه اعلام بوده چنانچه بعضی آنرا بمناسبت مقام در کتب خود ذکر میکرده و برخی از جهت اهمیت کلام شرح و توضیح میداده ، مرحوم شهید ثانی اصل آنرا در کشف الریبه ایراد نموده و مرحوم علاء الدین گلستانه شرح داده ما در این ترجمه باجمالی از آن اشاره میکنیم .

عبدالله بن سلیمان نوفلی نقل میکند حضور حضرت صادق (ع) شرفیاب بودم غلام عبدالله نجاشی وارد شد عرض سلام کرد نامه بحضور مبارک تقدیم نمود نامه را گشود در آغاز آن نوشته بود .

بنام خداوند بخشاینده مهربان : خدایمتعال روزگار بزرگ ما را طولانی سازد و مرا از هر مکروهی فدای او قرار دهد که هیچگاه ناراحتی او را مشاهده ننمایم و او پایدارنده این کار و توانای بر انجام آنست .

سید و آقای من توجه فرماید اینک که به آستانداری اهواز گرفتار شده و امور آنشهر بعهد من قرار گرفته هر گاه عنایتی فرمایند دستوری کرم کنید و فرمانی صادر نمایند تا بوسیله آن موجبات تقرب خویش را به خدایمتعال و رسول او ایجاد نمایم و ضمناً دستور العمل خلاصه هم ضمیمه سازند تا بدانم صدقات و خیرات خویش در کجا و بچه مصرف برسانم و با چه شخصی مصاحبت کنم و بچه فردی اطمینان داشته باشم و راز درونم را با که بمیان گذارم آرزو مندم خدایمنان مرا به هدایت و دلالت شما از بیچارگی رهائی بخشد چه آنکه حجت خدا بر خلق و امین او در شهرهای او هستی و همواره نعمت او بر شما مستدام باد .

عبدالله نوفلی گوید پس از آنکه حضرت صادق (ع) نامه او را قرائت فرمود پاسخ

او را چنین مرقوم داشت .

نام خداوند بخشاینده، مهربان خدایمتعال بلطف خود با تو معامله نماید و ترا
از بیچارگیها برهاند .

ساری رسول تو بحضور ما آمد و نامه ترا تقدیم کرد خواندم از مضامین آن مطلع
شده خواسته‌های ترا بدقت تامل نمودم نوشته بودی اینکه به اسناداری اهواز مامور شده
این اطلاعیه از جهنی مرا خوشحال و از نظری مرا ناراحت کرد اکنون علت سردی را
برای تو مسگارم .

خوشحالی من از آن نظر بود که گفتم ممکن است خدایمتعال یکی از گرفتاران از
دوستان محمد و آل محمد را بوسیله تو از بیچارگی نجات دهد و دلیلی از آنرا بمقام
عرب برساند و ناراحتی من از آن جهت است میترسم بیچاره از دوستان محمد و آل
محمد سردی تو نباید و تو آنچه باید بحاجت او رسیدگی نمائی و او را از پیشگاه
خود محروم سازی و بدبوسیله از نعمت جاوید آخرت محروم گردی و ذیلا طبق
درخواست خودت خواسته‌هایت را بطور اجمال ایراد کرده و یقین دارم هرگاه دستور
العملهای مرا بکارستی و مخالفت نمودی از کلمه گرفتاریهای آخرت نجات پیدا کرده
الح .

(۱۴) انومصورا احمد بن علی بن اسی طالب طبرسی از شیوخ فضلا و محدثین

بودد . کلمه طبرس را بطوریکه حازمی گفته بفتح طاء و باء و راء و سکون سین
خوانده‌اند .

این قنیه در ادب الکاتب بفتح طاء و باء و سکون را و سین تلفظ کرده و گفته
است معنای فارسی آن گیرنده تیراست و از آنجا که در آن محل بیشتر اوقات از وجود
این آلت استفاده میکنند و آنرا برای قطع خار و خاشاک و ریشه درختان و موانع دیگر
بکار میبرد آنرا طبرستان یا تبدیل تا به طای نامیده‌اند و کلمه طبرستان را معرب
دارند راسی که نام شهرهای معینی از دارالمرزبانند رانست قرار داده‌اند .

طبرسی از مردم ساری مازندران یکی از شهرهای آن استانست چنانچه شاگرد
مشهورش محمد بن علی بن شهر آشوب معروف به ابن شهر آشوب از همانجاست .

نگارنده گوید در کتاب مازندران مینویسد ساری از شهرهای قدیمی مازندران و ۲۷ کیلومتر از دریا فاصله دارد بنای اصلی این شهر منسوب به طوس بوده و آنرا در قدیم طوسان میگفتند پس از آنکه بدست فرخان پسر دابویه از ملوک گاوباره تعمیر و تجدید یافت بنام پسرش سارویه موسوم شد .

مؤلف گوید گاهی ممکن است نسبت به طبرستان را بر خلاف قاعده طبری گویند چنانچه گفته‌اند ابوعلی طبری و قاضی ابوالطیب طبری چنانچه طبرانی را منسوب به دهکده طبریه اردن از بلاد شام میدانند و اصطلاحاً میگویند فلان الطبری و یا دراهم طبریه چنانچه میگویند فلان الطبرانی و از همان قریه است طبرانی صاحب معجم کبیر . و ممکن است طبریه هم نام قریه باشد در نزدیک واسط .

صاحب‌الریاض از استادش علامه مجلسی نقل کرده که معظم له پس از تحقیقات بدست آورده که طبرسی معرب تفریسی است که منسوب به تفریش یکی از نواح قم محروسه است چنانچه دوریستی معرب درشتی است و بعضی از معاصرین ما سیر تحقیق مزبور را پسندیده لیکن دور از قاعده است .

مؤلف گوید ما پس از این ذیل شرح احوال حمزه دیلمی ماقی مطالب مربوط باین نسبت را شرح خواهیم داد .

نگارنده گوید ذیل احوال نامبرده مطلب سهمی ندارد بخشی از آنرا محول بحث فعلی ما نموده و قسمتی هم بمناسبت دیلمان ایراد نموده لیکن تحقیق مفصلی در آخر کتاب تاریخ بیهق شده بدانجا مراجعه شود .

مؤلف گوید طبرسی از اجلاء اصحاب متقدمین ما و از بزرگان است که شاگرد دانشمندش ابن شهر آشوب از وی روایت میکند و نام شریفش را در کتاب معالم العظماء یاد کرده و نوشته استاد من احمد بن ابیطالب طبرسی مؤلف کتاب الکافی در فقه و احتجاج و مفاخر الطالبیه و تاریخ الاثمه و فصول الزهراء است . اسهی .

مؤلف گوید ظاهراً ابن شهر آشوب نامبرده را نسبت بحدش داده والا نامبرده پسر علی پسر ابیطالب است .

کتاب احتجاج از جمله کتابهای معتبر و معروفی است که گروه شیعه برای آن ارزش

فوق العادہ قائل است .

نامبرده در این کتاب کلیہ احتجاجاتیکہ از پیمبر اکرم وائمه طاہرین سلکند احتجاجات بسیاری کہ اصحابشان با مخالفان و بدبختان روزگار نموده و او بدست آورده اشارہ نموده و در بیان آن توقعات ریادی کہ از ناحیہ مقدسہ برای برخی از بزرگان شیعہ رسیدہ ایراد نموده .

نگارندہ گوید این کتاب مکرر طبع شدہ و چند مرتبہ بفارسی ترجمہ گردندہ اخیرا ترجمہ آن با مقدمہ و باورفیہای ارزندہ بقلم نوانای فاضل ارجمند جناب آقای حاج حسن آقا مصطفوی دام ظلہ کد از رجال با ایمان عصر حاضرند مطبوع و در دسترس ارباب علم و فضل گذارندہ شدہ .

مؤلف گوید شکفت از ابن ابی حمہور و محدث استرآبادی است کہ با آن تنبعی کہ دانستہ کتاب حاضر را بہ ابوعلی طبرسی مؤلف سجمع البیان نسبت دادہ با آنکہ فاصلہ اس دو شخصیت بسیار است و مسلما بصریح اصحاب کہ سند خود را بہردو مرساسند برخلاف عقندہ آن دو بزرگست .

امل الامل مترجم را چنین نامبرندہ شیخ ابو منصور احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی عالم فاضل محدث نفع صاحب کتاب احتجاج کتابیست نیکو و مشتمل بر فوائد بسیارست .

طبرسی از سید عالم عابد مہدی بن ابی حرب حسینی مرعشی از شیخ صدوق جعفر بن محمد بن احمد دوریستی از شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن علی باوندروایت میکرندہ و علاوہ بر آن طرق و مؤلفات دیگر ہم داشتہ .

سال تاریخ مترجم را ذکر نکرندہ و او را از اعلام اواسط قرن ششم نامبرندہ اند .

(۱۵) ابوالفضائل احمد بن موسی بن طاوس فاطمی حسینی حلی از اجلاء سادات

و از افاضل و کاملین اعلام شیعه و جون لغتس جمال دین و دیانت بودہ .

اس طاوس و برادرش علی کہ او ہم بہمین کنیہ معروف است برادر ابویسی بودہ اند مادرشان دختر ورام صاحب مجموعہ ورام و مادراو دختر شیخ طوسی بودہ کہ شیخ باوو دختر دیگرش کہ مادر ابن ادریس باشد کلیہ مصنفات شیعه را احارہ دادہ .

شاگردش حسن بن داود در حق او گوید ابن طاوس مجتهد دانشمند و پیشوای فقه و اصول و کلام و ادب و رجال بود و در میان فضلاء عصر از همه پرهیزگارتر و مطالب علمی را با دقتی هر چه تمامتر و کاملتر در دست انتفاع نیازمندان قرار میداد، مخصوصاً در رجال و درایه و تفسیر تحقیقات بی سابقه داشت و هشتاد و دو کتاب در فنون مختلف از علوم متداوله تصنیف کرد. (۱)

ابن طاوس نخستین کسی بود که اخبار را بچهار دسته صحیح، حسن، موثق ضعیف قرار داد و حال آنکه پیش از او صحت و ضعف اخبار را بتوسط قرائن خارج و داخله تعیین میکردند و پس از او شاگرد بزرگوارش علامه جلی و دیگر از اعلام اروی پیروی کردند و در عصر مجلسین اقسام دیگری بر آن افزوده شد.

علامه و شهیدین در کتب و اجازاتشان از وی بسیار ستایش کرده‌اند.

ابن طاوس از شیخ نجیب الدین ابن نما و سید جلیل فخار بن معد موسوی و امثال ایشان از مشایخ بزرگوار دیگر روایت میکند.

نگارنده گوید مشایخ دیگر او بطوریکه از اجازه مرحوم آقا سید حسن صدر استفاده میشود عبارتند از شیخ حسین بن احمد سوراوی و سید صفی الدین محمد بن معد موسوی و سید محیی الدین پسر برادر سید بن زهره صاحب غصیه و شیخ ابو علی حسین بن خرم و شیخ محمد بن ابی غالب.

از تالیفات فقهی او که مخصوصاً در اجازات از آن نام میبرند کتاب شری المحققین است این کتاب در شش مجلد تدوین شده و دیگری ملاذ العلماست که در چهار مجلد قرار گرفته.

نگارنده گوید ابن داود در رجال خود مینویسد کتاب بشری و قسمت سبستی از کتب ابن طاوس را نزد او قرائت کرده‌ام و او مرا آنچنانکه باید تربیت نمود و تعلیم داد و اکثر فوائد این کتاب مرهون راهنماییهای اوست.

(۱) از آثار او نقض العثمانیه است مستدرک مینویسد کتاب مزبور بخط زیبای حسن ابن داود نزد ما موجود است و تاریخ کتابت آن ۶۶۵ هجری است و بر مؤلفش قرائت شده.

مؤلف گوید از آثار او حل الاشکال فی معرفہ الرجالست نسخهء اصل آن نزد شهید ثانی بوده و مطالب مهم آرا در تعلیقاتی کہ معظم لہ بر خلاصہ ایراد کردہ از آن استفادہ نموده پس از آن بزرگوار نسخه در اختیار فرزند سعادت مندش شیخ حسن صاحب معالم آمدہ و او کتاب مزبور را تحریر و تہذیب نموده و کتابی بنام تحریر طاوسی گرد آورده و بطور شاسنہ بہ تہذیب و ترتیب آن کوشیدہ و در آن کتاب بہ اسانید کتاب کشی اکتفا نموده .

و از آثار او کہ ابن داود بوی نسبت دادہ کتاب عین العرۃ و غنی العرہ است این طاوس در ایکناب سعی کردہ آیا نیکہ در شان اهل البیت بارل شدہ ایراد نماید و صما آمانیکہ در بطلان طریقہء مخالفین است با حقیقات کاملی توضیح دادہ و بسیاری از افعال نکوہیدہ آسہا را ایراد کردہ . ایکناب بسابقہ مشتمل بر فوائد بیشمار است کہ با آسہنگام با حیان سکی کہ اشارہ شدہ تالیف کردیدہ .

کنندہ قابل توجہ آنکہ در دیباچہء کتاب مزبور و مواضع دیگر آن مؤلف کتاب را عبداللہ بن اسماعیل معرفی میکند و حال آنکہ از جنس مؤلفی در کتابها نام بردہ اند و مسلما چنین عملی برای آن بودہ کہ سید خواستہ بہایت تقیہ را رعایت کردہ باشد و ما نسخهء از آن کہ بخط شہید ثانی بودہ در اختیار داریم و در پشت آن کتاب بخط شریف خود مرقوم فرمودہ بخط شہید اول دیدہ ام این کتاب از تصانیف سید سعید علامہ جمال الدین ابوالفضائل احمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد الطاوس الحسنی طاب براہ است و اگر آنرا بہ عبداللہ بن اسماعیل نسبت دادہ علاوہ بر آنکہ مقام تقیہ را رعایت کردہ سخن خالی از توریہ و دروغ بودہ زیرا ہمہ عالم بندگان خدا و عباد اویند باضافہ سادات از یادگارهای حضرت اسماعیلند ، انتہی .

و ہمیں کتاب را نیز ابن داود در رجال خود ذیل تصنیفات دیگرش بوی نسبت دادہ .

و ہمینگونہ رعایت تقیہ را برادر بزرگوارش علی بن طاوس در کتاب الطرائف نموده و در آنجا خود را عبدالحمود بن داود مصری نام میبرد . باید گفت اینکہ خود را

عبدالمحمود نامیده زیرا محمود نام مقدس خداست و او هم بنده او بوده و منظور از داود هم نام جد اعلایش داود بن الحسن فرزند دختر حضرت صادق (ع) و هما کسی است که دعاء ام داود منسوب باوست و انتساب به مضرهم معلومست زیرا همه بنی هاشم از مردم مضر بوده و او هم از اجلاء آنان بشمار میآید تا بدینجا کلام شهیدانی بی پایان رسید .

مؤلف گوید سید بن طاوس در حدود ۶۷۳ هجری وفات یافته و در حله سپید مدفون شده و مرقد او در آنجا مشهور است موافق و مخالف باهدایا و بذورات بزیارت مرقد او تبرک میجویند .

نگارنده گوید در کتاب عمدة المطالب مینویسد ابو سلیمان داود بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام بزرگی بود که به نیابت از برادرش عبداللہ المحض متولی صدقات و موقوفات امیر المؤمنین علی (ع) بود و افتخار قرأت و نوادگی با حضرت صادق (ع) را داشت منصور دوانیقی او را زندان کرد و از برکات دعائیکه حضرت صادق (ع) بمادرش آموخت و به دعاء ام داود معروف است از زندان وی رهائی یافت و در سن شصت سالگی وفات یافت تا به آنجا که از یکی از نوادگانش بنام اسحق نام میبرد و مینویسد از فرزندان او ابو عبداللہ محمد الطاوس است که او را بمناسبت زیبایی چهره و خوش سیمائی بدان لقب موسوم ساختند و فرزندان او در سورا مدینه میزیسته از آنجا به حله و بغداد انتقال یافته و همه از سادات علما و نقباء بزرگوار بوده از جمله سید زاهد سعدالدین ابو ابراهیم موسی بن جعفر که چهار پسر داشته نام شرف الدین محمد و عزالدین حسن و جمال الدین ابوالفضائل احمد عالم زاهد مصنف رضی الدین ابوالقاسم علی سید زاهد صاحب کرامات و نقیب نقباء عراق .

(۱۶) فخرالدین احمد بن عبدالله بن سعید بن المنوح معروف به ابن متوج

بحرانی .

فاضلی بزرگوار و عالمی متقی بود و در یکی از اجازات که نزدیک به عصر او نوشته شده ویرا به خاتم المجتهدین ستوده اند .

فتوای وی همه جا را فرا گرفته بود و شیخ مشایخ اسلام و پیشوای اهل نقض و ابرام

بود .

ابن متوج ، استاد ابن فہد حلی و شیخ فخرالدین احمد بن محمد السبعی بود ابن متوج از بہترین شاگردان شہید اول و فخرالمحققین فرزند بزرگوار علامہ حلی بشمار میآمد .

و پدرش شیخ عبداللہ نیز از فضلاء فقہاء و ادبا و سرایندگان بزرگ محسوب میشود . و فرزندش شہاب الدین یا جمال الدین ناصر بن احمد از علما بزرگ بودہ و او معتقد بود کہ علم معانی بیان و فصاحت و بلاغت از جملہ شرائط اجتہاد است و حافظہ بسرحد کمال داشتہ چنانچہ ہر چہ را می آموختہ از خاطرش محو نمیشدہ .

نگارندہ گوید انوار البدرین مینویسد کلیہ متاخران از شیخ ناصر بعظمت یاد کردہ اند و از آثار او شرحی بر مشکلات قواعد و تفسیری برای قران و رسالہ در ناسخ و منسوخ و اشعاری در مدح خاندان عصمت نقل میکنند .

و اگر بعضی تالیفی بدو نسبت دہند گوئیا از گفتہ شیخ سلیمان بحرانی استفادہ کردہ باشد چنانچہ در انوار مزبور متعرض است .

وفات او را بعد از سال ۸۵۰ ہجری نوشتہ و قبرش را در جزیرہ اکل بحرین نوشتہ اند .

مؤلف گوید از آثار احمد بن المتوج کتاب الوسیلہ و دو کتاب مختصر و مطول در تفسیر و رسالہ در ناسخ و منسوخ و کتابی در واجبات مکلفین و کتاب غرائب المسائل و کتاب النہایہ در تفسیر خمسۃ آیہ این کتاب مربوط بہ آیات الاحکامی است کہ فقہاء ما احکام الہی و استنباط آنہا را منحصر بدان آیات دانستہ و نسخہ از آن کتاب در نزد ما موجود است .

معظم لہ در آن کتاب ہرگاہ گوید قال المعاصر مرادش شیخ شرف الدین مقداد بن عبداللہ سیوری است کہ در کتاب کنز العرفان اظہار نظر نمودہ .

ریاض شرح قواعدی در فقہ بدو نسبت دادہ گویا مرادش همان کتاب الوسیلہ متقدم باشد و یا اشتباہا کتاب ہمنامش شیخ احمد رفاعہ را باو منسوب داشتہ .

احمد بن محمد بن عبداللہ رفاعہ سبعی فاضل فقیہی بود کہ بیشتر اوقات را در

شهرهای هند میگذرانید او شرح کبیری بر قواعد علامه بنام سدید الافهام نگاشته و هم شرح مبسوطی بنام الانوار العلویه بر الفیه شهید نوشته این شرح را بخاطر یکی از سادات والیان هند نگاشته و بنام او که علی بوده موسوم نموده و با آنکه شروح بسیاری تا آنجا که من مطلعم از قبیل شرح شیخ علی محقق و شیخ ابراهیم قطیفی و شهید ثانی و ابن ابی جمهور احسائی و شیخ محمد استرآبادی دیده‌ام هیچ کدام به جامعیت شرح این رفاعه نبوده زیرا شرح مزبور علاوه بر آنکه مشتمل بر مسائل اصول و فروع بوده متضمن فوائد خارجی بسیاری نیز میباشد و در پایان آن مینویسد این شرح را در مهندری که از شهرهای هند است در عصر شنبه هیجدهم جمادی الاولی سال ۹۵۳ بیابان آورده .

و در یکی از حواشی آن شرح بزرگتری از آنرا بمؤلف نسبت داده .

نگارنده گوید در لؤلؤة البحرین مینویسد سعی شرح قواعدش را سال ۸۳۶ هجری بیابان آورده و از شیخ محمد مشهور به ابن امیرالحاج عاملی روایت میکرده .

و بعضی هم تاریخ کتاب انوار العلویه را ۸۵۳ نوشته‌اند .

بگفته بعضی تاریخی که روضات برای آن تعیین کرده صحیح نخواهد بود .

مؤلف گوید ملا سعید مرندی در کتاب تحفة الاخوان رساله ناسخ و منسوخ و کتاب النهایه را از تالیفات پدرش عبدالله نام برده و همچنین کتاب المقاصد و کفایة الطالبین و دو مجلد اشعار در مرثیة اهلبیت که بیست هزار بیت بشمار میآید بپدر مشارالیه نسبت داده هر چند برخی از کتب تراجم تمام آنها را از خود احمد میدانند .

از جمله آثار نظمی احمد سی و یک بیت شعری است که در مرثیه حضرت سیدالشهداء سروده و آنها را شیخ طریحی در منتخب خود ایراده نموده .

الانوحوا و ضجوا بالبکاء
 الا نوحوا بسکب الدمع حزنا
 الا نوحوا علی من قد بکاء
 تا آنجا که گوید :

انا ابن متوج توجتمونی
 صلوه الخلق والخلق تتری
 علی السبط الشهد بکرنا
 علیه و امر جود سالدماء
 رسول الله خیر الانبیاء
 بتاج الفخر طرا والیهاء
 علیکم بالصباح والمساء

و لعننه علی قوم اباحوا دمائکم بطلم وافتراء
 ای مردم گریه کنید و ناله زنید برای سبط رسول خدا کد در کرلا شهید شده
 سوچه سرائی کنید و آب دیدگان خود را که همراه با حزن و اندوه اسب در مصیبت آن حضرت
 بریزید و آن ، ایا خون چشم خویش آلوده سازید گریه کنید بر کسی که در سول خدا و بهترین
 پیمبران بر او گریسته ، ای خاندان عصمت من پسر متوحم و بتاح افخار کران قیمت
 معجزم سارید درود خدا و خلق صبح و شام بر روان شما باد و لعن او بر آنها که
 از روی سم و افترا خون شما را روا دانستند .

طریحی در مقتل خود قصیده ایرا بنام قصیده معاصر کد بیشتر از هفتاد بیت
 است به سعی نامی نسبت داده و ممکن است مرادش مرحوم یا اس رفاعه باشند .

در این قصیده اوصاف رسول خدا و علی مرتضی و معجزاتشان را مقایسه نموده .

اصع واستمع یا طالب الرشدهما الذی	به المصطفی فد حص والممرتضی علی
محمد مشتق من الحمد اسمہ	و منسوخ من اسم المعالی کذا علی
محمد قد صفاه ربی من السوری	کذلک صغی من جمع الوری علی
محمد محمود الفعال ممجد	کذلک عال فی مرافی العلال علی
محمد للنسع السموات قد رقی	و کان بها فی سدرۃ المسهبی علی
محمد بالقران قد خص هکذا	محمود فد حص سبوح المعنی علی
محمد یکسی فی غد حلة البهاء	کذا حلة الرسولان یکسی بها علی
محمد شق البدر تصفین معجزا	لذ و کذا السس فدردها علی
محمد حن الجندع شوقا لانه	کذا لک مرسل الامین معنی علی
محمد حن الارض جاؤوا فیسمعوا	سید القدران لما نزل علی
محمد واخی بین اصحابه ولم	سبح من الاصحاب سحما سوا علی
محمد قد زوجه ربی خدیجة	سیدها سب المصطفی روحها علی
محمد منح الله فی نور وجهه	کذلک متصون سب العسی علی
محمد افسم ذوالجلال بعمره	کذا افسم الباری سب حوی علی
محمد اشقی ريقه عین حیدر	کذلک حمی المصطفی ردها علی

محمد للعلم الالهی مدینه
 محمد یس وطه کتابه
 محمد قد اوتی من الله حکمة
 محمد مفتاح الحصون لعزمه
 محمد کنزی شافعا عند خالقی
 محمد صلی ربنا ماسجی الدجی
 بها کون ماهو کائن بابها علی
 له و کذا معنی سیا والنبا علی
 و لقتها عن اسرها کلها علی
 کذا قاتل الشجعان یوم الوغی علی
 فانی موال مخلصافی ولا علی
 علیه و ثنی بالصلوة علی علی

گوش کن و بشنو ای کسیکه میخواهی براه هدایت رهبری شوی تا خصائص پیغمبر

اکرم و مرتضی علی (ع) را برای تو بیان کنم نام محمد از حمد مشتق است و نام علی از اسم معالی محمد را پروردگار من از میان همه مردم برای نبوت برگزید و علی راهم از میان تمام آفریدگان برای ولایت انتخاب کرد محمد دارای صفات و افعال پسندیده است و علی هم بعالیترین درجات رفعت رسیده محمد بهفتمین آسمان بالا رفته و علی هم به سدره المنتهی نائل گردیده قرآن مخصوص محمد نازل شده و علی هم مطابق با باطن او براه تقوی خرامیده محمد فردای قیامت خلعت کرامت پوشد و علی هم بکسوت رضوان آراید محمد ماه را بدو نیم کرد علی هم رد شمس نمود ستون حنانه از مفارقت رسول خدا بناله درآمد و جبرئیل هم خیر شهادت علی بگوش جهانیان رسانید جنیان نزد محمد آمدند و تلاوت قرآن را از زبان علی شنیدند محمد برادری میان اصحاب برقرار کرد و علی را مخصوص خود قرارداد همسر محمد خدیجه کبری بود و همسر علی مرتضی فاطمه زهرا خدا می تعال نور ذات خود را در دیدگان محمد درخشان خواست و جمله لافتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار در باره او بیان فرمود خدا بجان پیمبر سوگند یاد کرد و بخانه ای که افتخار میلاد علی را داشت نیز قسم یاد نمود آب دهان مبارک رسول خدا چشم ناتوان علی را شفا داد و تب محمد هم بوسیله علی زائل شد ، محمد مدینه علم خداست و علی در بابت آن شهر است محمد طه و یس کتاب خداست علی هم سوره سیا و نباء آن کتابست محمد از حکمت خدا بهره مند شده و همه آنها را بعلی آموخته محمد کلید گشایش قلعه های دشمنانست و علی کشنده دلاوران میدان . محمد گنجینه امید من و شفاعت کننده فردای قیامت منست و من دوست مخلص علی (ع) هستم محمد و علی کسانی هستند

کہ خدایمتعال در دلہای شب بر روان پاک آنها درود میفرستد .
مؤلف گوید شیخ یوسف در لؤلؤءةالبحرین کتاب المقاصد و کفایةالطالبین را بہ
ابن المنوح نسبت داده و متعرض است کہ نامبرده اشعار زیادی در مراشی و مدایح ائمہ
(ع) سروده است .

نگارندہ گوید در نسخہایکہ ما در اختیار داریم از دو کتاب مزبور نامی سیردہ و
میویسد بطوریکہ بعضی از معاصرین اطہار داشتند از آثار او ہدایةالمستصرین فیما
بجبت علی المکلفین و کتاب نہج الوسائل الی غرائب المسائل است و نیز قصہء اخذ
النار را بنظم آورده و مرفد او در حزیرہء اُکل نضم ہمراہ و کاف کہ جریرہ صالح مشہور
است می باشد .

آری در بخش دوم امل الامل کتاب کفایة الطالبین را از او نقل میکند .
مؤلف در آغاز شرح حال او میویسد فخرالدین احمد بن عبداللہ بن سعید بن
المنوح البحرانی .

و در لؤلؤءہ میویسد شیخ جمال الدین و یقال فخرالدین و یقال شہاب الدین
احمد بن عبداللہ بن محمد بن علی بن الحسن المنوح البحرانی .
ہمین اختلاف در نسبت باعث شدہ احمد ابن المنوح را دو نسل و معاصر یا یکدیگر
دانند و کتب یکی را دیگری نسبت دہند و پدر و فرزند او را صاحب تالیف بدانند
یا ندانند ، لیکن حق آنستکہ ابن المنوح موسوم بہ احمد بیش از یکی نبودہ .
دیلا مناسب است شرح حال احمالی او را کہ در انوار البدرین ایراد کردہ ترجمہ
مائیم .

نسب ویرا بطوریکہ از لؤلؤءہ نقل کردیم ذکر نمودہ میویسد نامبرده شیخ امامبہ
در عصر خود بودہ ابن حمہور احسانی دربارہ او میویسد فتواہای او در شرق و غرب
مشہورند و او را اعظم شاگردان فخرالمحققین بودہ و در حلہار محضرا و وسایر اساتید
استفادہ میکردہ و از آنها احارہ داشتہ و بہ بحرین بازگشتہ و جامع کمالات بودہ .
نصیفات بسدییدہء بیادگار گذاردہ از حملہ منہاج الہدایہ فی شرح آیات
الاحکام الخمسمائہ ہر چند مختصر است لیکن حاکی از کمال فضل اوست و ما در سال

۱۰۹۱ که آغاز تحصیلمان بود آنرا نزد برخی از اساتیدمان میخواندیم و از جمله مطالبی که در آن متعرض شده آن بود که طلاق بذلی اعم از خلع و مبارات است هر کجا آید و صحیح باشند طلاق بذلی هم صحیح است والا فلا و رساله مختصر دیگری هم که عام البلوی است تصنیف کرده و در آن ذیل بحث قبله مینویسد قبله بحرین بجهتی است که ستاره جدی باید برابر گوش راست باشد بنا بر این بطوریکه بعضی مدعی هستند قبله بحرین برابر با قله بصره نمیشد .

تصادفا در سال ۱۱۰۸ هجری حاکمی بنام محمد سلطان بن فریدون خان در بحرین مأموریت پیدا کرد و اصولا از بدست آوردن جهت حقیقی قبله بحرین بیچاره شد و ادعی کرد بیشتر از محرابهای مساجد بحرین برخلاف قله ساخته شده و با قله نمائی که در دست داشت ادعای خود را با اثبات رسانید و از علما بحرین جهت قله را پرسید آنها متفقا اظهار داشتند قله بحرین برابر با عراق و شامی قله بصره را برای او شرح دادند لیکن او نپذیرفته و مدعی بود که قله ما با جهت قله فعلی و نشان بصره مطابقت ندارد . تصادفا در آن موقع من با حاکم نامرده ارتباط ماسی نداشتم ناچار مرا بدربار خود دعوت نموده پس از آنکه خاطر مرا بخود متوجه ساحه در حضور علما بحث قله را عنوان کرده و جهت قله بحرین را از من پرسید اظهار داشتم جهت حقیقی قله بحرین بطوریکه شیخ جمال الدین ابن المنوح در رساله خود متعرض است بطرفی است که ستاره جدی برابر با گوش راست باشد حاکم سخن مرا پسندید و مخصوصا با تطبیق قله نما صحت گفتار مرا تصدیق کرد .

گویند بیشتر اوقات مناظراتی بین او و شهید اول اتفاق می افتاد و در آنها ابن متوج بروی غالب می آمد پس از آنکه ابن متوج به بحرین باز گشت و به امور حسنه و قضاوت پرداخت و سراپا گرم و طائف شرعی بود و مدتی گذشت هنگامی که حج سبب الله مشرف شد در آن مامن الهی با شهید اول ملاقات کرد و بعد از پیسین بماطره پرداخت این بار شهید بروی غالب شده ابن المتوج تعجب کرده شهید فرمود جای تعجب نیست آن هنگام که بر ما چیره میشدی سرگرم مطالعه و معلومات بودی اینک بکار قضاوت پرداخته و ما همچنان شب را بمطالعه بصبح میرسانیم .

(۱۷) ابوالعباس احمد لقبش جمال الدین فرزند شمس الدین محمد فرزند فہد حلّی عالم عامل و عارف کامل از فقہاء روزگار بوده از مردم بنی اسد بشمار آید در حلہ سکونت داشته و حیات و مماتش در حائر شریف بسر آمده در فضل و اتقان در ذوق و عرفان در زہد و اخلاق در خوف و اشفاق و سایر از صفات برجستہ دیگر کہ یکفر وارستہ باید دارا باشد بی نظیر بوده و او در این صفات بسرحدی بوده کہ از تعریف و توصیف ما بی نیاز است .

این فہد جامع معقول و مقول بوده و اصول و فروع را از منابع محکم بدست آورده و فشر و لب و لفظ و معنی و ظاہر و باطن را بخوبی از یکدیگر امتیاز داده و علم و عمل را با بہترین رویہء دارا بوده .

آثار این فہد عبارتند از : المہذب البارع الی شرح النافع ، المقتصر ، شرح الإرشاد ، کتاب الموحز الحاوی والمحرر و فقہ صلوٰۃ مختصر و مصباح المبتدی و ہدایۃ المہتدی و شرح الالفید و کتاب اللعۃ فی النید و کفایۃ المحتاح فی مسائل الحاج ، رسالۃ فی مسائل النیہ الحج ، رسالہ فی التعقیبات ، المسائل الشامیات ، المسائل البحریات عدہ الداعی و نجاح الساعی ، اسرار الصلوٰۃ التحصین فی صفات العارفی و امثال اینہا .

نکارندہ رسالہ التحصین او را سال ۱۳۸۱ ہجری ترجمہ کردہ و بہ ضمیمہ مصباح الشریعہ بطبع رسانیدہ الحمد لله رب العالمین .

اس فہد از عدہء از شاگردان شہید اول و فخر المحققین روایت میکند از قبیل شیخ مقداد سیوری و علی بن خازن حائری و ابن متوح بحرانی سابق الذکر و سید جلیل نقیب بہاء الدین ابوالقاسم علی بن عبد الحمید نیلی نسابہ صاحب کتاب الانوار الالہیہ و امثال اینہا .

شیخ حسن صاحب معالم یا فرزندش شیخ محمد از برخی از تتمات کتاب رجال سید نیلی کہ بخط سید جمال الدین اعرج عمیدی بوده و بخاطر سید مؤلف نوشتہ مسگارد احمد بن محمد بن فہد بافاء نقطہ دار و ہاء و دال بی نقطہ از رجال متاخر زمان ما و از مدرسینی است کہ در مدرسہ زعیہ حلہ براریکہ تدریس بر قرار بودہ و از اہل علم و خیر و صلاح و بذل و سماع بحساب میآید از من استجازہ کرد تمام مصنعات و مؤلفات و روایاتم را از مشایخ و رجال خودم با و اجازہ دادم .

وی مؤلفات و مصنفاتی دارد از جمله عدة الداعی که متضمن فوائد بسیاری است رساله در عبادات پنجگانه که مشتمل بر اصول وفروعست رساله المحتاج الی معرفة الحاج الهدایة فی فقه الصلوة الدرالنضید فی فقه الصلوة ایضا المصباح فی واجبات الصلوة و مندوبها الفصول فی الدعوات التحصین فی صفات العارفين و امثال اینها، انتهى .

در کتاب یکی از معاصران دیده ایم در روزگار میرزا اسپندترکمان (والی عراق) ابن فهد با اهل سنت درباره امامت بحث کرد و بر همه آنها غالب گردید میرزای مزبور پس از آنکه به حقانیت مذهب شیعه پی برد دست از مذهب خود برداشت و خطبه بنام امیر المؤمنین و ائمه طاهرین خواند ، انتهى .
گروهی از بزرگان از ابن فهد روایت میکنند .

از جمله شیخ علی بن هلال جزائری که شیخ شیخ علی بن عبدالعالی کرکی بوده دیگری شیخ امام عالم فقیه عزالدین حسن بن علی بن احمد بن یوسف مشهور به ابن العشره کروانی عاملی .

این دانشمند خود شیخ روایت عده از مشایخ ارباب اجازه بوده از جمله علی بن هلال جزائری آتی الترجمه بلکه از اوائل عوالی اللئالی ابن ابی جمهور استفادہ میشود نامبرده از شهید اول نیز روایت میکرده .

ابن العشره از دانشمندان متفکر و از خاندان مشایخ بزرگوار بوده معظم لدرد دوران عمر نزدیک به چهل مرتبه به حج بیت الله مشرف شده و مردم از وجود او منافع بسیاری برده اند .

ابن العشره از شاگردان سید حسن بن نجم الدین الاعرج شاگرد شهید اول و امثال او بوده و حدود سال ۸۶۲ هجری از آنها مستفید و مجاز بوده .

نگارنده گوید سید حسن صدر قده در اجازه خود مینویسد ابن العشره کسر عین مهمله باشین نقطه دار ساکنه از ابن فهد و شیخ ابوطالب محمد فرزند شهید اول و شیخ محمد نجده روایت میکرده و بعضی گفته اند بلا واسطه از شهید روایت میکرده و شیخ شمس الدین محمد بن احمد صهیونی از وی روایت مینموده .

نگارنده گوید در لوء لوء ذیل مشایخ سید حسین بن حیدر مینویسد شیخ محمد

مشہور بہ ابن امیرالحاج از شیخ حسن مشہور بہ ابن العشرہ روایت میکند و او ہم از شہید اول روایت میکرده .

پس از این ذیل احوال ابن عشرہ مینویسد نامبرده از ابن فہد و ابوطالب محمد فرزند شہید اول روایت میکرده و مقدمہء از اجازہء ابن فہد را کہ برای وی نوشتہ متذکر شدہ و اظہار داشتہ اگر ما اجازہء ابن فہد را برای ابن العشرہ صحیح بدانیم نمیتوانیم بپذیریم کہ ابن العشرہ بلا واسطہ از شہید نقل روایت میکرده و حال آنکہ ابن فہد کہ نسخ ابن العشرت است مع الواسطہ از شہید روایت مینمودہ و لازمہء این موضوع آنستکہ ابن العشرت در عصر شہید شخصیتی داشتہ کہ با اجازہء از او مفتخر شدہ و همچنان زمان ابن فہد را ہم ادراک نمودہ و با اجازہء از او کہ مع الواسطہ از شہید نقل میکرده مفتخر میانسند بالاخرہ محل دقت و تامل است ، انتہی .

مؤلف گوید ابن العشرہ پیش از درگذشت مرقد خود را حفر کردہ بود و هنگامیکہ وفات یافت در قبریکہ خود قبلاً تہیہ کردہ در کرک نوح کہ از دیہات جبل عامل است مدفون شد .

ابن العشرت بہ دعا و عبادت رغبت فوق العادہ داشت و بسیار پرهیزکار بود امل الامل مینویسد ابن العشرہ فاضلی زاہد و فقیہ بود مادرش در یک بطن دہ فرزند کہ ہمہ شان در پردہء قرار داشتند زائید از آنها ہمین یک فرزند باقی ماند باسبب او را ابن العشرہ خواندند .

نگارندہ گوید دیگران او را ابن العشرت بکسر عین صیغہ کرده اند چنانچہ ما ہم از سید حسن صدر قده نقل کردیم .

ریحانہ از مستدرک نقل میکند علاوہ بر آنکہ حکایت مزبور مستبعد است ، چنین موضوعی ہم در امل وجود ندارد خود صاحب امل او را ابن العشرہ بکسر عین خوانندہ است .

سال وفات او معلوم نیست .

مؤلف گوید از کسانی کہ از ابن فہد روایت کرده اند یکی ہم شیخ عبدالسمیع بن فیاض سدی حلی است وی عالمی فاضل و فقیہی متکلم و از بزرگان شاگردان ابن فہد

بوده و کتبی از قبیل تحفة الطالبین فی اصول الدین و دیگری بنام الفراء عبدالباهره تالیف نموده .

دیگری سید محمد بن فلاح بن محمد موسوی است .

مشارالیه از نیاکان سید خلف بن عبدالمطلب شوشتری حویزی مشعشی آتی ترجمه است .

ابن فهد برای سید محمد رساله تالیف کرد و در آن دستورات و وصایای برای نامبرده نگاشت از جمله یادآوری کرد بزودی شاه اسماعیل صفوی ظهور خواهد کرد . شاه اسماعیل همانکسی است که امیرالمؤمنین علی (ع) در روز جنگ صفین پس از شهادت عمار یاسر به برخی از پیش آمدها از جمله خروج چنگیزخان و ظهور وی اشاره فرمود ، و در آن رساله مخصوصا دستور داد تا از والیان حویزه که از طرف شاه مزبور حکومت می نمایند کاملا اطاعت نمایند و فرمان ایشانرا بپذیرند .

نگارنده گوید در یکی از یادداشتهای خودم از شیخ بهائی از پدرش شیخ حسین نقل کرده ام او گفته اینحدیث بمارسیده که ان لنا باردبیل کنز وای کنز لیس بذهب و لا فضه و لکنه رجل من اولادی یدخل تبریز مع اثنی عشر الفا راکیا بغله شهباء و علی راسه عصابه حمراء ما در اردبیل گنجی داریم آنهم چه گنجی که از طلا و نقره نیست بلکه او مردی از فرزندان منست که همراه با دوازده هزار نفر وارد تبریز میشود و در آنحال بر اسب سبز خنگی که سپیدیش بیشتر از سیاهی آن باشد سوار میشود و دستمال سرخ رنگی بر سر بسته است .

مرحوم سید حسن بن سید جعفر عاملی که استاد پدر شیخ بوده حدیث مزبور را روایت میکرده و میگفته اوائل سلطنت شاه اسماعیل صفوی که بزیمارت مشهد مقدس بر صری مشرف میشدم موقعیکه به تبریز رسیدم شاه اسماعیل از شکار باز می گشت دیدم برآستر سپید رنگی سوار است و بواسطه درد چشم دستمال سرخ رنگی بر سر بسته و لشکریکه همراهش بود بدوازده هزار نفر میرسید همان وقت بیاد حدیث مزبور و صحت پیشگوئی آن پی بردم .

مؤلف گوید سید محمد ملقب بمهدی بود و در علوم غریبه اشتهاری کامل داشت

و تنگی بیست تمام اطلاعاتی را کہ ابراز میکرد از استاد فقیدش ابن فہد حلی آموختہ بود .

نگارندہ گوید از کتاب محالس المؤمنین نقل شدہ این فہد کتابی در علوم غریبہ داشت ہنگام ارتحال بہ کبیرش وصیت کرد تا آنرا در آب اندازد سید محمد کہ از آن با خبر بود بہر وسئلہ ایکد مینواسست کتاب را از او گرفتہ و بوسیلہ آن اعراب حدود خورستان را تحت ارادت خود فرار داد و وفات او را سال ۸۷۰ ہجری نوشتہ .

مؤلف گوید اس فہد در سن ۵۸ سالگی ۸۴۱ ہجری وفات یافت بحر العلوم در زمان خود میبود اس فہد سال ۷۵۷ ہجری متولد شدہ و در تاریخ مزبور وفات یافتہ سائرین عمر او ساد ۸۴ سال باشد . مرقد او در کرلا معروفست و در میان نایکد پہلوی حیمہ گاد واقع شدہ فرار گرفتہ و من در آنجا بریارت مرقدش رفندام .

و بطوریکہ از مؤلفین شہیدہ ایم شد علی صاحب ریاض سیاری اوقات بہ ریارت فرار و مرقد و از فرار او شرک میحسب .

سہ وی گوید :

والپصارم المجرب الجلی
غمدلہ فارخوہ (ماض)^{۸۴}

و احمد بن فہد الحلی
نوی نحت رھرة الریاض

نگارندہ گوید در کتب تراجم نوشتہ اند شی اس فہد حضرت امیر المؤمنین (ع) را در حواب دیدد کہ دست سید مرتضی فدہ را گرفتہ و ہر دوی آن بررگوار لباس سر پوشدہ و در بوسانی گردش میکند بمجردیکہ چشم ابن فہد بآنها افتاد سلام کرد حواب دادند سید خطاب باین فہد فرمود اھلا بناصرنا اھل البیت آفرین سیاور ما خاندان ، آنگاہ اسامی تالیفات ابن فہد را از او پرسید نام یک یک آنها را عرض میرساید تا آنجا کہ سید فرمود کتابی در تحریر مسائل و تسہیل طرق ودلائل تالیف کن و آعار آنرا با ایجملہ شروع کن ، بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد لله المقدس بکمالہ عن مشاہدۃ المخلوقات ، اس فہد بمجردیکہ از خواب بیدار شد بتالیف کتاب تحریر برداحت و ہمان جملہ را در آغاز آن ایراد نمود .

مؤلف گوید از جملہ کسانیکہ اس فہد را مرئیہ گفتہ ابو القاسم علی بن جمال

الدین محمد بن طی عاملی صاحب کتاب المسائل که معروفست بمسائل ابن طی و هم او اشعاری در مدح کتاب المذهب ابن فهد سروده و دیوانی داشته و سال ۸۵۰ هجری وفات یافته .

ابن طی از شیخ عریضی یعنی شیخ شمس الدین محمد بن محمد بن عبداللہ العریضی روایت میکرده و او از سید محسن بن ایوب و او از شهید اول و فخرالمحققین روایت نموده .

عریضی مزبور غیر از سید جمال الدین عبداللہ که از مشایخ شهید بوده و هم غیر از شیخ مجدالدین علی بن الحسین عریضی است که از مشایخ محقق حلی است . عریضی منسوب بدهکده عریض است که در چهار میلی مدینه منوره واقع شده و شیخ شمس الدین محمد بن محمد بن داود مؤذن جریمی پسر عموی شهید از ابن طی روایت میکند .

اجازه از ابن مؤذن به شیخ علی بن عبدالعال میسی در اجازات بحار نقل شده و تاریخ آن یازدهم محرم الحرام سال ۸۸۴ هجری است .

مؤلف گوید ابن فهد ، مترجم محترم ما هم نام دیگری داشته کد در همان روزگار میزیسنه و آن بزرگوار عبارتست از شیخ علامه تحریر شهاب الدین احمد بن فهد بن حسن بن ادریس الاحسانی .

این دو بزرگ در عصر و اسم و نسبت به فهد و شیخ احارده و شرح کتاب ارشاد مشترکند باید با توجه بجزئیات فیما بینشان رفع اشتباه و اختلاف نمود .

نخست باید گفت لقب مترجم ما جمال الدین است و این شخص شهاب الدین است . این بزرگ ، فهد است وجد او فهد آری هر دو از شیخ احمد الموح سابق اند که روایت میکنند شرح ارشاد مترجم ما المقتصر است و شرح ارشاد این بزرگ خلاصه التصحیح فی مذهب الحق الصحیح .

مؤلف گوید شخصی نوشته مجلدی از کتاب نکاح خلاصه التصحیح بدست ما رسید که مؤلف در پایان آن نوشته بود هکذا تم الكتاب الموسوم بـ خلاصه التصحیح فی مذهب الحق الصحیح فی اواخر شهر رمضان فی الیوم الثالث والعشیرین منه احد شهر سنة

ست و سماہ ہجرہ علی ید مؤلفہ العبد العریق فی بحر المعاصی الخائف یوم یؤخذ
بالتواصی احمد بن محمد بن فہد بن حسن بن محمد بن ادریس .
ملخص آنکہ اس کتاب بدست مؤلفش در اواخر ماہ مبارک رمضان یعنی سنہ و
سوم همان ماہ سال ۸۶۰ ہجری پایان یافت .

(۱۸) ابوالعباس احمد بن شمس الدین محمد بن علی بن محمد بن محمد بن حاکم
عاملی عیسائی (۱) شیخی فاضل و فقیہی کامل و از مشاہیر مسایح احرار است .
شہد ناسی از او روایت میکند و او را در احارہ، مسہورش ناسی القصاب
میساند الامام الفاضل المنقذ خلاصہ الاعیاء والفصلا، والسبلا .
نکارندہ گوید احارہ مرہور کہ نہ پدر شیخ بہائی دادہ در احارات بحار آورده
سدہ و تاریخ آن شب پینہشتہ سوم حمادی الاحرہ سال ۹۴۱ ہجری است .
و خود عیسائی با اینکہ با اشتراک شیخ علی بن عبدالعالی کرکی از محضر مدرس
شمس الدین محمد عیسائی استفادہ مکررہ از شیخ علی احارہ داشتہ و مدرس شمس الدین
از شیخ جمال الدین احمد بن حاج علی عیسائی روایت مکررہ و من خود احارہ کندہ
شمس الدین محمد بہ محقق کرکی دادہ دیدہ ام نظیر این بیان شیخ حر در امل الامل
کہ شمس الدین محمد از محقق کرکی روایت میکند اشتیاء است و اشتیاء یا ناسی از آحاس
کہ مشارالیہ شمس الدین محمد را نہ محمد بن احمد بن محمد کہ نامش خواہد آمد
اشتیاء کردہ و یا بدیگری کہ از خاندان آل خاتون است اشتیاء نمودہ و با آنجا کہ
باید دربارہ سب آل خاتون تحقیقات لازم عمل ساوردہ .

مؤلف گوید مترجم ما غیر از شیخ فاضل بییل جمال الدین احمد بن نعم اللہ
بن علی بن احمد بن محمد بن خاتون است .

اس بزرگ حواشی و کتب چندی تالیف کردہ از حملہ کتاب مفنل الحسین (ع)
آری میتوان گفت مترجم ما حد بدری جمال الدین است و در امل الامل او را حسن
سنودہ سح احمد بن حاکم عاملی عیسائی عالمی فاضل و راہدی عابد و ساعری

(۱) عیسائی یا عین مہملہ و یا ملکہ در آخر .

ادیب بود با شیخ حسن صاحب معالم مشاجراتی داشت و بالاخره مجادلته فیما بین موجبات کینه طرفین را فراهم آورد .

خلاصه ، نامبرده از اجلاء علماء بوده وار اساتید نامدار ملا عبداللہ شوشتری است سالیکه از حج بینالہ مراجعہ میکرد بہ دیدہ عیبات رفتہ و با نامبرده ملاقات کرد و از او بہ اخذ اجازہ نائل گردید ، و نیز از پدرش شیخ نعمت اللہ در همان محل بہ اجازہ روایتی مفتخر آمد .

من صورت اجازہ پدر و پسر را کہ سوی دادہ و احتیاد وی را تصدیق کردہ و سوا اجازہ ، روایتی دادہ اند دیدہ ام .

شیخ نعمت از دو بزرگ عالم سام ابوالحسن علی بن عبدالعال و ابوالعباس احمد بن خاتون روایت میکند و آنها را در اجازہ ، مرہور حسین مساند ، امامی الامد و اکملی الائمة و شراخی الملت الامام ذوالمآر والمفاخر والفصائل والقواضل والمعالی ابوالحسن علی بن عبدالعالی والفقہ النبیہ الدل الصالح الدین ابوالعباس احمد بن خاتون قدس اللہ روحیہما و نور ضریحہما بمحمدوالہ .

و در همان اجازہ نوشته نامبردگان از حد اسعد اکمل افضل محقق مدفق شمس الدین محمد بن خاتون روض اللہ مرقدہما روایت کردہ اند .

و افزودہ این بزرگواران ہر یک طرق مدونہ ، دارد کہ بخط خود نوسہ و بسیاری از آنها در دست استفادہ شاگردانشان قرار گرفتہ و برخی از آنها در احسار مادر آمدہ . و پیش از اجازہ ، ما فرزند نیکوکار کہ مرتبہ اش ہمہ جا را فرا کرد بحسی از آنها را در اجازہ ، خود کہ مایہ ، سید روئی اجازہ و در علطان روایت و ہدایت است دادہ کردہ و ما از نظر اینکه تکرار نکردہ باشیم از ذکر آنها خودداری میکنم .

شیخ احمد در اجازہ ، خود کہ برای ملا عبداللہ نوشتہ اجل مشاہیر را بدرس نامبرده و متعرض است کہ پدرش از شیخ شہاب الدین احمد مرحوم قلی ما و او ہم از بدرس شمس الدین محمد کہ بحری قمقام و علامہ ، سام و رتسی للانام بودہ روایت مکرردہ و او ہم از جمال الدین احمد بن حاج علی عینائی روایت مکرردہ و در آخر اجازہ خود را چنین معرفی نمودہ احمد بن نعمت اللہ بن احمد بن خاتون و از علی کہ نام بدر نعمت

اللہ بوده نام سرده و اجازہء ہر دو اواسط محرم سال ۹۸۸ ہجری بوده .
 نگارنده گوید مجملہ نعمت اللہ مزبور از مشایخ بررگوار و عمری طولانی داشده
 حناحد طول عمر او را از خواری عادات شمرده اند ، سید صدر در احارہ خود حسین
 نوشتہ خری اللہ العادۃ بطول عمره و مؤلف ہم او را بعنوان الشیخ الکامل المعمر سوده و
 منعمین اند ممکن است بر اثر طول عمر از محقق کرکی ہم روایت کردہ باشد جناحد فلا اشارہ
 سد و کتبی در عدالت از وی نام میرند و سال وفات او و فرزندس را سونستدند و از آحا
 کہ احمد بن نعمت اللہ نام پدرش علی را در احارہء فوق یاد نکرده احتمال دادہ اند
 نعمت اللہ دو فرزند یکی را بعنوان نعمت اللہ علی و دیگری را بعنوان نعمت اللہ احمد
 یاد کردہ اند و حال آنکہ ہر دو یکی است .
 مؤلف گوید مننواں گف یکی از فرزندان ابوالعباس احمد بن حانون مترحم ما ،
 علی بن احمد حانون باشد و اوقاصلی صالح و عادی عالم مطابق با اطہار امل از
 معاصران سہدائی بودہ باشد .
 و از حملہ فرزندان شیخ نعمت اللہ سابق الذکر شیخ سدید الدین علی است و این
 عالم و برادرش احمد بن نعمت اللہ فرزنددی داشنہ اند نام شیخ ابوالمعالی شمس الدین
 محمد کہ محتمل است ہر دو نام یکی و متعلق یکی از دو برادر باشد .
 و این علی فرزنددی داشنہ نام شیخ محمد کہ از شاگردان شیخ سہائی بودہ و از
 او روایت منکرده و من احارہ او را دیدہ ام و اس بررگوار بہ اس حانون عاملی شہرت
 داسد و در حید آباد ہند سکونت منکرده و عالمی فاصل و ماهر و محقق ادیب
 و عظیم اللسان و حلیل القدر و جامع فہون معمولہ بودہ و کسی از قبیل شرح ارشاد و
 ترجمہء کتاب اربعین شیخ سہائی و امال اسہا داشدہ .
 و بطوریکہ شیخ حرمنوسد در روزگار او وفات یافتہ و شیخ وی را ملاقات سمودہ
 مؤلف گوید از حملہء بالغات او سرحی است بر جامع عباسی کہ سحہء ارآن برد ما سب
 و ہم کتاب بررکی در امامت بران باری سوسہ و امال اسہا .
 نگارندہ گوید از بیان شیخ حر و مؤلف استفادہ مشود شیخ محمد مترحم اربعین
 فرزند شیخ علی بن نعمت اللہ است و حال آنکہ از آغاز ترجمہء مزبورش استفادہ میشود

وی فرزند علی فرزند احمد مترجم اصلی ماست وی در ذیل مشایخ شیخ سہائی میویسد
شہید ثانی از شیخ عالم کامل جمال الدین احمد ابن خاتون کہ بیک واسطہ حد مترجم
است و نہایت تبحر در علون داشته روایت میکرده .

مجملاً ترجمہ اربعین را در روزگار حیات مؤلف ترجمہ کردہ و آنرا بدسور سلطان
محمد قطب شاہ کد از سلاطین ہند است از عریسی بیارسی برگردانیدہ و بد ترجمہ قطب
شاہی موسوم ساخنہ و سال ۱۳۵۹ ہجری در بمبئی طبع رسیدہ و در آخر آن تعریف و
تشویقی کد از ناحیہ مؤلف از منارالبہ شدہ آورده شدہ کہ خلاصہ ترجمہ آن است :
ای فاضل تیز رای کہ نتیجہ از دوسان کرم و برگردگان رحیم و اعلام کرمی آفرین
آفرین کہ مہاسی این کتاب را بخوبی توضیح دادہ و معانی آنرا با عباراتی روان برآب
تشریح نمودہ و سحر حلال در آن بکار بردہ و پردہ از چہرہ حوربان العاطات آن برداشتہ
و آنہا را چون گوہرہای علطان کہ شکستہ بازار جوہریاست در دست بسر و جوان
کداردہ و مزائعی بیرون از حد در آن بوجود آورده و در حسن و رسائی کتاب آن قدری
لطیفہ بکار بردہ کہ ہر برہاسی از اثبات آن عاجز است تا نحاشی کد ہر کتاب نگاری
آرزومند است بقلم توانای تو از لباس عربی در آید و بر سر پارسی کزاند حدای از سو
سیاسگزاری نماید و مراتبت را عالی گرداند سال تحریر تقریباً دوہ شوال ۱۵۲۷ ہجری
فوائد الرصویہ میویسد نسخہ از ارشاد علامہ کد بخط مرحوم اربعین سودد و در
حیدرآباد ہند سال ۱۵۶۸ ہجری از آن فارغ شدہ برد ما موجود است و در آخر اسدو
شعر نوشتہ شدہ :

ادا رمقت عیناک ما قد کتبته و قد عسی بوم ناک المذاب
فخذ عظة مما رایت فاسہ الی منزل صراہہ الی منزل
روزیکہ من سر بہ تیرہ تراب سہادم چشمت کد باں خط سہائی از نسخہ
دیدن چنان استفادہ کن کہ تو ہم برودی براہیکہ ما رفتیم خواہشی رفت
و نیز شرح فارسی بر صحیفہ سجادیہ بخط آسرحوم دیدہ شدہ کہ سال ۱۵۵۹
در شہر برہان جو از ترجمہ و شرح آن آسودہ کردیدہ ممکن است از مؤلفات
خود او باشد .

زہدۃ الخواطر پنجم از حدیقة العالم نقل کرده مترجم اربعین از افاضل مشہور عصر خود بوده و شو و سمای او در جیل عامل بوده و از محضر شیخ بہاء الدین عاملی و دیگران استفادہ کردہ سپس وارد حیدرآباد ہند شدہ و ریاست دیوان انشاء بعہدہ او قرار گرفتند و از طرف محمد قطب شاہ بعنوان سفارت بدربار شاہ عباس صفوی رفتہ و سال ۱۰۲۴ ہجری چند ماہ کہ در ایران بودہ ماموریت خود را با تمام رسانیدہ حیدرآباد بازگشتہ و در ۹ رمضان سال ۱۰۳۸ ہجری از طرف عبداللہ قطب شاہ مرجعیت کلی ریاست عمومی اموری اداری و دولتی بعہدہ او واگذار شدہ و با اشتغالات مہمی کہ داشتہ ہر روز نامداد بہ تدریس وافادہ می برداختہ و مخصوصاً روزہای سہ شنبہ علماء و براء منحصر او حضور می یافتند و از اول روز تا بہ آخر بہ امور علمی و ادبی سرگرم بودند .

مؤلف گوید یکی از آل خاتون شیخ محمد بن خاتون عاملی است کہ او را شیخ حر حسن سووہ مشارالیہ فاضلی صالح و فقیہی معاصر ما بود و در شہرہای ما می زیست و ہماشا وفات یافت .

سائر این مترجم مزبور یا مترجم اربعین یا عم یکدیگرند و یا پسر عم برابرا عراز این راہی برای سستشان متصور نیست .

و از آن خاندان است سیح محمد بن شیخ شہاب الدین احمد بن نعمت اللہ بن خاتون این عالم اجازہ بہ فاضل قمقام افامیرزا ابراہیم حسینی ہمدانی سابق الذکر دادہ و صورت اجازہ او در احازات بحار آمدہ و طریق او منحصر است بہ پدرش احمد وجدش شیخ نعمت اللہ و شیخ محقق کرکی .

نگارندہ گوید این اجازہ در مکہ مکرمہ بمشارالیہ دادہ شدہ و تاریخ آن روز جمعہ چہار دہم محرم سال ۱۰۱۸ ہجری بودہ .

و نیز مترجم مزبور اجازہ با ہمان طریق بہ سید ماجد بحرانی استاد فیض دادہ و باید دانست علی بن شیخ شہاب الدین احمد و شیخ محقق فقیہ یوسف بن احمد و شیخ جمال الدین یوسف و محمد بن علی کہ شیخی فاضل و ادیب بودہ و احمد بن علی و حسن بن علی ہمگی شان از آل خاتون بودہ و نامشان در امل آمدہ و نزدیک بعصروی

مزیستند و ناچار باید باحوال هر یک توجه داشت .
در پایان میگوئیم خاندان خاتون خاندان جلیلی است که در جیل عامل مزیسته
و کمتر اتفاق افتاده خاندانی برابر خاندان او روزگاری طولانی همگیشان از اعلام و
مشایخ اجازات باشند .

و خاتون که بزرگ این خاندان بوده در عصر علامه و محقق مزیسته و هرگاه احتمال
دهیم ممکن است در یک دهکده دو نفر همانم که چنین خاندانی از آنها بوجود آمده
احتمال ضعیفی است .

(۱۹) احمد بن محمد اردبیلی معروف بمقدس اردبیلی عالمی فقیه و متکلمی سمدانی
بود مقام وثاقت و جلالت و فضل و کمال و زهد و دیانت و برهیرکاری و امانت داری او
بالاتر از آنستکه در حوصله بیان ما باشد .

مقدس اردبیلی در ذات قدسی و صفات ملکی مانند شجاعت سی و ولایت وصی
و سخاوت حاتم طائی ضرب المثل بوده و کمتر عالمی از آنجهت بیایه او میرسیده .
در لواء البحرین گوید در زهد و برهیرکاری همتائی نداشته و مقامات و کراماتی
را دارا بوده که شیخ مجلسی ره در کتاب بحار دیل آنها که بحضور اقدس حضرت ولی
عصر عج شرفیاب گردیده از وی نام میردو متعرض است که قفلهای روضه مقدسه نجف
اشرف برای او گشوده شد و امام (ع) با او صحبت کرد .

از انوار نعمانیه سید جزائری نقل شده گفت مطمئن ترین استادان من از سید فقیه
متکلم امیر فیض الله بن عبدالقاهر حسینی تفریسی که از شاگردان مقدس اردبیلی بوده
نقل کرده .

بمناسبتی باید بگوئیم میر میرور غیر از سید متکلم فقیه فاضل امیر سید محمد بن
سید محمد استرآبادی است که او هم از شاگردان مقدس اردبیلی بوده و رساله در رد
استادش که قائل بطهارت خمر بوده نوشته .

مجملاً میر میرور گفته من در مدرسه ایکه حجرات آن در صحن شریف قرار داشت
سکونت میکردم و بعرا گرفتن دانش اشتغال داشتم .

شب تاریکی بود پس از آنکه از مطالعه کتب معموله فارغ شدم از حجره بیرون آمده

عظم با طرف قدم مطہرہ افنادہ دیدم مردی با سرعت بطرف قبہ مبارکہ متوجہ است با خود کفسم ممکن است این مرد دزدی است و میخواهد دستبردی رده قنادیل حرم مطہر را نہ یعما سرد ناچار بطوریکہ او منوجہ شود وی را تعقیب کردم دیدم بطرف در حرم مبارک رفت نوعی کرد بلافاصلہ فعل در گشودہ شد و بزین افتاد در باز شد وارد گردیدہ در دوم و سوم سیر بار شد آنمرد کنار مرفد مطہر علوی علیہ السلام مشرف شدہ عرض سلام کرد از حالت مرفد مطہر پاسخ دادہ شد من صدای مقدس بررگوار را شاحندہ و سوجہ بودم نا امام علیہ السلام دربارہ، یکی از مسائل علمی گفتگو میکند .

سین از حرم مطہر خارج شدہ حالت مسجد کوفہ رہسبار شد مہم بست سر او را بزرگہ حی فہمید حرکت میکردم هنگامیکہ محراب مسجد نزدیک شد بار سیدم نا بررگی دربارہ، مسئلہ، گفتگو میکند سین از آنکہ پاسخ شنید بازگشت، مہم نہ تعقیب از حرکت کردم هنگامیکہ دروارہ، شہر رسید ہوا روشن شدہ بود پس از آنکہ اردروارد خارج بود، صدائ بلند کردم ای مولیبا من از آعار تا احام کار شما ہمراہ بودم ایک ہمراہنید آمدو بررک کہ نا آسہا دربارہ، مسائل علمی صحبت میکردید چہکسانی بودند؟ و این موضوع چہ پیش آمدی بود؟

۴

مقدس پس از آنکہ تعہدات لازم را گرفت کہ نا موقع حبوسن یکی اطلاع بدہم اظہار داشت، ای فرزند من بسیاری از اوقات کہ مسائل مختلف برای من لابلحل ممانند حضور اقدس حضرت مولی علی (ع) شرفیاب میشوم و پاسخ پرسشہای خود را از مقام ہمایون آنحضرت میشوم .

اسب بقاعدہ، معمولی حضور انور شرفیاب شدہ فرمود ہما با فرزندم مہدی در مسجد کوفہ است حضور رسیدہ پاسخ مسائلت را از آنحضرت استدعا کن و آن بزرگدر مسجد کوفہ دات عالیجناب حضرت بقیۃاللہ عجل اللہ تعالی فرجہ بود .

مؤلف گوید ہمین حقیقت را سیر از شاگرد دیگرین بنام امر غلام نقل کردہاند امر غلام بفتح عین مہملہ از شاگردان سرر مقدس مرحوم بودہ و بطوریکہ از میرا محمد اسرآنادی نقل شدہ و ما ہم در ترجمہ، او خواہیم گفت موقعیکہ میرزا از مرحوم مقدس در آخرین روزہای زندگین میرسد چہ کسی پس از شما قابلیت مرجعیت

را دارد پاسخ میدهد در امور شرعی به امیر علام مراجعه کنند و در امور عقلی بد امر فضل الله .

از جمله کراماتی که شیخ یوسف بحرانی در لؤلؤة السحرین از شاکر داوسید جرائری نقل کرده آنستکه مقدس مرحوم در سال فحطی خوراکی که در منزل حاضر داشت با بینوایان تسهیم میکرد و مقداری از آنرا برای استفاده خود و خانواده اش بگد میداشت در یکی از خشکسالیها بعبادت معهود آنچه در اختیار داشت به بینوایان داد همسرش از عمل معظم له ناراحت شده اظهار داشت در چنین سال فحطی آنچه در اختیار داشتیم به بینوایان دادی اکنون باید فرزندان من دست گدائی در خانه دیگران دراز کنند . مقدس پاسخی نداده از منزل خارج شد بمسجد کوفه رفت تا اعتکاف برداشت روز دوم اعتکاف مردی در حالیکه بار گندم بسیار مرغوب و مقدار زیادی آورد بچند بسیار مناسب بر چهار پایار کرده بود در خانه آمد اظهار داشت صاحب این منزل خود در مسجد اعتکاف کرده و این گندمها و آردها را برای شما شهید نموده .

هنگامیکه مقدس بزرگوار از اعتکاف آسوده شده بخانه مراجعت کرد همسرش باو اطلاع داد گندم و آردیکه بوسیله فلان مرد عرب فرستاده بودی بسیار مرغوب و مورد پسند بود .

مقدس در عین بی اطلاعی که از کجا بوده و آورنده حد شخصی بوده حسد را سیاستگری نمود .

میر محمد صالح خاتون آبادی در حدائق المعرفین گوید سسر اوقات مقدس مرحوم از نجف اشرف برای زیارت کاظمین با مرکب کراپه حرکت میکرد . در یکی از سفرها که تصادفا صاحب مرکب همراه او بود و خود شخصاً در آن مرکب در اختیار داشت یکی از دوستان بغداد رسیده نامه او داده تا سسر یکی از شخصها برساند .

مقدس نامه را از او گرفته در جیب خود گذارد و بر مرکب سوار شده همچنان پیاده پشت سر آن حیوان میرفت و میخرمود من موقعیکه این مرکب را از صاحبش کراپه کردم از او اجازه نگرفتم که آیا میتوانم در هنگام سواری چنین نامه را همراه داشته

باشم یا نه .

و هم گفته‌اند موقعیکه برای زیارات مخصوصه از نجف بکربلا مشرف میشد احتیاط میکرد و جمع بین قصر و اتمام مینمود و میفرمود تحصیل علم واجب است و زیارت سیدالشهداء (ع) مستحب موقعیکه تعارض مستحب با واجب باشد ممکن است ، نهی منوجه به ست باشد در نتیجه سفر معصیت محسوب شود و شکی نیست در سفر معصیت باید جمع بین قصر و اتمام نمود .

هر چند مقدس مرحوم در چنین سفرهایی هم دست از مطالعه و کشف لمبوامض مسائل بر نمیداشت در عین حال چنان احتیاط را هم از دست نمیداد ره .
و از زهد و پارسائی بی اندازه او نقل کرده‌اند موقعی در راه یکی از زوار نجف که وی را نمی شناخت با او تصادف کرد و چون مقدس را با لباس ژنده دید پنداشت فقیریست از او درخواست کرد تا از راه کنار گرفته و در کنار آب جامه آنمرد را بشوید و پس از آنکه خشک شد برای او بیاورد .

مقدس بدون آنکه اظهار ناراحتی کند جامه او را گرفته همچنانکه گفته بود کنار آبی رفته جامه او را بطرز بسیار تمیزی شسته خشک کرد به نزد او آورد .
در موقعیکه جامه او را آورد تسلیم کند بعضی از آشنایان که مقدس را می شناختند آنمرد را سرزنش کرده که چرا بچپین بزرگواری توهین نمود ه .

مقدس فرمود جای هیچگونه توبیخی نیست زیرا حقوق برادران مؤمن ما بالاتراز شستن جامه آنهاست .

عادت مقدس آن بود از غذای حلال که از هر راهی باشد استفاده میکرد و بهد و خوب و مناسب و نامناسب آن اعتنائی نمیکرد .

و میفرمود آنچه از جمع اخبار بدست میآید خدایمتعال دوست میدارد اثر نعمتش را در هنگام فراوانی از بندگان خودش مشاهده فرماید همچنانکه دوست میدارد در موقع ناتوانی به قناعت بسر برند و صبر کنند .

مقدس هیچگاه عطیه کسی را رد نمیکرد و اگر شخصی از او درخواست مینمود تا لباس نوی که باو تقدیم میشود بپوشد می پوشید .

مکرراتفاق می افتاد عمامهای گرانبھائی که ارزش آن برابر باطلای ناب بود بوی تقدیم میشد مقدس آنرا بسر میگذازد و با همان عمامه بزیارت میرفت و هرگاه سائلی از وی تقاضا میکرد مقداری از آنرا جدا میکرد و باو میداد و پیوسته از آن عمامه میریدتا موقعیکه بخانه باز میگشت بیشتر از یکذراع از آن باقی نمانده بود .

از این قبیل حکایات حقایق آیات موثقان اعلام از آنجناب بسیار نقل کرده اند که ما اگر بخواهیم حکایات و احتیاطات بی نظیر او را نقل کنیم از وضع اختصار کتاب ما بیرون خواهد بود .

مقدس مرحوم ، علوم منقول و معقول را از برخی از شاگردان شهید ثانی و جمعی از دانشمندان عراق و مشاهد معظمه استفاده کرده .

و از سید علی صاعغ که از بزرگان شاگردان شهید ثانی بوده و مجلسی در آغاز اربعین بدان اشاره نموده اجازه داشته .

و عده از اجلاء دانشمندان از محضری استفاده میکرده از قبیل سید محمد صاحب مدارک و شیخ حسن صاحب معالم و ملا عبدالله شوشتری و سید نعمت الله جزائری و میر علام و میر فیض الله و میر فضل الله که سابقا کور شدند و امثال ایشان .

مقدس از محضر ملا جمال الدین محمود که از شاگردان ملا جلال دوانی بوده بهره مند میشده و شریک درس وی ملا عبدالله یزدی و ملا میرزا جان باغنوی بوده .

گویند منزل مقدس پهلوی منزل ملا میرزا بوده و باندازه ملا میرزا مقید بمطالعه بوده که شبها را بیدار میمانده و بمطالعه میپرداخته و حتی برای ادرار هم از اطاق خارج نمیشده و گاهی بر اثر حبس بول خون از او جاری میشده .

لیکن مقدس ابتداء شب را تا نزدیک به ثلث آخر شب میخوابیده آنگاه از خواب برمیخاسته پس از آنکه از نماز شب فارغ میشده بمطالعه میپرداخته و مطالب علمی را آنچنان می فهمیده که ملا میرزا از اول شب در اندیشه بدست آوردن آنها بوده و گاهی هم حقایقی برای او آشکار میشده که ملا میرزا از آنها بهره نبرده بوده .

شاه عباس غیابا کمال احترام را از مقدس مرحوم داشته و نامه های محترمانه باو می نگاشته و از او درخواست میکرده تا بایران بیاید .

لیکن مقدس در پاسخ او کمال ساراحتی را از پذیرفتن خواسته شاه داشته و مخصوصاً متذکر
 میشده باید همواره خدارا سیاستگزار باشم که توفیق مجاورت اعتبار عالیات نصیم گردیده .
 از نصیفات مقدس مرحوم یکی کتاب مجمع الفائدة والبرهانست این کتاب را در
 شرح ارشاد الادهل گرد آورده و کتابی کبیر و مشتمل بر تحقیقات فراوانی است لیکن
 تا ابواب نکاحش بیشتر شرح نشده و از آنجا که متضمن بسیاری از مطالب فلسفی بوده
 بعضی که سلیقه‌شان غیر قابل توجه است آنرا مورد بیعدالتی قرار داده و معتقد است
 که اینجین شرحی از طریقه فقها خارجست .

دیگری زبدة البیان در شرح آیات احکام القرآن این کتاب نیز دارای تحقیقات و
 وائد بسیاری است .

دیگری حدیث الشیعه در این کتاب احوال پیغمبر اکرم و ائمه طاهریں را مفصلاً
 بیان کرده و امامت خاصه را آنچنانکه باید به اثبات رسانیده .

کتاب مزبور بران یارسی گرد آمده و بطوریکه مشهور است از تالیفات او است .

امل الامل و لؤلؤه آرا نوی نسبت داده‌اند و چنانچه صاحب لؤلؤه از شیخ
 عبدالله بحرانی و صاحب بلغة الرجال نقل کرده آنها نیز آنرا از تالیفات وی میدانند
 مخصوصاً از مجلد ناسی آن که در این روزگار در دست اختیار ماست و اختصاص بفضائل
 ائمه و اثبات امامت ایشان دارد بخوبی ثابت میشود کتاب مزبور از تالیفات معظم له
 است زیرا در کتاب مزبور مطلبی را بکتاب زبدة البیان سابق الذکر خود حواله داده .
 بعضی کتاب مزبور را از وی ندانسته و اظهار داشته عقبده ملا محمد باقر مجلسی
 نیز بر اینست که کتاب مزبور از آن وی نیست و ادله‌ایرا برای اینکه کتاب از تالیفات
 او نیست اقامه کرده .

از جمله در این کتاب احادیثی را نقل کرده که در کتب معتمده از آنها بهیچوجه
 ذکر نشده دیگر باستثنای مقداری از دیباچه کتاب مابقی آن از تالیفات یکی از
 منقدمین ارسیده است (یعنی این کتاب از مؤلف دیگر است بنام مقدس انتشار داده‌اند)
 دلیل دیگر سبک کتاب و پارسی بودن آنها در سرزمین نجف که مردم و مؤلفین آن
 حداکثر عربی ناسی میکنند کتاب مزبور از محقق اردبیلی باشد چنانچه همین اشتباه

در مورد تذکرة الائمة بوجود آمده بمجردیکه در آغاز آن بنام محمد باقر بن محمد تقی برخوردند آنها که با کتب و سبک مجلسی آشنائی نداشتند کتاب تذکره را بدو نسبت دادند بی گمان از آنکه پس از مجلسی افراد باقر نام بسیار بوده اند چنانچه این مترجم تذکره باقریه را که مشتمل بر اصناف مختلف باقر نام است در آن گرد آورده و نوشته ام تذکره مزبور از تالیفات ملا محمد باقر لاهیجی است .

نگارنده گوید در باره کتاب حقیقة الشیعه علما و نویسندگان مخصوصا آنها که در رد صوفیه صحائفی را قلمی کرده اظهاراتی کرده و ممکن است اشارات مؤلف حاکی از مطالب ذیل باشد که ما از ریاض السیاحه شیروانی نقل میکنیم .

مشارالیه در ذیل بزرگان اردبیل مینویسد فرقه از علما کتاب حقیقة الشیعه را بدو منسوب دارند و از محامد اخلاق و محاسن ذات مولانا بعید میماید چنین کتابی تالیف کند بلکه محققان معترفند مولانا شاگردی داشته از مردم قم و بروحی مشهور بوده و او که با سالکان در ظاهر و باطن عداوت داشته چنین کتابی را نوشته و از نظر اینکه نتواند بعموم مردم بقبولاند بمولانا نسبت داده .

و از رشحات ملا یوسف بهبهانی نقل کرده عده کتاب حقیقة الشیعه را بنظر ملا محمد باقر خراسانی رسانیده و اظهار داشتند این کتاب را مقدس اردبیلی در رد صوفیه نوشته عقیده شما درباره این کتاب چیست ؟ فرمود فهرست تالیفات مولانا بنظر ما رسیده و از چنین کتابی در آن نام برده نشده و این کتاب از تالیفات ملا معز اردستانی است و نکوهش از صوفیه از الحاقات آن کتابست حتی خود ملا معز هم چنین مطالبی را در کتاب خود نیاورده .

و از ملا محمد شیرازی نقل کرده من با ملا معز اردستانی ملاقات کردم اظهار منشا کتاب حقیقة الشیعه از آثار منست و از نکوهش نامبردگان سخنی نگفت .
و گفته ملا محمود خراسانی را مؤید آورده کتاب حقیقة الشیعه که نسخه آن در هندوستان نوشته شده بود ، مذمت نامبردگان در آن نبود ، انتهى .

الذریعه ششم دلیل حقیقة الشیعه می نویسد : نسخه از آن که سال ۱۰۷۸ هجری بدست

کتاب استتساخ شدہ تصریح شدہ کتاب مزبور از آثار مقدس اردبیلی است و در امل و لوء لوء و بلغه بدان تصریح کرده‌اند و خود مصنف در ذیل یادآوری از فرق صوفیہ موقعیکہ مشاهده میکند اصفہانیہا زیارت قبر ابوالفتوح عجلی میروند از خود نام میرد و در چندین موضع از همان کتاب از سایر تصانیف خود نامبرده .

نگارندہ گوید از بیان مزبور معلوم شد مقدس مرحوم باصفہان آمدہ کہ دیدہ مردم زیارت قبر ابوالفتوح اسعد عجلی متوفی ۶۵۵ ہجری میرفتہ .

و حال آنکہ مقدس در مواقع اہمیتش چنانچہ نوشتیم از درخواست شاہ عباس کبک را باصفہان دعوت کردہ سخت بوحسنت افتاد و بہ اصفہان نیامدہ مگر بگوئیم اوائل حوالہ باصفہان آمدہ و اسبوع را ہمیشہ بخود تلقین میکردہ تا مبادا فراموش کند و روزیکہ حدیث الشیعہ را بنویسد این کوشش را کہ سالہا از اصفہانیہا در دل داشتہ در آن بنگارد .

و در پاورقی همان کتاب ذیل دو سؤال کہ آیا مؤلف حدیقہ الشیعہ مقدس اردبیلی است و آیا رسالہ رد صوفیہ جزء حدیقہ است یا ملحق بہ آن مینویسد .

سرخ سرش نخستین آنستکہ شیخ حرمتوفی ۱۱۵۴ و شیخ یوسف متوفی ۱۱۸۶ در امل الامل و لوء لوء البحرین آنرا بوی نسبت دادہ‌اند (چنانچہ ما ہم قبلاً ترجمہ کردیم) بنا براین تالیف حدیقہ باید بین سال ۹۹۳ ہجری کہ وفات محقق بودہ بہ انجام آمدہ باشد .

لیکن میر معصوم علی صاحب طرائق متوفی ۱۳۴۴ ، آنرا از وی نمیداند و همان مطالبی را ایراد کردہ کہ ما قبلاً از ریاض السیاحہ نوشتیم .

و افزودہ ما می بینیم آنہا کہ کتاب حدیقہ را از مقدس نمیدانند بزمان او نزدیکترند تا آنہا آنرا برای او اثبات میکنند .

علاوہ براین بہ نسخہ برخورد نکردہ ایم کہ تاریخ کتابت آن قبل از ۱۰۸۵ باشد .

ثالثاً میدانیم فقہا از نیمہ دوم قرن یازدہم و بعد از آن علیہ صوفیہ برخاستند و علامہ مجلسی ہم بہ پیروی از آنان و مخصوصاً برای تیری پدرش کہ او را صوفی میدانستند علت نامردگان قیام کرد و بیس از آن حکومتہای وقت از آنان پشتیبانی میکردند و کسی حرمت میکرد کتابی علیہ آنان اشاعہ دہد .

در خانمہ باید بگوئیم بدون شک کتاب حدیقہ از ملا معزالدین اردستانی است و

رد صوفیه از ملحقات آنست و خود معزالدین هم از آن بی خبر بوده ، و رساله مزبور از کسانی است که میخواستند مکتبی علیه تصوف و رویه زهد و تقوای ملا محمد تقی و ملا محمد باقر مجلسی بوجود آورند بهمین مناسبت هفده رساله علیه ابومسلم و کتابی بنام توضیح المشریین اشاعه دادند و همانها هم رساله در رد صوفیه نوشته و آنرا بکتاب حدیقه الشیعه ملحق ساخته و مواضعی از آنرا تغییر داده و از شهرت مقدس اردبیلی استفاده کرده آنرا از تالیفات وی قلمداد کردند .

بالاخره هر دو دسته از موقعیت مقدس مرحوم استفاده کرده تا حق ظاهر شود . مؤلف گوید از تصنیفات آنجناب شرحی است بر الهیات تجرید و تعلیقاتی بر شرح مختصر عضدی و خراجیه محقق کرکی و امثال اینها از حواشی و رسائل و جوابهای مسائل .

مقدس مرحوم در نجف اشرف در ماه صفر سال ۹۹۳ هجری وفات یافت و با شیخ بهائی معاصر بود و حکایاتی از این دو شخصیت نقل کرده اند .

نگارنده گوید شیخ محمد سماوی در تاریخ او گوید :

و شیخنا احمد الاردبیلی مصنف الاحکام فی التتزیل
مرقده فی البهو خیر مرقد تاریخه (هب القضا باحمد)

این تاریخ برخلاف نوشته مترجمان ۹۹۴ هجری است ممکن است الف القضا همچنانکه برای ضروره حذف میشود در ماده تاریخ هم بحساب نیاید .

مرحوم جابری تاریخ او را سال ۹۹۲ نوشته گویا اصلا صحیح نباشد .

مؤلف گوید سید جزائری در کتاب مقامات که آنرا در شرح اسماء الحسی تالیف کرده مینویسد از موثق ترین اساتید خود شنیدم میفرمود ملا احمد اردبیلی یانه غنیم و زهد و تقوی و ورعش به آخرین درجه رسیده بود و از سکنه حرم مطهر امیرالمؤمنین (ع) و باصطلاح کبوتر حرم بود یکی از شاگردان متقی و با فضیلتش اطلاع یافت که وی شبها بحضور مبارک شرفیاب میشود و مسائل لا ینحلش را از مقام مقدس علوی میپرسد و گاهی او را بحضور حضرت بقیةالله ارجاع میفرمایند .

مقدس با این موقعیت و از دنیا گذشتگی که داشته باز پس از مرگش یکی از مجتهدان

ویرا در حوات می‌سند که با هیئتی بسیار پسندیده و لباسهای گرانها از روضه علیه^۶ غلورد غالی صاحبها السلام والتحبه خارج میشود می‌رسد چه عملی در دنیا موجبات سکحنی آتعالم سما را فراهم آورد و اینموقعیت را شما داد تا ما هم آنها را انجام دهیم سائت بدان سائت توم ؟

سایح سدهد بارار عمل را در آتعالم بسیار کاسد و ساجیر یافته و هیچ عملی بغیر از ولایت صاحب اس سر و محبت آنحضرت سنیحه بحال ما نداشت .
در همان کات میوسد موفعی مقدس اردبیلی نامه^۷ شاه طهماسب صفوی نوشته و در آن علاوه بر اسکد از سدی توصیه کرده تا بوی اغاستی بنماید شاه را برادر خود خطاب کرده بود .

مخرد سگد شاه نامه^۸ او را دیده ، با احترام نامه^۹ او از جای برحاسنه و خود شخصا سائد را فرانت کرده و حوون سوجه شده مقدس او را برادر خوانده بلافاصله دستور میدهد کسین را حاضر کند و سائد را در آن میگذارد و وصیت میکند موقعیکه من از دنیا رفته ام این نامه را بر سر من گذارید تا وسیله^{۱۰} آن با کیرس گفتگو نمایم و سائت کنم مقدس اردبیلی را برادر خود خوانده .

د سیر نامه^{۱۱} ساه عباس سوسند و در آن از مقصری که مشهد مقدس علوی (ع) ساهنده شده و در حواس کرده تا نامه^{۱۲} شاه مرقوم فرماید شاید بدیوسيله از گناه او سروه سطر سماند مقدس اس محض را سارسی میگذارد .

سای ملک غاریب عباس ، سداکه اگر چه اینمرد اول طالب بود اکسوں مظلوم سماند سناجد از تعصیر او سگدری ساید که حق سبانه و تعالی از پاره^{۱۳} از تقصیرات نو سگدرد کند^{۱۴} سده^{۱۵} شاه ولایت احمدالاردبیلی .

آری اسگوید سائد را سزرگی میوسد که از هر جهت پشت با دنیا و ما فیها رده باشد و الا هیچ سائوی قدرت چنین ساهایرا بدین حقارت ندارد و بلکه با مقام خود ساسب سمداد چنین عریضه^{۱۶} شاه وقت میوسد .

شاه عباس در ساسخ او میوسد .

بعرض سرساند عباس که خدماتی که فرموده بودند بجان منت داشته بتقدیم

رسانید امید که اینمحب را از دعای خیر فراموس نکند .

کنده کلب آستانه علی (ع) عباس .

صاحب تلخیص الانبار مسویسد اردبیل بر ورز رحمتل نام شهر است در آذربایجان که خاکی پاک و آبی خوشگوار و هوایی لطیف و بهر هائی سبب دارد در حسن حال هیچ درخت میوه داری در آنجا وجود ندارد .

این شهر را فیروز شاه سیاد کرده و فاصله آن تا تبریز دو روز راه است و در اردبیل نه پر خوری مشهورند .

و بار ذیل کلمه آذربایجان گوید آذربایجان آستان و سعی است پس نهیست و اران و ارمیده و در آن آستان شهرهای بسیار و دهکات و کوهها و شهرهای جاری در آنست و کوه سیلان در نزدیک اردبیل از بزرگترین کوههای عالم است بر بلند و مسند است که آب آن از ریادی سردی مانند یخی است .

از بیغمبر اکرم (ص) روایت شده فرمود کوهی است میان ارمیده و اردبیل

سیلان چشمه از چشمهای بهشت بر فراز آن جاریست .

و در آن کوه مرقد یکی از اسیاء وجود دارد و در اطراف آن چشمهای متعددی

آب گرم بسیار است که بیماران برای شفای بیماریهای حلدی خود بدانجا میروند و قلعه آن کوه پیوسته پوشیده از برف و یخ است .

تا آنجا که گوید و در آن کوه رود عظیم رس وجود دارد که تا مدت مدیدی

میریزد و از کوههای ارزن الروم گذشند شهرهای ریادی را مسروب میمانند و

ضیاء الملک واقع در نخجوان که از سنگ بنا شده و ساختمان آن از ساختمانیهای

عالم است میرسد

در آن کوه سهری جاری میشود که آب آن برودی بسیار سنگین است و

را از سنگ تشکیل میدهد .

و در آن کوه کاسهای بسیاری از مس و آهن و دهنده فرس است

رمرد (و زاج و لاجورد وجود دارد .

نکارنده گوید از روضه الحفا نقل شده نانی نحسین شهر اردبیل کبوتر است و

بعضی ہم گنہاند بانی اصلی آن اردبیل بن ارس یکی از نوادگان حضرت نوح است .
و کلمه " اردبیل " در اصل اردویل بوده کہ ارد بمعنی مقدس و ویل بمعنی شهر
است یعنی شهر مقدس بعدها بصورت اردبیل در آمدہ .

در کوه سیلان ، حصارى بس محکم بوده بنام دز بہمن کہ بدست کبکسرو گشودہ
سدہ از آثار قدیمی آن مسجد جمعہ است کہ سال ۶۷۸ ہجری بنا شدہ و ہم بنای مختل
و مفرہ " آرومید سیح صفی الدین اسحق اردبیلی قدہ حد سلاطین صفویہ .

(۲۵) شیخ احمد بن اسماعیل جزائری فاضلی محقق و مدقق بود .

جزائری تمام عمر را در نجف اشرف بسر برد و آثاری از خود بنادگار گذارد .
حملہ آیات الاحکام و شرح التہذیب کہ بخشی از آن نگاشتنہ شدہ رسالہ " فی الارتداد " و
رسالہ " در چگونگی اقامت مسافران در شہرہا و امثال ایہا " از رسائل بسیاری کہ تالیف
نمودہ .

شیخ یوسف حراسی او را یکی مشایخ استاد خود سید حلیل عبداللہ بن سید
علوی بلادی حراسی معرفی میکند .

و از احارہ ایکہ فرزندش محمد بن احمد دلہدہ استفادہ میشود او از شیخ حسن
بن شیخ فاضل علامہ عبد علی خماسی نحفی آنی الذکر روایت مکرردہ و ہمچنین از
شیخ عبدالواحد از شیخ فخرالدین طریحی از شیخ اجل افضل احمد بن محمد بن یوسف
حراسی از پدرش از شیخ عالم علامہ علی بن سلیمان حراسی و ہمچنین از خاتمہ
المحتشدین ملا محمد باقر مجلسی از پدرش ملا محمد نقی از شیخ بہاء الملذ والبدن
عاملی از پدرش شیخ حسین از شہید ثانی و از شیخ بزرگوار مجلسی از سید میر محمد
مؤمن حسینی استرآبادی از سید نورالدین علی برادر پدری و مادری صاحب مدارک و
معالم از دو برادر از جمہدش روایت و سماع داشتہ .

و بر احارہ و قرائت از افضل اہل زمان و اورع اہل ایمان امیر محمد صالح
بن عبدالواسع حسینی اصفہانی داماد مجلسی بانی داشتہ .

و بر احارہ " محض " از ملا محمد قاسم بن محمد صادق استرآبادی از مجلسی
مفخر آمدہ جزائری حدود سال ۱۱۵۰ وفات یافتہ .

الدربعه اول میویسد مشارالیه اندکی پس از سال ۱۱۴۹ وفات یافته و احارده هم سید نصرالله مدرس حائری که حدود سال ۱۱۶۸ شهید شده داده و تاریخ آن ۱۱۲۹ هجریست .

(۲۱) شیخ احمد بن شیخ محمد بن یوسف از علما بزرگواری بوده که دقائق معانی را تا ذهن صاحب خود برده برداشته و کشف حقائق نموده .

اصلاً حظی بوده و سو و نما و مراتب تحصیل در حرس شده .

شیخ یوسف در لؤلؤه او را حسین سوده :

بحرانی دانائی بود که فهمی بسیار کجکا و داس و در تارسانی و سدکی حق و سی اعتنائی بر و سم دسا و برهبرکاری عالمرین در حجاب رسیده بود آثار او در معقول و معقول و فروع و اصول حاکی از علو مقام و دقت نظر و حدت اندیشه او بوده در فصاحت و بلاغت و تفریر کوی سفت از اقران بر بوده چنانچه بقاعده سخن کفنی و بمعنیهای حال حقائق را بیان نمودی و بر صحائف تحریر در آوردی .

معظله در میان دانشمندان حرس از همه برتر و پس او را افضل دانشمندان آن سامان میدانم .

حراسی در سفریکه باصفهان نمود هفتد دو روز بطور خصوصی - محقق سرورازی صاحب دحیره مذاکره و استغاده میرداحت .

چنانچه همین معنی را با محقق خوانساری اوقاسکد در اصفهان بود و حانده او وارد شده بود انجام میداد .

علامه مجلسی در احاردهایکه باو داده پس از عده از القاب که وی را داده سوده میویسد او را دریای مالامالی از دانش یافته که کسی را او نایب بر او ندانند و دانشمند ماهری دیده که کسی در فضل و علم هممای او سوده .

حراسی ، شیخ اجاره شیخ سلیمان بن عبداللذ الماسوری صاحب عبدالرحال بود . آثار او عبارت است از کتاب ریاض الدلائل و حقایق المسائل اسکناب را در فقه تالیف کرده و مرحوم سید علی شارح نافع نام کناش را از نام آن اقباس سوده و از آثار اوست رساله در عنایت نماز جمعه . این رساله را در رد رساله شیخ سلیمان شاحوری

بوسید حد آنکہ وی شمار جمعہ را در عصر غیب حرام مینداسد و رسالہء ہم در استقلال
 بدرست مولانہ بکر رسد بوسید و دو رسالہ در منطق و بکر سالہ ہم در بداء و امثال
 اشہاء ناسد .

میر محمد ما عیر از شرح احمد بن محمد اصغری فاضلی حرانی است .
 و محمد حسین عیر از شرح معتمد فقیہ و محمد سعید احمد بن ابراہیم بدر شرح
 یوسف صاحب حدیث است .

و محمد حسین عیر از شرح صالح درازی است اس عالم در جہرم زندگی
 مکرر و کتب طب احمدی و رسالہء اسحارہ از آثار اوست نامردگان در بست و زمان
 قدرت بگذرید .

نگارندہ گوید مناسب است شرح حال احمالی ہر یک از نامردگان اشارہ کنیم .
 آوار بندرس بوسید شرح احمد اصغری مدفعی فقیہ و اصولی و اوحد اہل زمان و وحید
 دوران بود سیر مساج ما از محضر او استفادہ کردہ اند و فصل و علم و ہوسمندی او
 در مسعودی تا حدیکہ شرح ما حد حرانی از فصاحت و غرابت علم او شکست آمدہ
 بود .

اصغری فاضلی نادرہء دانش از حمند معتمد بود آن فلان اگر بحسب ملاقات
 ما حد بحسب مسعود و در اس مسئلہ تا حسن بن عقیل موافقت نمودہ و جہاد را
 واجب غیبی مینداسد و عمل بحر واحد را نحویر نمی نمودہ و شرح جامع اقدام نمودہ
 لیکن نہ آخر رسانیدہ و مالہا در بلاد بحرین فصاحت بعبودہ او بودہ بر اثر اختلافی
 کہ بن او و شرح علی بن سلیمان اتفاق افتاد از فصاحت گزارہ کریم . گوید در محضر
 فصاحت او اگر کسی بدروع سو کند یاد میکرد بلافاصلہ کور مسد و تا نہ سلائی گرفتار
 میکردند .

احمد بن ابراہیم فرزند دانشمندش در لواء ذالبحرین شرح حال سنا مفصلی
 برای او بوسید احوال آن آسکہ وی مجتہدی فاضل جلیل و فقیہی سلیل بود در بحث
 و مدرس قدرت فوق العادہ داشت و عدہء از فضلا مدرس او حاضر میشدند و گاہی
 مجلس محادلہء او از صبح تا ظہر و پس از نماز و غذا دوبارہ شروع میشد تا غروب

آفتاب ادامه پیدا میکرد ، فرزندش برخی از کتب را نزد او خوانده و او از محضر شیخ محمد بن یوسف پدر مترجم اصلی ما و شیخ سلیمان استفاده نموده و امامت جمعه و جماعت را داشته . سید عبدالله سید علوی از او روایت میکرده و فرزندش توسط سید مزبور از پدرش روایت میکرده و کتب چندی از وی نام برده و اخیراً نوشته معظم لدر ۲۲ ماه صفر بس ۴۷ سالگی سال ۱۱۳۱ در قطیف وفات یافته و در مقبره معروف بد حناکه مدفون شده ره .

احمد بن صالح : شیخ یوسف در لؤلؤءه مینویسد نامرده سال ۱۰۷۶ هجری متولد شده و در زهد و تقوی و امر بمعروف و نهی از منکر بنهایت رسیده بود وی پس از حج بیت الله در جهرم از توابع شیراز متوطن گردیده و همواره مرلش ماس غربا و واردین مخصوصا بحرینیها بوده و در آنجا به امامت جمعه و جماعت میرداختند و مؤلفاتی از جمله طب احمدی و رساله در استخاره داشته و در ماه صفر سال ۱۱۲۴ هجری وفات یافته .

و دراز یکی از دیهات بحرین است .

نگارنده گوید علاوه بر نامردگان عده دیگر از اعلام بحرین منسوب بدخرسند که در کتاب انوارالبدرین که شرح احوال اعلام قطیف و احساء و بحرینست نام برده شده اند .

مؤلف گوید صاحب عنوان در حیات پدرش شیخ محمد با دو برادر دیگر کدار اجلاء اعلام بوده سال ۱۱۰۲ بطاعون عراق درگذشتند و در کاظمین (ع) مدفون شدند لؤلؤءه مینویسد پدرش شیخ محمد در علوم عقلیه و فلکیه و ریاضیه و حساب و هندسه مهارت داشته و بطوریکه قبلا هم اشاره کردیم پدر شیخ یوسف ار محصر او استخاره در تالیفی از او نقل نکرده اند و وفات او را سال ۱۱۰۳ هجری یعنی یکسال پس از وفات فرزندانش نوشته اند و قبرش در دید مقابا که محل سکونتش بوده میباشد .

مؤلف گوید تلخیص الاثار مینویسد بحرین ناحیه است واقع میان بصره و عمان و در کنار دریا قرار گرفته و در بسیار گرانبها از آن دریا بدست میآید و هر سال مافع بسیاری از آن گوهر قیمتی حاصل میشود و مردمیکه در آنجا سکونت دارند بر اثر آب

و هوای آن به بفع شکم و ورم طحال مبتلا میگردند .
 مؤلف گوید مردم بحرین از قدیم شیعه و در امر دین جدیت بی نهایتی داشتند
 علما ابرار که مشهور و معروفند از آنسرزمین بسیار برخاسته اند .
 از امله مشهوره است خدا شهرهای بحرین را خراب کند و اصفهان را آباد نماید
 تا از اولی کسی باقی نماند و از ثانوی کسی بجای دیگر منتقل شود .
 خط بضم حاء دیهیی است در بامه که آنرا خط هجر هم میگویند و رماح خطیه
 بدان منسوب و هجر بدو فتحه نام شهر بزرگی است که حاکم نشین شهرهای بحرین
 میاسد و در آنجا خرما و انار و انرح و پنبه بخوبی حاصل میدهد .
 بعمر اکرم فرمود موفعیکه آب با اندازه دو فله برسد حامل هیچگونه پلیدی
 نخواهد بود . مراد آنحضرت از قلههای هجر بوده که آب آن بمقدار پانصد رطل میرسد .
 و رشید هجری که همبایه میثم تمار و از جمله حاملین اسرار امیرالمؤمنین (ع)
 بوده بدانجا منسوبست .

(۲۲) سیح احمد بن سیح زین العابدین بن شیخ ابراهیم احسائی بحرانی ترجمان
 حکماء و منالیهان و ربان عارفان و متکلمان بود روزگار را بقطه سید پیشانی و فلاسفه
 دهر را نام و شناسی بود از میانی اسرار با خیر و از معانی آثار مستحضر در این اواخر
 کسی ساده معرفت و میزان فهم و مکرمت او نرسیده با قدم حرم و احتیاط سر مراتب
 نمود و با جوده سلیقه و حسن طریقه پرده از رخسار مطالب گشود با حقیقتی صافی و
 معنوینی کافی رشنه بیان و بنان در دست اختیار داشت و با آگهی کامل از عربیت تخم
 دانش در سرزمین دل طالبانش کاشت اخلاقی نیکو و طریقه یسندیده و دلجو ار او
 نظهور آمد علم و عمل را هر دو دارا و از حسن تعبیر و فصاحت با خرد و دانایی بود
 و تفریری لطیف و گفتاری مکنین و شریف داشت با خاندان رسالت کمال محبت و ووداد
 ابرار میکرد و با اولاد امجاد آن اس اساس عالم انسانیت اظهار علاقه بی نهایت مینمود
 با بحائیکه برخی از ظاهر بیان عصر او را نسبت به غلو داده و غالی خوانده و در عین
 حال شکی در جلال مقام و علو آن نیکو مرام نبود .
 و من خود صورت احازهای را که بحر العلوم برای او نوشته و حاکی از نهایت فضل

و دانش و جلالت و بینش اوست دیده‌ام ،
نگارنده گوید الذریعه مینویسد اجازهٔ مزبور مختصری بیش نیست و سال تاریخ
آن ۱۲۰۹ هجری است .

احسائی اواسط عمر به ایران آمد و در نزد پادشاهان و بزرگان عصر کمال احترام
را داشت و بیشتر اوقاتش در شهرستان یزد بسر برد سپس از آنجا به اصفهان رفت و
چندی آنجا زیست داشت .

موقعیکه خواست بحائر شریف باز گردد در کرمانشاهان با محمد علی میرزا فرزند
فتحعلیشاه که حکومت آنجا را بعهدہ داشت ملاقات کرد .

محمد علی میرزا امیر دادگر و بزرگی سلحشور و غیور بود .
نامبرده از احسائی درخواست کرد تا در کرمانشاهان توقف نماید .

احسائی که مصلحت دین و دنیای خود را در پذیرفتن درخواست وی دید در
کرمانشاهان توقف کرد و همانجا بود تا موقعیکه والی کرمانشاهان بقصد سرکوبی بغدادیها
بدانصوب عزیمت کرد تصادفا مشارالیه در آن سفر وفات یافت مرگ او فتنه و فساد در
کرمانشاهان بوجود آورد .

احسائی که تاب تحمل اینگونه اغتشاشات و فتنه‌ها را نداشت ناچار از کرمانشاهان
بحائر شریف ارتحال نمود تا بقیهٔ عمر را در آن ارض اقدس بپایان رساند و با کمال
آسودگی بتالیف و تصنیف پردازد .

آثار او - از تالیفات او یکی ، شرح زیارتجامعه است کتاب مزبور که شرح مسوطی
بر زیارت جامعه نوشته دارای سی هزار بیت و مشتمل بر افکار عالیہ و نظرات آهنیس
و استنباطات شایسته و اصطلاحات تازه‌ایست .

نگارنده گوید مطالب نامناسب بسیاری دارد که مرحوم ملا عبدالصمد مازندرانی
در کتاب تریاق فاروق نفل ورد کرده فلیراجع .

از جمله الفوائد و شرح آن که در حکمت و کلام است از حمله شرح الحکمة العرشیہ
شرح حکمت عرشیہ مولینا صدرالمتالہین قده است و همچنین مشاعر آن حکیم ربانی را
این احسائی میدانی شرح نموده و نیز تبصرہ علامہ حلی قده را شرح کرده و ناتمام مانده

کتابی در احکام کفار اقسام کافران قبل از اسلام و بعد از اسلام را بیان کرده و نیز رساله نوشته که کتب اربعه قطعیه الصدور از ائمه (ع) نمیشدند و مطالب دیگر به آن ضمیمه نموده رساله در مباحث الفاظ اصول رساله در اینکه قضاء با مر اول است رساله در باره احتیاج و تقلید و مسائل فقهیه دیگر رساله در تحقیق جواهر خمسہ بعقیده حکماء و اربعه بعقیده متکلمان و احسام ثلثه و اعراض بیست و چهار گانه و بحث از ماده حوادث و برخی از مسائل فقهیه رساله جواز تقلید غیر اعلم و بعضی از مسائل فقهیه رساله در بیان حقیقت عقل و روح و نفس و مراتب آن رساله در معنی امکان و علم و مشیة و امثال آن رساله خاقانیہ در جواب پرسش فتحعلیشاہ کہ چرا حضرت بقیہ اللہ بر ائمه ہشتگانه دیگر برتری دارد رساله در شرح علم صناعت و فلسفہ و اطوار و احوال آنها رساله در شرح آیات اس فارس کہ در علم کیمیا بودہ دور رساله در بیان علم حروف و جفر و انواع سسطو کسر و میزان حروف شناسی رساله در پاسخ پرسش یکی از عارفان کہ آیا نمازگدار هنگامیکہ میگوید ایاک نعبد و ایاک نستعین مخاطبش از ضمیر مزبور و امثال آن چیست آیا ذات اقدس حضرت پروردگار است؟ رساله در بدا و احکام لوح محفوظ و اثبات رساله در شرح سورہ توحید رساله در کیفیت سیروسلوک و اصلان بدرجات قرب ، جواب مسائل تولیہ کہ شیخ عبد علی تولی یرسیدہ پاسخ مسوطی نوشتہ و جمع بین باطن و ظاہر نمودہ و انسان صغیر و کبیر را شرح دادہ و بد بسیاری از مراتب عرفان اشارہ نمودہ و فرق صوفیہ را رد کردہ و طریقہ حقہ را متذکر شدہ و عوالم خمسہ را شرح دادہ و حروف مقطعہ فواتح السور را تفسیر نمودہ و بسیاری از معضلات کتاب و سنت را ایراد کردہ و رساله بنام حدیث النفس الی حصرة القدس فی المعارف الخمس و کتاب الجنة والنار و احکام آنها را بتفصیل نوشتہ رساله در حجیة اجماع و حجیة احکام سبعہ آن و حجیة شہرہ و کتاب اسرار الصلوہ و مختصر فی الدعاء و شرحی بر حکم دی الراسین کتاب کشف الغطاء و رساله الشاہ و رسالۃ الحیدریہ فی الفروع الفقهیہ و مختصر آن در طہارت و صلوہ و مسائل القطیفیہ و المقالة الصومیہ و رسالہ فی اصول الدین بزبان پارسی و امال اینہا کہ صد رسالہ تکمیل میشود و کتابی در پاسخ مسائل مختلفہ کہ یاد آوری آنها خارج از وضع اختصار کتاب ماست .

نگارنده گوید بیشتر رساله‌های مزبور که از دو ورق یا سه ورق رحلی تجاوز نمیکنند در کتاب جوامع الکلم بطبع رسیده معلوم میشود مؤلف بر اثر علاقه‌ایکه بشیخ مترجم داشته میخواستہ تمام رسائل را با شرح مبسوط نام ببرد لیکن خستگی مانع از ذکر آنها شده .

مؤلف گوید احسائی بشدت طریقه صوفیه را انکار میکرده بلکه بر طریقه عرفانی فیض نیز خورده میگرفته و او را تکفیر مینموده .

نگارنده گوید احسائی پرده بی حیائی و دریدگی را تا آنجا بالا زده که نام بزرگ محسن را که ملا محسن فیض بدان مفتخر بوده با تعبیر لایق بخودش ملا مسیعی مینویسد ما ناچار میگوئیم ویل لمن کفره نمرود .

مؤلف گوید بعضی احسائی را در کمال بسرحدی معرفی کرده که گفته اند در اغلب علوم ماهر بود و از حرف و رسوم با خبر بوده و طب و قرائت و ریاضی و نجوم میدانسته و مدعی علم کیمیا و اعداد در طلسمات و امثال آنها از امور مکتومه بوده و اظهار میداشته بحضور حضرت بقیة اللہ شرفیاب شده .

در نقل قول و نسبت آنها بوی و صحت سندشان خدا داناست .
احسائی تعلیقات و حواشی و توضیحات بسیاری بر عده از اخبار و حط و مصنفات داشته .

اشعار او بسیار است و دیوان بزرگی دارد و مرثی و قصائد بسیاری در ریا و ثناء خاندان عصمت علیهم السلام سروده .

بخشی از آنها را شاگرد واعظ عارف صالح کامل ایمانی اثر مولینا حسین بن مؤمن یزدی کرمانی در کتب فارسی خود که در مقتل و نصیحت نوشته ذکر نموده .

محدث نیشابوری در رجال خود مینویسد احسائی فقیهی قاری و محدثی عارف و در معرفت اصول الدین بی نظیر بوده و رساله‌های متقنی نوشته ما در کربلا باوی ملاقات کردیم و شکی در وثاقت و جلالت او نداشتیم .

احسائی علاوه بر سید بحر العنوم از فقیه اوحد امیر سید علی طباطبائی صاحب ریاض المسائل و افقه افخر شیخ جعفر کاشف الغطاء و از میرزا مهدی شهرستانی و جمعی

از علماء قطیف و بحرین اجازه داشته و در سلسله اجازاتش مذکور شده ،
نگارنده گوید تاریخ اجازه میر سید علی بطوریکه در الذریعه اول آمده سال ۱۲۰۹ هجری بوده و تاریخ اجازه کاشف الغطاء ۱۲۰۹ و تاریخ اجازه میرزا مهدی نیز ۱۲۰۹ بوده .
نگارنده گوید مستدرک الوسائل مینویسد احسائی از شیخ احمد بن شیخ حسن بحرینی و شیخ احمد بن شیخ محمد آل عصفور اجازه داشته ، اجازه شیخ احمد بحرینی ۱۲۱۵ هجری بوده .

و خود او نیز بعده اجازه داده از جمله به شیخ اسدالله شوشتری و بدو فرزندش شیخ محمد تقی و شیخ علی نقی تاریخش ۱۲۳۶ بوده و شیخ بزرگوار محمد حسن صاحب حواهر و شیخ محمد تقی صاحب حاشیه و حاج میرزا ابراهیم کرباسی .
مؤلف گوید احسائی دو فرزند فاضل مجتهد بنام محمد و علی داشته .

لیکن فرزندش شیخ محمد که فرزند بزرگتر و فاضل بوده رویه پدرش را سختی انکار میکرده و هرگاه گفته پدرش را نقل میکرده از خدا برای او درخواست عفو مینموده چنانچه میرزا ابراهیم فرزند صدرالمتالهین همین معنی را با پدرش عملی میکرده لیکن باید گفت بینهما بون بعید .

نگارنده گوید انوارالبدین مینویسد شیخ علی نقی فرزند شیخ احمد احسائی فاضلی محقق و مدقق بود ، کتبی دارد از جمله شرح رساله حضرت هادی و تحقیقاتی در دفع اعتراضاتی که بر پدرش شده .

نامرده مدتی پس از درگذشت پدرش وفات یافت تاریخ فوت و محل قبرش معلوم نیست .

لیاب الالقب مینویسد شیخ علی فاضلی حافظ و شاعر بود و دیوانی داشت اشعاری را او نقل کرده از جمله :

اتسئل داعما عن رفع زید فزید کان اسما للولی

و عمرو نصیه لاشک فیه علامة نصیه بغض الولی

ای کسیکه همیشه می پرسد چرا زید در ضرب زید عمرو مرفوع است و عمرو در آن منصوب میگویم برای اینکه زید کنایه از اسم مبارک علی (ع) است و علامت رفع آن

مقام رفیع آنعالیجناب است و عمرو که منصوب و مفعول است علامه نصب آن کینه علی (ع) است .

مؤلف گوید از کسانی که منکر فضیلت شیخ احمد بود حکیم متاله محقق نوری بود لیکن باید گفت حق آنستکه شیخ در عداد فضلا بوده .

آری در برابر همه مخالفان شاگرد ارشدش حاج سید کاظم رشتی از او کمال احترام و بزرگداشت در حیات و مماتش داشت .

سید در محضر شیخ عزتی فوق العاده داشت و پیشوای فهمیدگان و با خردان بود بلکه باید گفت نامبرده نور چشم شیخ و نیروی قلب او بود در تمام گرفتاریها با او همراهی میکرد و میتوان گفت مانند پیراهنی برای او بود که وی را از سرما و گرمای مخاطرات محفوظ میداشته .

سید ، مردی فاضل جامع جلیل و از بزرگان وقت بشمار میآمده اصلا از مردم رشت و در امور مربوط بشیخ نیابت کلی داشته و یاران شیخ پس از رحلت وی او را مقتدای خود میدانسته و در حائر شریف تا زمان ما با وی نماز میخواندند .

سید در حق شیخ سخن از حد گذرانیده و او را از همه افاضل مشهور که در آنروزگار میزیسته برتر و بالاتر میدانسته و مدعی بوده که همه اعلام به وفاق و جلالت و اجماع کرده . و میگفته در کلیه مراتب و فنون فقه و اصول و رجال و حدیث و علوم عربیه و علوم عربیه اعلم از همه و بلکه در آنها مبدع و مؤسس بوده .

سید نوشته موقعیکه شیخ مرحوم به اصفهان وارد شد و مورد احترام و اکرام اعلام اصفهان قرار گرفت و منهم در آنجلسات حضور داشتم هنگامی از حکیم ربانی ملا محمد نوری پرسیدند مقام آقا محمد بیدآبادی بالاتر است یا مقام شیخ احسانی ؟ حکیم پاسخ داد کسی باید این موضوع را امتیاز دهد و تعیین مقام کند که خود بمقام آنان ارتقاء پیدا کرده باشد و افزود من کجا و آن مقام .

پس در ذیل احوال شیخ افزوده موقعیکه دامنه خلاف میان او و فضلا عراق بالا گرفت و آتش مخالفت بی نهایت شعله ور گردید شیخ ناچار عرض عقائد حقه خود را بر آنها نموده و بخوبی از عهده برآمده لیکن آنان بگفته او توجهی نکرده و بر عناد

خود افروودند و بروء ساء شهرستانها و آنها که بند حل و عقد در دستشان بوده نوشتند که شیخ احمد اعتقادش چنین و چنان است و از اینراه دلهای مردم را علیه او بتشویش انداخته و امر را بر او مشتبه ساختند و بهمین اندازه هم اکتفا نکرده .

لکه جزء چهارم شرح الزیارة را پیش وزیر بغداد برده و مطاعن خلفا را که در آنجا به بهترین طرری ایراد کرده مخصوصا حکایت حسن بن حیص بیص دیکالجس با متوکل و اشعار که در محضر او اشاد کرده و حاکی از کفر قدیمی خلفا بوده بوزیر مزبور نشان دادند .

پس از این وری دیگر از آن کتاب را بنامبرده نشان داده که وی خلفا را مکار و مرور فتمداد کرده و ثابت نموده امیرالمؤمنین علی (ع) خالق و رازق و محیی و میمت است .

و عرض اصلی آنان از این گوید اعمال آن بود تا بکلی موقعیت شیخ را مضمحل کرده و حسیت او را بریاد دهند . بلکه باید گفت نامبردگان به تنها با آبروی او بازی کردند بلکه با نسبتهای نابجا مقام شیعه را لکه دار ساختند چنانچه پسر ربیر در روز حمل فریاد زد مرا و مالک را بکشید .

شیخ پس از آنکه یقین کرد جان خود و شیعه در معرض نابودیست و هرآن در انتظار سرواں بلا بود تا سرانجام فرار را بر فرار اختیار کرد و بعنوان زیارت حج بیت الله با زن و بچه خود و با فروش تجملات زندگی و با ضعف و ناتوانی فوق العاده ای که داشت بجانب خانه خدا روان شد .

موقعیکه بمنزل هدیه سه مرلی مدینه رسید شوق لقاء حق بسرش افتاد و نسیم روح افرای عالم قدس شامش را تازه کرد و از زندان تنگ ناسوت بفضای وسیع لاهوت خرامید و از رنجهای اینجهان آسوده گردید و با دوستانی که هیچگاه اندیشه نامناسی در مخیله شان راه پیدا نمیکند ملاقات کرد و فرار ظاهری او بقرار حقیقی میدل گردید و از بیت الله سوری به بیت المعمور معنوی رهسپار شد .

مؤلف گوید سال فوت او که داهیه عظمی و واقعه کبری بود اوائل ۱۲۴۳ هجری در سن بود سالگی بوده در حالیکه سر و رویش سپید و از خلق عالم بکلی ناامید بود

در جوار مرقد مطهر ائمه^ع بقیع علیه السلام مدفون شد و بیشتر از مسلمانان برای رحلت او مجالس سوگواری برقرار داشتند و مرحوم حاج میرزا ابراهیم کرباسی سه روز بمنظور درگذشت او مجالس عزا منعقد ساخت و در هر سه روز که مجالس از عوام و خواص تشکیل میشد شرکت میکرد رحم الله معشر الماضین .

و ما پیش از این مجملی از تاریخ بحرین را ذیل احمد بن محمد بن یوسف ایراد کردیم .

نگارنده گوید سال وفات شیخ احمد علاوه بر آنچه مؤلف نقل کرده بعضی ۱۲۴۴ و مستدرک والذریعه ۱۲۴۱ و بعضی ۱۲۴۲ نوشته و ماده تاریخ ذیل مطابق با سال ۱۲۴۲ هجری است ((فزت بالفردوس فوزا یا ابن زین الدین احمد)) و ممکن است آنها که ۱۲۴۱ گفته همزه ابن را حساب نکرده اند .

بعضی گفته اند بر لوح قبرش نوشته اند :

لزين الدين احمد نور علم
يريد العالمون ليطفئوه
تضيئي به الدياجي المدلهه
و يابى الله الا ان تتمه

پسر زین الدین همراه با نور علمی است که شیهای تاریک را روشن میسازد چهاستان میخواستند آن نور علم را خاموش سازند خدا نخواست و آنرا درخشانتر ساخت .

فرزندش علی در رثاء پدرش میسراید :

لله محتد مجد حل في جدت
مطهر قد اطاب الله مفرسه
لو يعلم الواصف المطرى مدائحه
وكف منحسرا عن وصف من عجزت
لو يعرف الناس منه بعض ما جهلوا
طهر بطيبة قد طابت سجابه
من الرذائل براه و صفاه
لضاق ذرعا بما اولاه مولاه
راس المنابر ان تحصى مزاه
ضلوا بوصف الذی فی بعد ما حقو

در قصص العلماء ذیل احوال میرزا محمد تقی برغانی شهید ثالث مطالبی مربوط بشیخ احسائی ایراد کرده برخی از آنها را بطور اجمال بیان میکنیم .

احسائی مواقعیکه باصفهان میرفت بخانه حاجی کلباسی وارد میشد و در مسجد حکیم نماز میخواند و حاجی هم باو اقتدا میکرد لیکن حجه الاسلام و دیگران از وی

بزرگداشتی نمی نمودند .

احسائی مرتاض بود و در بدو امر ریاضت میکشید و کندر زیاد مصرف میکرد و بداسیب حافظه اش قوی بود .

آخوند ملاعلی سوری موقعیکه فوائد شیخ را دید بفهمش اذعان کرد و چون شرح فوائدش را که بقلم خود او بود مشاهده نمود او را کم مایه ترا از آن دید که خیال میکرد ملا اسماعیل واحد العین که ارشد شاگردان آخوند بسود در مسئله علم با وی صحبت نمود و بر او غالب شد .

موقعیکه در اصفهان بود قبل از ظهر دم در مسجد حکیم می نشست قبله نما را برابر خود میگذارد اول ظهر که میشد نیت نافله میکرد تا رسیدن بمحراب چند رکعت نافله نما می آورد و حاجی کلباسی اقتدای او نمود و گاهی حاجی با اقتدا میکرد و اهتمام زیادی بممار نافله و نماز اول وقت داشت .

گویند موقعیکه در کرمانشاهان بیمار بود و قدرت ایستاده نماز خواندن را نداشت رسمایی از سقف اطاق آویخته بود در سوق ایستادن دست بدان میگرفت و نماز را بدینوسیله ایستاده ادا میکرد .

پنجمین کسیکه شیخ احسائی را تکفیر کرد ملا محمد تقی برغانی سابق الذکر بود همهمه تکفیر شیخ که مرد معروفی بود در قزوین موجب اغتشاشاتی میشد ناچار علیبنی سررارکن الدوله استاندار قزوین جلسه ضیافتی تشکیل داد تا رفع اختلاف بین او و شهید برغانی را بنماید متاسفانه نتیجه نبرد و غذا بر خلاف خواسته او بمصرف رسید شهید معتقد بود میان کفر و ایمان آشتی نیست .

از جمله مسائلیکه موجبات تکفیر شیخ را بوجود آورد مسئله معاد بود که او عقیده مند بدین هورفلیاتی بود و غیر از برغانی عده دیگر هم از علما او را تکفیر کردند از قبیل آقا سید مهدی طباطبائی حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی اخوند ملا آقا دربندی شریف العلماء آقا سید ابراهیم صاحب ضوابط شیخ محمد حسین صاحب فصول شیخ محمد حسن صاحب جواهر .

حتی مرحوم سید مهدی طباطبائی در مباحثه ای که با سید کاظم رشتی نمود فرمود

ظاهر برخی از کلماتی که در شرح الزیارة شیخ دارد بخلاف ضرورت شرع و دین است و من با چنین ظنیکه دارم تو و استادت را کافر میدانم و کفر ظنی هم کفر است . احسائی عمل بظن را حرام میدانست و میگفته من قطع به احادیث دارم و از خود حدیث ، صحت آنرا می فهمم و یقین میکنم کلام امامست بنابراین نیازمند بعلم رجال نمی باشم .

تنکابنی گوید موقعیکه بدرس سید کاظم رشتی میرفتم روزی در ضمن نقل وصایای استادش گفت بمن نوشته فاما الاعصار التي تراها فی بعدی فهیجتها انا و خود سید کاظم معنی کرد مراد از اعصار ، دودی است که از کنده برمیخیزد یعنی دودهائی که پس از من آسمان (دین و دیانت) را تاریک میسازد دودهائی است که خود من (از کنده) پوسیده فکر نارسایم (بوجود آورده ام) .

آری چنانست که گفته بود غائله بهائیه ، بابیه ، ازلیه ، شیخیه ، کریمحاسبه ، و کشتارهاییکه از آن دستهجات بوجود آمده همه از کنده او بوده .

باری بطوریکه پیش از این نوشتیم سید از مهمترین شاگردان شیخ بوده و کتیب بسیاری تالیف کرده از جمله اللوامع الحسینیة ، الحجذالیا بالعدوالمحذة الدامعة ، مقامات العارفین اسرارالشهادة ، اسرارالعبارات شرح دعاء السمات ، شرح قصدهء لائنهء شدور الذهب شرح اللامیه در مدح حضرت موسی بن جعفر رساله فی وجود الحق شرح الکلمات المنسوبة الی فخرالدین الرازی ، علم الاخلاق والسلوک ، احوثة المسائل کتب خودراکد نزدیک به صد و پنجاه کتاب و رساله است در کتاب دیگرش بنام دلیل المتحیرین و ارشاد السترشدین نام برده .

و این همان رساله ایست که در پاسخ استفتاء جمعی از هندیها نوشته که مذهب شما چیست و چرا شما را تکفیر کردند و مقصود علما از این موضوع چیست ؟

سید در رسالهء مزبور علاوه بر پاسخی که با آنها داده با عبارات تنگینی نسبت باعلام شیعه توهینهای بسیاری که لایق خود و پیش و پیش بوده نموده موقعیکه رسالهء مزبور بعرض سید ابراهیم صاحب ضوابط رسانیده فرمود خوب بود نام این رساله را بعوض آنکه دلیل المتحیرین گذارده شتمیه بنامد زیرا بغیر از دشنام حرف دیگری ندارد .

سید سال ۱۲۵۹ هجری قمری خود بنویسد .

و سائرین او علم محمد سراری ، کریمخان کرمانی و امثال آنها بوده تنکابنی در
صغر سن خود او را سگدین مدرس سید صرفتم علم محمد هم مدرس او می آمد و قلم و
نویسی در دست و رطب و انیس سید را یاد داشت منمود و هما وقت آرایش خود را می تراشید
و آنرا سبوح و مستحسب می خواند .

۲۳۱ - احمد بن مهدی بن اسی در کاسی رافعی . محل فحول و فخر علما معقول
و مقبول تهریب عماد احمد برقی قدس سره .

رافعی در کاسی بواج و بحرین سرلطمه و حجاج بود در فنون معموله اسنادی ماهر و
در علوم مسوده سید کاسی بر بنده و فقهی برارنده از بزرگان دین و عظام
مجتهدین کاسی است . در کاسی بر و از کودکی مدعی مملواری در بود .

رافعی مجتهدی متبحر بود و از اکثر علوم و فقه و ریاضی و نجوم بهره
گش و گشتی داشت .

رافعی بزرگ حد و نظم و با وفار و عبور بود نسبت به سحارگان و حیوانات
کس و تهرانی را داشت و با همت مخلص فردی گذر داشت امور آتارا کاملاً اداره میکرد
و در هیچ عهد از سحما مخلص و رحمتان را عهد نگرفت .

رافعی آثار بسیاری از خود یادگار گذارده و تصوف و تالیفات و تالیفات
بسیار بر روی دست و در کمال سواد و از ردگی بوده از جمله شرح بحر الاصول در
برق و برقی در حدیث مجلد (هفت مجلد) و شرحی بر کتاب حساب و الدین و کتاب
معرفه - السعاده و شرح جامع السعادات و الد مرخومین بوده . ماهج الوصوال الی
جله نویسن در ده مجلد . عن الاصول اس کتاب را در آغاز کار بنویسد . اساس
الاحکام فی شرح عمده مسائل الاصول بالاحکام . عوائد الایام در بیان مسطر فاسی
است که در دوره ردگی علمس از قواعد علما اعلام بدست آورده و فوایدی که باچار
باید دانسته شود بخصوصاً آنها که سما عس به از عیاست اس کتاب در فن خود بی نظیر
است مختصری در اصول الفقه که مسلم بر هرار باد و هرار است و آراسام مفتاح
الاحکام نامیده کنای در مشکلات العلوم باید اس کتاب عبرت مشکلات العلوم والدش

باشد کتاب المسند این کتاب مسوط کد گاهی هم معظم له را بنام آن می‌شاسد در فقه استدلالی است و در چند مجلد گرد آمده کتاب مزبور مشتمل بر ابواب عبادات تا آخر کتاب حج است و اندکی هم از کتاب بیع را دارا و ابواب اطعمه و اشرب و صید و ذبائح و مقداری از مباحث نکاح را نوشته و کتاب مزبور را بکتاب قضا و شهادت و فرائض و مواریث پایان داده و سایر مباحث فقه عهده تعویق افتاده و رساله برهان فارسی در عبادات داشته ، سیف‌الامه این کتاب در رد یادریست کدی از مسیحیان بخبال خود در رد اسلام نوشته مؤلف بزرگوار العاطلی از کتب سماوی کدی برهان سری بوده در کتاب خود آورده سپس آنها را فارسی برگردانیده و تاسخ دیداشکن او را داده و سایر رسالات دیگر که شیواترین طرزی نکاسد و از برسنشها تاسخ داده ، طاق‌دیس کتابست منوی مشتمل بر مطالب اخلاقی و عرفانی و حکایاتی مناسب و دقیق ، کتاب الحرائر کتاب زیبایی است که آنرا در حقیقت خاسمہ مشکلات العلوم بدر بزرگوارس قرار داده بیشتر از یازده هزار بیت است .

در این کتاب لطائف و فوائد و نوادر و آثار تمکین و کنکوها و قصصها و اشعار و آنچه را که بک کتاب کشکول جامع باید دارا تاسد کرد آورده مخصوصاً بد حسنی از غنیمت غریبه و اصطلاحات اشاره کرده از جمله در صفحات اوائل کتاب مشکولس میویسد شرح بهائی در کشکول میویسد در شب دوشنبه سردهم ماه مبارک رمضان سال هزارم هجرت قرآن حسنی در برج سرطان خواهد شد و قرآن مزبور دلیل بر آسنگد فسد عظیمی بد وقوع خواهد پیوست انتهی کلامه .

خود نراقی پس از این نوشته در شب دوشنبه دوم ذیحجه الحرام سال ۱۲۱۱ هجری قمری در برج مزبور اتفاق افتاد و در دهه آخر اتماد آنا محمد فاعجاز الحرام را در حوالی تغلیس از پای در آوردند و بر آن آن فسد عظیمی در آن رخ پیوست و گروه بسیاری از لشکریان دولت ایران کشند شدند و بروج بروج بعارضه رفت و مردم از اطراف سر برداشتند و راه عبور و مرور بسند شد و بسیاری از دلهات حراسد و رعینها به بیچارگی افتادند و یغماگران سر راه بر مردم گرفتند و پس از اندکی چنانچه در عصر شیخ بود امور مملکت انتظام صحیحی بحود گرفت و سال ۱۲۱۲ کسور ایران به تصرف

برادرزادہ اس فتحعلیشاہ فاحار در آمد و مردم با کمال اطمینان زیست کردند و راهبها
رو نامی کدارد .

و از همان کتاب استفادہ میشود در سال جلوس فتحعلیشاہ کہ ۱۲۱۲ ہجری باشد
و کلمہء با را تشکیل میدہد ریارت اعتاب غالباً مشرف شدہ و قبل از آن یعنی سال
۱۲۰۵ سر آمادہ برای ریارت مرافد مطہر بودہ .

و از همان کتاب سر بدست میآید کہ از شیخ اکبر کاشف الغطاء احارہء روایت دانستہ
و در سفر سامرا ہمراہ معظم لدہ بودہ و حکایتی از اعجاز ائمہ در آن سفر اتفاق افتادہ کہ
وی - طر آن بودہ .

اشعار فارسی و قطعات مناسب و ریائی از خود در آن کتاب ایراد نمودہ و بطوریکہ
از اشعار وی بدست میآید تخلص نعری او صفائی بودہ .

نگارندہ بخشی از اشعار آندار آن عالم غلیم را با حاشیکہ معدومہ بود از حرانی
و برخی از کتب خود او کرد آورده از آنہا است .

نمربست گذ اندر طلب دوست دویدیم
با ہنحکس از دوست دیدم ساسی
در کعب حرانی سر از آن جای گرفتیم
سر بر سر زانو سہادیم و شنسیم
ہر سر کہ آمد ہمہ بر سبہ شکسیم
حام از جد ہمہ زہر بلا بود گرفتیم
جسم از رخ ہر کس ہم اگر دوست نہ شنیم
از آنجد حر افسانہ، او کوش گرفتیم
ہر لوح کہ در سکت ما حملہ شنسیم
ہر نفس حر نفس وی از سبہ سردیم
حر عکس ز حسن ز آئند دل گرفتیم
گر سبہ سبہم آب ز حوی مرد حور دیم
یکجند جس جور رہ معنود سردیم
ہم مدرسہ ہم صومعد ہم سگدہ دندہ
از ہیچکسی ہم خسر او شنیدیم
سہا و دل افسردہ و نومد خریدیم
ہم بر سر خود حرفہء صد بارہ کشیدیم
ہر سبغ کہ آمد ہمہ بر فرو خریدیم
می از چہ ہمہ خون حکر بود جسدیم
با از در ہر کس ہم اگر خوس خریدیم
از آنجد بحر فصد، او لب نکریدیم
ہر صفحہ کہ در مدرس ما حملہ دریدیم
ہر مہر بحر مہروی از دل سردودیم
حر یادوی از مررع خاطر درویدیم
ور گرسہ لخت حگر خوس مکیدیم
المیة للہ کہ مقصود رسیدیم

بنشسته که از شش جهت این نغمه شنیدیم
بر خیز صفائی چه نشستی که رسیدیم
پس دیده گشودیم بهر سو نگر دیدیم
جز پرتو یکمهر دگر چیز دیدیم
نخلی و زهر نخل ایا الله شنیدیم

لا تشنوا البصیحة من هذه المرادم
فی زخم ذلك الدل لا تنفع المراهم
صراف عشق یارک لا یقل الدراهم

مؤلف گوید از مطالب متنوعیکه معظم له در خزائن ایراد نموده معلوم میشود از مقامات معرفت نیز بهره مند بوده و علومزلتی داشته .

اساتید ما گفته اند معظم له مراتب تحصیلی را ماسد محصلان دیگر بدست آورده و رنج سفر و جور استاد کمتر دیده .

اکثر معلومات خود را از محضر پدر بزرگوارش استفاده کرده و اندکی هم ارمحاضر برخی از افاضل عراق بهره مند گشته .

پس از آنکه موقعیتی بدست آورده طلاب با استعداد را بمرل خود مخواندد و امور آنها را بعهده میگرفته و جلسه تدریس برای آنها منعقد میساحند و آنحد را مورد توجه و علاقهاش بوده از آنها التقاط مینموده و بحکم حدالعلم من افوادالرحال ارافواد حاضران استفادهها میکرد و از اینراه پایه تحصیلی خود را عالیترین مقامات رسانده و بر اساتید فن و ماهران هر مامس تفوق و برتری پیدا کرده .

قصصالعلماء نیز درباره معظم له میویسد معروفست جناب حاجی ملا احمد نراقی کم دیده است و درس کم خوانده و عطایات و زکات و خویس این جناب و صدقینات را نموده و ذوق فقاهاست آجناب بر خلاف ذوق حماهیر مساهیر حدفد مهره است جسده غالباً اقوال ضعاف را در مقام تقویت برآمده .

لباباللقاب اساتید و مشایخ او را از قبیل پدرس و مرحوم بحرالعلوم و کاشف

العطاء و میرزا مهدی شهرستانی نقل کرده و مینویسد شگفت از کسانی است که میگویند وی محضر اسناد ندیده چگونه ممکن است کسیکه از او تادعلما بوده و پایه محکم فقه و اصول و فنون ادبی و ریاضی را با کمال مهارت دارا بوده و ریاست وقت بعهد او برقرار گردیده بدون اسناد ایسهمه دقایق را ظهور رساند آری استاد در حقیقت همان سروری فضالت و سلفه مسقیم و قریحه شعله‌ور و مطالعات شبانه روزی و دقت در اظهارات اعلام و تحقیقات علماء کرام است که تراقی همه آنها را دارا بوده است.
با آنجا مینویسد:

تراقی ریاست عامه داشته و بیشتر اوقاتش را عزل و نصب حکام و ترویج احکام و مراجعات خواص و عوام و امامت مسجد و رفتن بمنابر و تحریر احوه و رفت و آمد با علماء دوسان و توجه از حال فقیران و مواظبت اخلاق فرزندان و مسافرت شهرها و ملاقات با بزرگان دولت و اعیان ملت و حضور پیش سلطان و دگر وورد با خدای ممان و مساجد سمهسان میگردانیده در عین حال تالیفات بسیار و در آنداری از خود نه یادگار کدازده .

و بطوریکه از بوسند خود او استفاده میشود در چهاردهم ماه حمادی الاخری سال ۱۱۸۵ میلادی شده .

نگارنده گوید بطوریکه اشاره کردیم مرحوم تراقی از شیخ نزار اعلام عصر مجاز بوده بحسب پدر بزرگوارش حاج ملا مهدی تراقی . دیگر سیدعلی صاحب ریاض سوم شیخ اکبر کاسف العطاء چهارم سید بزرگوار علامه حرا العلوم محم میرزا مهدی شهرستانی و عنده‌ئی هم از قبیل آقا محمد علی نزار جریبی و ملا محمد علی اراسی کاشانی و شیخ اعظم مرصی انصاری فده از وی محار بوده‌اند .

نگارنده اشاره حاج ملا احمد را که به شیخ مرور داده در کتابیکه به منظور شرح احوال شیخ کرد آورده‌ام و نام العنت الساری موسوم ساخندام نگاشته‌ام .
تراقی در این اشاره کاملاً از شیخ مرور بزرگداست نموده و تاریخ اشاره مزبور در یاد سوال سال ۱۲۴۲ هجری بوده .

توضیح گوید تراقی حدود سال ۱۲۴۴ هجری در فریده تراقی که در ده فرسخی

کاشان قرار گرفته بوسیلهٔ ویا، عمومی که قریهٔ مزبور و جاهای دیگر را تهدید کرده بود وفات یافت .

نگارنده گوید بطوریکه تاریخ اجازهٔ مزبور نشان میدهد اواخر سال ۱۲۴۴ مرحوم نراقی حیوت داشته شاید منظور حدود ۱۲۴۵ بوده چنانچه دیگران وفات او را در شب یکشنبه ۲۳ ربیع الثانی سال ۱۲۴۵ نوشته‌اند .

مؤلف گوید مرحوم نراقی از بیماری خانمان برانداز و با عاذنا اللہ و جمیع المؤمنین منها بحق محمد و آلہ الطاهرین بی اندازه بیمناک بود و مخصوصاً دستور داد تا موقعیکه در قریه براق اقامت دارد کسی از مردگان بدانمرض و عدد آنها سخنی نگوید برخلاف انتظار در یکی از روزها زن بینوایی برای انجام مهمی بحضور وی آمد از رحلت برخی از بزرگان گفت نراقی اظهار داشت مگر نشنیده که گفته‌ایم از پیش آمد و رفتگان بدان سخنی نگوئید و اطلاعات راجع بدانرا با ما در میان نگذارید .

آنزن گفت آری شنیده‌ام بهمین جهت از موقعیکه این واقعه پیش آمده با بحال من راجع بدان سخنی بعرض مبارک نرسانیده اینک آمده‌ام با اطلاع برسایم ده هزار نفر با نزدیک بدان بوسیله این بیماری مهلک با امروز در گذشته‌اند .

بمجردیکه نراقی این سخن را شنید از سیم و ترسکد دامگیر او شد غش کرده به زمین افتاد و همان وقت قی و اسهال شدید که لازمه این بیماری خانمان سوز است بر وی عارض شده پس از چند ساعتی دارفانی را وداع گفت و چون طایر سکروچی از قوس نزول بقوس صعود پرواز کرد و بملا اعلی پیوست .

جنازهٔ او را با احترام تمامی سحف اشرف حمل کردید و در پشت سر مبارک صحن مطهر مدفون شد و من در موقع عتبه نوسی دربار همانون حضرت مولانا علی علیه السلام بریار قبر او شرف حسنم رحمۃ اللہ علیہ .

یکی از افاضل شاگردان او فلک کرد موقعیکه جنازهٔ مرحوم نراقی را سحف اشرف حمل میکردند در یکی از منازل خوس آب و هوا حبابه را کدازده و فرا بتلاوت کلام اللہ مشغول بودند من از نظر گرمی هوا و بس آمدنکد برای آن مرحوم سده بود برسد من پیش بروم ، ناچار پیشرفتم موقعیکه کنار حسد او آرام گرفتم بوی خوشی بطیر بوی عطر

از جنازه آن مرحوم بمشامم رسید بلکه میتوان گفت اصولاً تغییری در جسد وی بوجود نیامده بود و همچنان صحیح و سالم جنازه او را بعثیه علییه علویه وارد و دفن کردند رضوان الله تعالی علیه .

آری خداست که بندگان مؤمن و نیکوکار و دانشمندان دینی خود را از همه جهت سر بلند و عالی مقام میسازد والحمد لله رب العالمین .

سیحانه پنجم مینویسد بنقل از واسطه معتمد از آقای حاج سید احمد خسرو شاهی سریری شنیده شد موقعی که جسد پدرش حاج سید محمد خسرو شاهی را بنجف اشرف حمل کرد و قرار شد جسد ویرا کنار قبر مرحوم ملا احمد نراقی دفن کند موقعیکه وارد قبر شد تا شریفات دفن را انجام دهد اتفاقاً مشاهده کرد بدن پدر و پسر یعنی حاج ملا مهدی و حاج ملا احمد صحیح و سالم است و تغییری در آنها بوجود نیامده ، الحمد لله .

مؤلف در پایان احوال مرحوم نراقی مینویسد تا این روزگار ، علم و اجتهاد در خاندان معظم له باقی و یادگارهای او همه عالم و مجتهدانند و آرزو مندیم تا ظهور حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه باقی بماند .

گارنده گوید از جمله یادگارهای این عالیقدر فرزند سعادت مندش حاج ملا محمد ملقب به عبدالصالح حب و معروف به حجة الاسلام بوده .

لیاب الالغاب مینویسد عالمی محقق و فاضلی مدقق بود سال ۱۲۱۵ متولد شده ما عصر او را ادراک نمودیم و بخدمتش تشرف جستیم وی در معقول و منقول و فضل و عظمت بزرگ عصر و ریاست علمی کاشان بعهدده او بود و تولیت مدرسه سلطانی کاشان در اختیار او برگذار شده بود و از پدر بزرگوارش اجازه داشت و دوست و دشمن او را بفصل و اجتهاد میستودند و از تالیفات اوست مشارق الاحکام ، المرصد در مسائل مهمه اصول ، انوار التوحید .

نامرده سال ۱۲۹۷ مطابق یا غفور رحلت کرد .

از همانکتاب استعاده میشود معظم له داماد میرزای قمی بوده و فرزند از آنجناب دانسته نام علی و ملقب به میرزا جلال الدین که عالمی کامل و مدقق در فقه و اصول و در نهایت فصاحت و بلاغت بوده و از پدرش اجازه داشته سال ۱۲۱۴ متولد شده و سه ۱۲۸۸ وفات یافته .

و فرزند دیگری داشته بنام میرزا ابوالقاسم که او هم فاضلی با فطانت بوده و در علوم عربیه استاد بوده و حافظ کلام الله بوده و مؤلفاتی در اخلاق و فقه و معارف داشته سال ۱۲۵۲ متولد شده و سنه ۱۳۱۹ وفات یافته .

و فرزند دیگری داشته بنام احمد و ملقب به حاج میرزا صدرالدین او هم فاضلی کامل و متقی و صاحب ملکات قدسیه بوده از ریاست و تصدی مراعات کاملاً برکنار بوده سال ۱۲۵۸ متولد شده و سال وفاتش معلوم نیست .

و حاج میرزا محمد نصیر نجل ملا احمد نراقی از دانشمندان و شاگردان صاحب جواهر و مجاز از او بوده و شرح مبسوطی بر لمعه نوشته سال ۱۲۱۹ متولد شده و ۱۲۷۳ وفات یافته .

و دیگری حاج ملا محمد جواد است که او هم از فضلا و ائمه جماعت و امر و نهی کاشان بعهدہء او بوده و مردم وثوق کلی باو داشتند سال ۱۲۲۲ متولد شده و سال ۱۲۷۸ وفات یافته .

هم اکنون خاندان نراقی باقی و بوظائف شرعی میپردازند .

مؤلف گوید یکی از بزرگترین شاگردان ملا احمد نراقی که در زمان خودش سربر ریاست امامیه بوجود او مباحث میکرد و همه متفقا بکمال فضل و جلالت و شان و آراستگی آثار قلمی او در فقه و اصول مخصوصا تاسیساتیکه در قواعد اصولی نموده معترف بودند شیخ مرتضی بن محمد امین شوشتری دزفولی است .

این نابغه عظیم الشان تمام دوران زندگانش را در نجف اشرف یا احام آورده و اواخر ماه جمادی الاخرهء سال ۱۲۸۱ هجری در سن شصت و هفت سالگی رحلت نمود . معظم له از نراقی و او از پدرش ملا مهدی و او از شیخ یوسف بحرانی و او از محمد رفیع گیلانی متوطن در مشهد مقدس رضوی و او از علامه مجلسی صاحب بحار الانوار روایت میکرده .

نگارنده گوید شایسته بود مؤلف مرحوم برای آن معظم ارجمند عنوان مستقل و فضل بخصوصی تشکیل میداد و مقامات او را چنانچه شایستهء مرتبه عالیہ اوست بیان میکرد

آری پس از رحلت معظم له و حتی زمان حیات او عده چند کتاب مستقل در شرح زندگی او نوشته اند و اینجانب هم چنانچه پیش از این اشاره کردم کتابی بنام الفیت الساری در شرح حال آنجناب و بمنظور نذری که داشتم گرد آوردم .

در آنجا نوشته ام شیخ ابتداء تحصیل را در دزفول گذرانیده پس از آن باتفاق پدرش محمد امین بکربلا رفته در حضور سید مجاهد یکی از موضوعات علمی را بیان کرده مورد توجه سید قرار گرفته و در کربلا اقامت نموده و در آن سرزمین مقدس مدت چهار سال بدرس سید مجاهد و شریف العلماء حاضر میشده چون کربلا از طرف سلطان روم محاصره شد شیخ میروار از آنجا به کاظمین سپس به دزفول مراجعت کرد پس از دو سال اقامت عزم دیار عراق کرد مادرش بحکم استخاره از قرآن که لاتخافی و لاتخزنی ایا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین بمفارقت او حاضر شد .

شیخ این بار بکربلا مشرف شد و مدت یکسال از محضر شریف العلماء استفاده کرد سپس به نجف اشرف رفته مدت دو سال از محضر شیخ موسی فرزند شیخ اکبر کاشف الغطا استفاده میکرد بعد از آن بدزفول باز گشته مدت دو سال آنجا زیست داشت .

پس از آن عزیمت زیارت آستان حضرت علی بن موسی الرضا (ع) نمود در کاشان با مرحوم سراقی ملاقات کرد و مدت سه سال در آن شهرستان رحل اقامت گسرد سراقی مقدم او را گرامی داشت و بفضل و دانش او معترف بود و چنانچه نوشتیم با اخذ اجازه از سراقی بعزم آستان قدس رضوی حرکت کرد پس از چندی از این ارض اقدس باصفهان عزیمت نمود و مدت بیست و پنج روز در اصفهان ماند و مورد توجه حقه الاسلام و حاجی کرباسی بود سپس به دزفول رفته پس از پنج سال اقامت در آنجا سال ۱۲۴۹ و وارد نجف اشرف شد و همانجا رحل اقامت افکند و بمحل دیگر مسافرت ننمود در این سفر نیز چند ماهی بدرس شیخ علی کاشف الغطا حضور پیدا کرد .

در همان اوان مخصوصا زمان ریاست صاحب جواهر بتدریس میرداخت و حوره او تقریبا برابری با حوره صاحب جواهر میکرد .

پس از رحلت صاحب جواهر ریاست مطلقه امامیه متوجه وی شد و چهارصد تن مجتهد مسلم اعلم او را تصدیق کردند از جمله عبدالعلما مازندرانی .

معظم له در عصر خود به شیخ معروف و این کلمه در خور مقام او بود و بزرگان از علماء او را مؤسس قواعد اصولی میدانند .

شیخ مبرور در کمال بی‌آلایشی زندگی میکرد و در زمان ریاست کسی از وی رنجیده خاطر نشد و به بینوایان مخفیانه کمک میکرد و از وجوهاتی که هر ساله بالغ بر دو بیست هزار تومان میشد بقدر مستحق مقتصدی از آن اسفاده نمیکرد .

اساتید او چنانچه اشاره شدند سید مجاهد . شریف‌العلماء ، شیخ موسی کاشف‌الغطا شیخ علی کاشف‌الغطاء ملا احمد نراقی .

مشایخ اجازه او سید صدرالدین عاملی و ملا احمد نراقی .

و عده بسیاری از او اجازه داشتند .

و گروه بسیاری هم از شاگردان او بودند از قبیل حاج میرزا حسن مجدد شیرازی حاج میرزا حسن آشتیانی ، سید حسن طالقانی ، محمد حسن آل محبوه سید حسن عاملی محمد حسن انصاری شیخ حسن برغانی میرزا حسن تبریزی محمد حسن دزفولی شیخ حسن دزفولی حاج میرزا حسن زنوزی شیخ حسن شاه عبدالعظیمی محمد حسن شریعتمداری حاج میرزا حسن علوی ملا حسن قره‌باغی میرزا محمد حسن فمی محمد حسن مازندرانی ، محمد حسن مامقانی ، محمد حسن نادی ، میرزا محمد حسن نجفی ، آقا حسن نجم آبادی محمد حسن هشرودی .

ما مخصوصا در درجه اول به تیمن از نام نامی حضرت امام حسن مجتبی و در ثانی چون نام یکی از بزرگان شاگردان او حاج میرزا حسن شیرازی بدان نام مقدس مفسح بوده اسامی هم نامان آنجناب را نگاشتیم والا بیشتر از آنهایند که این چند ورق حوصلا نگارش آنها را ندارد .

آثار شیخ عبارتند از : رساله اجماع ، تقیه ، حاشیه نخبه کرباسی ، خمس رسائل اشهرتالیفات اوست ، رساله رضاع ، صوم ، صلوات ، زکوت ، طهارت ، عدالت ، مکاسب که آنهم اشهرتالیفات اوست و امثال اینها .

و متجاوز از صدو چهل و چهار نفر بر کتب او حواشی و شرح نوشته‌اند .

شیخ مبرور سال ۱۲۱۴ هجری متولد شده و پس از شصت و هفت سال زهد و تقوا

و انسائیت نیمہ شب شنبہ ۱۸ جمادی الاخرہ سال ۱۲۸۱ در نجف اشرف وفات یافت و حاج سید علی شوشتری بر جنازہء او نماز گذارد .

در رثاء وی قصائد بسیاری بفارسی و عربی سروده شدہ از جملہ مرحوم میرزا محمد ہمدانی در رثاء و مادہء تاریخ او گفتمہ :

آنکہ از آباء سبع و امہات اربعہ

دیردیر آید چو او اندر جہانی زودرفت

عالمی کاین نہ صدف را یکدر شہوار بود

گرد عالم را یتیم و آندر منضود رفت

با ہزاران ہم و غم بعد از وفاتش گفتمی

روز عمر شیخ و تاریخ وفاتش (شصت و ہفت)

(۲۴) اسد اللہ بن حاج اسماعیل کاظمی عالمی فاضل و فقیہی متتبع و محقق فہیم بود .

کاظمی در فقہ و اصول مہارتی کامل داشت و بیشتر از محاضر آقا باقر بہبہانی

و سید مہدی طباطبائی بحر العلوم و شیخ جعفر کاشف استفادہ کردہ .

کاظمی افتخار دامادی شیخ اکبر کاشف الغطاء را داشت و در گفتار خود از او بہ

شیخ استاد و جد اولادش تعبیر میکرد .

کاظمی کتب زیادی تالیف کردہ از جملہ مقابس الانوار و نفایس الابرار فی احکام النبی

المختار و عترتہ الاطہار . قسمت مہم این کتاب را دیدہ مسائل مہم فقہیہ مخصوصا

مطالب معاملات را بہ شایستہ ترین تفصیلی ایراد نمودہ و از این کتاب میتوان بخوبی

بفصیلت و مہارت او پی برد و ثابت کرد کہ احاطہ کافی بہ ادلہ احکام و اقوال اعلام

داشتہ علاوہ بر این معلوم میشود مدارک احکام را نیز بسرحد کافی دارا بودہ حتی در

ذیل یکی از مسائل بتقریبی مینویسد قطعہء از رسالہ علی بن بابویہ نزد ما حاضر است .

کاظمی در آغاز این کتاب کہ (بنام آنہم مشہور است) بشرح حال عدہء از

بزرگان فقہاء از روزگار کلینی تا عصر خودش اشارہ کردہ و ممکن است ما ہم بمقتضای

مقام از آن در این کتاب استفادہ کنیم .

دیگری کشف القناع عن وجوہ حجیۃ الاجماع کتاب میسوط بزرگی است و متضمن

بسیاری از مسائل ظنون و امثال آنہاست .

دیگری مسہح التحقیق فی حکمی التوسعة والتضییق دیگری نظم زبدۃ الاصول دیگری

مستطرفات من الکلام در این کتاب ایرادات بسیاری بر مجدد بہبہانی وارد آورده و

ذکر کرده .

سید صدرالدین عاملی برای ما نقل کرده میر سید علی صاحب ریاض کاظمی را عادل نمیدانست و از او عیبجوئی میکرد و با آنکه استفاده‌های زیادی از محضر او نموده در عین حال منکر فضل و کمال او بود .

و علت این معنی هم آن بوده که کاظمی بی‌نهایت از مروج بهیبهانی تنقید و عیبجوئی میکرد و باندازه هم پافشاری در این موضوع مینموده که ناچار از کربلا می‌علی خارج شده و تا آخر در کاظمین میزیسته .

و هم سید مشارالیه نقل کرد پس از آنکه کاظمی از عیبجوئی زیادی که درباره استادش مینمود پشیمان شد و بحائر مقدس برای زیارت آمد و بخانه من وارد شد روز اول آقا سید علی صاحب ریاض برای دیدن او آمد پس از تعارفات معموله کاظمی اظهار داشت : شبی در خواب دیدم مرد بزرگی یا فرشته خطاب بمن میگوید اسم تو از مصادیق این آیه شریفه هذاه ناقة الله لکم آیه و پیرونده افراد آن بدست میآید .

من بحقیقت این خواب پی نبرده و نمیدانم چگونه حساب کنم تا بمقصود اصلی آن برسم .

سید فرمود من در یکی از سفرها که فارغ البال بودم جمله (ناقة الله لکم آیه) را بقانون حساب اجد حساب کردم ۱۱۱۸ مطابق با سال میلاد وحید بهیبهانی بوده . پس از این اظهار نظر کرده گوئیا کاظمی مراد گوینده در خواب را متوجه نبوده که آیا درباره چه چیز و چه کسی نازل شده .

کاظمی سال ۱۲۲۰ هجری وفات یافته .

نگارنده گوید کرام البرره اول مینویسد کاظمی سال ۱۲۳۴ هجری داعی حقی را لبیک گفته و در مقبره‌ایکه جنب مقبره استادش شیخ اکبر بوده مدفون شده و سید باقر کاظمی در تاریخ او گفته :

و مدحل اقصى السوء قلت مورخا بکت اسدالله التقی المساجد

مصراع دوم ۱۲۳۳ ، است چون آخر سوء یعنی ۱ بآن اضافه شود ۱۲۳۴ سال فوت او بدست میآید .

همانکتاب مینویسد کاظمی حدود ۱۱۸۶ متولد شده همه اساتید او را بعظمت شناخته و باجتهاد او تصریح نموده‌اند پس از رحلت استادش مردم برای امور دینی بوی متوجه گشتند و عدهء مانند سید عبدالله نیر و شیخ موسی و شیخ علی کاشف‌الغطاء و امثال ایشان از شاگردان او بودند .
و خود او از وحید بهبهانی و بحر العلوم و صاحب ریاض و شهرستانی و شیخ احمد احسائی روایت میکرده .

تاریخ اجازهء کاشف‌الغطاء که در سن ۲۵ سالگی بوی داده ۱۲۱۱ هجری .
مؤلف گوید کاظمی فرزندی داشت بنام شیخ اسماعیل که صالحی نقی و فقیهی رگی و دانشمندی تیزرای و جلیلی نبیل و اعجوبهء روزگار بود در میان فضلا عصرکسی بیایه او نمی‌رسید و از اغلب اساتید اجازه داشت و در زهد و عبادت از سایر مشایخ امتیاز داشت و همواره به امور بیچارگان و درماندگان رسیدگی مینمود و کارهای آنها را بطور دلخواه انجام میداد لیکن دست خیانت روزگار در سن سی سالگی ۱۲۴۰ واندی او را گرفتار دام طاعون نمود و بدان بیماری وفات یافت .
گرام نوشته کاظمی علاوه بر نامبرده فرزندان دیگری هم داشته بنام شیخ مهدی و شیخ باقر و شیخ تقی و شیخ حسن و شیخ کاظم .

(۲۵) حاج ملا اسدالله؛ فرزند حاج عبدالله بروجردی از بزرگان دانشمندان متاخر و در فقه و اصول مهارتی کامل داشته و در هر دو رشته تالیفات بیادگار گذارده .
بروجردی از محضر میرزای قمی استفاده میکرده و در روزگار حیوتش دختر آن مرحوم را بازدواج خود در آورده و از آن دختر پاک‌سهاد که در دام علم و زهد میرزا پرورش یافته بود فرزندان دانشمندی مرزوق شد .
بروجردی خود را از اعلام معاصرش برتر و بالاتر میدانست و زندگانی در کمال آبرومندی داشت و عوام و خواص او را مورد احترام و توجه قرار میدادند و از عمری طولانی بهره‌وفایی نصیبش شده بود .

بروجردی جریزه و استعداد منحصر بفردی داشت و کمتر اتفاق می‌افتاد رایش بر یک فتوایی استقرار پیدا کند و پیوسته بر اثر فکر و هوشمندی فوق‌العاده‌ایکه داشت تغییر

رای و فتوا میداد .

بروجردی سرسلسلهٔ بیت علم و دانش بود و اواخر سنه ۱۲۷۰ هجری رحلت کرد و بیشتر از شهرهای شیعه‌نشین برای او مجالس سوگواری منعقد ساختند و در مصفا الراسش که دارالسرور بروجرد باشد مدفون گردید رحمه‌الله علیه .

تلخیص‌الاثار مینویسد بروجرد نام شهرستانی است نزدیک همدان مرکز شهرستان برکتی است آب و میوه آن خوب و فراوانست و در آنجا زعفران بعمل می‌آید . گویند در قدیم زمان لشگری شانه دروازه آنجا را محاصره کرد مردان همدان بصره سنگی در آمده بودند .

نگارنده گوید گذارشات علمی و اخلاقی آن مرحوم در کتب سی و هفت جلدی که در اجمال نوشته شده است .

اعتمادالسلطنه در الماثر والاثار مینویسد حاج ملا اسدالله بروجردی صاحب حجة الاسلام دعوی اعلمیت میکرد و باب علم را مفتوح میداشت و در فقه و اصول و مکاشفانه داشت در موقع احتجاج و استدلال مانند دریائی مواج بود علم و فضل او جا را فرا گرفته و شهر بروجرد را مرکز علم قرار داده بود . شیخ انصاری در بیان او استفاده کرده و در مجالس اقوال او را نقل مینموده و اجماعات معتدله را در میدانسته و ملک و ثروت و مستغلات زیادی داشته .

جماعتی در حق او بصدور خوارق عادت معتقد بودند عبادت و عبادت‌های او معروفست و از ناحیه مقدسه توقیعی برای او شرف صدور یافته‌وی حرمت‌دهندهٔ او در آثار تالیفی دیگری نداشت و اجازه سه فرزندش فخرالدین محمد و جمال الدین محمد و نورالدین محمد که از بطن صیبه محقق قمی بوده‌اند و حاکی از احسان او داده و سال فوتش ۱۲۷۱ هجری در دارالسرور بروجرد اتفاق افتاد .

در ترجمه وی صاحب روضات را چند خطا افتاده و حاج سید سعید صاحب روضات میرزا محمد تنکابنی را غلطهای فاحش روی داده .

نگارنده گوید ممکن است اشتباهاتی را که اعتمادالسلطنه بمولف نسبت داده‌چنین توضیح داد .

مؤلف مسوئیت حاجی میرور مصنفاتی در فقه و اصول داشته و حال آنکه بغیر از حوانسی قواعد کتاب دیگری تالیف نکرده .
 بار نوشته در حیوت میرزای قمی با دختر او ازدواج کرد و حال آنکه ازدواج مزبور سر از حلیت وی بوده و ممکن است بطوریکه از ماده ۲۳۷ تاریخ ذیل که ۲۳۷ بوده و فتحعلیخان صا گفته :

عقل گفتا اسداللهی باز همدم بنت ابوالقاسم شد
 اسفاده شده در آنسال اتفاق افتاده باشد و فوت میرزا سال ۱۲۳۱ هجری است .
 و فوت او را اواخر ، ۱۲۷۰ نوشته و حال آنکه ۱۲۷۱ هجریست .
 و صاحب فصص هم بطوریکه رویه او بوده برخی از حکایات و جملات نامناسب را در شرح احوال اعلام عصر خود و دیگران نوشته از جمله .
 در دلیل احوال حجة الاسلام شفتی مینویسد معظم له سه نفر از علما را تفسیق کرد یکی از آنها حاج ملا اسدالله بروجردی بود که از شاگردان آقا سید محمد سید مجاهد و محار از بود و صبیبه میرزای قمی عیال او بود که به شهادت چند نفر از علمای بروجردی ماسد اخوند ملا علی بروجردی او را تفسیق نمود .
 و در دلیل احوال شریف العلماء مینویسد در مجلس دعوتی بین حاجی و شریف العلماء مکالمه علمی اتفاق افتاد فاصله نشد حاجی متغیر گردیده با عصائی که در دست داشت بر شریف العلماء حمله کرد و شریف العلماء ساکت ماند و هم نوشته در هنگامی دیگر که تکریرا وارد شده بود از شریف العلماء توقع دیدن داشت شریف العلماء مطابق با معمولی که داشت بدیدن وی نرفت حجة الاسلام خود بدیدن شریف العلماء رفت تصادفا شریف العلماء از وی احترامی نگذارد و پس از مکالمات جدی موقعیکه حاجی خارج شد یکی از اصحابش گفت شاگرد شریف از خودش با کمالتر بود .
 جملات فوق با رهدیکه از حاجی نقل کرده مخصوصا کسی که بشرف نوقیع ارباحیه معده مشرف گردد سارگار نخواهد بود .
 حاجی سید شعیب در روضة السهبه مینویسد حاج ملا اسدالله و حاج ملا علی بروجردی

هر دو از شاگردان سید محمد طباطبائی و میرزا ابوالقاسم بن سید حسین نهاوندی بوده‌اند در آغاز کار با یکدیگر کمال صمیمیت را داشتند و در اواسط یا اواخر که مرتبه ریاست رسیدند بشدت علیه یکدیگر میپرداختند و حق هم با ملا علی بود زیرا او امر بمعروف و نهی از منکر میکرد و حاجی با مردم با کمال دوستی رفتار مینمود .

اولا باید گفت استادشان میرزا ابوالقاسم قمی صاحب قوانین بوده و هر دو هم داماد بوده‌اند نه میرزا ابوالقاسم نهاوندی و او هم بطوریکه از تراجم استفاده میشود شخصیت فوق‌العاده نداشت و معلوم میشود در رشته ادب مهارت داشته که او را در ردیف سید رضا بحر العلوم قرار داده‌اند و مخالفت مزبور هم همانستکه قبلا گفته شد .
مجملا فرزندان مترجم بزرگوار علاوه بر آنها که از صبیبه مرحوم میرزای قمی بوده دو نفر دیگر بنام میرزا داود و میرزا ضیاءالدین داشته .

عده از شاگردان او عبارتند از شیخ عبدالرحیم بروجردی شیخ محمد رحیم بروجردی حاج سید محمد باقر عراقی حاج آقا محسن عراقی شیخ علی بروجردی آخوند ملا حسین شیخ محمود عراقی شیخ انصاری میرزا ضیاءالدین ملا احمد خوانساری مسلا محمد علی محلاتی ملا محمد تقی گلپایگانی حاج سید علی بروجردی ملا محمد شریف بیغشی و امثال ایشان که ما بنام بعضی در تذکره باقریه و تاریخ علماء خراسان اشاره کرده‌ایم .

(۲۶) ابوالسعادات اسعد بن عبدالقاهر بن اسعد اصفهانی ، عالمی محقق و فاضل بود .

بطوریکه امل‌الامل نقل میکند معظم له از مشایخ محقق طوسی و میثم بحرایی سید رضی‌الدین بن طاوس بود .

ابن طاوس و کفعمی در کتب خود بسیاری از او نقل میکنند .
از آثار او رشح الوفا فی شرح الدعاء که دعا صنمی قریش را شرح داده دیگری توجیه السئالات فی حل الاشکالات و دیگری جامع الدلائل و مجمع الفضائل است .
نگارنده گوید در مستدرک ذیل مشایخ ابن طاوس مینویسد در کتاب الفلاح مینویسد در منزل شخصی خود که در ناحیه شرقی بغداد بود و مستنصر خلیفه بجا اعطاء کرده در ماه

صدر سال ۳۵۶ معظم له چنین گفت ، الخ .

(۲۷) اسماعیل بن الامام موسی بن جعفر الکاظم از اجلاء صالحین و فضلاء

ظاہرین بود و در کرم و جلالت شہرہ عصر خود بود .

معظم له در مصر سکونت داشت و در آسرزمین فرزندان او میزیستند و کتبی در ادب و کلام ، عبادات ، طلاق ، حدود ، دیات ، دعا و سنن و آداب تالیف کرده و تمام آنها را از پدر بزرگوارش از پدران و نیاکان نامدارش نقل میکرده .

بعضی بیکه از کتب رجال استعاده میشود ابوعلی محمد بن محمد بن اشعث کوفی

را روایت کرده که در مصر بوده از وی روایت میکرده .

و ابان کوفی معتمد معظم له غیر عمویش اسماعیل بن جعفر الصادق (ع) است و او هم

بعضی بیکه از کتب رجال استعاده میشود .

پدر بزرگوارش حضرت صادق (ع) او را بسیار دوست میداشت تا جائی که امر

کتابت کرد و اسماعیلیہ مشتبه شده و او را امام و زندقہ مرزوق عندالله میدانستند و

بعضی معتمد ما را کہ ما درباره امامت موسی بن جعفر داریم آنها درباره او دارند .

اسماعیل از سایر برادرانش بزرگتر بود و در روزگار حیوت پدر بزرگوارش رحلت

کرد .

بزرگ اسماعیلی بی اندازه بر امام (ع) سخت شد و بی نهایت اظهار اندوهناکی

فرمود و بر کفن او بخط مبارکتر نوشت اسماعیل یشهد ان لا اله الا الله (اسماعیل به

نگاشتی جدا کواهی میدهد) .

و در حدیثی وارد شده حضرت صادق (ع) فرمود از خدا میخواستم اسماعیل بس

از من مقام امامت نائل گردد ولیکن او نحو است و نحای اسماعیل منزلت دیگری بمن

اعطا فرمود و مقام این بود اسماعیل نخستین ددغریست از یاران خود کہ فردای

قیامت محسور میشود .

و از آنجمله است عبداللہ بن شریک کہ وی ترجمہ دار او بوده .

مؤلف گوید ما در این کتاب ، بحسب عنوان ترجمہ بنام اسماعیل بن موسی

آغاز کردیم و حال آنکہ اسماعیل بن جعفر از او مشہورتر و بزرگتر بوده

برای اینکه کتاب حاضر ترتیب داده شده برای آنها که بعلم و کتاب معروفند و مسلماً اسماعیل بن موسی از این نقطه نظر اولویت بر اسماعیل بن جعفر دارد . نگارنده گوید عمدة الطالب مینویسد کنیه اسماعیل بن جعفر الصادق (ع) ابو محمد و مادرش فاطمه دختر حسین اثرم فرزند حسن بن علی بن ابیطالب (ع) بود و خود او به اسماعیل اعرج شهرت دارد و از فرزندان دیگر آنحضرت بزرگتر و پدر از حضرت است و او را بی نهایت دوست میداشت .

اسماعیل در حیوت پدرش در محله عریض وفات یافت جنازه او توسط عده بسیار که او را روی دوش گرفته بمدینه آوردند در بقیع مدفون ساختند . اسماعیل سال ۱۳۳ هجری و بیست سال پیش از رحلت پدر بزرگوارش متولد شد و در سال ۱۱۵ هجرت متولد شده بود و بیست و سه سال عمر داشت و سه فرزند داشت محمد و علی داشت و عقب اسماعیل از این دو نفر است محمد همانکسی بود که همواره علیه حضرت موسی بن جعفر (ع) در نزد خلفا سعایت میکرد و موحنیات شهادت آنحضرت را بوجود میآورد مخصوصاً در نزد هرون سعایت از آنحضرت را بجائی رسانیده که فرمود گفت تا بحال خیال نمیکردم دو خلیفه در روی زمین حکومت کنند و برای هر دو مالیات از اطراف آورده شود .

هرون گفت وای بر تو مگر غیر از من خلیفه دیگری هم وجود دارد ؟

گفت آری موسی بن جعفر (ع) .

هرون پس از آنکه از این موضوع بی اصل اطلاع پیدا کرد در صدد شهادت آنحضرت برآمد شیخ مفید در ارشاد مینویسد حضرت صادق (ع) از مرگ اسماعیل سخن از آنحضرت نقل شد بطوریکه بدون عبا پیشاپیش جنازه حرکت میکرد و چندین مرتبه دستها را بر او میزد و او را بزمین گذاردند و کفن از صورتش برداشت و با چشم اندوه بدمی در میان کوفه گذاشتند غرض اصلی امام (ع) از اینعمل آن بود تا آنها که در حال سکرند روی امام را در راه از حضرت صادق (ع) است یقین کنند که وی رحلت کرده و پس از آن هیچگونه شهادت علیه حیات معظم له برای آنها باقی نماند .

لیکن متأسفانه بر اثر دسیسه مخالفان باز هم عده از بیگانگان که هیچگونه آشنایی

نزدیکی با امام (ع) نداشتند و حتی روایتی هم از آنحضرت نقل نکردند امامت اسماعیل را وسیلهٔ پیش بردن مقاصد شوم خود نمودند و گروهی از بیچارگان را از راه حقیقت منحرف ساخته چنانچه در این عصر هم عدۂ بہمان گمراہی باقی هستند .

نگارندہ گوید کتب چندی دربارۂ فرقہ اسماعیلیہ و عقائد آنها نوشتہ شدہ از جملہ اعلام اسماعیلیہ تالیف مصطفی غالب و قلائد الجواہر تالیف میرزا محمدخان عباس رفعت کہ ہر دو از معاصرینند .

ذیلا مناسب است با جمالی از تاریخچہ اسماعیلیہ اشارہ کنیم .

اسماعیلیہ را با سامی مختلفی میخوانند قرامطہ، باطنیہ، مزدکیہ، تعلیمیہ، ملاحدہ، ربیہ، سبعیہ، بابکیہ، محمرہ، و مسلما برای ہر یک، از نامہای مذکور وجہ تسمیہ معینی است کہ در محل خود ذکر شدہ و بطور کلی ہمگی را اسماعیلیہ میگویند .

چنانچہ در این زمان دو فرقہاند آقاخانہ کہ امامت را در بازماندگان اسماعیل میدانند دیگری بہرہا بضم با کہ امامت را در فرزندان اسماعیل میدانند تا منتہی بہ امامی شود کہ او را امام منتظر میگویند .

اسماعیلیہ امامت را منحصر بہت نفر میدانند علی بن ابیطالب، حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و محمد بن اسماعیل و محمدرا امام قائم میدانند کہ بعدہا ظاہر خواہد شد .

و معتقدند موقعیکہ محمد ظہور کند دین محمدرا نسخ کند و آئین جدیدی بیاورد و فرمودۂ پیغمبر را کہ فرمودہ لو قام قائمنا لعلمہم القرآن جدیداً اگر قائم ما قیام کند مردم از قرآن تازہ ایکہ میآورد میآموزد، دلیل بر عقیدہ خود میدانند .

و معتقداند اسماعیل امام منصوص پس از پدر بزرگوارش بود و مرگ او موجب سقوط اعتبار نص نیست زیرا نص بقہقہرا بر نمیگردد .

آنان اسماعیل را زندہ میدانند و معتقداند اسماعیل نمرده بلکہ سیاست حضرت صادق (ع) چنان اقتضا کرد برای اینکہ خلیفۂ او از چنگال مخالفان محفوظ بماند او را مرده قلمداد نماید و عدۂ نزد خلیفہ عباسی مرگ او را گواہی کردند موجبات خرسندی خلیفہ را ایجاد نمودند .

دعات اسماعیلی معتقدند همه شہرہا باید از وجود آنها بہرہ مند گردند و مراتب دعوات مزبور بدوازده قسمت تقسیم شدہ :

- ۱- ناطق : کسی است کہ رتبہ تنزیلی احکام بتوسط او جاری میگردد .
- ۲- اساس : کسی است کہ مرتبہ تاویلی احکام بعہدہ اوست .
- ۳- امام : امر و نہی کارہا بعہدہ اوست .
- ۴- باب : رتبہ فصل الخطابی را داراست .
- ۵- حجت : رتبہ حکم از نظر حق و باطل بعہدہ اوست .
- ۶- داعی البلاغ : مردم را میخواند و با مخالفان احتجاج میکند و تعریف معاد با اوست .

- ۷- داعی المطلق : او باید حدود علویہ و عبادات باطنیہ را تعریف کند .
- ۸- داعی المحدود : تعریف حدود سفیلہ و عبادت ظاہرہ بعہدہ اوست .
- ۹- مادون مطلق : او باید از طالبان عہد و پیمان بکیرد .
- ۱۰- مادون محدود : او کسی است کہ عاشقان برویہ اسماعیلیہ را محدود مسازد .
- ۱۱ و ۱۲- لاحق و جناح آیندو مانند وریر برای مادون محدود اند و در عبادت و امور مربوط بوی را ادارہ میکنند .

نخستین کسیکہ دعوی اسماعیلیہ و باطنیہ نمود عبداللہ بن مہمون نداج بودہ . وی از ملازمان امام صادق (ع) و اسماعیل بود پس از وفات اسماعیل محمد فرزند نامبرده را خدمت میکرد موقعیکہ امام صادق (ع) شہادت رسید عبداللہ متقاعد محمد را بجانب مصر برد محمد پس از جدی وفات بافتہ گیری داشت عبداللہ کسر مرید را باردواج خود درآورد و رسماً بحای محمد حلوس کرد و از آنجا کہ از احوال محمد مہذب اطلاع داشت مدهنی مخصوصی برای خود اختیار نمود .

گروہی باو گرویدہ بجانب اہوار رفتہ در محلی بنام شام شکرہ سکونت داشتہ مذهب او را ترویج کردند .

موقعیکہ مردم علیہ عبداللہ بناء کردند وی باغای ابو حسن اہوارین بہ خمرہ از آنجا بشام کرختہ در سلمہ اقامت نمود و پس از مرگ او فرزندش احمد بحای پدر بر سرار

و آن گاه دعوت اسماعیلیه شهرت پیدا کرد و بدستجات مختلف که قبلاً نامرده شد
تسلیم کردند.

(۲۸۱) ابو هاشم اسماعیل بن محمد بن یزید بن ربیعہ ملقب بسید حمیری
سید مداح و نا حلالیت و از افحارات عالم اسلام و تشیع بود .
سید از بزرگان سراسر دکان عرب و ارکان فضلا ادب بشمار می آمد .
سید در فسون شعر بی نظیر بود و در سرودن قصه های تاریخی و افسانه های
در بهار سیرائی داشت . چنانچه بگفته برخی از مورخان قصائد میمیه او
بسیار را کتاب می نمود و هرگاه از ساریان می رسیدند دربار شر خود چه داری؟
بسیاری از کرده تی ؟ پاسخ میداد قصائد میمیه سید حمیریست که اینک شعر
از آنها را بدین گونه است . البته ساریان مزبور این جمله را از آن جهت یاد آور شده
که سید قصائد او را برساند و هم تجلیلی از او بعمل آورده باشد .

کلمه سید عزم بالعینه برای اسماعیلیست . بنابراین مناسب نیست او را از فرین
بی نام بدنام با جد رسد که او را سید با اصطلاح سناخرین قلمداد نمائیم .
ماده برای بطوریکه از بدکره اس معتز بهل شده پدر و مادر سید از با صیها
و اسمی حاسی با علی و اولاد آنحضرت داشته و همین معنی ایجاب کرده تا
سید گاهی از اظهار غرور و ابرجار از آنها نموده و در بعضی از اشعار خود از آنها کوهس
نامیده است .

نارونده گوید دانسمند معاصر در باورفی روضات میویسد این سناکروشنه هنگامیکه
بازو با سید که کینه باطبی با علی (ع) داشتند پس از نماز بامداد علی (ع) را
بشمار و دست میگردید سید از استماع این معنی ناراحت شده گفت :

بعضی اللد والددی حمیعا ثم اصلاهما عذاب الححیم

خدا پدر و مادر مرا لعنت کند و آنها را به آتش دوزخ شکنجه فرماید .
و این کلمه بود که سید با مادر سید با مذهب وی مخالف میکردند بلکه او
بسیار استقامت و عفت سعادت مسمودید و او را برندان گرفتار می ساختند . در عین حال
کلمه است از برادر مقدس خود بر سید است و سهم ولایتی حضرت صادق (ع) از برندان

خلاص میشود .

سید تشیع را مایه افتخار خود میداست و هرگاه از او می پرسیدند تو با آنکه از مردم حمیری و آنها هم که از یاران معویدهاند علاوه بر اینکه خود از ساکنان شام بشمار می آئی و آنها هم در سرکشی و ستمگری معروفند در عین حال چگونه دست از مرام نسبی برداشته و بمذهب شیعه گرائیده ای ؟

سید در پاسخ آنها میگفت آری چنانست که میگوئید لیکن آنچنان رحمت الهی شامل حال من شده و اطراف و جوانب مرا فرا گرفته که راهی جز دوستی خاندان عصمت برایم باقی نماند ، چنانچه موء من آل فرعون در عین حال که گرفتار همه گونه سبچارگی بوده دست از دامن موسی برنداشت سپس اشعاریکه مضمونشان چنین بود سرود . من مردی حمیری هستم و از آن قبیله ام نیای من رعین و برادران من دویزن اند و آنچه بدان امیدوارم دوستی حضرت امرالموء منین است که یقین دارم روز واپس موجبات رهائی مرا فراهم خواهد آورد .

انی امرء حمیری حین تسینی
ثم الولاء الذی ارجو النجاه به
جدی رعین و اخوانی دویرن
یوم السقیمة للهادی انی الحسن

بعضی گویند نام اولین اسماعیل که بدان موسوم گردید سید بوده موء ید این موضوع حدیثی است که کشی در رجال از حضرت صادق (ع) روایت کرده .
هنگامیکه سید حضور انور حضرت صادق (ع) شرفیاب شد حضرت از او کاملاً احترام گذارد و فرمود مادرت ترا سید نامیده و تو همواره موفق و سید سرانندگانی سید بسحر دیکه این بیانیها را استماع کرد از آنجا که کاملاً فرح و سرور مساعد بار دست داده بود بدیهة عرض رسانید .

ولقد عجبت لقائل لی مرة
سماک قومک سیدا صدقوا به
مانت حین تحص آل محمد
مدح الملوک دوی العنی لعطاءهم
فاسرفاک فائر من حنهم
علامة فهم من الهیما
ان الموقی سید السعرا
بالمذح مک و شاعر بسوا
والمذح مک لهم لغیر عطا
لوقد غدوت علیهم بحراء

ما تعدل الدنيا جميعا كلها من حوض احمد شربة من ماء
 از گوینده بسیار دانا و فهمیده در شگفتی که هنگامی بمن فرمود کسان توترا سید
 نامیده و تو درکار خود موفق و بزرگسرایندگانی تو سراینده و ویژه خاندان محمدی
 و تو مانند سراینندگان دیگر نیستی آری چنین است اگر تو شهریاران را ستایش میکنی
 بد طمع جائزه آنهاست و اگر خاندان محمدا میستائی چشمداشتی به بخشش ظاهری
 آنها نداری اینک مزده باد ترا که بر اثر محبت و علاقه ای که بدانها ابراز میداری رستگار
 شده و بجائزه بیروال آنان مفتخر گردیده زیرا تمام دنیا با جرعه آبیکه روز واپسین
 از حوض کوثر که اختیارش بتمام معنی بدست پیغمبر اکرم است بنوشی برابر نمییابد
 از حدیث مزبور چنانچه گفتیم استفاده شد مادرش ویرا بنام سید نامیده لیکن
 باید گفت سید علم بالغلبه برای اوست نه نام اصلی او .

سید پیش از آنکه از برکات انفاس حضرت صادق (ع) بهره مند شود مذهب
 کسانیه (۱) را شیوه خود قرار داد بود و محمد بن الحنفیه را پیشوای خود میدانست .
 علاوه بر این از شراخیواری امتناع نداشت و سر از باده میا گرم میکرد و لب از
 لب ساغر شیرین میساخت تا آنکه خدا بمتعال ویرا مورد توجه قرار داد و نعمت ایمان
 بولایت اهل بیت را نصیب او فرمود و بدینوسیله از شکحه دوزخ رهایی یافت .
 ذیلا مناسب است موضوع تبصر و توجه او را بمقامات عصمت و طهارت مطابق با
 حدیثی که از ابوجعفر محمد بن نعمان ملقب بمؤمن الطایر روایت شده ابراد بحائتم .
 او میگوید موفعیکه سید در کوفه بود و بیمار شده بود عبادت او رعیم دادم
 صورتش سیاه گردیده و سیاهی جسمش جدا بست و حکم از تنگی سعلدور شده .

(۱) کسانیه سروان مختار بن ابی عمیده عقی بوده که نام کسان خوانده
 میشده و محمد حنفیه را امام میداد و معتقد اند که وی در کوهپای رضوی واقع در مکه
 و مدینه رست دارد و همانجا عذبه میکند و دو سر از طرف راست و حب محافظت او
 میرداری و بداحال سر مسرد با موفعیکه خروج کند و و طبعه انان خود را عملی سارد .

این حالت را که از او مشاهده کردم بلافاصله بحضور حضرت صادق (ع) شرفیاب شدم، حضرت صادق (ع)، در آن اوقات که تازه از نزد خلیفه بازگشته بود در کوفه تشریف داشت.

بعرض رسانیدم فدای شما شنیدم سید بیمار گردیده بعیادت او رفتم و او را به بدترین احوالی که چنین و چنان بود مشاهده کردم.

حضرت دستور داد تا مرکبش را آماده کرده سوار شد ما هم در پی آنحضرت حرکت کرده تا وارد خانه شدیم.

پس از ورود دیدم عده‌ئی اطراف او را گرفته و چشم بسرانجام کار او دوخته‌اند حضرت صادق (ع) در بالین او نشست سید را صدا زد، سید دیدگانش را گشود و با کمال بیچارگی بصورت آنجناب نگران شد لیکن توانائی سخن گفتن نداشت.

حضرت وی را مورد عنایت قرار داده لبهای مبارک را که حاکی از خواندن دعائی بود بحرکت در آورد خطاب باو فرمود:

ای سید سخن حق بگو یعنی دست از امامت محمد حنفیه بردار و به پیشوائی و ولایت ما اقرار کن تا خدا بیچارگی ترا برطرف سازد و مشمول رحمت خود قرار دهد و ترا وارد بهشتی فرماید که دوستان خود را از نعمت آن بهره‌مند میسازد.

سید بلافاصله بسخن در آمد و بدیهه بعرض رسانید.

تجعفرت باسم الله والله اکبر	و ایقت ان الله یعفو و یغفر
و دنت بدین غیر ما کنت دانیاً	به و نهانی سیدالناس جعفر
فقلت فهینی قد تهودت برهه	والا فدینی دین من یتنصر
فلست بعاد ما حییت و راجعا	الی ما علیه کنت اخفی و اصمر
و لا قائلًا قولاً لکیسان بعدها	و ان عاب جهال معانا و اکثروا
و لکنه مما مضی لسبیلہ	علی احسن الحال یقنی و یوثر

بعنایت حضرت صادق (ع) که نام شریفش جعفر است بنام خدا آغاز میکنم و او را از هرگونه تعریفی بزرگتر و بالاتر میدامم و یقین دارم که خدا از کرده گناهکاران چشم پوشی میفرماید و آنها را می‌آموزد اینک بدینی گزاشیدم که پیش از این از نعمت آن

محرورم بودم و مرا بزرگ مردمان جعفر بن محمد از داشتن چنان دینی باز داشت من خواسته آنجناب را بسر و چشم خود پذیرفتم و بعرض رسانیدم چنان پندارید چندی یہودی بودم اینک از آن مذهب پوشالی به آئین تنصر کہ ولای خاندان عصمت باشد گرویده و آرزومندم تا هنگامیکہ زندہ ہستم بہ آئینی کہ قبلا دل بستگی بدان داشتم باز نگردم و آنرا رویہ خود قرار ندہم و بعد از آن دم از گفتہ کیسانی نزنم و بعیب جوئی نادانان کہ مرا شماتت کنند توجہی ننمایم و آخر عمر را بہ بہترین طرزی کہ خواستہ پیشوای حق است بسر برم .

مناقب الطاہرین نقل میکند .

سید حمیری اظہار میداشت موقعی حضور حضرت صادق (ع) شرفیاب شدم بعرض رسانیدم من عمرم را در راہ محبت شما و بیزاری از دشمنان شما بہ آخر رسانیدم و در اینراہ از هیچگونہ کوشش دست برنداشتم و برای خاطر شما از سیم و زر دنیا اعراض کردم . اینک اطلاع پیدا کردہ حضرت شما فرمودہاید ابوہاشم هیچگونہ ارزشی ندارد و خدمات او مقبول پیشگاہ ما نمی باشد ؟

حضرت صادق (ع) در پاسخ او فرمود مگر این اشعار سرودہ تو نیست ؟

حتی متی و الی متی و کم المدی یابن الوصی و انت حی ترزق

تتری برصوی لاتزال و لا تتری و بنا الیک من الصباۃ اولق

تاکی و تا چند و تا چہ مدتی باید همچنان بہ نہائی سربری و مرروق نعمت پروردگار خود ناسی و در کوهہای رصوی ریست نمائی و کسی ترا سبید و جسم آرزومند ما در انتظار تو از حدقہ بیرون آید و مجنون وار ما را در انتظار مقدم خود باقی بدار و تو با این سرودہہای خودت ثابت میکنی کہ محمدابن حنفیہ در کوه رصوی ریست دارد و نمرده است و دو بلنگ در دو طرف او بحمایت وی مشغولند و او سب و رور ار نعمت خدا بہرہ مند است .

بس آوای بر نور سول خدا و علی ہ حس و حسین کہ برتر و بالاتر از او بودند ہمگی در گذسند و رشتہ الفت را از اینجہاں بردند باینچہاں چگونه ممکن است محمد

نمیرد و همچنان زنده باشد .

سید گوید پس از شنیدن چنان سخنی بعرض رسانیدم آیا شما برای مرگ محمد دلیلی دارید ؟

امام (ع) فرمود آری پدرم بمن اطلاع داد که من بدست خود محمدرادر سرزمین بقیع بخاک سپردم .

سپس حضرت از جای حرکت کرد دست سید را گرفته وارد قبرستان بقیع شده کنار قبر محمد آرام گرفت دست مبارکش را روی گور محمد گذارده دعائی خوانده بلافاصله قبر شکافته شد ناگهان مرد سالخورده‌ئی که موی سر و ریشش سپید گردیده از قبر سر برداشت و میگفت :

ای ابوہاشم آیا مرا می‌شناسی ؟

— آری من محمد حنفیہام .

بدانکه امام پس از حسین بن علی ، رین العابدینست و پس از او محمد بن علی الباقر و پس از او امام واجب الطاعه این آقای بزرگوار است .

گویند بلافاصله بقبر خویش بازگشته و خاک قبر بصورت اولین خود درآمد .

سید از دیدن این شاهکار ولایتی از کرده خود توبه کرد و این اشعار را که قبلاً

ایراد کردیم بیان کرد (تجعفرت باسم الله والله اکبر) الخ .

محمد بن ابوالقاسم طبری صاحب کتاب بشارة المصطفی لشیعۃ المرتضی بسد خود

از محمد بن جبلة روایت کرده هنگامی سید حمیری و جعفر بن عفاں طائی نزد ما حضور داشتند .

سید جعفر گفت وای بر تو ، تو این شعر را درباره آل محمد گفته‌ئی ؟

ما بال بیتکم یخرّب سقفه و ثیابکم من ارزل الاتسواب

خطاب به آل عصمت میگوید چرا پیوسته سقف خا‌های شما خرابست و خرابه

نشینید و چرا جامه‌های شما از کهنه‌ترین جامه‌هاست یعنی همیشه اسیر و زیر دستید

جعفر گفت مگر این شعر من چه ایرادی دارد ؟

سید گفت موقعیکه از ایراد مدح عاجزی ساکت باش آیا شایسته است آل محمد را

با چنین شعر نامناسبی توصیف کرد ؟

آری باید پیوزش ترا بپذیرم زیرا طبع و کمالات تو بیش از این استعداد نداشت و سرمایهات افزون تر از آن نبود .

لیکن من قصیدهء دربارہء خاندان عصمت بعرض رسانیده‌ام که ننگی را که بصورت ظاهر از سرودهء تو بدامنشان نشسته پاک میسازد منظورش قصیدهء ذیل است که برخی از آن آورده شده :

اقسم باللله وآلائه	والمرء عما قال مسئول
ان علی بن ابیطالب	علی التقی والبر محبول
وانه ذاک الامام الذی	له علی الامة تفضل
يقول بالحق و یعنی به	و لا تلهیه الا باطیل
کان اذا الحرب مرتها القنا	و احمت عنها البهالیل
یمشی الی القرن و فی کفه	ابيض ماضی الحد مصقول
متی العفری بین اشاله	ابرزه للقص الغیل
ذاک الدی سلم فی لیلة	عئید میکال و حیریل
میکال فی الف و حیریل فی	الف و یتلوهم سرافیل
لیلة بدر مددا انزلوا	کانهم طیر ابانیل
فسلموا لما اتوا حدوه	و ذاک اعظام و نحیل

سوگند بخدا و نعمتهای سی زوال او که آدمی در برابر کلیه سخنانیکه میگوید مسئولیت دارد و باید از عهدهء درستی آنها کاملاً برآید تا برای با عقیده صحیح و با توجه اینکه (میگویم و می‌آیمش از عهده برون) معترفم که طیب علی بر ابیطالب و سرشت اصلی آنحضرت بر پرهیزکاری و سکوکاری بوده و همانا او پیشوای برحق است که بر تمام پیروان اسلامی برتری دارد علی سخن میگوید و از حق پشتیبانی میکند و سخنان بی اصل دیگران او را از ابرار حق نار نمیدارد . علی بررگی بود که چون آتش جنگ شعله‌ور میشد و سیرهء جوخوار خود را بدست میگرفت ، مردان دلاور را سواره و زبون میساخت . با شمشیر صیقلی خود که چون برفی چهندهء میدرخشید حساب کارزار

روان میشد و چون شیرژیانی به‌مراه بچگان خود از نيزار لشکریان خویش بیرون می‌آمد و با شمشیر کشیده بجانب شکارگاه خود رهسپار میشد . علی همان پیشوای نامداری است که در آن شب جبرائیل و میکائیل و اسرافیل هر یک به اتفاق هزار فرشته رحمت بر او سلام کردند آری آن شب شب بدر بود که برای پشتیبانی او مانند ابابیل که گروه ابرهه را نابود ساختند بمددکاری او آمدند و بعنوان احترام و شخصیت و بزرگواری او بوی تهنیت گفته و از قدمهای مؤثر او که برای اعلاء کلمه حق برداشته پیروی نمودند .

سید پس از آنکه قصیده خود را برای جعفر قرائت نمود اظهار داشت اینچنین قصیده باید در شان اهل بیت پیغمبر گفت و اما شعریکه تو سروده شایسته مردم ناتوان و ناچیز است .

جعفر از جای برخاسته سر او را بوسید و اظهار داشت :

سوگند بخدا تو در شعر و سراینده‌گی مانند سری و ما مانند دم .

مؤلف گوید ناگفته نماند جعفر نیز از بزرگان سرایندگان اهل بیت است و اصحاب ما مرثی سوزناک و ارزنده از او درباره اهل بیت نقل کرده‌اند و مخصوصاً حضرت صادق (ع) از او درخواست میفرمود تا قصائدی در مرثی اهل بیت بسراید .

در عین حال بحکم ان الجواد قدیکبوا اسب تیزتک گاهی سکندری میخورد (طبع رسای نامبرده طغیان کرد و چنان شعری سرود و کاری کرد که سید را متأثر ساخت و آنچنان درباره او قضاوت نمود .

خلاصه با توجه بسروده‌های ارزنده او شکی در بزرگواری سید نخواهیم داشت و او را با مرتبه عظیمی که داشته می‌شناسیم و میدانیم مشارالیه گفتار و سروده‌هاش را با خلوص عقیده می‌گفته و میسروده و براستی از در توبه در آمده و به امامت و ولایت اهل بیت عصمت اعتراف نموده و خود را فدائی اهل بیت قرار داده .

از تذکره این معترز نقل شده وی پس از آنکه سید را بعنوان سراینده زیباچهره و تنومند و خوش طبع و نیکو روش ستوده و سروده‌های او را محکم و پیر مغز معرفی کرده و او را از سایر سرایندگان توانا تر به اخبار عرب و مناقب آل اطهار نامبرده افزوده است .

سید کلیه فضائل امیرالمؤمنین علی (ع) را که از منابع معین بدست آورده در سلک نظم در آورده و بلباس سروده‌های رقیق و طریف که تازگی آنها زبانزد عوام و خواص بوده ملبس ساخته .

سید علاوه بر آنکه قصائد خود را بستایش از حضرت امیرالمؤمنین زینت میداده و زبان ممدایح اهل بیت عصمت میگشاده از دشمنان ایشان نفرت و انزجار داشته و تا جائیکه توانائی داشته آنها را هجو میکرده و آنها هم چون تاب زبان نیرومند او را نداشته که بتوانند در برابر او ایستادگی کنند و عکس‌العمل نشان دهند ناچار بر او دست نمی یافته و هجو او را برای خود میخریدند .

سهمین مناسبت اصمعی ناصبی درباره او میگوید .
اگر نه این بود سید ، صحابه را بزبان شعر نکوهش میکرد و از آنها برشتی یاد میکرد میگفتم در طبقه خودش بالا دستی نداشت .
اری ((فضل آنست که دشمن بوی آرد اقرار))

از تذکره سابق الذکر نقل شده در روزگار سید دو نفر شیعه و سنی نزاع پرداختند و از آنجا که سرانجام نزاعشان بجائی منتهی نگردد قرار گذاردند قضاوت را بعهده نخستین کسی گذارند که باوی ملاقات نمایند .
اتفاقاً سید که سوار بر اسب سیاه رنگی بود با آنها ملاقات نمود با مردکان که میبایست طبق قرارداد به نخستین شخص امر قضاوت را موکول نمایند بدون آنکه باوی سابقه آشنائی داشته باشند و بدانند پایه و مایه علمی او با چه اندازه ایست بحالت وی رهسپار گردیده .

مرد شیعه پیشقدم شده اظهار داشت .

ای مرد ، خداکار بر اصلاح کند ماجرائی بین من و اس مرد که منتهی به تراغ شده اتفاق افتاده باین توضیح که من میگویم علی (ع) پس از رسول خدا (ص) برترس مردم است .

سید فهمید مقصود او چیست بدون اندک تاملی گفت تو چنین مگوئی پس اس ولد رنا چه میگوید .

مرد سنی از استماع چنین سخنی بی‌نهایت شرمندہ شد چه فهمید سید باجملہٴ مزبور ہم افضلیت علی (ع) را اثبات نمود و ہم بزنا زادگی آن سنی اعتراف نمود .
از کتاب تذکرہ و برخی از تواریخ دیگر نقل کردہ اند در روزگار سید پیش آمدی بوقوع پیوست ناچار سید برای اقامہٴ شہادت بمحضر سوار بن عبداللہ قاضی بغداد حضور پیدا کرد .

قاضی پس از آنکہ سید را شناخت شہادت او را نپذیرفت و گفت مگر تو آن نیستی کہ با بزرگان از گذشتگان بدشمنی برخاستہ ای .

گفت آری ، لیکن باید دانست کہ دشمنی من بر اثر آنستکہ دوستان خدا از آنها نفرت داشتند و با آنان دشمنی میکردند .

قاضی از استماع این پاسخ بشدت خشماک شد و گفت بر خیز ای رافضی سوگند بخدا گواہی تو قابل پذیرش نیست سید از جای برخاست و این دو شعر را بالیدیبہ در نکوہش او سرود :

ابوک بن سارق عنزالنسی و امک بنت ابی الجحدر
و نحن علی رعمک الرافضون لا هل الضلالة والمنکر

پدر تو بز مادہٴ پیغمبر را دزدید و مادر تو ہم دختر ابوالجحدر است و ما اگر چه بکمان فاسد و بر خلاف انتظار تو رافضی هستیم لیکن رافضی باین معنائیم کہ از گمراہان و منکران کہ دشمن مقامات عصمت و طہارتند دست برداشتہ ایم علاوہ بر آن قصائد و سرودہ‌های بسیاری در ہجو او سرودہ و ہمہ را برای او فرستاد .

چو شاعر برنجد گوید ہجا بماند ہجا تا فیامت ہجا

قاضی کہ از ہجویات او باخبر شد خواست تا از وی نزد منصور سکاہی برآید برخلاف انتظار سید پیش از قاضی با خلیفہ ملاقات کرد .

موقعی کہ قاضی بار یافت دید سید نزدیک خلیفہ نشسته و این ابیات را برای او میخواند :

یا امین اللہ یا منصور یا خیر السولاة
ان سوار بن عبداللہ من شر القضاة

لکم غیر موات	تعثلی جملی
فجيرة من فجرات	جده سارق عنز
من وراء الحجرات	و ان من کان ینادی
انا اهل هنات	یا ہنایہ اخرج الینا
له شر الطارقات	ماکفیه لا کفاه
نت مواریت الطغاة	س فیہا سنتہ کا
قومہ والصدقات	اداعم اموال الیتامی

ای امین خدا وای منصور و ای بہترین والیان باید بدینوسیله بتو گوشزد نمایم کہ
 در بارین عبداللہ از بدترین داورانست زیرا او تعثلی و حملی (۱) است و انما در هیچ
 امری موافقت ندارد بیای او زماہ، پیغمبر را دزدید و خود او یکی از نمونہہای کار
 زست است و رادہ کسی است کہ از پشت در خانہہا فریاد میکرد ای کسیکہ تمایل بہ
 کار با پسند داری اینک بخانہ ما وارد شو کہ ما خود امادہ آنکاریم . ای خلیفہ شر او
 را از سر ما بیچارگان کوناہ کن کہ خدا شر زبان مست سیر از شوہر را از او کفایت نمایند
 خدا آنکہ او از اختیارات دآوری خود بر خلاف منظور استفادہ کردہ و رویہ سرکشان را
 برویح نمودہ و مالیہ بی بدراں و صدقات و مالیات اس و آنا را در میان کسان خود
 محس نمودہ .

منصور از محو ملیحی کہ سید از مسارالبہ کردہ بود بی نہایت نادمندلیکن چون
 موحہ کردید فاضی سحت ناراحت کردیدہ و اندوہناک شدہ از حہت تسلیم وی فرمان
 داد تا آسی در ماستان برقرار گردد و وحدالمصالحہ را عبارت از قصیدہ نفس کرد
 تا سد در سانس فاضی برآید .

سد طبق فرمان خلیفہ اسعاری مسمل بر محو ملیح دربارہ وی سرود .

ترجیحی بماسبت موضوع مرور اظہار داستہاد

(۱) تعثلی منسوب بہ مردیست از مردم مصر کہ ریشی بلند داشت و شہادت
 کامل بہ عثمان میرساند جدلی ہم منسوب بہ جنک جمل است کہ بین علی و عایشہ و دیگران اتفاق
 افتاد .

قاضی نامبرده در بصره سکونت داشت پس از آنکه سید وی را هجو کرد قاضی نامه بخلیفه نوشت و در آن نامه مخصوصا متعرض شد .

سید رافضی است و عقیده مند بر رجعت است و متعه را مباح میداند . منصور پس از آنکه نامه او را قرائت کرد در پاسخش نوشت :
ما ترا داور در میان مردمان قرار داده ایم نه آنکه از آنان سعادت نمائی و عیب جوئی کنی .

منصور پس از وصول این نامه ویرا از داوری بصره عزل کرد و قتاله یکی از مرز عدها را برای هزینه رندگی سید بنام وی امضاء نمود .

نگارنده گوید سید معاصر در پاورقی روضات میویسد سید در پیشگاه ابو جعفر منصور دومین خلفاء عباسی متوفی ۱۵۸ هجری موقعیت خاصی داشت چنانچه آزادی رسان باو داده بود تا هر چه بخواهد بگوید .

مؤلف گوید راغب اصفهانی در محاضرات گوید سید حمیری گفته :
هنگامی رسول خدا را در خواب دیده در باغ سر و حرمی که درختان حرماهی آن سربفلک کشیده و در کنار آن سرزمین کافور مانندی است که درختان ساری در آن دم از طراوت و سرسبزی میزنند .

رسول خدا (ص) من فرمود میدانی این نخلستان از کس است ؟

عرض کردم خیر از صاحب آن اطلاعی ندارم .

فرمود این نخلستان از امرؤ القیس است .

اینک نخلهای آنرا از آنجا سرون آور و در این زمین بکار .

سید گوید چنانچه امر فرموده بود بحای آوردم .

فردا بامداد برای تعبیر خواب خود برد این سرسبزی رفیقه خواب را بر من از نظر کردم .

پرسید آیا شعر مکتوبی ؟

پاسخ دادم خبر سراننده نسیم .

این سرسبزی در تعبیر کتب برودی نعمت سرانندگی سو نفوس خواهد شد چنانچه

ما صد عمروء القیس اشعار بلند و حوس مضمون بسرائی با این تفاوت که هر چه بگوئی در
سائن اهل بیت اطهار علیهم السلام است .
سد گوید بمجردیکه از نزد این سیرین خارج شدم زبانم بسرودن اشعار آیدار
کویانی یافت .

مؤلف گوید از تمام مطالبی که درباره سید گفته شده باین نتیجه میرسیم که وی
بررنگی حلیل الفدر بوده و سرانجامش به نیکی گزاشیده و در اینخصوص قولی است که
حملکی براسد .

و میتوان گفت بهترین اشعارش فصیده مشهور اوست که ذیلا مطلع آنرا ایراد
خواهم کرد .

سید در این فصیده کاملا حقیقت تولی دوستی محمد و آل محمد و تیری و براری
از دشمنان و مخالفان آنرا ابراز داشته و با طبع رسای منحصر بفردش ستایش آل محمد
را عالسرین ضرری سان نموده :

طامسة اعلامه بلقع

لام عمرو باللوی مربع

ام عمر و در محل لوی خانه‌عی دارد که با پهلای آن نایدید گردیده و رمینی حالی

مادد .

این فصیده مسلم بر بیجاه واندی بیت است .

و همین فصیده کافی برای موقعیت و سعیت اوست . زیرا تا کون برای هیچ شعر
و فصیده از ناحیه مقدسه اهل بیت حدیثی حاکی از اهمیت حفظ آن وارد شده حر
برای نوداد حسیده سد .

کسی در دلیل حدیثی طولانی از سهل بن دسان از حضرت رضا (ع) رواست کرده
هنگامی آنحضرت در حواب حضور رسول خدا (ص) سرفات سد حضرت فصیده مبرور را
مکبر برای امام مجسم ایراد فرمود تا حفظ نمودند .

رسول خدا پس از این بوحسد فرمود تا فصیده را بخاطر بسیارند و محسوها دستور
دادند سغاسان بگویند تا آنرا حفظ کنند و احیرا فرمود کسی که فصیده مبرور را
حفظ کند من بهت را برای او خمس منماید .

نگارنده گوید سید معاصر در پاورقی مینویسد روایت مزبور را مولف بتوسط مجالس المؤمنین از کشی نقل کرده و حال آنکه روایت مزبور در رجال کشی که اکنون در دست ماست نقل نشده و ممکن است قاضی شهید بنسخه از رجال مزبور که مشتمل بر حدیث فوق بوده دست یافته باشد .

و افزوده عده از علماء قصیده مزبور را شرح و تخریس نموده اند .
مؤلف گوید در کتاب مجالس شیخ نقل شده یکساعت پیش از وفات ، سید حمیری بحالت اغماء در آمد چنانچه صورتش سیاه گردید پس از آن بحالت عادی در آمده در حالیکه چهره اش به بهترین طرزی درخشان و نورانی بود .

پس از آن از مجالس المؤمنین نقل کرده بمحردیکه چهره سید رو به سیاهی گذارد شیعیانی که حضور داشتند اندوهناک شده و جمعی از ناصیهاشادمان گردیده و اظهار میداشتند اینست سرانجام کسی که خود را فدائی علی و اولاد او مینماید .

در همان حالت نزع که آخرین لحظات را پشت سر میگذارد علی (ع) که بیالین هر مؤمن و فاسق ظاهر میشود بیالین وی نیز حاضر شد .

ایکه گفتمی فم یمن یرنی
کاش روزی هزار مرتبه من
جان فدای کلام دلجویت
مردمی تا بدیدمی رویت

سید که از همه جا دستش کوتاه بود با بیچارگی هر چه تمامتری بجانب مولی علی (ع) توجه کرده با کمال عجز و ناتوانی و با بیانی که حاضران شنیدند بعرض رسانید اهکذا یفعل باولیاءکم یا امیرالمؤمنین آیا با همه دوستانان اینگونه رفتار میشود ؟

در آنحال مشمول عواطف مقام ولایت مآب قرار گرفته چهره اش چون ماه تابانی درخشان گردید و دیدگان را کشوده ابیات زیر را بافتخار حالنی که برای او سس آمد کرد انشاد نمود .

احب الذی من مات من اهل وده
و من مات یهوی غیره من عدوه
تلقاه بالشری لدی الموت یضحک
فلیس له الا الی النار مسلک
و مالی و ما اصیحت فی الارض املک
ابا حس افدیک نفسی و اسرتی

ابا حسن انی بفضلک عارف
 و انت وصی المصطفی و ابن عمه
 موالیک ناج موءمن بین الهدی
 و لاح لحانی فی علی و حزبه

و انی بحبل من هواک لممسک
 و انا نعادی میغضیک و نترک
 و قالیک معروف الضلالة مشرک
 فقلت لحاک الله انک اعفک

دوست میدارم دوستان علی (ع) را زیرا میدانم هر دوستی که از او در گذرد باو
 مژده بهشت میدهند و او شادمان و خندان از دنیا می رود و کسی که بمیرد و محبت
 دشمنان او را در دل داشته باشد مسلما سرانجام او به دوزخ منتهی خواهد شد . ای
 ابوالحسن جان و مال و خاندان و آنچه در اختیار دارم فدای شما باد . ای ابوالحسن
 بس به برتری شما معترفم و برپیمان استوار ولایت شما چنگ زده ام و یقین دارم شما
 جانشین پیغمبر اکرم و پسر عموی او هستید و با دشمنان شما دشمنی می نمائیم و آنها را
 که مایه نفرت ما هستند از دست میدهیم . دوستان شما اهل نجاتند و موءمنی هستند
 که نور ایمان و هدایت سراپای وجودشانرا فرا گرفته و بدگوی شما افرادی هستند که راه
 و مشرک ، کسی که از من در خصوص محبت شما و خاندانتان عیبجوئی میکند خواهم گفت
 خدا ترا لعنت کند تو آدم احمق و دیوانه هستی نمیدانی با چه مقامی پیوند دارم .
 صاحب بشارة المصطفی بسند خود از محمد بن رشید نقل کرده او گفت آخرین شعر
 را که سید سرود یکساعت پیش از مرگش بود آنهم هنگامیکه بحالت بیهوشی درآمده بود
 و چهره اش تیره گردیده پس از آنکه بیهودی یافت و صورتش درخشان شد اشعار مزبور
 را که آخرین سروده های او بود انشاد کرد .
 و ار حسین بن علوان نقل شده وی گفت :
 در بیماری که سید بر اثر آن درگذشت بیادت او رفتم دیدم پاهایش را بطرف
 قبله کشیده و عده از همسایگانش اطراف او را گرفته اند .
 سید مرد زیبا چهره بود لیکن در انحال مشاهده کردم نقطه سیاهی در چهره اش
 نمودار شد فاصله نشد تمام چهره او را فرا گرفت شیعیانی که حضور داشتند از این
 پیش آمد سخت ناراحت شدند و از آنطرف ناصیبها از این امر برخلاف انتظار خوشحال
 گردیدند اندکی نگذشت از همان محل که نقطه سیاه ظاهر شده بود نقطه سپید رنگی

آشکار گردید و در اندک وقتی تمام چهره‌اش را فرا گرفت چنانچه رخسارش از نورانیت میدرخشید .

سید از این عنایتی که باو شده بود خندید و گفت :

كذب الزاعمون ان عليا لا ينجي محبه من هتات
قدو ربي دخلت جنة عدن و عفاني الاله عن سيئات
فابشروا اليوم اولياء علي و توالوا علي حتى الممات
ثم من بعده توالوا بنيه واحدا بعد واحد بالصفات

دروغ گفته آنها که با اندیشه فاسدشان پنداشته‌اند علی (ع) دوشش را از بیچارگیهای عالم دیگر نمیرهاند سوگند بخدا با آن حالی که داشتم وارد بهشت جاویدان شدم و خدا هم به بزرگواری خود و شخصیت حضرت مولی (ع) از کرده‌های ناپسند من درگذشت . امروز دوستان علی (ع) را مزده دهید و حاضر نشان سازند تا دقیقه آخر دست از دوستی علی (ع) برندارند و پس از او فرزندانش را یکی پس از دیگری با صفات مشخصه‌ایکه دارند دوست بدارند .

صاحب مجالس المؤمنین متعرض است سید سال ۱۷۳ با ۷۹ هجری در شهر بغداد و در روزگار خلافت رشید وفات یافته تروتمندان شیعه که در کوفه ریست دانستند پسران آنکه از رحلت وی اطلاع یافتند هفتاد کفن گران بها برای او فرستادند لیکن رشید هیچیک از آنها را نپذیرفت و خود از مال مخصوصش کفنی برای او نهاد کرد و مهدی عباسی بنوعی که شیعیان بر مردگان خود نماز میگذارند بر حاره او نماز گذارد . نگارنده گوید دانشمند معاصر در باورهای مسکارد سن از آنکه رسد از در کدوس سید اطلاع پیدا کرد برادرش علی بن مهدی را بحصور طلسمده حید کفن گران بها فرستاد مقدار زیادی بوی خوش بوی داده تا حسد و سرا کفن نماید و کفهای حید را از او پس فرستد .

علی بن مهدی حسب الامر بدن سید را کفن کرد و خود بر او نماز گذارد و مطابق معمول شیعیان پنج تکبیر بر حاره او کف و هم‌چنان کنار قبر ماند تا مرفدش را از خاک بر کردند .

سائر این آنچه مؤلف و دیگران نقل کرده اند که مهدی عباسی بر حناره، او نماز
 گذارد صحیح نیست بلکه چنانچه نوشتیم علی بن مهدی بر حناره، او سار خواند .
 ربر مهدی سال ۱۶۹ هجری یعنی دو سال پیش از درگذشت سید وفات یافته .
 مدفن سید را در جنبه که از نواحی کرج است تعیین نموده و سال میلادش را
 ۱۵۵ هجری نوشته .
 و از بعض دیگر سال وفاتش را ۱۷۸ هجری نقل کرده .
 مؤلف گوید در احبار چندی از حضرت صادق (ع) روایت شده پس از رحلت
 سید در حضور امام (ع) نام وی بمان میآمد حضرتش بر او ترحم میکرد گفته میشد وی
 را سخوار بوده بار میفرموده خدا او را بیامرزد باز هم عرض میرسیده خودم دیدم
 شراب انگور و فشرده آنرا لاجرعه سر میکشیده حضرت میفرموده منظور تو شراب مسکر
 است میکفند آری میفرموده بار هم خدا او را می آمرزد .
 زیرا بر حد استعال گران نیست شرابخواری را که دوستار علی (ع) است بیامرزد .
 مؤلف گوید مؤید حدیث مرور خیری است که شیخ در امالی از حضرت باقر (ع)
 روایت کرده فرمود حدایمتعال محبت علی را در پدل هیچ ندیده، فرار نمدهد که لغرس
 عملی برای او اتحاد شود مگر اینکه وسله، دیگری برای او بوحود میآورد تا وی را در
 راه محبت او ثابت قدم سازد .
 و سر فرموده اند دوستی علی (ع) حسنه و کار شایسته است که سئه و عمل رشتی
 را نماند ندارد .
 و احبار در انحصوس سار است .
 الحمد لله الذی جعلنا من الممسکین بولایة علی بن ابیطالب (ع) .
 طرحی صاحب مجمع البحرین دلیل مآده (ج ۲) میسند :
 سید اسداعیل بن محمد حمیری کسر حاء بی فطه و منه ساکنه و نا، و را سی فطه
 سید حلیل القدر و غطیه المراند و نا بوقعت و از سر اسدکال اهل سب (ع) بود .
 این شهر آسوت سار او را سوده و او همان کسی است که قصیده لام عمرو باللوی
 مربع را سروده است .

نگارنده گوید ابن شهر آشوب در معالم العلماء ذیل نام برخی از سرایندگان اهل بیت مخصوصا آنها که تظاهر بستایش معصومین میکردند مینویسند .

سید ابوهاشم اسماعیل بن محمد بن مزید بن محمد بن وداع بن مفرغ خمیری از اصحاب حضرت صادق (ع) بود .

نخست خارجی سپس کیسانی سرانجام امامی مذهب گردید ، از ابو عبیده پرسیدند سراینده ترین عرب کیست ؟ پاسخ داد ، شاعری که در این شعر مردمی را به باد عادت تشبیه کرده

اذا اتی معشرا یوما انا مهم
انامة الريح فی تدمیرها عادا
منظورش سید خمیری سراینده آنست .

بشار گفته چه خوب بود سید از ما روگردان نمیشد و بمدح بنی هاشم نمی گزایدنا امروز ما را برنج نمی افکند .

موقعیکه مروان بن ابی حفصه قصیده ' مذهبه ' او را شنید بهر بیتی با کمال شگفتی سبحان الله میگفت و از شیوائی آن تعجب میآمد .

ثوری گفته اگر قصیده ' سید را که در آن این مصراع آمد (ان یوم التطهیر یوم عظیم) بر فراز منبر بخوانم زیانی نبرده ام .

دیگری گفته دوهزار و دو بیست قصیده از سید گرد آوردم و می پنداشتم تمام قصائد او را بدست آورده ام موقعی شعری از کسی شنیدم پرسیدم این شعر از کیست ؟ پاسخ داد از سید خمیری . با خود گفتم معلوم میشود رنجی که درباره ' بدست آوردن قصائد او متحمل شده ام بی ثمر است .

از سید پرسیدند چرا اشعار مشکل و مشتمل بر لغات عربیه منکوئی ؟ پاسخ داد شعری میگویم که خورد و کلان نفهمند و نیازمند به تفسیر نباشد و ایسعر را اسناد کرده ام

ایا رب انی لم ارد بالدی نه
مدحت علیا غیر وجهک مارحم
پروردگارا درباره ' مدح علی جز رضای تو بدگری بوجهی ندانم اسک مرا مورد ترحم خودت قرار بده ، انتهی .

صاحب مجمع نوشته در حدیث فصل رسان آمده موقعی سرفیاب حضور مبارک حضرت صادق (ع) بود و قصیده لام عمرو باللوی مرع را سمع مبارک رسانید .

حضرت صادق (ع) سوال فرموده این قصیده از کیست ؟
 بعرض رسانید از سروده‌های سید حمیری است .
 حضرت فرمود خدا او را بیامرزد .
 گفتم من خود دیده‌ام وی شراب میخورد .
 فرمود خدا او را بیامرزد .
 گفتم مشاهده کردم که شراب بستانی لاجرعه سر میکشید .
 فرمود مگر نه اینستکه منظور تو شراب معمولی است .
 عرض کردم آری همان شراب مردافکن است .
 فرمود برخدا هیچگونه گرانی ندارد که دوست علی (ع) را بیامرزد .
 صاحب مجمع پس از نقل حدیث مزبور اظهار داشته :
 از این حدیث میتوان به برخی از مطالب که در نکوهش سید رسیده ترتیب اثر
 نداد با آنکه امکان تاویل هم برای آن میسر است .
 و از شیخ مفید نیز نقل کرده که قبیله سید حمیری کمال انحراف از مقام ولایت
 علی (ع) را داشتند .
 و در اخبار رسیده مردی بر سید حمیری وارد شد و داخل در اطاق مخصوص او
 گردید سید بمحردیکه باوی ملاقات کرد اظهار داشت .
 در همین اطاق مدت یکسال این اندازه علی (ع) مورد لعن و سب قرار گرفت و
 حتی پدر و مادر من در هر شبانه روز اینمقدار آن حضرت را مورد لعن قرار میدادند .
 لیکن رحمت خدا شامل حال من گردید و مرا از این بیچارگی نجات داد .
 مؤلف تا بدینجا کلام صاحب مجمع را پایان آورده و مینویسد از جمله سروده‌های
 سید بنقل صاحب‌المحاصرات این دو بیت است :

فان الزنج من اولاد نوح
 فان قلتم ابونا عبد شمس
 ولکن لیس نبع مثل شیخ
 هما عرقان من اصل جمیعا

اگر بگوئید پدر ما عبد شمس است موضوع تازه نگفته‌اید زیرا زنجبار هم از فرزندان
 نوحند و هر دو از یک اصل بوجود آمده‌اند .

تیر و کمان میسازند مانند درمنه که گیاه مخصوصی است نمی باشد .

نگارنده گوید در کنی والقاب دوم مینویسد شیخ مفید از حرث بن عبداللہ ربیع نقل کرده موقعی منصور در کنار جسر بزرگ بغداد بود و سوار قاضی و سید حمیری حضور داشتیم سید در آن روز قصیده در ستایش منصور سروده و قرائت میکرد از جمله این بیت بود :

ان الاله الذی لاشیء یشبهه آتاکم الملک للدنیا و للذین
 همانا خدای بزرگ بیمانند پادشاهی را برای امور دین و دنیا در اختیار شما
 گذارده منصور از استماع قصیده مزبور بسیار خرسند شد .

سوار که سابقه عداوت با سید داشت اظهار داشت :

سوگند بخدا سید آنچه را در باره شما گفت زبانی است و اصولا قلش از آنچه
 بزبان گفته بی اطلاع است و سوگند بخدا آنها را که سید قلبا دوست میدارد و در راهشان
 جانفشانی میکند دیگرانند و او تا جائیکه بتواند در عداوت شما میکوشد .

سید در پاسخ گفت سوگند بخدا او دروغ میگوید و من در این ستایشی که بعرض
 رسانیدم راستگویم و همانا حسادت او را وادار کرده تا چنین نکوهشی از من نماید و
 باید اعتراف کنم اینگونه محبت و علاقه ای که بشما دارم رک و پوست مرا بر کرده و کوشا
 از پدر و مادر بارت برده ام و شکی نیست سوار و کسان او در جاهلیت و اسلام دشمنان
 شما بودند و خدا هم این آیه شریفه را در باره خاندان او نازل کرد ان الذین ینادونک
 من وراء الحجرات اکثرهم لایعقلون همانا آنها که تو را از پشت حاشها میخوانند
 حداکثرشان مردمی بی خردند .

منصور گفته او را تصدیق کرد .

سوار گفت : سید عقیده مند بر رجعت است (یعنی محمد حنفیه را غائب میداند
 و معتقد است بزودی ظهور خواهد کرد) گذشته از اس از شیخ نکوهش میکند و آنها
 بد میگوید .

سید گفت من اگر قائل بر رجعتم از آيات قرآن که حاکی از رجعت است استفاده
 کرده ام و آیاتی تلاوت کرد .

و افزود من معتقدم خدا یمتعال پس از هرگ سوار و برادر دیگر بر اثر نخوت و

خودخواہی کہ دارد بصورت سک یا بوزینہ یا خوک یا مورچہ رجعت خواهد داد .
منصور از گفتگوی فیما بین خندید .

(۲۹ ابوسہل اسماعیل) بن ابواسحق بن ابوسہل نوبختی ، از بزرگان متکلمان امامیہ بغداد و از وجوہ اعلام آنسرزمین بشمار میآمده و در روزگار خودش مقدم بر تمام خاندان نوبختی بوده و شخصیت دین و دنیا داشته و بمشابهٔ وزیری صاحب مقام میزیستہ .

نگارندہ گوید بطوریکہ پس از این مؤلف ہم بجهتی از وی نقل میکند نام پدر ابوسہل علی بوده و فوقاً از قلم ناسخ حذف شدہ باشد .
و در الفہرست ابن ندیم پدر او را علی نامبرده و او را از بزرگان اعلام شیعه میدانند و بفضل و علم او اعتراف نموده و میافزاید مجلسی منعقد میساختہ و ہموارہ عدہ از متکلمان در آنمجلس حضور مییافتند .

مؤلف گوید نوبختی متجاوز از سی مجلد تالیف در امامت و ردّ بر ملاحظہ و غلاۃ و سایر از مدعیان باطل و تواریخ و موضوعات دیگر پرداختہ و پیشوایان رجال نام تالیفات او را در کتب خود ایراد نموده اند .

نگارندہ گوید ابن ندیم در الفہرست کتب او را باین نامہا یاد میکند الاستیفاء در امامت ، التنبیہ در امامت ، الرد علی الغلاۃ ، الرد علی الطاطری در امامت الرد علی عیسی بن ابان ، نقض رسالۃ الشافعی ، الخواطر ، المجالس ، المعرفۃ ، تثبیت الرسالہ ، حدوث العالم ، الرد علی اصحاب الصفات ، الرد علی من قال بالمخلوق ، الکلام فی الانسان ، ابطال القیاس ، الحکایۃ والمحکی ، نقض کتاب عبث الحکمۃ علی الراوندی ، نقض التاج علی الراوندی کہ معروف بکتاب السبک است نقض اجتهاد الراعی علی بن الراوندی ، الصفات .

مؤلف گوید علی بن یونس عاملی در کتابی کہ در امامت تالیف کردہ (و بنام الصراط المستقیم) بمناسبتی مینویسد : شیخ طوسی از مکتب سید مرتضی و او از شیخ مفید و او از ابوالجیش مظفر بن محمد البلخی و او از شیخ متکلمان ابوسہل اسماعیل بن علی نوبختی دائی حسن بن موسی و خود ابوسہل از دریای مالا مال علوم و معارف

الہیہ ذات اقدس ابو محمد حسن العسگری صلوات اللہ علیہ بہرہ مند شدہ .
در عین حال سخن عاملی خالی از تامل نخواهد بود .
و شیخ طوسی در کتاب غیبت در باب آنہائیکہ ادعای بابت حضرت بقیۃ اللہ
را نمودہ اند مینویسد : از جملہ کسانیکہ بدروغ ادعای بابت میکرد حسین بن منصور
حلاج بودہ .

و بسند خود از ابو نصر کاتب نقل کردہ هنگامیکہ خدایمنعال خواست تا حلاج را
رسوا کند و پردہ آبروی او را بدرد بگمانش آمد کہ ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی
از کسانی است کہ میتوان او را گول زد و بلطائف الحیل تحت نفوذ خود قرار داد و گفتار
دروغ خود را بر او تحمیل کرد .

باین منظور او را بکمک خویش خواند و بہ آئین خود دعوت نمود و چنانچہ گفتہ
شد گمان کرد وی برآستی زیر بار سخنان پوشالی او قرار خواہد گرفت و او را با حیلہ -
ہائیکہ با دیگران بکار میرد بدام خواہد آورد و سخنان دروغ خود را در اختیار او خواہد
گذارد و او ہم با ضعف و ناتوانی کہ دارد زیر بار خواہد آمد و از اینراہ عدہ از بیچارگان
بہ پیروی از ابوسهل کہ بزرگی ذیجاہ و صاحب نفوذ است بدام خواہند افتاد .

بدین منظور نامہ بہ ابوسهل نگاشت کہ من وکیل صاحب الزمام (حلاج اینجملہ
را دستاویز خود قرار دادہ والا مطلب او بالاتر از اینہا بود) .

و از جانب سنی الجوانب آنحضرت مامورم تا تو را کہ مردی بے ہیزکار و شایستہ
ہستی بیاری خود بخوانم البتہ بدون هیچگونہ شکی سخن مرا بپذیر .

ابوسهل در پاسخ او نوشت من بہیچیک از دلائل و براہین تو کہ بدابوسیلہ
را اجل از دیگران میدانم کاری ندارم تنها درخواست سادہ ایکہ از تو دارم و بسنتین
میدانم اینموضوع در برابر آنہمہ کارہای فوق العادہ تو بسیار ناچیز است آسنکہ من
کنیزان را بسیار دوست میدارم و پیوستہ عشق بدانہا سراپای مرا فراگرفته و اکنون
عدہ از آنہا در اختیار منند و از آنجا کہ پیری مرا تہدید میکند نمی توانم از آنہا
بہرہ ببرم و بلکہ آنہا از من فرار میکنند . گذشتہ از این ہر جمعہ باید محاسن خودم
را حنا و خضاب کنم و از اینراہ متحمل سختی و رنج میشوم زیرا باید با دقیقترین

وسائل سپیدی موی صورتم را از آنان پوشیده بدارم تا قرب مبدل به بعد و وصال مبدل
بہجران نشود .

اینک از تو کہ مدعی مقام باییت هستی آرزومندم وسیلہء ایجاد کنی تا موی
صورتم سیاه شود و از این بہ بعد نیازمند برنگ خضاب نباشم و بہتر بتوانم کام دل از
دلبران بگیرم و ساعاتی در دامنشان آرام داشته باشم و من متعہد میشوم ہرگاہ چنین
عنایتی کردی بہ آئین تو بگرام و مطیع فرمان تو باشم و با بینائی کاملی کہ نسبت بہ تو
دارم دریاری تو بکوشم .

حلاج پس از آنکہ از پاسخ او باخبر شد دانست واقعا اشتباہ بزرگی کردہ و با شخصی
کہ نباید با او روبرو شد تماس گرفتہ و نامہء جاہلانہ باو نگاشته ناچار خودداری کرد و
پاسخی نداد .

ابوسہل از موقعیت استفادہ کردہ و گفتار او را مایہ خندہ و تفریح مجالس قرار
داد و با ہرکسی روبرو میشد از حلاج و گفتار پوشالی او سخن میراند و بدینوسیلہ
نادانی و نالایقی او را نزد کوچک و بزرگ برملا کرد و از اینراہ مردم را از حلاج نفرت
داد .

و ما از اینجا میتوانیم پی بموقعیت و جلالت او ببریم و حق عظیمی را کہ بدین
اسلام مخصوصا مذهب تشیع دارد ثابت نمائیم
نگارندہ گوید ریحانہء پنجم پس از آنکہ مضامین فوق را ایراد کردہ مینویسد از
تذکر این نکتہ ناگزیرم کہ قلع و قمع حجاج و نظائر آن ہم در مرکز خلافت و بدستاری
قضاة و وزارای عامہ با آنہمہ کینہہای مذہبی و سیاسی کاری سہل نبودہ و بجز تائیدات
الہیہ کہ توام با حسن تدبیر و منانت عقل باشد خارج از حدود امکان عادی است .
علاوہ بر آنچه گفتہ شد مردم گمان میکردند جلالت مقام و کفایت بلا کلامی کہ وی
داشته شایستہ است پس از محمد بن عثمان مقام سفارت حضرت یقیۃ اللہ عجل اللہ
تعالی فرجہ را داشته باشد لیکن بر خلاف انتظار عمومی ، حسین بن روح نوبختی
رضوان اللہ علیہ بدانمقام نائل شد .

مردم موقعیکہ علت را از ابوسہل پرسیدند وی بدون اندک ناراحتی پاسخ داد

ائمه طاهرین در کار خود و امور مربوط بخویش داناترند .
 در کارخانه‌ایکه ره عقل و فضل نیست وهم ضعیف رای فضولی چرا کند
 علاوه براینکه چون من مردی متکلم و جدلی هستم موقعیکه اندک فشاری از مخالفان
 دیدم تاب نیاورده افشای راز خواهم کرد بخلاف حسین بن روح که اوبی نهایت حافظ
 اسرار است . چنانچه اگر امام زمان زیر دامنش باشد و او را با مقراضهاریزریر کنند امام
 زمانرا نشان نخواهد داد .

همان کتاب مینویسد ابوسهل شاعر هم بوده و از لطائف اشعار اوست :
 لا اخضب الشیب للغوانی
 لیکن خضایی علی شیبی
 ابغی به عندها ودادا
 لبست من بعدہ حدادا
 در حال پیری و فرتوتی و بخاطر خنیاگران موی صورتم را رنگ نمیزنم و از اینراه
 آنها را بخود جلب نمی‌نمایم ، بلکه خضاب صورت من بر اثر آن است که جوانیم را
 از دست داده و اینک لباس سیاه فرتوتی را براندام خود پوشانیده‌ام .
 نگارنده گوید چنانچه پیش از این اشاره کردیم نوبختی پیوسته مجالس علمی
 بخصوص علم کلام منعقد میساخت و عدهء از محضر علمی او بهره‌مند میشدند .
 از جمله ابوالحسن علی بن اسماعیل فرزند خود او دیگری علی بن عبداللہ
 وصیف دیگری محمد بن یحیی صولی .

دیگری محمد بن بشر سوسنجردی حمدوسی

این ندیم مینویسد حمدونی کنیه اش ابوالحسن و از شاگردان ابوسهل نوبختی
 بوده و کتابی بنام الانفاذ در امامت داشته است .

دیگری مظفر بن احمد بلخی که از اکابر نلامدهء ابوسهل بوده و بطوریکه
 نگاشتیم از اساتید شیخ مفید بوده و آناری در نظم و سحر داشته و سال ۳۶۷ هجری
 وفات یافته .

همان کتاب نوشته ابو سهل سال ۲۲۷ یا ۲۳۷ هجری متولد شده و در ماه شوال
 سال ۳۱۱ هجری رحلت کرده رضوان اللہ تعالیٰ علیہ .

مؤلف گوید از بزرگان دانشمندان نوبختیها و فقهاء متکلم آنان خواهرزادهء

ابو سہل ، حسن بن موسیٰ نوبختی است .
 این دانشمند ، بزرگی ذی‌مقدار و فاضلی با اقتدار و از متکلمان مشہور عصر خود
 بودہ .
 تصنیفات بسیاری در فنون مختلفہ و تعریضاتی بر حکماء یونان از خود باقی گذارده
 و از بزرگان اوائل قرن سوم ہجری بشمار آمدہ .
 نگارندہ گوید این ندیم مینویسد ، ابو محمد حسن بن موسیٰ خواہرزادہ ابو سہل
 منکلمی فیلسوف بود وعدہء از دوستان فلسفہ از قبیل ابو عثمان دمشقی و اسحق و ثابت
 بمحضرا و حضور می یافتند و از کمالات او بہرہ مند میشدند .
 معتزلیہا او را از خود میدانستند و شیعہ او را از بزرگان خویش می شمردند و حق
 همانست کہ وی شیعہ بودہ زیرا نوبختیہا بطور کلی شیعہ و بولایت علی و خاندان او
 افتخار مینمودند .
 ابو محمد علاقہء زیادی بہ استنساخ کتابہا داشت و خود ہم تالیفاتی بسیار در
 کلام و فلسفہ و امثال آنہا بیادگار گذاشت .
 آثار او عبارتند از الاراء والدیانات ، الرد علی اصحاب التباسح ، النوحید و حدوث
 العالم کتاب نقض کتاب ابی عیسی ، اختصار اختصار الکون والفساد ارسطو ، الاحتجاج
 الامامہ ، فرق الشیعہ .
 سال وفات او را بین سال ۳۰۰ و ۳۱۰ ہجری احتمال دادہ اند .
 برای شرح احوال نوبختیہا بکتاب خاندان نوبختی تالیف عباس اقبال آشتیانی
 مراجعہ شود .
 (۳۰) اسماعیل فرزند علی فرزند حسین و معروف بہ ابن سمان است .
 نگارندہ گوید بطوریکہ از پایان شرح حال نامبردہ کہ مؤلف نگاشتا استفادہ میشود
 معظم لہ شرح حال مترجم را از امل الامل نقل کردہ و مؤلف ہم نامبردہ را بہ بیروی از
 صاحب امل ، الشیخ المعربا عین مہملہ و زاء نام میبرد .
 و حال آنکہ در نسخہ الفہرست منتجب الدین کہ صاحب امل شرح حال مزبور را
 از آنجا استفادہ کردہ الشیخ المفسر با فاء و سین تعریف نمودہ و باید ہم نسخہء

الفهرست درست باشد .

بالاجمال مؤلف نگاشته معظم له در کمال وثاقت و حافظ قرآن بود کتابی بنام البستان فی تفسیر القرآن در ده مجلد و کتابی بنام الرشاد در فقه و دیگری المدخل در نحو و دیگری الریاض در احادیث و دیگری سفینة النجاه در امامت و کتابی هم در صلوة و دیگری در حج و کتابی هم بنام المصباح در عبادات و کتابی هم بنام النور در پند و اندرز تالیف نموده .

تمام کتب مزبور را ما بتوسط سید مرتضی و سید مجتبی که فرزندان داعی حسنی رازی اند از شیخ حافظ ابو محمد عبدالرحمن مفید نیشابوری از وی نقل میکنیم .
مؤلف در پایان نوشته شرح حال مزبور از فهرست شیخ منتجب الدین نقل شده و بطوریکه ما پیش از این نوشتیم مرادش صاحب امل الامست .

نگارنده گوید دانشمند معاصر در ذیل روضات مینویسد : عبدالقادر در الجواهر المضیئه نوشته ابوسعید اسماعیل سمان حافظ زاهد و از علما و فقهاء و متکلمان و محدثان بشمار میآید و در قرائت و حدیث و معرفت رجال بی نظیر بود به حج بیت اللذرت و از آنجا بعراق و شامات هجرت کرد و با رجال و شیوخ ملاقات نمود ، و سه هزار سفرار مشایخ از مجلس قرائت او استفاده کردند ، آخر عمر برای تحصیل حدیث باصفهان رفت . و در حق او همین بس که در روزگارش کسی از نظر کمال همای او نبود .
وی هفتاد و چهار سال زیست کرد و در این مدت دست نکاسه کسی دراز نمود و کسی بر او منتهی نداشت و مظلوم و بزه کاری احدی بر او نبود و بریان بد آزار کسی برنخواست و تمام وقتش مصروف قرائت قرآن و تدریس و روایت و ارشاد خلق میشد .
تمام کتبی را که در دوران زندگیش بدست آورده بود وقف بر مسلمانان نمود .
براستی تاریخ روزگار و شیخ اسلام و نتیجه از گذشتگان با ایمان بود . در بیماری مرگ واجبات الهی را ترک نمود و جامه اش بکثافت آلوده کردند و پیوسته نحمدت توبه و استغفار میکرد و بتلاوت قرآن می پرداخت .

از سید مرتضی دیباجی نقل کرده که این سمان گفته کسیکه کتابی در حدیث استکبار از شیرینی اسلام بهره نبرد .

ابن سمان کتب بسیاری تالیف کرد و تا آخر عمر تامل اختیار نکرد هنگامیکه از دنیا میرفت لبخند میزد و چون مسافری بود که با کسان خود ملاقات نموده یا چون بندهٔ فرمانبرداری که بحضور آقای خود رسیده .

ابن سمان اول مغرب شب چهارشنبه بیست و چهارم شعبان سال ۴۴۵ درگذشت و در کوه طبرک نزد یک قبر محمد شیانی مدفون گردید .

(۳۱) اسماعیل فرزند سعید حسینی ، سیدی جلیل و فاضلی عالم و حکیم و متکلمی ماهر و ادیبی شاعر بود .

در علوم ادب و اصطلاحات عرب مهارتی بسزا داشت .
و بطوریکه شیخ حر عاملی در امل الامل اظهار داشته از معاصران وی بشمار می آید
شیخ حر او را از مردم حویزه نام میرد .

دیل روضات مینویسد تنقیح المقال پس از آنکه مجمل شرح حال او را از کتاب امل نقل کرده چنان استفاده نموده وی معاصر با صاحب کافی یعنی کلینی بوده و صاحب لغت نامه سبزگفتهٔ تنقیح را مدرک خود قرار داده و ذیل نام وی نوشته آری اسماعیل معاصر با کلینی متوفی ۳۲۹ هجری است و حال آنکه عبارت صاحب امل چنین است :
السید الجلیل اسماعیل بن سعید الحسینی الحویزی عالم فاضل متکلم شاعر محقق معاصر، پس از این بنام صاحب بن عباد اشاره کرده و مینویسد صاحب کافی الحلیل ابوالقاسم اسماعیل الخ نامرده گان ویرا معاصر صاحب کافی خوانده اند
مؤلف پس از ترجمه احتمالی حویزی افزوده .

نامرده غیر از سید اسماعیل کفرحونی عاملی است .
نامرده از سادات عظام موسویست و از اعلامی است که شیخ حر او را در امل الامل
چنین ستوده .

مشارالیه فاضلی صالح و حلیل القدر و معاصر شیخ حسن صاحب معالم و فرزند شهید
ثانی است .

پس از نقل مجمع از عبارت شیخ ، اضافه کرده دو نفر نامرده یعنی حویری و کفرحونی
دارای تصنیف معینی نیستند شایسته بود شیخ حر امال اینان را در کتاب خود

متعرض نمیشد و مسلماً ایجاد چنین رویه بهتر و بیشتر مورد توجه فضلاء روزگار قرار میگرفت .

نگارنده گوید شیخ حر در بخش اول کتاب امل مینویسد نامبرده از شیخ حسن و سید محمد صاحب مدارک روایت میکرده و صد کتاب از آثار او را که حاکی از فضل و علم و نقاقت او بوده دیده‌ام .

بنابراین کفرحونی عالمی ذیجاه بوده و از چنین فردی باید بیش از این تجلیل مینموده‌نه آنکه نام او را از اعداد دانشمندان بیرون کند . آری خواهید گفت شیخ حر چرا از آنهمه کتاب لااقل نام برخی را بعنوان نمونه هم که بوده ذکر نکرده ؟

در ذیل روضات مینویسد کفرحونی سال ۱۰۲۶ وفات یافته و در قریه کفرحونی مدفون شده .

(۳۲) ملا اسماعیل فرزند محمد حسین فرزند محمد رضا فرزند علاءالدین محمد عالمی جلیل و بزرگی نبیل بود .

بطوریکه خود در کتبش ایراد نموده از مردم مازندرانست و نظر به اینکه در محله خواجوی اصفهان سکونت داشته به خواجوی شهرت یافته .

معظم‌له عالمی بارع و حکیمی جامع و ناقدی بصیر و محققى بحریر بود در علم کلام یدی طولی داشت و از احلاء متکلمان بشمار می‌آمد و در ادله احکام و براهین کلام تتبعی بکمال داشت و از فقهاء با ذکاوت و برحسته‌گان با حقیقت بحساب می‌آمد فکری طریف و فطرتی شریف داشت در مقابل سخن حق تسلیم و صاحب هیبتی عظیم بود ، روحی در کمال قوت و دلی در نهایت پاکی و صفوت داشت عقلش بکمال و زهدش خالی از ریا و ملال بود اخلاقی پسندیده و رویه حمیده داشت تیر دعاش بهدف انبیا میرسید و از هرگونه ادعا میرهید بزرگ و کوچک شاه و گدا او را احرام میکردند و صاحبان جلالت و سلطنت در تفخیم او دقیقه فروگذاری نمیمودند .

تا بجائیکه نادرشاه افشار با آن سطوت و صولتی که داشت و با آنکه سخن اعلام عصرش توجیهی نداشت ویرا از هر جهت مورد عنایت خاصه قرار داده بود چنانچه گفتار او را میپذیرفت و فرمان او را امتثال میکرد و خواسته او را برمیآورد و دعوت او

را قبول میگرد .

آری اینموقعیت را آن بزرگ مرد از آن راه بدست آورده بود که اصولاً چشم طمع
نیال و خواه مردم نداشت و باندکی از خوراک و پوشاک اکتفا کرده و از غیر خدا چشم
پوشیده بود و با نیت حالص بجانبیکه دلش هوای آرا داشت متمایل بود ، آری .
الإ کل شیء ما خلا الله باطل و کل نعیم لا محالة زائل

میرسد باشد جز خدا آن بت بود در هم شکن

هر چه باشد جز هوا آن دین بود برحان نشان

موضوع قابل اهمیت آنکه معظم له با داشتن آنهمه موقعیت علمی وزهد و پارسائی
و شهرت عمومی چرا آنطور که باید و شاید در ردیف اعلام مشاهیر قرار نگرفته و نامش
را برد خاص و عام نمی باشد ؟

آری چهس آنستکه معظم له در روزگاری واقع شده بود که افغان بر ایران تسلط
پیدا کرده و همه جا و بخصوص اصفهان گرفتار آشوب و فتنه عجبیبی بود و دست حیات
آنها میان مردم را منحوس ساخته بد که کلی از یاد علم و عالم رفته بودند و
جان و مال و خون شیعه در هر کجا که زیست داشتند در خطر بود و همین موضوع
انجات کرد نام او کمتر سر زبانها بیفتد و آنطور که شایسته است شهرت پیدا کند .
بالاخر از همه صداسم استاد او که بوده و اسناد او که میرسیده حتی خود او
هم در آغار کتاب اربعیس با آنکه عادت نویسندگان جیس کتبی بر آنسکد اسناد
خود را ذکر نمایند او از ذکر خودداری کرده و اگرپرسی هم برای انموضوع خواهد
مسلمما دلیل نافع کندهئی سوده .

آری باید گفت افغان کار را آنجان براییکونه بزرگان دشوار کرده بود که
از بسیاری از امور معموله باز ماندند .

خود در اربعیس بدس بیس آمد اشاره نموده .

احادیسی که در اس کتاب کرد آمده حدیثهای معنیری هستند که حداکثر آنها
مربوط بعباد است و وجود و محامل هر یک از آنها را نیز توضیح داده ام و به بحس
مهمی از بیس آمدهای و حسنناک اشاره کرده ام . با آنجا که نوشته :

کتاب حاضر را در موقعی گردآوری و در مکانی تالیف کرده که چشم و دل مردمان تیره و تاریک بوده و خونهای موامنان که بحکم کتاب و سنت حفظشان واجب بوده ریختند شده و پرده عصمت زنان بدست گروهی از کافران بدکار دریده شده و مال و اولاد مردم به یغما برده شده و دریاها همگونه و هرج و مرج عجیبی وقوع پیوسته چنانچه آثار را نابود ساخته و اخبار را پریشان گردانیده و افکار را مشوش ساخته و شب و روز را تغییر داده تا بجائیکه ذهن رسا را از کار انداخته و فکر صائب را بیچاره نموده . با چنین گرفتاریها این اثر را از خویش باقی گذاردم تا آنکه حالم چمن و فالَم اندوهگین است اینک اگر بخطائی برخورد کردید اصلاح کنید و مزد خویش را از خدا بخواهید که او پاداش مصلحان را می پردازد .

مؤلف گوید ما دو برابر آنچه را نامرده اشاره کرده از معمربنی که آرمان را ادراک نموده شنیده ایم . در آشوبگری افغانها همین بس که هنوز بسیاری از محلات اصفهان بر اثر فتنه آنها خراب مانده و از کسانی که وقایع آرزو را ایراد کرده و حجاب از عملیات وحشیانه آنها برداشته امیر محمد حسین خواتون آبادی نواده علامه مجلسی است .

وی در اجازه ای که برای فاضل کامل زین الدین بن عینعلی حواساری در قریه خواتون آباد از دیهات اصفهان نوشته و آنرا مناقب الفصلاء نامده متذکر شده .

و همچنین آقاها دی مازندرانی (۱) که در یکی از مجموعه های خود بدان اشاره نموده ، و ما هر چند هم کلامان طرلانی میشود اظهار این دو عالم را میگذاریم را بدینوسیله مرچیات عبرت غافلان و نادآوری اهل ایمان را فراهم سازیم . خواتون آبادی پس از مقداری از مواعظ برای رس الدین مسئولین آن روزگار عوض شد و سال بسال از راحی خود گامی برداشتند و بدینوسیله و

(۱) بطوریکه از ذیل روضات استفاده میشود مراد آقا محمد هادی نواده آقا هادی است نه خود او .

نافرمانی در بسیاری از شهرهای ایران بی اندازه شد و گرفتاریها و مصیبتها همه جا را فرا گرفت ویژه عراق عجم و عرب از هر جهت بیچاره شدند و ساکنین آنها برنج و زحمت افتادند و محنت و انداوه مبتلا گردیدند . روزگار نیکوکاران سیری شد و برخی از آنها به بانوایی و خمبول مبتلا شدند و عدهئی هم از آنها مردند و رخنه های بسیاری بدیوار محکم اسلام وارد آمد و ارکان دولست سست گردید و اسطوانه های سلطنت موهون شد تا اصفهان در محاصره قرار گرفت و لشکر افغان بر اطراف و جوانب آن استیلا یافت حوراک را از مردم آن جلوگیری کردند و قحطی سختی در میان مردم بوجود آمد و ارز احساس بالا گرفت تا بحائیکه بدان اندازه از اول دنیا سابقه نداشت .

مردم آن شهر بدو دسته تقسیم شدند .

مقیمین آن ، گرسنه بودند از راه درمانده و بیچاره گردیده در رختخوابهای خود به پشت خوابیده و از ناتوانی قدرت فراهم کردن هزینه زندگی نداشتند و از هر جهت آماده مرگ بودند و همچنان در رختخوابهای خود می مردند و کسی آنها را پس نمیکرد و اگر برخی هم دفن میشدند در خانهای خود مدفون میگرددند .

دسته دوم آنها بودند که از خارج بداخل شهر پناهنده میشدند آنها آماج تیر تیر قرار میگرفتند و هدف تیرهای آتشرزای دشمنان واقع میشدند ، چنانچه زنهایشان را رنده میگذاشته و مردههایشان را میشکستند و بچه گانشانرا سر میردیند و اموالشان را به عمارت میبردند و بحراندکی باقی نمی ماندند و آنها هم بچنگال اسیری و بردی دچار میشدند و بازوانشان چون اسیران زنگار و روم به طنابهای محکم بسته میشد .

احساس که باید بگوئیم حداکثر مردم آن اطراف یا بیمار بودند و یا محروح و تا سر بریده و بخاک و خون کشیده .

نهایت بیچارگی مردم آنسرزمین آن موقعی بود که افغانان بر خود شهر استیلا یافتند آنگاه بر خانها دست یافتند و مردم آنها را زبون میساختند شاه را محبوس داشتند بسیاری از امیران را کشتند و عده دیگر پریشان گردیدند و دشت و کوه آنها ویران نمودند چنانچه خانه از یتیم بی پدر و مادر و مسکنی خالی از درویش در بدر نبود . ای وای جقدر باید بر آن دمار و اهل آن متاسف شد و تا چه اندازه باید بیاد

دوستان راستگو و درستکار افتاد، ای صد اندوه که مدارس و معابد آن ویران گردید و دانشمندان و نیکوکاران آن رخت بر بستند ای هزاران مصیبت که کتب فقهاء آن مندرس گردید و آثارشان از میان رفت.

و من از ایراد جملات مزبور از روزگار فتنه‌زا و مغرور شکایتی ندارم و شکاوه و گله نمی‌کنم و حزن و اندوه خودم را بعرض خدای خویش معروض میدارم و میدانم سرانجام کارها بدست اوست.

و من هم در آنروزگار از کسانی بودم که بچوب خائنان مضروب گردیده و به زندانشان افتاده و اموالم به یغما رفته در عین حال خدای متعال بر من منت نهاد و آبرو و زندگی و ایمانم را محفوظ داشت و عده از خاندان و بردران و قلیلی از نزدیکان و دوستانم را برقرار داشت و من در آن گیرودار بستایش خدای مشغول بودم و از خدا میخواستم تا وسیله رهایی‌ام را بهر طریق که خود میخواهد فراهم سازد و همچنان دست بدامن شکیبائی بودم و شکیبائی را کلید رهایی میدانستم و پاداش خود را از خدا میخواستم و کلیه کاریهایم را در دست اختیار او قرار داده بودم، و نظر باینکه ماندن من در شهر اصفهان بی اندازه مشکل بود و از همه طرف اندوه و بیچارگی مرا احاطه کرده بود به خواتون آباد که از قراء اصفهان و در دو فرسخی آن واقع شده کوچ کردم و با عده از یاران که خدا سایه‌شانرا بر سرم مستدام ندارد و امالشان را زیاد فرماید در آنجا سکون اختیار کردم و از آنجا که قریه مزبوره ار هر جهت آسودگی ما را تامین میکرد و روز مقدر بموقع خود میرسید با اطمینان خاطر به وظائف محوله پرداختیم و بار دیگر بشکر خدا مشغول شده و با توکل حضرت او بار اقامت انداختیم و همواره آرزومند بودیم تا وسیله بهتری پس از آن ایجاد فرماید آری شکی نیست کسیکه بخدا توکل کند خدا امور او را اداره میکند و او کافی بحال اوست و برای هر چیزی اندازه قرار داده.

تا بدینجا آنچه مربوط به فتنه افغان بود از احازه مزبور ایراد نمودیم و به مناسبت فتنه مزبور، آقاها دی (گفتیم مراد آقا محمد هابست) از بعضی از تواریخ معتمده نقل میکند.

سال ۴۶۵ هجری در شهر مصر قحطی عظیمی بوحود آمد چنانچه نرخ اجناس به آخرین درجه رسید و مرگ فراوان شد و بیچارگی بحدی بود که زنی گرده نانی را به هزار دینار خریداری کرد، و چنانچه نوشته‌اند وی مقدار مهمی از اثاثیه گرانسپای خود را که هزار هزار دینار قیمت داشت به سیصد دینار فروخت و آنرا بمصرف بیست رطل گندم رسانید و به پشت باربر داده تا بمنزلش بیاورند مردم گرسنه که همواره در انتظار فرصت بودند موقعیکه متوجه شدند چنان گندمی پشت باربر است ناگهان همه آنها را چپاول کرده خود آنرن هم در میان چپاول گران در آمده مقدار یک گرده نان از آنهمه گندم استفاده کرد.

نگارنده گوید دلیل روضات از حسن‌المحاضره سیوطی نقل کرده سال ۴۶۵ هجری مدت هفت سال قحطی عظیمی بوحود آمد که از زمان حضرت یوسف صدیق تا آنموقع کسی از چنین قحطی اطلاع پیدا نکرده بود و پیش آمد خشکسالی بحدی بود که مردم مردارهای حیوان و مرده‌های انسان را میخوردند و چهار پایان را از بین میبردند و سنگ را به پنج دینار و گربه را بچهار دینار میخریدند و بمصرف خوراکی می‌رسانیدند و از اسپهای خلیفه مصر که همه را بمصرف خوراکی مردم رسانیده بود بجز از سه اسب بین باقی مانده بود. روزی وزیر او با اسب شخصی خود برای انجام کاری حرکت کرد پس از آنکه از اسبش بزیر آمد غلامش که از شدت گرسنگی تاب نگهداری آنرا نداشت سه نفر مرد گرسنه از موقعیت استفاده کرده اسب را به یغما برده کشتند و خوردند فردا آنها را برای عبرت دیگران کشتند و بدنهایشان را به دار آویختند شبانه عده ریخته گوشت بدنشانرا خوردند و جز استخوانی از آنها باقی نماند مردی فرزندان و زنان را میکشت و گوشت آنها را میفروخت و سرهای آنها را دفن میکرد. و تخم مرغ به یکدینار بفروش میرسد و یک سبانه گندم صد دینار فروخته میشد کمی نگذشت آنهم بدست سآمد. رسی از مردم قاهره مقدار یک چارک گوهر گرانسپای را بیک چارک گندم میفروخت خریداری سدا نشد.

مؤلف گوید پس از آنکه آقاها دی به قحطی مصر اشاره کرده منویسد:
هرگاه کسی سال ۱۱۳۴ هجری که افغان باصفهان آمده و آنجا راه محاصره کرده

بود دریافته بود و ماجرای هشت ماهه آنجا را از نزدیک مشاهده میکرد میفهمید شدت قحطی و بیچارگی بجائی رسیده بود که یکمن گندم که برابر با هیجده رطل عراقی بوده به پنج تومان برابر هزار درهم بفروش میرسید و چندی نگذشت گندم و برنج و سائر حبوبات هم بدست نمیآمد کار قحطی کم کم بالا گرفت مردم بگوشت تنها اکتفا میکردند ابتدا بگوسفند سپس به گاو بعد از آن به اسب پس از آن به استر بعد از آن به الاغ پس از آن به سگ و گربه بعد از آن به گوشت مردگان قناعت می کردند . بعد از آن بخوردن گوشت یکدیگر پرداختند کم کم خود مردم می مردند و هر روز عده بسیاری کشته میشدند یا به بیماری از بین میرفتند و ثروت و زندگی خود را بکمتراز یکچهارم عشر قیمت آن میفروختند و در عین حال چیزی از نتیجه قیمت آنها بدست نمی آمد . ذیلا باید اعتراف کنم و سوگند یاد نمایم که هیچیک از آنها که نوشته شد گراف و مبالغه نبوده خدا ما را از شر چنین خشکسالی پناه دهد و هم باید متوجه بود از چنین حادثه نباید بشگفت آمد زیرا از آغاز خلقت تا اس تاریخ چنین پیش آمدی برای شهر اصفهان اتفاق نیفتاده بود آری (گفتار که نالیم که از ماست که بر ما است) در عین حال خارج اصفهان و فور نعمت و ارزانی بود .

نگارنده گوید شیخ علی حزین که فتنه افغانرا دریافته در تذکره خود از آن یاد کرده و از قحطی و بیچارگی اصفهانیها نام برده مینویسد : محملا بعد از سه چهار ماه کار محصوران سختی کشید و ماکولات در آمصرا عظم که مشحون به اسوهی واردحام بیرون از قیاس بود تنقیص یافت و رفته رفته نایاب شد و در آنوقت مردم از صفی معاش پیوسته از هر گوشه و کنار پوشیده و پنهان از شهر بیرون میرفتند و افاضه در کسی ایقا نمیکردند کمتر کسی جان سلامت بیرون برده باشد و در شهر چون اکبر اندک نامناسب بکار میرفت هر روز جماعتی بشمار باورام و امراض متلا کشنده هلاک میشدند و از هر طبقه آنمقدار از هنرمندان و مسعدان و افاضل و اکابر و اسراف در آن حادثه در گذشتند که حساب آن خدای اند .

مرحوم انصاری در مجلد دوم آکهی نهان گوید :

سلطان حسین سادّه و آخوند شلشلی
سافل صفت شکم ملی ار باقلای جهل

چندان سیوع یافت فساد عمر کشار
 کامد ر فندرها جو ویس و بحج سرفست
 محمود نور ویس پس از مرگ او رسید
 حین بعس حفنه سلطان شکست خورد
 پای عراق و فارس بد بها شکسته شد

وان گفتهای شرع کش پیارسای جهل
 برگشت و زد بمردم افغان صدای جهل
 با اندکی سپاه بانک و آوای جهل
 شد اصفهان دچار بقحط و غلای جهل
 ایران شده براکی دست سسای جهل

مؤلف پس از نقل گفتار خواتون آنادی و مازنداری مینویسد : اظهاریه
 نامردگان گواه توانائی است بر درستی گفتار ما و ضمنا با بیانیه آنان گفتار صاحب
 عنوان را نیز تنبیه میکسیم و می افزائیم هرگاه او اندکی پس از فتنه افغان باقی مانده
 بود مسلما از او اثر و اثر خود او حسری در دست ما نبود .

از آثار او آنچه هم اکنون در اختیار ما قرار گرفته هر چند خداکثر آنها از نسخه
 اصلی که مؤلف گرد آورده تجاوز ننموده یعنی مورد استفاده دیگران واقع نشده تا آنها
 را استنساخ نمایند علاوه بر شرح اربعین عبارتند از شرح مسوط بر مدارک درد و محلد
 دیگری فوائد الرحالند که واقعا مایه روشنائی چشم اعلام دانشمندانست دیگری جامع
 النساء در نوادر و متفرقات دیگری حواشی افزوده که مشتمل بر تحقیقات و تدقیقات
 مهمی است که بر شرح اربعین شیخ سهای نوشته و متجاوز از هفت هزار بیت است دیگر
 تعلیقات بر آیات الاحکام مقدس اردبیلی دیگر هدایه العواد الی احوال المعاد دیگر
 رساله در امامت دیگر تحقیق العناء و عظم انمه این کتاب را مستقلا در رد کتاب صاحب
 کفایه محقق سرواری نوشته دیگری رد بر صوفیه دیگری تحقیق مالایتم فی الصلوه دیگری
 انطال الرمان الموهوم در این کتاب استدلالات سید داماد فده را مردود دانسته دیگری
 فصل الفاطمین در این کتاب ثابت کرده ساداتیکه از طرف مادر حضرت صدیقه منتسبند
 نیز ساداتند دیگری شرح مسوط بر دعای صباح این کتاب شرح دعای مسوب حضرت
 امیرالمؤمنین (ع) و متجاوز از سه هزار بیت است تعلیقاتی بر جوابهای سید مهنا که
 از طرف علامه حلی تهیه شده . ما نسخه از آنرا بخط شریف خود او در اختیار داریم
 این کتاب را در موقع آشوب افغانها نوشته .

آثار او بطوریکه اطلاع داریم بسیار است و متجاوز از صد و پنجاه اثر ارزنده اود

فنون مختلف فهرست شده است .

خواجوئی علاوه بر مقامات علمی دارای روحیات و معنویات و کرامات بسیاری بوده که اکثر آنها در برخی از کتب ذکر شده و عده‌ئی هم زیانزد عوام و ما برای رفع ملال از ذکر آنها خودداری میکنیم .

خواجوئی خط نسخ و نستعلیق را در کمال خوبی مینوشت و با توجه بنوشته‌جات او کاملاً میتوانیم اینحقیقت را باثبات رسانیم .

عده‌ئی از مشایخ بزرگوار ما از محضر او بهره‌مند شده از جمله ملا مهدی تراقی و آقامحمد بیدآبادی گیلانی و میرزا ابوالقاسم مدرس اصفهانی . استاد نیای ما میرابوالقاسم خوانساری و ملا محراب حکیم و عارف مشهور، خدا بلطف و فضل و کرم عمیم خود آنها را یاداش دهد .

خواجوئی در یازدهم ماه شعبان سال ۱۱۷۳ هجری وفات یافته و در مقبره تحت پولاد اصفهان جانب دربی که بطرف شیراز باز میشود و نزدیک مقبره فاضل هندی ره مدفون شده و سلسله قرائت و احازه، او نیز بوی منتهی میشود .

نگارنده گوید ذیل روضات نقل کرده خواجوئی ارشیخ حسن ماحوزی روایت مکرده . و هم خود مؤلف در ذیل ترجمه محمد جعفر صاحب اکلیل المنهج مینویسد خواجوئی علم درایه رجال را از او استفاده کرده .

مؤلف گوید تاریخ وفات او بحساب ابجد موافق است با جمله (نورالله الحلیل مقبرته) و (رفع الله فی الجنان منزلته) و گفته شاعر یارسی (خانه، عام شهیدم گردید) نگارنده گوید ذیل تذکرة القیور مصراع مزبور را بضمیمه مصراع اولش از دبیرش یاد کرده که :

بهر تاریخ او دبیر نوشت خانه، علم شهیدم گردید

همان ذیل مینویسد آقامحمد اسماعیل نواده ملا اسماعیل خواجوئی است از علما و حکما و ادباء بوده در ۱۶۲۵ سال ۱۲۸۲ وفات یافته و در کنار جدش آرمیده ماده تاریخش اینست :

حال کفاش بتاریخ وفاتش تو بگو شد زدنی سوی بستان چنان اسماعیل
فوائد الرضویه ذیل شرح حال خواجوئی از تکمله سید صدر نقل میکند معظم له

غیر از ملا اسماعیل مازندرانی خواجوئی حکیم متاله و صاحب حواشی بر کتب کلام حکمت است و سال ۱۱۷۷ وفات یافته .

ریحانه اول هر دو را یکی دانسته و سال مزبور را تاریخ خواجوئی نقل کرده و باید چنانچه ذیل روضات متعرض است نامبردگان دو نفر باشند .

(۳۳) ملا محمد امین فرزند محمد شریف استرآبادی . از اخباریهای بنام و از دانشمندان است که با قلم مخصوص بخود بسی مطالبی که جای بیان آنها نیست بنگارش در آورده .

استرآبادی نخست در ردیف مجتهدان بود و با ذهن رسا و فهم و توانائی که دست از رویه اساتید پیروی میکرد تا بجائیکه صاحب مدارک و صاحب معالم بوی اجازه دادند و من اجازه هر دو را که حاکی از فضیلت و موقعیت علمی نامبرده بود بخط خود آن بزرگواران در آغاز تکلیفم در اختیار داشتم .

استرآبادی تامدتی از طریقه مجتهدان تبعیت میکرد فاصله نشد خواستههای باطنی ویرا بر آن داشت تا از رویه اساتیدش برکنار شد و خود را عاق اساتید خویش قرار داد و به تخریب قواعد دین پرداخت و علیه گروه مجتهدان برخاست و از عده حشویه آنها که اعتماد خاصی بمتن احادیث دارند پشتیبانی کرد و از هیچیک از رویه اخباریه خودداری نمود و موجبات نفاق و خلاف در میان اهل حق را بوجود آورد و آتش فتنه و دوئیت را شعله ور ساخت .

و من چنان می پندارم کلیه قدمهائیکه او برداشت نتیجه افکار استاد اخیری او فاضل متبحر نحیر همشهری او میرزا محمد استرآبادی سابق الذکر و صاحب کتاب رجال کبیر و متوسط و صغیر است .

زیرا مسارالیه اطمینان کاملی به استاد خود داشت و از هر جهت متوجه خواستهها و افکار او بود . گذشته از این بر اثر طبع سرشار متمایل بمشرب اهل ذوق و حال نیز بود و خود او در رساله دانشنامه شاهی که بیپارسی تالیف کرده ذیل اثبات حدوث اجتهاد بین شیعه امامیه و اینکه مشرب اجتهاد و قواعد مقرر در آن پیش از کلینی وجود نداشته و تا آخر غیبت صغرا بمسلك اخباریه عمل میشده اشاره نموده اینک

عبارات خود او را ذیلاً یادآور می‌شویم .

تا آنکه نوبت به علم‌العلماء المتأخرین فی علم الحدیث والرجال واورعهم استاد الكل فی الكل میرزا محمد استرآبادی نورالله مرقدہ الشریف رسیده پس ایشان بعد از آنکه جمیع احادیث را بفقیر تعلیم کردند اشاره کردند که احیاء طریقہ اخباریین بکن و شبہاتی که معارضه با آن طریق دارد رفع آن شبہات بکن . چرا که اینمعنی درخاطر میگذشت لیکن رب العزه تقدیر کرده بود که اینمعنی بر قلم تو جاری شود ، پس فقیر بعد از آنکه جمیع علوم متعارفه را از اعظم علماء آن فنون اخذ کرده بودم چندین سال در مدینه منوره سر بگریبان فکر فرو میبردیم و تضرع بدرگاه رب العزه میکردم و توسل بارواح اهل عصمت علیهم السلام می‌حستم و مجدداً نظر به احادیث و کتب عامه و کتب خاصه میکردم از روی کمال تعمق و تأمل تا اینکه بتوفیق رب العزه و برکات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین باشاره لازم الاطاعه امثال نمودم و بتالیف (فوائد مدنیہ) موفق شده بمطالعہ شریف ایشان مشرف شد . پس تحسین این تالیف کردند و ثنا بر مؤلفش گفتند رحمہ الله .

مؤلف گوید اکنون که سخن بدینجا رسید شایسته است برخی از آنچه رانا برده در فوائد مدنیہ ایراد کرده بیان نمائیم و از اینراه عده بیخبر را یاد آوری کسوده و موجبات تذکر را فراهم ساخته و ضمناً آنچنانکه باید کتاب حاضرهم خالی از بهره‌مندی نباشد .

مشارالیه ذیل نفی اجماع وعدم حجیت استدلال بدان مینویسد نخستین دانشمندی که در علم حدیث و روایت از محضرش استفاده کرده و در آغاز جوانی در نجف اشرف از جنابش باخذ اجازه مفتخر آمدم سید سند و علامه اوحد صاحب کتاب مدارک در شرح شرایع است .

وی در اوائل آن کتاب مینویسد : اجماع حجیت است و حجیت آنهم موط است بدخول قول معصوم که گفته او مدخلیت در گفتار دیگران داشته باشد و با این بیان می‌فهمیم که اجماع بمعنی مشهور که قول حجیت در آن مدخلیت نداشته باشد حجیت نخواهد بود زیرا ادله شرعیہ منحصر بکتاب و سنت و براءت اصلیه است .

و در ذیل نکوہش از اجتهاد اظہار داشته .

نخستین کسیکہ از رویہٴ اصحاب ائمہ غفلت کرد و بفن کلام و اصول فقہکہ مبنای ہر دو بر افکار عقلیہ یعنی اندیشہہائیکہ در میان عامہ موقعیت قبول دارند پرداخت و من از او باخبرم محمد بن احمد بن حنید است کہ بقیاس عمل میکرد و حسن بن علی بن ابی عقیل عمانی کہ در فن کلام سہارت داشت و پس از آنکہ شیخ مفید ظہور کرد بر اثر حسن طنی کہ بنوشتنہہای آنان پیدا کرد آثار آنها را در میان شاگردان خود سہرت داد . و از ہمین عدہ افراد است سید اجل مرتضی و شیخ الطائفہ کہ رویہٴ آنها در میان مناخران اصحاب شیوع پیدا کرد و چندین قرن بقوت خود باقی بود تا نوبت بہ علامہ . سید او بر خود لازم دید تا در کلیہٴ تصنیفہایش بسیاری از قواعد اصولیہ را کہ از عامہ رسیدہ بکار برد و پس از او بد پیروی از وی شہید اول و ثانی و همچنین فاضل شیخ علی رویہٴ او را پیش گرفتند .

و در ذیل انکار تنویر اخبار مینویسد :

نخستین کسیکہ احادیث اصحاب ما را تقسیم بندی کرد همان احادیثی کہ مراجع عفاذ و اعمال مردم بودہ در روزگار ائمہ و اجماع بر صحت نقل ہمہٴ آنها دانستند علامہ حلی و مرد دیگری ہم پایہٴ او بودہ کہ احادیث مزبور را چہار قسمت کہ ہم اکنون بین متاخران مشہور است تقسیم نمودہ پس از او شہید اول و شیخ علی محقق و شہید ثانی و فرزندش صاحب کتاب معالم و منتقی و فاضل متبحر معاصر سہاء الدین محمد عاملی از وی پیروی کردند و همچنان اخبار را دستہ بندی نمودند .

و مسلما موحیات غفلتی کہ برای وی پیش آمد سابقہٴ ذهنی وانسی بود کہ با کتب عامہ داشت و ضمناً از گفتار پیشینیان از اصحاب ما فراموش کردہ بود و جای دیگر گفتہ :
احماءیکہ عامہ معتبر میدانند باطل است زیرا آنها معتقداند ہر گاہ عدہٴ از علماء عصر بر صحت مسئلہٴ رای دادند و اتفاق کردند عمل بدان لازم و اتفاق آنها حجت و صحیح است .

این عقیدہ از جہاتی باطل است . تا آنجا کہ بہ پاسخ پرداختہ و اظہار داشته پاسخ ادلہٴ عمدہٴ آنها آسکار است از جملہ شرح عضدی است این شرح بر مختصر

حاجبی گردآمده و از بهترین کتب اصولیه آنانست و من در آغاز کار که در شیراز بودم آنرا در ظرف چهار سال از بزرگترین علماء محقق و پیشوای متقیان و مقدسان آنسرزمین شاه تقی‌الدین محمد سانه کاملاً از روی بحث دقیق و نظر عمیق فرا گرفته‌ام .

در آنکتاب ثابت کرده آنها که مخالف یا اجماعند یقیناً سخنان بی‌اصل و قابل تخطئه است و از اسراء ححب اجماع بنیوت میرسد زیرا ما میدانیم امکان ندارد اینهمه دانشمندان بمحرد حال یا گمانیکه برای آنها صورت بسته اجماع بر امر خلاف شرع بنمایند بلکه نطق سخن بر اثر دلیل قاطعی است که بدست آورده‌اند بنابراین باید بوجود نص قاطعی که در اختیار آنها در آمده یقین کرد و از اینراه خطاء مخالف متوجه بود و به انکار او ترتیب اثر نداد .

استرآبادی پس از این گفته نامبرده را نقض کرده و اظهار داشته هرگاه اجماع بر امری ححب داشته باشد باید اجماع فلاسفه را که معتقداند عالم قدیم است و همچنین اجماع یهود را که میگویند پس از موسی پیمبری نیست و همچنین اجماع مسیحیانرا که میگویند مسیح کشته شد باید پذیرفت .

در جای دیگر گفته :

محقق در اوائل کتاب معتبر اظهار داشته در امریکه مورد توجه عموم مکلفان نمی‌باشد تمسک ببراءة اصلیه نمیتوان کرد .

من معتقدم که تمسک ببراءة اصلیه بطور کلی تا پیش از اکمال دین صحیح بود لیکن پس از آنکه دین بسر حد کمال رسید برای براءة مزبور محلی باقی نمیماند زیرا اخبار متواتره از ائمه در هر واقعه‌ایکه مردم نیازمند بدان هستند رسیده و تارورقیامند حقایق موضوعات ثابت گردیده و نیز برای هرگونه اتفافی که دو نفر باهم دانند در آن حکمی تعیین شده حتی اگر خدشه کسی بر کسی وارد کند ما به التفاوت مسیح و معصوم را معین نموده‌اند . بنابراین چگونه میتوان به براءة اصلیه توجه کرد . گذشته از این عمل ببراءت اصلیه با آنکه امام (ع) فرموده حکم هر پیش‌آمده‌ای که نمیدانید توقف نمائید صحیح نیست .

آری آنها که قائل ببراءت اصلیه هستند معتقداند که تمام دستورات دین بطور

کامل بدست ما نرسیده زیرا بسیاری از اتفاقاتست که از حکم قطعی آن اطلاعی نداریم و نمیتوانیم حکم بغیر ما انزل الله بنمائیم .

استرآبادی از اینموضوع تعقیب بی‌نهایتی کرده و مطالبی طولانی نگاشته تا آنجا که مطلب را بایراد خوابی سپایان آورده مینویسد . موقعی در بین خواب و بیداری همان اوقات که در حرمین شریفین بودم مشاهده کردم که درهای رحمت برای وصول بحقیقت بروی من گشوده شده و یا چشم بصیرت شاهد آنها بودم و خود را مصداق والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سلینا یافتم الحمدلله .

در حای دیگر نوشته در سحر شب جمعه در مکه معظمه در خواب دیدم که یکی از نیکوکاران بعنوان دلداری خطاب بمن میگوید و من یوت الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا . و علت رؤیای مزبور آن بود که پیش از آن در نهایت اندوهناکی بودم که کوششهای من بحائنی نرسید و بهرهٔ بدست من نیامد همانشب پس از نماز شب و اتمام نماز وتر اندک خوابی مرا فرا گرفت و رؤیای مزبور را مشاهده کردم . بامداد کتاب کافی را گشوده تا در مبحثی که مورد نظرم بود ببینم چه موضوعی از امام (ع) رسیده باین حدیث دست یافتم که ذیل آیه شریفه فرموده منظور از حکمت ، احادیث اهل بیت علیهم السلامست .

ذیل روضات مرقوم داشته بچنین حدیثی در کافی دست نیافتم که مراد از حکمت احادیث اهل بیت باشد آری در کتاب حجت از حضرت صادق (ع) نقل کرده منظور از حکمت فرمانبرداری از خدا و شناخت امام (ع) است .

در فصل هشتم از کتاب فوائد مدنی که آنرا بعنوان پاسخ از پرسشهای مطالبی که اخباریها از گفتار ائمه استفاده کرده یا از گفتار سابقان از اصحاب استفاده نموده منعقد ساخته از قبیل احمد بن عبدالله برقی در کتاب محاسن و محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات و علی بن ابراهیم در تفسیر و محمد بن یعقوب کلینی در اول کافی مینویسد سؤال اول فاضل مدقق محمد بن ادریس حلی ره احادیثی از اصول پیشینیان ما که در دست اختیارش بوده گرد آورده و آنها را در باب آخر کتاب السرائرش ایراد نموده از جمله از جامع بزنطی مصاحب حضرت رضا (ع) از هشام بن

سالم از حضرت صادق (ع) روایت کرده بر ما لازم است اصول احکام را در اختیار شما بگذاریم و بر شماست که آنها را در میان شیعیان ما رواج دهید و فروع آنها را بدست آورید .

و از احمد بن ابی نصر از حضرت رضا (ع) روایت کرده بر ماست که اصول احکام را بر شما القا نمائیم و بر شماست که فروع آنها را از اصول مزبوره استنباط کنید .
ابن ادریس با توجه بدو حدیث مزبور باین نتیجه رسیده بنا براین میتوان در خود احکام الهی هم اجتهاد کرد .

پاسخی که وی داده مینویسد بر خلاف انتظار دو حدیث نامبرده تحقیق پیشین ما را تایید میکنند زیرا منظور آنها اینست که امت نمیتوانند احکام نظریه را استنباط نمایند و اصولاً حق اینموضوع را ندارند بلکه بر ما لازمست احکام را بصورت قواعد کلیه در آورده و در دست اختیار آنها بگذاریم و آنها با توجه بقواعد مزبوره مسائل جزئی را از آنها استخراج کنند .

از قبیل (اذا اختلف الحلال بالحرام غلب الحرام) موقعیکه حلال با حرام مخلوط شود حرام غالب بر حلال خواهد بود . و فرموده اند کل شیء فیه حلال و حرام فهو لک حلال حتی تعرف الحرام بعینه فتدعه) هر چیزی که ممکن است حلال و حرام باشد استفاده از آن برای تو حلالست مگر آنکه حرام معین آنرا امتیازدهی در اینصورت حق بهره بری از آنرا نداری ، و فرموده اند الشک بعد الانصراف لا یلتفت الیه، شک پس از انصراف از عمل (بعد از محل) قابل توجه نیست و فرموده اند لیس ینفی لک ان تنقض یقیناً بشک و انما تنقضه بیقین آخر شایسته نیست یقین را با شک از میان برداری و اگر بخواهی چنین عملی انجام دهی باید آنرا با یقین دیگری از اهمیت سابقتر بری پس از ایراد مطالبی بسوءال دوم پرداخته مینویسد احباریها باچار باید بطن متعلق به احکام توجه کرده و آنرا مورد عمل خود قرار دهند. زیرا حدیث هم هر چند باصطلاح آنان صحیح باشد باینمعنی که آنرا بلاشک از معصوم بدانند بازهم ممکن است بمنظور تقیه گفته شده باشد و یا دلالتش بر حکم یا عدم آن ظنی باشد و در هر دو صورت قطع بعمل پیدا نخواهد شد .

باسم این سوۃ ال آنستکه بسیاری از احادیث اصحاب ما کہ در کتابہا تدوین شدہ اند
فطمی الدلالہ اند مخصوصا کہ اگر از قرائن حالیہ یا مقالیہ برای قطعیت آنہا کم بگیریم
بہر حالکہ ہذا اسم انواع قرائن بسیارند از جملہ اینکہ حکمیکہ در مقام بیان حکم و تفہیم
حقیقی است نمیتواند سخن بگوید کہ خلاف ظاہر آنرا ارادہ کردہ باشد خصوصا شارع
تکلیفی کہ بلاوہ بر مقام عصمت حائز ہمہ مراتب حکمت و دانش بودہ و ما پیش از این
مطالب مربوط باینموضوع را کاملا توضیح دادیم .

از سلسلہ قرینہ سوۃ ال و حواہست و ہرگاہ دلالت بر حکم بخصوص یا کمک قرینہ
بر احادیث فطمیہ را ایجاد نکند قابلیت برای حکم ندارد و در اینصورت باید توقف کرد
بظہور کہ ہمیشہ از این تذکر دادیم احتمال تقیہ زبانی بہ اصل حکم ندارد زیرا ثابت
نہیست کہ در بارہ اصلت حکم یکی از دو قطع کافی است و دیگر آنکہ مناط عمل حکم
ظاہر برود آ حکم است کہ از مقام معصوم صادر شدہ نہ آنکہ حکم اللہ واقعی مطہور
و غیر متعلقہ عقیدہ ما و فرق بین الجہتین موضوعی است کہ صاحب معالم ایراد نمودہ
بر ذہب و این المی کہ تمسک بخیر واحد را تجویز میکند و معتقد است خیر واحد مفید
است بہ ہمین مناسبت خیر واحد را معتبر میدانند چنانچہ شارع مقدس شہادت
معتبر را منظور اینکہ مفید ظن است معتبر دانستہ .

در رسید حکم مفاد شہادت از جهت افادہ ظن و اعتبار آن نیست بلکہ اعتبار
شہادت منظور شہادت عدلین است پس ہرگاہ عدلین وجود نداشت شہادت ہم از
اعتبار خواهد افتاد موعید این موضوع بیانیہ سید مرتضی است کہ ذیل اسباب و شروط
سرخیب از قتل زوال شمس و طلوع فجر مخصوصا نسبت باحکام مربوط بدانہا مطلب ما
را تأیید کردہ لیکن مورد نزاع چنین نیست ، زیرا تکلیف منوط بظن است .

ذیل مناسبت است منالی ایراد کنیم و بگوئیم کسیکہ دلالات ظنیہ را مورد عمل
فرار مدهد و باجتهادات خیالی پایند است در ذیل حدیثی کہ وارد شدہ در بارہ
کسیکہ در یکی از دو مسجد مکہ و مدینہ محتلم شود دو جور عقیدہ ایراد میکند یکی
آنکہ تنوا باطلاق لفظ مدهد و دیگر آنرا موکول بقرائن حالیہ و متوجہ بہ غالب احوال
میداند و این موضوع ہم بر اثر اختلاف مجتہدانست باینمعنی ہر یک بمقتضای ظن خود

عمل میکند و یکی از دو احتمال را بر دیگری ترجیح میدهد . لیکن اخباریها که در عمل به احکام یا متوقفاند یا عمل به یقین میکنند همان حکمی را که لفظ خبر بطریق قطع و یقین دلالت میکند فتوا میدهند و نسبت بمآزاد که لفظ دلیل بر آن نیست مینمایند ، بنابراین مجتهدان که جانب اطلاق لفظ را مراعات مینمایند ، باید تیمم را واجب بدانند هر چند هم زمان غسل کمتر یا برابر یا زمان تیمم یاغسل و غیره از آن مربوط به ازاله نجاست در مسجد نیست باینمعنی مثلا در مسجدالحرام حواسید میماند و محتلم شود و سیلی جاری گردد و او همچنانکه خود را در میان سیل مشاهده میکند از خواب برخیزد ، و آنکسیکه جانب قرینه را رعایت میکند غسل را در صورت تیمم واجب میداند و تیمم را حرام و آنکسیکه هر دو احتمال در نظر او یکسانند گاهی در توقف و هنگامی حکم به تخییر مینماید . لیکن اخباریها در صورت اجتهاد در دلیل خارجی توقف را واجب میدانند باینمعنی در ترک افعال و خودیه توقف میکنند و گاهی هر دو فعل وجودی را انجام میدهند و گاهی فعل وجودی را انجام میدهند و نیت را مطلق یا مردد میدانند و در اطلاق و تردید تفاوتی نیست و مانع مذهب دوم است زیرا علم باشتغال ذمه بیکی از دو فعل وجودی تأسیس است که از جهت اطلاع نداشتیم و از آنطرف حرمت جمع بینهما نیز مسلم است در صورتیکه در معین یا خبر باشیم . بنابراین اگر بگوئید چگونه باید نیت کرد چه خواهیم کرد یا قصد قربت کافی است و اگر تنزل کنیم خواهیم گفت در هر یک از اینها نیت کافی است و منظور از مطلق هم معنی عمومی است که واجب اصلی و مدغم را شامل میشود و از این قبیل مطالب در پاسخ اعتراضات مجتهدان گفته که مدعا اینست که نیت یک پاسخ است و همه آنها را مروج بهیسانی در فواید عنیقہ و حدیدانی در فواید و چون موجود سرگردانی زبون و دلیل ساخته آنچنان که رای بعضی از اخباریها بطلان آنها باقی نخواهد ماند .

در جای دیگر مطالبی از مشرق الشمسین شیخ بهائی قده نقل میکند که مدعا اینست فرموده بیشتر از علماء ما معتقداند عدل و اعدا امامی در تزکیه راوی کافی است و نیازی بدو شاهد عادل ندارد چنانچه در شهادت وجود دو نفر عادل لازمست و عدل

اندکی مخالفت کرده و شہادت عدلین را در مقام تزکیہء راوی شرط میدانند . پس از نقل کلام او میتویسد : من میگویم نخست اینکه فرمودہء اکثر علماء ما چنان عقیدہ دارند درست نیست و شیخ سهل انگاری و غفلت نموده زیرا اخباریہا کہ اکثریت علماء را تشکیل میدهند بہر خیری عمل میکنند بلکہ خیری مورد توجہ آنهاست کہ قطع بورود آن از معصوم داشته باشند .

ثانیاً میگویم سید مرتضی و ابن ادریس و محقق حلی برای خبر واحدیکہ خالی از قرینہ باشد یعنی قرینہایکہ موجبات قطع عادی آنرا بورود معصوم ثابت کند ترتیب اثر نمیدهند و در حقیقت رویہء نامبردگان در اینمورد همان طریقہایست کہ اخباریہا در اینخصوص برای خود اختیار کرده اند .

خلاصہ نسبت اکثریت کہ شیخ بعلماء اصحاب داده در واقع از علامہ وعدہء از مقلدان او اقتباس کرده و آنها ہم عدہء معدودی بیشتر نیستند از قبیل شہید اول و ثانی و شیخ عالی محقق کرکی و این عدہ ہم کہ اطلاعات کاملی در علوم دقیقہ ندارند و از معانی احادیث کہ دربارہء اصول الدین و اصول الفقہ از اہل بیت عصمت (ع) رسیدہ بی خبر و عارف بدانہا بودند .

تنہا کمالات آنها منحصر بمطالبی است کہ بر اثر علاقہء بکتب عامہ از آنها بدست آورده اند . و از آنجا کہ کمالات نامبردگان محدود بودہ و گفتار علامہ را موافق بارویہء عامہ یافته بدون آنکہ احتمال خطائی بگفتہء علامہ بدهند ، پاسخ عامہ را مشتمل بر تدلیس و تلبیس قلمداد کنند مطابق با ذوق خود و سابقہایکہ داشتند از رویہء نامبردگان پیروی کردند . خدا ما را عافیت دہد و از کردہء نامناسبان درگذرد و شفاعت بازماندگان رسولخدا را نصیب ما فرماید .

مؤلف گوید اکنون کہ سخن بدینجا رسید لازم است گفتار شیخ عبداللہ سماہیجی بحرانی را کہ او ہم اخباری بودہ لیکن مانند ملا محمد امین تعصبات خشک و پوشالی نداشته بہ نتایج افکار ملای مزبور ضمیمہ نمائیم :

وی در کتاب (منیۃ الممارسین فی اجوبہ سوءالات الشیخ یاسین) نزدیک بہ چہل فرق بین مجتہدین و اخباریہا ذکر کردہ و ما سی فرق از آنها را ذیلاً ایراد می کنیم و

فرقهای مزبور آنها هستند که ما به الامتیاز مجتهد و اخباری را ظاهر میسازد. علاوه بر آنچه قبلا یادآوری کردیم که مجتهد در تزکیه راوی بعدل واحد اکتفا میکند و اخباری مخالفت مینماید اینک وجوه مزبوره:

- (۱) مجتهد اجتهاد را واجب عینی یا تخییری میداند. اخباری اجتهاد را حرام میداند و معتقد است باید روایت را از مقام معصوم گرفت.
- (۲) مجتهدان معتقدند ادله احکام چهارند. کتاب، سنت، اجماع، عقل اخباری بکتاب و سنت معتقد است و برای اجماع و عقل اهمیتی قائل نمی باشد.
- (۳) مجتهدان عمل بظن را در خود حکم شرعی تجویز میکنند و اخباریها تنها بعلم اکتفا میکنند و مرادشان از علم قطعی واقعی و عادی اصلی است یعنی همانچه بطور حقیقت از معصوم رسیده و عادة قابل خطا نیست.
- (۴) مجتهدان احادیث وارده را بچهار دسته مشهور تقسیم می نمایند (صحیح موثق، حسن، ضعیف) و اخباریها بدو دسته صحیح و ضعیف منقسم میسازند.
- (۵) مجتهدان اقسام اربعه را بطوریکه مرامشان اجازه میدهد تفسیر مینمایند و اخباریها صحیح را عبارت از خبری میدانند که دارای قرائن چندی باشد که بدانوسیله بتوان یقین کرد این خبر از معصوم رسیده و ضعیف چنان نیست.
- نگارنده گوید شیخ بهائی در وجیزه مینویسد صحیح، حدیثی است که تمام راویان آن ممدوح و تعدیل شده باشند، حسن، حدیثی است که بعضی از رواة یا همه آن غیر ممدوح باشند لیکن در هر دو صورت مابقی یا همگیشان تعدیل شده باشند، موثق حدیثی است که همگی یا برخی از رواة آن غیر امامی باشند و همگی تعدیل شده باشند، ضعیف خبری است که غیر از صور سه گانه مزبور باشد.
- (۶) مجتهدان مردم را بدو دسته تقسیم میکنند مجتهد و مقلد و اخباریها همه مردم را مقلد معصوم میدانند و اجازه نمیدهند مردم از مجتهد تقلید کنند مگر در صورتیکه حدیث صحیح باصطلاح خود آنها بخواهند از مجتهد اخذ کنند.
- (۷) مجتهدان در عصر غیبت وصول بدرجه اجتهاد را واجب میدانند و در عصر حضور اخذ احکام را منحصر بحضور معصوم میدانند، اخباریها اخذ احکام را منحصر

معصوم بدانند و معتقدانند باید از او اخذ کرد هر چند با واسطه باشد .

(۱۸) مجتهدان تصرف در امور حسیه و فتوا دادن را منحصر باجتهد میدانند . اخباریها مخصوصات فوق را مربوط بافرادی میدانند که راوی از معصوم و مطلع ارا حکام است .

(۱۹) مجتهدان میگویند شخص محتهد بر اثر ملکه استنباطی که در او بوجود میآید از کتب احکام دین با خبر است اخباریها میگویند عالم بجمیع احکام دین معصوم است .

(۲۰) مجتهدان برای دسترسی بدرجه استنباط علوم مختلفی را شرط میدانند . بعضی آنها را علم اصول الفقه نام میبرند . اخباریها معرفت باصطلاحات اهل بیت را شرط استنباط میدانند و سی افزایش باید باین معنی هم آشنا باشد که خبر مورد عمل اخباریهاست و رجوع به اصولیکه از کتب عامه گرفته شده تجویز نمی نمایند .

(۲۱) مجتهدان در اخبار منعارضه و ترجیح یکی بر دیگری بقانونیکه موحیات ظنیه را بوجود میآورد توجه میکنند و اخباریها در مقام ترجیح تنها به مرححیاتی که در کتب معتبره عمل میکنند .

(۲۲) مجتهدان بنام طواهر الفاظ مظهر الدلاله که از کتاب وسنت بدست آورده اند در مومنان و اطلاقانی که از آن دو فهمیده اند عمل میکنند از قبیل او فوالالععود و لا یصر و لا یصرار فی الاسلام و علی الید ما اخذت حتی توءدی ، و همچنین بملازمات این آیات از قبیل موافقت و مخالفت و همچنین بمقتضیات مختلف فیها از قبیل امر بسی ، مقتضی نهی از صد خاص است یا اجتماع امر و نهی یا عام مخصص و خصوصیت آن در مابقی و امثال اینها و همه آنها را قواعد کلیه میدانند که در مواردی که باید بدانها رجوع کرد لیکن اخباریها به آیاتی عمل میکنند که دلالتشان بر حکم قطعی باشد و باحادیثی سروکار دارند که ظهور در مقصود داشته باشد هر چند احادیثی که در مومنان و اطلاقانی حساب نیاید از قبیل ادا اختلط الحلال بالحرام علی الحرام یا کل شیء سه حلال و حرام فهو لک حلال حتی تعرف الحرام بعینه فتدعه یا الشک بعد الانصراف لا ینفک الیه یا لا تنقض الیقین بالشک .

البته عمل بقواعد مزبوره در موضوعات مسائل است نه در احکام چنانچه این موضوع از پاسخ سوءال اول بدست آمد که نامبردگان فرموده امام (ع) را ((انما علینا ان نلقى الیکم الاصول و علیکم ان تفرعوا)) محمول بموقعی دانسته که بخواهند صور جزئیہ را از قواعد مزبوره بدست آورند .

(۱۳) مجتهدان حداکثر بقاعده تسامح در ادله سن و کراهت عمل میکنند و اخباریها در احکام خمسہ تکلیفہ تفاوتی قائل نیستند .

(۱۴) مجتهدان حداکثر تقلید میت را تجویز نمیکنند و اخباریها تقلید میت را جائز می‌شمارند و معتقدند که عامه عمل بظن را که متعلق به نفس احکام باشد یا ریاست جائز می‌شمارند و پیوسته بظنونیکه از مجتهدان چهارگانه شان بدست آمده عمل میکنند و بگفتار مجتهدان پیشین خود توجهی ندارند و مجتهدین ما در عمل بظن با اوقات موافقت و در عمل بظن مجتهدان اربعه مخالفند و میگویند قول مجتهد بظن از حکم مرده را دارد با اینکه اگر کاملاً توجه داشته باشیم موضوع حق بمرگ و حیرت بظن نمیکنند و اگر چنین تغییری تصور شود ناچار یکی از دو امر لازم خواهد آمد یا باید اعتراف کرد که مضمونات مجتهدان از ناحیه خود آنها بوده و از آئیر محمد است یا نبوده‌ویا باید گفت حلال و حرام او تا روز قیامت پایدار نخواهد بود یا آنکه بظن است که شرع محمد مستمر الی یوم القیمه

(۱۵) مجتهدین ظاهر کتاب را می‌پذیرند و آنرا بر ظاهر خیر ترجیح میدهند اخباریها ظاهر کتاب را در صورتی تجویز میکنند که تفسیری از معصوم داشته باشند .

(۱۶) مجتهدین میگویند مجتهد در استنباط احکام در صورتیکه حفظ مراد کرده باشد مثاب است اگر چه در واقع استنباط او خطا باشد ، اخباریها میگویند اگر نیست بلکه اگر وسیله استنباطش خبر غیر صحیح و خالی از تصریح باشد واقع باشد گناهکار است .

(۱۷) مجتهدان در امریکه حکمی از مصادر وحی و تنزیل نرسیده از اصل اباحه یا براءت استفاده میکنند و اخباریها احتیاط می‌نمایند .

(۱۸) مجتهدان اخذ عقائد را از قرآن و اخبار آحاد تجویز نمیکنند لیکن

- احکام را از قرآن و اخبار آحاد میگیرند اخباریها بعکس آنها عمل میکنند .
- (۱۹) مجتهدان اختلاف در احکام اجتهادی را تجویز مینمایند و کسیکه در مسائل فرعی بخلاف واقع فتوا دهد خطاکار نمیدانند، اخباریها چنین موضوعی را تجویز نمی نمایند و هر کس هم که برخلاف واقع فتوا دهد تفسیق می نمایند و در این موضوع توافق اعتقاد را با مقتضای اجتهاد مناسب نمیدانند .
- (۲۰) مجتهدان در موضوعیکه نص بر آن معلوم نیست تجویز نمیکنند که از غیر معصوم استفاده شود اخباریها تجویز میکنند و حتی شخص عامی را کافی میدانند .
- (۲۱) مجتهدان قول شاذ صحیح را که دلیل واضحی داشته باشد مورد عمل قرار میدهند اخباریها پیرو دلیل اند نه گوینده .
- (۲۲) مجتهدان کلمهء ثقه را بکسی میگویند که امامی و عادل و ضابط باشد اخباریها در وثاقت، مأمونیت از کذب را کافی میدانند .
- (۲۳) مجتهدان اطاعت را مانند اطاعت از امام واجب میدانند اخباریها اطاعت از مجتهد را واجب نمیدانند .
- (۲۴) مجتهدان دلیلی که از راه اصالت برآید باشد ترجیح میدهند بخلاف اخباریها .
- (۲۵) حداکثر از مجتهدان عمل باجماع منقول را تجویز میکنند و در اینخصوص تفاوتی بین کلام متقدم و مناخر نمیگذارند زیرا نظرشان بوثاقت گوینده است بخلاف اخباریها .
- (۲۶) مجتهدان در اجماع محقق بمخالفت معلوم النسب توجهی ندارند اخباریها تفاوتی برای معلوم النسب و مجهول النسب قائل نیستند و میگویند اصولاً چنین اجماعی که قول معصوم در آن مداخله نداشته باشد منعقد نمیشود بنابراین اجماع را بطور کلی حجت میدانند .
- (۲۷) مجتهدان کلیه اخبار کتب اربعه را صحیح میدانند بخلاف اخباریها .
- (۲۸) مجتهدان عمل به استصحاب را بطور کلی تجویز میکنند اخباریها عمل به استصحاب را در صورتی تجویز میکنند که موضوعی بحالی از نصوص باشد .
- (۲۹) مجتهدان تاخیر بیان را از وقت حاجت تجویز نمیکند و آزارشست می انگارند

بعضی از اخباریها از قبیل ملا محمد استرآبادی در فوائد مدنیه تاخیر بیان را تجویز می‌نماید .

تا بدینجا خلاصه از آنچه را از کتاب شیخ عبدالله سما هیجی استفاده کردیم بپایان آوردیم و باید بگوئیم نامبرده از متعصبین طریقه اخباریه است که ریشه آن از افکار اشاعره بدست آمده .

مؤلف گوید بطوریکه دیدیم شیخ عبدالله در فرق نوزدهم ، تاخیر بیان از وقت حاجت را بملا محمد امین نسبت داد زیرا او در فوائد مدنیه دلیل آیه شریفه فاستلوا اهل الذکر انکنتم لاتعلمون احادیثی را نقل کرده از جمله و شاء از حضرت رضا (ع) نقل میکند که حضرت علی بن الحسین (ع) فرموده واجباتی بر ائمه لازمست که انجام دهند که بر شیعیانشان لازم نیست و اموری بر شیعیان لازمست که بر ما واجب نیست از آنجمله خدایمتعال دستور داده تا آنچه را نمیدانید از ما بیرسید و فرموده فاستلوا اهل الذکر انکنتم لا تعلمون بنابراین بر آنها لازمست از ما بیرسند لیکن بر ما لازم نیست پاسخ آنها را بدهیم اگر خواستیم پاسخ میدهیم و اگر خواستیم خود داری میگیریم . ملا محمد پس از نقل خبر مزبور و خبر دیگری بهمان مضمون میگوید در روایت مزبور تواتر معنوی دارد و آنچه در کتب اصول عامه و خاصه شهرت دارد که تاخیر بیان از وقت حاجت صحیح نیست مطابق با مرام عامه است زیرا آنان معتقدند پس از رحلت رسول اکرم موضوع تازه اتفاق نیفتاده تا برخی از آنچه را پیغمبر اکرم فرموده پوشیده بدارد . اکنون شایسته نبود مطلبی را که عامه با جنس بیایی ایراد کرده‌اند در کتب بیاورند. اینک نقل آن یا از باب عجله است یا عدم تأمل در اسرار مستند است اینک ثابت است که مضمون روایت مزبور قاعده مذکور را باطل میکند و باطل است سلیقه خود بسیاری از قواعد اصولی را بکمک احادیث متواتره باطل می‌کنند . و ممکن است همین موضوع را از دلیل پاسخ از پرسش چهارم محمدیان استفاده کرد . در آن پرسش سوال می‌کند عمل اخباریها چگونه خواهد بود در فعل و خودی که محتمل است از لحاظ شریعت حرام باشد و ظهور در آن داشته باشد مانند عمل کردن بحديث ضعيف یا ظهور نداشته . پاسخی که داده است که معنیای قواعد

آنان در حین موضوعی توقف است و منظور از توقف آنستکه هرگونه فعل وجودی که قطع بحوار آن نداشته باشد ترک آنرا لازم بدانیم و از آنطرف چون موضوع احتمالی است فاضل آنرا فاسق بدانیم ، و بدینجهت مطلب مربوط را مقتضای قواعد آنان نام بردیم برای آنکه از حدیث متواتر *العرقین* بدست میآید که امور را منحصر سه امر دانستند و سرهمان معنی از احادیسی که حاکی از وجوب و نسبت است آنها در پیش آمده که از حکم آن سی خیرم بدست میآید تا آنجا که گفته ممکن است از استدلال مدوین برای حوار فتوی فارسی که از فرموده امام صادق استفاده کرده کل شیء مطلق نمی بردند نهی ما را نتیجه برسیم که انجام هر امری تا موقعیکه نهی صریح نداشته باشیم برای ما مباح باشد و شکی نیست منظور از نهی هم نهی است که بیرونی از آن واجب است ، و مفروض در ما نحن فیه عدم بلوغ حسن نهی است زیرا نهی بر دو قسم است خاص و عام ، نهی عام همانست که از خبر متواتر که امور را منحصر سه قسم کرده و احوال آن حسن استفاده میکنیم در هر سه آمدیکه حکم ظاهری آنرا میدانیم بدفع نماشیم زیرا سرعت حد کمال رسیده و پیش آمده حالی از دستور الهی نمیآید ، تا بودیمان از آن نظر است که مرتکب حرام شویم و در نتیجه تا خود آگاه به بیحارکی گرفتار شویم ، و از همین جواب استفاده میشود که حدیث رفع (رفع عن امتی تسعه) و حدیث حضرت صادق (ع) ما حبت الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم) هر موضوعیکه خدا منع آنرا حکم آنرا برای مدکان خود اظهار نموده حکمی نخواهد داشت دلیل بر آن هستند چون ما مخاطب تکلیفی بنسبیم پس تکلیف عم نداریم .

جواب آنستکه حسن نسبت عدم خطای دال بر عدم تکلیف باشد زیرا حدیث دال بر ترک هرگونه امر وجودی که قطع بحواز آن نداریم بدست ما رسیده مخصوصاً در آن حدیسی که امور را منحصر سه امر کرده یقینی غیر یقینی سه تا کوشکی نیست امر غیر نفسی و احب البرک است و همچنین احادیسی که دلیل بر ترک پیش آمدها نسبت

که حکم عسی آن معلوم نیست .

مؤلف گوید سیع بر و ما مناسبتر از آنچه از فواید نقل کردیم از کتب دیگرش نیز استفاده میشود و در کلیه آنها اساس دین را نابود کرده و گروه اعلام دین را تکذیب

نموده .

مؤلف پس از ذکر عقائد علمی استرآبادی از کتاب ((السہام المارقد)) شیخ علی نژادہ شہید نقل کردہ نامبرده مدتی در مکہ مکرمہ زیست داشتہ و ہمان اوقات مدرس سرزا محمد اخباری حضور پیدا میکرده لیکن مدتی طول نکشیدہ سرزا درگذشتہ وی نادعا برداختہ و با کمال بی اطلاعی مطالبی از خود ابرار میدادند و خواہشہائی از خود جعل مسمودہ و خیالاتی کہ از افیون ریاد سرچشمہ میگرفتہ بہم می یافتہ و بردہ سحر و کم بضاعت را کرد خود فراہم مآوردہ و عباراتی بوسیدہ ترار بارہاں میگوید ترتیب میدادہ و در ادعاہا و اختراعات خود با ہمچیک از متقدمان و مآخران موافقت نداشتہ و خود را معصوم از خطا قلمداد میکرده در نسخہ ہر کور باطنی از وی سرور میکرده و بکتب حدیثی کہ حالی از تحریف و تصحیف بیوردہ اکثفا مینمودند و از استرآباد برای خود کسب شہرت و ریاست میکرده .

استرآبادی اطلاعات کاملی نداشت و ہرگاہ بررسی از او میشد کتاب خسروانہ را میگرفت و چنان وانمود میکرد بطرم ایستندکہ میخواہم غیب خسرو را از نظر شما بگویم یا آنکہ محتہدان مخترعات خودشانرا برای شما ایراد میکنند . مردم دستہ دستہ آمدند شتران سی ساریان بجانب او توجہ میکردند ، و پس از آنکہ حقیقت حال او را بدخی کہ با او ملاقات کردہ بودند تفحص کردم و بارہ از بوسحات او را مشاهده نمودم دانستم کہ حر تدلیس و سلطہ دیگری برای تسخیر بیخردان ندارد و خواہم کہ با شیخ الاطائل او را بدہم ترسیدم بیشتر موحیات شخصیت او را فراہم کردہ باشم و چون آب کنیدیہ بود کہ ہرچہ بیشتر بہم خورد بوی ناسندس زیادتر مینمود .

استرآبادی علماء امامیہ را گمراہ قلمداد کردہ و بزہ شیخ بیداد را بدعت گذار و مخرب دین میدانند و کلید کھوشہائی کہ در گاہ بیداد از ہمدہ متوجہ علماء امامیہ دانستہ و چون وسائل بررکی کہ انان دانستند وی بخواہستہ بود بدست آورد ناچار بکھوش آنان برداختہ و اسبہہ بحدان ناچاران بستم دادہ و مانند باقل کہ چون خواست شہرت پیدا کند ناچار در چاہ رمزم بول کرد اسر مرد ہم مانند او برای کسب شہرت بچنین رویدہ ناپسندی دست زد .

مؤلف پس از این عباراتی از ملا محمد تقی مجلسی که حاکی از پیروی ملا محمد امین بوده نقل کرده و ضمناً شیخ عبد علی عروسی صاحب نورالتقلین را از متعصبین این طایفه نام میبرد . و ذیل آن به اخباریه‌های الجزائر و بحریں اشاره کرده و افزوده این سده مانند برخی که دیلاً نام می‌بریم مانند استرآبادی و امثال او تعصب ناسخا داشتند بلکه مردمی سلیم‌النفس و رحم دل و حالی از تظاهر و تجاهر بودند از قبیل ملا عبدالله تونسی و سید نعمت‌الله جزائری و شیخ محمد حر عاملی و سید صدرالیدن همدانی و شیخ یوسف بحرانی و جمعی دیگر از دانشمندان .

سپس از قول شیخ یوسف نقل کرده :

نامبردد در احازه معروفش بنام ((لوءة السحرین)) ذیل نام شرح محمدنواده شهید که از استرآبادی و پدرش و دیگران روایت کرده مینویسد :

استرآبادی فاضلی محقق و مدقق و ماهر در اصول دین و اصول فقه و حدیث و

انباری منصف بود .

استرآبادی نخستین کسی بود که باب نکوهش بر مجتهدان اراکشود و آسپاران و تحریک نسبت داد خوب گفت لیکن بحا نگفت زیرا بر چنان گفتاری فساد عظیمی مرتب بود و ما در کتاب ((الدرر التحفیه)) و مقدمات ((الحدائق)) حقیقت حال را بسراز آینه تصور میشود توضیح داده‌ایم .

پس از این آثار و برا نام می‌برد از حمله الفوائد المدسیه ، شرح اصول کاتبی شرح تهذیب الاحکام کتابی در رد حواشی شرح حدید تحریر که ملا حلال الدین و مر صدر الدین نوشته‌اند کتابی بنام فوائد دقائق العلوم و حقائقها .

امل الاصل مینویسد شرح تهذیب و استبصار را که ناتمام بود دیده‌ام . رساله در امل الاصل در جواب پرسشهای شیخ حسن ظهیری ، رساله در طهارت و نجاست حمر و امثال اینها از قبیل حاشیه بر بخشی از کتاب طهارت مدارک این حاشیه شاهد فصل اول و حسن تقریر اوست .

استرآبادی محاور مکه و مدینه بود و در مکه معظمه سال ۱۰۳۳ وفات یافت .

امل نقل از سلافة العصر سید علیخان کبر مینویسد نامبرده سال ۱۰۲۶ در مکه

معظم وفات یافته، ظاهراً این قول درست نیست.

مترجم گوید: از نسخه امل که مطبوعست ظاهراً ۱۵۳۶ بدست میآید ممکن است نسخه مؤلف عدد هندسی را طوری صسط کرده بوده که ۳ شکل ۲ مرقوم شده بوده و حال آنکه در پاورقی از سلافه نقل کرده وی سال ۱۵۳۶ در مکه وفات یافته و هم متعرض است نامبرده داماد میرزا محمد استرآبادی بوده.

مؤلف از لوءالوالبحرین نقل کرده استرآبادی از صاحب مدارک و میرزا محمد استرآبادی روایت میکرده.

وی افزوده لوءالو، که شرح حال وی را از امل الامل نقل کرده ایحتمالات را که شیخ حر دربارہ وی ایراد کرده ((فاضل محقق ماهر متکلم فقیه محدوت ثقه حلیل در کتب)) اسقاط نموده و همچنین نام کتابش را که دانشنامه شاهی است و شیخ در امل اسم برده متذکر نشده و حتی این مازاد را هم متعرض شده که شیخ حر از شیخ رین الدین محمد نواده شهید از استرآبادی روایت میکرده.

شیخ حر پس از شرح حال محمل استرآبادی بلافاصله به ترجمه همانمشر واصل محدث ضابط شیخ امین کاظمی صاحب کتاب مشترکات الرجال موسوم به هدایه المحدثین پرداخته و مینویسد: محمد امین بن محمد علی کاظمی فاضلی فقیه و صالحی حلیل از معاصرین بوده کتبی داشته از جمله شرح جامع المقال این کتاب از البیاض شیخ فخرالدین طریحی است و مطالب مربوط بحدیت و رجال را ایراد کرده کاظمی همان را شرح داده دیگر هدایه المحدثین و امثال اینها.

مترجم گوید سید صدر در اجازه خود مرقوم میدارد کتاب هدایه المحدثین بعنوان مشترکات کاظمی شهرت یافته و در کتب مناخران رمز ((مشکاد)) از ... میکند در پیجم ربیع الاول سال ۱۵۸۵ بانجام رسیده و پیش از آن مؤلف شرح دیگری بر جامع المقال طریحی نگارش داده بوده و اغلاط طریحی را در کتاب مشترکات بیان نموده.

در همان اجازه مینویسد وی از فخرالدین طریحی روایت میکرده و سید نصرالله حائری بتوسط ملا محمد حسین نعمتی از کاظمی روایت مینموده.

مؤلف در پایان ترجمه استرآبادی مینویسد علت اینکه ما شرح حال نامبرده را در ذیل بررگاسی آوردیم که آغاز اسمشان همزه است با آنکه باید نام او را بمناسبت اول اسمی که محمد است در محمدین ذکر کنیم برای این بوده که نام مقدس محمد در اینگونه اسمهای مرکب محض برای تعظیم بوده و نام اصلی افراد نیست چنانچه بیشتر اوقات از اسمهای اسخاص حذف میشود و این فاعده را از آغاز تا انجام کتاب مراعات خواهیم کرد.

ذیل روضات نوشته ابقاعده را مؤلف در اسماء محمد علی کنایه در باب عین مینویسد مراعات نکرده و در باب میم پس از محمدین و پیش از محمودین نقل میکند تا بدینجاسی و سه نفر از رجال نامی شیعه را ترجمه کردیم و پس از این نحو است جدا ترجمه عده دیگر از طبقات مختلف که آغاز اسمشان بحرف همزه شروع مینماید میپردازیم.

تبت سه سنه ۲۴ رجب المرجب سال ۱۳۸۹

در مشهد مقدس برصوی علی صاحبها السلام

والحمد لله رب العالمین

باب دوم یا بخش دوم از مجلد اول ترجمه روضات، در این بخش از سایر طبقات اسلامی بحث کرده و مانند بخش اول از ابراهیم به بعد شروع نموده .

(۲۴) ابواسحق ابراهیم بن ادهم فرزند منصور رید فرزند جابر سرزنسند ثعلبه فرزند سعد فرزند حلام فرزند عزیه فرزند اسامه فرزند ربیع فرزند صبیح فرزند عجل فرزند لجیم از قبیله بنی عجل و از مردم بلخ بوده .

ابراهیم عارفی عالی مقام و از مشایخ نامدار و از صوفیان مشهور است وی از پارسایان فرزندان شهریان شمار می آید و از بزرگان ارباب سیر و سلوک محسوب می شود بلکه بحقیقت باید گفت معظم له یکی از هفت سلطان فقر و سلوک است که در طبقات پنجگانه صوفیه نام سلطان شاخه شده اند از آن جمله سلطان اویس قرنی، سلطان یزید، سلطان یوسف و امثال ایشان .

شیخ حسین عاملی پدر شیخ سہائی در کتاب نقد طہماسی می نویسد: برخی از پادشاهان و ثروتمندان بر اثر بلند همتی و علم به رضای حق مخصوصاً کد اکر تعالی رانیه الهیه دامنگیر آنها شود دست از دنیا بر میدارند و بخدا پناهنده می شوند و بطور کلی قطع علاقه از دنیا و ذخائر آن سماجند مانند ابراہیم ادهم و سر حافی و اصحاب کعبه زیرا نامردگان بر اثر وصول بکمال رشد و ترقی روحانی تا اثر سستی دلهاشان بغیر خدا توجه کند و پادارده، یک چشم بهمزدن از او غفلت میورزند، استہوی، یک چشم زدن عاقل از آنماه نباشید . شاید که گاهی کند آگاد باشد .

گویند سب توبه ابراهیم آن بود، روزی چشمش سردی افتاد که در زیر سایه کای ابراهیم نشسته فاصله نشد گرده، نان خشکی از انبان کهنده اش بیرون آورد و خورد، شربتتی از آب آشامید سپس به پشت خوابید .

ابراهیم از دیدن این پیش آمد مانند آدمیکه از خواب بیدار شود و سرش را میبندد موقعیکه نفس آدمی بتواند باین مقدار از نان و آب قناعت نماید پس ما را با دنیا و زخارف آن که جز اندوهی از آنها بیشتر در دل نمی ماند چکار و بزه موقعیکه باید رخت از این دنیا بدنای دیگر بست که در آنحال حسرت و اندوهش بیشتر خواهد بود . بلافاصله از لباس جهاننداری دست برداشت و راه فقر و سلوک پیش گرفت .

مؤلف گوید حکایت مزبور بسیار شبیه است گفته بودر غفاری او میگوید کسیکه از دنیا بهره‌مند شود و بخواهد خدا از ناحیه او دنیا را پاداش نیک دهد من بر عکس او عقیده دارم و میخواهم دنیا را از جانب من پاداش ناپسند دهد یعنی هیچگونه علاقه دنیا ندارم تا برای آن دعای نیک کم زیرا با داشتن دو قرص نان که یکی غذای ظہر و دیگری حوراک سیاهام میباشد و با داشتن دو جامه پشمین که با یکی پیراهن و با دیگری شب را آرام داشته باشم زندگی میکنم .

از خلیل بن احمد عروسی نقل شده موقعی فرستاده یکی از خلفاء نزد وی آمده با او را محصور خلیفه طلبید ، دید خلیل کنار آب نشستند و پاره نان خشکی در دست دارد آنرا به آب میرد و میخورد .

فرستاده خطاب خلیل گفت حواسنه امیر را اجابت کن و بحضور او شرفیاب شو خلیل گفت من با او نماز نمیکنم ، فرستاده اظهار داشت : میخواهد تا ترا از مراحم خود خرسند سازد ، گفت تا این گرده نان و این آب صاف در اختیار دارم بکسی نیازمند نمی باشم .

ما آبروی فقر و مناعت نمی‌بریم با پادشاه بگوی که روزی مقدر است سبح سہاب الدین احمد اسعری گفته در کتاب حدائق نوشته برخی از معاصران ابراهیم ادم از آثار کار سلوک و علم نوحه او را بعالم فقر پرسیده که چگنه شد از سلطنت دست برداشتی و در رهنده سلوک قدم گذاشتی ؟

سبح داد بدم یکی از سہربازان خراسان بود و من در آن اوقات جوانی بودم روزی برای سکار سوار بر مرکب شده و سگ شکاری همراه خود داشتم در راه چشم به حرکت سوار با تعالی افتاد فصد سکار کردن آن عزیزم نمودم آواز هاتقی که خود او را میدیدم گوشم رسد می‌گفت یا ابراهیم الہدا خلقت ام سہدا امرت ای ابراهیم برای سکار آفریده سده یا ماموریت کار کردن داری ؟ من از شنیدن این صدا ترسناک شدم در آنحال استاده بحالت جب و راست متوجه میشدم تا گوینده آن را بینم تصادفا کسی را ندیده تا خود گفتم خدا سلطان را لعنت کند تا دیگر بدون آنکه بحقیقت آن موضوع بوحشی کرده باشم اسب را حرکت داده بطرف سکار روان شدم ، بالاخره سہ

مرتبہ همان آواز مرا بخود متوجه کرد و چون با کمال بی توجہی بحاسب مقدسود روان میشدم آخرین بار از قریوس زین این صدا بگوشم رسید واللہ مالہدا خلفت و لا یهدا امرت سوگند بخدا نہ برای شکار و بیجان کردن حانداری آفریده شدہ و نہ اصدا ماموریت اینکار را داری .

از شنیدن این صدا خطاب بخود گفتم آیا از حقیقت کار با حسر کردیدی و تاسیدی کہ نرسانندہ پروردگار عالمیان ترا از حقیقت اینموضوع اطلاع داد ہماخا تا خود بستم و سوگند یاد کردم از این تاریخ بہ بعد تا موقعیکہ خدا مرا در کیف حمانہ محافظت فرماید قدم بجادہ نافرمانی او نگذارم و معصیت او سردارم .

بلافاصلہ بخانہ برگشتہ از اسب پیادہ شدہ نزد شاہان بدرم آمدہ و در جیبہ و نهد چوپانی او را گرفته و حامہهای رریف خود مرا باو دادہ از حمانہ عراق نمودم و پیوستہ پای پیادہ بیابانہا و دہات و فصبات را سمت سرگردانہ بغداد شدم . چند روز در آنجا بکار پرداختم و چون در نظر داشتہم کہ بہ منظور اصلی از غذای حلال استفادہ کم برخلاف انتظار بہ غذای حلال پیدا پیدا نکردم در آنجا با برخی از علما ملاقات کردہ و درخواست مسئلہ بہ محلی ہدایت کنند تا در آنجا بتوانم از روزی حلال ابراق شاہان در پاسخ من گفتند اگر براسی خواہان روزی حلال جسی از شاہان عزیمت نمائی .

من ہم بطوریکہ گفته بودند بطرف سام حرکت کردہ بہ سمرقند و در آنجا را منصورہ میگفتند چندی در آنجا زیست کردم باعصابی و در بزرگی و بزرگی دسترسی بہ غذای حلالی پیدا نکردم .

در اینخصوص با یکی از مشایخ منصورت پرداختم ، تا سبب خالی از غل و غش میخواستی بایستی بہ طرطوس بروی رہا بشوی و در آنجا فراوان و کار زیاد است . منہم مطابق با ہدایت نامردہ بحالت طرطوس ہدایت چند روزی بعادت ہمیشہ باغبانی و دروگری میکردم .

روزی همچنانکہ در کنار در باغستانی نشسنہ بودم آدمی پهلوی من روئے کرد

دست ای جوان ، حاضر ہستی مزدور من شوی و از باغ من نگہداری کنی ؟ گفتم آری ،
 با اسرار دادی فیمابین تعیین شد مرا بہ باغستان خود کہ نزدیک طرسوس بود سرد
 بہ وقت در اسحاق باس ، چندی در آجا بودم .
 روزی صاحب باغ با عدہئی وارد باغ شدند ، صاحب باغ در محلی کہ برای خودش
 بساز کرده بود آرام گرفت ، مرا پیش خواندہ دستور دادہ بہترین و بزرگترین و
 بہترین اسب از آن کہ در این باغ سراغ داری برای ما بیاور من انارهایی بحضور آوردہ
 کہ در آن باغ بود و آنجا کہ مطابق با خواستہ صاحب باغ باشند نبود ، من خطاب
 بہ اسب گفتم انار سیرس برای ما بیاور انار ترش آوردی ؟ باسح دادم بخدا سوگند
 کہ انار سیرس اسباز نمدہم .
 صاحب باغ با کمال شگفتی اظهار دانست بخدا سوگند اگر تو ابراہیم ادہم باشی
 کہ انار سیرس را از سیرس امتیاز بدہی .
 من بہ اسب خود مرا شنیدہ و میخواستہم ہر چہ بیشتر سی نام و نشان باشم نشان
 کہ تو سیرسی است .
 اسب سیرس بر آمدم تا ہر چہ رودر ویرا عائلہ کردہ و از باغ سیروس روم بمحردیکہ
 کہ در روم نماندہ از باغ خارج شدہ رفتم .
 اسب سیرس شگفتہ ہوہوہو کرد این عمل را صاحب باغ از من مساہدہ کرد فردای آن روز
 بہ سیرس آمد و سیرس آمد در روم را برای عدہ از مسحدیان تعریف کرد بالاخرہ
 بہ سیرس اسب سوکر صاحب باغ وارد باغ شدند مکہ از آمدن آنها ناخبر شدم و
 اسب سیرس برای حد امری بہ باغ آمدہ در پشت درختی مخفی شدہ و بطوریکہ آنها منوجہ
 نہ شدند بہ داخل آنها نمودہ و چنان وانمود کردم مسہم برای دیدن باطور باغ
 کہ اسب سیرس کہ نامردگان سرگرم پیدا کردن من بودید از باغ خارج شدم .
 اسب بود آغار کار و سراحام سیروس رفتہم از طرسوس پس از آن برای وصول بہ
 سیرس بہ سیرس ہای رمال عربت کردم .
 دگری غلبت بوحد او را عالم سلوک چین نوشتہ : موقعیکہ بر اسب خود سوار
 شد و از اسطرف بہ اسطرف مساحت صدائی از بالای سرش بگوشش رسید ، این بازی

چیست؟ افحسستم انما خلقناکم عبثا و انکُم الی سائرین و انما نرجعکم الی ربکم و انما نؤدیکم فی فایده آفریده‌ایم و بازگشت شما سوی ما نیست، اینک از شما را برپایه واپسین خود را بدست آور.

ابراهیم از شنیدن این سخن بخود آمده از استغناء از او بی‌نیاز و با انجام کارهای آخرت پرداخت.

ابن قاسم عبیانی در کتاب انبی تصریح کرده از طرف ابن قاسم که ابراهیم ادهم گفتم چند سال در تمام زیست کردی؟

یاسخ داد نیست و چهار سال و این مدت را برای خدمت به خداوند سر بردم بلکه خواستم تا از آنجا تا حلال بدست آورم و پس از این افزوده وی در ظرف این مدت تا آنجا که در

غرور مقام و مستی اسلحه او را از حالت عادی خارج نموده و در دست می‌بویید، ابراهیم که از صاحب باغ دستور بداد است از این

لشگری که سخت ناراحت شد ناراحتی کم‌کم گسخت و در آنجا پیش آورد و گفت برون، این همان سری است که همیشه در این

لشگری از شنیدن این سخن وی را صاحب از روی خشم و ابراهیم گفت آن سری که نداشتید بوزن بود در این

صاحب کتاب عرایس منویست ابراهیم ادهم را در این

یا پیش آمد دیگری از دربار خود خارج می‌شد حلال بدست می‌بویید و یک جوب دستیهای طلا و نقره بود سببش او خوشبختی

و حلال عرمت شکار کرد در راه صدایی گوسر، شد و از این صدای به آن صدا توحیهی نکرد تا مرئیده سوم از آمد سری از این

کناره گرفت اظهار داشت اینک، من با انجام کاری جدا شد و پیش گرفت تا به شای رسید، پرسید جوان کیسید و این

ابراهیم گفت ایکاش مهم چوایی بودم

ابراهیم او را آزاد کرد و گوسیدان را با او محبت و ابراهیم

باز داد و حمامہای او را خود پوشید و سر نہ بیابان گذارد و بطور ناشناس بیابانہارا
یکی بند از دیگری شست سر میگذارد .

بر راه اہنگ مکہ مکررہ نمود تا در آنجا مساک حج بجای آورد و از خدا آمرزش
خواہد از کردہہای ساسد خود توبہ نماید . در یکی از بیابانہا شیطان او را وسوسہ
بر سر رکبت مسرسم در بیابان از نشنگی و گرسنگی ہلاک شوی بہتر آنست از این ارادہ
برداشتی .

انہا ہر برای آنکہ دماغ سلطان را بخاک بمالد نذر کرد از یک میل راہ تجاوز
نہد ہر آنکہ چہا رسید رکبت شمار نگذارد تا چار بیابان را بہمان حال بیمود و مدت
سلطان در آن بیابان سرگردان بود در یکی از روزہا کہ همچنان براہ خود ادامہ
بمداد سلطان او را وسوسہ کرد و اطہار داشت اینجا محلی است کہ اگر راہ ہمین
طریق بہ سمائی عدای ساسی بدست خواہی آورد و اگر ار راہ منحرف شوی چیری
ببست نخواہی آورد . ابراہیم برخلاف نفس شیطان از راہ منحرف شد .

بمادہا چنانچہ بحاطرش گذشتہ بود گرسنگی و تشنگی باوروی آورد بانداڑہایکہ
ببست بود بہلاکک رسید و خود را بہیای مرگ یافت رو بقیلہ خوابید .

چنانکہ همان وقت سائبان سسی از مردم ناری شتری گم کردہ بود و بہ تعقیب آن
آمد ہر راہ جسمی با ابراہیم افتاد کہ در حال احتضار است و آخرین نفس را طی
ببست گیا او آمدہ وی را آوار داد تا سحی بسید بلافاصلہ بہر برتیبی کہ ممکن بود
بچار او را کسود ہمداری شیر را تا سوبق و شکر مخلوط کردہ در دہا شریخت با ابراہیم
آنکری سر و سدا کردہ لحنیدی رد .

بست از او برسید چرا می حندی ؟

ابراہیم بیس آمد خود را برای او نقلکرد و گفت ان اللہ لا یصع اجر من احسن
ملا عدای ماداس بکوکارا برا تا بود می سازد .

از آنجا عربت مکہ کرد محردیکہ وارد مکہ سد عدہئی از اولیاء خداگردا و جمع
ببست با ابراہیم بد آمان سد داد و اطہار داشت در این مکان مقدس کوشید تا مرتکب
بجریات خدا نمود و ریاد مخورید و چسب و چنان مکید و از ہر جہت احترامات

خانہ خدا را مراعات نمائید .

پیش از این عده از حاجیان وارد مکه شدند خبر ورود آنان به ابراهیم رسید . ابراهیم یاران خود را به استقبال آنان فرستاد نامردگان از حاجیان استقبال کردند . ابراهیم بعدہی از مردم بلخ کہ کودک زیبا چہرہنی ہمراہ داشتند تمام نگاہش را ابراهیم بی اندازہ بہ آن کودک توجہ میکرد چنانچہ چشم از دیدگان او سر برداشت .

فدای حلقہ چشمت شوم کہ در محشر خدا سود منحیر کہ آفرید نگشت .
موقعیکہ بازگشت و تیرگی شب سپیدی روز را بہ حال بد حال خود یاد کرد . شاگرداش نام اہریم بن یسار بعرض رسانید . شما پیش از ورود حاجیان بلخ را دیدید میدادی کہ بہ مردان و زیباچہرہگان نظر مکشد و چنین و چنان اذعان میداد .

امروز کاملاً مواظب بودم بہ کودک نورس زیباچہرہ ایکہ از رنگ رخسارش بہ رنگ گل رنگ ماہ آسمان ((بی نہایت متوجہ بودی چنانچہ چشم از چشمش بر میداشتی و با گل رویش سیر میکردی من از دیدن این منظرہ اندیشہ ناچاشی کردہ بودم . ابراهیم آہی کشید و گفت لا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم .

دارم کہ نمی خواستم افشاء آن راز کنم و آرزو داشتم ہمچنان سر بسوزندہ بماند . باینکہ در خاطرہ شما امر برخلاف ارادہ خدا خطور کردہ ناچار اظہار آن کردم . پانزدہ سال پیش از اینکہ از بلخ خارج شوم من من آن پسری بود کہ ہمراہ من چشم بآن پسر افتاد پنداشتم کہ او پسر من است ہمین سانسہ پسر من را از من مرا هدف خود قرار داد و نتوانستم چشم از دیدار او بپوشم .

ابراہیم یسار میگوید آن شب را ہموارہ در اندیشہ بودہ باساک بلخ بمحلیکہ آنان منزل کردہ بودند رفتم . کودک را دیدم ہزار بار تکرار تلاوت آن مشغولست باو سلام کردم پاسخ مرا داد .

پرسیدم کیستی و از کجا آمدہئی ؟ پاسخ داد از بلخ ہستم . پرسیدم چہست ؟ پاسخ داد ، محمد است . پرسیدم نام پدرت چہست ؟ پاسخ داد ، محمد است . گفتم سبوحانی با او ملاقات نمائی .

کودک از شنیدن نام پدرش فریادی زد و سہای حاسنہ فدای پدرت کرد .

ابراهیم تدعی محبتنا و تحب معنا غیرنا ادعای دوستی ما مکنی و دیگر برادری ما
ما شریک میسازی .

دیگران سب توبه او را چنین نوشته اند شب بر سب نام گاه چو سب
احساس نمود ، سر از دریچه بیرون کرده پرسد کیست ؟ پاسخ داد من
ابراهیم پرسید چه می خوئی ؟ پاسخ داد ستری از من گمشده اگر
آمده ام تا شتر خود را پیدا کنم .

ابراهیم گفت شگفت است شتر در میان کم کرده و بر روی گنج
شتر گم کرده اندر ساکنان شتر خوئی کسی با دهن
پاسخی شنید عمل تو و رفتاریکه مکنی از کار من سکفت انگیز
چنین لباس و با این آسایش و راحتی خدا را منحوی و معرفت او را
منوحه باش تا از تو چه خواسته اند و مانوربت تو چیست ؟

مترجم گوید مضمون فوق را مولوی ذیل سب حضرت ابراهیم
ملک بر هم زن شو ادهم وارزود
خفته بود آشه شبانه بر سریر
خفته بر تختی شنید آن نیکنام
گامهای تند بر نام سرا
بانک ردبروزن قصر او کد کیست
سر فرو کردند قومی نوالعجب
هین چه میجوئید گفتند اشتران
پس بگفتند کد تو بر تحت و حاد
خود همان بد دیگر او را کشید بد

ما سالی همچو او
چار میان بر نام اشتران
و ططفی و های هوئی
کفت با خود اسجسیر
اس بناسد آدمی
ما همی کردیم
کفت اسر نام بر
چون همی خوئی
چون بری از آدمی

مؤلف گوید برخی دیگر در سب توبه او مطالب دیگر هم
مترجم گوید از حمله تذکرة الاولیاء پس از نقل حکایت مر
سب را بروز آورد فردای آن بد بارگاه رفت و بر تحت سلطنت
با معمول هر روزه صف کشیده و ارکان دولت هر یک حای خود

فصل ۱۱۸ - در اندیشیدن آمد دیش بود ناگاہ مرد نا ہیبتی وارد شد چنانچہ کسی قدرت
 کشید او بفرستد برای حد در این دربار وارد شدی همه جا نا برابر تخت ابراهیم

بفرستد بفرستد کسی و برای حد اینجا آمدهئی ؟

بفرستد بفرستد کاروانسرائی بیش نیست و منہم بہمان ماسیت در اینجا آمدهام .

بر همه گفت مگر از جرد سگانای اینجا دربار منست ؟

بفرستد بفرستد این در اختیار کہ بود ؟

ابراہیم گفت در اختیار ندرم بوردہ .

بفرستد بفرستد در دست کہ بود ؟

بفرستد بفرستد فلاسحق .

بفرستد بفرستد این در اختیار کہ بود ؟

بفرستد بفرستد فلاسحق .

بفرستد بفرستد کجا رفتند ؟

بفرستد بفرستد همه را کدازدند و رفتند .

فصل ۱۱۹ - کاروانسرائی اسب کہ کی میآمد و کی میگردد این سخن را گفت

عزیز ابراهیم با بندگان شد .

بفرستد بفرستد و حسن سخنی ہم در حور غیر حضر نبود .

فصل ۱۲۰ - ابراهیم بیس از اندازہ شد و در دین فراوان و رنجش بی نہایت گردید

بفرستد بفرستد ساماہا گذارد .

فصل ۱۲۱ - کوفہ فسری بسد خود از سری سقطی نفلکرده گفت پرهیزکاران در عصر

خود منحصر بچار ہفر بودہ . حدیقه مرعسی ، یوسف بن اسباط ، ابراہیم بن ادم

بفرستد بفرستد ، باند اسان ، در میان سر حدی بود کہ جرا خدا نا دیگری سروکاری

بفرستد

فصل ۱۲۲ - آخر احواء العلوم نوشتند : ابراہیم از حملہ مستاقان بود . خود او

بفرستد بفرستد کفرانی نرغمہ دا سم اگر نہ کی از دوستان خود عنایتی فرمودہ ای کہ

بدانسیب آتش دل آنها را پیش از ملاقات با پروردگارت خاموش ساخته همان چیز را ہم بمن مرحمت فرما زیرا اضطراب و ناراحتی دل مرا بی تاب ساخته آنشب در حواب دیدم ، گوئیا در برابر او ایستاده خطاب بمن فرمود مگر حیا نمیکنی که پیش از لقاء من درخواست میکنی تا عنایتی بتو بنمایم که موجبات آراش دل ترا فراهم سازد آیا تا کنون شنیدهء دل مشتاقی بیش از ملاقات محبوبش آرامش پیدا کرده باشد .

ابراہیم گوید بعرض رسانیدم پروردگارا محبت تو مرا از خود بیخود کرد بدانستم چه گفتم ، اینک مرا بیامرز و دستور ده تا پس از این چه بگویم .

فرمود بگو اللهم رضی بفضائك و صیرنی علی بلائک و اوزعی سکر عماتک پروردگارا مرا از رضاء خود خشنود گردان و در بلایت شکیبائی ده و شکر بعمسهای خودت را بمن ارزانی دار .

صاحب مجالس المؤمنین مینویسد : ابراهیم در روزگار سیاحت و سر آفاقیس در مکه مکرمه بحضور اقدس حضرت باقر علیہ السلام شرفیاب شد و از برکات انفسان شریفه اش بمقاماتی که باید برسد رسید .

مؤید نوشته قاضی نور اللہ ، بیان شیخ عبدالعظیم مدبری است وی در کتاب الاکمال فی معرفه الرجال مینویسد : ابراهیم از عدہء بسیاری روایت میکرده از آحمله محمد بن علی الباقر علیہ السلام و سلیمان اعمش بوده اند .

یکی از اصحاب ما در کتاب خود نوشته : ابراهیم از سفیان ثوری و سلیمان اعمش و مالک دینار و سایر از سالکان که در طبقہء نامردگان بوده اند استفادہ کرده و زمان حضرت سجاد علیہ السلام را نیز ادراک نموده .

در کتاب عدۃ الداعی ابن فہد همچنان بحار الانوار از امالی شیخ ابومحمّد شیبانی از شیخ ابو حازم عبدالغفار بن الحسن نقل کرده من و ابراهیم در پروردگار منصور دوانیقی وارد کوفہ شدیم و همانوقت جعفر بن محمد العلوی عسی حضرت صادق علیہ السلام ہم در کوفہ تشریف داشت میخواست از کوفہ بہ مدینہ مراجعت کند عدہ از علما و فضلا بمشایعت آنحضرت رفتند در میان مشایعت کنندگان سفیان ثوری و ابراهیم ادہم نیز حضور داشتند .

در آموقع کہ حضرت صادق (ع) ارادہ عزیمت فرمود و مشایعت کنندگان نیز ہمراہ بودند در راہ با شیری تصادف کردند کہ سر راہ بر حاضران گرفتہ ابراہیم اظہار داشت در ہمس حاتم توقف کنید تا جعفر بن محمد بیاید و ببینیم آنحضرت چہ خواہد کرد .

در آہنگام حضرت صادق (ع) رسید ، قصہ شیر و سر راہ گرفتن آنحیوان را عرض مبارک رسانیدند . حضرت صادق (ع) بدون خوف و بیم بجانب آن شیررہسپار شد و گوس آنحیوانرا گرفت و آنرا از سر راہ دور کرد سپس خطاب بہ مردم فرمود : مردم بدانند ہرگاہ کلیہ افراد آنجانکہ باید از مقام مقدس کبریائی احترام گذارند و دستورات او را بموقع خودش انجام دہند شک نیست کہ میتوانند از چنین حیوان درندہ استفادہ کنند و بارہای سنگین خود را بر پشت آنحیوان بار نمایند .

مؤلف گوید از مطالب مذکورہ چنان استفادہ شد ابراہیم ادہم حضور سہ امام حضرت سجاد حضرت باقر ، حضرت صادق علیہم السلام را ادراک نمودہ ، ہر چند باید گفت ادراک حضور امام مایہ مباحات آدمی نیست آنچه بشخصیت دینی و موقعیت اجتماعی انسان می افزاید دوستی اہل بیت عصمت و طہارت است کہ باید آنرا با اخلاصی کامل و دلی خالی از محبت دیگران دوست داشت و از اینراہ فرمان خدا را اطاعت نمود و تسلیم دست او تعالی شد چنانچہ ہمین حقیقت از ذیل آئیہ و ان من شیئہ لابراہیم بدست میآید .

مترجم گوید ریاض السیاحہ ذیل نامہای سلاسل مختلف سلوک مینویسد از حملہ سلسلہ ادہم است کہ از بابا حافظ کہنہ پوش شروع و بہ ابراہیم ادہم ختم میشود و او از امام ہمام محمدالباقر (ع) استفادہ کردہ .

و نیز سلسلہ جشتیہ را بہ ابراہیم ادہم منتهی میداند کہ شیخ حدیفہ مرعشی از ابراہیم ادہم و او از حضرت باقر (ع) استفادہ کردہ .

مؤلف گوید لطائف احبار و طرائف آثار او بسیار است از حملہ در کشکول نقل شدہ موقعی ابراہیم ادہم از کوه فرود آمد : از وی پرسیدند از کجا آمدہ ، پاسخ داد از محل انس با خدا .

و این پاسخ را از آن نظر ایراد کرد که وی با هیچیک از افراد مردم آمیزش نداشت و از خلق فراری بود .

و بهمین مناسبت خود او درباره انزوای از خلق گفته .

اگر با پست تر از خودم آمیزش کنم نادانی او مرا بیازارد و اگر با بالانرا از خودم بیامیزم بر من خودفروشی کند و اگر با مانند خودم رفت و آمد کنم بر من حسد ورزد . بهمین جهت با کسی آمیخته‌ام که دوستی با او ناراحتی ندارد و وصول بدامن او انقطاع نیاورد و از انس با او وحشت و اضطرابی بوجود نیاید .

و نیز همان کتاب نقل کرده موقعی ابراهیم از یکی از راهبها میگذشت از مردی این شعر را شنید که با طرب و آواز از قول خدا میخواند :

کل ذنب لک مغفور
سوی الاعراض عنسی

هر گناهی قابل آمرزش است جز خودداری از من که بخشوده میشود ابراهیم از شنیدن این آواز بحالت غشوه درآمد .

و نیز در آن کتاب نوشته مردی به ابراهیم گفت آرزو دارم این درهمها را از من بپذیری . ابراهیم پاسخ داد اگر ثروتمند باشی از تو می‌پذیرم و اگر بیوا ناسی قبول نخواهم کرد . آن مرد پاسخ داد ثروتمندم ابراهیم پرسید صاحب چه مقدار دراهمی (چقدر پول داری ؟) جواب داد دو هزار دینار . ابراهیم گفت میخواهی دارای چهار هزار دینار باشی ؟ گفت آری . ابراهیم گفت پس تو ثروتمند نیستی و من پولهای تو را نسیگیرم و آرزوی ترا که مرد بینوایی برنمیآورم .

و نیز نقل کرده مردی ده هزار درهم حضور ابراهیم آورد و از او درخواست کرد تا آنها را بپذیرد . ابراهیم از پذیرش آنها خودداری کرد . آن مرد الحاح و تمایسهای بسیار کرد . ابراهیم گفت ای مرد این چه درخواست و توقع نابخاشناکی است میخواهی تا پرداخت ده هزار درهم نام مرا از پرونده فقراء حق نایود سازی هرگز جس کاری نخواهم کرد . دیگری از حدیفه مرعشی نقل کرده شقیق بلخی وارد مکه شد و با ابراهیم ادهم ملاقات کرد مردم متوجه شدند و گفتند بهتر است محل اجتماع آنان را در مسجد الحرام قرار دهیم بالاخره در مسجد ملاقات دست داد . ابراهیم پرسید اصول طریقتی شما

بر چه پایہ استوار است ؟ پاسخ داد اصول طریقتی ما اینستکه هر گاہ غذائی بمانبرسد میخوریم و هر گاہ از آن محروم شدیم شکیانی میورزیم .
ابراہیم گفت سگان بلخ نیز چنین اند هر گاہ خوراکی بیابند میخورند و گرنہ صبر میکنند .

شقیق گفت اصول طریقتی شما بر چه پایہ استوار است ؟ ابراہیم پاسخ داد پایہ طریقتی ما چنین است کہ اگر روزی نصیب ما شد میخوریم و اگر از دسترسی بدان محروم ماندیم از خدا سپاسگزاری می‌نمائیم و بشکر او می‌پردازیم یعنی در هر دو حال بیکار بیسیم .

شقیق از استماع این سخن از جای برخاست و برابر با ابراہیم نشست و گفت ای ابواسحق تو اسناد طریقتی مائی .

ساز او از دیگری نقل کرده ما با ابراہیم در کشتی بودیم تصادفا دریا طوفانی شد و امواج دریا کشتی را تهدید کرد مردم از سرانجام خود کہ غرق در دریا خواهند شد بگریستند ، ما بہ ابراہیم گفتیم ای ابواسحق آیا بحال این مردم و ناراحتی آنها توحہی بداری ؟ در همان حال کہ مردم در شدت اضطراب و ناراحتی بودند ابراہیم سر بالا کرد و گفت یا حی حین لا حی و یا حی قیل کل حی ، یا حی بعد کل حی یا حی یا قیوم یا محسن یا مجمل اریتنا قدر تک فارنا عفوک ، ای زنده‌ایکہ جز تو زنده‌ئی نبود و پیش از هر زنده‌ئی زنده بودی و پس از هر زنده‌ایکہ بمیرد زنده خواهی بود ای زنده بایدار ای نیکوکار با اقتدار توانائی خودت را بما نمایاندی درگذشت خودت را نیز ما نشان ده . بلافاصلہ دریا آرام گرفت و کشتی بحالت اولی درآمد .

گفتند دعائیکہ ہمیشہ اوقات ابراہیم ورد خود ساخته بود اینجمله بود اللهم انقلنی من دل معصیتک الی عز طاعتک پروردگارا مرا از بیچارگی نافرمانی خودت بہ ارحمدی فرما سرداری از خودت باز گردان .

سعیب گفته موقعی ابراہیم از بیت المقدس خارج شدہ در راه با ماموران و ژاندارمہای حافظ قافلہها مصادف شد از او پرسیدند بندہ‌ئی ؟ پاسخ داد آری . گفتند از مولای خود فرار کردہ‌ئی ؟ پاسخ داد آری . ماموران وی را گرفتہ بزندان طبریہ تحویل دادہ

محبوس ساختند .

فاصله بی نشد مردی از بیت المقدس اظهار داشت برده‌ئی داشتم که فرار کرده آیا از بنده‌ئی باین نام و نشان اطلاع دارید ؟ پاسخ داد آری در فلان دژبانی بنده‌ء فراری را دستگیر کرده و او را بزندان طبریه تحویل داده‌اند . آنمرد بزندان مزبور مراجعت کرده . ابراهیم را باو معرفی کردند بمجردیکه چشم آنمرد با ابراهیم افتاد با شگفتی تمام گفت تو در این زندان چه میکنی ؟ پاسخ داد جای بسیار خوبی است . آنمرد به بیت المقدس رفته احوال ابراهیم را برای مردم نقل کرد ، بلافاصله عدده‌ئی از یاران ابراهیم با امیر طبریه ملاقات کرده پرسیدند ابراهیم در حبس تو چه میکند پاسخ داد من او را تحویل زندان نداده‌ام ، گفتند آری او در زندان تست . امیر ابراهیم را طلبیده پس از آنکه حضور پیدا کرد پرسید مگر چه کرده‌ئی تا ترا بزندان انداخته‌اند پاسخ داد گذار من به پاسگاه دژبان افتاد از من پرسیدند بنده‌ئی گفتم آری . برابنده‌ء خدایم گفتند از آقای خود گریخته‌ئی ؟ گفتم آری برای اینکه از نافرمانیهای او گریخته بودم امیر دستور داد تا او را آزاد کردند .

ابراهیم گفته کسیکه آسایش میخواهد باید دوستی مردم را از دلس سرون کند تا وسیلهء راحتی را برای خویش بوجود آورد .

اسحق گفته از ابراهیم درخواست کردم تا مرا پندی دهد پاسخ داد خدا را دوست خودت قرار بده و از مردم برکنار شو .

ابراهیم بسفیان ثوری نوشت کسیکه طالب چیزی باشد و با معرفت کامل درصدد تحصیل آن برآید آنچه را در راه بدست آوردن آن صرف میکند برای او آسان خواهد بود و کسیکه همواره چشم بدست مردم داشته باشد اندوه او فراوان خواهد شد . کسیکه آرزویش طولانی گردد سرانجام کارش ناپسند خواهد شد و کسیکه ریاس را ارادکدارد خود را نابود ساخته .

ابراهیم یسار گفته ابراهیم ادهم پیوسته این شعر را میخواند :

لَلْقَمَةِ بِجَرِيشِ الْمَلْحِ أَكَلَهَا الذُّمُّ مِنْ تَمْرَةٍ تَحْشَى بَرْنِيُور

لقمه‌ایرا که با نمک ناکوب بخورم خوشمزه تر است از خرمائیکه از ترس نیش‌زسور

کہ در درون آن باشد خائف و ترسناک باشم .

منظور آنستکه من نان خشک و شورم را میخورم و از غذای لذیذ دیگران که باید

دیم را بدانها بفروشم احتراز میکنم .

ابوسلیمان داری گفته ابراهیم ادهم گفته پانزده رکعت نماز را با یک وضو خوانده

مسلمانا با حفظ آداب و شرائط و با توجه کامل بوده .

گفتهاند قاریان و محدثان معاصر گرد ابراهیم اجتماع کردند تا از او استماع

احادیث کنند و مطالب تازه‌ایکه از باطن برای او کشف شده بشنوند .

وی اظهار داشت : من هم اکنون گرفتار چهار موضوع مهمم که وقت آسوده برای

بیان احادیث ندارم .

برسیدند آنها که اکنون ترا سرگرم کرده‌اند چیستند؟ پاسخ داد، یکی آنکه

اکنون در اندیشه آنم روز رستاخیز که خدایمتعال مرد مرا بدون ترس و بیم در بهشت

و دوزخ میبرد نمیدانم آنروز از کدام دسته‌ام .

دوم ، آنهنگام که در رحم مادرم بودم و فرشته‌ایکه بر ارحام موکل است و شقاوت

و سعادت کودکان که مادران و پدران آینده‌اند تعیین میکنند و از خدا می‌پرسند این

کودک سعادت‌مند است یا بدبخت ، نمیدانم وضع مرا در آنحال از نظر شقاوت و سعادت

چگونه معین فرمود .

سوم ، در موقعیکه فرشته مرگ روح مرا قبض میکند و بعرض میرساند پروردگارا ، با

ایمان از دنیا می‌رود یا با کفر ، نمیدانم چه پاسخ ایراد میفرماید .

چهارم ، در آنهنگام که میفرماید و امتنازوالیوم ایها المجرمون امروز بزهکاران

از سیکوکاران جدا میشوند ، نمیدانم از کدام دسته‌ام .

گویند روزی ابراهیم با جامه زنده و با دست خالی وارد حمام شد او را به حمام

راه ندادند ، ابراهیم شگفت آمد با خود گفت وای بر آدمیکه او را نظر باینکه دست

خالی است از ورود بخانه‌ایکه از گل و سنگ ساخته شده جلوگیری می‌کنند پس چگونه

طمع دارد بدون هیچگونه فرمانبرداری از حق به بهشت راه دهند .

ابراهیم گفته روزی میهمانان چندی بر من وارد شدند پنداشتم آنان

بدلاء (۱) اند درخواست کردم تا مرا پند نیکو دهند و مخصوصاً آرزو کردم آنچنان در پند بکوشید تا مانند شما از خدا بترسم .

پاسخ دادند اکنون شش وصیت میکنیم و دل ترا متوجه میگردانیم :

- ۱ - کسیکه گفتارش از اندازه بیرون باشد آزمند به نرم دلی نباشد .
- ۲ - کسیکه خوابش بسیار باشد آزمند به بندگی شیانه و نماز در آن نباشد .
- ۳ - کسیکه در آمد و رفت با مردم را همواره بگشاید چشم به شیرینی بندگی خدا نداشته باشد .
- ۴ - کسیکه ستمکاران را برگزیند چشم داشتی بدرستی آئین خود نداشته باشد .
- ۵ - کسیکه پشت سر دیگران سخن بگوید و بدروغگوئی خوی کند آزمندان نباشد که با آئین خداپسند از این جهان رخت ببرند .
- ۶ - کسیکه خشنودی مردم را با کارهای نامناسب خود بدست آورد چشم به خشنودی خدا نداشته باشد .

ابراهیم گفته هنگامیکه این پندها را شنیدم چنان تحت تاثیر قرار گرفتم که حدی برای آن متصور نبود و علم اولین و آخرین را در آنها بدست آوردم .

شیخ عبدالکریم بن هوازن قشیری در رساله‌ایکه برای صوفیه نوشته پس از آنکه نام شریف ابراهیم را پیش از سایر بزرگان عرفا یادآوری کرده و قسمت مهمی از شرح احوال و آثار باطنی او را نگاشته مینویسد : سهل بن ابراهیم گفته اوقاتی که مصاحب ابراهیم بودم و باتفاق آن بزرگوار سیر آفاقی مینمودم بیمار شدم ، ابراهیم آنچه در

(۱) بدلاء یا ابدال هفت نفر مردان وارسته‌اند که هفت اقلیم عالم را بصورت خود نگهداری میکنند و در نهایت خفایند و آنان بر اثر عاری شدن از قیود مادی و رفع حجاب ظلمت ماده میتوانند باشکال و صور مختلف در آیند و هرگاه یکی از آنها رفت دیگری بجای او خواهد بود چنانچه اگر بمیرد جسد عنصری او باقی میماند و بهمین مناسبت بدلاء گفته‌اند :

شنورمزی از ایشان چون سفر کرد
جسد را ورنه بهر جای شاید
یکی آید بجای او دگر مرد
رود بی تن بهر جائیکه باید

اختیار داشت برای بہبودی من بمصرف رسانید موقعیکہ در بیماری بسر میردم اشتهای زیادی در من بوجود آمد ناچار ابراهیم مرکب خود را فروخت و نیاز مرا برآورد، هنگامیکہ اندک بہبودی در خود احساس کردم، پرسیدم: ابراهیم مرکب خود الاغ را چہ کردی؟ پاسخ داد آنرا برای بہبودی حال تو فروختم. گفتم اکنون با این ناراحتی کہ دارم بر چہ سوار شوم؟ پاسخ داد بر دوش من، آنگاہ سه منزل راہ مرا بر دوش خود سوار کرد.

در جای دیگر از همان رسالہ نوشتہ مردی سیلی بسورت ابراهیم زد، ابراهیم بدون هیچگونہ ناراحتی سر بطرف آسمان بلند کرد و معروض داشت الہی انک تشینی و تعاقبہ فلا تشینی و لا تعاقبہ. پروردگار امیدانم بر اثر عمل نابجای او مرا پاداش و او را شکنجہ خواہی کرد از مقام تو آرزو مندم نہ مرا ثواب دہ و نہ او را عذاب کن.

و در جای دیگر از همان رسالہ مینویسد ابراهیم گفتہ در سیر خود با سہ موضوع مہم کہ بی نہایت موجبات خوشحالی مرا ایجاد کردند برابر شدم.

۱ - موقعی در کشتی بودم و مرد خوشمزہئی در آن بود و مردم را بہ لطائف سخنان و کارہای خود می خندانید از جملہ نزدیک آمد و موی سر مرا گرفت و مرا بطرف خود کشانید و اطہار میداشت ما در دیار ترک مرکب خویش را اینچنین برای سواری میکشیم، از این عمل او بسیار شادمان شدم زیرا در آن کشتی کسی پست تر از من در نظر او نبود.

۲ - موقعیکہ سخت ناتوان شدہ چنانچہ قادر بحرکت نبودم در آنحال برای اندک استراحتی وارد مسجدی شدم، مؤذن مسجد بمجردیکہ چشمش بمن افتاد دستور داد تا از مسجد بیرون روم من تاب بیرون رفتن از مسجد را نداشتم مؤذن کہ از دیدار من و وضع ناراحت کنندہ سخت متفر بود پای مرا گرفت و کشان کشان از مسجد خارج کرد.

۳ - موقعیکہ در شام بودم پوستینی داشتم در آن نگریستہ دیدم از کثرت جانور امتیازی بین آنها و پشم پوستین نمیدہم.

از جملہ جاہائی کہ سحت و خوشحال شدم یکی آنروز بود کہ در محلی نشستہ و شخصی وارد شد و بر من بول کرد.

در جای دیگر از همان رسالہ نوشتہ از حدیفہ مرعشی کہ مصاحب و خدمتگذار

ابراهیم بود پرسیدند در اینمدت که خدمتگزاری ابراهیم را بعهده داشتی چه واقعه مهمی از او بخاطر داری؟ پاسخ داد موقعی چند روز در راه مکه بسر بردیم که در اینمدت خوراکی بدست نیاوردیم پس از آن وارد کوفه شده در مسجد خرابه وارد شده. ابراهیم توجهی بمن کرده فرمود ای حدیفه آثار ناراحتی گرسنگی را در وجود تو احساس میکنم و می بینم بشدت ناراحتی؟ پاسخ داد رای مبارک شیخ در این پیش آمد چیست؟ فرمود کاغذ و دواتی حاضر کن، کاغذ و قلم آورده بر آن مرقوم داشت.

بسم الله الرحمن الرحيم انت المقصود بكل حال والمشار اليه بكل معنى .
بنام تو ای بخشنده مهربان، مقصود ما در هر پیش آمدی تویی و مشارالیه ما در هر رفتاری تو هستی و این ابیات را نیز نوشت:

انا حامد انا شاکر انا ذاکر انا جائع انا ضائع انا عاری
هی ستة وانا الضمین لنصفها فکن الضمین لنصفها یا باری
مدحی لغيرک لهب نار خضتها فاجر ندیک من دخول النار

من سپاسگزار توام و از نعمتهای تو شکرگزاری میکنم و گرسنه و گمراه و برهنه‌ام آنچه بعرض رسید شش صفت‌اند که نیمی از آنرا خود ضامنم و نیم دیگر آنرا هم تو ضمانت کن یقین دارم اگر برای رفع ناراحتیهای خود دست ستایش دیگران را از آستین بیرون آورم شعله آتشی است که برای خود فراهم آورده و در آن فرو رفته‌ام اینک خواهند و راز گوینده خود را از ورود به آتش نگهدار.

آنگاه ابراهیم همان نامه را بمن داد و اظهار داشت دل خود را بعبیر از حدیث دیگری متوجه مساز و نامه را به نخستین کسیکه با او ملاقات کردی تسلیم کن.
حدیفه گوید نامه را گرفتم از مسجد بیرون آمده در راه با مردی رسیدم .
سوار بود نامه را بوی تسلیم کردم، گرفت و گریست پرسید این نامه را در کجا نوشتی؟
گفتم در فلان مسجد آنگاه کیسه بمن داد که در آن ششصد دینار زر بود از او گذشتم با مرد دیگری ملاقات کردم پرسیدم این مرد که بود؟ گفت او نصرانی است.
پس از آن حضور ابراهیم آمده قصه را بعرض رسانیدم، فرمود دست به این کیسه مبر هم اکنون خواهد آمد، ساعتی نگذشت نصرانی وارد مسجد شد خود را بر قدمهای

ابراهیم افکند و سر او را بوسید و اسلام آورد .
 در مجمع السیان و کتابهای دیگر نوشته‌اند روزی ابراهیم از بازارهای بصره میگذشت
 مردم گرد او را گرفتند گفتند ای ابراهیم ، خدا می‌تعال در قرآن کریم میفرماید ادعونی
 استجب لکم بخوانید مرا تا دعای شما را اجابت کنم و حال آنکه ما همواره او را میخوانیم
 و تیر دعاء ما را بهدف اجابت نمیرساند .
 پاسخ داد عدم استجابت او از آن نقطه نظر است که دل‌های شما به تیر ده امر
 مهم گرفتار آمده و به تیزی و برائی آنها مرده است پرسیدند آنها کدامند؟ پاسخ داد
 ۱- خدا را شناخته‌اید و حق او را ادا نکرده‌اید . ۲- قرآن خوانده‌اید بدستور آن
 . ۳- ادعای دوستی پیمبر اکرم نموده و فرزندان او را دشمن داشته‌اید
 ۴- خود را دشمن شیطان میدانید و با او موافقت مینمائید . ۵- بهشت را میخواهید
 و وسایل ورود در آنرا ایجاد نمیکنید . ۶- از دوزخ میترسید و خود را در آن می‌اندازید
 ۷- بد عیبهای مردم سرگرمید و از عیب خود خاطر کرده‌اید . ۸- کینه دنیا را در
 دل دارید و مال دنیا را گرد می‌آورید . ۹- بمرگ معترفید و آماده برای آن نیستید .
 ۱۰- مردگان خود را بخاک میسپارید و از مرگ آنها عبرت نمیگیرید ، بهمین جهت
 شر دعای شما بهدف اجابت نمیرسد .
 مؤلف گوید مضمون خیر مزبور را سید عیناشی عاملی در اثنی عشریه خود بسند
 مرسل از رسول خدا (ص) نقل کرده که از مقام مقدس آنحضرت پرسیدند چرا خدا را
 میخوانیم و دعاء ما را مستجاب نمیکند و حال آنکه فرموده ادعونی استجب لکم ؛
 رسول خدا (ص) فرمود برای اینکه دل‌های شما بتوسط ده چیز مرده است و مابقی
 حیر را بطوریکه ترجمه کردیم روایت کرده .
 لیکن کسیکه با سخنان رسول اکرم مانوس باشد و ممارستی در اخبار داشته باشد
 و انصاف را از دست ندهد میفهمد پاسخهای مزبور عبارات ابراهیم شبیه‌تر است تا
 فرمایشات رسول خدا (ص) .
 باری هادر گفتار و آثار او بسیار است که این مختصر نمیتواند متکفل همه آنها
 بشود بهتر آنست برای اطلاعات بیشتر بکتاب مواعظ و اخبار مراجعه نمایند

مترجم گوید در نفحات جامی و طبقات خواجه عبدالله انصاری و طبقات شعرانی و تذکره الاولیاء عطار و سایر از تذکره‌ها نیز بکلمات و حالات او که برآستی زیننده است هر سالکی آنها را رویه خود قرار دهد اشاره نموده‌اند .

از جمله شعرانی مینویسد ابراهیم با مردی مصاحب و همراہ شد پس از آنکه خواست از وی مفارقت کند آنمرد از ابراهیم پرسید اگر عیبی در من مشاهده کرده‌ام مرا با خبر ساز ، ابراهیم پاسخ داد من در تو عیبی ندیدم . زیرا من با چشم دوستی و محبت بتو مینگریستم و هر چه را از تو میدیدم نیکو می‌شمردم بنابراین از دیگری عیب خود را بپرس ((و عین الرضا عن کل عیب کليلة))

چشم خشنودی تو عیب مرا پوشیده است

ای خوش آن چشم که عیب من بیچاره ندیده

بزرگی از ابراهیم درخواست کرد تا وی را پند دهد ، ابراهیم گفت کی دستانم تکیه راسا ، دم باش و سر مباح ، ریرا دم نجات پیدا میکند و سر بریده میشود . مؤلف گوید از کتاب کامل التواریخ ابن اثیر جوزی نقل شده ، ابراهیم ادهم سال ۱۶۱ هجری وفات یافته و همانسال نیز سفیان توری در گذشته .

حمدالله مستوفی در تاریخ خود نیز همان سال را سنه رحلت وی می‌داند . می‌افزاید ابراهیم در روزگار خلافت المهدی در شهر صور روم درگذشت . بعضی گویند ابراهیم سال ۱۶۴ یا صدوشصت و شش وفات یافته و در کاهن بوده و از آنجا به شام منتقل شده و همانجا بوده تا رحلت کرده .

یکی از شاگردان شیخ منتجب‌الدین صاحب فهرست مشهور چنین نوشته‌اند : ابراهیم بن ادهم بن منصور زاهد معروف از بلخ به قزوین رفت و سال ۱۴۰ هجری شام وفات یافته .

دیگری گفته در حضرموت روم وفات یافته و همانجا بر وی نماز خوانده به خاکسپرده و مرقدی برای او بنیان نموده‌اند .

مترجم گوید در تذکره‌الاولیاء نوشته ابراهیم در آخر عمر ناپیدا شد چنانچه مقبره او معلوم نیست در کجاست بعضی قبر او را در بغداد و بعضی در شام و بعضی

در خاک لوط گفته‌اند .

تاریخ وفات او را از ۱۳۵ هجری تا ۱۶۶ نوشته‌اند بقول عبدالله انصاری تاریخ اخیر قول اکثری است که بیشتر مورخان آنرا گفته‌اند .

و در خزینةالاصفا نیز تواریخی نقل کرده که قابل توجه نیست .

(۳۵) ابواسحق ابراهیم بن سیار معروف به نظام و از مردم بصره بوده ، نظام

ادبی کامل و منکلمی بسیار با اطلاع بوده و میتوان او را از نقطه نظر اطلاع وسیعی که در علم کلام داشته امام المتکلمین و رئیس معتزلیها گفت .

نظام اسناد حاحظ معتزلی معروف است .

نظام میگفته حسم از اجزاء لایتنجری ترکیب میشود و در ترکیب وی قائل بطفره

بوده .

نظام اجماع را مکرر کرده و میگفته عادتاً ممکن نیست گروهی بر امری اجماع کنند

بجز آن موقعی که اجماع عادی تحقق پیدا نکند بحث از حجیت آن اصولاً قابل توجه

نخواهد بود .

نظام در این عقیده از بعضی از خوارج پیروی کرده .

چنانچه همین عقیده فاسد را میتوان از مطالب گروه اخباریه شیعه بدست آورد

چنانچه پیش از این از ترجمه محمد امین استرآبادی استفاده شد .

عضی از مطلعین گفته نظام آثار فلاسفه را مورد مطالعه خود قرار داده و گفتار

آنها به ضمیمه گفتار معتزلیها مورد توجه قرار داد و از نتیجه این دو فکر اندیشه و

مقام تازه برای خود اختیار نمود .

ابو عبیده گفته شایسته نیست مانند نظام در جهان بوجود آید زیرا در خردسالی

اروی برسدم نقص زحاج چیست ؟ پاسخ داد شکستیش بسیار است و درستیش کم یعنی

مطالب و قواعد را زود بی پایه میکند ولیکن نمیتواند سخن حق را بزودی جایگزین آنها

بماند .

در یکی از کتابها نوشته نظام در علم کلام پیشتر از تمام متکلمان بود و اندیشه

های قابل توجیهی در این بخش از علم داشت و دقت بی‌نهایتی در مطالب آن مینمود

و چون غواصی در دریای معانی شناوری میکرد در عین حال چون عقائد باطنی از لحاظ علم برای خود اختیار کرد تحقیقات او قابل توجه اعلام واقع نشد .

صاحب مفاتیح العلوم گفته معتزلیها به شش فرقه تقسیم شده‌اند و هر فرقه هم پیشوا و رئیس معینی دارند .

پیشوایان آنها عبارتند از ابوالحسن بصری و ابو هذیل علاف و نظام و عمر بن عباد سلمی و بشر بن متمر و عمر و بن بحر جاحظ .

مجمع البحرین ذیل مادهء عزل مینویسد : معتزله گروهی از مسلمانانند که معتقدند کارهای خیر ناشی از خدا و افعال شر ناشی از آدمی است ، بر خدا لازمست آنچه بیشتر شایسته برای بندگانست رعایت نماید ، قرآن مخلوقست و قدیم نیست ، خدا فردای قیامت دیده نمیشود ، مؤمن اگر مرتکب گناه شود و زنا کند و ساده‌گساری نماید در آنحال نه مؤمن است و نه کافر ، کسیکه وارد آتش شود برای همیشه در آن خواهد بود ، ایمان عبارت است از گفتار و کردار و نیت ، قرآن معجزه نیست بلکه حالت انصراف اعجاز برای آن بوجود آورده باینمعنی که اگر تاریان حالت انصراف از معاوضهء با قرآن را پیدا نمیکردند میتوانستند کتابی مانند آنرا ایجاد کنند ، معدوم قابل اعاده نیست ، حسن و قبح هر دو عقلی هستند ، خدا به ذات خودش صاحب حیوتست نه به وسیله حیوت و بذات خودش عالمست ، نه بتوسط علم . و توانای بذات خود است نه بسبب قدرت . معتزلیها فرقه‌های مختلفی هستند باین نامها : واصلیه ، هذیلیه ، نظامیه ، جاحظیه ، حناطیه ، بشریه ، معمریه ، مرادیه ، یمامیه ، هشامیه ، خالطیه ، حیاتیه . آنها را بهشمیه هم گویند .

و نیز در مادهء شعر گوید ، اشاعر فرقه معروفی هستند که اساس باطنی را در شعر ابوالحسن اشعری بنیان شده و در حقیقت اساس این مذهب بدست ابوالحسن راجع شده .

ابوالحسن شاگرد ابو علی جبائی است و او از ابو هشام بن محمد حنفیه و او از پدر بزرگوارش علی بن ابیطالب (ع) استفاده کرده .

صاحب قاموس گفته معتزله قدری مشرب می‌پندارند از دو دسته گمراه یعنی

اہل سنت و حوارج اعتزال حستہ و برکنار شدہ اند بہمین جهت این نام را برای خود
استخانت نموده اند و یا باید گفت آنها را حسن بصری کہ بعدا شرح حالش را خواہیم
دید تاں نام نامیدہ است .

و جهت نامگذاری او اس بود کہ واصل بن عطا و یاران او از حسن کنارہ گرفتہ و
خود در پہلوی یکی از ستونہای مسجد بہ نشر عقائد پرداختند و عقیدہ منزلت بن
"سرنیس" را کہ قبلا ہم اشارہ شد ایراد کردند و اظہار داشتند کسیکہ مرتکب گناہ کبیرہ
شود بدو من مطلق است و نہ کافر مطلق بلکہ حد وسط این دو موضوع را دارا خواہد
بود . و چون اس عقیدہ را برای یاران حسن ایراد نمودند ، حسن گفت ، اعتزال عنا
باصل از آنروز بد بعد پیروان واصل بن عطا ، معتزلی نامیدہ شدند .

سید شریف در تعریفات العولم گفتہ معتزلیہا یاران واصل بن عطاء عزالی است
کہ از مجلس حسن بصری برکنار شد و اعتزال اختیار کرد .

و شہو نوشتہ معمریہا کہ پیروان معمر بن عبد سلمی یکی از پیشوایان معتزلیہاست
عقداند خدایمتعال بغیر از احسام موجود دیگری را بیافرید و اعراض از مخترعات
احسانست کہ طعنا بوجود میآورد مانند احراق شش و با اختیارا ایجاد میکند مانند
الوایی کہ حیوان درست میکند و میگوید خدایمتعال متصف بقدم نمیشود زیرا انصاف
بہ قدم دلیل بر آنست کہ متقدم زمانی است و ہم خدا علم بخود ندارد زیرا اتحاد
عالم و معلوم محالست .

صاحب فائس القنوں گفتہ ، دستہ نظامیہ ، پیروان ابراہیم ساراند نظام برادر
مطالعہ کتب حکمت بیابہ رسید کہ با یاران خود در سیزدہ مسئلہ اختلاف پیدا کرد .
حالتیہ پیروان احمد بن خالد اند کہ از شاگردان نظام بودہ او علاوہ بر آنچه
از نفاذ اسنادش بدیرفتہ بود خود او عقیدہ بتناسخ ہم داشت و گفتاریکہ در بارہ
روایت حق رسیدہ حمل بر رویت عقل فعال نمودہ ، و حساب فردای قیامت را بعہدہ
مسیح و نہ اختیار او میداند ، انتہی .

مؤلف گوید از مطالب مزبورہ بدست آمد نظام از معتزلیہاست لیکن از رسالہ
حسنیہایکہ صاحب ریاض بہ شیخ ابوالفنوح رازی صاحب تفسیر معروف نسبت دادہ

استفاده میشود نامبرده از اشاعره است و از کسانی است که افعال بندگان را مخلوق خدا میداند و شر و کفر و عصیان و فسق را ناشی از قضاء حق خیال میکند و معتقد است در عین حالیکه مورد رضای او تعالی نیست لیکن قضا و قدر چسب امری را ایجاد کرده و قرآن را هم قدیم میداند .

نظام دارای صد مجلد تالیفات است و مناسبت هر فنی که در آرزوگار شهرت داشته و در مصر و عراق و شام و بصره مورد توجه بوده تالیفی نموده .

نظام در بصره میزیسته و معاصر با هرون الرشید بوده .

هرون او را به بغداد طلبیده تا با کنزکی حسنیه نام که از دست بربرده‌های حضرت صادق (ع) بوده مباحثه نماید .

حسنیه در حضور هرون و وزیرش یحیی بن خالد برمکی با وی و هم‌مجلس سائینی و ابو یوسف قاضی بغداد مباحثه کرد و در مسائل بسیاری که فیما بین رد و بدل می‌شد همه چیره گردید .

نظام نخست هشتاد مسئله از حسنیه پرسید همه آنها را با حضور خلیفه پاسخ داد .

پس از آن حسنیه از نظام چند پرسش نمود وی از پاسخ آنها در مانده شد .
از جمله گویند پرسشی را که حسنیه بطور کنایه از نظام نموده و او از پاسخ آن اظهار عجز نموده اینست که چرا شیعه گوشت خرگوش مستحاضه و گوشت سگ حرام را حرام میداند و از آنطرف پوست سگ و مابقی پوستهای حرام داعی شده را ظاهر میدانند .
دیگر آنکه چرا شراب مطبوخ و شطرنج و سایر انواع قمار را از قمار بی و طیبور و همچنین لواط را حرام میدانند و لیکن در نماز جماعت به امام فاسق اقتداء میکنند .
عدالت را در امام جماعت شرط میدانند و همچنین بقول فاسق تنها برکت الهی صادر میشود .
و امثال اینها از سئوالاتی که در ریاض آورده شده .

مترجم گوید ریحانه اول مینویسد : حسنیه از کنیزکان اسیر و عالمه و فاضله بود و مدققه بود و در اخبار و آثار دینی بصیرتی بسزا داشت و رساله فارسی شیخ ابوالفوح رازی در موضوع مناظره‌ایکه حسنیه در مجلس هرون در مسئله امامت کرده مسهور و مشهور

ایران چاپ و غایت فضل و جلالت حسنیه را برهانی قاطع مییابد بآنکه گمان
میروید آن رساله را خود ابوالفتوح وضع کرده و لیکن محض اینکه مذهب عامه را موافق
عقائد خودشان مفتضح نماید آنرا به حسنیه منسوب داشته است چنانچه سید بن طاوس
در طرائف همین رویه را اتخاذ نموده

نظام بفتح نون و تشدید ظاء معجمه لقب ابراهیم سیار است و او را بدانجهت
سید بن لقب خوانده اند که وی در بازار بصره مهره برشته میکشیده و میفروخته .
و نیز محمد بن عبدالجبار سراینده اندلسی بطوریکه قاموس گفته باین لقب
شاخته میشود .

مترجم گوید مؤلف سال درگذشت نظام را ایراد نموده لیکن ریحانه چهارم
میسویسد نظام سال ۲۲۱ هجرت وفات یافته .

(۳۶) ابو عبدالله ابراهیم بن محمد بن عرفه بن سلیمان بن المغیره ازدی واسطی
بحوی لغوی تعلیمی ملقب به نبطویه .

نبطویه در علم عربیت و لغت و حدیث مهارتی بسزا داشته و از ثعلب و میرد
استفاده نموده .

نبطویه مردی خوش اخلاق و نیکو بزم بوده و روایاتی را که بمناسبتی نقل میموده
کمال راستی و درستی را رعایت مینموده و میکوشیده سخنی که میگوید شائبه دروغ نداشته
باشد .

نبطویه حافظ قرآن و فقیه مذهب داود ظاهری بوده و ریاست آن مذهب و مرجعیت
آنرا بعهده داشته .

نبطویه مسندی برای حدیث بوده و از ایام عرب و تواریخ و وفیات برحسنگان
آنها اطلاعاتی کافی داشته .

نبطویه عالمی جوانمرد و ظریف بود و بیش از پنجاه سال براریکه قرائت و تعلیم
اصول و قواعد آن برقرار بود . در مجلس قرائت نخست قرآن کریم را طبق قرائت عاصم
بلاوت میکرد پس از آن بتدریس کتب میرداخت .

نبطویه بطبع شیوای خود کمال دلچسپی داشته و خود را از همه سراینندگان برتر

میدانست و میگفت هرگاه من بمیرم ممکن است فردی بوجود بیاید که متکفل علوم و اطلاعاتی را که من کسب کرده‌ام بشود، لیکن با مرگ من طبع سراینده من هم مرده و کسی نمیتواند متکفل حقیقت آن بشود.

نفظویه میگفت هرگاه کسی یکی از ابیات غریب، جریر را با اطلاع من برساند که من از آن بی‌خبر باشم من بنده^۱ او خواهم بود.

نفظویه با محمد بن داود ظاهری کمال مودت و دوستی داشت، موفقیکه ابن داود مرد، نفظویه بی‌نهایت اندوهناک شد و از مردم انزوا اختیار کرد، پس از چندی از لباس انزوا و گوشه‌گیری بیرون آمد علتش را جویا شدند چرا ایستد در بروی احباب بستی و بگوشه عزلت نشست؟ پاسخ داد روزی اس داود بمن گفت کمترین غسلی که در مرگ دوست بر دوست لازمست آنستکه مدت یکسال از مرگ او متأثر باشد.

و ابن داود این معنی را از گفته^۲ لیبید استفاده کرده بود.

الی الحول ثم اسم السلام علیکما و من ینک حولا کمالا فقد اعتذر
تا یکسال میگیرم و آسایش و راحتی شما را خواستارم و کسیکه تا یکسال سگرید
عذرش پذیرفته است.

ما مطابق با اراده^۳ او تا یکسال بر اندوه او و مرگ او متأثر بودیم

نفظوید با ابن درید لغوی مشهور منافرتی و دوئیتی داشت به همین سبب ابن درید درباره^۴ وی میسراید.

لو انزل الوحی علی نفظویه
و شاعر یدعی بنصف اسم
احرقه الله بنصف اسم
لکان داک الوحی سخطا علیه
مستاهل للضعف فی احد عیبیه
و صیر الساقی صراخا علیه

اگر وحی الهی بر نفظویه نازل شود مسلما آن وحی زریان او خواهد بود سراینده
به نیمی از نامش که وید یعنی وای باشد خوانده میشود ما سینه^۵ آنست که تا سینه پشت
گردن او کوبید خدا او را به نیمی از نامش که نفظ است بسوزد و نیم دیگر آنرا که وید
یعنی وای است متأثر و گریان بر او قرار دهد.

از یاقوت نقل شده این بسام، لقب ابراهیم را چنین خوانده ضم طاء مؤلف

و سکون و او و فتحه یاء یعنی نبطویه و این چند شعر را درباره او سروده :

رایت فی النوم ابی آدمما	صلی علیه الله ذوالفضل
فقال ابلیغ ولدی کلهم	من کان فی حزن و فی سهل
یا حوا امهم طالسق	ان کان نبطویة من نسلی

در خواب پدرم حضرت آدم (ع) را که درود خدا بر او باد زیارت کردم فرمود تمام فرزندان من از شهری و بیابانی ابلاغ کن که مادر شما حواء مطلقه باشد اگر نبطویه از پشت من باشد .

سیوطی در بغیه الوعاه نوشته ضبط مزبور موافق با اصطلاح محدثانست و علت اینکه کلمه مزبور را بدانوحه میخوانند برای اینستکه در حدیث وارد شده ویه نام شیطان است آنان برای آنکه در امثال نام مزبور کلمهء ویه را که نام اوست تلفظ نکرده باشد بفتح یاء میخوانند .

ربحانه چهارم سنویسد نظیر شعر مزبور را ظریفی درباره شعر یافی گفته :

رایت فی النوم ایسی آدم	فقلت یا آدم ذا الفضل
اهکذا نفعل یا والدی	تتبرک اولادا بلا عقل
فقال فل لی من هم ییافتی	قلت هم الحاکة للغزل
فقال : حوا زوجتی طالسق	انکانت الحاکة من نسل

پدرم آدم را در خواب دیدم گفتم ای آدم صاحب فضیلت مناسب نبود اینهمه فرزندان بیخرد از پشت خود بدینا بفرستی ، پرسید آنها کیانند؟ پاسخ دادم گروه حوлаهان و شعر یافان ، در جواب گفت زن طلاق باشم اگر شعر یافان از نسل من باشد .

از جمله آثار نبطویه کتاب اعراب القرآن ، المقنع در نحو ، الامثال ، المصادر امثال القرآن ، الرد علی الفائل بخلق القرآن ، القوافی و امثال ایسها .

مؤلف گوید از آثار او کتاب ریاض النعیم است و بطوریکه بیاری خدا در ترجمه این داود خواهیم گفت این کتاب در تاریخ و احوال رجالست .

سیوطی گوید نبطویه سال ۲۴۴ هجری در واسط متولد شده و روز چهارشنبه ۱۲

ربیع الاول سال ۲۲۳ وفات یافته .

دانی گوید : نظویہ قواعد قرائت را از ابو عون محمد واسطی و شعیب صریفینی فرا گرفته و محمد بن احمد شنبوذی از نظویہ آموخته .
از سروده‌های اوست :

تشکو الفراق و انت ترمع رحله هلا اقامت ولو علی جمر العنا
فالان عد بالنصر اومت حسرة نفسی برد لك النوی ما قد مصی

از جدائی شکایت میکنی با آنکه عزم رحیل داری و پیریشانی بهتر آنست بجای
بمانی هر چند بر روی پاره آتش عضائشی اینک یا شکلیا باش یا ادوه بخور بیستانی
بکن و در انتظار باش تا گذشته باز گردد .

ابن خلکان ، مورخ مشهور نامبرده را اسم برده و او را بعنوان دانشمند بی بدل
میستاید و متعرض است مشارالیه در علوم ادب تصانیف گرانسبائی دارد .

امام رازی نیز از وی نام میبرد و می‌افزاید نامبرده کتابی در مناقب شافعی تألیف
کرده و الفاظ فصیحہ شافعی را در آن ایراد نموده .

ازهری در آغاز کتاب تهذیب اللغه‌اش از نامبرده یاد کرده و می‌نویسد با وی
ملاقات دست داد از سطلبی که فیما بین رد و بدل شد معلوم کردیم لغات بسیاری حفظ
دارد و از معانی شعر کاملاً برخوردار است و از قواعد نحو بهره زیادی برده و کسانیکه
در صنعت نحو استادند ویرا بر سایرین مقدم میدانند .

نظویہ در آغاز خوانی بخدمت ابوالعباس احمد بن یحیی شیبانی معروف به
تعلب آتی‌الترجمه رسیده و علم نحو را از او فراگرفتند و نیز از ابوسعید مسکری و مسکویه
شیرازی نحوی معروف استفاده کرده .

گویند موقعیکه سیویه ویرا با لباس ژنده و کنیف مشامده کرد از پند داشت تو
نظویہ هستی یعنی با این لباس چرکین و کنیف معلوم است در خط مرونی یا آنقدر
چرکینی نعط از تو هوید است که گویا از نطق موجود آمده و این اسم را بقیاس شیرویه
و مسکویه و راهوید و امثال آنها برای وی انتخاب کرد .

مترجم گوید باقوت در معجم الادبایه می‌نویسد : گویند نظویہ یا آنکه از اعیان

دانشمندان بشمار میرفت چندان به اصلاح ظاهر میکوشید و پیوسته بوی عرق از بدن او استشمام میشد و باندازه بوی زننده عرق از وی بمشام میرسید که حضار مجلس را ناراحت میساخت .

روزی در مجلس حامد بن عباس وزیر مقتدر وارد شد باندازه بوی عرق از وی ظاهر گردید که حامد و حاضران را ناراحت کرد حامد برای راحتی خود و دیگران بوی خوش طلبید حاضران سلسله مراتب از آن بوی خوش استعمال کردند، چون نوبت به نطفویه رسید از بکار بردن عطر خودداری کرد .

حامد خشمگین شده گفت از بوی عهن بدن تو این بوی خوش را بکار بردیم اکنون تو از استعمال آن خودداری میکنی . فرمان داد نطفویه را از محضرش بیرون کردند .

مؤلف گوید اس حلکان مورخ نامی در ذیل احوال ابو یعقوب اسحاق بن ابی الحسن دروری میسریند : راهویه سکون هاء و فتح واو استعمال شده و بعضی لفظ مزبور را بضم هاء و سکون واو و فتح یا یعنی راهوید که از الفاظ فارسی است خوانده اند و منظورشان کودکی است که از سر راه برداشته شده و آنرا کودک سرراخی میخوانند .

پس از خود اسحق نقل کرده عبدالله طاهر امیر خراسان از وی پرسید علت اینکه ترا تا این لقب خوانده اند چیست؟ پاسخ داد پدر من در راه متولد شده و مردم مرو کودکی را که در راه بدنیاید راهویه گویند و من بدان مناسبت به این لقب معروف شده ام .

و از ساگردان نطفویه ، شیخ ابو جعفر اصیبهانی معروف به شیرویه است و این شخص بطوریکه در الوفا آمده از سلیمان بن محمد نحوی معروف به حامص بغدادی روایت میکرده .

این حالویه اظهار داشته در میان دانشمندان دانشمندی که نامش ایراهیم و کنیه اش ابو عبدالله باشد منحصر به نطفویه است .

در باب القاب عبدا الوعده سیوطی آمده نطفویه لقب دو نفر از دانشمندان فن ادب یعنی نامرند و دیگری ابوالحسن علی بن عبدالرحمن نحوی است که از مردم مصر بوده و رسید و ابن زبیر واسوانی از وی روایت میکردند .

مترجم گوید از عبارت مزبور که مؤلف ذکر کرده معلوم میشود راویان از ابوالحسن سه نفر بنامهای مزبور بوده‌اند و حال آنکه در بغیة الوعات چنین نوشته ((روی عنسه الرشید بن الزبیر الاسوانی)) و پیدا است که راوی از وی همان رشید است که فرزند زبیر و از مردم اسوان بوده نه آنکه وی به اتفاق دو نفر دیگر از وی روایت کنند .
اسوان شهریست در صعيد مصر که دارای بیست هزار و سیصد و نود و هفت نفر جمعیت است و سدهائی در آن بسته شده .
و در همان کتاب این سه شعر را از وی یاد کرده :

سطا علی بجفن	قد سل منه حسام
وقال من ذاوشی بی	حتی یطول الملام
فقلت خدک سله	فسوقسه سهام

بر من با پلکهای چون تیغ تیز حمله آورد و گفت این نشانه‌ها و رنگها را چه کسی در من بوجود آورده تا باین حد که ناراحتی بطول انجامیده پاسخ دادم از گونه زیبای خود جويا شو که بالای آنرا تیرهای بران احاطه کرده‌اند .

مؤلف گوید اشعار و سروده‌های نبطویه بسیار است از جمله تغزل ذیل را ابو علی قالی از نامبرده یاد کرده :

قلبی ارق علیک من خدیکا	و قوای اوهی من قوی خدیکا
لم لا ترق لمن یعذب نفسه	ظلما و یعطسه هواء علیکسا

دل از دیدار گونه‌ات حالت رقت و ناراحتی بخود گرفت و بیروهایم از مزگان نیرومندیست و ناتوان شد گونه قلبم برای کسیکه خود را گرفتارستم کرده .
نماید و هوای او را در دل نیروراند .

از سروده‌های اوست :

اذا مات فاطلبوا نشاری	ذوات البدل اسباب الخبیاء
فمن ورد الخدود طیب وجدی	و من مرض الجفون دواء دانی

موقعیکه مردم خون بهاء مرا از آنها که چون آهن و حسی هستند و باز و کرشمه شان جهانی را از پای در آورده بازخواست کنید و بدانید طیب سرور و نشاط من گل‌گونه‌های

زیبا چہرہ گانست و داروی درد من مژدہای درد مند است .

و از سرودہهای اوست :

وانظر الی السحر تحری فی لواحظہ

وانظر الی و عح فی طرفہ الساحی

وانظر الی شعرات فووی عارضہ

کتابین نمال دب فی عجاج

نگاہ کن بحادوثی کہ در گوشہء چشم او منقول حادوگربست و نوحہ کن بہ برقی

کہ در چشم او ساکن و آرام بدرخشندگی یرداختہ و نگاہ کن بہ موہائیکہ بالای گوہ او

را برا گرفتہاند گوئی آنها مانند مورچگانی هستند کہ روی عاج در حرکتند .

نگارندہ گوید از سرودہهای حکمت آمیز اوست کہ با فووت در معجم الادباء آورده :

الحد انفع من عقل و تداب

ان الزمان لیانی بالاعجاب

کم من ادیب بزال الدھر بقصدہ

بالاثبات دوات الکسرہ والحوث

و امرء عسر دی دس و لا ادب

معسر بین ناهسل و نرحیب

ما الرزق من حیلۃ تحتالہا وطن

لکند من عطاء غیر محسوب

کوشش از خورد و ادب بہتر است و روزگار بیس آمدہای ناگواری بوجود میآورد

ساری از مردم حردمند و نا ادب بودہاند کہ روزگار آنها را در گردوسہای ناراحتی و

سجارتگی بچرخ درآوردہ و بسیاری از مردم بی دین و بی تربیت بودہ کہ با کمال راحی

و آسایش عمر خود را بہ آسودگی گذرانیدہاند روزی را از راه مکر و فریب نمیتوان بدست

آورد کہ آدم ریزک آنها با فطانت خود تحصیل نماید بلکہ از بخشش بی شمار حق

حصب منگردد .

از سرودہهای اوست :

اذا ما الارض حاسبها الا عبادی

و طاب الماء فیہا وانہیواء

و ساعد من تحت ہما و نہوی

فتلک الارض طاب ہما السواء

و عقل المرء احسن حلینہ

و زین المرء فی الدنیا حیا

ہنگامکہ از سرزمینی دشمنان یراکنندہ شوند و آب و ہوای آن خوب و گوارا باشد

و هرکسی را که دوست داری با تو همراهی نماید در چنان زمینی محل زندگی است ،
 خرد آدمی بهترین دوزیور اوست و آرایش دنیوی آدمی شرم و حیا اوست .
 باز مینویسد موقعبکه این درید از کتاب الجمهره خود فارغ شد و در دسترس
 علماء واقع شد نبطویه نسخه از آنرا مورد مطالعه قرار داد و این چند شعر را در نکوهش
 از نامبرده و کتابش سرود :

این درید بقره و فیه لوءم و شره
 فد ادعی بحله جمع کتاب الجمهره
 و هو کتاب العین الا انه قد غیره

این درید گاویست آزمند و پست فطرت در عین حالیکه نادانیت ادعا میکند که
 کتاب الجمهره از آثار اوست با آنکه کتاب مزبور همان کتاب العین خلیل است که وی با
 اندک تغییری بخود نسبت داده .

این درید پس از آنکه اشعار مزبور را استماع کرد نامبرده را بچند شعریکه پیش از
 آن نقل کردیم هجو نمود .

مؤلف گوید از برخی از گفتار نامبرده استفاده میشود اخیرا مستنصر شده باشد و
 بمذهب شیعه گرائیده باشد چنانچه در یکی از مدارک معتبره مینویسد نبطویه اظهار
 داشته بسیاری از احادیثی که درباره صحابه وضع شده همه آنها در ایام دولت بنی امیه
 بوده و مردم آن زمان برای اینکه هرچه بیشتر موحیات تقرب خود را بدستگاه بنی امیه
 فراهم سازند امثال احادیث مزبور را جعل میکردند و در دسترس مردم میگذاشتند .
 مؤلف گوید مؤید اظهاریه مزبور ، گفته عتایقی است وی در شرح نهج البلاغه
 از کتاب احداث مدائنی نقل کرده ، معاویه بکارگذاران خود نوشت تا مرده را بجا بیاورند
 در ستایش صحابه و فضائل آنها احادیثی جعل کنند و هرگونه منقسی که درباره ابو
 تراب رسیده مساوی با آنرا درباره صحابه بسازند .

از کسانی که نبطویه را هجو کرده ابو عبدالله محمد بن زید واسطی است .
 صاحب الوفیات مینویسد نامبرده متکلمی مشهور و معاصر با نبطویه بوده ویرا با
 این شعر هجو نموده .

من سره ان لا یری فاسقا فلیحتهدان لا یری نطویه
 کسکه میخواهد آدم بدکاری را نه بیند بکوشد تا نطویه را مشاهده نکند .
 و در برخی از نسخهها دو بیت دیال را هم بدو نسبت داده که در هجو نامبرده
 گفته :

لا حیر فی نحو وفی سیویه
 انکان منسوبا الی نطویه
 احردهالله بنصف اسمیه
 و صیر الباقی صراخا علیه

در نحو و شخصیت سیویه هیچگونه خیر و صلاحی نخواهد بود هرگاه ما علم
 نحو را بد نطویه نسبت دهیم خدا او را به نیمی از نامش بسوزاند و نیم دیگرش را بر
 او بکریاند .

بین از این شعر آخر را از ابن درید نقل کرده که در هجو نطویه گفته .

این خلیکان نوشته نطویه در سن ۷۹ سالگی در ماه صفر سال ۳۲۳ هجری وفات
 یافته و روز دوم وفات در باب الکوفه مدفون گردیده و هفده سال پیش از او ابو عبدالله
 محمد واسطی که ویرا هجو نموده وفات یافتند .

مترجم گوید ناموت وفات او را روز چهارم سنه ۱۲ ربیع الاول سنه مزبور نقل کرده
 چنانچه پیش از این هم از سیوطی نقل کردیم و بنقل از ابن ندیم روز وفات او شش
 صفر سال مزبور بوده .

مؤلف گوید بطوریکه از تلخیص الانار اسفاده میشود واسط شهری است واقع میان
 کوفه و بصره و در طرف غرب واقع شده غلات آن فراوان و مایع آن بسیار است از آب
 دجله بغداد مشروب میشود سال هشتاد و چهار هجری بامر حجاج بن یوسف ثقفی خون-
 ریز معروف بایذگذاری شد و سال هشتاد و شش پایان یافت و تا سال بود و پنج حجاج
 در آن آرام داشت و هفتاد سال جهان از وجودش پاک گردید .

سهر واسط را بداحیه واسط نامده اند که گفته احمد بن عوف کاتب در محلی
 واقع شده که فاصله آن تا بصره بیجاه فرسخ و تا کوفه و همچنین تا اهواز و همچنین تا
 بغداد بیجاه فرسخ است .

صاحب قاموس گفته کلمه واسط مذکور و مشهور است و ممکن است آنرا باعتبار

بلده و علمیت غیر منصرف دانست. واسط نام شهر است در عراق که آنرا سجاج در مدت دو سال بنیان نموده و آنجا را واسط القصب هم میگویند. و هم ممکن است بگوئیم واسط نام کاخی بوده که سجاج آنرا پیش از بنیان شهر واسط ساختد باشد. و افزوده واسط نام قریه ایست نزدیک مکه در وادی نخله.

و هم قریه ایست در بلخ از آنجا است محمد بن محمد ر شیرین مسمون که هر دو از محدثان بوده اند.

و قریه ایست در باب طوس که آنرا واسط البهود میگویند از آنجا است محمد بن حسین واعظ محدث فرضی.

و قریه ایست در حلب و نزدیک آن قریه دیگر است تمام کوفه و قریه ایست در خابور و نام دو قریه ایست در موصل.

و نام قریه ایست در دجیل از آنجا است محمد بن عمر بن علی عطار محدث و نام قریه ایست در حله از آنجا است ابو النجم عیسی بن فاتک و نام قریه ایست در رمن و نام منزلت سیاه بین عذیبه و صفراء و هم نام منزلت از سنی قشیر و نام محلی است از سنی صمم و بلدیست در اندلس از آنجا است ابو عمر و احمد بن ثابت.

و قریه ایست در یمامه و قلعه ایست از سنی سیر و قریه ایست در سیر و کوهی است پائین تر از جمره عقبه که جایگاه فقیرانست و سیر نام در کوهی است در سیر و وسطان نام بلدیست از اکراد و وسطا حرکت سنی نام کوهیست و در این کوهیست موضعی است.

(۲۷) ابو اسحق ابراهیم فرزند محمد فرزند سرتی فرزند سهل.

از نحویهای بی نظیر و ادیبی بارع و بحری مواج و درانی بی ریا و معروف به زجاج است.

زجاج بفتح زاء و حیم مشدد بکسی میگویند که سینه را در دست گیرد. این خلکان گفته زجاج دانشمندی دیندار و ادیبی دینمدار بوده کتابی در معانی قرآن کریم بیادگار گذارده.

و از آثار اوست کتابی بنام الامالی و ما نشر من جامع المصنوع والاسنای والعروس

والفواعی والفرق و خلق الاسان و خلق الفرس و مختصر فی النحو و فعلت و افعلت و ما
بدمرف و ما لا ینصرف و شرح اسات سنویه والسوادر والافراع و امثال اینها .

رحاج علم ادب را از محترم مرد و نعلب فرا گرفت و همان اوفات نکار شیشه‌گری
میرد احب بعدها از آن دست برداشت و مستقلا به آموزش ادب اشتغال پیدا کرد و
همان مناسبت ویرا لقب رحاج (ششده‌گر) موسوم ساختند .

رحاج با وزیر عبدالاه بن سلیمان بن وهب آسائی مخصوص پیدا کرد و از نزدیکان
او شد . رحاج بنی اسحاق بن ابوالقاسم علم ادب می‌آموزت پس از آنکه قاسم بمقام وزارت
رسید محترم ترش میگردد و استادی ویرا رعایت کرده باشد مال فراوانی در اختیار رحاج
ندارد .

رحاج در سن مدینه‌الکبری سال ۳۱۰ هجری در بغداد وفات یافت .

ساکرد بن نسج ابوالقاسم عبدالرحمن بن اسحق رحاجی آتی‌الترجمه صاحب کتاب
الجمال در علم نحو خود را نوی مسسوب میداند و لقب رحاجی را بدان مناسبت برای
خود اختیار کرده .

« ساگرد دیکرش ابو علی فارسی اسناد خود را در امور ادبی و امثال آن بنسب
دو منسبی میسارد .

از آثار رحاج کناسبت در اعتراف قرآن که در دو محلد گرد آمده . . .

فاضل اصفدی در ریاض مسوسد نسخه از آنرا که جزء کتب موفوفه کتابخانه
فسططید بوده دیده تاریخ کتاب هر دو محلد سال ۲۸۵ هجری یعنی بود و چهار
سال پس از عصر بالنفس بوده و نسخه مربور در نهایت کهنگی و خط آن تا اندازه
ساعت خط کوفی داشت و صورت احازه حید نغرا از دانشمندان در آن کتاب ایراد
سده بود . اسهپی .

در کتاب معنی‌الوعا فی طبقات اللغویین والسحاه نالیف فاضل متنوع علامه عبدالرحمن
بن ابی بکر سوطی نحوی شافعی مشهور ، رحاج را بعنوان ابواسحق ابراهیم بن سری
بن سهل نام برده و میسوسد : خطب‌گفته‌ام برده مردی فاضل و دیندار و خوش اعتقاد
و بیگوه‌ذهبت بود .

نخست شسته‌گری مکرر سپس تمایل به آموزش علم نحو پیدا نمود و سرانجام
 بدست آوردن دقائق آن علم ممکن گردید که اسنادی نامی بود حضور یافتند و
 میرد برای آموزش علم نحو از شاگردان خود اجرت منگرفتند و در این وقت
 زجاج گفته موقعیکه حضور معظم لذ رسیدم و درخواست کردید تا برای من
 کمالات پدیدرد و علم نحو را بمن نامورد برسد کار تو چیست تا این حد که
 من نشتدگری است و هر روز یکدرهم و سیمی کاسی منکم در آن و میدادند تا آنکه
 من آنچنانکه باید بکوشید و من معیند سنوم همامفیدار که دستار من میدادند و هر روز
 مرگ میان من و شما حدائی افکند حضور شما قدم ندارم .
 زجاج گوید از آن تاریخ به بعد ملازم مجلس میرد بوده و گاه مجلس میرد
 خدمتکاری انجام میدادم و اوهم بطوریکه عهد کرده بود آنی از بر حسب میرد
 کرد . تا آنکه خود بمقامی رسیده که منواستم بطور استعمال مجلس میرد
 موقعی نامه از یکی از سی مار قد بدست میرد رسید و در آن نامه ای
 بود تا معلمی را که در رشته حواساد نامند و سواند فرزندان آشیان
 غیب نماید من از میرد درخواست کردم تا مرا برای طلب نامبردگان
 حواص مرا بد صرفت منهم مطابق معرفتی نامدوی برد سی مار قد بدست
 ما موختم و هر ماه سی درهم علاوه بر جبرهای دیگر که مناسب بود بر آن
 مدتی فاضلی شد ، موقعی عبداللہ بن سلیمان از میرد
 برای تادیب فرزندش قاسم معرفی کند . میرد در پاسخ اظهار
 مطابق با خواسته تو باشد بعیر از مرد نشتدگری که اکبر میرد
 در نظر ندارم .

عبداللہ نامه بنامبردگان نوشت و مرا طلبید مدعیان
 قاسم را در اختیار من گذارد تا وی را بفوائد علم منجم اسناد
 و تربیت او خودداری نکردم و هر روز مطابق با فرار داد
 میکردم تا میرد درگذشت و باید اقرار کنم تا موقعیکه اسناد
 آنی از تفقد و نوحه بوی فروگذاری نمودم .

من گاهگاهی به فاسم میگفتم اگر تو بمقام بدرت بائل گردی و بست وزارت را
 عهده نگری تا من چگونه رفتار خواهی کرد ؟
 او پاسخ مرا بطوریکه مورد علاقه بود ایراد میکرد و میگفت هر چه خواهی
 میکنم آرزو منم تا در دست داسن بست مهم وزارت بیست هزار دینار بمن اعطا
 کنی و آخرش آرزوی من داسن اس مقدار پول بود .
 سالانی گذشت فاسم بست وزارت را استعفا کرد ، منم ملارم و ندیم او گردیده
 همان روز که اطلاع وزارت رسمی او اعلام کردند به خاطرم گذشت بسیار مناسب است
 تا مرده را از فرار داد فحاشین اطلاع دهم لیکن مصروف شده و حرفی نبرده .
 روز سوم وزارت من گفت چرا از بدر فحاشین و فرار داد فحاشی سخنی نمکونی پاسخ
 داد من اسراطمینانکه عزیز داسنم و من داسنم حیات اسان از حد منکار و احب الحفشان
 فراموش نمیکند عهده خود ایشان گذاردم .
 وزیر پاسخ داد آری حاجه اظهار میداری از فرار داد فحاشین خاطر کرده ام و
 میتوانم همه آنها را عهده کرده ام در اخسار تو نگذارم لیکن ممکن است مقصد از
 اسم موضوع تا خبر شود و جلب پرداخت اس مبلغ را حواس بود و بالاخره موحشات ناراحتی
 احاد شود بنابراین بهتر است مبلغ مرور را در جلسات متعدد در احسار درآوری .
 من گفتیم هرگونه صلاح مداسد رفتار کنید .
 وزیر دستور داد از امروز در جایگاه مخصوص حلوس کن و در حواسهای مردم را
 که برای من میبوسند بگیر و حقی که خود سدایی برای انجام حوائج آنها نفس نما و
 نامه های آنها را عرض من برسان تا پس از مدتی مبلغ مرور در احسار تو در آید . من
 مطابق با دستور وزیر بدر حواسهای مردم رسیدگی نمکرده و آنها را ما خود مداسد و
 عرض وزیر برساننده و نصیر و امضا خود میرساند گاهی میرسد در اجام استکارجه
 مبلغ حواله عمل نفس نموده مفداری که نفس نموده بودم عرض میرساندم ، اظهار
 مداسد زبان کرده و حال آنکه باید اس مقدار حواله عمل فرار سدایی است که در حواس
 دهنده ملاقات کن و بمانتی آنرا بگیر ، حسب الامر ما سخن مورد نظر ملاقات نمکردم و بد
 لطائف الحیل ما را را منکر فاسم و بدس ترست در طرف مدت کمی سسر از بست هزار

دینار استفاده کردم .

چند ماه فاصله شد روزی از من پرسید آیا مبلغ مزبور را که قرار داد قسلی ما بود بدست آوردی؟ پاسخ دادم خیر، و هر ماه همس من را میگرد من از غفله نظیر اینکه ممکن است از اینمقام خلع شوم پاسخ میدادم هنوز به تحصیل مبلغ مزبور موفق نشده‌ام . تا اینکه روزی پرسید آیا مبلغ مزبور بدست آمده یا خبر ادراک موقع حیاط ما شد که جواب منفی بدهم . ناچار گفتم از برگ تراحم دربر آنچه بقدر و معلوم بود به دستم آمد .

وزیر از شنیدن این سخن ، شاد شده اظهار داشت خدا را شکر که ذات مقدس حضرت پروردگار از ناحیه من در فرح و گشایش را بروی تو گشود و دلم تا به امروز آرامش داشت و اکنون آسایش پیدا کرد .

سپس براتی بمبلغ سه هزار دینار تمام عمله برای من صادر کرد برات مزبور را گرفتند از حضورش مرخص شدم .

فردا بعادت همیشه بحضور وزیر رسیده لیکن آن روز از ناسدغای درخواستی که باید بامصاف وی برسد چیزی همراه نداشتم . پرسید مگر از درخواستهای مردم امروز چیزی در دست نداری؟ را ... امروز نامه پید گرفتم ریرا مبلغ مورد نظر آنجا که باید بدستم رسیده و وزیر - در خود وفا کرده اند و میدادم چگونه از مقام اسنان تشکر نمایم .

وزیر شگفت آمده اظهار کرد پنداسی با استفاده از مبلغ مزبور من برآ از مقامی که داری خلع میکنم و حال آنکه چنین نسبت ، بلکه حتما باید به وضعیت خود مستوفی باشی ، زیرا مردم ترا صاحب این منصب می سازند و از این نقطه نظر در هر موقعیتی بدست آورده ای هرگاه دست از کار برداری آنها که از دستت گدازند ، بی اطلاعی می بخشد موقعبت تو از نظر من بی ارزش شده ، زیرا در این مقام همیشه خلع کرده‌ام . اکنون بهتر است سفال خود برداری و درخواستهای مردم را بدون تعین حق العسلی بفرصت من برسانی .

من دستش را بوسیدم و همانطور که دستور داده بود تا موقعی که رند نبود درخواستهای

و بعد از آن بوی سرخس بپوشانیدم .

پس از آن بوی نام مسیّد مناسبانی ناراحتی داشت تصادفاً اختلاف فیما بین
ما بود که زجاج بوی ما را گفت . نامبرده این چند شعر را برای او نوشت :

لینفعبه فائمه قصیره

أول الخوض الخاضع الامتصم عسره

لیطلن لفظه فی شتم حره

بما یضرب بادها دیا کبار خمر

ولکس للسون علی کبره

بما یضرب لکس لکس لکس لکس

لبوم لا وقاه الله شره

بما یضرب لکس لکس لکس لکس

پس بعد از آن بوی نام مسیّد مناسبانی ناراحتی داشت تصادفاً اختلاف فیما بین
ما بود که زجاج بوی ما را گفت . نامبرده این چند شعر را برای او نوشت :
لینفعبه فائمه قصیره
لیطلن لفظه فی شتم حره
ولکس للسون علی کبره
لبوم لا وقاه الله شره
پس بعد از آن بوی نام مسیّد مناسبانی ناراحتی داشت تصادفاً اختلاف فیما بین
ما بود که زجاج بوی ما را گفت . نامبرده این چند شعر را برای او نوشت :
لینفعبه فائمه قصیره
لیطلن لفظه فی شتم حره
ولکس للسون علی کبره
لبوم لا وقاه الله شره
پس بعد از آن بوی نام مسیّد مناسبانی ناراحتی داشت تصادفاً اختلاف فیما بین
ما بود که زجاج بوی ما را گفت . نامبرده این چند شعر را برای او نوشت :

و بعد از آن بوی نام مسیّد مناسبانی ناراحتی داشت تصادفاً اختلاف فیما بین
ما بود که زجاج بوی ما را گفت . نامبرده این چند شعر را برای او نوشت :
لینفعبه فائمه قصیره
لیطلن لفظه فی شتم حره
ولکس للسون علی کبره
لبوم لا وقاه الله شره
پس بعد از آن بوی نام مسیّد مناسبانی ناراحتی داشت تصادفاً اختلاف فیما بین
ما بود که زجاج بوی ما را گفت . نامبرده این چند شعر را برای او نوشت :
لینفعبه فائمه قصیره
لیطلن لفظه فی شتم حره
ولکس للسون علی کبره
لبوم لا وقاه الله شره
پس بعد از آن بوی نام مسیّد مناسبانی ناراحتی داشت تصادفاً اختلاف فیما بین
ما بود که زجاج بوی ما را گفت . نامبرده این چند شعر را برای او نوشت :

ناراحتی آنروز آسودگی ندارد .

زجاج بمجردیکه از اشعار مزبور اطلاع پیدا کرد با پای پیاده بمنزل او رهسپار شد و از وی پوزش خواسته تمنا نمود تا از وی درگذرد .

سیوطی پسر از این مصنفات وی را که قبلاً نام بردیم یاد کرده و از جمله کتاب تفسیر جامع المنطق را نام میبرد . (۱)

زجاج در ماه جمادی الاخری سال ۳۱۱ هجری وفات یافتند (۲)

در موقع مرگ زجاج از وی پرسیدند چند سال داری؟ با اشاره انگشتان و بقاوت انگشت شماری مدت هفتاد سال را تعیین کرد .

و آخرین سخن او این بود اللهم احسنی علی مذهب احمد بن حنبل پیرو دگتارا مرا موافق با مذهب احمد حنبل محشور نما .

تا بدینجا گفتار سیوطی ذیل شرح حال زجاج پایان یابد .

و در ذیل نام هرون بن حانک ضریر نحوی که از دانشمندان بنام مکتب سلب نحوی مشهور است میویسد : هرون از یهودیان حیره بود و کناسی بنام العلیل در سمرقند و همچنین اثری بنام الغریب الهاشمی تصنیف کرد .

(۱) یاقوت از آثار او معانی القرآن را اسم برده و میویسد این کتاب را در سواد صفر سال ۲۸۵ هجری شروع کرده و در ربیع الاول سال ۳۰۱ هجری حاصد داده و از سروده های او چند شعر ذیل را یاد کرده : قعودی لا یرد الرزی عینی و اولاً ندسه ان لم یقر شی * قعدت فقد اتانی فی قعودی * و سرت و ما فی والسرالی * طمنا ان را ان القصد ادنی * الی رتد و ان الحرص غی * ترکت لمدلح دلح اللالی و طمان ذلک ان بد وفی . بخانه نشستن من روزی مرا زوال سیآورد و اگر خم روی دانست با من بر دست نمیسازد . بخانه نشستنم روزی من رسید و حرکت کردم حرکت با من در سر من شد و از آنجا که متوجه شدیم میانروی بهتر موجبات هدایت سرا فراهم میسازد . دست از طمع برداشتم شیروی را برای شیروان گذاردم و خود در سایه آسودگی آرام گرفتم .

(۲) ابن ندیم نوشته ، زجاج روز حده ۱۹ جمادی الاخری سال ۳۱۰ وفات یافته

لیکن یاقوت ۳۱۱ نوشته .

موقعی عبیداللہ بن سلیمان وزیر، از ثعلب درخواست کرد تا برای تعلیم فرزندانش وفی را تعیین کند. ثعلب بعد از اینکه پیرمرد شده و ناتوان گردیده از تعیین وقت برداری کرد و هرون را دستور تعلیم فرزندان وزیر معرفی کرد.

ہر وقتیکہ ہرون وارد منزل وزیر شد زجاج حضور داشت وزیر از زجاج درخواست کرد تا او، صحبت کند زجاج از وی پرسید چگونه جملہ ضربت زیدا ضربا را اعراب میدہی؟ زجاج ناچار چنین: زجاج، جگوند مصدر را بر ذات عطف میکنی، ہرون پاسخی نداشت و صحبت سرمنندہ شد و با وضع ناگواری از منزل وزیر خارج شد و حال زجاج با محروم شدن نامزدہ رویہ بہبودی گذارد.

و نگفتند: رسیدی ہمین پیس آمد موصات مرگ ہرون را فراہم ساخت.

در قاموس گفتند: سماجی بضم را، و تخفیف جیم بمعنی شیشہ فروش لقب عدہ، از انباء و محدثین ہر دو.

از حواصی شیخ ابوالقاسم بن ابی بن ابی حرت صاحب کتاب الاربعین و شیخ یوسف بن عبداللہ لغوی جرحانی محدث و عبدالرحمن بن احمد طبری و ابو علی حسن بن محمد بن عباس و فضل بن احمد بن محمد و شیخ ابوالقاسم یوسف بن عبداللہ زجاجی این عالم آناری داشته از جملہ شرح فصیح و عمدۃالبیان و خلق الانسان والفرس و اسفاق اسماء الرباعین و امثال ایہا.

نامزدہ بطوریکہ از تاریخ حرجان استفادہ میشود سال ۴۱۵ در استرآباد وفات یافته.

۱۳۷: ابوالقاسم ابراہیم فرزند عثمان و معروف بہ ابی وزان.

بی از مردم فیروان و از لغویہا و نحوہای عصر خود ہر دو.

صاحب عمید نقل کردہ رسیدی و یاقوت گفته اند این وزان در علم نحو و لغت و عروض مہارتی کامل داشت و در این رشتہا کسی ہمپایہ او نبود در عین حال دانستندی فروغ بود و کمر انفاق مافاتاد ادعای شخصیت و موقعیتی بنیماید و پایہ علمی او با تازہ بود کہ میوان گفت کمر کسی بیتر از او بدان پایہ رسیدہ باشد، بنا بر این ہر وقتیکہ در سلسلیان کسی ہدیات او مانند در معاصران کہ این حقیقت را بدون شک نباید

پذیرفت .

وی کتاب العین و کتاب غریب ابو عبدالله مصنف و اصلاح ابن سکیت و الکتاب سیویه و امثال اینها را مورد توجه قرار میداد و مطالب مهم آنها را سخاظر می سپرد و در مواقع مقتضی بکار میبرد .

ابن وزان با آنکه در رویه و طریقه کوفیهها مهارت بسزائی داشت در عین حال تمایل به مذهب بصریهها از خود نشان میداد .

عبدالله مکفوف نحوی گفته اگر کسی با توجه بمقامات علمی ابن وزان ادعا کند و بگوید نامبرده در علم ادب اعلم از مردم و نعلب بوده باید گفته او را تصدیق کرد . ابن وزان ، مطالب مهمی از رشته عربی بدست آورده و حقایقی را کشف کرده که دست دیگران باکشاف آنها نرسیده .

ابن وزان در علم نحو و لغت ، صنایع بسیاری بیادگار گذارده در عین حال از صنعت شعری بی بهره بود و طبع کاملا رسائی نداشت که بتواند در گراسپهای باطن خود را بزبور نظم بیاراید .

ابن وزان در روز عاشورا سال ۳۴۶ وفات یافت .

ابن خلکان در ذیل ترجمه ابو اسحق ابراهیم بن علی بن تمیم معروف بحصری که از مردم قیروان بوده و از سرایندگان بنام است و تالیفی دارد بنام رهنرالاداب و ثمر الاحیاب اینکتاب در سه مجلد گرد آمده و مطالب غریب و نکاتیکه کسر در شهریه عمومی بوده ایراد نموده و هم کتابی بنام المنسوی فی سرالهنون المکون فی السیاسة و دیوان شهر مرغوبی نیز داشته .

نوشته نامبرده پسر خاله علی بن الحصری سراینده است . وی در حیران هجری وفات یافته تا آنجا که بینویسد .

حصری بصم حاء عطی و سکون صاد و راه مکسور تکسبی است . بنام او حصری باقی و فروش آن باشد .

و هم او نوشته قیروان بفتح قاف و سکون یا ، نحاسی و فتح راه پس از آن واو و الف نام شهریهست در افریقا که آنرا غفیه بن عامر صحابی بنیان نموده منظور ما از

ایراد جملات قبل علاوه بر آنکه از دونفر سراینده تازی نام برده ایم صبط کلبه^۱ قیروان بوده. و هم او ذیل ترجمه اسماعیل بن مهدی ملقب به منصور قیدی که افریقا و کلیه^۲ شهرهای قیروان تحت ریاست او اداره میشد مینویسد افریقا بکسر همزه و سکون فاء و راء مکسور اقلیم بزرگی است از شهرهای مغرب زمین. افریقا در روزگار خلافت عثمان بن عفان فتح شد و کرسی نشین آن قیروانست.

و از جمله شهرهای آن، مهدیه است که کرسی نشین آن تونس است.

صاحب تلخیص الاثار گفته قیروان از شهرهای بزرگ افریقا است.

قیروان در روزگار معویه بصورت شهرستانی در آمده تا آنجا که گوید در قیروان دو اسطوانه اند که نمیتوان اطراف آنها را تعیین نمود و هر روز جمعه پیش از در آمدن حورشید آب ترشح میکنند.

(۳۸) ابو اسحق ابراهیم فرزند هلال فرزند هرون صابی.

صابی یگانه روزگار و از برگزیدگان زمان بود بفضل علم معروف و در نظم و نثر استادی مشهور بود از همگان برتر و از امثال و اقران خویش والاتر بود سید مرتضی و رصی او را بی نهایت بزرگ میداشتند و منزلتی عظیم نزد این دو برادر ارجمند داشت. صابی در سرودن اشعار و در آیدار ابتکار مخصوص بخود داشت و سروده های او در کمال لطافت و برتر از اشعار دیگران بود.

معانی بکری که در اشعار او بچشم میخورد ثابت میکند چرخ قضا و قدر شعر بر محور سروده های او میگردیده.

نعالبی در نیمه الدهر (۱) مینویسد: از سرایندهگان و نامداران نیست که روزگار از شیر پستان سروده های بمانند او پرورش یافته و شیرین و ترش گفتار او را چشده و جامه سبکی او را بن آراسته و ناراحتیهای خود را از در آیدار او بر طرف کرده و بیماریهای خویش را بهبودی داده.

تا آنجا که گوید: صابی نامه های بمانندی از خود باقی گذارده و اشعاری چون

آب صاف و روان سروده.

ذیلاً بخشی از نشریات او را که مایهٔ سپید رویی سرایندگانست و ضمناً موقعیت او را از لحاظ ادب که مانند جامهٔ فراخی سرپای او را فرا گرفته و خاطرات مکنون او را چون فیاض جود و بخشش هویدا میسازد ایراد می‌نمائیم و به بخشی از سروده‌های او که بهتر از شکوفه‌های بوستان سبز خرم و روان‌تر از آب جاری بر روی ریگهای انباشته سهمند اشاره می‌کنیم. زیرا بطوریکه سبک کتاب ما گواهی میدهد بیوسته سروده‌هایی را محض نمونه ذکر می‌کنیم که دارای چنان لطائف و سراینده‌ها آنها شخصیت صاحب معارف باشد.

از نامه‌ها یا تعلیقات اوست: از خدا می‌خواهیم و از مقام مقدس او با کمال زاری و نالهٔ آرزومندم و دست‌گدائی به درخندهٔ او دراز می‌کنم که سال نور را بر آن زررکوار ذی‌جاه مبارک بدارد و هلال سال نور را تا به آخر بخوشی بگذرند و همچنین سالیهای آینده را برای انجام کارهای پسندیده موفق باشد و عمری طولانی و دور باو کرامت فرماید و عیشی گوارا و شیرین‌تر از شکر باو عنایت نماید و او را در پناه جود یاری کند و از گزند زمان نگهدار باشد و دست جود و کرمش را از سر او بردارد و دشمنان را که دست عنایتش را از سر آنها برداشته خوار سازد و حاسدانش را بیچاره گرداند و مقام او را عالی سازد و خائنان باو را در نیره خاک معاک از دیده‌ها دور فرماید.

پس از این فصولی از نامه‌های مفصل و مختصر او را ایراد نموده از جمله نامهٔ دلیل است که بصاحب ابن عباد مینویسد: این نامه را در موقعی به صاحب که خدا عرش را طولانی فرماید مینویسم که دوست میدارم سیاهی چشم من مرکب آن باشد و سپیدی آن کاغذ آن، و چه بسیار اشتیاق دیدار آن سپید روی فضل و کمال مرا به درگاهش بسیار ساخته و تشویق نموده تا بدست بوسی آن منبع عز و وقار شرفیاب کردم و از این روی سرچشمهٔ علم و کمال او سیراب شوم.

فرزندش محسن بمنظور پیش‌آمد ناگواری که برای صابی اتفاق افتاده بود این دو

(۱) نامه‌ایست که آنرا بعنوان تبریک حلول سال نو برای عضدالدوله ارسال داشته

یتیمه، صفحهٔ ۲۴۶

شعر را فرستاد :

لا ناس للنمال ان عائلته غائلة
ادانت جوهرها الا على و ما جمعت
ففي حيوتك عن فقد اللهی عوض
یداک من طارف او تالد عرض
برای ترونیکه آشوب بپا میکند نباید مناسر شد زیرا زندگی و حیات تو بجای آن
مالیادانت که از دست تو خارج شده، تو برای ما مانند جوهر عالیمرتبه هسنی که فوق
آن جوهر دیگری وجود ندارد و آنچه در دست داری یا از دست داده به منزله عرضی
بسی بیسند که با باقیماندن محل باقی هستند.

دعایی در پاسخ فرزند سرود :

بدره انما من دون الردی صدف
قد قلت للدهر فولا كان مصدره
لها اقیها المنايا حين تعترض
عن نية لم يشب اخلاصها مرض
جواهر الارض طرا عندها عرض
و ان احبت بنفسی فهولی عوض
و مهجتي فهما مغزای والغرض
ای گوهر گرانبها که من برای نگهداری او از ناراحتیها آنیکه دامن او را فرا میگیرند
مانند صدفی هستم سخنی در حق روزگار بزبان آوردی که توأم با نیت خالص و پاک
بود نگدار محسن زنده، همانند که او گوهر گرانبها و جوهر اصیلی است که کلید گوهرهای
تراشهای جهان در برابر آن بمنزله عرضند خود من بجای آن چیزی هستم که از دست
دادد ام و اگر خود منم نابور کردم محسن من بجای من خواهد بود او و برادرش را
برای من باقی نگدار سپس جان مرا بگیر زیرا آندو نتیجه اصلی از وجود من و غرض
اولی از پیدایش منند، از عزلیات اوست :

سوقا الی من لاج فی هجرانی
بیکی دما و تسا کل النوسان
و کان ما فی الکاس من اجفانی
حرب الجفون دما و کاسی فی یدی
فتحالف العسلان شراب فهوة
فکأن ما فی الحسن من کاسی حری

ار پلکهای جسم من در حالیکه جام شراب در دست من است خون جاری میشود
آری این جریان بر اثر اشتیاق بمحبوبی بوده که از من بریده و جدائی اختیار کرده

اینک باید گفت این دو عمل برخلاف یکدیگرند بنابراین شراب بیاشام تا بینی چگونه خون میگرید و شراب و خون هر دو یکرنگند میتوان گفت خونیکه در پلک چشم و حدقه آن جاری است از همان جام شرابی بوده که در دست داشتم و همچنین شرابی که در جام ریخته شده از خون دیدگان منست .

باز در غزالی گفته :

للدین منه فیک اعدل شاهد
حورالحنان لدى النعیم الخالد
تعطو بیدر فوق عصی ماء
یک اذ جمعت نلاشه فی واحد
قالوا لدافع دینهم والحاد
لکلیمة موسی النبی العباس
مسود فرغ کالطلام السراکد
حجج اعدوها لکل معناد
من راکع عند الطلام و ساجد
فی الحسن افرارا لفردها عند
مسعودة المشتری و عطارد
فی الدین من عاوی السیل و راشد
من بیهم سعی سدید مساند

کسل الوری من مسلم و معاند
فاذا راک المسلمون تیفتوا
و اذا رای منک النصارى ظیبة
اثنوا علی تثلیثهم واستشهدوا
و اذا الیهود راوا جینک لامعا
هذاسنا الرحمن حین ایمانه
و ترى المجوس ضیا و جهک فوقه
فتقوم بین ظلام ذاک و نوردا
اصبحت شمسهم فکم لک فیهم
والصابئون یرون انک مفرد
کالزهرة الزهراء انت لدیهم
فعلی یدیک جمیعهم مستبصر
اصلحتم و فتنشی و ترکشی

تمام مردمان از مسلمان و غیر مسلمان درسترین گواه بر بزرگواری تواند درازد
اگر مسلمان ترا ببیند یقین خواهد کرد حورالعین را در بهشت حاویدار منان و بهشت
و اگر نصاری چشم آهوش ترا بنگرند می پندارند ماه شب چهارده است که در هزار ساحه
سبز و خرمی درخندگی دارد . اینان به رویه تثلیت خود استوارتر خواهند شد زیرا
بلاشک مشاهده میکنند که تو سه صفت را در یک محل بوجود آورده و موفعیکه یهودان
پیشانی درخشان ترا ببینند بمخالفان خود که سر بر انکار آنها بر آورده میگویند این
همان نور فروزان پروردگار بخشنده است که برای موسی در کوه طور آشکار شد و هئامیکه

مجوس روی رحشان ترا مناهده کنند کہ فوق شاخہ سیاهبوشی بہ جلوہ درآمدہ یقیں میکنند در میان این نبرگی و روشنی دلیلهای روشنی بر اثبات مرام آنهاست کہ میتوانند با ہریک از آنها علیہ دشمنان خود قیام کنند تو مانند خورشید درخشانی برای آنها ہستی و بسیاری از آنها در تاریکیہا بہ رکوع و سحود برخاستہاند، صابیا و ستارہ ہرستان ترا یکنای در زیبائی میدادند و بہمیں مناسبت بہ وجود شایستہترین فردی اعتراف میمایند تو در نزد آنان مانند زہرہ و ناهیدی ہستی کہ سعادت و نیکیختی جزوہ را از وجود سارہ، مستری و عطارد بدست آوردہ ہمہ مردم از گہوارہ و در راہ از برکت وجود تو سیا گردیدہ متاسفانہ باصلاح ہمہ کوشیدی و مرا با باز و کرشمہایکہ از خود ظہور رسانیدی همچنان بہ بیچارگی باقی گذاردی.

اشعار مزبور نمونہ از طبع درر بار مشارالیه بود و امثال آن از سرودہہا و آثار پیمانندی کہ ہریک از آنها در قالبہای گرابہائی از معانی قرار گرفتہ و در کتب ادب و اعالی از آنها تحت کردہ اند.

و نیز در کتاب بینمہ دلیل احوال سیف الدولہ بن حمدان (۱) میویسد صابی گفتہ موقعی رسول سیف الدولہ بحضور من آمد و درخواست کرد تا اشعاری از من گرفتہ و بحضور سیف الدولہ تقدیم بدارد چند روزی او را معطل کردہ آخر الامر اصرار ریادی کردہ این سہ شعر را سرودہ تا و دادم.

ان کتب ختنک فی المودۃ ساعۃ
و زعمت ان لہ شریکا فی العلا
فسما لوانی خالف بغموسہا

اگر من بہ اندازہ یکساعت در دوستی تو خیانت کنم چنانست کہ سیف الدولہ را با آن مقام پسندیدہ ایکہ دارد نکوہش کردہ باشم و بیندارم کہ در عظمت و بزرگواری دیگری ہمتای اوست و فضل و یکتائی او را مورد انکار قرار دادہ باشم و برای طلبکار خود سوگند بہ دروغ یاد کردہ باشم اگر اضافہ بر آنچه عقیدہ دارم اظہار نمودہ باشم.

پس از چندی که به دیدار رسول رسیدم کیسهٔ سر بستهٔ به مهر سیف الدوله به من تسلیم کرد که سیصد دینار زر در آن بود و بنام من ضبط شده بود.

و در ذیل احوال ابو محمد جعفر ورقاء شیبانی (۱) مینویسد نامبرده از دوستان نزدیک صابی بود و بجهتی صابی از وی کناره گرفته بود پس از درگذشت سیف الدوله ورقاء این دو شعر را برای او ارسال داشت.

یا ذا الذی جعل القطیعة دابه
ان کان و دک فی الطویة کامنا
ان القطیعة موضع للریب
فاطلب صدیقا عالما بالغیب

ای کسیکه کناره گیری از دوستان را آئین خود قرار داده بدیهی است کناره گیری از دوستان موجبات شک و شبهه را برای دیگران بوجود می آورد ایک اگر حقیقت مودت و دوستی در باطن تو باقی و برقرار است دوستی که از نهانیهای تو باخبر است برای خود انتخاب کن.

صابی اشعار ذیل را در پاسخ او انشاد نمود :

قد یهجر الخل السلیم الغیب
و یواصل الرجل المنافق میدیا
لا تفرحن من الصدیق بشاهد
و تامل المسود من شعر الفتی
و اذا ظفرت بذی و داد خالص
للسفل و هو سر من ریب
لک ظاهرا مستطنا للعب
حتی یكون موافقا للغبیب
اهو الشبیبة ام خصاب الشیب
فاغفر له سادون عش الحیب

گاهی اوقات بمناسبتی از دوستی که همه گونه در حفظ الغیب او میکوشد کناره گیری میکند و مسلما با توجه بجهت مزبور هیچگونه شک و شبههٔ بوجود نمی آید و از آنطرف بسا مرد دورویی دوستی ایجاد مینماید و عیب باطنی او را می پوشد. ظاهر مدعا اینست دوستی موجبات خوشحالی را بوجود نمی آورد بلکه باید گفت رفیق موافق همما کسی است که در حفظ الغیب رفیق خود کوشا باشد چنانچه باید بسیاهی موی جوان دقت کاملی به عمل آورد که آیا سیاهی موی او از اثر جوانی است یا از نتیجهٔ رنگ و خضاب و هرگاه بکردهٔ دوستی که در دوستی با تو کمال اخلاص و مودت را بوجود می آورد برخوردار از کردهٔ او درگذر و دامن او را بکردهٔ ناپسندش آلوده مساز.

صابی علام سیاهی داشت بنام رشد این چند شعر را درباره او سرود :

قد قال رشد و هو اسود للذی
بیاضه استعلی علو الخائن
ما فخر حدک بالبیاض و هل نری
ان قد افدت به مزید محاسن
ولو ان منی منه خالا زانسه
ولو ان منی خالا شائسی

رشد سیاه چرده به سپید چهره ای که با سپیدی چهره اش دست خیانت دراز کرده
و دل و دین میبرد خطاب کرده گفت به سپیدی چهره خود ساز و بر من مباحث مکن
و معرزه مفروش زیرا آینه گام حق کرشمه و ناز داری که بر زیباییهای آن سفزائی با آنکه
بر همور در چهره خود کاستی داری چنانچه اگر خالی از روی سیاه من بر چهره سپید
تو افتد بر ارزش آن می افزاید و اگر خالی از چهره سپید تو بر روی سیاه من افتد باعث
زشتی و سبجاری مرا فراهم میکند .

تا بدینجا مختصری از احوال صابی را ایراد کرده و مابقی گذارشات احوال او را
با توجه به حقیقت نسبت و تاریخ وفات و محل دفن و مقدار عمر او در ذیل احوال
نابت من قره حراسی بیان خواهیم نمود .

مترجم گوید مؤلف قده ذیل احوال نابت نامرده مینویسد صابی در طبقه
صاحب بن عباد بوده و از یتیمه نقل کرده فرق او با صاحب این بوده صاحب هر چه
میخواست میبوشته و صابی بهر چه مامور بوده مینگاشته .

از جمله اشعار مرثیه را بنام علام سیاه چرده موسوم به یمس که مورد خواست
صابی بوده یاد کرده و نیز چند شعری در مدح همان غلام از صابی ایراد نموده و دو
شعر هم درباره والدین از او ذکر کرده .

و در تاریخ وفات او مینویسد صابی سال ۳۸۵ هجری وفات یافت و در شونیزی
از مقابر بغداد که مقابر قریش خوانده میشود و در این روزگار آنرا سرزمین کاظمین (ع)
مینامند مدفون شده و مدت عمر او بود یک سال بوده و چند شعر از قصیده هشاد
بستی سید رضی را که در رثای او گفته و سایر مطلع شروع میشود :

ارءیت کیف خیا ضیاء السادی

اعلامت من حملوا علی الاعواد

ایراد نموده .

نگارنده گوید ثعالبی در یتیمه نوشته صابی در روز پنجشنبه دوازدهم شوال سال ۳۸۴ در سن ۹۱ سالگی وفات یافته و در جنبه واقع در زمین کرخ بغداد مدفون شد. یاقوت سن او را هفتاد و یک سال و میلاد او را ۳۱۳ هجری مینویسد و مفصلاً درباره او بحث کرده مناسب است مجملی از آنچه را ایراد نموده ذیلاً تذکر دهیم. صابی در نزد امرا و خلفاء آل بویه اهمیت شایانی داشت و مأموریت‌های بزرگی را انجام میداد، شعرا و سرایندگان از وی تقدیر میکردند. صابی با مردم مسلمان بخوبی معاشرت میکرد و در دین خود راسخ بود. قرآن را محفوظ داشت و همواره میخواند و برای عوافت با مسلمانان مازمضان را آورده میگرفت.

عزالدوله بختیار بن معزالدوله او را به وزارت نامزد کرد و این حسن انتخابی بود مشروط با اسلام صابی نمود لکن وی زیر بار عزالدوله برفته نه اسلام پذیرد و در نهایت برای پست وزارت شد.

صابی گوید پدرم ابوالحسن در اوان کودکی و حداکث جوانی مرا محصور کرد و من تا علم طب بیاموزم و برای تحصیل علم طب جدی بلیغ نگار مسرد، چنانچه در خواندن سایر فنون ممانعت میکرد مگر با حواسه او در امر فقه و تفسیر شریعت کردم تا آخر الامر در بیمارستان استخدام شده و بمعالجه میرداختم و هرگاه که دینار ماهیانه میگرفتم در عین حال از فن طبابت بیزار بودم و بجز شعر و تفسیر و لغت و شعر میرداختم و هرگاه پدرم اطلاع پیدا میکرد سخت مرا سرزنش میکرد و میداشت از مثل توئی شایسته نیست تا از من بدرانش دست بردارد.

(۱) یتیمه مینویسد ابو منصور سعید بریدی در بخارا برای او کتابی در طب صابی از پارسایان دین خود بوده و در پشتیبانی از فقرا و مسکین و بیچارگان بخرج میداد و کم اتفاق می افتاد گرفتار همی و همی شده و اشین خود را زیر پایدارد چنانچه خود گوید: *حمتنی لذتی رتب المعالی: وضنی بالمروة والوقار: و دیر صاق فیه مجال فتکی. لخوف عقوبه و حذارنار، ابو نصر مرزبان گفته صابی بگوروی بخانه*

چندی گذشت از یکی از وزراء خراسان نامہ بسیار منشیانہ کہ ہمہ گونه تکلفات نظامی و سری در آن بکار برده بود و در آن پرسشهایی از طب و برخی از موضوعات دیگر موجود بود رسید . پدرم پس از آنکہ پاسخهای او را نوشته خواست تا پاسخ مطابق با پرسش باشد . من دستور داد تا نزد فلان منشی رفته و از وی درخواست کنم تا پاسخ باید را بقلم منسبانہ خود بنویسد .

من نامہ را گرفتم و با قلم خود پاسخ را با عباراتی بلیغ و در عین حال طولانی بنویسیدم . پدرم دادم معطم کہ پس از آنکہ نامہ را قرائت نمود بر قلم توانای نویسنده من از پرسشهای آن اظهار داشتیم من خود این نامہ را نوشتم . پدرم کہ چنین انتظاری نداشت بر اینکار و عرض حال شد چنانچہ نزدیک بود از شادی ، جان بسیارید ، مرا سببہ چسباندید و بسایر دندانگان مرا بوسید و از آن بہ بعد اجازه داد تا در فن ادب و لغت رنج کشم تا رسید زمان کودکی .

صابی صاحب مرحومی و سید رضی و اسماعیل صاحب من عباد دوستی کاملی داشتند . صاحب سببہ صاحب بنویسند میگفت منسبان عالم و بلعاً جهان چهار فرید استاد اس العمید ابو القاسم عبدالعزیز بن یوسف ، ابواسحق صابی و اگر بخوایم چهارمی آنها را معرفی میکنم مستطور خود من بنویسد .

صابی بر اثر مرحومی از ناسدہائیکہ در زمان مسافرت بین عزالدوله و عضدالدوله سرسبز بود مورد حسم عضدالدوله واقع شد و در ۲۶ ذیقعدہ سال ۳۶۷ هجری بہ امر عضدالدوله محبوس شد و پس از سه سال و هفت ماه و چهارده روز در ۲۰ جمادی الاولی سال ۳۷۱ هجری از زندان رهایی یافت .

وزیر مہلبی وارد شد پس از آنکہ سفرہ انداختند در میان سفرہ باقلا بود وی از غذا خوردن خودداری کرد زیرا صابینہا خوردن باقلا و ماہی و گوشت خوک و شتر و جوجہ کبوتر و ملخ را حرام میدانند . وزیر کہ احساس کرد وی از خوردن غذا امتناع میورزد اظهار داشت غذا بخور و مجلس ما را سرد مکن و از این باقلا استفادہ نما . صابی اظهار داشت حاضر نیستم با خوردن این غذا مرتکب معصیت شوم . وزیر سخن او را پسندید و حرفی نزد .

صابی اینمدت را در زندان ابوالقاسم مطهر وزیر عضدالدوله بود و بالاخره هم به وساطت وزیر صابی و دو فرزندش ابو علی محسن و ابوسعید سنان از زندان خارج شده و از طرف عضدالدوله خلعت فاخری هم باو پیرشاند و ضمناً خواسته امیر را که متضمن نوشتن رساله در تاریخ دیالمه باشد بوی پیشنهاد کرد .
صابی تاریخ مزبور را بنام ((تاریخ تاجی)) تالیف کرد .
و از آثار اوست اخبار کسان خود ، اختیار شعر مهلبی ، دیوان اشعار و رباعیات ، کتاب در مثلثات و اجوبه در نجوم و هیئت .
از اشعار اوست .

اری السهبانی اللیلات التیسر
الاییسر تشکیب السککیر
غیر منی الدهر با صبر
رای امورا فیده مسککیر
من حادثات القیر مالکیر

قد کنت للحدی من ناظری
الآن ما ایصر بدر الدجی
لا تنی انظر منها و قد
و من طوی الستین من عمره
و ان تخطاها رای بعدهما

از دیده تیزبین خودم در شگفت بودم که در شب ماهتاب ستاره کوچکترین ستاره بنات النعش کبری است میدیدم ، اکنون کار جسم من ستاره کوچکترین ستاره است که اگر بخواهم ماه شب چهارده را هم بینم نمیتوانم آری با کدام جسم چشمی که از شدت شبکوری مینالم اکنون خود را در حالی می یابم که در روز آفتاب آنچه را باید از اختیار من ربوده و یقین دارم کسیکه عمرش از شصت سالگی بماند آنرا شصت سالگی باشد پیش آمدهائی را که برخلاف انتظارش بوده مشاهده میکند و اگر رسیدن به شصت سالگی بالاتر رود یقیناً ناگواریهایی می بیند که هرگز بقلبش خطور نمیشد .
نظامی گنجوی هم بدین مضمون نظورات زندگی را بخوبی مشاهده کرده است .

رنا کن ای عارز بود و ستوری
بمیشاید دگر چون عافلان ریست
چهل رفته فرو ریزد بر و پمال
بصر کندی پذیرد پای سستی

حدیث کودکی و خودپرستی
چو عمر از سی گذشت و یا که از بیست
نشاط عمر باشد تا چهل سال
پس از پنجه نباشد تندرستی

چو شصت آمد نشست آمد پدیدار
 بهشتاد و بود چون در رسیدی
 از آنجا گر بصد، سرور رسایی
 سنگ صناد کاهوگیر گزرد
 چو در موی سیاه آمد سفیدی
 ز پند شد بنا گوشت کفن پیوش

(۳۹) ابواسحق ابراهیم - فرزند محمد نرزند ابراهیم از مردم اسفراین و ملقب
 به رکن الدین و از اساتید و مشایخ فقهاء شافعیه بود و در کلام و اصول مهارتی بکمال
 داشته .

حاکم ابو عبدالله در تاریخ نیشابور مینویسد عموم مشایخ نیشابور و بزرگان آن
 سامان علم کلام و اصول را از محضر او استفاده کرده اند و دانشمندان عراق و خراسان
 بعلم و کمال او معترفند .

اسفراینی آثار ارزنده^۱ دانسته از جمله جامع الحلی است این کتاب را در پنج مجلد
 گرد آورده و در آن ادله^۲ اصول الدین را بنام کمال ذکر کرده و از شبهات ملحدان
 سخنی پاسخ داده و از عهده بر آمده و علاوه بر آن کتب دیگر هم داشته است .
 و فاضل ابوالطیب طبری موفعیکه در اسفراین بوده علم اصول الفقه را از وی فرا گرفته .
 در نیشابور مدرسه^۳ مشهوری بنام وی بنیاد نمودند .

اسفراینی در روز عاشورا سال ۴۱۸ هجری در نیشابور وفات یافت .^۱
 اسفراینی در خراسان از ابوبکر اسماعیلی و در عراق از ابومحمد دعلج بن احمد

(۱) نامه دانشوران مینویسد ابواسحق همواره آرزو میکرد تا در شهر نیشابور
 که سواد اعظم و مرکز بزرگان و محدثانست از دنیا رحلت کند تا همه^۲ مردم
 شهر بر جنازه^۳ او نماز گذارند چنانشد که خواسته بود در شهر نیشابور وفات یافت پس
 از تجهیز و تعسیل و احترام کاملی که از جنازه^۴ او بعمل آمد جنازه^۵ او را به اسفراین
 نقل کردند و در آنجا بخاک سپردند .

سجزی و امثال اینها استفاده کرده.

اسفراین بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فاء و کسر یاء از شهرهای خراسان و از نواحی نیشابور و در سر راه استرآباد واقع شده. بطوریکه از تقریم البلدان استفاده میشود برخی از شهریاران ایرانی آنجا را بمناسبت آب و هوای لطیف و سبز و خرمی و گوارائی آبش مهرگان می نامیدند.

یتیمه الدهر مینویسد اسفراین از شهرهای نیشابور بوده و از شمالیست کد هسواران مردان بزرگی از آن ظهور میکرده از جمله نوابغ آن سرزمین ابوخیروان عادلست نوشیروان پادشاه دادگر همنام شهریاری است که رسولخدا از بوجود آمدن در روزگار او مباحثات فرموده که در هنگام شهریاری نوشیروان دادگر بدینا آمده و از بطوریکه همگان متفقند برترین شهریاران ایرانی و دادگرترین آنها بوده هر چند اردشیر پیش از او این فضیلت را ربوده لیکن نام دادگری او عالمگیر شده با احتمال زیاد که سونشیروان در استرآباد بوده.

و از نوابغ اسفراین شیخ جلیل ابوالعباس فضل بن احمد است نامبرده بزرگی بوده که سلطان محمود شهریار عظیم الشان غزنوی را تحت نظر خود تربیت کرده. دیگری امام ابو حامد احمد بن ابی ظاهر اسفراینی است وی پیشوای محدثان بغداد و رئیس فقهاء آن سامان بوده وی از نظر فقه و تدریس پیایه رسیده بود که همه مفسد به فضل و کمال او معترف بودند و در میان فقیه دانستند ان مشارع الیهان بود. مؤلف پس از ضبط کلمه اسفراین و مخرج آن استاران مینویسد که در کتب معتبره را که درباره ابواسحق نوشته اند آنست که یکی از حلقه های علمی مایه در استرآباد بود بدربار سلطان روم فرستاد و حکایتش در تاریخ مسطور است و در کتب معتبره است می آید.

اسفراینی از معاصران شیخ مفید و سید مرتضی است و در طبقه عبدالجبار معتزلی و ابواسحق از مایه استرآباد مفسران می آمده. صاحب کشکول مینویسد موفقی در حاشیه صاحب بن حماد ملاقاتی بین عبدالجبار و ابواسحق اسفراینی اتفاق افتاد. عبدالجبار از زادگنایه مدینه مدینه عریه کعب (سجستان)

من سرہ عن العجنا) و یا اینحمله بر مذهب اشاعره طعنہ زد کہ آنان جبری مسلکند
و اعمال عباد را از خدا میدانند بنا براین کارهای زشت ہم باید از فعل خدا باشد پس
گفت سرہ است خدا شکہ کار قبیح از او بوجود نمی آید .

و اسحق - افاضلہ در پاسخ گفت سبحان من لا یحری فی ملکة الاما یشاء وی با
آن مذهب معتقدی را هدف نیر ملامت قرار داد کہ آنان افعال را بہ بندگان نسبت
نمی دهند و قائل بنفوذ و ارادہ الہی را در اعمال حلق مداخلہ نمیدهند و چون بنا
بر مذهب معتقدی را کہ خدا در هیچیک از اعمال عباد مدخلیت ندارد بواسطہ گفتند
برای عباد است کہ تسبیح اسری در کنور سہاور آفرینش او بدون حیاست او قدم در آن
نگذارند .

شیر زمین میں آمد ہم برای شیخ سعید در مجلس ابوبکر باقلانی افعای
ایمان بدمردیگ فاضلی ، شیخ را دید حملہ ابو اسحق را ایراد کرد شیخ ، حیلہ عبدالجبار
با اسحق برخورد فاضلی از استماع پاسخ وی اظهار دانت سنا در هر دیکگی ، کفگری دارند ،
شیخ با فاضلہ فاضلی مرادہ آلات باطلا یزی بدرس تسبیح کرده بعضی کسیکہ بدرس
با اسحق برخورد فاضلی آن ندارد کہ دم از سخن سررگان برسد و ما برودی بحث ایتموضوع
را در بر چند شیخ ایراد خواہیم کرد .

از کسانکہ عنوان اسفراینی شهرت دارند شیخ دانشمند و علامہ شہیر ابو حامد
ابو سعید بن ابی ظہر است .

ابو حامد از بزرگان فقہاء شافعیہ بودہ پیش از این از گفتار تعالی اشارہ سام او کردیم .
ابو حامد در روزگاریکہ در بغداد مزیت ریاست دین و دنیا منہی و منحصر
بود و ملکہ باید کہ عنوان اسفراینی منحصر باوست و وی از جهانی مقدم بر صاحب
ترجمہ ما بودہ .

و بطوریکہ نقل کرده اند بیشتر از سیصد نفر فقیہ بدرس او حضور پیدا میکردند .
سلط بداندی گوید موقعیکہ در مسجد عبداللہ مبارک بدرس او حضور یافتیم
نہندم میکنند شفتند نفر فقیہ بدرس او حضور پیدا میکنند و مردم معتقد بودند اگر

شافعی عصر ابوحامد را ادراک میکرد یقیناً بر او آفرین میگفت و بوجود او مباحثات میکرد .
 سلیمان بن ایوب رازی که از فقهاء و ادباء شافعی مذهب و مؤلف کتاب الاشاره
 و غریب الحدیث والتقریب و امثال ایسهاست میگوید هنگامی وارد بغداد شدم در راه
 با یکی از فضلاء بغداد ملاقات کردم که مطالب علمی جدیدی را بطور املانه از ابوحامد
 استفاده میکرد پس از آن باتفاق او وارد مسجد شده در ردیف ساگردان در کلاس
 گرفتم بوحامد آروز این مسئله را از کتاب صیام عنوان میکرد ((ادا اولیج صیام
 بالفجر فنزع)) هرگاه مردی بخمال آنکه هنوز با طلوع فجر مانده باشد خود سردی
 کرد و در همان حال متوجه شد که طلوع فجر رسد بلافاصله خود را از آن دور کند .
 بیانات بوحامد و مطالب منقنی که درباره استدلال مسئله حضور این مسئله
 بشگفت آورد چنانچه تقریرات او را در جزوه که بهیاد داشتم ضبط کردم پس از آنکه
 بمنزل آدمم و بیانات او را مورد مطالعه قرار دادم متعجب شدم از آنکه در این
 حضور پیدا کنم و تقریرات او را گرد آورم بهمین سبب از درس بی کتابی در آن
 کلیه تقریرات او را نوشته و کتابی ترتیب دادم .
 اسفرائنی اوقات خود را بیهوده از دست نمیداد چنانچه اگر مترجمان یا کسی که
 میشد بتلاوت قرآن و یا ذکر و تسبیح سپرداحت و شمعین اکثر در این
 از اشتغال بمطالب علمی ممانعت میکرد به تلاوت قرآن و ذکر حضرت ساجان
 صاحب تلخیص الاثار از نامبرده ذیل نیشابور و اعلام مسیحیت در آن
 کرده و مینویسد امام علامه رضی الدین نیشابوری بدینسان در بیان
 مردم نیشابور بوده و در بخارا سکونت داشته و مذهب ابوحامد را برای
 بوده و چهارصد نفر فقیه فاضل از قبیل عسبیدی و امثال او بدرستی حضور
 نامبرده در امور علمی مسلکی برای خود انتخاب کرده که در آن
 کردن چنان رویه بی نصیب بودند .
 تا پیش از وی علم مناظره ترتیب صحیحی نداشت و نظم معینی را دارا نبود
 بکوشش وی علم ربور نظم و ترتیب ویژه پیدا کرد .
 دروفیات الاعیان پس از آنکه از بوحامد بدانچه ما ایراد کردیم بوحامد و معرفت

سودہ دینویست ابوالحسن فدیری او را بر تمام دانشمندان برتری میداد .

اسفرائینی از محضر ابوالحسن بن مرزبان و امثال او علم فقہ را استفادہ کردہ و مایہاتوی بر مختصر مرسی و حاشیہ کسیری برانمدهب و کتابی بنام البستان کہ مشتمل ابرو عربی است بیادگار گذارده .

اسفرائینی سال ۲۵۶ هجری در بغداد وفات یافت و همانجا در خانہ خود مدفون شد . پسر بہ باب الحرب نقل داده شد ، سرگ اسفرائینی پس از سی و شش سال تدریس در ری با در بغداد تناکوردان تبادل از محضر او استفادہ میکردند اتفاق افتاد .

روز بزرگ او روز تاریخی سی سابقہ بود چنانچہ مردم بغداد از گریہ و زاری خودداری نکردند و بنیادین برای دسترسی پیدا کردن بجسازہ اوریکدیگر سبقت میگرفتند .

خطیب بغدادی بانقائ ابو عبد اللہ السہدی خطیب جامع المنصور بر جنازہ او نماز خواندند .

از جامع الاصول ابن اثیر نقل شدہ دروج شدہ : چهارم منجری بانفاق فقہاء شافعی ابو حامد احمد بن ابی طاهر اسفرائینی و بقول علماء حنفیہ ابوبکر محمد بن موسی خوارزمی و اعتقاد مالیکدایو محمد عبدالوہاب بن نصر و بروایت حنفلیہ ابو عبد اللہ حسین بن علی العاصم و فرمودہ اعلام شیعہ رضوان اللہ علیہم اجمعین سید مرتضی فده بودہ .

سرحم گوید : ابو اسحق شیرازی در طبقات الفقہاء مینویسد : ابو حامد سال سجد و چهل و چهار متولد شدہ .

سراج و محالک در فصل او مینویسد : او را از نظر فہم ، طالب فقہی و حسن نظر و اولیای علمی برتر از دیگران میدانند .

از امامی ابو عبد اللہ صمیری کہ خود از پیشوایان بنام حنفیہا بودہ پرسیدند آیا در میان علماء صاحب نظرتر از اسفرائینی وجود دارد پاسخ داد من کسی را صاحب نظرتر از اوہ ابوالحسن حرری میدانم بلکہ او را صاحب نظرتر از امام شافعی ہم میدانند .

ساجد داسوران مینویسد : موفقی یکی از دانشمندان با حامد مناظرہ کرد و ضمناً

فرمود : حاتم بن محمد بن محمد بن ابی بکر ، شبانگاہ از عمل آنروزش پشیمان شدہ بعنوان

فرمود : حاتم بن محمد بن محمد بن ابی بکر ، شبانگاہ از عمل آنروزش پشیمان شدہ بعنوان

فرمود : حاتم بن محمد بن محمد بن ابی بکر ، شبانگاہ از عمل آنروزش پشیمان شدہ بعنوان

آشکارا و در حضور مردم جفائی بوقوع پیوست و یوزشی در نهان برای رفع آن بوجود آمد لیکن باید گفت پوزش نهانی جفای آشکارا تقویت میکند و کسیکه بیندارد عدر نهانی ستم آشکارا و را میپوشاند و از پرونده عمل ستمگر نابود میسازد، یقینا در اشتباه بزرگی بوده.

و هم از یافعی نقل کرده هنگامی بو حامد بعیادت یکی از دوستان بیمار خود رفت بمجردیکه بیمار مزبور ویرا دید مقدمش را گرامی داشت و از آنجا که از آمدن وی بی نهایت خرسند بود ایندو شعر را سرود:

مرضت فاشتقت الی عائد
فعادنی العالم فی الواحد
ذاک امام بن ابی طاهر
احمد ذوالفضل ابی حامد

بیمار شدم و آرزومند بودم تا یکی از دوستان بعیادت من آید. آری به آرزوی خود رسیدم مخصوصا آن هنگام که یکجهان از دانش بعیادت من آمد او همان پیشوا ابو حامد احمد بن ابی طاهر است که فضل و دانش او همه جا را فرا گرفته.

و نیز از تاریخ منتظم ابن جوزی نقل کرده مقام بو حامد بجائی رسیده بود که فخر الملک و دیگر از امراء بدیدار او میرفتند و وجوهات از اقطار عالم برای او میبردند و او هم بمحال معینش بمصرف میرسانید مخصوصا هر ماه بطور مستمری مبلغ صد و شصت دینار بشاگردان خود میداد.

(۴۵) ابو اسحاق ابراهیم - فرزند احمد فرزند اسحاق از مردم مرورود و از فقهاء شافعی بوده.

مروزی استاد پیشوایان عراق و در فتوی و تدریس پیشوای معتبری بوده. مروزی علم فقه را از ابو العباس بن سریج فرا گرفته و در این رشته اعتباری کامل پیدا کرد چنانچه پس از درگذشت ابن سریج ریاست آن ماهان محصور بدو شد.

مروزی کتب بسیاری گرد آورد. ^۱ و شرحی بر مختصر مازنی نگاشت و روزگار درازی در بغداد سکونت داشت و به تدریس و فتوی میپرداخت و گروه بسیاری از کمالات علمی او استفاده میکردند.

مروزی در قطیعة الربیع راهی احداث کرد که مدتها بنام ((درب المروزی)) شهرت داشت.

(۱) ابن ندیم این کتب را از وی نام برده الفصول فی معرفة الاصول، الشروط والوثائق، الوصایا، حساب الدور، الخصوص والعموم.

مروزی آخر کار بمصر ارتحال نمود و همانجا در نهم ماه رجب سال ۳۴۰ هجری درگذشت و در قرافه صغری نزدیک قبر امام شافعی مدفون شد .
 مترجم گوید در طبقات الشافعیه مینویسد یافعی بسند خود از ابواسحق نقل کرده در بغداد همسایه بروتمندی داشتم که فرزند منحصر بفرد او پسر سیاه خرده بود وی از آنکه پسرش سیاه چهره و هم شکل با او نیست بسیار متاثر بود .
 روزی نزد من آمد اظهار داشت میخواهم بمکه بروم و فرزندم را همراه خود برم و عرض اصلی من از این مسافرت آنستکه در آنجا با بعضی از قیافه شناسان ملاقات کنم و فرزندم را به آنها بنمایم تا بر من ثابت شود که او فرزند منست یا خیر؟ من او را از این اندیشه سبی کردم و اظهار داشتم ممکن است قیافه شناس سخنی با اطلاع تو برساند که از هر جهت موحیات نگرانی ترا فراهم آورد و حال آنکه فرزند دیگری غیر از این فرزند بداری و بالاخره پس از مرگ توست نصیب دیگران خواهد شد .
 وی بسخن من اعتنائی نکرد باتفاق فرزندش عزیمت حج نمود .
 دربارگشت از سفر حج ، اظهار داشت بمجردیکه وارد سرزمین حجاز شدم دستور دادم یکی از مردم سنی مدلیج را که در قیافه شناسی مهارت خاصی داشت حاضر کند پس از حضور وی از عده حضار مخصوصا بمردی که سبب او بدین بودم و حال میکردم پسر من از آن اوست و برخلاف انتظار او را بمن نسبت میدهند خواهش کردم نزد قیافه شناس باشند تا معلوم شود پدر این پسر کیست و خود از منزل خارج شدم .
 قیافه شناس مطابق با قواعدی که در دست داشت فرزند را بهیچیک از حضاران نسبت نداد . بمن اطلاع دادند و ضمنا مرا هم بحضور در نزد قیافه شناس دعوت کردند .
 اتفاقا در آن موقع من بر مرکبی سوار بوده و دهانه اسب در دست علام ساهی سالخورده بود بمجردیکه چشم قیافه شناس من و علام افتاد گفت الله اکبر سواره پدر این علامست و غلام سیاه سالخورده پدر این سواره است از شنیدن اینسخن که حقیقتا برخلاف انتظار من بود بحالت غشوه درآمدم در مراجعت بحضور مادرم رفتم و از او از حقیقت حال جويا شدم .
 اظهار داشت موقعی پدرت مرا سه طلاقه کرد چون از عمل خود پشیمان شد ناچار

محتاج به محلل گردید بالاخره مرا به ازدواج همان غلام سالخورده در آورد من
نرا از همان غلام آبیستن گردیدم و از آنجا که پدر تو یعنی شوهر اولی من که شروتمند
معتبری بود ، فرزندی جز تو نداشت یار دیگر مرا ازدواج خود در آورد .

مؤلف گوید از کسانی که در محضر فقاہت ابواسحاق تربیت شده و مانند او در آن
فن شہرئی بسزا یافته قاصی ابوحامد احمد فرزند عامر فرزند شہر مروی است .
او ہم از فقہاء شافعی بحساب می آید و کنای بنام الجامع الکبیر و شرحی بر
مختصر مازنی دارد .

نامبرده در بصره سکونت داشت و ہماچا بہ تدریس فقہ مسرداخت و فقہاء آن
سرزمین از محضر او استفادہ میکردند و سال ۳۶۲ وفات یافت .

مروزی مسوب بہ مرورود فتح میم و سکون را ، نام سہرہست از مشہورترین شہرہای
خراسان کہ در کنار رودی واقع شدہ و چہل فرسخ از مرو ساہجان فاصلہ دارد نام این
دو شہر در اشعار سیاری آورده شدہ .

مسوب بمرو ساہجان را کہ شہر بزرگی است مروزی گویند چنانچہ نسبت بہ ری
را راری میگویند و نسبت بمرو رود را مرو رودی گویند و پس از این مطالب مناسبی
ایراد خواہد شد و این اندازہ ہم برای رفع اشباہ بود .

(۴۱) ابواسحاق ابراہیم - بن علی بن یوسف سراری سرور آبادی .

دانشمندی عالم و عارف و از متکلمین اسعری مذهب و از فقہاء و اصولیہا و صوفیان
شافعی مرام بودہ و بہ ابواسحاق سراری معروف است .

بواسحاق جد ، مجدالدین فیروز آبادی صاحب قاموس اللغہ آسی الدکیر
بواسحاق معاصر با امام الحرمین و شیخ ابوالقاسم قشیری صاحب رسالہ تفسیرہ است .
سال ۴۵۰ ہجری کہ وزیر نامدار نظام الملک طوسی از ساختمان مدرسہ نظامیہ
بغداد آسودہ کردید تدریس آن مدرسہ را عہدہ نامبردہ سرکار نمود روزیکہ کلیدہ دانشمندان
و محصلان برای اخذ بیانات بواسحاق در مدرسہ آن حضور یافتہ بودند و در انتظار
آمدن بواسحاق جسم بدر مدرسہ دوختہ بودند تصادفا آمدن وی بناخبر افتاد و ہرچہ
بیشتر منتظر کردیدند کمتر بہ نتیجہ رسیدند و نارور بہ سہر رسید کسی از آمدن وی اطلاعی نداد .

بدیہی است علت تاخیر وی از حضور برای تدریس این بود کہ در راه با کودکی تصادف کرد . کودک بوی گفت چگونه میخواہی در مکان معصوب بمسند تدریس بنشینے بواسحق کہ انتظار شنیدن چنین سخنی را نداشت بخود آمد و از حضور بہ مدرسہ نظامیہ منصرف شد و چنانچہ اشارہ کردیم شاگردان ہر چہ بیشتر در انتظار استاد بسر بردند کمتر بمقصد رسیدند .

پس از کمال باامیدی شیخ ابو منصور بن یوسف اظہار داشت اکنون کہ تمام محصلان و اکابر باستثنای شخص وزیر در این مدرسہ حضور بہم رسانیدہ اند شایستہ نیست حضار دست خالی از این مدرسہ بیرون روند بہتر آنست از ابو نصر صباغ صاحب کتاب الشامل تقاضا کنیم تا حاضرانرا از بیانات علمی خود بہرہ مند سازد .

ابو نصر بنا بتقاضای محصلان بر مسند تدریس برقرار گردید بمجردیکہ بواسحق از حضور مشارالیہ باخبر شد از مخفیگاہ خود کہ کسی از آن اطلاعی نداشت خارج شد و از آنطرف موقعیکہ نظام الملک از این پیش آمد اطلاع یافت امور مربوطہ را بعہدہ ابو سعد عمید برقرار کرد .

ابن اثیر در کامل مینویسد : مدت بیست روز این صباغ بر مسند تدریس برقرار بود و در ظرف این مدت نظام الملک با بواسحق ملاقاتها و مرافقہا نمود تا بالآخرہ توانست بواسحق را بمسند تدریس نظامیہ بگمارد .

بواسحق مصنفات چندی از خود بیادگار گذارده از جملہ المہذب و التثیہ در فقہ ، اللع و شرح آن در اصول فقہ النکت فی الخلاف ، المعونہ فی الجدل و طبقات الفقہاء در تاریخ زندگی فقہای عامہ .^۱

(۱) کتاب طبقات مشتمل بر شرح احوال سیصد تن از فقہاء عامہ است کہ سال ۱۳۵۶ ہجری بہ ضمیمہ طبقات الشافعیہ ابو بکر مضعیف در بغداد بطبع رسید ہوی بمناسبتی کہ علی (ع) را از فقہاء اصحاب نام میبرد حادثہی در فضیلت آنحضرت نقل کردہ از جملہ عمر در خطبہ خود گفت علی اقضانا و در موقع مشورت خطاب بعلی گفت انتا علمہم و افضلہم و بازیناہ بخدا میبرد از پیش آمد مهمی کہ برای دفع آن دسترسی بعلی (ع) نداشتہ باشد و عایشہ گفتہ انہ اعلم بالسنة و ہم گفتہ اعلم من بقی بالسنة .

بو اسحق شعر را در کمال زیبایی و فصاحت می‌گفته از جمله :

سئلت الناس عن خل و فی فقالوا ما الی هذا سیل
تمسک ان ظفرت بود حسر فان الحر فی الدنیا قلیل

از مردم درخواست کردم تا دوست با وفائی را بمن معرفی کنند در پاسخ گفتند راهی برای معرفی کردن او نداریم آری همین اندازه میتوان گفت هرگاه دوست آزاده‌ای بدست آوردی که بند طمع او را بیچاره نکرده باشد دست از دامن او برمدار زیرا انسان آزاد و خودساخته در روزگار اندک است .

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
گفتم که یافت می نشود جسته‌ایم ما گفت انکه یافت می نشود آنم آرزوست
بو اسحق مردی بی‌اندازه پارسا و متدین بمبانی دینی بود و اخلاق شایسته‌ای او بیشتر از آنست که بشماره درآید .

بو اسحق در سال ۳۹۳ هجری در فیروزآباد که زادگاه صاحب قاموس بوده متولد شده و بطوریکه صاحب الوفیات نقل کرده در شب یکشنبه ۲۱ جمادی‌الآخره سال ۴۷۶ هجری در سن ۸۶ سالگی وفات یافته .

در تلخیص الآثار مینویسد : بواسحق دانشمندی پرهیزکار و پارسا بوده در سن هشتاد و شش سالگی سنه ۴۷۶ هجری دست از دنیا برداشته .

کامل اشیری نقل کرده بمجردیکه مرگ بواسحق در شهر پیچید سرایندگان اشعار بسیاری در سوک او سرودند و یاران او مدت سه روز در مدرسه نظامیه برای او مجالس ترحیم سراپا کردند و همه آشنایان بمجالس ترحیم او حضور بهم میرسانیدند .

فرزند نظام‌الملک بنام موه‌یدالملک پس از رحلت بواسحق ابوسعید عبدالرحمن بن المامون را که متولی موقوفات هم بود باریکه تدریس برقرار داشت .

بمجردیکه پدرش از این انتخاب با خیر شد ، ناراحت گردید اطهار داشت مناسب بود با احترام بواسحق ، مدرسه را تا یکسال تعطیل میکرد و در باب‌الفردوس بر او نماز گذارد و اینچنین بزرگداشتی تا آنوقت از هیچ دانشمندی بعمل نیآورده بود .

و هم خلیفہ‌المقتدی بامرالله بر جنازه او نماز گذارد و ابوالفتح بن رئیس

الروایا، که بیست وزارت داشت بر خود مقدم نمود سپس در جامع الفصر بر او نماز
گذارد و در باب ابرار مدفون گردید .
نگارنده گوید : طبقات السافیه میبوسد بواسحق از تمام مردم عصرین را سار
و از همه دانشمندان استعالات علمین ریادتر بود و محصلان از شرق و غرب محضر
او حضور میافسند و از اطراف استغاثات بسیاری از او میسند .
خود او گوید موقعیکه از حراسان خارج مسدم شهر فرید و دهکده میرسدم میدید
همه دامن آبخا از ساگردان خود من هستند .
در عین حال از مالیده دنیا پیشری در اختیار نداسد و با کمال عسرت مریست
و گاهی اتفاق میافساید برای جوراک و خوشاک خود معطل میماند و هس تاوانی مالی
ایجاب کرد میوانست مکتب مشرف شود تا آنکه اگر اراده حج میکرد اما و و رازاء او را
دوس بدوس بحاله، خدا میردند .
وی خوشرو و خوشگو و نیکو محضر و بیوسه منسم بود و حکایات و اشعار بسیاری
از حفظ داشت و بدانشا مجلس درس خود را مآراست مخصوصا اوقات عطل ، ساگردان
خود را بدانشا سرگرم میداست .
بواسحق در سراز از محضر ابوعبداللہ بیضاوی و علی بن رامس ساگرد دارکی
استفاده کرد از آخا بد صره زفده فقه را از محضر علی الحرری استفاده نموده آنگاه
بد بغداد هجرت کرده اصول را از ابوحانم فزوسی و فاضلی ابوطیب بهره برده .
بوالف گوید از ساگردان بواسحق ، ابوالحسن علی بن حسکوند بن ابراهیم مراعی
است وی سراییده ادیب و لغوی بوده .
طبقات النحاة میبوسد وی در فقه مہارشی سرا داسد و از لغت و شعر سر بهره
کاملی نافع بود و از ابواسحق سراری و خطیب بغدادی و امثال انشا استفاده کرده
بود .
سال ۵۱۶ هجری همجناکه در راه مشرف سکنه کرد و در شهرستان مرو وفات
یافت .
دو شعر بر آثار نظمی اوست و مناسب است دیلا آورده شود :

لسب بآت باب ملک له
و انما آتی الملک الذی
بالباب بواب و حجاب
لا یغلق الدهر له باب
به دربار پادشاهی توجه نمیکنم که دربانان و خدمتگزاران سراسر آبرافرا گرفته
و از ورود نیازمندان ممانعت میکنند، لیکن دربار پادشاه توانائی دست نیاز دراز میکنم
که روزگار با آن قدرت نمیتواند در خانه او را ببندد.

(۴۲) اواسحق ابراهیم - فرزند فاسم ظلیوسی نحوی معروف به اعلم.

سیوطی در نغیه الوعاه میگوید: ادبی سراییده و از حیا بوده.
از محضر استاد هدیل استفاده کرده و از کمالات او عالمتربین مراتب ادب نائل
آمده اسناد مرور را در کتاب المعرب عنوان مزور ستوده و متعرض است وی با گفتار لطیفی
که داسب مراتب علمی را ایراد میکرد و نوادر بسیاری در کلمات او یافت میشد و از
ماگردان اعلم، ابوالحسن علی بن سعید بوده.

اعلم کتب بسیاری تصنیف کرد از جمله الجمع بین الصحاح للحوهیری والعرب
للمصنف و تاریخ بظلیوس.

بظلیوس از شهرهای جزیره اندلس است و پس از آن دلیل بر حمله احمد بن سید
اندلسی از بظلیوس سخن خواهیم گفت.

اعلم دانشمندی عصبانی مزاج و بداخلاق بود بطوریکه از بریدن مکی عصبانی
مشد بدیهی است چنین کسیکه با مکی انگیزه رفتار کند با دیگری کذا کار او محدود
با قسم کند چگونه معامله خواهد کرد مسلماً او را خواهد زد.

اعلم سال ۶۴۶ یا ۶۴۲ وفات یافته.

ارآنا سری اوست:

با حمص لا رلب دارا
ما فیک موصع راحه
لکل سوس رساحه
الا و ما فیک راحه

ای حمص همواره خانه ناراحتی و عداستی زیرا قدر کف دسی از زمین تو مایه
آسایش نیست.

اواسحق ظلیوسی، غیر از اعلم مشهور است که فنواها و افکار ادبی او را در کتب

بحو مورد توجہ قرار دادہ اند نامبرده .

یامش یوسف و فرزند یوسف بن عیسی ششمی است .

اعلم نحوی در علم عربیت و لغت اسناد بود و از معانی اشعار عرب اطلاع کامل داشت و سرودہ های سرایندگان عرب را کاملاً حفظ نموده و در صیغہ آنها دقت بسیاری بکار برده بود و در استواری مطالب آنها شهرت بسزائی داشت .

در طبقات النحاة گوید اعلم برای تحصیل مراتب ادب بہ فرطیہ مسافر کرد و در

آخار محصر ابراهیم اقلیلی کہ در ادبیات استادی ماهر بود استفادہ کرد تا بد حدیکہ

در روزگار اسادش مرجع دانشجویان فن ادب قرار گرفت .

اعلم نحوی سال ۴۱۰ هجری متولد شد و در سال ۴۷۶ وفات یافت .

و نیز طبقات ذیل ترجمہ او محمد غانم فرزند ولید فرزند عمر مالقی نحوی قرشی مجددومی

میوسسد . در الریحانہ متعرض است نامبرده یکی از ادباء بنام و محققین این فن بشمار میآید .

مردم اندلس در آن روزگار ادباء عصر را محصر بہ سه نفر میدانستہ .

ابومروان سراج کہ در قرطیہ مزینستہ و اعلم کہ در اشبیلیہ زندگی مکرده و غانم

کہ در مالطہ ریست داشته و غانم را از آن دو نفر بالاتر میدانستہ زیرا از فعد و حدیث و

طب و کلام ہم با اطلاع بوده .

ذیل ابید کوئیم افضل ماہیادی عبر از دو نفر ادیب نامبرده است بنام او حسن بن علی است .

در تلخیص الآثار میوسسد : ماہیاد نام دهکدہ بررکی است بر دیک کسان و

مردم آنجا ہمہ شعبہ امامتند .

از دانشمندان مستند انداختہ اساد فاضل تاریخ حسن بن علی بن احمد ملقب

بہ افضل ماہیادی است .

وی در علم ادب عالمترب در حیات آن فن رسدہ و در روزگار سن نظری برای او

نبودہ مردم از اطراف برای کسب کمالات محصر او میآمدند (۱۱) .

(۱) مؤلف فده ذیل ترجمہ حسن بن علان و آمدی و ہم مستقلاً بنام حسن بن

علی بنام وی و مجملی از احوال او اشارہ خواهد کرد .

صاحب طبقات در باب کنی و القاب مینویسد : عدهٔ بعنوان بطلیوسی شهرت پیدا کرده‌اند معروفترین آنان عبدالله بن محمد بن السید صاحب کتاب اصلاح الخلل و برادر او علی بن محمد است .

میگویم منظور نامبرده ابو محمد عبدالله است که در لغت و ادب مهارت داشته و در بلینسی میزیسته و به ابن السید بکسر سین بر وزن (عید) شهرت داشته . و این ادیب غیر از ابن سید بدون الف و لام تعریف است که ما پس از این ساری خدا نام او را در باب احمد متذکر خواهیم شد .

بطلیوسی عبدالله آثار چندی داشته از جمله شرح ادب الکاتب و شرح الموطاء و شرح سقط الزند و شرح دیوان المتنبی و اصلاح الخلل الواقع فی الجمل والخلل فی شرح ابیات الجمل والمثلث والمسائل المنشوره فی النحو و کتاب سبب اختلاف الفقهاء ، و امثال اینها .

بطلیوسی سال ۴۴۴ هجری متولد شده و در ماه رجب سنه ۵۲۱ وفات یافته از آثار نظمی اوست :

اخوالعلم حی خالد بعد موته
و اوصالد بعد النرات رمسم
و ذوالجهل میت و هو ماشر علی الثری
یظن من الاحیاء و هو قدیم
انسان دانشمند پس از مرگ و بعد از آنکه رک و پیوندش در زیر خاک از بگذر
گسیخته شوند و استخوانهایش پوسیده گردیدند زنده و بایدار است لیکن آدم نادان
با آنکه در روی زمین راه میرود و خود را از زندگان می‌ندارد ، مرده و معدوم است .
گویند : ابن الحاج رئیس قرطبه سه فرزند بسیار ریباچهره و بیگوحمال داشت شاه
رحمون و عزون و حسون ، بطلیوسی بحکم دوق خدا داد و بعسق بد ایروان گمارد
چشمان بادامی و لبان عنابی و گونه‌های شفقی ایندو شعر را که حاکی از بیگانه‌بودن
خود بود گفت :

اخفیت سقمی حتی کاد یخفیی
و همیت فی حب غرون فغرونی
ثم ارحمونی برحمون فان ظمئت
نفسی الی ریق حسون محسوی
دردم را پوشیده داشتم تا بحدیکه بر دیک بود مرا از بای در آورد و خودم را

در عسق غروون نه بیچارگی افکندم اکون مرا دریابید و بغاطر رحمون کسده
سرایای وجود مرا در احسار در آورده بمن رحم کنید و اگر روح من در آخرس لحظات
اراده کرد از سراح بدن خارج گردد و نسکی بدن را ثانوان ساخت و حگر مرا سوراخند
و حواسم از آب دهان خون نمحه سکفند حسون بیاسام بمن بیاشامانید و از این
حسین ممانعه نکند .

مظلوسنی سن از سرودن این دو شعر و اظهار دردمندی از ریش فرطه بیماک
بنده با حار از فرطه سرور رفت .

برادرش علی که نه حضالی معروف بوده در علم لغت و حفظ و ضبط آراء
دائمی کامل بوده و از ابوکر سن عراب روایت منکرده و برادرش عبداللہ بسیاری
از اشعار او اسفاده کرده و در سال ۴۸۸ در قلعه راج که از طرف این
نکاسه محبوس و در زحمر بوده در گذشت .

از ساگردان معروف ابو محمد عبداللہ مظلوسنی ابوالعباس احمد سن نسینی
وکیل حسینی دانی است .

وی معروف به این افلسی و از ادباء و نارسایان عصر خود بوده .

تاری از فصل شرح اسماء اللده الحسینی و شرح النافسات الصالحات و کتاب النحد
من کلام سد العرب والعجم و امثال اسمها دانستند (۱) .

مرحم گوید : شیخ سن حاقان در فلاتد العفنان از مظلوسنی ابو محمد بسیار
تحلیل کرده و با حملاتی از این فصل ، شرح المعارف و امامها و من فی بددر امامها و
رامساند و تفریحی را که نامرده بر کتاب مرور نوسه از وی یاد میکند .

(۱) سوطی در طبقات ارمسارالبه نام مسرد او منوسد : فی ادب و عربت را از
ابو محمد مظلوسنی اسفاده کرده و حدیث را از پدرش و اس عربی و ابوولید سن دناغ
بهره برده سنس مکه رفت و در آنجا محاورت اختیار کرده و از گروهی بهره مند شده و در
حدیث و لغت و عربت و علوم مختلفه سرآمد افران بوده و برهد و عبادت و بی اغسائی نه
دنیا علاقه کامل دانسد و وفات او را سال ۵۵۰ تا ۵۶۰ تا در چهارم رمضان سال ۵۴۹ نوسه اند .

نامت فسخ الله لسیدی و ولی فی امد بقاءه . کتابه الذی شرع فی انشاءه فرایت
کتابا سیجد و یعور و یبلغ حیث لا تبلغ البدور و تبین به الدرر و المناسم و تغندی لد
عرر فی اوحه و مواسم فقد اسجد الله الکلام لکلامک و جعل النیرات طوع افلامک فاب
تهدی سجومها وتردی سجومها فالنثرة من سترک والشعری من شعرک و السلعاء لک
معترفون و بین یدیک متصرفون و لیس بیاریک مبار و لایحاریک الی العایة محار الا وقف
حسرا و سف و دعی اخیرا و تقدمت لاعدمت شعوقا و لارج مکاک بالامال محفوظا
بعزة الله .

(۴۳) ابو اسحق ابراهیم - فرزند محمد فرزند ابراهیم فرزند ابوالقاسم از مردم
میس و به آئین مالک س اس رفتار میکرده .

داستمدی بحوی بوده و به برهان الدین ملقب گردیده و شهرت سفاقی بوده
و کتاب اعراب القرآن از آثار اوست .

در طبقات السحاه میبوسد : مؤلف کتاب الدرر معین است نامبرده حدود سال
۶۹۷ هجری متولد شده و در نجابد از محضر عالم معروف آنسرر من ناصر الدین استفاده
کرده پس از آن به حج بیت الله رفته و در قاهره از ابو حیان بهره مند شده بعد از آن
به دمشق آمده و بدرت مرنی و زینت دحیر کمال حاضر شده و الاحیره در صفات و کمالات
مهارت بسزائی یافته و در ۱۸ دیفده سال ۷۴۲ هجری وفات یافته .
مؤلف گوید : ابو حیان ، استاد مرحوم بحوی صاحب است که بعنوان ابراهیم
محمد س یوسف اندلسی آبی الرحمد شهرت دارد .

و دیگری هم بکینه ابو حیان شهرت داسد که سنده بیرون بوده تا سیرت
محمد است نسخه از اعراب القرآن نامبرده برد ما موجود است .
این کتاب مسمل بر هشت هزار بیت عربی است و سبک بی سبک است
عکراوی فراهم شده . لیکن باید گفت این دو فرار حبت حدیث و شهرت است
زیادی از کدیگر دارند .

صاحب طبقات دبل رحمد سمن الدین محمد س عبداللد سرحدی بحوی میبوسد . این
حبر گفته نامبرده س عربت را از عباسی آموخته و در علوم و فنون مختلف مهارت

یافته تا حائیکه در دمشق دانشمندی بی پایه جامعیت وی نرسیده .
 پس از آن بفتوی و تدریس و تصنیف پرداخته و از اصول فقه بهره کاملی داشته
 و قلم او نیرومندتر از زیانش بوده .
 تا آنجا که گوید اعراب القرآن سفاقی را مختصر نموده و نیز مهمات اسنوی و
 قواعد غلائی را مختصر نموده و بر مختصر این حاجب شرحی نوشته و در ذیحجه سال
 ۷۹۲ درگذشته .
 مؤلف گوید آنچه از اصطلاحات دانشمندان مغرب زمین استفاده میشود قیسی
 مطلق در صورتیکه یا هیچگونه قرینه همراه نباشد بواسطه مترجم ماست و حال آنکه
 برخلاف قاعده برخی قیسی مطلق را منحصر به مکی بن ابیطالب حموس بن محمد بن
 مختار میدانند .
 مشارالیه ابو محمد قیسی نحوی است که در فن قرائت مهارتی داشته .
 صاحب بغیه او را بعنوان صاحب الاعراب ستوده و مینویسد : در ماه شعبان سال
 ۳۵۵ مولد شده .
 نامبرده اصلاً از مردم قیروان بوده و در قرطبه زندگی میکرده و در مکه و مصر از
 ابوالطیب عبدالمنعم بن علیون استفاده کرده و فراراً نزد او تلاوت کرده و مراتب
 بحریدی آنرا فرا گرفته .
 ابو محمد در علوم قرآن و عربی تبحر سزائی سدا کرد و حوس فهم و حوس
 اخلاق و مدب و حردمد و کیرالتالیف بود .
 آیات شریفه کلام الله را با نحو صحیحی ادا میکرد و در جامع قرطبه قرائت
 و اسناد خطبهها سرداحت و گروه بسیاری از سادات او بهره مند مستند
 ابو محمد از اسراة مردی نام ند و از آنجا که دانشمندی سکوکار بود ری را
 مسحات الدعوه مدانسد و از باطن او اسنمداد میگردید .
 در آموغ که ابو محمد به اسناد خطبه سرداحت ، مردیکه سر مخالف با او را
 داس و همسد در اسطار فرصب ماسی بود تا موحات ناراحتی نومحمدرا فراهم
 کند مجلس وی حضور می یافت .

بمجردیکه بومحمد به انشاد خطبه میرداخت اشتباهات و اغلاط او را یکی بعد از دیگری مورد ایراد قرار میداد و بطوریکه عده از حاضران متوجه میشدند یک یک از اغلاط او را شماره میکرد .

سیاری از اوقات ابومحمد متوجه عمل نامناسب او میشد و در میان انشاد خطبه توقف میکرد و میگفت اللهم اکفنیه اللهم اکفنیه بالآخره تیردعای بومحمد به هدف اجابت رسید و آنمرد بطوری خانه نشین و زمین گیر شد که تاب بیرون آمدن از خانه را تا مسجد جامع نداشت (اینست نتیجه اذیت)

آثار ابومحمد عبارتند از اعراب القرآن ، کتاب الموجز فی القراءات والتصریحات فی الهدایة فی التفسیر ، الوقف علی کلا و مطالب بسیار دیگری که درباره قرائتها نگاشته . ابو محمد در محرم سال ۴۳۷ هجری وفات یافته .

نام وی در جمع الجوامع آمده .

مؤلف گوید کتاب مذکور کتاب نحو مشهوری است که شرحی بنام همع الهوامع بر آن نوشته شده .

ذیلا باید بدانیم ابواسحق ابراهیم بن محمد مترجم اصلی ما .

غیر از ابواسحق ابراهیم بن محمد الماوردی نحوی بغدادی است که استاد محمد بن احمد سنبلودی و شاگرد احمد بن سهل اشعری است . (۱)

و همچنین نامبرده غیر از ابراهیم بن محمد اشعری است .

وی از اساتید شلوبین اکبر است و آثاری از قبیل شرح الحماسه و کتاب النک علی تبصرة الصیمری و امثال اینها دارد .

مترجم گوید صاحب بغیه مینویسد ابواسحق ابراهیم اشعری سال ۵۸۴ هجری وفات یافته .

و بعضی دیگر را بد کسبه ابواسحق و نام ابراهیم ذکر کرده اند .

ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن اسحاق که فصیحی نحوی و طبعی

(۱) از بغیه استفاده میشود محمد سنبلودی اسناد ماوردی است نه شاگرد او .

سراسر بوده از محمد بن عمر بن لسانه استفاده کرده و حدود سال ۳۲۸ هجری در سنیت و سد سالکی وفات یافته .

دیگری ابواسحق ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن محمد ادیبی نحوی و قاری سنبل بوده از ماکردان دناج و سلو بن سمار متأخره و سال ۶۶۱ وفات یافته .

دیگری ابواسحق ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن عیسی کداز فقیه و حفاظ و مهربان است سمار متأخره اخترا طایان مردم صوفی در آمده و در این رسیده شهرت یافته و کنیت زلف کرده و سال ۶۵۹ وفات یافته .

دیگری ابواسحق ابراهیم بن محمد بن ابراهیم نسوی اسناد عمده لغوی است . نامشای ساعر و سکو محضر بوده سال ۵۱۹ در سساور بسکند درگذشت .

دیگری ابواسحق ابراهیم بن محمد بن ابی عماد است که از اعیان حجاز بوده و کتاب سنبل را محضر نموده .

دیگری ابواسحق ابراهیم بن محمد بن سلیمان تحصی از ادباء و نحای بوده و در مکتب ادبیت داسده و عداوت سندی با رافضیان داسده .

دیگری ابواسحق ابراهیم بن محمد بن غالب مرسی انصاری از فضلاء حجاز بوده گویند مدت چهل سال حماه برفند سال ۵۳۵ وفات یافته .

دیگری ابواسحق ابراهیم بن محمد ساحلی است که در نحو و لغت اسنادی ماهر بوده و خط را سکو میسود سال ۷۲۵ واندی درگذشت .

(۱۴۴) ابواسحق ابراهیم - فرزند احمد فرزند عیسی فرزند عدوت عافقی اسناد نحویها و فراء سید بوده .

صاحب سفید کفیه دهلی بوسه نامبرده سال ۶۴۱ هجری در اسبلیت متولد شده و در حوزة سالی سید رفند و از محضر ابوبکر بن سلو و ابن ابی الریح اسناده کرده و در غلم عربت بر دیگران فوق یافته و در این فن بزرگ مردم معرفت رمن بوده .

عافقی ، فن حدیث را از محمد بن حوزر دوست ابن ابی حمزه و از ابو عبداللہ اردی اسفاده کرده و شرح الحمل از آثار اوست و سال ۷۱۵ هجری وفات یافته .

مؤلف کوید نامبرده غیر از ابو اسحق ابراهیم بن احمد بن محمد انصاری جزری است کد فقیهی حوی بوده .

صاحب بعنه نامبرده را یاد کرده و متعرض است دانشمندان افریقا فن عربیت و بیان و اصولین و حدل و مطلق را از او آموخته اند و خود او در هر یک از آن رشته ها اثری سادگار گذارده . لیکن متأسفانه آثار او همچنان به سحده اصلی خود باقی مانده و از آنجا کد بسیار بد حفظ و دقیق نوشته دیگران هم سواستند آنها را استساح کرده استنار دهند .

از آثار او است : کفیه السیاحه فی بحری البلاغه و العصاحه ، الصاح عوامر الابصاح ، المنهج المغرب فی الرد علی المغرب ، الاعراب فی صط عوامل الاعراب ، نفصی الواح فی الرد علی ابن الحاحب ، احاز السرهان فی اعجاز القران و امال آنها از آثار دیگر .

حرری دانشمندی جلیل القدر بوده متأسفانه آنجا کد باید آوازه در روزگار خود پیدا نکرده .

حرری در فنون شعر بی نصب بوده و از محصر عبداللہ ریڈی حوی و ابوالعباس بن حرری و دیگران استفاده کرده .

صاحب بعنه در باب مخلف و مؤلف از القاب کوید حرری فصیح تر است و در یاد بدان مسویند و حرری سکون زاء شهرت ابواسحق ابراهیم بن احمد انصاری مغربی منرحم ماست .

(۴۵) ابواسحق ابراهیم - فررد شیخ سعد الدین محمد فررد مؤید ابوالکمال فررد شیخ امام غازی جمال السده ابو عبداللہ محمد بن حموی فررد بن محمد بن موسی معروف به حموی و ابن حموی .

حموی ششوائی مہر و شیخ اسلام و مسلمین غیر خود بود .

بیاکان او همدار دانشمندان غایب و محدثین و حفاظ اندسده از مسلمانان شمار

سی آمدہ و بدر و حدیث بلکہ سیاری از سلسلہٴ حموئیا کہ وی بدان سلسلہ بستگی دارد از دانشمندان نام عهد خود بوده اند .

در قاموس گویند : حمویہ فتح حاء و تشدید میم مضمومہ مانند شیوہ نیای عبداللہ بن احمد بن حمویہ (۱) راوی صحیح است و بی حمویہ جوینی از مشایخ رجال و حدیث و آنها را عماد النعم گویند . انہی .

سراسر میتوان گفت نسبت حموئی چنانچہ بعضی خیال کرده اند از نیاطی بسا

حسب کد از سہرہای نام است ندارد بلکہ کلیہٴ ساکان حموئی از مردم جویں است .

جویں نعم حسم و فتح واو یا صیغہٴ تصغیر اسم ناحیہ ایست واقع میان خراسان

و ہمسایں و بطوریکہ از تلخیص الانار و کتب دیگر استفادہ میشود این ناحیہ مشتمل بر

چہار صد دہکدہ بودہ و دارای چہار صد رشتہ قنات میباشند و تمام آنها از برکات

انہی سہرہ صد گردیدہ و غلات فراوانی در آنها بعمل میآید .

از آثار معروف حموئی کتاب فرائد السمطین است این کتاب را اشار الیہ در فضائل

حضرت امیرالمؤمنین و حضرت زہرای مرصیہ و حضرت امام حسن محبب و حضرت

سیدالشہداء علیہم السلام گرد آورده .

سخنہ از آن برد ما موجود است کہ متجاوز از دہ ہزار بیت میآید و اکثر آن

اسنادند .

مؤلف سمط (رسدہ بروارید) اول از کتاب مزبور را ویژهٴ اخباری قرار دادہ کہ

در فضائل حضرت علی (ع) وارد شدہ و سمط دیگر را اختصاص بمواقف سایر اہلبیت

عصمت برار دادہ و سال ۷۱۶ ہجری از تالیف آن آسودہ گردیدہ .

حموئی در طبعہٴ علامہ حلی و معاصران آن بزرگوار از اجلاءٴ علماءٴ شیعہ بودہ و

در آکتاب و اسمال آن از شیخ سدیدالدین یوسف بن المطہر پدر علامہ حلی و از

محدثین حلی و سر غمس یحیی بن سعید و از اساء طاوس و شیخ مفید الدین جہم کہ

از بررگان اعلام شیعہ جلد بودہ اند و همچنین از خواجہ نصیرالدین طوسی و سید

۱۱۱ ساند مراد بن ابو عبداللہ محمد بن حمویہ باشد کہ در صدر ترجمہ نام بردیم .

عبدالحمید بن فخار بن معد موسوی از مشایخ ثقات شیعه روایت میکرده .
همین موضوع که مشارالیه از مشایخ شیعه روایت میکرده ایجاب کرده تا صاحب
ریاض او را شیعه بیندارد .

و یا ممکن است بگوئید علت اینکه معظم له نامبرده را شیعه انگاشته احادیثی بوده
که از کتاب مزبورش بدست آورده از قبیل احادیث وصیت و تفضیل و بسیاری از احبار
فضائل علی (ع) که کمتر از آنها در کتب عام بحث شده غافل از آنکه در خود همان
کتاب به خلافت خلفاء ثلاثه تصریح کرده و فضائلی از نامردگان متعرض شده .

و خود او یا پدرش سعدالدین محمد از شیخ منتجب الدین صاحب فهرست روایت
میکرده چنانچه شیخ منتجب الدین از حدیث محمد بن حمویه بن محمد حویسی که مردی
صوفی مشرب بوده روایت میکرده و در کتاب اربعینش از وی روایت نموده .

مشایخ حموئی که از سایر طبقات اهل سنت بوده نیز بسیارند .

عده ۴ از آنها از پسر عمویانش بوده که مردمی فاضل و از آل حمویه بشمار میآیند
از قبیل قاضی نصیرالدین محمد بن محمد بن علی بن المومنین الحموئی و پسر عموی
دیگرش شیخ امام نظام الدین محمد بن امیر امام قطب الدین علی بن صدر المسایح معین
الدین محمد حموئی .

و از مشایخ اوست شیخ ابوالفضل احمد بن همدان بن احمد بن محمد بن حسن
بن عساکر دمشقی شافعی معروف باس عساکر و دیگری شیخ عبدالعزیز بن بدران و
برخی از شاگردان مطرزی معروف .

و از مشایخ اوست فاضله عالم حدیث دحیر قاضی عبدالعزیز بن صالح بن
عبدالرراق فرزند شیخ غار فطی بن عبدالعزیز بن عبدالعزیز بن
مشارالیه عبر عالم قاری حدیث دحیر شیخ ابوالقاسم عبدالرحمن بن حسن بن
سهل بن عبدوس حرمانی سنابوری صوفی معروف بالسعری که از مشایخ حموئی
و دیگران روایت میکرده .

و امثال ایشان از مسایح شهر عهد خود که با و همسایگان در کتاب فرزند
السمطین آمده .

دیلا باید بگوئیم با احتمال قوی ثابت میشود مترجم ما با شیخ صدرالدین ابراہیم کہ ہم اکثر نامس اشارہ میکنیم متحد میباشند زیرا از نظر اسم و نسب و طبعہ با ہم مساوی اند .

در بعضی از مدارک چنین آمده شیخ صدرالدین ابراہیم بن عبدالدین محمد بن ابی المفاجر مؤید بن ابی بکر بن ابی الحسن محمد بن عمر بن علی بن محمد بن حمودہ الحموی صوفی .

و در بعضی از کتب آمده در چہارم شعبان سال ۶۹۴ سلطان غاران برادر سلطان محمد اول حاضر بدست شیخ صدرالدین ابراہیم فوق الذکر مسلمان و مذهب سعید مفسر شد و در کالج سلطنتی در لار دماوند مجلس مهمی تشکیل داد و آنروز غسل نمود و لباس شیخ عبدالدین حموی بدر شیخ ابراہیم را بوسید و بر اثر اسلام او عہدہ سفارتی از ترک ایماں آوردند و آنہا را ترکمان ترکمن نامیدند . (۱۱)

از حمله اسفار مدرس شیخ عبدالدین مذکور بہ دلیل است کہ در آن سفر بطوریکہ از شرح دیوان مرتضوی نالیف حاصل شدی نقل شدہ اشارہ بہ زمان ظہور حضرت زین العابدین نمودہ .

ادا طبع الرمان تعبت صوم (۸۴۶) بسم اللہ بالمہدی فاما
 مناسب است تا در بسم اللہ را بمعنی تعبت گرفت تا خلافی حاصل نشود (۲)

(۱) در ریاض السیاحہ مسعود : سلطان تاران خان پادشاہ دولت آرا و سپہرہار سعادت دہار بودہ سال ۶۹۴ برحمت حاجت حلوس نمودہ بہدایت ارلی در خدمت شیخ صدرالدین ابراہیم بن عبدالدین حموی قدس سرہ ریاض بہ کلمہ 'بوحید' کہنود دین احمدی بدرفت و ترک سرک کف و بواسطہ آن سپہرہار صد ہزار مسرک موحد کردند در لب النوارح مسعود : در ۷۵۳ در فسل درہ از نواحی فروس در کدست باغوس را بہ سر بردہ و در کندی کہ برای خود ساحہ بود نام ست غاران مدفون کردند مدت حکومتش ہفت سال و نہ ماہ بود .

(۲) در ریاض السیاحہ مسعود وی از دست بروردگان شیخ نجم الدین کبری بودہ

در بعضی از کتب اجازات اسناد ادعیه سر را از خط نظام الدین احمد شیرازی چنین یافته ایم الفقیر الی اللہ الغنی المغنی احمد بن الحسن بن ابراهیم الحسینی الحسینی بیروی عن عمه و مخدومه محذالمند والذین اسماعیل عن والده و مخدوم مشرف الاسلام و عرالمسلمین ابراهیم عن شیخ شیوخ المحدثین صدرالحق والذین ابراهیم بن محمد بن الموءید الحموی عن الشیخ سدید الدین یوسف بن علی بن مظہرالحلی عن الحسین بن الفرخ البیلی عن ابی علی الحسن بن شیخنا الطوسی عن والده الجلیل فده .

مترجم گوید : مؤلف سال وفات حموی را مدکر نشده .

لیکن دهی در خاتمه تذکره الحفاظ دبل مساحین میویسد : امام محدث اوحد اکم فخرالاسلام ابراهیم بن محمد بن الموءید حمویہ حراسانی حویبی شیخ صوفیہ عصر خود بود .

علاقه نام و تمامی به تحصیل روایت داشت همین ماست بر ما وارد شد و از دوش از اصحاب موءید طوسی برای ما روایت کرد .

حموی در فرائد ماهر و جهره، رسا داس و داسمدی، ماسنت و سکوکار بود و ساران خان بدست او اسلام آورد و سال ۷۲۲ هجری در سن ۷۸ سالگی درگذشت .

(۴۶) نورالدین ابراهیم - فرزند عبداللہ تررید علی معروف به سوی، از ابناء

سافعی مذهب بوده .

صاحب عهد میویسد : اسوی فاضلی فقیه و نحوی و سکو فطرت بود .

علم فقد را از سها، فطی و علم اصول را از سمن اصحابین دین خود را از سها

حاصل استغاده کرده .

و سافعی عری و نرسی سادکار گذارده از فصل سجنال از سواج : از رسا اصحاب اوسب

در دال و فرائد حسکنها دارم * در کارر حرج سکنها دارم . ماسهمد عم سوسر سمان

مرا * سکن کد حراسین سکنها دارم . سعدالدین در سن سحت و سد سالگی در رور

عند فرمان سال ۶۵۰ هجری وفات یافت مراسم در بحر آباد است .

اسوی آثاری از خود بیادگار گذارده از جمله مختصر الوسیط ، مختصر الوجیر ، شرح المنتخب ، شرح الفیء ابن مالک ، نثر الالفیہ .
 اسوی مسد قضاوت سیوط و احمیم و قوص و امثال اینها را بعهدہ دانست و دانشمندی نیکوسیرت و زیبا طریقت و صحیح العقیدت بود .
 گویند یکی از بزرگان در آسہنگام کہ اسوی قضاوت قوص را بعهدہ دانست بہ قوص آمدہ از وی درخواست کرد تا ملفی از مال ایتام کہ مربوط برکوات اسب سوی تسلیم کند .
 اسوی کہ این درخواست را برخلاف میدانست از پرداخت آن خودداری کرد و اظهار داشت اینگونه پولها باید بمصرف نیازمندان برسد .
 بزرگ مزبور موقعیکہ بمقصود خود نرسید از وی ناراحت گردیدہ بمجردیکہ وارد قاہرہ شد با قاصی بدرالدین بن جماعت ملاقات کرد و تاکید بسیاری نمود تا اسوی را از قضاوت قوص برکنار سارد . متأسفانہ قاصی بدرالدین بخواستہ او ترتیب امری ندادہ و اسوی را از منصب قضاوت برکنار ساخت لیکن پس از آن بحہائی از قضاوت معزول و در قاہرہ اقامت کرد و همانجا بر اثر قرعہایکہ در گردش ظاهر شد سال ۷۲۱ ہجری وفات یافت .

(۴۷) ملا عصام الدین ابراہیم - فرزند محمد فرزند عرشاہ از مردم اسفہاس و از فضلاء حنفی مذهب و اشعری مسلک بودہ .

در فضل و علم و ادب و منطق و کلام مہارت دانستہ .
 ملا عصام ساگرد ملا عبدالرحمن حامی عارف نامی بودہ تعلیقات ارزندہ ، شرح کافیدہ سوسد و علاوہ بر آن آثار دیگری داسدہ از فصل شرح کافیدہ شرح بلحیح المصباح نام الاطول در معانی شرح علامہ بقرانی نام مطول .

ملا عصام در شرح خود اکثر مآفساسی را کد داسدہ با بقرانی بودہ شرح سمسدہ در منطق کد برابر با شرح بقرانی بکاسدہ ساسدہ بر شرح سمسدہ کد بہ علم غلط الدس راری بودہ و ساسدہ دیگری بر ساسدہ سسد سرف دارد و ساسدہ بر منطق کبری دارد کہ آنرا بصورت شرح فارسی بر آن کرد آوردہ و شرحی بر آداب النحت قاصی عصداحی

نوشته و شرحی بر رسالهٔ استعارهٔ خواجه ابوالقاسم سمرقندی نوشته و شرحی بر قول شارح تسمیه که گفته (قد جرت عادة المصنفین) و رساله در شرح قول او که گفته (کل ج ب یعبر تارة بحسب الحقیقة : الخ) نگاشته در این شرح خود را چنین معرفی نموده ابراهیم بن محمد بن عربشاه اسفراینی .

جد او عربشاه از مشاهیر دانشمندان معاصر عضدی شارح مختصر بوده و از جمله دوازده نفر فاضلی بوده که عضدی را در تالیفات او کمک میکردند .

و از آثار ملا عصام رساله‌ایست در بیان نسبت بین قضایا و رسالهٔ است در تحقیق محصورات اربع و رساله‌ایست در مبحث تقسیم قضیه و رساله‌ایست فارسی در استعارات بدیعیه و حقیقت و مجاز و حاشیه‌ایست بر شرح عقائد نسفیه که تفتازانی شرح نموده و حاشیه‌ایست بر تفسیر قاضی بیضاوی از اول تا سورهٔ اعراف و از سوره نباء تا آخر قرآن . آثار ملا عصام که همه بنوبه خود مفید و قابل توجه است بسیارند و از آنها تنها حاشیه شرح جامی او معروف و متداول است .

ملا عصام معاصر یا فاضل هوشمند ملا عبدالغفور لاری است که او هم از ساگردان جامی بوده و حاشیه بر شرح جامی داشته .

بعضی معتقداند حاشیه ملا عبدالغفور با ارزشتر از حاشیهٔ ملا عصام است و بعضی اصولا ملا عصام را آدمی فاضل و دانشمند میدانند و بعضی هم او را فردی معرفی کرده‌اند در تاریخ اخبار البشر مینویسد : ملا عصام الدین سال ۹۴۳ هجری در سمرقند وفات یافت .

و سی و هشت سال پس از او ملا عبدالغفور رحلت کرده بود .

بنابر این میتوان گفت ملا عبدالغفور عمرش از ملا عصام کونا هنر بوده و سال وفات هجری در گذشته .

افندی در ریاض العلماء مینویسد : آنچه بخاطر دارم آنستکه عصام الدین شهرهای روم مسافرت کرده و در همانجا اقامت داشته تا وفات یافته .

و حال آنکه قبلا از اخبار البشر نقل کردم وی در سمرقند وفات یافته .

مرحم کوند ملا عبدالغفور از عرفا و نامداران اوائل قرن دهم هجری بوده .

صاحب رسجات موسسد : مشارالیه لفسر رضی الدین و ار اعیان شهر لاری و ار
 نوادگان سعد بن عبدالله کد ار کنار انصار رسول خداست و ار اخله، ساگردان عبدالرحمن
 حامی است و در همه اصناف علوم عقلی و نقلی تکانه، زمان و فرزانه دوران بود .
 حرقة الاصفیا موسسد عبدالعفور در علوم طاهری و باطنی بونی تمام داست
 و مرید عبدالرحمن حامی بود و حامی او را بد عظمت میسنود و چنانچه در حق
 او گفته :

آخا کد فهم و داسر مرغی بود سکاری با رست نر رفتار عبدالعفور لاری
 عبدالرحمن حامی کمر مرید مکرم و مکرم یک مرید کامل و اکمل ار هزار مرید
 دیگر شهر است و نظری عبدالعفور لاری اساره مکرم .
 ار آثار او حاسدهاست بر رسجات حامی کد آرا خاطر صباء الدین یوسف فرزند
 حامی تنظیم کرده .

رسجات موسسد ملا عبدالعفور در امداد بکنسه بحم سعان سال ۹۱۲ و دات
 نافه سرزگی در تاریخ او گفته :

حو سد عبدالعفور آنکامل عذر عقی عرفه در سای نفیران
 سر آمد زورکار دین و داسس نرو رفت آفتاب غله و برتان
 حو خواهی روز و ماه و سال فوسس نکو بکنسه بحم ر سعان

مؤلف گوید : بطوریکه ار زبانی العلما اسفاده مسود یکی از ساگردان ملا سعان
 الدین . سد فاحصل کامل مکلم ففده امر ابوالفتح سرفی سرفی است .
 مشارالیه سعی مذهب و امامی مسرت بوده و از نوادگان مرسد سرف حرحانی
 است .

بدر مر ابوالفتح ، سد محمد بوده که ار ناصیهها و بی ناکهای عهد خود سنار
 مآمده و بدر او میرا محدود و حد او مر سد سرف حرحانی عالم مسهور است .
 مررا محدود صاحب کتاب نفس الروافضی ز اسال آن است .

سد ابوالفتح ار داسمندان عهد ساد ظهماسب صفوی و صاحب منسفات و آثار
 جدیدست ار حطه سرح آفات الاحکام این سرح را سارسی موسسد و ار آخا که کتاب

عزور را بنام شاه ظهیراسب نگارش داده به تفسیر شاهی موسوم ساخته دیگری شرح باب الحاد عشر این کتاب شرح مرجی و سیوطی است بر باب حادی عشر معروف در علم کلام، دیگری رساله در اصول الفقه دیگری فی تحقیق شبهه المجهول المطلق، حاشیه مطالع حاشیه بر حاشیه دوانی بر تهذیب المنطق حاشیه بر کتاب کبری حدس میرسد سرف حرجایی.

بطوریکه از کتاب احسن التواریخ استفاده شده مرابوالفتح سال ۶۷۶ در اردبیل وفات یافته.

دلیلانند بدانیم اسفرائینی صاحب کتاب اللغات مشهور که در علم نحو گردآمده غیر از مترجم ما ابراهیم اسفرائینی است. بلکه مؤلف آن محمد بن محمد بن احمد بن صالح الدین اسفرائینی است. سطر در طبقات النحاة او را نام میرد و اظهار مدارد از احوال او اطلاعی ندارم.

همین اظهاریه را سیوطی در باره عده‌ای که صاحبان مشهور است و خودشان مجهول الحالند مندر کرده.

از جمله صاحب مراجع الصرف است.

سیوطی می‌نویسد: مؤلف آن احمد بن علی بن سعید است و کتاب التواریخ او که در فن صرف، گرد آمده مختصر و حیرت‌انگیز لفظ و کثیر المعنی است و در دست احسان همگان میباشد لیکن از احوال مؤلفین اطلاعی ندارم.

دیگری فاضل کمال الدین ابو سعید علی بن سعید بن محمود حکیم در حجاز است. سیوطی می‌نویسد: نامبرده کتابی بنام المسویب است که در دست ما نیست. آن کتاب بسیار نقل کرده و اس مکتوم از او در یاد کرده خود تا آنکه در دست ما از احوال وی سگاشند.

مؤلف گوید ممکن است ابو سعید در صاحب المراجعات یکی از حوسا و بدان حاصل او باشد.

از جمله صاحب شرح الکافی که مؤلف آن مجهول الحال و خود در اختیار فضلا

قرار گرفته .

سیوطی گوید احمد بن علی بن محمود جلال الدین فحدوانی کافیه، این حاجب را شرح کرده لیکن من از احوال مؤلف آن اطلاعی ندارم و کتابش مشهور است و در آن لطائفی از ادب ایراد نموده و در همان کتاب آمده که از محصر حسام سفناتی استفاده کرده .

مؤلف گوید ممکن است نامرده همان دانشمندی باشد که در تاریخ البشرا از او چنین نام میرد، احمد الہندی تارح کافیه، این حاجب .
و احتمال دارد صاحب مزاح مذکور احمد بن علی بن مسعود بن عبداللہ سرور اس السقا باشد .

زیرا بطوریکہ از فاصل صفدی نقلشده نامرده ادیبی فاصل و معرفت کاملی در فن نحو داشته از ابن خشاب و ابی الموفّر استفاده کرده و مجموعه، بزرگی گرد آورده و حوس سیرت بوده و سال ۶۱۳ وفات یافته .

و نیز معلوم است کتاب اللباب مذکور غیر از کتاب اللباب فی الاداب والمختصر فی النحو است زیرا مؤلف این کتاب نامس ابوالحسن احمد بن محمد بن ابراہیم اشعری صبی قرینی حنفی است کہ در فقه و حساب و نحو و لغت و فنون مختلف دیگر مهارت داشته .

و ما پیش از این تعریف اسفرائی را دلیل شرح حال ابراہیم بن محمد بن ابراہیم اسفرائی مشہور نموده ایم .

ارآحمله سعید بن حمی مشہور بہ نجم است .

سعید کافیه اس حاجب را شرح کرده سیوطی مینویسد : ار احوال او اطلاعی ندارم و شرح مروری کتاب سررکی است کہ آنرا شرح بر من و بر سررحی کہ خود اس حاجب بنویسد تنظیم کرده و بحثهای مورد بسندی در آن ایراد نموده .

ارآحمله عبداللہ بن حمی است .

نامرده سعد جمال الدس فرہکار است کہ بر اثر صعبت نثر نگاری بدس الف نسرہ داشته .

مشارالیه آثاری داشته از قبیل شرح اللب و شرح اللباب و شرح الشافیه در علم صرف .

سیوطی گوید کتب مزبور از کتابهای معروف و در دست انتفاع همگانست و از احوال او اطلاعی ندارم . آری همین اندازه از شرح شافیه او بر میآید که شرح مزبور را برای امیر الجاتوی نوشته و از قرینه استفاده میشود در هشتصد هجری حیات داشته . علاوه از شرح تلخیص او نیز اطلاعی داریم که آنرا برای امیر منکلی بغاتا تالیف کرده .

از آنجمله است ابوبکر خبیصی صاحب شرح کافیه معروف .

سیوطی گفته شرح مزبور شرح مزجی مختصریست که در دست انتفاع مردم قرار گرفته و بیش از این از احوال او اطلاعی نداریم .

از آنجمله است ابو محمد عبدالله بن علی بن اسحق صیمری .

سیوطی گفته کتاب تبصره را او تالیف کرده و این کتاب در نحو است و از آنجا که کتاب ارزنده‌ایست بیشتر دانشمندان مغرب زمین از آن استفاده میکنند و ابو حیان هم بسیار از آن نقل کرده و در جمع الجوامع نام برده شده است .
از آنجمله است .

ابراهیم بن اسماعیل بن احمد بن عبدالله الخراسانی معروف بدان احادیثی که حافظ لغوی بوده و کتاب التحفظ والانوار را تالیف کرده .
از آنجمله است .

ابراهیم بن یحیی ابواسحق نحوی بهاری بفتح ناء کتاب المسئل در فن نحوی و تالیفات اوست .

این کلثوم گفته ابو حیان از کتاب او نقل کرده و ما بیش از این از آن اطلاعی نداریم .
مؤلف کوید المسئل بطوریکه در آخر ارسشاف ذکر شده شرح بر المسئل است از آنجمله است .

ابوالاصبع عثمان بن ابراهیم بن شقیری .

ربیدی او را در طبقه ششم نحاس اندلس نام برده و بیش از این در احوال او سخنی نگفته و او را بعنوان عالم عربی و حساب و شعر سود و متعرض است که تالیفی

در نحو دارد .

از آنجمله است .

عمر بن علی بن عبدالکریم واسطی نحوی . سیوطی گفته این مکتوم اظهارداشته
نام برده کتاب مختصری در نحو بنام حاوی الفوائد الادبیه داشته .

از آنجمله است .

علی بن محمد بن عبدوس الکوفی النحووی از آثار اوست البرهان فی علل النحو
و کتاب معانی الشعر و میزان الشعر .

از آنجمله است .

ابو موسی عیسی بن مروان کوفی ، نامبرده از مفضل بن سلمه استفاده کرده و روایت
نموده و کتاب القیاس را مطابق با اصول نحو تالیف کرده .

دیگری حقه الدین عیسی بن معلی بن سلمه رافعی نحوی لعوی است .

از المعجم فلسده وی در رقه بنشر ادب میپرداخت و فضائل بسیاری دارد از
آثار اوست المعونه که در فن نحو گرد آورده و همانرا شرح کرده دیگری تبیین الغموض
فی العروض و کتابی در فن لغت در دو محلد گرد آورده و دیوان شعری نیز داشته سال
۶۰۶ و وفات یافتند . (۱) از آنجمله است .

محمد بن مرزبان دیمری لعوی نحوی دانشمندی بلیغ و از جریانات علم لغت
کاملاً ناخبر بود آثار مفصلی از خود به یادگار گذارده .

وی یکی از مترجمین است بیشتر از پنجاه محلد از کتاب پارسبان ترجمه کرده و
بردیگ ده کتاب در اوصاف نکاشته از جمله وصف الفارس و الفرس و نیز توصیف سمسیر
و فلم را نموده و بصورت تصنیف در آورده و بطوریکه از ناقوت استفاده شده وصف
سب و تلم را سر سر داده .

از آنجمله است محمد بن کنگی بن محمد بن عبداللہ کنه اس ابو عبداللہ اسدی
اصحاری نحوی بطوریکه از ناقوت فلسده از خالد فتنه ابو عبداللہ سندی بن عدنان

(۱) در عمذالوغات سال وفات او را ۳۵۵ کاشه .

المالکی روایت میکرده کتابی در نحو بنام عمده الکامل در صسط عوامل داسب .
از آنجمله است :

یحیی بن محمد بن احمد بن سعید حارثی کوفی نحوی .

صاحب بعیه در ترجمه اش مینویسد در الدرر کفنه نامبرده در شعبان سال ۷۵۸
متولد شده و در شهرستان کوفه و بغداد باصلاح نحو مسعول بوده .
کتاب مفتاح الالباب را تألیف کرده نامبرده وارد دمشق شده و در کوفه اقامت نمود
و همانجا در سال ۷۵۰ درگذشته .

دیگری ابو زکریا یحیی بن محمد بن یحیی کناسی صاحب کتاب الحسن بن حماد
از بعیه استفاده میشود کتاب مزبور را معین نامده اند .

این مکتوم گفته با او سال ۷۲۰ ملاقات کردم و از ساگردان علی بن عطاء بود

(۴۸) ابو عبدالله احمد - فرزند محمد فرزند حسن فرزند هلال فرزند

ملقب به عزالدین چهارمین پیشوای اهل سب و حماغت بوده .

این حنبل از خاندان سی سیان (۱) و اصلاً از مردم مرو بوده و در بغداد
نما کرده و همانجا برسدگی خود حامد داده .

سب این حنبل به دی التدیبه (۲) رئیس خوارج که بنام امیران سب

(۱) سب او را اس حوزی در تصدیه الصفوه حسن صسط کرده احمد بن حنبل
حنبل بن هلال بن اسد بن دوریس بن عبدالله بن حیان بن عبدالله بن اسیران بن
بن قاسط بن مازن بن سیان .

(۲) ذوالتدیبه نامش نافع یا حرفوص یا محدح بوده ریاست خوارج را بر او
و رسول خدا ورود او را حنک یا علی (ع) از سنا-های کارزار خوارج بنام
یاره گوشتی بر دستش داسب مانند سنان ریان که هرگاه آبرای میکشیدن باطن
درار میسند و چون رها میکردی صورت اول بار میکش و چون سنان را برآورد
او را ذوالتدیبه کفند و بر سر همان کوسب موبهاتی مانند سنان نریده در آمدن در
۴۰ هجری در حنک خوارج بدست علی از با درآمد و بدن او را با ساره علی در

برخاستند میرسد و بهمین مناسبت با مقام ولایت بشدت هر چه تمامتر مخالفت میکرد و انحراف تمامی از آنمقام مقدس داشت با آنکه بزرگ اهل سنت و جماعتی است که آنان بخلافت امیرالمؤمنین (ع) معترفاند و پیروی از آنحضرت را لازم میدانند و به موالات او مفراند .

از ابن حنبل روایت شده سی هزار حدیث مسند از رسولخدا (ص) دربارهٔ فضائل امیرالمؤمنین (ع) حفظ دارم یا آنها را روایت میکنم .

امام ثعلبی مفسراتی التترجمه از ابن حنبل نقل کرده وی گفته فضائلی که دربارهٔ علی (ع) رسیده و روایت شده در حق هیچیک از اصحاب پیغمبر (ص) نرسیده .

از مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی از معرفه الرجال نقلشده علت مخالفت ابن حنبل با علی (ع) آن بوده که امیرالمؤمنین علی (ع) ذوالثدیه جد او را در جنگ نهروان کشته .

و هم ممکن است علت مخالفت او با آنحضرت وسیلهٔ باشد که بزودی ذیل احوال ابن خلکان ایراد خواهیم کرد .

ابن خلکان در ترجمه ابن حنبل مینویسد : کنیزی از مردم مرو خراسان در حالیکه بار دار باو بود وارد بغداد شد و در ماه ربیع الاول سال ۱۶۴ هجری او را زائید و سار نه ماه خود را زمین گذارد .

و هم گفتهاند در مرو زائیده شده و همچنانکه کودک شیرخوار بوده به عداد آورده شده .

اس حنبل پیشوای محدثان بود و کتاب المَسند از آثار اوست در این کتاب احادیسی را آورده که دیگران بدانها دسترسی نداشتند .

اس حنبل هزار حدیث از حفظ داشته .

اس حنبل از شاگردان مخصوص شافعی بوده و همواره همراه و همراز او بوده تا

حنبل پس دیگر که آلوده نکل و لای بود در آوردند . آری سراوار است احمد حنبل به حسن حدیث خالد و خاطر او از ولی خدا سفر داشتند .

هنگامیکه شافعی بمصر رفته و دربارهٔ ابن حنبل گفته در موقعی از بغداد بیرون آمدم که فقیه‌تر و پرهیزگارتر از ابن حنبل را بجای خود برقرار نکردم .

ابن حنبل مردم را به مخلوق بودن قرآن میخواند متأسفانه کسی در این ادعا با وی همراهی نکرد بهمین مناسبت مضروب و محبوس شد در عین حال دست از ادعای خود برنداشت و بضر و حبس ساخت .

ابن حنبل آدمی زیباچهره و میانه بالا بود ریشهای خود را با حنا خضاب میکرد و گروهی از اقران از نامبرده نقل حدیث میکنند .

از آنجمله محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج نیشابوری .

در اواخر زندگی ابن حنبل هیچیک از بزرگان بیایه علم و تقوای او میرسیدند ابن حنبل در طهر روز جمعه دوازدهم ربیع الاول و یا در ماه ربیع الاخر سال ۲۴۱ در داد وفات یافت (۱) و در مقبره باب حرب که مسووب به حرب بن عبداللہ یکی از اصحاب منصور دوانیقی که بانی اولی بغداد است مدفون شده و محلهٔ حربیه مسووب به حرب نامبرده است .

قبر احمد بن حنبل مشهور و مورد توحه اهل سنت است .

روزیکه جنازهٔ او را حرکت میدادند هشتصد هزار مرد و شصت هزار زن تشییع جنازهٔ او حاضر شده و همانروز بیست هزار یهودی و مسیحی و محوس اسلام احتیاج کردند .

تا بدینجا اظهار نظر این خلکان با تصرف مختصری بیان رسد .

دیگری گفته ابن حنبل را در طرف بالا سر ابو حنیفه در مسرى بغداد دفن کردند . نووی در کتاب تهذیب الاسماء و اللغات گفته منوکل عباسی فرمان داد محلی

(۱) ابواسحق شیرازی در طبقات الفقهاء میبوسد ابن حنبل در طهر روز جمعه مادر حرب

سال ۲۴۱ وفات یافتند . علام سرور هندی سال فوت را مطابق با ۲۴۲ که فواید دیگر است حسن سروده جناب احمد حنبل شده است . که بود او جامع معقول و معقول . سولسد سر رفم کن (نظایر احمد) . به تر خمس کو (محبوب و مقبول)

کہ مردم برای نمازکداری بر جنازه این جنیل ایستاده بودند مساحت کنند پس از تعیین مساحت معلوم شد محل ایستادن یک میلیون و پانصد هزار نفر بوده .

دمیری در حیوہ الحیوان گفته پس از مرگ او دستجات مختلف مسلمانان یہودان مسیحیان محوسان برای او محالیں رحیم سراپا کردند .

در کتاب مقام الفضل متعرض است محل قبر این جنیل در باب حرب نامعلومست زیرا محل مزبور با تصادف با آب دخلہ از بین رفته .

این جنیل کلام نفسی را قدیم میداست و ہمیں مساحت یا جمهور اشاعرہ ہم عقیدہ و قائل بہ تعدد قدم بود . و با آنجا کہ ممکن بود مخلوقیت فرآن را باشد بدترین انکاری قبول نداشت چنانچہ فلاسفہ ہیولی نفسانی را بنام معنی انکار میکردند و بداند از آیات و احبار استفادہ میشود بوجهی بدست .

بدیہی است ہر دو عقیدہٴ مزبور فاسد است و اصحاب ما کہ در علم کلام و اصول الفقہ مہارت دارند پیش از حد تصور یاسح دادہ اند و احادیث معتبرہٴ ما چنانچہ صدوق فدیہ در کتاب توحید و امان آن نقل کردہ دلیل بر بطلان عقیدہٴ اوست .

گویند چون سوت خلاف بہ معنصم باللہ عباسی کہ معاصر یا حضرت حواد (ع) بود رسید و ریاسات دیند را بعهدهٴ شیخ عبدالرحمن بن اسحق و ابو عبداللہ احمد بن ابودواد الادی کہ حکومت عراق در دست او بود گذارد تا سردگان اصراری بر خلق فرآن داشتند .

معنصم ناچار شد اس جنیل را برای ایات مدعای خود حاضر سازد . در سحنہ مجلس معنصمی تشکیل داد و گروه بسیاری کہ در علم کلام و اصول الفقہ داشتند گرد آورد تا تا بسر جنیل دربارہٴ فرآن و حلف و عدم آن بحث کنند . این مجلس در ماہ رمضان سال ۲۲۵ ہجری اتفاق افتاد .

این جنیل بہیچوجہ حاضر شد زیرا آنہا نباید و ادلہٴ آنہا را بیدیدند . معنصم کہ سحت ناراحت بود دستور داد آنقدر او را زدند تا حالت دیوانگی باو دست داد و سوت بدیش درید (۱) و بزحیر آویختہ محسوس شد در عین حال

(۱) صفوۃ الصفوہ از فرزندش عبداللہ نقل میکند پدرم ہر شام ہر روزی سبدر کعب نمازحما آورد پس از آنکہ صد مہٴ حوسہا نیکہ بر بدیش وارد آمدہ بود بیمار و ناتوان گردید ہر شام ہر روزی صد و سحاہ رکعت نماز میگذاشت .

این حنبل از عقیده خود دست بر نمیداشت و مدتی طولانی در معتصم باقی بود و از حضور بجمعه و جماعت دست برنمیداشت و فتوا میداد و به نشر احادیث میرداخت تا معتصم جهانرا خالی کرد الواثق بحای او برقرار شد و همچنان بهادیت و آرار او میرداخت و مخصوصا بوی پیشنهاد کرد باید کسی با تو ملاقات نکند و در شهریکه در اختیار منست ساکن نگردی. ناچار ابن حنبل مخفیانه بسر میرد و از حضور جماعت و نشر فتوا و حدیث خودداری میکرد تا واثق هم مرد.

نوبت خلافت که بمتوکل رسید ابن حنبل را احصار کرد و در اکرام او فروگذاری نمود و مال هنگفتی در اختیار او گذارد ولیکن ابن حنبل نپذیرفت و آنها را در میان یازمندان تقسیم کرد، متوکل پس از آن برای خانواده او چهار هزار درهم مشاخره تعیین کرد و تا متوکل زنده بود شهریه مزبور بخاندان او تسلیم میشد.

در روزگار متوکل مذهب سنت باوح ترقی رسید و بشهرهاییکه در احصارش بود اطلاع کرد از این تاریخ به بعد هیچگونه گرفتگی در کار نیست مردم میتوانند با کمال آسودگی باظهار سنت بپردازند و بهمین مناسبت اهل سنت را یاری کرد و در حضور آنها بد آئین سنت تکلم میکرد.

کشکول از صفدی پس از آنچه را ما ایراد کردیم بعلکرده با پسرار روزگار متوکل معتزلیها در کمال قدرت و نیرومندی و شو و نما بودند چون روزگار متوکل ظهور رسد آئین قدرت آنان به آب مخالفت متوکل خاموش گردید و میتوان گفت در دین مقدس اسلام هیچ فرقه باندازه معتزلیها بدعت در اسلام بوجود نیاوردند و گفته است.

از مشاهیر معتزلیها حاحط و ابو هدیل علاف و ابراهیم نظام و اصل بن نظام و احمد بن حافط و سیر بن معمر و معمر بن عباد سلمی و ابو موسی بن عیسی مردان شهریه براهب معتزله و امام بن اشرف و هشام بن عمرو قرظی و ابو الحسن بن ابی عمرو حیاظ اسناد کعبی و ابو علی حیاتی اسناد سیح ابو الحسن اشعری و ابو هاشم عبدالسلام بسر حیاتی نامبرده و افروده نامبردگان سران نام معتزلی هستند.

و اصافه کرده با فعیها غالبا اشعری مذهب و حیفها غالبا معتزلی مرام و مالکیها قدری مسلت و حیفها حسود آئین اند.

و یادآور شده صاحب بن عباد و زمخشری و فراء نحوی معتزلی مسلک‌اند .
 مؤلف گوید : مقصود از رفع محنت یا بدعت که بیس از این بعنوان رفع گرفتگی
 معنی کردیم و مقصود از دائر بودن اینجمله در لسان بواصب آنستکه امروز بطور کلی
 پایه‌های اساسی شیعه بر چیده شد و ناصیه‌های نابکار روی کار آمدند و دست شیعه از
 کارها و اعمال لازمه‌شان منقطع گردید دلیل بر این موضوع آنستکه ابلاغیه رفع محنت به
 توسط متوکل سه‌کار بدکردار تهیه شده و ابلاغ گردیده .
 و بدین زودی از طی کلمات آینده ظاهر خواهد شد که مذهب معتزلی‌ها نزدیکتر
 مذهب امامیه و در اصول اعتقادی مناسبتر با ایشانست همین مسأله است که مذهب
 اعتزال موافق با مذهب شیعه است عده صاحب بن عباد را معتزلی معرفی کرده‌اند
 چنانچه اشاره شد .

ار این عبدالبر نقل شده این حنبل از مردم بنی شیبان بوده و در بغداد بسر
 میرده و فقهی محدث بوده و در فر حدیث و توجه بدان و اطلاع از طرق آن مهارتی
 خاص داشته و فاضلی پارسا و بی توجه بزر و سیم و پرهیزکاری متدین بوده .
 ریاض العلماء مینویسد : این حنبل دو عصر امام محمد بن علی النقی میزیسته
 این نظریه قابل بحث است و حال آنکه اظهار داشتیم نامبرده در روزگار حضرت هادی
 ابوالحسن علی النقی زندگی میکرده و قسمتی از دوره خلافت متوکل را ادراک کرده .
 ارشاد القلوب دیلمی نوشته احمد حنبل شاگرد حضرت موسی بن جعفر (ع)
 بوده همانطور که ابوحنیفه شاگرد حضرت صادق (ع) بوده و بنا بر این باید پسر حنبل
 را در طبقه حضرت رضا (ع) قرار داد و در عین حال ممکن است چهار نفر از ائمه
 معصومین علیهم السلام را ادراک کرده باشد .

مرحم گوید : مؤلف نظریه ارشاد القلوب آنستکه محدث قمی در کتب و القاب
 از درالطیبه جمال‌الدین یوسف بن حاتم شامی نقل کرده احمد حنبل گفته در یکی از
 روزها حضور امام موسی بن جعفر (ع) شرفیاب شده تا احادیثی که لازم است از
 محضرش استفاده کنم در آنحال متوجه شدم از دهائی دهانش را بر گوش آنحضرت
 گذارده و مانند کسیکه سر گوسی میکند سحی میگوید . پس از آنکه سخن تمام شد

حضرت پاسخی دادند که من آنرا نفهمیدم فاصله نشد ازدها از نظرم مخفی شد .
 امام (ع) فرمود ای احمد این ازدها از جن بود که برای رفع اختلافی که فیما
 بینشان درباره مسئله اتفاق افتاده بود نزد من آمد اکنون پاسخش را داده مراجعت
 کرد . پس از این افزود سوگند بخدا تا هنگامیکه زنده هستم از این اتفاق با کسی سخنی
 مگو . احمد پذیرفت .

مترجم گوید : مؤید دیگر آن ، تجارب السلف مینویسد : موقعیکه جناره حضرت
 موسی بن جعفر (ع) را از خانه بیرون آوردند ندا میکردند امام رافعی بمرک حوس
 بمرد . امام احمد حنبل حاضر بود و پنهان میگریست اظهار داشت نه تنها امام رافعیها
 مرده بلکه بخدای بزرگ سوگند امام مشرق و مغرب در گذشته .

مؤلف گوید از کتاب اسمعیل بن محمد بن فضل تیمی اصفهانی نقل شد که ضحاک
 بن مخلد بصری جد ابوبکر بن ابی عاصم قاصی اصفهان شیخ احمد بن حنبل بوده و
 فضائل زیادی دارد .

ضحاک نامبرده ، غیر ضحاک بن عثمان مدنی است که از نافع روایت نموده و در
 ترجمه ابراهیم بن هانی نیشابوری گفته در بغداد ساکن بوده و از دوستان پسر حنبل
 بوده و در فن حدیث و امور دین از وی پیروی میکرد .

و در ترجمه محمد بن عبدالملک بن رنجویه بغدادی .
 و محمد بن یحیی الذهلی .

و محمد بن احمد بن جراح جرجانی که از عراقها روایت نموده اند .

و صدقه بن فضل مروزی نوشته از پسر حنبل روایت نموده اند .

و در ترجمه خلف بن هشام بزاز بغدادی که در علم فرائض مهارت داشته .

نوشته وی فاضلی نیکوکار بوده از مالک روایت نموده و احمد حنبل از او روایت

نمیکرد .

در بغیة الوعاة ذیل ترجمه شیخ ابو اسحق ابراهیم بن اسحوس سمرقندی عبدالله

بن دیمس الحربی از یاقوت نقل کرده وی از ابو نعیم فصل بن دکیس و احمد بن حنبل

عثمان بن ابی شیبه و عبیدالله بن قواریری و خلف روایت نمیکرد و موسی بن هرون

حافظ و یحیی بن صاعد و ابوبکر بن ابی داود و حسین محاملی و ابوبکر بن انباری و ابو عمر و راہد وعدہ دیگر از وی روایت مینمودہ و او پیشوائی در علم و رئیسی در زہد و عارفی بفقہ و بینائی باحکام و حافظی برای حدیث و ممیزی برای علل احکام و قیم ادب بودہ و کتب بسیاری از قبیل غریب الحدیث تالیف کردہ .

دارقطنی گفتہ ابراہیم حربی پیشوائی بود کہ از نظر پارسائی و دانشمندی و برہرکاری میتوان او را ہمپایہ با احمد بن حنبل دانست .

ابراہیم پیشوای مصنفی بود کہ از ہر فن با خبر بود و در ہر دانشی از دانشمندان دیگر برتر بودہ و در راستی و وثاقت مسلم ہمگان بودہ . ابراہیم گفتہ ہیچگاہ شعری نسرودم مگر اینکہ پس از آن بلافاصلہ بکفارہ آن سہ مرتبہ سورہ مبارکہ توحید قل ہوالہ احد را میخواندم ابراہیم در بغداد در ماہ دیحجہ ۲۸۵ درگذشتہ .

برخی از حکایات طریفہ و شگفت آور ابن حنبل بنقل برخی از مصنفان . نامبردہ از فاضل طیبی مشہور و او از جعفر بن محمد طیالسی نقل کردہ احمد بن حنبل با یحیی بن معین کہ از مخصوصانش بود در مسجد رصافہ بغداد نماز میخواندند پس از پایان نماز مرد داستان سرائی در برابر آنان ایستاد و گفت حدیث کرد ما را احمد بن حنبل و یحیی بن معین از عبدالرزاق و او از معمر و او از قتادہ و او از انس کہ رسولخدا (ص) فرمود کسیکہ لا الہ الا اللہ بگوید بعد دہر کلمہ از آن پرنده بوجود میآید کہ نوک آن از طلا و پر آن از مرجانست پس از این حکایت طولاسی را نقل کرد .

احمد از استماع این حکایت بہ یحیی متوجہ شد و یحیی نیز باو توجہ کرد احمد گفت تو برای او چنین حدیثی نقل کردہ؟ پاسخ داد بخدا سوگند تا بحال چنین حکایتی نشنیدہام در نتیجہ ہر دو ساکت بودہ تا وی از داستان سرائیش آسودہ گردیدہ . یحیی پرسید این حدیث را از کہ شنیدہ؟ گفت از احمد حنبل و یحیی بن معین یحیی گفت من این معینم و اینہم ابن حنبل است و ما تا کنون چنین حدیثی از رسولخدا (ص) نشنیدہ و روایت نکرده ایم . اکنون اگر میخواہی دروغی بمان نسبت

دهی بهتر آنست بدیگران منسوب داری .

آنمرد گفت همواره از مردم میشنیدم یحیی بن معین آدم احمقی است تا بحال حقیقت آنموضوع برای من مکشوف نگردیده بود اکنون بصحت آن پی بردم .
آنگاه افزود تو پنداشته یحیی بن معین و احمد بن حنبل بفرار شما در دنیا وجود ندارد و حال آنکه من علاوه بر آن حدیث را از هفده نفر احمد بن حنبل نام دیگر روایت کرده و نوشته‌ام .

پسر حنبل از شنیدن ایسخن که شگفت‌آورتر از حدیث مزبور بود آستینش را به صورتش گرفته بد یحیی گفت او را بحال خود بگذار آنگاه دو نفری در حالیکه مورد تمسخر او فرار گرفته بودند از مسجد خارج شدند .

از آنجمله اسماعیل بن محمد بن فصل اصفهانی از ابن هانی نقل کرده نزد پسر حنبل بودم ، مردی اظهار داشت یا ابا عبداللہ از تو غیبت کردم مرا حلال کن .

اس حنبل گفت بشرطی حلال میکنم که بار دیگر مرتکب چنین خطائی نشوی من اظهار دانستم یا ابا عبداللہ از او با اینکه مرتکب چنین امر نامناسبی شده در میگذری پاسخ داد مگر متوجه نبودی از او با چنان شرطی درگذشتم .

مؤلف گوید ممکن است همین اشراط ایجاب کند بار دیگر مرتکب غیبت نشود به همین مناسبت هیچیک از بزرگان تجویز نکرده‌اند کسی نتواند دیگری را در غیبت کردن از خودش آزاد بگذارد و باو بگوید از من غیبت کن . و علامه مجلسی هم در یکی از پاسخهای خود بدینموضوع تصریح کرده .

بزرگی در پاسخ کسیکه از وی درخواست حلیت کرد اظهار داشت نمیتوانم حرام خدا را حلال کنم .

آری میتوان عنوان حقیقت را بمناسبت درخواست حلیت مرتفع دانست زیرا بسیاری از بافرمانیهای خدا دوجہتین‌اند .

از آنجمله موضوع دلیل است که صاحب کشف‌العمه ره از وی نقل کرده و اینحکایت دلیل بر آنستکه نامرده در باطن پینا بوده و با عقیده صحیحی به اهل بیت عصمت متوجه بوده . مشارالیه سنویسد :

ابو عمر و زاهد در کتاب الیواقیت از بعضی ثقات نقل کرده موقعی پسر حنبل وارد کوفہ شد و همان وقت اتفاقاً مردی ادعای امامت میکرد .

بمجردیکہ از ورود احمد اطلاع یافت اظهار داشت چرا احمد از ما دیدن نکرد گفتند بجهت اینکه احمد باظهارات تو معتقد نیست و ہرگاہ بخواہی احمد با تو ملاقات کند باید با او از مذهب خودت سخنی نگوئی ، وی اظهار داشت من ناچار باید دین خود را برای او و امثال او ابراز بدارم .

احمد ہم موقعیکہ ویرا تا این اندازہ مقید بمرام خودش دید حاضر نشد با وی ملاقات نماید ، ہنگامیکہ حواست از کوفہ خارج شود .

سیعہ با احمد ملاقات کردہ اظهار داشتند مناسب نیست از کوفہ خارج شوی و حال آنکہ حدیثی از وی سوییسی . احمد پاسخ داد من در اینخصوص تقصیری ندارم و ہرگاہ او در حضور من اظهار دین خود را نماید من با وی ملاقات خواہم کرد ، گفتند بر ما ناگوار است از کوفہ خارج شوی و از وی حدیثی سوییسی احمد ناچار موقعی را تعیین کرد مشروط بر آنکہ نامبردگان با وی ملاقات کنند و از وی بخواہند تا موقعیکہ احمد نزد اوست از اظهارات خود خودداری کند نامبردگان نزد وی آمدہ اظهار داشتند احمد عالم بغداد است ہرگاہ از کوفہ خارج شود و مطلبی از نو یاد داشت بکند بغدادسہا جلسہ را از وی خواہند پرسند مسلماً ساسحی خواہد داد کہ در سنجہ ملعون مردم آن سرزمین واقع خواہی شد و ما اینک بمطور حاجی برد نو آمدہ ایم .

پاسخ داد اللہ حاجت سما بر آورده است . آنها گفتند حاجت ما است با موقعیکہ احمد بہلوی سب از اظهار مرام خود خودداری نمائی . وی بدررفت .

نامبردگان برد احمد آمدہ گفتند سسہاد تو خورد قبول واقع شد .

احمد باعقاب ہمراہان وارد بر آمدہ شد وی مقدمس را کرامی داسب و سادرا طاق از وی استقبال کرد آنگاہ در محل خود آرام گرفت و سنوالات احمد کوس داد و احادیسی را کہ مورد سوجد احمد بود یکی بعد از دیگری سال کرد و احمد سادداسب سسمود . موقعیکہ احمد از سوس احادیث فارغ شد و حواست از مجلس وی خارج شود .

آمد خطاب ساحمد گفت حاجی سو دارم ، احمد پرسند حاجت تو چیست ؟

پاسخ داد دوست نمیدارم از مجلس من خارج شوی مگر اینکه مذهب خود را بنویسم بیاموزم. احمد گفت بیان کن. آنمرد گفت من معتقدم امیرالمؤمنین علی (ع) پس از پیغمبر از بهترین افراد بوده و میگویم علی (ع) از همه یاران پیغمبر برتر و داناتر است و او امام پس از پیغمبر اکرم است.

هنوز گفتارش را بپایان نرسانیده بود احمد در پاسخ او گفت تو تنها چنین عقیده نداری بلکه پیش از تو چهار تن از بزرگان یاران پیغمبر جابر و ابودر و مقداد و سلمان هم چنین عقیده داشتند.

آنمرد از شنیدن سخن احمد بی نهایت خوشحال شد چنانچه نزدیک بود از خوشحالی مانند پرنده پرواز کند.

مانیز از این بیان احمد خرسند گردیده و در موقع خروج از وی تشکر کرده برای او دعا نمودیم.

مؤلف پس از نقل حکایت مزبور اظهار میدارد در روزگار سلطنت سلطان طاهر بیبرس که از بزرگان شهریاران مصر بود و حدود سال ۶۶۳ براریکه قاهره برقرار بود آسیای غیر حق را بر روی گردن ائمه اربعه که ابن حنبل چهارمی آنها بوده بچرخ در آورده بود و چهار نفر قاضی حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی تعیین کرده بود که بکارهای مردم مطابق با مذاهب ائمه اربعه حکومت نمایند و مذاهب دیگر کلی اردر حد اعتبار ساقط باشند و در اینخصوص پافشاری عجیبی داشت فاصله شد هر دسده از چهار دسته مزبور که خود را پیرو یکی از ائمه اربعه میدانستند چهار رکن بیت‌الله را اختصاص بخود داده و اقامه جماعت مینمودند و پیروانشان بدیشان اقتدا میکردند و آن تاریخ تا بحال و از حال تا هر موقعیکه خدا بخواهد این بدعت باقی و روزی هم رو بتزاید میگذارد و باندازه هم در ابقاء این بدعت عظمی پافشاری دارند که حتی بخواسته یکی از شهریاران شیعه که میخواست در کعبه مقدسه رکنی هم برای شیعه بوجود آورد ترتیب اثری ندادند.

نادرشاه پس از پیشنهاد مزبور متعهد شد هرگاه رکن پنجمی هم بعنوان شیعه در بیت‌الله تاسیس شود لعن خلفا را که در میان شیعه رواج داد از بین ببرد و پادشاهان

آنان زیر بار نرفتند در نتیجه شیعه ہم دست از سلوک خود برنداشت .
نکتہ قابل توجہ پیش از آنکہ سنیان برای خود ارکان اربعہ تشکیل دهند و تحت نظر چہار عالم منتسب بیکی از چہار مذهب امور خود را ادارہ کنند از علمائیکہ از طرف ہرون و مامون رشید تعیین شدہ بودند پیروی میکردند و فتاوا و احکام قاضی ابو یوسف و یحیی بن اکثم شامی و مجتہدان دیگر را کہ مطابق با رای ائمہ اربعہ دستور میدادند و از جانب رشید تعیین شدہ بودند بکار می بستند .
آری در روزگار صلاح الدین ایوبی کہ مصر تحت تصرف او بود در آنجا بعیر از مذهب سافعی و مالک انس مذهب دیگری رسمیت نداشت .
و پیش از ہرون الرشید مردم از زہری و ثوری و معمر بن راشد کوفی کہ بسرای بدست آوردن فقہ و حدیث بسیر آنان میرداختند تقلید و پیروی میکردند و آسہام اساس پیروی آنان را بر پایہ اختراعات خود کہ در کتب و تصانیف ایراد کردہ بودند استوار میداشتند .
و پیش از نامبردگان از فقہاء شہرہای دیگر استمداد میطلبیدند از قبیل ابن ابی علی کوفی و ابن جریح و اوزاعی شامی و دیگران از تابعین تابعین اصحاب .
از بعضی کتب تواریخ عامہ استفادہ میشود مردم کوفہ در روزگار حضرت صادق ع مطابق با فتوای بوحنفیہ و سفیان ثوری و مرد دیگر رفتار میکردند و مردم مکہ بفتوای ابن جریح و مردم مدینہ مطابق با فتوای مالک و مرد دیگری عمل میکردند و مردم بصرہ مطابق با دستور عثمان و سوادہ و امثال آنها رفتار میکردند و مردم شام از اوزاعی و ولید و مردم مصر از لیث بن سعید و مردم خراسان از عبداللہ مبارک استفادہ مینمودند .
و مسلما اضافہ بر نامبردگان دیگران ہم دارای فتوا بودند لیکن گفہ اینہا مورد توجہ واقع نشد .
بالاخرہ تا سنہ ۳۶۵ ہجری وضع سیئات بدان پایہ برقرار بود و در آن سال مقرر گردید مطابق با فتوای ائمہ اربعہ عمل کنند .
از اشعار ظریفی کہ مشتمل برنامہای ائمہ اربعہ است و صما ہم اشارہ بہ طریقہ اشاعرہ و معتزلہ دارد سہ شعر ذیل است کہ صاحب کتکول ایراد نمودہ :

قلت و قد لج فی معاتبی
 خدک والاشعری حنفی
 حسنک ما زال شافعی ابدا
 و ظن ان المللال من قبلی
 و کان من احمدالمذاهب لی
 یا مالکی کیف صرت معتزلی
 در آن هنگام که مرا مورد مؤاخذه قرار داده بود و خیال میکرد ناراحتی از ناحیه من است به اطلاع رسانیده که بجان اشعری سوگند، رخ زیبای تو مرا به مذاهب حنفیه دعوت میکند و حال آنکه من در تمام رویه‌ها از احمد حنبل پیروی میکنم و معتقدم چهره زیبا و حسن دل‌آرای تو همواره از من شفاعت خواهد کرد بنا براین ای کسیکه مالک بالاختیار من هستی چرا از من کناره گرفته‌ای؟

در کتاب وفیات الاعیان در پایان ترجمهٔ احمد حنبل مینویسد: پسر حنبل دو فرزند دانشمند بنام صالح و عبدالله داشت.

صالح زود درگذشت و عبدالله تا سال ۲۹۰ هجری باقی بود و پسر حنبل کنیهٔ خود را به اعتبار او ابو عبدالله تعیین کرده.

مؤلف گوید: کنیهٔ عبدالله ابو عبدالرحمن بود و کتاب مسندی دارد که از پدرش و دیگر از بزرگان روایت میکند و در عمدهٔ این بطریق حلی و امثال او بسیار از آن کتاب نقل شده.

و از یکی از مدارک استفاده میشود صالح تا موقع درگذشت قضاوت اصفهان را به عهده داشت.

و از جمله مطالبی که حاکی از کمی تعصب صالح است حکایت ذیلست.

و این حکایت را صاحب صواعق محرقه نقل کرده و او خود بی‌نهایت ابراز دشمنی و عداوت با خاندان عصمت مینمود و یزید را مسلمان میدانست.

وی پس از آنکه عدم کفر یزید را بر کفرش ترجیح داده و متعرض است نایستگی لعن ندارد به اصل اسلام او تمسک جسته و اظهار داشته تا موقعیکه حلاف اصل ثابت نشود و دلیلی موجبات خروج او را از رتبهٔ اسلام باثبات نرساند ما نمیتوانیم از اصل اسلام دست برداریم و یزید را کافر بدانیم.

گذشته از این برای ما معلوم نیست او بحالت کفر از دنیا رفته باشد هر چند به

صورت ظاہر کافر بودہ . زیرا ممکن است در آنموقع کہ از دنیا میرفتہ لطف خدا از وی دستگیری نمودہ و با دین اسلام مردہ باشد .

علاوہ بر این بزرگان متعرضاند لعن فاسق مسلمان کہ علنا مرتکب فسق شود جایز نیست و یزید ہم یکی از چنین فساقی بودہ .

و اگر بگوئیم یزید پیروان خود را بشہادت حضرت سیدالشہداء دعوت کرد و فرمان داد تا خاندان او را با سیری آورند از آن نظر نبودہ کہ قتل امام حسین (ع) را حلال میشمردہ .

بالاخر از این میگوئیم یزید مخصوصا بچنین امر فجیعی فرمان داد و برای آن تاویلی ہر چند ہم تاویل باطلی باشد ترتیب میدہیم وبالاخرہ باز ہم قتل حسین (ع) موجبات فسق او را فراہم میآورد نہ آنکہ کفر او را ثابت کند .

براستی باید گفت خدا دہان ابن حجر صاحب صواعق را پر از آتش کند چگونه با امثال عبارات مزخرف پوشالی فوق قدم آلودہ اش را بر فراز دین مقدس اسلام گذاردہ و از پیمبر بزرگوار آن ہیچگونہ شرم و حیائی نمیکند و مقام مقدس فرزندش را تا آن اندازہ ناچیز قلمداد میکند کہ مانند یزید قاتل نابکارش را با جملات واہی خود مسلمان میدانند .

ابن حجر پس از عبارات نامناسب خود از ابن جوزی نقل کردہ کہ او از قاضی ابویعلی فرا روایت کردہ کہ از کتاب خود موسوم بہ المعتمد فی الاصول باسناد خود از صالح بن احمد بن حنبل نقل کردہ نامبردہ گفتہ بہ پدرم گفتم عدہ معتقداند ما یزید را دوست میداریم .

ابن حنبل گفت حرف بسیار نابجا و نسبت ناروایی است مگر ممکن است کسیکہ بہ یکنائی خدا ایمان داشتہ باشد یزید را دوست بدارد و چگونه کسیکہ خدا او را در قرآن مجید لعنت کردہ لعنت نماید .

پرسیدم خدا یمتعال در کدام آیہ یزید را مورد لعن قرار دادہ؟ گفت در این آیہ فہل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنہم اللہ فاصمہم و اعمی ابصارہم آیا آرزو مندید آنها کہ در روی زمین افساد کردہ و پیوندان

شما را از یکدیگر گسیخته‌اند دوست بدارید و اینچنین مردمی را خدا یمتعال مورد لعنت خود قرار داده و گوشه‌اشان را کر و دیدگان‌شانرا کور نموده . آیا فسادى بالاتر از قتل تصور میشود؟

در روایت دیگر در پاسخ پسرش اظهار داشت چگویم دربارهٔ مردیکه خدا او را در کتاب کریمش مورد لعنت قرار داده سپس اینحدیث را یادآور شد کسیکه مردم مدینه را بیمناک سازد خدا او را بیمناک خواهد ساخت و لعنت خدا و فرشتگان و همهٔ مردم بر او باد و افزود بدیهی است یزید با لشکریان خود به مدینه تاخت آورد و مردم آنرا بیمناک ساخت .

مؤلف گوید حدیث مزبور را مسلم در صحیح خود روایت کرده .

باری لشکریان یزید موقعیکه وارد مدینه شدند مردم آنرا از دم تیغهای خون‌آشام خود گذرانیدند و فساد عظیمی ببار آوردند و زنان و کودکان را با سیری گرفتند و شهر مدینه در اباحهٔ خود قرار داده تا هرگونه عملی بخواهند انجام دهند در نتیجه پرده عفت سبب دختر بکر دریده شد و هفتصد نفر از صحابهٔ پیغمبر و قرآن‌خوانان اسلامی به قتل رسیدند و تا چند روز مدینه برای لشکریان یزید و آنها که در انتظار چنین فرصتی بودند قرار گرفت در نتیجه نماز جماعت تعطیل گردید و تا چند روز هیچکسی حق ورود بمسجد پیغمبر را نداشت در آنموقع بود که سگ و گرگ بمسجد رسولخدا (ص) راه یافتند و بر منبر پیغمبر بول کردند در چنین وقتی مردم بیاد سخن پیغمبر افتادند که از چنین روزی اطلاع داده بود .

آری غرض اصلی امیر مدینه و استاندار آنجا آن بود که مردم مدینه باید به یزید با وی بیعت کنند و حاضران شهر بردگان اویند اگر بخواهد آنها را بفروشد و اگر بخواهد آزاد کند .

برخی اظهار داشتند ما حاضریم مطابق با کتاب خدا و سنت رسول او بیعت کنیم وی از شنیدن کتاب خدا و سنت رسولخدا (ص) ناراحت شد و دستور داد گردن او را درند . مؤلف پس از نقل غارت مدینه و فضاحت پیروان یزید مینویسد : از جمله حکایاتی که مناسب است دیلا ایراد کنیم نقل سید جزائری است .

وی در کتاب مقامات خود از ابن ابی الحدید معتزلی بغدادی در شرح نہج البلاغہ از یحیی بن سعید ثقفی نقل میکند موقعی نزد اسماعیل بن علی حنبلی فقیہ حنابلہ و رئیس دانشمندان بغداد حضور داشتیم یکی از حنبلیہای مقیم کوفہ بر او وارد شدند، اطہار داشت روز عید عدیر در کنار قبر علی بن ابیطالب حضور داشتیم فصیح عجیبی را مشاهده کردم تا بحدیکہ متوجہ بودم مردم با صدای بلند صحابہ پیغمبر را لعنت میکردند.

اسماعیل کف چہ کناہی بالاتر از اینست سوگند بخدا هیچ امری آنرا برچنین پس آمدی جری ساختم و درسی با چنین فصاحت گشودہ شدہ مگر آنکہ صاحب آن قبر مداخلہ عریحی در آن دانستہ.

آمرد گفت اگر علی (ع) بر حق بودہ پس ما چرا فلاں و فلانرا دوست میداریم و اگر باطل بودہ پس چرا او را دوست میداریم ناچار باید از او یا از آندوتیری بجوئیم. یحیی کفہ در اینموقع اسماعیل سخت ناراحت شدہ با عجلہ از جا برخاست و خود را بہ بدی یاد کردہ گفت خدا لعنت کند مرا کہ اگر پاسخ ای مسئلہ را میدانم و با ہماحال با درون خود وارد شد.

فاطر الی آثار رحمۃ اللہ کیف یحیی الارض بعد موتہا ان دلک لمحیی الموتی و ہو علی کلشی، فدیر. آری بہ آثار رحمہ خدا کہ نعمت ولایت حضرت شاہ ولایت باشد با دیدہ دفت سین و عرب آمیر کاملاً متوجہ باس و بین چگونہ سرزمین ولایت بہ درود دوسنان کہ برگلہای حوشریک و نکار آن میباشند سرسبز میدارد و بہ تیشہ لعن بردسمنان خار و حاساک آنرا از بیخ و بن بر میکند آری خداست کہ ستم بدگان را بس از چندی ناراحتی از دست کافران بحاب میدہد و او بر ہمہ چیز تواناست.

(۴۹) ابوالحسن احمد - فرزند یحیی فرزند اسحق راوندی، دانشمندی فاضل و منکلمی ماہرو حکیمی حاد و بود در کتب تراجم و سایر تالیفات ویرا بعنوان ابن راوندی مسماست. اس راوندی از افران خود برتر و مشہور عصر خویش بودہ و مقالہ در علم کلام از وی مافی است و در اس رسد از نامداران زمان خود بودہ. اس حنکان مسوسد. اس راوندی مرتبہ صد و چہار دہ کتاب داستہ از حملہ

کتاب نصیحة المعزله، کتاب التاج، کتاب الزمرد، کتاب القضیب و امثال اینها
ابن راوندی با گروهی از دانشمندان کلام مناظرات و گفتگوئیهای داشته و به آراء
مخصوصی که مختصر بفرمود اعتقاد میورزید، متکلمان آنها را در تالیفات خود ایراد
نموده اند.

ابن راوندی از نظر جمهور علماء بزندقه والحاد شهرت داشته و ابداع بص جلی
بر امامت علی (ع) و اختلاف آنرا بوی نسبت داده اند.

ابن شهر آشوب در کتاب معالمش نوشته ابن راوندی بلاشک مطعون و مطرود است.
سید مرتضی در کتاب الشافی که در امامت تالیف کرده بمناسبتی مینویسد: این
راوندی بر اثر مخالفتی که با معتزله داشت کتبی را تالیف کرد و مطالبی را در آنها
ایراد نمود که ظاهراً موجبات تشیع و تکفیر او را بوجود میآوردند هر چند خود او در
حقیقت بدانها ایمان نداشت و از توجه بدانها خودداری میکرد و از آنطرف کتب مفقود
دیگری از قبیل الامامه والعروس که حاکی از صحت عقیده و تشیع او میباشد تالیف کرده.
از شیخ حسن طبرسی صاحب کتاب کامل بهائی نقلشده نامبرده در کتاب اسرار
الائمة بمناسبتی مینویسد اگر معترض گوید: روایاتی را که گروه شیعه درباره علی (ع)
و خاندان او ایراد میکنند منحصر بروایاتی است که ابن راوندی بفر خود ساختند و
پرداخته و صحت هیچیک از آنها مسلم نخواهد بود.

پاسخ خواهیم داد شیخ منتجب الدین ابوالفتوح در کتاب سکت لعقول خود
مینویسد: ابن راوندی اصلاً یهودی بود سپس اسلام اختیار کرد و عباس بن عبدالمطلب
را امام پس از پیغمبر میدانست.

بنابراین کسیکه مانند عباسی را خلیفه رسول خدا (ص) بداند چگونه ممکن است
به پشتیبانی از امامیه احادیثی را به نفع آنان جعل کند و در دست اسرار همگان
بگذارد.

و اگر قرار باشد مطالبی را بعنوان افترا نسبت علی و اولاد آنحضرت بدهند از
همه شایسته تر ائمه اربعه اهل سنت و امثال ایشانند زیرا انتساب امراء با نامبرده بد
نفع آنهاست و نسبت به ابن راوندی بزیان اوست.

از ابن جوزی نقل شده زندیقهای اسلامی سه نفرند ابن راوندی، ابو حیان توحیدی، ابوالعلاء معری .

در وفیات الاعیان مینویسد: ابن راوندی سال ۲۴۵ در رحبه مالک بن طوق ثعلبی و یا بقول دیگری در بغداد در سن چهل سالگی وفات یافت .

مترجم گوید: ریحانه الادب پنجم از کشف الظنون نقل کرده مؤلف آن ذیل نام کتاب التاج نوشته ابن راوندی سال ۳۰۱ وفات یافته .

و در کتاب جامع الشواهد این سه شعر را از وی نام میبرد .

سبحان من وضع الاشياء موضعها و فرق العز والاذلال تفریقاً
کم عاقل عاقل اعین مذاهبه و جاهل جاهل تلقاه مرزوقاً
هذا الذی ترک الاوهام حائرة و صیرالعالم التحریر زندیقاً
خدائی منزّه است که همه چیز را در محل خود بوجود آورده و عزت و دلت را از

یکدیگر جدا ساخته بسیاری از مردم خردمنداند که نداشتن وسائل راحتی آنها را بیچاره ساخته و بسیاری از مردم نادانند که همه گونه موجبات آسایش را بدست آورده اند این پیش آمد گمانها را سرگردان و دانشمند را بیدین گردانیده .

این ندیم در الفهرست مینویسد: ابوالحسین احمد راوندی از مردم مرو بود و در علم مناظره بی بدیل بود و هیچیک از دانشمندان در علم کلام بیایه دقت و حدائق او نمی رسیدند .

ابن راوندی در آغاز کار بزرگی نیکو سرب و صحیح الرویه و بسیار شرمده بود فاصله شد بجهاتی که برخلاف انتظارش بود از پوست خصال پسندیده مسلح و خارج گردید و بطریقهایکه مناسب با وضع او نبود درآمد .

گروهی متعرض اند نامبرده در هنگام مرگ توبه کرد و خدا اطهار پشیمانی نمود و اعتراف کرد علت آنکه دست بدانکارهای برخلاف زده بود بمناسبت آن بوده که از دوستانش بسیار جفا دیده تا حدیکه آنها ویرا از حضور بمحافل و مجالستان ممانعت میکردند .

بیشتر آثار وی مطالب کفر آمیزی است که آنها را بخاطر ابو عیسی بن لاوی یهودی

اهوازی گرد آورده و در خانه او هم وفات یافته .

از آثار اوست الاحتجاج در این کتاب علیه پیمبران الهی برخاسته و موضوع رسالت را باطل میداند ، اخیرا خود بر این کتاب و همچنین خیاط بر آن نقضی نوشته‌اند نعت الحکمه در این کتاب تکلیف خدا نسبت به خلق از امر و نهی تعیین نموده ، کتاب طعن بر نظم قرآن و خود اخیرا بر آن نقضی نوشته و همچنین خیاط و ابو علی جیائی بر آن نقضی نوشته‌اند ، کتاب الفرند در طعن بر رسول خدا (ص) ، کتاب المرجان در اختلاف اهل اسلام که خود بر آن نقضی نوشته .

و از آثار صالحه اوست الاسماء والاحکام ، الابتداء والاعاده ، الامامه خلق القرآن البقاء والفناء ، لاشیء الاموجود و امثال اینها از کتب بسیار دیگری که بقلم صلاح و فساد او نگارش یافته .

از او حکایت کرده‌اند موقعی به پیرمردی گذشت که قرآن در دست گرفته این آیه را میخواند ولله میزاب السموات والارض ناودان آسمانها و زمینی در اختیار خداست .
ابن راوندی پرسید مقصود از میزاب چیست ؟

پاسخ داد همین ناودانی که باران از آن جاری میشود .

ابن راوندی گفت آری هرگاه قرار باشد قرآن کریم در دست نصحیف فرار گیرد باید مانند تو آدمی آنرا تلاوت نماید آنگاه گفت حقیقت آیه چنین است ولله میراث السموات والارض .

پیرمرد تصدیق کرد و از خدا طلب آموزش نمود و اظهار داشت مدت چهل سال است این آیه را بهمان طور میخوانم و اتفاقا در قرآسی که من اکنون در دست دارم میزاب ضبط شده نه میراث .

مؤلف گوید : و فیات الاعیان مینویسد نامبرده منتسب به راوند یکی از دهات کاشان از نواحی اصفهانست نه آنکه مربوط بکاشان شهرستان مجاور قم باشد .

و هم بمناسبتی نوشته فاشان نام دهکده‌ایست از هرات که آرا باشان هم میگویند بنابراین باید باشان فاشان قاشان قاسان را با قرآسی که همراه دارند از یکدیگر امتیاز داد .

از ریاض استفاده میشود که صاحب کامل بهائی کتابی در معجزات ائمه بوی نسبت داده.

باید گفت بطوریکه قرائن حکایت میکنند کتاب مزبور بایستی از راوندی دیگری باشد. و در جای دیگر نوشته بگمانم آنستکه سید مرتضی در کتاب الشافی وی را شیعه و صحیح العقیده میدانند.

(۵۰) ابوعبدالله احمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن داود بن حمدون کتاب

ندیم .

بعضی از مورخان (۱) اظهار داشته یاقوت متعرض است ابوجعفر علوی در کتاب مصنفی الامامیه از نام برده یاد کرده و مینویسد او بزرگ لغویها و موجه در میان آنان بود و ابوالعباس ثعلب پیش از آنکه بدرس این اعرابی راه پیدا کند از محضراو استفاده میکرده.

آثاری دارد از جمله اسماء الجبال والمیاه والاودیه، کتاب شعر العجیر السلولی کتاب شعر ثابت بن قطنه .

نامبرده از مخصوصان و ندیمان متوکل بود؛

مؤلف گوید: آری شیخ طوسی نامبرده را در الفهرست خود متعرض شده و افزوده نامبرده از نزدیکان حضرت ابومحمد حسن بن علی العسگری و پیش از ایشان هم از مخصوصان حضرت ابوالحسن بود و از آنحضرت مسائل و اخباری را روایت میکند و کتبی تألیف کرده از جمله اسماء الجبال والمیاه والاودیه، کتاب بنی مره بن عوف، کتاب بنی النمیر بن قاسط کتاب بنی عقیل، کتاب بنی عبدالله بن عطفان، کتاب طی العحیر السکوی و صعته و شعر ثابت بن قطنه و صعته.

در رجال نجاشی مانند فهرست شیخ از وی نام میرد با این تفاوت که متعرض نیست از امام (ع) مسائل و اخباری شنیده باشد و در اینجا بجای بنی النمیر بن قاسط

(۱) مقصود سیوطی است که مصامین فوق را در بغیه نقل کرده و ثابت را بدون

کلمه این نام میرد چنانچه شعر العجیر بدون لفظ طی آورده .

نمر بن قاسط و بجای شکوی (۱) سلولی بادولام ضبط نموده و کتاب بنی کلیب بن یربوع و اشعار بنی مره بن همام و نوادر الاعراب را از آثار وی نام میبرد .
و در رجال شیخ ذیل اصحاب حضرت امام عسگری (ع) از وی نام میبرد و او را بعنوان کاتب ندیم میستاید .

مترجم گوید: علامه بحرالعلوم در فوائد الرجالیه در دو موضع از نامبرده اسم برده یکی بمناسبت افرادیکه شیخ در فهرست خود از کتب آنها نام میبرد لیکن معلوم نمیکند سندشان بکدام راوی میرسد یا از چه شخصی روایت میکنند .

دیگر ذیل اصحاب جرح و تعدیل از وی نام میبرد و از کتاب نقدالرجال مطالبی را که از شیخ نقل کرده و مؤلف در این کتاب آورده ذکر نموده پس از آن افزوده .
نقدالرجال مینویسد محمد بن اسحق الندیم صاحب کتابی بوده و بطوریکه از آخر فهرست شیخ ذیل ترجمه ابو عبدالله الحسنی و همچنین ذیل ترجمه ابوالحسین معمر استفاده میشود بدینمعنی اشاره کرده و او باین الندیم مشهور است .

مترجم گوید از بیان بحرالعلوم استفاده میشود ابو عبدالله ندیم همان محمد بن اسحق ندیم صاحب فهرست معروفست .

و حال آنکه چنین نیست و شیخ هم اظهار نداشته ابو عبدالله ندیم همان ابن ندیم معروفست .

بلکه در پایان فهرست بخش معروفین بکنیه مینویسد: ابوالحسین کوفی معمر کتبی داشته از جمله قربالاسناد اوست که ابن الندیم آنرا ذکر کرده و مناسبت ابو عبدالله الحسنی مینویسد نامبرده کتبی داشته که آنها را ابن الندیم یادآور شده .
باری بطوریکه رجال شیعه متعرضند ابو عبدالله ندیم از سررکان سیدالشهدا است بود نام او را در بخش اول اینکتاب که خاص برای اعلام سید است ذکر کنند لیکن ممکن است بجہاتی که ذیلا یادآور میشویم تشیع وی ثابت نباشد .

(۱) ممکن است نسخه‌ایکه در اختیار مؤلف بوده شکوی ضبط شده بوده والاسجد منطبعه نجف اشرف سلولی یا دولام طبع شده .

مرحوم شیخ محمد طہ در اتقان المقال در بخش ثقات از او نام میبرد و مابقی ترجمہاش را بہ بخش حسان حوالہ میدہد .

در آنجا عبارات شیخ را نقل کردہ و در آخر کلمہء فتامل افزودہ :
علامہ حلی در بخش اول خلاصہ کہ خاص موثقان از روای است از نامبرده اسم
میبرد .

ماحوری بوی ایراد میکند کہ خصوصیت با حضرت عسگری و حضرت ابوالحسن (ع)
ایجاب نمیکند نامبرده را در ردیف ثقات قرار داد و ہم موجب تعدیل وی نمیشود .
دیگری گفتہء ماحوری را مردود دانستہ اظهار میدارد ہمین اندازہ کہ علامہ نامبرده
را در ردیف ثقات قرار دادہ دلیل بر آنستکہ قرائنی حاکی از وثاقت ابوعبداللہ ندیم
برای وی ثابت بودہ .

صاحب قاموس الرجال اظهار میدارد اعتراض بر علامہ ورد اعتراض ہر دو باحاست
زیرا علامہ در خلاصہ از وی مدحتگری بسیاری سمودہ و بہ اندک سنایشی اکتفا سمودہ
چنانچہ دلیل ابراہیم نقعی کہ ویرا در بخش اول ایراد نمودہ بہمیں اندازہ اکتفا سمودہ
کہ وی از آئین زیدیه رویہء امامیہ انتقال پیدا کرد و همچنین دربارہء ابراہیم بن داہ
میویسد نامبرده در فقہ و ادب و کلام و سرایندگی از وجوہ اصحاب بصرہ بود .

لیکن انصاف آنست کہ اختصاص بعسگریں بالاتر از مدح مزبور است و بی ماسی
رد قول علامہ از آن نظر است کہ مدرک وی در نقل افراد در بخش اول یا دوم همان
است کہ خود او در آعار ہر دو بخش متذکر شدہ بنا براین اگر مدرک اظهار بہ او وافی
بمراد باشد موضوع حق است والا باید دربارہء آن تحقیق بیشتری بعمل آورد در سجدہ
چہ قرینہء ممکن است دلیل بر وثاقت او باشد .

علامہء مامقانی رہ در رجال خود میویسد : اختصاصیکہ ابو عبداللہ بن عسگریں
علیہما السلام دانستہ دلیل بر آنستکہ ندیم خودن وی برای منوکل بن ادن آن دو
بزرگواری بودہ و مناسبتی است کہ خود آنها در نظر داشتند و از اسحا می فہمیم وی
آنچنان ندیمی بودہ کہ سب ہنگام برای آناس فکری منوکل حکایاتی برای او نقل
میکردہ و ہمیشہ شراب و کباب او سمودہ یا موحبات فسی او را بوجود آورد .

قاموس الرجال در پاسخ اظہاریہ وی مینویسد: نخست برماقانی لازم بود مدارک صحیحی برای ندیمی وی از جهت ابو عبدالله بدست دهد پس از آن از عمل وی پوزش بخواهد. اگر ادعا کند ما این موضوع را از خارج استفادہ کردیم بدیہی است اینچنین پاسخی برخلاف محاورہ است و اگر مستند او اظہاریہ شیخ و نجاشی است کہ وی را بہ عنوان کاتب و ندیم معرفی نمودہ اند، معلوم نمیکند ندیم متوکل بودہ باشد بلکہ آنہا چنین اظہاری نہ داشتہ بلکہ اعتقاد حموی و سیوطی است.

بلکہ یاقوت حموی پس از اشارہ بدانچہ شیخ طوسی دربارہ وی نوشتہ اظہار میدارد شایستی گفتہ ابو عبدالله از مخصوصان و ندما متوکل بود اخیراً متوکل نسبت بہ وی بدین شد بطوریکہ گوش او را برید و او را از بغداد تبعید کرد و علت تبعید وی آن بود کہ: فتح بن خاقان فریفتہ شلمہیک خادم متوکل شد و باندارہ نعشوی سوی ریاد سدکد خود متوکل ہم اطلاع پیدا کرد و ابو عبدالله میان عاشق و معشوق میانجیگری میبرد اخذ و موجبات ارتباط را ہر چہ بیشتر فراہم میساخت.

طرز عمل ابو عبدالله بگوش متوکل رسید وی را طلبیدہ اظہار داشت من برای ندیمی خویش اختیار کردم نہ از جهت اینکہ برای بردگان من قوادی نمائی. ابو عبدالله منکر شدہ و سوگند یاد کرد و چون حنت قسم کرد و سوگند خود را سکسب رسان آزاد خود را طلاق داد و بردگانش را آزاد کرد و سی سال بر خود حج بیت اللہ را واجب نمود بہمنی مناسبت ہر سال بہ حج بیت اللہ مشرف منسد.

اکنون اگر روایت شایستی صحیح باشد باید ابو عبدالله را فدح کرد نہ مدح.

صاحب قاموس پس از این نوشتہ شرح طوسی و نجاشی، حمدون را نام حد حدس یاد کردہ اند.

و یاقوت در معجم الادبا مینویسد بدر ابو عبدالله ابراہیم نام داشت و لقب ابراہیم حمدون بودہ سمت ندیمی معتمد والیوں را بہند داشت. و ہر گاہ کمان وی درست ناسد باید در نام و نسبت او نسبت احمد بن ابراہیم ملقب بہ حمدون این اسماعیل.

(۵۱) ابو عبدالله احمد - فرزند عمران فرزند سلامہ الہاشمی بحوی ملقب نہ

اخفش اول شیخ اہل لغت و دانشمند فن ادب بوده .
 صاحب بغیۃ الوعایہ گوید : دانشمندان فن نحو کہ بلقب اخفش شہرت داشتہ اند
 (خورد چشم یا ضعیف البصر یا کسیکہ در تاریکی بہتر بینند) یازدہ نفر اند و ما نام
 آنها را در خاتمہ کتاب ایراد خواہیم کرد . . .
 نام بردہ از میان آنها نخستین دانشمندی است کہ بدین لقب شہرت یافتہ
 لیکن باید دانست مشارالیہ از سہ نفر اخفش مشہور نمیباشد .
 یاقوت گفتہ اخفش دانشمندی نحوی و لغوی و اصلاً از مردم شام بودہ و در عراق
 بفس ادب پرداختہ و بمصر رفتہ مورد توجہ اسحق بن عبدالقدوس قرار گرفتہ و از طرف
 او بطبریہ رفتہ و فن ادب را بفرزند او فرا میدادہ .
 اخفش اشعار بسیاری در ستایش حادان پیمبر سرودہ . (۱)
 ذہبی گفتہ اخفش از وکیع وزید بن حباب روایت میکرده و کتاب عرب الموطا
 از آثار اوست .

ابن حنہان ، نامبرده را در ردیف ثقاب نام میبرد .
 اخفش پیش از سال ۲۴۰ ہجری وفات یافتہ .
 صاحب بغیہ پس از نقل مضامین فوق در خاتمہ آن کتاب میویسد : دانشمندان
 اخفش نام یازدہ نفر اند مشہورترین آنها :
 ۱ - اخفش : نامش عبدالحمید و فرزند عبدالحمید ہجری غلٹی نحوی است
 این دانشمند استاد سیویہ و کسائی و بوس و ابو عیندہ و حود شاگرد ابو عمرو بن
 علاو دانشمندان ہم طراز نا او بودہ .

(۱) دو شعر دلیل را از آثار نظمی او در بارہ اہلبیت معمر اکرم (ص) نقل کردہ اند
 ان سی فاطمہ الممبوءہ
 الطین الا کرمی الطیب
 ربعمہ فی السبہ الملعوبہ
 کلہم کالرواحہ المہبوبہ
 بہبوبہ ناعی است کہ کساعت در آن باران بارد سس مقطع بود سرار ساخنی
 باران در آن بارد نا سرانا نا طراوت بود .

اخفش پیشوای دانشمندان علم عربی بوده و برای پیش بردن مقاصد ادبی خود با اعراب اصیل ملاقات میکرد و از آنها طریقه درست سخن گفتن و اصطلاحات معموله را فرا میگرفت.

اخفش نخستین دانشمندی است که تفسیر هر شعری را زیر همان شعر مینگاشت و تا پیش از او معمول بود پس از آنکه قصیده با تمام میرسید تفسیر تمامی قصیده را یکجا مینوشتند و ضبط میکردند.

۲- اخفش اوسط: سعید بن مسعد مجاشعی کنیه اش ابوالحسن و اخفش مطلق همین دانشمند است که ترجمه او را پس از این بخواست خدا خواهیم نگاشت.

۳- اخفش اصغر: ابوالحسن علی بن سلیمان بن فصل از نحات بغداد بوده و از شاگردان مرد و ثعلب و یزیدی و ابوالعباس بشمار میآید.

آثار او تفسیری بر رساله سیبویه، کتاب الحداد، کتاب فی النحو این کتاب را احمد بن جعفر دینوری داماد ثعلب نحوی تهذیب و تنقیح نموده و بنام المسهد نامیده کتاب التثبیه و الجمع و امثال اینها.

اخفش عالمی بداخلاق بود و به سختی هزینه زندگی خود را اداره مسمود را شعبان سال ۳۱۵ هجری بر اثر شلغم زیادی که خورد وفات یافت.

و علتش آن بود از این مقله کاتب معروف درخواست کرد تا او وی در حضور وزیر علی بن عیسی وساطت کند شاید برای او هم مانند دیگران مشاهره تعیین کند متاسفانه بوساطت ابن مقله هیچگونه ترتیب اثری نداد تا وی به بدترین حال درگذشت.

مترجم گوید: صاحب بغیة از مرزبانی نقل کرده اخفش اطلاعات زیادی در روایت اخبار و فن نحو داشت و تصنیفی از خود باقی نگذاشت و شعری سرود که در آن از او از مسائل نحو می پرسیدند بی اداره ناراحت مسد و بلکه سئوالی که در آن را مسأله میساخت.

از یاقوت نقل کرده نامبرده کنیی داسه اس بدتم در الفهرست مدکر سده از جمله کتاب الانواء والجراد (۱) را نام میرد.

(۱) ممکن است الحداد که مؤلف در ردیف آثار او نام برده همین الجراد باشد که بدان صورت در نسخه ما مطبوع شده.

ابن الرومی شاعر معروف او را بسیار هجو میکرد . اخفش سال ۲۸۷ وارد مصر شد و از آنجا سال ۳۰۰ بحلب عزیمت نمود و به مرگ فجاه بر اثر شلغم بسیاری که خورد در ماه شعبان سال ۳۱۵ یا ۳۱۶ در سن قریب به هشتاد سالگی درگذشت .
مؤلف گوید اخفش صغیر غیر از ابوالحسن علی بن سلیمان یمنی تمیمی نحوی است این دانشمند ملقب به حیده یا حاء مهمله بوده و کتابی بنام کشف المشکل در علم نحو تالیف کرده . (۱)

انعار ذیل در اوزان صیغه‌های جمع مکسر است که از آثار نظمی اوست :

سئلت عن التکسیر فاعلم باسها	نمائیة اوزان جمع المکسر
فاربعة اوزان کل مقلل	و اربعة اوزان کل مکسر
ففعال و افعال و فعل و افعل	و افعله مها و فعلا فاطر
و مها فُعول یا اخی و فَعلة	و تمیلها ان کان لم ننصور
حمال و افراس و اُسد و اکبش	و اکیسه حمر لفتیان حمر
انا عشاء فی ربوع لفتیه	من التغلیس الکرام و ینکر
و کل خماسی ادا ما جمعته	فهاخره فاحد ف و لانتعسر
فتجمع فرطعیا قراطع سالکا	به مسلک الجمع الرباعی الموقر

از اوزان جمع مکسر درخواست کردی اکنون میگویم آنها هفت وزن اند که چهار وزن از آنها مربوط به جمع قلت است و چهار دیگر مربوط به جمع کثرت اینک اوراں مرور عبارتند از فعال، افعال، فَعْل، افعل، افعله فعلا، فُعول، فَعلة، و اکنون مسالهای متصور هر یک از اوراں مزبور عبارتند از حمان کسر حیم جمع جمل یفحسین، بد معنی سران افراس جمع فرس به معنی اسبان، اسد به صم همزه و سکون سین جمع اسد یعنی

(۱) سیوطی گوید خود او در وصف کتاب مذکورس میگوید :

صفت للمتادین مصفا : سمنه بکتاب کشف المشکل : سبق الاوائل مع ساحر عصره
کم آخر ارری بعصل الاول : صدف ندف ن ما فد ارسلوا : لبس المعقد کالکلام المرسل
و وفات او را سال ۵۹۹ هجری .

شیران اکبش جمع کبش گوسفندان یا قوچها اکیسه جمع کیس کیسهای سرخ رنگ فتیان به کسرفاء جوانان حمیر. فتیہ جمع فتی شبانگاہ در آثار مربوط بجوانان تغلب و یشکر یا ما ملاقات کرد، هر اسم خماسی را که خواستی جمع ببندی ناچار باید آخر آنرا حذف کنی چنانچه قرطعب بفتح قاف و سکون راء و فتح طاء بمعنی چیز کم یا زیاد را هرگاه جمع ببندیم میگوئیم قراطع و در اینخصوص قاعده جمع رباعی را مراعات میکنیم. منظورش نه آن بوده که بخواهد جمعهای مکسر را منحصر بهشت وزن مزبور بداند بلکه میخواسته به اوزان مشهور آن اشاره کرده باشد والا اوزان جمع مزبور قریب بهینجاه وزنست چنانچه یاقوت هم متعرض است.

- و بزودی تفصیل حکایت او را با ابن الرومی بخواست خدا خواهیم نگاشت.
- و گاهی فرزند این مرد را که سلیمان بن علی نحوی است اخفش اصغر مینامند.
- ۴ - احمد بن عمران: مترجم قبلی ماست که نخستین اخفش است به اعتبار دیگر.
- ۵ - ابوالعباس احمد بن محمد الموصلی از فقهاء نحوات شافعی مذهب و پیجمین اخفش است. ابن جنی نحوی معروف از شاگردان او بوده و کتابی در تعلیل قرائت‌های هفتگانه تالیف نموده.
- ۶ - ابوالقاسم خلف بن عمر شقری بلنسی نحوی در علم عروض بزمهارت بسزائی داشت، محمد بن عزیز عزیزی صاحب الغریب از وی روایت میکرده پس از ۴۲۰ هجری وفات یافته.
- ۷ - ابو محمد عبدالله بن محمد نحوی بغدادی از اصمعی روایت مکرده.
- ابن مکتوم همان ترجمه‌ایرا که برای فارسی ایراد کرده منعلق بوی دانستند.
- ۸ - ابوالاصبع عبدالعزیز بن احمد نحوی اندلسی اس عبدالررار او روایت کرده و بطوریکه حمیدی در تاریخ اندلس متعرض است سال ۳۸۹ رنده بوده.
- ۹ - ابوالحسن علی بن محمد مغربی شریف ادریسی، سراننده نحوی و از ادباء عصر خود بوده، کتاب الفصیح را روایت ابوبکر بن مقسم از بعلب برد علی بن عمیره در بصره خوانده و سال ۴۵۲ هجری رنده بوده از اشعار اوست.
- و کان العذار فی حمرة الخد
مد علی حسن خدک المسعوب

- صولجان من الزبرجد معطوف علی اکرة من الياقوت
گوئیا گونه سرخ‌رنک تو یاد شده، از صورت زیبای تست و مانند چوگانی است از
زبرجد که برگوئی از یاقوت فرود آمده.
- ۱۰ - ابوالحسن علی بن اسماعیل فاطمی از نحات عصر خود بوده.
- ۱۱ - شیخ ابو عبدالله هرون بن موسی بن شریک از مردم دمشق و از قراء
و نحات بوده از محضر عبدالله بن دکوان و امثال او استفادہ کرده و ابوالحسن
بن اجزم از شاگردان او بوده.
- ابو عبدالله از ابو مسهر غسانی حدیث میکرده و ابوبکر بن فطیس از او روایت
مینموده و خود او از ادبیا و فضلا بشمار میآمده و کتب بسیاری در قراءت و عربیت تالیف
نموده.
- نامبرده آخرین ادیب اخفش لقب بوده و سال ۲۹۱ یا ۹۲ وفات یافته سیوطی
در طبقات النحاه در باب هاء از او یاد میکند.
- مترجم گوید: وی مینویسد: هرون سال ۲۰۱ متولد شده دانشمندی خوش صورت
بوده و قراءت اهل شام بوی منتهی میشود و هرگاه او حدیب نکرده بود نحوه قراءت
از میان آنها برداشته شده بود.
- مؤلف گوید: از جمله فوائد طبقات النحاه سیوطی آنکه نامبرده در حانمدهمان
کتاب پس از نامردن از یازده نفر ادیب اخفش نام مینویسد: ادیبانی که بنام احمر
شناخته شده چهار نفرند مشهورترین آنها دو نفر است.
- اعلم دو نفرند مشهورترین آنها یوسف بن سلیمان است.
- بارع دو نفرند.
- ابن ترکان شاه دو نفرند.
- نعلب دو نفرند.
- ابن حناره دو نفرند.
- ابو حیان دو نفرند.
- ابن درید دو نفرند.

- ابن الدهان چهار نفراند .
 رمانی سه نفراند .
 ابن ابی دوس دو نفراند .
 مولانا زاده دو نفراند .
 سیویه چهار نفراند .
 شلوبین دو نفراند .
 ابن اخت غانم دو نفراند .
 ابن قادم دو نفراند .
 ابن کرمان دو نفراند .
 ابن مرحل دو نفراند .
 نبطویه دو نفراند .

ابن هشام بسیاری هستند مشهورترین آنها هشت نفراند .
 مؤلف گوید از یکی از مدارک استفاده میشود کلمه 'هشام' ، نام دو برابر اس عدد
 است که نام برده شده‌اند و ما در باب عین بنام آنها اشاره خواهیم کرد .
 ابن یعیش سه نفرند .

و بطور اجمال نام آنها را در خاتمه کتاب نقل کرده و در محل مربوط شهر تک سه
 طور تفصیل شرح داده و ما نیز ترجمه هر یک از آنها را مناسب با وضع کتابمان در محل
 خود متذکر خواهیم شد مخصوصاً سعی میکنم مشهورترین و معدومترین آنها را نام ببرم
 و همچنین بزندگی هر یک از آنها که تالیفات زیادی دارد اشاره نمائیم .

(۵۲) ابو سعید احمد - فرزند خالد صاحب بنده کعبه نام برده از مراغه است که
 کاملاً برخوردار بود . ظاهر بن عبدالله بن طاهر او را از بغداد بحرانی فرستاد ، و
 در نیشابور توقف نمود و در آنجا المعانی والمواد را محتملاً منقول ادب ابو حنیف و با
 ابو عمر و شیانی و اس اعرابی ملاقات کرد و غربت الحدیث مخصوصاً آنقدر ادرسی
 نیاموخته بود از ابو سعید استفاده کرد و فرآورده‌های خود را بفرستاد عبدالله بن عبدالعقار
 که یکی از ادباء آنروزگار بود رساند . از فرائد دست آمد عبدالله از آنجه ابو سعید

آموخته بود اظهار خرسندی نکرد و صحنه نگذارد .

بهمین مناسبت بوی گفت ای ناسعید دست خود در دست من گذار آنگاه اطلاعات خود را که در صفحاتی گردآورده بود در دست نوسعید قرار داد و بوی گفت اینک با آنچه را در دست اختیار تو در آوردم دیدگان خود را سورمه کن تا هر چه بیشتر بینا کردی بر این طوریکه از فرآوردهای تو معلوم میشود هنوز آنچنانکه باید بینا نیستی .
 ابوسعید از آنها که پیش از وی صلاحدید ظاهر وارد پیشانور شده بودید از قبیل ابو عمیث و عوسجه مراتب اعراب را سیر فرا گرفت تا سرانجام در فن ادب پیشوائی ماهر شد در سیجه اسمر و ابوالهینم اطمینان فوق العاده بوی پیدا کردند .
 از آثار ابوسعید رد بر ابوعسید در عرب الحدیث والمصنف و کتاب الایات و امثال ابیهاست اسهلی . (۱)

مؤلف گوید ابو عسیده لعوی با هاء ثابت عمر از ابو عسید لعوی بدون هاء است بدیهی است در کتب نفاسر و ادب از ابو عسیده بسیار نقل شده است .
 ابو عسید از ساگردان ابو عسیده و ابورید و اصمعی و یزیدی و ابن اعرابی و کسائی و فرا و امثال ایشان بوده و نام او قاسم بن سلام است
 و ابو عسیده نامش معمر بن منی نمی بوده که از نوس و ابوعمر و اسفاده کرده .
 و شکفت ابیحاسب هر دوی آنها کنایی در عرب الحدیث تالیف کرده اند .
 آری ابوعسیده بطوریکه سوطی گفته بحسن کسی است که عرب الحدیث را تالیف نموده . و ما در محل خود شرحه هر دو اشاره خواهیم کرد .

(۱) سوطی از ابوسعید نقل کرده اصول شعر را یکی بعد از دیگری بر ابن اعرابی عرضه میداشتم و فواید آنرا در خاطر من مسردم در همان اوقات یکی از ساگردان شعر کتب را بر او عرضه میداشتم و من کاملاً بوجه منکر دو نکته های لازم بحفظ مسردم رووری از من برسد چرا ما بعد اشعار دیگران از سرودهای کتب سحبی بر من عرضه نموداری اظهار داسم فلا کنی اشعار او را بر ما عرضه داسم . و من همه آنها را فراگرفتم آنگاه مطالب مربوط را بطوریکه شنیده بودم بوی عرضه داشتم ابن اعرابی از حافظه و اسعداد من شکفت آمد .

(۵۳) ابوجعفر احمد - فرزند عبید بن ناصح بن بلنجر از نحات کوفه و از مردم دیلم و از موالی بنی هاشم بوده و به ابوعصیده شهرت داشته. صاحب بغیه گفته یا قوت اظهار داشته ابوعصیده از اصمعی و واقدی روایت میکرده و قاسم انباری از وی روایت مینموده.

ابوعصیده، مراتب ادب را به المعتر فرزند المتوکل فرا میداد. موقعیکه متوکل خواست المعتر را بولایت عهدی برگمارد ابوعصیده ویرا از مرندی که در میان شاگردان دیگر داشت پائین آورد و اندکی نهار آنروزش را تاخیر انداخت و او را بدون جهت کتک زد.

المعتر که از این عمل ناراحت شده بود مراتب را نوشته عرض پدرس رسانید. المتوکل، ابوعصیده را طلبیده پرسید چرا با فرزندم چنین رفتار کردی؟ ابوعصیده اظهار داشت شنیده‌ام امیر مؤمنان اراده کرده بود تا پدرس را به مقام ولایت عهدی مفتخر دارد من از جهت تنبیه او را از مرتبه‌ایکه داشت فروتر دانستم تا به اندازه فروتری توجه کند و نتیجه ناراحتی آرا احساس نماید در موقع خلافت کسی را از مقامی که دارد تنزل ندهد و بهارش را به تاخیر انداختم تا از ریج کرسی با خبر شود و هنگامیکه یکی از افراد اظهار کرسی کرد مره آرا حسیده باشد و بدون جهت او را آزردم تا از حقیقت ظلم با خبر شود و در هنگام امارت پیردستان بسزای نماید.

المتوکل ویرا تحسین کرده و ده هزار درهم بوی حاضر داد. این عدی اظهار داشته با آنکه ابوعصیده طبعاً مرد راستگویی بود در عین حال مطالبی که چندان قابل اعتماد نبود اراد میگرد. آثار او عیون الاخبار و الاشعار، المفصو، الممتود، المدک، الشرح، و غیره است. اینها.

ابوعصیده سال ۲۷۳ یا ۲۷۸ وفات یافت.

مؤلف گوید ابوعصیده معلم سبهد مدهنی بود که به این متوکل دستور داد تا پدرش را بکشد.

زیرا پسر متوکل بوی گفت پدرم از فاطمه زهرا صلوات الله علیها به بدی یاد کرد و آنمعهظمه ظاهره را، سب کرد اینک از شما درخواست میکنم تا بمن اذن دهید وی را از پای درآورم. ابو عصیده پاسخ داد نظر به آنچه از او اظهار داشتی که بمقام فاطمه زهرا جسارت نموده قتل او هرگاه بدست تو اتفاق افتد مسئولیتی بین خود و خدا نداری لیکن تاخیر قتل آستکه شش ماه پس از او بیشتر درنگ نخواهی کرد، زیرا کشنده پدرش از این عمر نخواهد کرد.

پسر متوکل پاسخ داد من هم بدین عمر اندک قناعت میکنم زیرا یقین دارم مانند چنین ملعونی را بر روی زمین باقی نگذارده‌ام.

سهمین مناسبت شیعی پس از قرارداد قتل که با عده از علما گذارده بود با طاق مخصوص پدرش ریختند و او را به بدترین وضعی کشتند.

و تفصیل این حکایت در تواریخ شیعه و امثال آن آورده شده و ما هم در ترجمه یعقوب بن سکیت انشاءالله به توضیح آن میپردازیم.

مترجم گوید توضیحی که مربوط به ابو عصیده باشد در ذیل ترجمه این سکیت ابرار نموده تنها از قتل این سکیت و علت آن که در برابر گفته یوشالی المتوکل اظهار داشت نو و فرزندان پست تر از قبر علام علی (ع) هستید مختصری تذکر داده.

سیوطی در تاریخ الخلفاء مرک المتوکل را بدین شرح میویسد.

المتوکل نخست فرزندش المسمر پس از آن المعمر و بعد از آن الموهب را بد ولایتعهدی خود انتخاب کرد، فاصله شد برابر علاقه ای که بد مادر المعمر داشت وی را به ولایتعهدی رسمی خود بر فرار داشت.

المسمر که از ابعمی سحت ناراحت شده بود تا بدرس در انحصار بد مسور برداخت و خواست تا بدسوسله ورا از حسین بضممی که گرفتد مسمر برآرد لیکن المتوکل بعفنده خود نافی بود.

المسمر ناچار در محال عمومی از بدرس بدگوئی مکرر اعافا همان اوقات علما برک علیه المتوکل دست نکارهائی مردد المسمر از فرصت استفاده کرد ساند اتفاق بیخ بفر از علما برک همحنا که المتوکل مسعول عس و بوس بود بوی حمله آورده او و

و وزیرش فتح بن خاقان را کشتند . قتل المتوکل پنجم شوال سال ۴۲۷ هجری اتفاق افتاد .
(۵۴) ابوالعباس احمد - فرزند یحیی بن زید بن سیار از ادباء مشهور و از پیشوایان
بزرگی بوده که اساس ادب بوجود وی استوار گردیده .

وی از مردم بنی شیبان و معروف به ثعلب است (۱) . کتاب الفصیح در نحو از آثار او است
این خلکان مورخ مشهور در الوفیات مینویسد ولاء معن بن زائده شیبانی را داشت
و پشتیبان او بود و در نحو و لغت امام کوفیها بشمار میآید .

ثعلب از ابن اعرابی و زبیر بن بکار استفاده کرده و اخفش اصغر و ابوبکر بن اساری
و ابو عمر و زاهد مطرز که معروف به غلام ثعلب بوده و امثال ایشان از وی روایت میکرده .
ثعلب محل وثوق ادباء و دلیل شایسته برای آنان بود .

ثعلب در قوه حافظه و استعداد فوق العاده معروف بوده و همگان او را بصداقت و
درستی میشناختند و در فن عربیت و روایت شعر قدیم مهارت سزائی داشته مخصوصاً
با حدیث سنی که داشته او را در شناخت اسلوب شعر بر بزم مردان این رشته بررسی
میدادند .

و بر اثر استعداد خدادادی که داشت هرگاه اس اعرابی در موضوعی در مانده مسدود
و از عهده حل آن بر نمیآمد از وی استمداد میکرد و تکفئه اعتماد داشت .
ثعلب گفته سال ۲۱۶ هجری بفرات رفتن علوم عربیت برداشت و آثار ابو حنیفه
در آنسال بود و در هیجده سالگی کتاب حدود فراء را مورد مطالعه قرار داد و در سن
بیست سالگی کلیه مسائل و آراء فراء را از حفظ دانسم .

ابو بکر بن مجاهد مقرئ گوید : ثعلب بمن گفت ای ابو بکر قرآنی قرآن را
اشغال بقرآن رستگار شدند و محدثان بمناسبت بوجه بروایت حدیث بر سر سینه
و فقهاء بر اثر توجه بمسائل فقهی بمقام فلاح نائل آمدند و من هم خیر از این دو گروه

(۱) در وجه تسمیه وی به ثعلب نوشته اند هر سطلی را که از وی سرسندید بر
اثر احاطه بکه داشت یا سحش را بهر حیلها بکند بود ایراد میکرد مانند روانه که هنگام
شکار از هرگونه حیلها بیکه ممکن باشد استفاده میکند و سکار خود را بدست میآورد .

سرگرم کردم ایکاش میدانستم سرانجام آخرتی من یا چنین اشتغالی کہ دارم بہ کجا منتهی خواهد شد .

ابوبکر گوید پس از آنکہ از وی جدا شدم شب آنروز در خواب حضور رسول خدا (ص) شرفیاب شدم فرمود ابوالعباس نعلب را از من سلام برسان و بگو تو صاحب دانش بی نہایتی هستی . ابو عمرو زاہد کہ معروف بمطرز بوده اظہار میدارد در مجلس ابوالعباس نعلب حضور داشتم سائلی مطلبی از او پرسید . گفت نمیدانم ، آنمرد بشگفت آمدہ گفت چہ گونه میدانسی و حال آنکہ محصلان فنون ادب از اطراف عالم پہلوہای شتران را برای رسیدن بحضور تو ناراحت میسازند و از ہر شہری برای استفادہ از مراتب علمی تو خویش و تبار خود را پشت سر میگذارند و بالاخرہ طی منازل و قطع مراحل میکنند . ابوالعباس پاسخ داد اگر مادر تو باندازہء مجهولات من سرکین چہارپایان را دارا میبود و آنها بہ ارث بتو میرسید مسلما از ثروتمندان بودی .

نعلب کتاب الفصیح را کہ در عین کوچکی مشتمل بر فوائد بسیاری بود نالیف کرد . نعلب سال ۲۵۵ ہجری متولد شد و دلیل سحت بر اینموضوع آنکہ می گفت من سال ۲۵۴ ہجری کہ مامون از حراسان میآمد او را دیدہ ام .

مامون در آنموقع از باب الحدید بعزم رصافہ خارج میشد مردم در دو طرف صف کشیدہ بودند و من بہمراہ پدرم در میان صف مردم حضور داشتیم پدرم مامون را من معرفی کرد و آنموضع را آن تاریخ کہ فرزند حرد سالی چہار سالہ بودم تا بحال از خاطر سردہ ام . نعلب در روز شنبہ سز دہم جمادی الاولی سال ۲۹۱ ہجری در بغداد درگذشت و در مقبرہء باب الشام مدفون شد .

علت مرگ او را چنین نوشتهاند روز جمعہ پس از نماز عصر از مسجد جامع بیرون آمد و همان اوقات کوس او کر شدہ بود حدیثک با زحمت میسید اتفاقا کناسی ہم در دست داشت قرائت میکرد ، اسی ورا سہ رده در کودالی انساد ہیکامکہ او را بیرون آوردند مانند افراد دیوانہ بود با ہما بحال و برا سہ مرل برده . نعلب از درد سر سخت میالسد و روز دوم درگذشت .

سیوطی در نعیہ گوید : موفعیکہ نعلب از دسایت کسی کہ از وی نامی نامادہ

بود معادل با دو هزار دینار و بیست و یک هزار درهم بود و نیز دکانهایی داشت که به سه هزار دینار تقویم میشد و تمام آنها بدخترش رسید یکی از شعرا در سوک او گفته :
 مات ابن یحیی فماتت دوله الادب و مات احمد انحی العجم والعرب
 فان تولی ابوالعباس مفتقدا . فلم یمت ذکره فی الناس والکتب
 پسر یحیی درگذشت و دولت ادب با درگذشت او رو به بیستی گذارد آری احمد
 مرد و عرب و عجم را که از همه‌شان در نحو استادتر بود سوگوار ساخت باید گفت اگر
 ابوالعباس جهانیرا پشت سرگذارد و بفقدان خود دوستانش را سوگوار نمود لیکن مردم
 از یاد او غفلت نمیکنند و کتابهای بنام او را بعظمت مینگارند .

آثار او المصون فی النحو ، اختلاف بین النحویین ، معانی القرآن ، معانی الشعر ،
 القراءات ، التصغیر ، الوقف والابتداء ، الهجا ، الامالی ، غریب القرآن ، الفصیح .
 برخی کتاب الفصیح را از آثار حسن بن داود رقی و بعضی از یعقوب بن سکیت
 میدانند .

علاوه بر آنها آثار دیگری نیز داشته .

از حکایات طریفه او که نقل شده خود او گفته موقعی بمنزل ریاشی برای فراگرفتن مطالبی
 میرفتم روزی شعر ذیل را بحضور او قرائت کرده .

ما تنقم الحرب العوان منی بازل عامی صغیر السن
 جنگهای پی در پی از من هیچگونه کراهتی ندارند زیرا من مانند شترلب شکافه
 هستم که وارد سال هشتم یا نهم شده و تازه دندان در آورده باشد .
 از من پرسید بازل را برفع باید خواند یا به نصب؟ از پرسش وی ناراحت شده
 اظهار داشتم مگر من برای پاسخ چنین سئوالی نرد تو آمده‌ام نظر من موضوع است
 غرض استفاده از مطالب عالیتری است . اینک برای اینکه پرسش شما را بشنوم پاسخ
 نگذارده باشم میگویم مرفوع میخوانیم بحبت استیاف ، منصوب میخوانیم بعنوان حال
 مجرور میخوانیم بمنظور تبعیت .

ریاشی شرمنده شد پاسخی نداد .

گفته است محمد بن عبدالله بن طاهر در نوشته‌های خود من لا الف در هم واحده

با ہاء مینوشت و ہرگاہ نامہء بدست او میرسید کہ کلمہء واحد را بدون ہاء نوشتہ بودند
واحدہ با ہاء تصحیح میکرد و کاتبان او ہم بر اثر ہراسی کہ از وی داشتند نمیتوانستند
بادرسب بودن آنرا بوی بفہمائند .

کم کم اینمعنی برای او مسلم شد کہ نویسندگان وی چنین کلمہایرا ناصواب میدانند
روزی سخن گفت میدانی فراء برای چہ جہتی کتاب الہاء را تصنیف کردہ؟ پاسخ دادم
بہ ، گفت کتاب مزبور را برای پدر من عبداللہ و بامر جدم ظاہر تصنیف نمودہ ، پاسخ
دادم آری او علاوہ بر کتاب مزبور کتابہای دیگری از قبیل المدکر و الموءنت ہم دارد
گفت در آنہا چہ نوشتہ است و مطالب آنہا چہ قرار است؟ پاسخ دادم از حملہ موضوعاتی
کہ میتوان از آن استفادہ کرد آنستکہ الف در ہم واحد صحیح است و واحدہ نادرست .
محمد از این سخن منبہ شد و از آن بہ بعد واحد مینوشت .

ابو طیب لغوی گفتہ : نعلب در فن لغت بہ این الاعرابی اعتماد داشت و در علم
نحو از سالمہ بن عاصم پیروی میکرد و کتب ابو زید را از اسجدہ روایت مینمود و کتب
ابو عبیدہ را از ابن الاثرم روایت مینمود و کتب اصمعی را از ابونصر و کتب ابو عمرو را
از فرزندس عمرو روایت مینمود .

نعلب دانشمدی بفقہ و محکم کار و بی بیاز از شہرت طللی بود و بقناعت زندگی
خود را ادارہ میکرد و با مرد ناسازگارینہائی داشت .
کسی باو گفت مرد ترا بیاد نحو و اسنہزاء گرفنہ .

برسید با چہ سعری و بچہ وسیلہء نحو نمودہ؟ گفت با اسدو شعر :

اقسم بالمنسم العبد و مشککی الصب الی الصب

لو اخذ النحو عن الرب ما رادہ ان عمی الفلب

و نا آن بابہ وبرا نحو کردہ کہ علم نحو برای نعلب بحر از تاربت دلی نتیجہء

دیگری نحو اهد دا ہر چند ہم آرا الہام از طرف خدا بدانیم .

نعلب سر از سیدن دو شعر فوق اطہار دانست از کسی سیدہام کہ او از ابو عمرو

علا چنین نعل کرد :

فصب عند العسر والعرضا

یشمی عند بی مسمع

و لم اجبه لاحتقاری به من ذایعض الکلب ان عضا (۱)
 در نزد بنی مسمع کسی از من نکوهش کرد که اگر قرار شود دندان کینه تیز نماید
 سگ را هم دندان میگیرد و من بجهت پستی و ناچیزی او هیچگونه پاسخی باو ندادم و
 از اینراه خود و آبرویم را نگهداری کردم .
 از اساتید ثعلب که وی افتخار حضور آنها را داشته .
 احمد بن ابراهیم که قبلاً نامبرده شد و محمد بن احمد بن کیسان نحوی و محمد
 بن سلام جمحی و علی بن معیره الاثرم و سلمه بن عاصم و عبیدالله بن عمر القواریری (۱)
 و امثال ایشان .

ثعلب فن قرائت را از سلمه بن عاصم از ابو الحارث از کسائی و همچنین از فراء

(۱) ظاهراً بایستی مصراع اخیر من ذا مصراع یثمنی باشد و مصراع فصنت مربوط
 به ولم اجبه هر چند در بغیة الوعاه مانند مؤلف ایراد کرده .
 (۲) ذهبی در تذکره الحفاظ مینویسد ابو سعید عبیدالله قواریری از بزرگان
 پیشوایان حدیث و قرائت بود و در روزگاری که در بغداد میزیسته کسی از جهت فن حدیث
 بیایه^۱ او نمیرسید ثعلب گوید صد هزار حدیث از وی شنیده ام قواریری سال ۲۳۵ وفات یافت
 ذهبی ذیل احوال وی این حدیث را بسند خود از وی از جابر بن سمره از رسول خدا (ص) نقل
 کرده فرموده موقعیکه قیصر هلاک شد قیصری پس از او نخواهد بود و موقعیکه کسری هلاک
 شود کسراعی پس از او نخواهد بود ، سوگند بخدا نیکه جانم در دست اوست گنجینه های
 آنها را در راه خدا تقسیم میکنید و در ذیل احوال ثعلب مینویسد ما سرده علامه^۲ محدث
 و شیخ لغت و عربیت بوده سال ۲۵۰ هجری متولد شد و از شانزده سالگی شروع بحفظ
 علم نموده تا بزرگی بی نظیر شد و بمناسبت اینکه صد هزار حدیث از قواریری روایت کرده
 و استماع نموده ما نام او را در ردیف حفاظ و محدثان یاد کردیم ثعلب بررکی مندب و
 نیکوکار و خوش حافظه بود و از سال ۲۲۵ هجری یعنی سن ۲۵ سالگی او اهل علم از
 اطراف بمدرس او حضور می یافتند و از مراتب علمی او استفاده میکردند و در جمادی الاولی
 سال ۲۹۱ هجری وفات یافت .

روایت میکرده و در اینخصوص کتاب ارزنده^۱ گرد آورده .
و بطوریکه از دانی در طبقات القراء نقل شده ابن مجاهد و ابن الانباری و امثال
ایشان فی قرائت را از وی روایت می نموده اند .
بیس از این گفتیم اخفش اصغر از ثعلب استفاده میکرده اکنون میگوئیم منظور ما از
نامبرده علی بن سلیمان بغدادی است که از شاگردان معروف او بوده نه شیخ ابوالعباس
احمد بن محمد موصلی نحوی که دومین اخفشهاست و بطوریکه از بعضی مدارک استفاده
میشود کتاب تعلیل القرائات السبع از آثار اوست موصلی هم از شاگردان ثعلب است .
و همچنین شیخ ابوالحسن سعید بن مسعده مجاشعی که اصغر از ابوالحطاب بوده از
شاگردان ثعلب است و منظور ما از اخفش اصغر او هم نیست .
و از شاگردان ثعلب ابوالحسن ، احمد بن علی بن محمد بن عبید بن ریراسدی
معروف به ابن کوفی است .
صاحب طبقات گفته نامبرده در خط استادی مشهور بوده و در صبط و صحت آن
مهارت خاصی داشته و کتب بسیاری گرد آورده و کتابخانه^۲ ارزنده^۳ داشته و در روایاتی
که از اعلام عصر مینموده نهایت درستی و صداقت را بکار میرده .
آثار او اللهمز ، معانی الشعر ، العوائد والفلائد در لغت (۱) .
از شاگردان اوست محمد بن عباس یزیدی و نبطویه سابق الدکر و هرون بن حانک
صربر نحوی که دلیل ترجمه رحاج نامبرده شد .
و از شاگردان اوست شیخ مقدم ادیب کامل ابو موسی سلیمان بن محمد بن احمد
نحوی بغدادی معروف به حامض .
و از شاگردان اوست شیخ احمد بن محمد بن عبدالله معندی .
بطوریکه از یاقوت نقل شده نامبرده از فرزندان معدی بن عباس بن عبدالمطلب
است و یکی از نحوات کوفی است که در فن نحو و عربی شهرتی بسزا داشته و او خود از
موجهین اصحاب ثعلب بوده و سال ۲۹۲ هجری وفات یافته .

(۱) سیوطی نوشته نامبرده سال ۲۵۴ منولد شده و در دیفعدده ۳۴۸ وفات یافته .

خلاصه باید گفت اصحاب و شاگردان ثعلب بسیار اند و ما بهمان چند نفری که نام بردیم اکتفا نمودیم .

کتاب الفصیح او در روزگار او بمنزله کتاب سیویه بوده در زمان وی بلکه الفصیح از کلیه کتبی که در فن نحو تالیف یافته برتر و با ارزشتر بوده و همه دانشمندان آنرا تلقی بقبول کرده اند و توجه مخصوصی بشرح و بیان آن داشتند و شروح و حواشی و نقض و ابرام بسیاری زیاده از آنچه بر کتب دیگران مینگاشتند برای آن بوجود آوردند .

شیخ ابوالحسن علی بن ابوزید محمد بن علی استرآبادی که اردانشمندان شیعه و امامی مذهب بوده کتاب الفصیح او را بسیار تدریس میکرد و همواره مورد توجه فرار میداد تا بهمین مناسبت بفصیحی ملقب شد .

فصیحی علم نحو را از عبدالقاهر جرجانی استفاده کرده و ملک النحاه از شاگردان وی بوده .

فصیحی پس از خطیب تبریزی مدرس نظامیه بغداد شد در همان اوقات وی را به مذهب تشیع متهم کرده و از اینراه خواستند او را از موقعیتی که داشته سیدازند . فصیحی با خونسردی تمام و بدون آنکه سنگ ریاست طلبی بسینه بزد اظهار داشت آری من از تشیع هیچگونه باکی و عاری ندارم از سر تا پپای مرا نور تشیع فرا گرفته .

اعتراف فصیحی ایجاب کرد ویرا از مقام تدریس نظامیه خلع کرده و ابو منصور جوالیقی آتی الترجمه را بجای او منصوب نمودند .

و عده از ادباء کتاب الفصیح را منظوم ساخته اند . از جمله ابو عبدالله محمد بن محمد بن جعفر بن مشتعل معروف بدلیانی اندلسی مزی از ادباء و نحاح بوده ارجوزه در علم کتاب و همچنین کتاب الوفا از آثار اوست . دیگری شیخ ابو عبدالله محمد بن احمد بن علی بن جابر اندلسی هواری مالکی معروف به ابن جابر ، از آثار او شرح کبیری است بر الفید این معط و امثال آن ، شیخ ابو علی احمد بن جعفر دینوری یکی از میرزین نحاه بوده .

صاحب طبقات مینویسد نامبرده با اینکه داماد و شوهر دختر ثعلب بود در عین

حال هیچیک از مراتب علمی ثعلب را فرا نگرفت بلکه از منزل ثعلب خارج و از پیش ثعلب و شاگردان او همچنانکه دم در ایستاده بودند میگذشت و بخانه میرد برای اخذ علم و کمال میرفت و هر چند هم ثعلب او را از این عمل نکوهش میکرد اعتنائی به گفتار او نمی نمود .

دینوری پس از طی کمالات وارد مصر شد و در همان اوقات اخفش صغیر سابق الذکر وارد مصر گردید بمجردیکه دینوری از ورود او با خیر شد از مصر به بغداد رفت موفعیکه شنید اخفش به بغداد آمده بار دیگر بمصر مراجعت نمود .

از آثار دینوری المهدب در علم نحو و ضمائر القرآن و امثال اینها بوده و الکتاب سیویه را از مازنی فرا گرفته و سال ۲۸۹ در گذشته .

ابو عمر و زاهد مطرز معروف به علام ثعلب قابل توجه بوده و ارتباطی به نام بردگان از شاگردان او ندارد و بزودی در باب محمدین از او نام میریم انشاء الله .

ریاض العلماء پس از ترجمه ثعلب مینویسد ثعلب غیر ثعلب نحویست و کلمه ثعلب را با تاء منقوطه و غین معجمه ضبط کرده و افزوده نامبرده از قدماء نحویها و معاصران میرد بشمار میآید و علم نحو را از اخفش اوسط فرا گرفته .

لیکن هرگاه بحقیقت توجه کنیم خواهیم فهمید اظهاریه افندی دور از واقع است سابر این بهتر است ثعلب و ثعلب را نام یک فرد دانسته و اختلاف در وجه ضبط لقب است .

علاوه بر آن از خط ملا محمد تقی مجلسی ره و بعضی از افرادی که از حقایق امور بی خبرند نقل شده لقب مزبور را با تاء دو نقطه و غین معجمه خیال کرده بدیهی است چنین خیالی محض استیاه است .

صاحب طبقات در پایان کتاب در باب تاء منله از حسن کی و الفات اظهار مدارد ثعلب لقب دو نفر از دانشمندان مسهور ترشان امام ابوالعلاء احمد بن حنبل و دوم محمد بن عبدالرحمن نصری نحوی است .

مؤلف گوید محمد بن عبدالله بن ابوب محرومی و امثال او روایت میکرده و طبرانی هم از او روایت میکرده .

و ممکن است اشتباه صاحب ریاض که پنداشته تغلب غیر ثعلب است از اینجا ناشی شده که ثعلب با ثاء نام دو نفر دانشمند است .

والا تا بحال تغلب نام با ثاء منقوطة که از دانشمندان نحاه باشد برای ما ثابت نشده آری نام بزرگ یکی از قبیلہ‌های قدیمی عرب بوده است .

(۵۵) ابوالحسین احمد - فرزند ابراهیم سیاری از اجلاء شیوخ شیعه بشمار می‌آید

سیاری داعی ابو عمرو زاهد مذکور است که گفتیم صاحب ثعلب و غلام او بود و در نحو و لغت شهرتی دارد .

از خط شهید اول که از بزرگان اصحاب ما بشمار می‌آید نقل شده او بکر بن حمید از ابو عمرو زاهد پرسید سیاری کیست ؟

پاسخ داد سیاری داعی من بود مدت چهل سال مرا به آئین رافضیها دعوت میکرد من به سخن و خواسته او توجهی نمیکردم و همچنین مدت چهل سال هم من او را بد طریقہ سنت میخواندم خواسته مرا اجابت نمی نمود .

(۵۶) ابوالعباس احمد - فرزند عمر بن سریج فارسی شیرازی از مشاهیر شیوخ

شافعی مذهب بوده .

صاحب تلخیص الآثار ذیل ترجمه شیراز مینویسد : شیراز هوایی سالم و آبی کوآرا دارد خیرات بسیار و غلات فراوان در آن شهر موجود می‌آید و حاکم شمس سهرهای فارس است . و بنام شیراز بن طهمورث نامیده شده و برج و باروی او فرمان سلطان الدوله استوار گردیده . کسیکه ظرف یکسال در آنجا زیست کند رندگی حوش حالی از اندوختی بدست خواهد آورد .

در شیراز سینه‌های می خوش که بومی از آن سرین و سیم دیگر آن برس نامند ...
در نزدیکی شیراز دشت ارژن است که منسی دربارہ آن کفند رسد دست الارژن

الطول) . (۱)

(۱) فرصت الدوله در آثار عجم مینویسد دست ارژن و ارژن نام مادام کوهی است

و چون در آن دشت ار آن درخت بسیار است بدین نام خوانده شده بر حدیث کعبه

و قاضی ابوالعباس احمد بن سریق یکی از مجتہدین مذهب شافعی کہ بیش از چہار صد مجلد اثر دارد بدانجا منسوبست .
 صاحب وفيات از طبقات الفقہاء شیخ ابو اسحق شیرازی نقل کردہ : نامبرده از بزرگان شافعیہا و پیشوایان مسلمانان بودہ و او را باز اشہب میگفتند .
 وی در شیراز بمنصب قضاوت نامزد شد و از کلیہ اصحاب شافعی حتی از مزی ہی ہم برتر و بالاتر بود و فہرست کتب او بچہار صد مجلد میرسیدہ .
 تا آنجا کہ گوید : شیخ ابو حامد اسفراینی میگفتہ ما با ابوالعباس در ظواہر فقہ ہمکاری و ہمقدمی داشتیم لیکن او در دقایق و امور مخفیہ آن بر ما مقدم بود .
 ابن سریق ، علم فقہ را از ابوالقاسم انماطی فرا گرفت و فقہاء دیگر از او آموختند و از دسترنج او مذهب شافعی رواج یافت .

دویست نفر جمعیت دارد و حاصل آنجا گندم و جو است و در سمت شمال آن کوه مرتفعی است و در دامان آن درختان بسیاری است و اطراف آن ہمہ سبز و خرم است در حوالی آن بقعہ کوچکی است کہ قدمگاہ میامند و میگویند در آنجا حضرت امیر (ع) سلمان را از چنگال شیر نجات داد و اکنون آن بقعہ زیارتگاہ است و آن سرزمین اکثر محل شیر و خوک و امثال آنهاست .

وقتی از اوقات ابوشجاع عضدالدولہ برای شکار بدشت ارژنہ رفتہ بود ابوالطیب متنبی ملازم خدمتش بود و در آنجا اشعار بسیار گفتہ بود از جملہ این چند شعر :

سقیما لدشت الارزن الطول	بیس المروح الفیح و الاعیال
مجاور الخنزیر و الریبال	راسی الحماویص من الاسال
مستشرف النذب علی الغزال	مجتمع الاصداد و الاشکال

خدا دشت ارژن طولانی را سیراب کند دشتی است کہ دارای چراگاهها و بیشہها و بیابانهای پہناوری است دشتی است کہ همسایگان آن شیران و گرازانند و بانداڑہ شیر دارد کہ بچہ گراز از بچہ شیر گریز است دشتی است کہ حرس بر آہو حملہ میکند و محل اجتماع اصداد است .

ابن سريج با ابوبکر محمد بن داود ظاهري مناظره و مباحثه مینمود .
روزی ابوبکر بوی گفت ساعتی مرا مهلت ده، گفت از این ساعت تا قیام که
روز قیامت است ترا مهلت دادم .

روز دیگر به ابن سريج گفت با تواز یا سخن میگویم و تواز سر پاسخ میدهی . اس
سريج گفت گاو همچنین است هرگاه سم خالی کند با شاخ حرکت میکند .
در روزگار ابن سريج گفتند خدايتمتعال در آغاز مائه (سده) اول هجری عمر
بن عبدالعزیز را بر سر بر خلافت برقرار کرد تا کلیه سنن الهی را برقرار داشت و ریشه
بدعت را نابود ساخت و در مائه دوم امام شافعی را بر گماشت تا سنت الهی را ترویج
کرده و بدعت را ریشه کن نموده و در مائه سوم ترا یاری کرده تا سنت را احیا نموده و
بدعت را نابود ساخته ای .

ابن سريج با تمام فضائلی که داشت نظم را در کمال زیبایی میسرود .
ابن سريج در سن پنجاه و هفت سالگی پنج روز از ماه جمادی الاولی نافی مانده
سال ۳۵۶ هجری در بغداد وفات یافت و در خانه خود در بازارچه غالب واقع در جانب
غربی محله کرخ مدفون شد . (۱)

جد ابن سريج، که بنام سريج خوانده میشده در نهایت نیکوکاری و صلاح بوده
و این نام را بضم سین و فتح راء و جیم معجمه ضبط کرده اند .

نقل کرده اند نام برده فارسی زبان بتمام معنی بود بطوریکه هیچ جمله از عربی
را نمیدانست، موقعی حضرت باریتعالی را در خواب دید ناوی به کفنگو برداشت در
پایان باو فرمود ای سريج طلب کن او هم در پاسخ عرض کرد یا خدا سريج
انتهی .

پارسی ربانان تا بحال نظیر همان جمله را صرب المل قرار داده منکوند رحمن سر
بسر . تلخیص الاثار از علی بن حسین بن عساکر از ابوهریره از رسولخدا (ص) نقل

(۱) طبقات الشافعیه مینویسد ابن سريج در سن چهل سال و شش ماه سال ۳۵۷
وفات یافت، ریحانه ماه وفات او را بیست و پنجم ربیع الاول و یا جمادی الاولی نوشته .

کرده فرموده. خدایمتعال در آغاز هر صد سالی یکی از بزرگان را بر می‌انگیزاند و نیرو میدهد تا دین امت مرا تجدید و احیاء نماید.

آنگاه در نایب آن بیان شریف اظهار داشته.

ماه اول عمر بن عبدالعزیز ماه دوم محمد بن ادریس شافعی ماه سوم احمد بن سربخ ماه چهارم ابوبکر باقلانی ماه پنجم ابو حامد غزالی ماه ششم محمد بن عمر رازی که سال ۶۰۶ در روز عید فطر در هراه وفات یافته، استهی. (۱)

مؤلف گوید: احمد بن سربخ غیر از ابوالعباس احمد بن عمر بن هلی طرف برجی است که از فقهاء و نحاح عصر خود بوده.

و همچنین غیر از احمد بن عمر بن یوسف بن علی حلی است که به این کتاب الخزانة معروف بوده.

و همچنین غیر از احمد بن عمر بصری نحوی است که محمد بن معلی از دی ار او را ابو بشر از ابوالفرج انصاری از این سکیت روایت میکند.

یکی از بزرگان ساگردان ابن سربخ، شیخ ابوالحسین احمد بن محمد معروف بدان فطان بغدادی است.

این فطان در اصول فقه و فروع آن تالیفات بسیاری بدادگار گذارده و ریاست حکومت و تدریس بغداد محصور بدو بوده و سال ۳۵۹ هجری وفات یافته.

مرحوم گوید: ابواسحق سراری در طبقات الفقهاء مسویسد این فطان آخری داسمندی است از اصحاب ابن سربخ که ما او را می‌سازیم.

و در همان کتاب پس از ابن سربخ طفله پس از او را نام مسرد و مسویسد:

(۱) محدثین هر مائه را در بزرگان شیعه حسن نام برده‌اند ماه اول حضرت صادق (ع) دوم حضرت رضا (ع) سوم عبدالاسلام کلینی چهارم شیخ مفید پنجم ابن سهر آشوب ششم ابن ادریس هفتم علامه حلی هشتم شهید اول نهم محقق کرکی دهم محقق سوشتری یازدهم علامه مجلسی دوازدهم آقا آفرینیهایی سزدهم علامه بحر العلوم چهاردهم میرزا محمد حسن سراری نوزدهم اسرار هم.

اکثر دانشمندان این طبقه از شاگردان ابن سریح بوده .
 از آنجمله ابوالطیب بن سلمه بغدادی که عالمی جلیل بوده .
 طبقات شافعی مینویسد ابوالطیب نامش محمد و بسیار با هوس بوده و در جوانی
 در ماه محرم سال ۳۵۸ وفات یافته و پدرش فصل از ادب او بوده و حدیث سلمه بن عاظم
 شاگرد فراء و استاد ثعلب بوده و ثعلب از او بسیار نقل کرده .
 از آنجمله ابوبکر محمد بن عبدالله بغدادی معروف به صریحی متوفی ۳۳۵ هجری .
 از آنجمله ابوالعباس احمد بن احمد طبری معروف به ابن الفاص متوفی ۳۳۵ هجری
 از آنجمله ابوبکر محمد بن علی قفال متوفی ۳۳۶ هجری .
 از آنجمله ابواسحاق ابراهیم بن احمد مروری سابق الدکر متوفی ۳۴۵ هجری .
 از آنجمله قاضی ابو علی حسن بن ابو هریره بغدادی متوفی ۳۴۵ هجری .
 طبقات شافعی مینویسد : نامرده معروف به ابن اسی هریره بوده زیرا پدرش با
 گریه‌ها انس و علاقه مفرطی داشته و آنها را از هر کجا بدست میآورد و بکهداری میکرد
 و خوراک میداده .
 از آنجمله ابوبکر احمد بن الحسن سراری متوفی ۳۵۵ هجری .
 از آنجمله ابو جعفر احمد بن محمد استرآبادی .
 (۵۷) ابوالعباس احمد - فرزند محمد بن سعید همدانی کوفی معروف به ابن عقده
 از محدثین بزرگ و حافظ عصر خود بوده .
 علامه حلی اغلی الله مقامه ابن عقده را نامرده و مسوسد در ریافت و حلالیت
 و کثرت حفظ مشهورتر از آنست که از وی نام نبردم .
 ابن عقده ، دانشمندی ریعی و حارودی بود (۱) و بهمن عقده نامش بود
 وفات یافت .

(۱) شهرستانی در ملل و نحل مسوسد حارودیداران ابوالحاروداند و معتقداند
 رسولخدا (ص) علی (ع) را بعد از امامت شیخ از خود بوسیف کرد و او را بدین عنوان
 نام نبرد و پس از او علی (ع) را امام میدانند و معتقداند مردم در امامت انحصار

نجاشی گفته در میان اصحاب حدیث مرد با حلالتی بود و در قوه حافظه و استعداد حفظ احادیث شهرتی بسزا داشت وی زیدی جارودی بود و با همین عقیده در گذشت .
و از آنجا که با اصحاب ما آمیزش داشت و او را محترم می دانسته و به و نایب و امانت او اطمینان داشتند او را در ردیف اصحاب ما نام برده اند آثاری داشته از جمله کتاب اسماء الرجال در این کتاب نام چهار هزار نفر راوی را نقل کرده که همه از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند . و در ضمن نام برداری از هر یک حدیثی را که او از آن حضرت نقل کرده ایراد نموده .

این عقده سال ۳۳۳ در کوفه وفات یافت .

شیخ طوسی گفته گروهی می گفتند این عقده گفته صد و بیست هزار حدیث را سند حفظ داشتم و سیصد هزار حدیث را با سند مربوط به آنها مورد مذاکره قرار میدادم .
تلعکبری که از شیوخ ماست از دار قطنی روایت کرده مردم کوفه مجتعا معتقدند از زمان ابن سعود صحابی تا روزگار ابن عقده کسی مانند وی دارای چنین حافظه و استعداد نبوده .

و او در یکی از مجالس مناظره ادعا کرد میتواند با سیصد هزار حدیث از احادیث اهل بیت را رفیق خود بمباحثه پردازد و او معتقد بود مطالب و اطلاعاتی را که مردم دارند او از همه شان با خیر است و آنچه را او میداند دیگران اطلاعی ندارند .

نقصیر کردند زیرا به از حقیقت وصف تعقیب نمودند و به از موصوف و به از احبار خود او بکر را نفس نموده اند از اسحبه کافر شدند و از آنجا که رید حسن عقیده داشت ابوالحارود با وی مخالف برداشت حارود به امام را از علی بن حسن و حسین و علی بن الحسن و از او به رید و از او به محمد بن عبدالله بن حسن بن حسین بن موسی می دهید و او را امام میداند و ابوحنیفه سر با محمد بنعت کرده بوده و چون منصور موحده شد ابوحنیفه را ریدایی کرد تا در حسن مرد و پس از قتل محمد امام را موحده به محمد بن قاسم بن علی بن الحسن میداند . ابوالحارود را حضرت باقر (ع) سر حوث نامیده بود و سر حوث نام سلطان کوری بود که در دریا سکونت داشت .

و از او حکایت کرده‌اند موقعی میخواست سفری برود کتب او را ششصد شتر بار کرده بودند و یا ششصد بسته قابل حمل بود .
از ابن کثیر و ذهبی و یافعی در تاریخ‌هایشان نقل شده این عقده در مسجد جامع براهای کوفه (۱) می‌نشست و احادیثی در مطالب شیخین نقل میکرد .

(۱) از معجم البلدان حموی نقل شده براهای نام محله بود که در قلعه کرج و طرف جنوبی باب محول واقع شده بود و مسجد جامعی در آنجا ساخته بودند که شیعیان در آن نماز می‌گذاشتند و هم گویند قبل از زمان راضی بانه خلیفه عباسی ، سعیدان در آن اجتماع میکردند و صحابه را سب میکردند راضی امر کرد ناگهانی در آن مسجد ریختند و هر که را یافتند کشته و جمعی را حبس نمودند و مسجد را خراب کرده با زمین هموار نمودند . شیعیان این خبر را بحکم ما کانی امیرالامراء بغداد رسانیده بحکم دستور داد دوباره آن مسجد را بنا کرده و وسعت داده و نام راضی را در سردر آن نفس کرد .

محل براهای پیش از بنیان بغداد وجود داشته مردم میگویند موقعیکه حضرت امیر برای جنگ با خوارج نهر روان حرکت کرد از آنجا عبور نموده و در آن مسجد نماز گذارده و بحمام آن قریه تشریف برده . و ابوشعبی براهی عابد منسوب بدین محل است و او نخستین کسی است که در این مسجد ساکن بوده و در آنجا حانه ارنی برای خود ساخته عبادت میبرد اخت روزی دختر یکی از بزرگان و ثروتمندان وارد مسجد شده بطرف خانه ابوشعبی توجه کرده مجذوب حال وی گردیده اظهار داشت من میخواهم کنیز تو باشم و خدمت ترا بنمایم ابوشعبی گفت در صورتی خواسته تو پذیرفته است که اگر کنیز بیرون آئی ، دختر پذیرفت لباس تجمل بیرون کرد و بلباس پارسان در آمد ابوشعبی او را بهمسری خود درآورد بمجردیکه وارد کلبه او شد دید حصر کهنه بر پای خود انداخته تا از رطوبت زمین جلوگیری کند دختر گفت تا این حصر را برنداری من تا تو زیست نخواهم کرد زیرا از تو شنیدم میگفتی زمین خطاب میکند ای پسر آدم من من و خودت حجایی قرار میدهی و حال آنکه فردا در دل من قرار خواهی گرفت .

بهین ملاحظه روایات او از درجه اعتبار ساقط است در صورتیکه با قطع نظر از آن موضوع در وثاقت و صداقت او هیچیک از بزرگان حرفی و خلافتی ندارند .

مؤلف گوید . فرزند این دانشمند ، ابونعیم محمد بن احمد بن عقده از حفاظ حدیث بوده و برخلاف آئین پدرس از اجلاء شیعه امامیه بشمار میآمده و در حفظ احادیث مقام بزرگی داشته و استاد تلکبری معروف بوده .

علامه نامبرده را در بخش اول خلاصه نامبرده و او را چنانچه نوشتیم ستوده و پدرس را در بخش دوم اسم برده .

کفیم پدر و پسر حافظ احادیث بودند زیرا پدرس متجاوز از صد هزار حدیث مسد از حفظ داشت و لفظ حافظ در اصطلاح اهل درایه و حدیث بکسی گفته میشود که آموختار از احادیث از برداشته باشد چنانچه حجت بکسی اطلاق میکنند که سیصد هزار حدیث را از برداشته باشد و حاکم بکسی میگویند که حفظ او بنام مراتب احاطه داشته باشد .

لیکن قراء و اهل نجوید حافظ بکسی میگویند که تمام آیات قرآن را با بهترین نجویدی مطابق با قراءات دهگانه یا هفتگانه یا لاقول یکی از آنها تلاوت نماید .

در عین حال حافظ بدین معنی را نمیتوان بمنرحم اطلای نمود هر چند بطوریکه از بعضی مقامات استفاده میشود حافظ بدین معنی نیز بوده .

مرحم گوید . شیخ بوری در حاتم بسندرک از منافق اس شهر آشوب نقل کرده بقاتی که از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند چهار هزار نفر بوده و این عقده نامبردگان را در کتاب خود یاد کرده و من باین کتابیکه مشتمل بر نام چهار هزار راوی و چهار هزار حدیث است که دلیل نام هر یک نقل کرده اعماد دارم و مورد قبول مست .

وساکرد بررکوارس ابوعبداللہ محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب عینش منویسد این عقده از دانشمندی بسبب که توان در وثاقت و علم حدیث او شبهه وارد آورد همچنین درباره رحالی که از وی روایت کرده اند .

خلاصه در جلالت پدر او و رحال راوی که معدودی از آنها را نام میریم شبهه و سکی وجود ندارد و آنها عبارتند از نعمانی ، تلکبری ، محمد بن احمد بن حیدر ،

محمد بن احمد بن داود ، عبدالله بن محمد بن ابوطاهر موسوی ، ثقة الاسلام کلینی ،
 احمد بن محمد بن صلت اهوازی ، احمد بن حسین قطان ، عبدالله بن احمد بن جلیان ،
 ابوبکر وراق دوری ، محمد بن جعفر نحوی ، ابوالحسن تمیمی ، جعفر بن محمد ادیب ،
 محمد بن عمر بن یحیی .

شیخ طوسی در فهرست نسب ابن عقده را چنین یاد کرده احمد بن محمد بن
 سعید بن عبدالرحمن بن زیاد بن عبیدالله بن زیاد بن عجلان مولى عبدالرحمن بن
 سعید بن قیس سبیعی همدانی معروف به ابن عقده حافظ .
 در وثاقت و جلالت و کثرت حفظ شهرت فوق العاده داشته و مشهورتر از آنستکه
 یادآوری شود .

این عقده جارودی زیدی مشرب بود و بدین رویه بود تا وفات یافت و از آنجا
 که با اصحاب ما زیاد آمیزش داشت و روایات بسیاری از آنها نقل کرده ما نام او را در
 ردیف اصحاب امامیه یادآور شدیم .

این عقده کتب بسیاری داشته از جمله کتاب التاریخ در این کتاب از تسعه و سنی
 که راوی حدیث بوده اند و اخباریکه نقل کرده اند بحث نموده و ملاحظات ریادی از آن
 نگاشته شده لیکن با تمام نرسیده ، کتاب السنن کتاب بزرگی است که یکبار سر را کفایت
 میکرده و تالیف چنین کتابی برای دیگری سابقه نداشته ، کتاب من روی عن امیرالمؤمنین
 (ع) کتاب من روی عن الحسن والحسین کتاب من روی عن علی بن الحسین (ع) .
 کتاب من روی عن ابی جعفر محمد بن علی کتاب من روی عن رید بن علی ، کتاب الرحان
 در این کتاب از کسانی بحث کرده که از جعفر بن محمد (ع) روایت کرده اند کتاب الحجر
 بسم الله الرحمن الرحیم ، کتاب اخبار ابی حنیفه ، کتاب الولایه و من روی عن محمد بن
 کتاب فضل الکوفه ، کتاب من روی عن علی انه قسم الحنذ والبار کتاب الدالیر ، مسند
 عبدالله بن بکیر بن اعین حدیث الرایه کتاب الشوری ، کتاب ذکر النبی (ص) والصخره
 و الراهب و طرق ذلک ، کتاب الاداب کتاب بزرگست که مسمل برکت بسیارست مانند
 کتاب المحاسن برقی کتاب طریق تفسیر قول الله عزوجل انما اب مدبر و لکل نوم هاد
 کتاب طرق حدیث النبی (ص) لعلی (ع) است منی منزه هرون من موسی کتاب سمنیه

من شهد مع امیرالمؤمنین (ع) حروبه من الصحابه والتابعین کتاب الشیعه من اصحاب الحدیث کتاب من روی عن فاطمه (ع) من اولادها کتاب یحیی بن حسین بن زید . پس از این مینویسد ابوالعباس احمد بن سعید سال ۳۳۳ در کوفه وفات یافته . شیخ بزرگوار در رجال خود سال میلاد او را ۲۴۹ و وفات را ۳۳۲ نوشته . قاموس الرجال سال وفات او را سنه ۳۳۲ تعیین میکند و قول خطیب بغدادی را مؤید قرار میدهد که او نیز سال مزبور را سه وفات او روایت کرده . دهی در تذکره الحفاظ مینویسد : ابن عقده ، حافظ عصر و محدث بحر بود و از موالی سی هاشم شمار میآمد . پدرش محمد از نحات نیکوکار و ملقب به عقده بود . این عقده از دانشمندان بسیاری روایت میکرده و کتب او آمیخته از هرگونه احادیث بوده حتی از کتب اصحاب خود هم نقل میکرده و در قوه حفظ و کثرت حدیث بی نظیر بوده بلکه باید درباره او گفت گوئی حفظ و حدیث بوی پایان یافته . این عقده در تراجم رجال نیز آثاری داشته و کمتر مسافرت کرده و از اعلامی که با وی ملاقات میکردند اخذ حدیث مینموده . این عقده اگر میتوانست خود را از بسیاری از سخنان و عوائد نگهداری میکرد رجال حدیث از اطراف بار سفر و رنج راه را تحمل میکرده بحضور وی مشتاقند و او را در پیشوائی صرب الملل فرار میدادند مناسبانه بر اثر آمیختگی آثار او و بخصوص سب نسبی که با او میدادند از اسب محروم بود . عقده از حمله دارفطنی و جعالی و طبرانی از وی روایت میکرده اند . از ابو احمد حاکم نقل کرده اس عقده بوی گفت موفعی بردحی وارد کوفه شد و او خود را در مقام حفظ حدیث از من بالاندر میدانست . من گفتم بهتر است با خنصار برگزار نمائیم بانفاق در دکان و راهی رفند کسبی را که میخواهی با فبان سنجیده و آنها را بر ما نحوای تا مداکره برداریم ، وی ساسحی نداشت . دهی در پایان ترجمه او سال ولادتش را ۲۴۹ و وفاتش را ماسد خطیب و رجال سح ۳۳۲ هجری نوشته .

(۵۸) ابو عبدالرحمن احمد فرزند شعیب بن علی بن بحر بن سنان معروف به نسائی یکی از مشایخ محدثین و حفاظ و از مشاهیر اهل سنت و جماعت است .
 نسائی از مردم نساء بفتح نون یکی از شهرهای خراسان است .
 نسائی در فن حدیث از پیشوایان بنام عصر خود محسوب میشود و کتاب سنن او مشهور و یکی از صحاح سته اهل سنت بشمار میرود (۱) .
 عده از دانشمندان کتاب ویرا شرح کرده اند .
 از جمله امام ابوالحسین علی بن عبداللہ بن خلف انصاری اندلسی است ما میرده از بزرگان نجات بوده و کتابی در تفسیر داشته و سال ۵۶۷ هجری درگذشته .
 نسائی سفری بمصر رفت و در آنجا به انتشار تالیفات خود پرداخت و مردم آن سرزمین از کمالات او بهره مند میشدند .
 نسائی اواخر عمر از مصر به شام انتقال یافت .
 نسائی تمایل تامی به آئین تشیع داشت بلکه باید بگوئیم آئین تشیع را برای خود برگزید و کتاب الخصائص را بمنظور فضائل اهل بیت عصمت تالیف نمود و بیستر روایاتی را که در آن کتاب ایراد نموده از احمد بن حنبل است .
 پس از آنکه کتاب الخصائص شهرت یافت یکی از وی پرسید :
 چرا کتابی در فضل صحابہ تالیف نمودی ؟
 پاسخ داد موقعیکه وارد دمشق شدم توجه کردم حداکثر مردم آن سرزمین منحرف از مقام مقدس علی (ع) اند در صدد برآمدن کتابی در خصائص اهل بیت پیغمبر (ص) تالیف نمایم شاید خدا بمتعال از برکت آن مردم را بولایت و دوستی علی و اولاد از هدایت فرماید .
 روزی از او پرسیدند عقیده شما درباره معویہ و فضائلی کد برای او احسن است ؟
 چیست ؟ پاسخ داد من برای معویہ فضیلتی حر جمله لا اسع اللہ علیک فداک .

(۱) شش کتابی که اهل سنت عمل به احادیث آنها را واجب میدانند صحیح بخاری صحیح مسلم . سنن ابی داود ، صحیح ترمذی ، صحیح نسائی ، موطاء مالک

مؤلف گوید: منظور از آن، حدیثی است که شیعه و سنی نقل کرده‌اند.

روزی رسول خدا (ص) معاویه را برای انجام کاری طلبید، بعرض رسانیدند وی مشغول غذا خوردنست پس از اندکی بار دیگر ویرا طلبید باز هم بعرض رسانیدند هنوز از خوردن غذا آسوده نشده، بار سوم او را طلبید باز هم اطلاع داده وی مشغول غذا خوردنست.

رسول خدا (ص) انیدفعه متاثر گردیده بر او نفرین کرد و جملهء مزبور را ادا فرمود که (خدا شکمت را سیر نکند).

و ممکن است علت اینچنین نفرین خوراک را چنین تفریر کرد که اهل بیت عصمت فرموده‌اند بنده مؤمن با یک شکم عدا میخورد و منافق با هفت شکم.

و دلیل بر پرخوری او آنکه روزی همچنانکه فراز منبر نشسته و مشغول سخنرانی بود باد گلوئی از او صادر شد که موجبات شرمساری او را فراهم آورد وی پوزش خواسته و با کمال سی آبروئی اظهار داشت بوناکتر از آنهم در وجود انسان هست.

و در روایتی سائی اظهار داشت مگر معویه خوشحال نیست از آنکه وضع زندگی او سر سر باشد و به ادراک صحبت رسول خدا اکتفا نماید و حدیثی حاکی از فضیلت او ایراد شود.

کتاب خصائص پس از انتشار سر و صدائی در دمشق بوحود آورد و شامبها پیوسته از آن مدافعه میکردند تا ناچار او را از شام اخراج کردند و برمله که از سرزمین فلسطین است تبعید نمودند.

سائی تا پایان عمر در رمله ریست داشت و در آنجا محص پیروی از رسول خدا بکروز در میان روره میگرفت و میخواست از این راه بیشتر بر انجام تکالیف الهی صابر گردد و به سیاستگری از نعمتهای حصر او موفقی سود تا دین کامل و حقیقت آن را به این وسیله بدست آورد.

سائی موقعیکه خود را در آخرین لحظات زندگی یافت از کسان خود در حواست کرد تا ویرا به مکه معظمه برسد. نامبردگان چنانچه وی تقاضا کرده بود سائی را به مکه بردند موقعی وارد مکه شد که سیمه حاسی از او باقی بود.

نسائی روز دوشنبه سیزدهم ماه صفر یا شعبان سال ۳۰۳ هجری وفات یافت .
 ابوسعید عبدالرحمن بن احمد بن یونس در تاریخ مصر مینویسد : نسائی خیلی
 پیش از این وارد مصر شد و او پیشوائی در حدیث و محل وثوق اعلام و حافظ و متوجه
 بود و در ذیقعدہ سال ۳۰۲ هجری چنانچه ابن خلکان متعرض است از مصر خارج شد .
 با توجه بمطالب فوق ، اظهار نظر تاریخ مصر قابل قبول نخواهد بود .
 مترجم گوید : ذہبی در تذکرہ الحفاظ مینویسد نسائی سال ۲۱۵ هجری منولد
 شدہ و از قتیبہ و ابن راهویہ و هشام بن عمار و امثال ایشان در خراسان و عراق و حجاز
 و مصر و شام و الجزیرہ استفادہ کرد و در فن حدیث مہارتی یافتہ و بہ آحرین پایہ
 کمالات نائل شدہ در مصر اقامت نمود . و ابو بشر دولابی و حمزہ کنانی و امثال ایشان
 از وی روایت میکرده .

نسائی در پانزده سالگی سال ۲۳۰ با قتیبہ بن سعید ملاقات کرد و یکسال و دو
 ماہ بملازمت او پرداخت .

نسائی در زقاق القنادیل مصر ساکن بود و بسیار نمکین و سیداندام بود حناچہ
 خونہای درون رگہای او نمودار میشد و با پیرمردی و فرتوتی کہ داشت طراوت و ملاحس
 را از دست ندادہ بود و از لباسہای برد سبز رنگ توبید استفادہ میکرد و علافہ بسیار
 بزن داشت چنانچہ چہار ہمسر دائمی برای خود اختیار کردہ بود علاوہ ہر آنہا کنیزہائی
 نیز برای ہمخوابی خود آمادہ داشت .

نسائی خروسہای بزرگ و فربہ میخرید و از گوشت آنہا حداکثر استفادہ میکرد و
 بہمین مناسبت ہمیشہ فربہ و چاق بود و صورتی با طراوت داشت تا بہ حدیکہ عدی
 گمان میکردند وی از شراب سبذ استفادہ میکند .

(۵۹) ابوالحسین احمد فرزند سعید از مردم اصفہان و از مساعیر سامان و کتاب
 آن سامان بودہ و معروف بہ کاتب اصفہانی است .

سیوطی در طبقات السحاہ مینویسد : یاقوت کفہ ، کاتب البقات و آثار جدیدی بہ
 یادگار گذاردہ از جملہ الحلی و الشیاب ، المصنوع ، الہجاء ، فقر الطعاہ ، در این کتاب
 ہائرا کہ نگاشتنہ کرد آورده ، الإحسار من الرسائل در باب السیاق و السیاق و السیاق و السیاق

داشته زیرا خود منشی زبردستی بوده، بدیهی است بزرگی که در فن نامه نگاری بی نظیر است بایستی نامه‌هایی را که انتخاب میکند در رشته خود بیسابقه باشد.

کاتب از طرف القاهر جمع آوری مالیات اصفهان را بعهده گرفته و ریاست آنرا دارا بود و در ماه شوال سال ۳۲۴ هجری از آنکار مستعفی شد.

ار آثار نظمی او قطعه‌ای ذیل است که با چهار قافیه سروده شده و هرگاه آنها را مجرا کنند، شعر مستقلی خواهد شد.

عیبـــــــــــــــــرانه رکوب	و بلده نطعتها بضامر خفید
بواصل حییب	و لیلذ سهرتها لزائر و مسعد
ترپ البلی نجییب	و قبینه وصلتها بظاهر مسود
و هاجس مصییب	ادا عوت از شدتها بخاطر مسدد
فی دینه رحوب	و قهوه ساكرتها لفاحر ذی عید
من جهه القلییب	سورتها كسرتها ماطر مرد

سا شهرهائیرا که با شتر لاغر میان و به همراه قافله سالاران پیموده و شبهائیرا برای رسیدن بوصول محبوب بروز آورده و بیست و بلند آنرا تحمل کرده و با کبیزک پاکدامنی که ظهارت و پاکی او مشهور بوده همراه گردیده و او را با اندیشه استوار و خاطره درست براه واقعی رهبری نموده و شراب صحگاهی را بدست بدکار بد آئین داده و با تاران ریران که از ناحیه اندیشه محکم سرچشمه مگیرد تشخیص او را در هم سگسند.

نامرده غیر از احمد بن علویه اصفهانی است که از محله کران بوده محله مرور از محله‌های قدیمی اصفهانست که هم اکنون ویران شده.

سبوطی درباره وی از باقوت نقل میکند نامرده از لغوها و ادب بوده و شعر را در نهایت زیبایی و ناکیرگی میگفت. بحسب از تاران نغده بوده سپس از بدیمان احمد بن ابی دلف شمار آمده و در مدح او گفته:

عفی کرما عن دینه لا کرما	ادا ما حی الحاسی علیه حیاة
بود بری العود لو کان محرما	و یو سعد رفعا نکاد لسطه

هنگامیکه شخصی نسبت باوحاسی را مرتکب بود بر اثر کرامت و بررگوازی دانی

نه کرامت بخود بستگی از او چشم پوشی میکند و همه گونه موجبات راحتی و آسایش او را فراهم میسازد و بمردم مجرم و جانی نسبت بخود با چشم عفو و بخشش مینگرد .
 کرانی رساله های منتخبی داشته از جمله رساله^۶ در شیب و خضاب (پیری و رنگ) و قصیده^۶ مشتمل بر هزار بیت سروده و آنرا بعرض ابوحاتم سیستانی رسانیده وی از طبع رسای کرانی به شگفت آمده خطاب به بصریها نموده اینک مردم اصفهان بر شما پیروز شدند .

مطلع آن قصیده اینست :

ما بال عینک ثرة الاجفان عبیری اللحاظ سقیمه الاجفان
 چه اتفاقی افتاده که آب دیدگان تو میریزد و از پلکان رجورت عبور میکند .
 حمزه گفته نامبرده سال ۳۱۰ هجری در سن نود و هشت سالگی قصیده ایرانام مطلع زیر قرائت کرد .

دنیا مغبه من اثری بها عدم و لده نفضی من بعدها عدم
 دنیا میگردد و اثر مربوط بدان نابود میگردد و لذت آن که تو^۷ام با بایسمانی است نابود میشود . تا آخر قصیده .

مؤلف گوید از مطالعه و تتبع کتب تراجم عامه و در حال آنها استفادہ میسود در سده چهارم هجری و پس از آن ، شهر اصفهان که در آغاز کتاب مفصلا از آن بحث کردیم مرکز گروه بسیاری از ادبا و مجمع اعظم بزرگان اهل سنت بوده .

مانند شیخ ابوبکر احمد بن یعقوب بن ناصح اصفهانی وی از ادباء و نحاط و از شاگردان ابن منده و امثال او بوده و سال ۳۴۰ وادی وفات یافت .

دیگری برادرش ابوالحسن محمد بن یعقوب بن ناصح که از شاگردان عیسی بن عمار و از همتایان ابن درسنویه و ابو عمرو بن علا بوده اشعار را از ابوالبحرین بن عیسی را از بشر بن موسی اسدی و امثال او روایت میکرده و سال ۳۴۳ وادی وفات یافت و هر دو برادر در نیشابور میزیستند .

مانند ابوجعفر احمد بن یعقوب معروف به سرورنده اصفهانی و علام نفلوند علم نحو را از فضل بن خیاب و محمد بن عباس بریدی استفادہ کرده و از عمر بن ابوب

سقطی روایت میکرده و ابوالحسن بن شاذان از او روایت مینموده و سال ۳۵۴ وفات نموده .

و مانند ابو علی احمد بن محمد بن حسن اصفهانی مشهور به امام مرزوقی بزودی بخواست خدا بنام او اشاره خواهیم کرد .

و مانند ابو عمرو بندار بن عبدالحمید کرخی اصفهانی معروف به ابن لره شرح حالش را در باب بآء موحدہ خواهیم نگاشت .

و مانند ابوالفرج علی بن حسین اموی اصفهانی مؤلف کتاب اغانی و مانند کمال الدین اسماعیل بن جمال الدین عبدالرزاق شاعر مشهور که در قتل عام اصفهان مقبول شده .

و مانند شیخ ناصرالدین شاعر پیشین و حکیم مشهور ناصر خسروی علوی .

و مانند شیخ شمس الدین محمد بن عبدالرحمن اصفهانی شارح مختصر .

و مانند شیخ شمس الدین محمد بن محمود بن محمد بن عبدالکافی اصفهانی صاحب

شرح محصول و قواعد در علم اصول و امثال اینها .

در میان نامبردگان شمس الدین محمد و شمس الدین محمود چنانچه بعینه الوعاه

متعرض است بعنوان اصفهانی شهرت دارند .

و مانند فاضل طعرائی و راغب اصفهانی که نامشان در باب حسین خواهد آمد .

و مانند فاضل متعصب متاخر فصل بی روریهان اصفهانی .

فاضل مزبور کتاب سہج الحق علامہ حلی فده را رد کرده و قاضی نورالله سوسنتری

با تالیف گرانسپهای خود بنام احقاق الحق کتاب فاضل را مردود و مطرود نموده .

و مانند فاضل حکیم خواجه افضل الدین محمد بن حبیب الله معروف بترکه استاد

شیخ ابوالقاسم بن شیخ ابو حامد کازرونی فاضل حکیم امامی .

شاگرد مزبورش نامرده را در کتاب سلم السموات یاد کرده و میویسد طلوع نور

کمال و اشهار علم و مرجعیت او از حدود سال ۹۷۰ یا ۹۹۰ در شهرهای عراق عجم و

خراسان بوده .

و امثال ایشان از دانشمندان مرز که از حد احصا خارجند و ما به اندازه‌ای که

موقعیت کتاب فعلی ما اجازه میدهد در محل خود از آنها نام ببریم .
 چنانچه نام جماعتی را ذیل شرح حال اسماعیل بن عباد وزیر و شمس‌الدین محمد
 شارح مختصر و کافیه و منهاج و امثال اینها بیان خواهیم کرد .
 و همچنین ذیل شرح حال علی بن عبیدالله قمی ملقب به شیخ منتجب‌الدین .
 و حافظ ابو نعیم اصفهانی محدث معروف نامش احمد بن عبدالله است و بزودی
 ترجمه او را خواهیم نگاشت .
 در کتب فهرست عامه ترجمه از شیخ تاج‌الدین محمود اصفهندی ایرانی نحوی
 بچشم میخورد .

وی در حلب میزیسته و بنقل از تقریب ابن حجر در موقع حج بیت‌الله وارد ایران
 شده سپس مراجعه کرده و در حلب ساکن گردیده و علم نحو را فرا گرفته و پس از آنکه
 در این فن مهارت بسزائی پیدا کرده شاگردان و طلاب نحو از اطراف باو توجه میکردند .
 نامبرده پس از نماز صبح تا نماز عصر بقرائت قرآن و علوم مربوط بدان میپرداخت
 و پس از نماز عصر تا غروب به امور فتوا و احکام اشتغال میورزید .
 اصفهندی از خط و طریقه آن بی نصیب بود و از امور دنیا اطلاعی نداشت و پس
 از اسارت با کمال احترام به محل خود بازگشت .

مردم حلب حداکثر از او استفاده میکردند و بهره‌مند میشدند، از آثار او شرح‌المحرر
 یافعی است و سال ۸۵۷ هجری در سن هشتاد سالگی وفات یافت .
 ممکن است اصفهندی را منسوب به اصفهان پایتخت ایران گفت و کلمه را تصحیف
 از اصفهان دانست چنانچه عامه مردم حداکثر کلمات را مانند کلمه مزبور تصحیف
 مینمایند و ممکن است کلمه اصفهندی را لغت قدیمی اصفهان دانست .

(۶۰) ابو جعفر احمد فرزند محمد بن سلامت از دی حنفی مصری معروف به طحاوی .

ابو جعفر از دهکده بوده بنام طحایفتح طاء و حاء مهمله یکی از دیهات مصر و
 خواهرزاده مزنی ، لغوی مشهور است .

طحاوی در روزگار خود سمٹ ریاست حنفیهای مصر را بعهدہ داشته و در آغاز شافعی

مذهب بود .

طحاوی ابتدا از مکتب دائیش مزی استفادہ میکرد روزی مزی بماسبتی چنین گفت (واللہ لا جا، منک شیء) سوگند بخدا هیچگونه اثری از تو بوجود نخواهد آمد .

طحاوی از آنسخن رنجیدہ خاطر شد از محصر وی اعراض کردہ بدرس جعفر بن ابی عمران حنفی حضور پیدا میکرد و همچنان از کمالات وی سہرہ مند میشد ، ناموفقیکہ کتاب محصرس را تالیف نمودہ بریور نگارش درآورد .

در اینہنگام طحاوی اظہار داشت خدا بیامزد ابو ابراہیم مزی را اگر امروز ریدہ بود از سوگندی کہ یاد کردہ بود کفارہ میداد .

محمد بن احمد شروطنی گفہ از طحاوی پرسیدم چرا با دائب مخالف کردی واز مرام سافعی کہ مذهب او بود دست برداشتی و بمذهب بوحنفہ گرائیدی؟

پاسخ داد برای ایکہ متوحہ بودم پیوستہ نامبردہ آثار بوحنفہ را مورد دقت و مطالعہ فرار میدہد .

طحاوی آثار ارزیدہ و مفیدی از خود بیادگار گذاردہ از جملہ احکام القرآن و اختلاف العلماء و معانی الآثار والشروط و کتاب تاریخ کبیر و امثال اینہا .

طحاوی بطوریکہ وفیات اظہار میدارد در سن ہشتاد و ہشت سالگی سال ۳۲۱ ہجری وفات یافتہ .

مترجم گوید ابواسحاق سیرازی در طبقات الفقہاء میویسد : طحاوی سال ۲۳۸ ہجری متولد شدہ .

بنابراین بایستی سن او ہشتاد و سہ سال باشد و سال میلادش را موافق با مؤلف نگاشندہ است .

دہبی در تذکرۃ الحفاظ میویسد : امام علامہ حافظ ابو جعفر طحاوی سال ۲۶۸ ہجری بسام رفتہ و از قاضی ابو خازم و امال او استفادہ کردہ .

و مطابق ما گفتمہ ابن یونس سال ۲۳۷ ہجری متولد شدہ و او فقیہی خردمند و نیت و نفع و بی نظیر بودہ .

دہبی گوید : طحاوی پس از سنہ ۲۷۰ ہجری بجای ابو عبداللہ محمد قاضی مصر بمقام قضاوت برقرار شدہ و ترقی فوق العادہ نمودہ .

و وفات او را در غره ذیقعدہ سال ۳۲۱ هجری در سن هشتاد و اند سالگی نوشته و در آخر حدیثی بسند خود از طحاوی از رسولخدا (ص) نقل کرده فرمود ما اکرم شاب شیخاً لیستہ الاقیض له عند سنّہ من یکرّمہ هیچ جوانی از پیرمردی بخاطر سن او احترام نمیگذارد جز اینکه چون بدان سن رسید خدا یمتعال برقرار میدارد کسی را که به او در آن سن احترام گذارد .

(۶۱) ابو علی احمد فرزند محمد مشهور به ابو علی رودباری از عرفاء و مشایخ معروف بوده اصلاً از مردم بغداد است و در مصر پیشوای سلوک و عرفان بوده و همانجا سال ۳۲۲ هجری وفات یافته .

رودباری از اصحاب جنید بغدادی و نوری و ابن الجلا و بزرگانی که در آن طبقه میزیسته بوده .

قشیری در رساله‌ایکه برای صوفیه نگاشته اظهار میدارد رودباری از همه مشایخ بهتر و مناسبتر به آئین طریقت و تصوف وارد بوده .

رودباری گفته استاد تصوف من جنید و استاد فقهم ابوالعباس بن سریق و استاد ادب ثعلب و استاد حدیثم ابراهیم حرّی بوده .

مؤلف گوید رودباری از بزرگان مشایخ صوفیه بوده و کلمات حکمت آمیز عرفان خیز بسیاری دارد .

عده از مشایخ از مکتب او بهره‌مند گردیده از جمله شیخ ابوعلی حسن بن احمد ابن کاتب و شیخ ابوالقاسم ابراهیم بن محمد نصرآبادی که در رورگار خود از مشایخ خراسان بوده و پسر خواهرش شیخ ابوعبدالله احمد بن عطاء رودباری که شیخ شام بوده گویند به ابو علی رودباری گفتند فلانکس آوازه خوانی را بتجویر میکند و من توجه خاصی دارد و اظهار میدارد اکنون من به پایه رسیده‌ام که موسیقی در اختلاف احوال من اثری از خود باقی نمیگذارد .

پاسخ داد آری او واصل شده لیکن وصول به دورح یافته نه بحق .

از وی پرسیدند تصوف چیست؟ پاسخ داد تصوف مذهبی است که سراسر آن را راستی و درستی فرا گرفته نباید آنرا با شوخی و مزاح مخلوط کرد .

و فرموده تصوف آنستکه شتر راهوار سلوک را بر در خانه دوست بزانو درآورد هر چند دوست ویرا از دربار خود براند .

از او حکایت کرده‌اند موفعی فقیری بر ما وارد شد در اندک وقتی خرقه تهی کرد و از دنیا رفت پس از تغسیل بدن او را در قبر برده تا دفن کنم و چون کفن از صورت او برداشتم تا گونه‌اش را بر خاک گذارم تا بدینوسیله خدایمتعال به بیکسی او ترحمی فرماید در اینموقع دیدگان گشود گفت : ای ابو علی میخواهی مرا بیش از این حواری سازی آنهم در برابر بزرگی که مرا خوار ساخته من از عمل وی بشگفت آمده گفتم ای آقای من مگر پس از مرگ هم زندگی ممکن است؟ پاسخ داد آری من زنده‌ام و هرکسی هم که محبت الهی در دل او باشد یقیناً زنده است و فردا ترا با جاهی که دارم یاری می‌کنم .

از فاطمه خواهر او نقل میکنند موقعیکه مرگ برادرم ابوعلی فرا رسید همچنانکه سر او در میان دامنه بود دیدگانش را گشوده گفت اینک درهای آسمان است که باز شده و غرفه‌های بهشت است که آراسته‌اند و ایسهم گوینده‌ایست خطاب بمن میگوید ای ابوعلی ما ترا به آحرین رتبه رساندیم هر چند تو در انتظار آن نبودی سپس گفت :

و حَقِّکَ لَا نَظَرْتَ الِی سِوَا کَا بَعِیْسَ مَوْدَۃِ حَتِّی اَرَا کَا
اَرَاکَ مَعْدَّی بَقْتُور لِحِظ وَ بِالْخَدِّ الْمَوْرَدِ مِّنْ جَنَّاکَا

سوگند بحقانت و عظمت تو بجز تو بدیگری نمی‌نگرم و چشم دوستی گشوده تا بر آنچه‌ای که هستی مشاهده کنم ، می‌بینم مرا با گوشه چشمی شکنجه می‌کنی و باگونه گل فام خود که از بوستان محبت روئیده عذاب مینمائی .

پس از این بخواهرش فاطمه گفت آغاز آشکار است و انجام توام با اشکال که عشق آسان نمود ولی افتاد مشکلیها .

مرحم کوید : خواجه عبدالله انصاری در طبقات الصوفیه مینویسد : ابوعلی رود باری از فرزندان رؤسا و ورراء بوده و بملازمت و مصاحبت حنید میرداخته و در مصر اقامت داشته و سیح صوفیه و رئیس آطائفه بوده و سال ۳۲۳ هجری وفات یافته و او داعی ابو عبدالله رودباری است .

بوعلی کاتب گفته کسیرا در علم شریعت و حقیقت کاملتر از بوعلی رودباری نیافته‌ام .

از آثار نظمی بوعلی رودباری است :

من لم یکن بک فانیاً عن حظّه و عن الهوی والانس بالاحباب
اد تيمته صباة جمعت له ما كان مفترقا من الاسباب
فکأنته بین المراتب قائم لمنال حظّ او جزیل ثواب

کسیکه از حظوظ نفسانی و حواشها و علاقه بدوستان دست برندارد و کاملافانی در تو نشود و شور و جذبه، تو در او بوجود نیاید و متفرقات از امور او را رها نسازند شکی نیست بحقیقت نرسیده و همچنان در راه متحیر مانده و در اندیشه وصول بحظوظ نفسانی و ثواب بی نهایت است .

خواجه گفته من از این شعر بحسادت افتاده زیرا جایی برای مبتدی و منتهی و مجذوب و سالک باقی نگذارده .

طبقات شعرانی مینویسد بوعلی سال ۳۲۲ وفات یافته در قراه مصر نزدیک ذوالنون مدفون شده .

از کلمات اوست لو تکلم اهل التوحید بلسان التجرید لما بقی محب الامات اگر موحدان بازبان مجردان سخن گویند دوستی باقی نخواهد ماند و همه خواهند مرد .
و هم گفته موقعیکه دلها اشتیاق لقاء ذات او را پیدا میکنند حق متعال اسامی مقدسه خود را بر آنها القا می نماید و آنرا تحت سلطنت اسامی خود قرار میدهد و بدین وسیله آرامش پیدا میکنند که فرموده ولله الاسماء الحسنی فادعوهن .

و فرموده خداي متعال از آنجهت اسامی خود را ایجاد نموده تا دلهای محبت بدانوسيله آرامش گیرد و قلوب عارفان بدانها مانوس شود .

او میگفت مشاهدات برای قلوبست و مکاشفات برای اسرار و معاینات برای بصائر و مرئیات برای ابصار تا به نیروی مشاهدات دلها آرام گیرند و با مکاشفات اسراری برای آنان کشف شود و با دیدنیهای روحی چشم باطنی روشن شود و با دیدنیهای ظاهر چشم سر بهره مند گردد .

شعرانی مینویسد ابو عبداللہ احمد بن عطاء رودباری پسر خواہر ابوعلی رودباری است شیخ شام در روزگار خود بوده و از انواع علوم شریعت و قرآن و علم حقیقت و اخلاق با حیرت بوده، فقر را مورد احترام قرار داده و بہ آداب آن مواظبت داشته و با فقراء با کمال علاقہ رفتار میکردہ و سال ۳۶۹ درگذشتہ .

رودبار نام چند محل است از جملہ محلہایست در بغداد .

مؤلف گوید : ابوعلی رودباری غیر از شیخ ابوالحسین احمد بن محمدنوری است ولی در بغداد متولد شدہ و همانجا نشو و نما کردہ و اصل او از بغوی است وی در خرابہا مسکن داشت و بجز از روز جمعہ بشہر نمیآمد و سال ۲۹۵ ہجری وفات یافت و باسری و اس اسب حزاری مصاحبت داشته و از اقران جنید بودہ .

و همچنین غیر از شیخ ابو عبداللہ احمد بن محمد جلاء با تشدید لام است .

وی از اکابر مشایخ شام و از اصحاب ابوتراب نخشی و ذوالنون مصری و ابو عبید سیری است .

و همچنین غیر از ابوالعباس احمد بن محمد بن مسروق طوسی است وی در بغداد ساکن بودہ و از اصحاب حارث محاسبی و سری است .

و همچنین غیر از شیخ ابو محمد احمد بن محمد بن حسین جریری با جیم از بزرگان اصحاب جنید و سهل بن عبداللہ است .

و همچنین غیر از شیخ ابوالعباس احمد بن محمد بن سهل بن عطاء آدمی خراز است وی از بزرگان اصحاب ابراہیم مارستانی و از اقران جنید است .

و همچنین غیر از ابوالعباس احمد بن محمد دینوری است کہ از اصحاب یوسف بن حسین و ابن عطا و جریری است .

و شیخ ابو سعید احمد بن محمد بن زیاد بصری مشہور بہ ابن اعرابی از بزرگان اصحاب جنید و عمرو بن عثمان مکی و نوریست . وی مجاورت حرم شریف را اختیار کردہ و همانجا سال ۳۴۱ درگذشتہ .

و همچنین غیر از شیخ احمد بن محمد صوفی است کہ از مشایخ قشیری بودہ و میتوان گفت نامردہ همانکسی است کہ او را ذیل مشایخ عصرش بنام احمد اسود دینوری

نام میبرد و پس از نامبردگان فوق باسم او اشاره کرده.

(۶۲) ابو جعفر احمد فرزند محمد بن اسماعیل معروف به نحاسی (نحاس).

این نسبت متوجه بکسی است که مسگر یا روبگر باشد و مصریها قاعده شخصی که

شاغل چنین حرفه باشد نحاسی میگویند.

نحاس از مفسرین فاضل و میرزین ادبا بوده.

از شهید اول نقل شده نامبرده از بزرگان اصحاب شیعه و داعی زبیدی بوده علم

و دانش را بسرحد کمال بهره برده و روایت بسیار مینموده و تالیفات بسیار داشته و این

نظیر بوده مخصوصا هنگامیکه دیگری با وی بر رقابت بر نمیکشید یا جوهر تفریر و حسن

تحریر بمطالب علمی اقدام میکرد.

آثار او عبارتند: تفسیر قرآن کریم، الکافی در فن ادب المفتح فی احیای

البصریین و الکوفیین این کتاب مشتمل بر صد مسئله است و آنرا سیوطی در کتاب الاشارات

و النظائر ذکر نموده، شرح المعلقات السبع، شرح المفصلیات، اعراب القرآن، التاج

و المنسوخ، التفاحه فی النحو، الاشتقاق، تفسیر ابیات سنویه، ادب الکاتب، طرائف

الشعراء و امثال اینها.

نحاس فلمی بهتر از زبان داشت یعنی بیانش از بدتر از بیانش بود.

نحاس از پرسش تنگی بداشت و هرگاه با یکی از اعلام که اهل علم و ادب بود

برابر میشد مطالب مشکل را از او می پرسید و از حقیقت موضوعی که بر او می پرسید

بازجویی و تفتیش میکرد.

نحاس از نسائی سابق الذکر روایت میکرده و علم نحو را از ابوالحسن اخفش از

و مرد و زجاج و ابن انباری و نبطویه و اعیان ادبا، عراقی استفاده کرده و در طبقات

طبقات النحاه بدست میآید برای احد مراتب علمی از مصر عراقی بر او روایت شده

دانی در طبقات القراء گفته نحاس فن حروف را از ابوالحسن بن مسعود و ابوبکر

داجونی و ابوبکر بن سیف آموخته و فن فرائد را از حسن بن علیب و بکر بن سهل فرا

گرفته.

نحاس مردی خسیس بود و خوراک و پوشاک را بر خود تنگ میگرفت و هرگاه مسافر

باو داده میشد آنرا بمناسبت خست طبع سه قسمت میکرد.

و خود سیازمندیهای زندگی را خریداری میکرد و از برابر دانشمندان که با وی رقیب برمیخاستند میگذشت و از طعنه حاسدان متأثر نمیگردید در عین حال دانش آموزان علم و ادب با رعیت کاملی بدرس او حضور مییافتند و از خرمن فضل و کمال او بهره‌ها میبردند و او هم از هیچگونه تعلیم و تربیتی فروگذاری ننمود.

و بطوریکه وفیات اظهار میدارد گروه بسیاری از او منتفع گردیده‌اند. ممکن است گوئیم عملی را که بحاس مرتکب میشد و خود مایحتاج زندگی را خریداری میکرد منظور قناعت و زهد و رزی در دنیا بوده چنانچه نظائر این عمل را از گروه بسیاری از پیشینیان نیکوکاران و اولیاء پرهیزکاران نقل کرده‌اند هرچند هم ممکن است اسموضوع را برای غیر امیرالمؤمنین و امام مسلمین صلوات الله علیه تجویز نمود. زیرا از مفهوم آیه و اخباریکه در دست داریم عدم صحت آن استفاده میشود ویژه هرگاه اینگونه قناعت و رزی موجب خواری انسان مؤمن را بوجود آورد و یا حاکی از اریست فطرتی و دنائت طبع او باشد و یا وسائل شهرت ناشایست او را در میان اجتماع ایجاد کند و یا برنج و سوسه و بیچارگی مبتلا گردد.

در کتاب کافی باسناد متصل از حضرت صادق (ع) روایت کرده آنجناب خطاب به یکی از اصحابشان فرمودید سعی کن از دوره‌گردان‌های بارارها نباشی و خود لوازم ناچیز منزلت را تهیه نمائی زیرا شایسته نیست انسان مسلمان با موقعیت خود به تهیه لوازم ناچیز منزلت اقدام نماید و بدینوسیله شخصیت و موقعیتش را بخطر بیندازد. مگر آنکه بخواهد بنده بخرد یا زمینی تهیه کند و یا مرکب سواری ایتیان نماید در این سه موقع میتواند خود به تهیه آنها اقدام نماید.

در روایت دیگر فرمود کارهای مهم زندگی را خود تهیه نما و امور جزئی آنرا به عهده دیگران قرار بده.

در روایت دیگر فرمود سزاوار نمیدانم انسان شرافتمند خود به تهیه امور جزئی زندگی اقدام نماید.

در احادیث بسیار وارد شده شایسته نیست انسان مسلمان خود را ذلیل نماید. و امثال آنها از احادیثی که از حجج ظاهره صلوات الله علیهم وارد شده که اگر بخواهیم همه آنها را ایراد نمائیم از وضع کتاب فعلی ما خارج خواهد بود.

ابن خلکان مینویسد: نحاس روز شنبه پنجم ذیحجه سال ۳۳۸ هجری وفات یافت. و سبب مرگ او این بود روزی در موقع طفیان و زیادتی رود نیل کنار آن نشسته و بتقطیع شعری موافق با قانون علم عروض میپرداخت یکی از مردم نادان که از عمل او هیچگونه اطلاعی نداشت خیال کرد نحاس با اینعملش میخواهد آب رود را سحر کند تا روبه زیادتی نگذارد و آب آن فرونشیند در نتیجه مزارع آنها از بی آبی بخشکد بی اختیار لگدی به پشت نحاس زد و او را در میان رود افکند چنانچه اثری از او ظاهر نگردید. ذیلا مناسب است محض تذکر بگوئیم در میان نحویها دو نفر بعنوان ابن نحاس شهرت دارند.

یکی نامبرده فوق الذکر.

دومی محمد بن ابراهیم بن محمد بن ابی نصر امام ابو عبدالله بهاء الدین بن نحاس.

وی پیشوای دستور زبان عربی بود و در شهر بصره میزیست و شاگرد جمان بن عمرو بن و کمال ضریر بود و در علم عربیت و قراءت و سایر کمالات دیگر از آندو استفاده زیادی برده.

بدیهی است این شخص سالیان درازی پس از صاحب ترجمه قبلی ما میزسته و وفاتش ۶۹۸ هجری بوده یعنی ۳۶۰ سال بعد از نحاس فوق الذکر اتفاق افتاده. ابن نحاس مهارتی در منطق و هندسه اقلیدس داشته و خط منسوب باو رانوشته. ابن نحاس دانشمندی متدین و راستگو و عادی و قلیل المؤمنه و خوش اخلاق بوده و عمامه کوچک بسر میگذازده و در میان نحویها بطرافت و خوشروئی مشهور بوده و هیبت عظیمی در دل مردم داشت و پیوسته بحل مشکلات مردم میپرداخت و امور آنها را آنرا بانجام میآورد و کتب ذیقیمتی گرد آورده بود.

ابن نحاس همسری اختیار نکرده و هیچگاه انگور نمیخورد و میگفت انگور را بسیار دوست میداشتم و متعهد شدم بمنظور استفاده از انگور بهشت از انگور دنیا نخورم. پس از آنکه ساختمان مصوریه که واقع در قصرین بود با تمام رسید تدریس تفسیر آن بعهدده این نحاس برگذار شد.

ابو حبان کہ از شاگردان او سوده میگوید ابن نحاس و شیخ محیی الدین مازونی
 هر دو از مسابح دیار مصر بودند و من کلیه کتب ادب را از او شنیده و صحاح جوهری
 را مبردا را او فرا گرفتهام .

صاحب معنی پس از آنکه کلیه آنچه را ما نقل کردیم درباره وی متعرض شده و او
 را بعنوان ابن النحاس معرفی نموده میویسد ما در آغاز جمع الجوامع از او نقل کرده ایم
 که وی برخلاف همه نحویها معنای حرف را مستقل میداند .

و در باب کسی و الفات بغیة الوعاة که بمنظور احوال طبقات لغویها و بحاۃ تالیف
 برده است ابن نحاس لقب ابو جعفر احمد بن محمد بن اسماعیل و ابن نحاس شهرت
 بسیار از ابن محمد بن ابراهیم بوده .

و در دلائل ترجمه ابو کر محمد بن علی بن محمد ادفوی مشهور میویسد نامبرده
 صاحب نحو را از ابو جعفر نحاس و قرائت را از ابو عامر بن حمدان استفاده کرده و او در
 شهر مصر خوب فروشی مسمود ، کتاب الاستغناء در تفسیر قرآن مجید که در صد مجلد
 بود آمده از آثار اوست .

ابن حنکاح گویند لقب ابو جعفر نحاس است نه ابن نحاس و ممکن است حق هم با
 ابن حنکاح باشد و اگر کسی او را بعنوان ابن نحاس معرفی کرده یا اشتباه از ناحیه
 تفسیر باشد و یا غلط از اسخان .

مرحوم گویند علاوه بر آنچه مؤلف از بعینه نقل کرده میویسد ، ابن نحاس در
 تاریخ حسادی الاخره سال ۶۲۷ هجری متولد شده و برخی از قصاه هرگاه شهادت انفرادی
 مبرسد میسد ورا مناسب و بوقیکه باو داشت در فضاوت حکمیت میداد و او را دوازگار
 خصوصیت پس از زبان مارهها داشت .

ابن نحاس عدده سپهائی میبود و مردم را از تفتیش عقائد دیگران یار میداشت .
 و مدرس تفسیر جامع طولونی معده او بود و اثر تالیفی از او باقی نماند مگر
 حد را مصطور شرح کتاب المعرب املامی نمود .

و در روز سده سده هفتم حسادی الاخری سال ۶۹۸ هجری وفات یافت از اوست :
 السوم سیء و عدا ملد من نخب العلم التي تلتقط

يَحْصُلُ الْمَرْءُ بِهَا حِكْمَةً و انما السيل اجتماع النقط
 امروز چیزی است و فردا هم مانند آن چیز است که از نخبه‌های علم بدست
 آورده آدمی بتوسط آن حکمت می‌آمورد و سبیل علم از اجتماع نقطه‌هاست .
 (۶۳) ابو حامد احمد فرزند محمد بستی معروف به خارزنجی .
 صاحب بغیه از سمعانی نقل کرده : نامبرده پیشوای ادب خراسان بود و در
 روزگارش نظیری نداشت . ابو عمر و راهد و همه مشایخ عراق به پیشوائی او مسرف بودند
 موقعیکه وارد بغداد شد و در لغت و معرفت به فنون آن داد سخن داد دانشمندان آن
 سرزمین از اطلاعات وسیع او بحیرت آمدند .
 نامبرده فن حدیث را از ابو عبدالله بوشیجی استفاد کرده و ابو عبدالله حاکم
 از وی بهره‌مند گردیده .
 کتاب تکمله کتاب العین و شرح ابیات ادب الکاتب و کتاب النقطه از آثار اوست
 نامبرده ماه رجب سال ۳۴۸ هجری وفات یافت .
 ابو حامد غیر از ابو حامد احمد بن ابی طاهر اسفراینی سابق‌الذکر است که
 را ذیل ترجمه سیح ابو اسحق اسفراینی مشهور یاد کردیم .
 و غیر از ابو حامد احمد بن علی بن عبدالکافی بن علی بن تمام بستی
 بهاء‌الدین است .
 از آثار او عروس الافراح فی شرح تلخیص المفتاح و شرح الحاوی و شرح النقطه
 مختصر بن الحاجب و قطعه علی شرح المسهاج تألیف پدرش .
 و پدرش سیر از سررگان فعها ، حفاظ و دانشمندان مهرد علوم معانی و التمام
 آثار او متجاوز از صد و بیجاه جلد مختصر و مطول است از جمله سررگان
 فی الفقه و تفسیر القرآن و کشف القناع فی افادة الامناع .
 ابوالحسن علی پدر سکی کداو را اوحد محسب و تکلیف است که از سبب
 مذهب بوده و در نحو و لغت و فرائض و بیان و حدیث و کلام و تفسیر قرآن
 شیخ الاسلام وقت بوده .
 و در کلیه فنون اساسی متعددی دانسته و پس از حلال فرود آمدن در

آمده، از اشعار اوست :

ان الولاية ليس فيها راحة
الا ثلث يبتغيها العاقل

حکم حق او از اله باطل
او نفع محتاج سواها باطل

در ولایت و قضاوت آسایشی نیست مگر در تحصیل سه موضوعی که خردمند آنها

را برای رفاه حال خود بدست میآورد یکی حکومت بحق نماید یا باطلی را از بین ببرد

یا سه بیارمندی بهره، برساند و غیر از اینها هر چه باشد باطل و بی اساس است.

مترجم گوید سیکی علی بنوشته، ریحانة الادب دوم در اول ماه صفر سال ۶۷۳

در قریه، سبک العیید مصر منولد شده و در سال ۷۵۰ یا ۷۵۶ در مصروفات یافته و هنگام

رگ معادل سی و دو هزار درهم قرص دار بوده.

طبقات شافعیه میویسد : از تاریخ وفاتش اطلاعی ندارم و میدانم در دمشق

درگذشته و فرزندش عبدالوهاب در رباعی گفته.

ایها الراحل عبا الاری
لیلة قد سرت عنها من حلف

و لد فارقه حق له
ان یعیص الدمع حزنا من اسف

ای کسیکه از میان ما کوچ کردی و رخت مفارقت بریستی از شبی که رحلت کردی

اگر دیگری که جایگزین او شود نمی بینم بر فرزندیکه از او کناره گرفتی لازمست از اندوه

و آتی دیدگانش از اشک خشک نگردد.

مؤلف گوید : از اسعار فرزندش ابو حامد است.

ابو حامد فی العلم امانالاحم
و فی النقد کالایریز اخلص بالسبک

ابو حامد در داس مانند ستارگان درخشان و در نقادی مانند زروسیم خالص است.

فاولهم من اسفرائین سوه
و تانیهم الطوسی و النالت السیکی

حسنین ابو حامد از مردم اسفرائین است که در آنجا نشو و نما کرده و دومینسان

طوسی و سومینسان از مردم سبک العیید مصر است.

بدرس علی از کمالات ابو حامد بسیار بسگفت میآمد و او در حضور اعلام عصر

سنایس میمود و درباره او میگفت دروس احمد بهتر از دروس علی است و آخرین

آرزوی علی هم همین بود که فرزندش از بدرس سهر باشد.

دروس احمد خیر من دروس علی و ذاک عند علی غایة الامل
(۶۴) ابوطیب احمد بن حسین بن عبدالصمد جعفی از قبیله بنی کنده و از
مردم کوفه و معروف به متنبی بوده .

متنبی از سرایندگان مشهور عرب و از ادباء تحریر است .
متنبی معانی و الفاظی را که مورد توجه قرار میداد خود ابداع میکرد و نظریات
خود را با دقیقترین ملاحظات بوجود میآورد چنانچه بزرگان از ادباء دربار، او به
شگفت میآمدند و با توجه به اشعار بیسابقه‌ایکه میسرود او را بعنوان پیغمبری میسودند
و معتقد بودند ناسرده میتواند یا چنین اعراری دعوی نبوت نماید و رقیبان را با اعجاز
شعری خود به زانو درآورد .

متنبی در عرائب اشعار و ایراد لغات مهارت خاصی داشت و هرگاه پرسشی از او
میکردند پاسخ آنرا با استشهاد از نظم و نثر کلام عرب ایراد مینمود و در این باره به
اندازه توانا بود که روزی بوعلی فارسی ادیب معروف از وی پرسید جمعی هائیکه بر وزن
فعلی بکسر فاء آمده چندانند؟ پاسخ داد حجلی و ظربی جمع ححل (معنی سد) و
جمع ظریان (حیوانی است بدبو) .

بوعلی گوید پس از این ظرف سه شاندر روز کتب لغت را مطالعه کرده شاید سومی
هم برای آنها بدست آورم ممکن شد .

این حلکان گوید دربار، شخصیت مسبی همین بس که ماسد بوعلی او را ایچین
بستاید .

از قوه حافظه او نوشته‌اند که مطالب سی ورقه را با یک نگاه سطحی بد خاطر
میسپرد .

از آثار او دیوان شعری است که بیس از چهل نفر دانشمند آنرا شرح کرده‌اند
است، چنین عنایتی برای هیچیک از دواوین سرایندگان نشده .

از جمله شرحهای مهم ، شرح ابوالعلاء معری و کمال الدین اناری و دو شرح اس
حسی و شرح مالک بن احمد معروف باین مسوفی و شرح امام ابوالحسن واحدی مفسر
و شرح شیخ ابوالقاسم ابراهیم بن محمد بن زکریا معرج فرسی رهبری فرطی ادلس

معرفه شد اس اولیلی با فاء (۱) .

این عالم از لغویها و ادبا بوده و در لغات عربی و الفاظ اشعار مهارت خاصی داشته است. در سال ۳۵۲ هجری در ماه سوال متولد شده و سنه ۴۲۲ در قرطبه اندلس وفات یافته .
از معجم الادبا نقل شده نامبرده بغیر از شرح دیوان منتهی اثر دیگری نداشته به همین مناسبت ما هم در ذیل احوال منتهی بهمین مقدار از ترجمه او اکتفا کردیم .
از جمله سرود دیوان شرح اس السید که نام او را ذیل ترجمه ابراهیم بطلیوسی در شرح شرح ابو عبدالله محمد بن علی بن ابراهیم هراسی کاسی خوارزمی ادیب مشهور مؤلف کتاب التصرف و رسائل السلاعه والبراعه که صورت ستر و نظم گرد آمده و در کتابها نقل شده است معجم هجری بوده .

از شرح ابوالحسن محمد بن عبداللہ بن حمدان دلفی عجللی از نحویها بوده و در تصانیف فاضل و طالع و از اصحاب علی بن عیسی رماسی بشمار میآمده ، نامبرده سال ۳۵۲ هجری وفات یافته .

از شرح ابوالحسن محمد بن احمد بن حسین سامانی ادیب صاحب شرح حماسه و کمالی در شرح ابوالمنیر محمد بن آدم بن کمال هروی نحوی او هم نیز حماسه را شرح کرده است شرح امثال ابوسعید و امثال آنها از اوست و شرح سیح ابورکریا یحیی بن علی که از نحویها و لغویهای معروف بوده و شرح ابوالفرج عبدالقاهر بن عبداللہ بن حسین عجللی نحوی آبی السرحمه شرح شرح رکن الدین ابوعبداللہ محمد بن محمد بن عبدالرحمن معروف به سنی ملقب به اس نوع با قاف صاحب تفسیر سوره قاف و او از شاگردان ابن سینا بوده و شرح ابوطالب سعید بن محمد بن علی بن حسن بن سعید اردی معروف به یحیی از براندگان عصر خود بوده و در چندین موضع با استیاضات منتهی بوجه کرده و مراد نموده و شرح سیح سلیمان بن عبداللہ بن محمد ملقب به حلوانی آبی السرحمه .

۱۱ : سوزنی در سعد مسوسد : اولیلی در روزگار هشام مروانی به مناسبت

بانی سنی با عدو انما محبوس شد حدی در زندان بنامده رها شد و در روز سه

سردهم در بغداد سال ۲۲۱ هجری وفات یافت .

باید گفت مشهورترین و با فائده‌ترین شروح دیوان نامبرده شرح خطیب تبریزی معروف است .

از مقدمات برخی از نسخ دیوان او استفاده میشود همه راویان و ناقلان آثار اعلام متفقا ولادت او را در کوفه سال ۳۵۳ هجری در محله بنی کنده نوشته‌اند و مخصوصا متعرضند نامبرده از خانواده‌های متوسط آن محل بوده و همانجا نشو و نما کرده و به فرا گرفتن ادب پرداخته و پس از آنکه اندکی قوهٔ بازوی ادب او تقویت شده برای کسب مراتب عالیہ بمحاضر اعلام عصر حضور یافته از جمله با اصحاب میرداز قبیل ابواسحق زجاج و ابوبکر بن سراج و ابوالحسن اخفش و با اصحاب بعلب از قبیل ابو موسی حامض و ابو عمرو زاهد و ابو نصر و با اصحاب ابو سعد سکری از قبیل بظویه و اس در ستویه تماس گرفته سپس با خاتم الادبیا و بقیه النجباء عالم عصر ابوبکر بن محمد بن درید ملاقات کرده و بملازمت و فرائت بر او موفق شده و پس از او با اکابر اصحاب ملاقات نموده از جمله ابوعلی فارسی و ابوالقاسم عمر بن سیف بغدادی و ابو عمران موسی .

متنبی از حضور بمحافل بزرگان ادب به آخرین پایهٔ ادب نائل آمده و در آنروزگار که متنبی شهرت یافته هیچیک از سرایندگان بیایهٔ علم و ادب او نمیرسیدند .
متنبی از کودکی شعر میگفت و بیروی سرایندگی در او ظهوری کامل داشت ار محمد بن یحیی علوی کوفی نقل شده میگفت متنبی در کودکی شعر میگفت و مخصوصا در جداری کوفه به تغزل میپرداخت .

و پدرش عیدان سقا بود و برای مردم محله سقایت میکرد .

متنبی از آغاز کار دوستار ادب و طالب آن بود بهمین مناسبت با اعراب سقاها نشین رفت و آمد بسیار داشت و پس از سالیانی موافق با عادات و العاط حاجدها آنها بصورت یکی از بیایان شیخان در آمد و به آموختن خط پرداخت و با اهل علم ملازمت میکرد .

وجه شهرت او را به متنبی چنین نوشته‌اند هنگامی نامبرده وارد قسطنطنیهٔ سی کلب شده ادعا کرد مردی علوی و ار فرزدان امام حسن محسنی است پس از آن در نادیهٔ

سماوه ادعای پیمبری کرد و گروه بسیاری از مردم بنی کلب و دیگران باو گرویدند .
فاصله نشد لوء لوء امیر حمص کارگزار کافور اخشیدی بمقاتله وی پرداخت و یاران
او را پراکنده کرد و او را اسیر کرده و مدتی طولانی در شام محبوس نمود .
پس از این مدت که نزدیک بمرگ بود . لوء لوء او را توبه داده از زندان رها کرد
متنی از این پس به امیر سیف الدوله حمدان ملحق شده و از سرایندگان دربار او بشمار
آمد .

پس از چندی از وی مفارقت کرده و سنه ۳۴۶ وارد مصر شد و کافور اخشیدی را
ستایش کرد .

در آسپنگام که ملاقات کافور رسید در برابر کافور سیای ایستاده و موزه برپا
داشت و کمربندی بکمر داشت و شمشیری حمایل نموده و بدو نفر از علامان خود که آنها
بیز شمشیر حمایل داشتند نکیه داده بود و از آنجا که کافور موجبات رضایت خاطر او را
فراهم بیاورد کافور را هجو کرده بایران مهاجرت کرد .

در سیراز ملاقات عضدالدوله دیلمی شتافته ویرا ثنا گفته امیر دیلمی مقدم او را
گرامی داشته و حائزه هگفتی باو داد .

در مراجعت فانک بن ابو جهل با عده از همراهانش سر راه بر او وعده از
یارانش گرفته در نتیحه نزاعی فیما بین بوقوع پیوست و در نزدیک نعمانیه بغداد در
محلّی بنام الصافیة متبّی و فرزندش محسد و غلامش مفلح کشته شدند و قتل او روز
چهارشنبه شش روز باقیمانده از ماه رمضان سنه ۳۵۴ هجری اتفاق افتاد .

عصی گفته اند محرک اصلی قتل متبّی و جنایتی که نسبت بوی انجام داده شد
این شعر بوده که نامرده در مقام مفاخرت و مباحات نحوود سروده .

الخیل واللیل و الیداء یعرفنی
والطعن والصرب والقرطاس والقلم

مقام سرنسائی و سهرت من نا آجاست که سواران و تاریکیهای شب و بیابانهای
سهاور و طعن سیرهها و صرب دستها و کاعد و قلم مرا میشناسد یعنی از همه آنها
کاملاً برحوردارم و از هر یک موقع خود بهره مند میشوم بنا براین نیارمند کسی نمیشم .
آری متنی این مضمون را از شعر فرزدق استفاده کرده که در ستایش حضرت سجاد

بعرض رسانیده .

هذا الذی تعرف البطحاء و طاتسه
والبیت يعرفه والحل والحرم
این همان بزرگوار است که او را سرزمین مکه و خانه خدا حل و حرم می‌شناسند .
آنکس است اینکه مکه و بطحاء
زمرم و بوقییس و خیف و ما
حرم و حل و بیت و رکن و حطیم
ناودان و مقام ابراهیم
هر یک آمد بقدر او عارف
بر علو مقام او واقف
آری ممکن است زبان آوری و مفاخرت از اندازه بیشتر او موجبات چنین جنایتی را برای
او فراهم آورده باشد . زیرا آفت انسان در زبان اوست .

بپارسی هم گفته‌اند (زبان سرخ سرسبز میدهد بر باد) .

در حدیث آمده هر بامداد زبان خطاب بکلیه اعضا و جوارح نموده می‌رسد
چگونه صبح کردید و حال شما در این بامداد چگونه است ؟ پاسخ میدهند اگر تو ما را از
آزار خود ایمنی دهی در کمال آسودگی خواهیم بود .

صاحب یتیمه‌الدهر از ابن جنی نقل کرده از متنّبی پرسیدم علت اینکه بد لقب
متنّبی شهرت یافته چیست ؟ پاسخ داد علت شهرت بدان لقب بر اثر این شعر بود .

انا ترب الندی و رب القوافی
و سمّ العدی و عیظ الحسود
انا فی امة تدارکها الله
غریب کصالح فی ثمود
ما مقامی بارض نخله الا
کمقام المسیح بین الیهود

من در جهان هستی همتای با اصل جود و بخشش و پروردگار قوافی اشعارم که
آنها را با طبع سرشارم از نیست بهت می‌آورم و با توانائی که دارم در اندک وقتی
دشمنان را از پای در می‌آورم و خشم حسودان را بیش از پیش روزافزون می‌سازم . من در
میان امتی غریب و بی‌کس سر می‌بیرم که خدا او را برای رهبری عده‌ای از بیچارگان شهرداری
کرده مانند صالح پیغمبر که در میان مردم ثمود با کمال عربت سر میبرد موقعیت من
در سرزمین نخله مساوی با موقعیت مسیح است در میان یهود .

و هم در خردسالی بر اثر طبع خدادادی که داشت اظهار نبوت کرد و جمعی فریفته
بیان او شده و از حس کلام و روانی بیان او مطیع فرمان او شدند .

گویند موفعیکہ متنسی قصیدہ خود را کہ با مطلع زیر آغاز میشود .

احباب دمعی و ما الداعی سوی ظلل دسی فلیاہ قبل الרכب والابل

آب دیدہ مرا پاسخ داد و چیزی بعیر از آثار خرابہ‌ها موجبات گریستن مرا بوجود
ساورد آری دیدہ مرا در آہنگام پاسخ داد کہ هنوز اسب سواران و شترسواران نیامدہ
بودند .

سخنہ از آن قصیدہ را بدست سیف الدولہ دادہ و خود از حضور سیف الدولہ
خارج شد . سیف الدولہ مطالعہ قصیدہ وی پرداخت تا بہ این دو شعر رسید .

سا اہبا المحسن المشکور من حہتی والشکر من قبل الاحسان لا قلبی

امل ایل اقطع احمّل عل سل اعد ردهش ش فصل ادن سرصل (۱)

ای نیکوکاری کہ من از ناحیہ خود از عنایات او سپاسگزارم آری باید اعتراف کرد
سپاسگزاری از حالت نیکوکاری اوست نہ از طرف من . اینک اگر از جانب من خطائی سر
ردہ سانسہ اسب نہ لطف خود جسم پوشی نمودہ و اقالہ کنی و مرا از رحمتش خود سرشار
سازی و دست حسودانرا از دامن ببری و محل امنی در اختیار من درآوری و بارگران
سحارکی را از دوش من برداری و بدوش موحودی بکہ نتواند بار ناراحتی را تحمل کند
بردار داری و ریباچہرہ در اختیار من درآوری و شمشیر کینہ نوزی خود را بر روی دنمان
من از سام سروں کنی و مرا بحال اول بار کردایی و موفعیب من بیفرائی و تا کسادہ روئی
و حوسحالی پاسخ مرا بدهی ر قرض مرا ادا سازی و مسرور فرمائی و بہ آرزو برسائی .

سیف الدولہ پس از مطالعہ شعر مرثیہ و مخصوصا مصامین عالیہا بکہ در آن نکار رفتہ
بود ریزہ ہر یک از کلمات امر کہ بقانون عوف (۲) آراستہ بود حواسنہ‌های او را پذیرفتہ

(۱) از ابوالحسن بن عبدالعزیز نقل کردہ اند نامبردہ در کتاب الوساطہ منعرض

است این شعر را متنسی سبک دیکالحن سرودہ :

احل و امرر و صر و افع ولی واح نس ورس و ابر و اندب للمعالی

سوزن یکی از صنایع بدیعہ است و این صنعت عبارتست از اینکہ کوبندہ در

مدیج یا نعل یا سایر اعراض حملہ چندی آورد کہ در وزن قریب یکدیگر ناسد و ہر چند

و فرمان بصدور و پرداخت آنها صادر کرد .

چنانچه زیر کلمه ' اقل نوشت اقلناک از تقصیر تو گذشتیم وزیر کلمه اتل نوشته این مقدار درهم حواله کردیم و زیر کلمه ' اقطع نوشته فلاں زین را که در باب حلب است در ردیف مستغلات تو درآوردیم و زیر احمل نوشته فلاں اسب را برای سواری تو روانه کردیم و زیر کلمه ' عل نوشته چنان کردیم کنیزکی در اختیار تو درآوردیم و زیر سل نیز چنین نوشته که شمیر خود را علیه دشمنان تو از نیام کشیده ایم وزیر کلمه ' اعد نوشته ترا بحال اول برگردانیدیم و زیر کلمه ' زد نوشته چنین و چنان بمشاهره ' تو افزودیم و زیر کلمه ' نفضل نوشته آری بتو فضل و عنایت کردیم و زیر کلمه ' ادن نوشته دین ترا پرداختیم و زیر کلمه ' سر نوشته ترا خوشحال ساختیم .

ابن جنی گفته متنبی اظهار داشته منظور از کلمه ' سر در این شعر سربیه بوده که سیف الدوله کنیزکی برای او فرستاد و زیر کلمه ' صل نوشته وسائل اتصال ترا ایجاد کردیم ابن جنی گوید یکی از دوستان ما حکایت کرد : معقلی پیرمرد ظریف و خوشمره بود که در دربار سیف الدوله بمناسبت زمان و مکان با مطالب ظریفی که ایراد میکرد امیر را خوشحال میساخت موقعیکه دید اینگونه عنایت بمتنبی نمود اظهار داشت شما که به مناسبت هر یک از الفاظ فرمانی صادر کردید و خواسته ' او را مطابق با آنچه صلاح بود برآوردید چرا دلیل هس و بس ، هه هه هه که حاکی از خنده است فرمودید؟ سیف الدوله از این ظرافت خندید و گفت فرمان صادر کردیم تا آنچه مناسب با حال تست بتو بدهند آنگاه صله و جائزه باو بخشید .

از خطیب تبریزی سابق الذکر نقل شده او در شرح دیوان متنبی مینویسد : ابو عبدالله معاذ بن اسماعیل لاذقی گفته سال ۳۲۵ و اندی متنبی وارد لاذقی شد از مردی سرخگون که زلفانش تاپیه گوشش را فرا گرفته مشاهده کردیم .

کوتاهتر نیکوتر و در حقیقت شعر خود را بدیوسيله آراسته باشد چه آنکه تفویف بمعنی رنگ آمیزی و حامه ' مفوف جامه ایست که دارای حطهای سفیدی باشد سعدی گوید پیوند روح میکند این باد مشکبیز : هنگام نوبت سحر است ای ندیم خیز * شاهد بخوان و شمع برافروز و می بیار : عنبر بسای و عود بسوزان و کل بریز .

مسئله بحانه من وارد شد مقدم او را گرامی داشتم زیرا او را فوق العاده فصیح و حوس محضر یافته و نا آنجا که توانستم در عطف و مهربانی نسبت با او کوشیده و احرامات لازم را از هر جهت مراعات کردم . پس از آنکه مؤانست و دوستی تامی بین ما و او ایجاد شد از فرصت استفاده کرده در آنحال که خانه حالی از اعیار بود از مراتب ادب و کمال ظاهری و باطنی او بهره مند میشدم و آن به آن به تعجب من افزوده میشد اظهار داسم با حوان با موقعیتی همسایه و ساید است مانند نوئی بدیم با دشا سررگی باشی . مسی از این اظهاریه من ناراحت شده گفت وای بر تو متوجهی چه میگوئی ، من سمر مرسلم ، بداسم اس حمله را بعنوان شوخی بیان کرد . از آن طرف با خود گفتم از آن موقع که باوی تماس گرفتم تا حال مراچی از او نشنیدم .

گفتم خدمتگونی و عرصه از اسحق چیست ؟ پاسخ داد چنانکه گفتم من بیعمر مرسلم رسیدم مرسل و معصوم حد افرادی ؟ پاسخ داد معصوم برای این اسم که همراه و همراه کنده اند . پرسیدم تا اس ماموریتی که داری چه خواهی کرد ؟ پاسخ داد دادگری را در میان آنها ظهور خواهم آورد همچنانکه از ستمگری بر شده است ، پرسیدم چگونه دادگری را در میان آنها رواج خواهی داد ؟ پاسخ داد روزهای آنها را فراوان میکنم و نادان بر ما سرداران را در دنیا و آخرت خواهم داد و گردن گردنکسان را خواهم رد و روزهای سایر قطع خواهم کرد . پاسخ دادم امر مهمی را در نظر گرفته من میترسم قدم در اسراه بگذاری و از عهده آن بریائی و تنها با دعای آن اکتفا کنی ، مسی بدیهه قطعاً اساد کرد که مطلع آن اس بود .

یا عبداللله معاد اسی حفی عنک فی الهیجا مقامی

ای بنده خدا بحضرت او بپاهنده اس مبادا کاری کنی که موقعیت و مقام دلاوری من در روز سرد از نظر تو پوشیده نماید .

گفتم فراموش کرده اظهار داسنی من بسمیر اس اسم اسک نکو آیا ماموریت تو از راه وحی است که استفاده میکنی ؟ پاسخ داد آری . گفتم اینک بخشی از آنچه بر تو وحی شده بلاوت کن ، مسی سخنی گفت که تا آن هنگام سحنی بهتر از آن نشنیده بودم . گفتم تا حال چه مقدار از این سخنان تو وحی شده ؟ پاسخ داد صد و چهار

عبره. پرسیدم هر عبره چه مقدار است. پاسخ داد باندازه بزرگترین آیات کتاب خدا. (۱) پرسیدم تمام آنها در ظرف چه مدتی بتو وحی شده؟ پاسخ داد تمام آنها یکباره بمن رسیده گفتم از عبرتهائی که تلاوت کردی چنان استفاده شد که اثر کلیه طاعات از تو در آسمان هم اشکار است. گفت آری تا حدیکه میتوانم باران را از آسمان قطع کنم و از اینراه روزی را از گناهکاران ببرم. گفتم مگر تو هم میتوانی باران را از آسمان قطع کنی؟ پاسخ داد آری بحق آن خدائیکه باران را از آسمان فرو فرستاده، آیا اگر چنین عملی از من ظهور کرد معجزه نبوت و کار فوق العاده نموده‌ام. گفتم آری بخدا سوگند چنانستکه میگوئی، گفت اگر چنان عملی از من ظاهر شد تو بدون شک و شبهه بمن ایمان میآوری و دستورات خدا را که بدست من جاری شده تصدیق خواهی کرد گفتم آری بخدا سوگند با توجه بدانها پیمبری را تصدیق خواهم کرد. متنبی گفت بزودی آنچه را اظهار داشته عملی خواهم کرد و پس از این تا ظهور آنمعجزه با من در هیچ امری سخنی مگر و در اینباره با کسی اظهار مکن تا حقیقت آن برای تو هویدا گردد.

از آن تاریخ سه بعد در انتظار وعده‌ایکه بمن داده بود بودم و نا او در آنخصوص صحبتی نکردم. چند روز بعد گفت میخواهی از آن معجزه که پیش از این با تو گفتگو کردم انری بینی؟ گفتم آری بخدا سوگند بسیار مایلیم. گفت هنگامیکه یکی از سردگان من نزد تو آمد بدون تاخیر و تنها خودت همراه وی حرکت کرده و نحاسی که تورا هدایت میکند حرکت نما، چند روز فاصله نشد و اتفاقاً همان روزها هم مصادف با فصل گرمای تابستان بود آسمانرا ابر فرا گرفته بود.

غلام متنبی نزد من آمده گفت متنبی میگوید هم اکنون سوار شده بران سوار شده و وعده که بنو داده نزد او برو. بلافاصله سوار شده پرسیدم مولای تو در کجاست؟

(۱) از جمله عبرتهای او که مایه عبرت است ایست: والنجم السیار والفلک الدوار واللیل والنهار ان الکافر لعی اخطار امن علی سنتک واقف ابر من کان قبلک من المرسلین فان الله قانع بک ریق من الحد فی الدین و صل عن السیل.

پاسح داد در فلان دشت است و بعیر از من دیگری همراه او نیست . در آن هنگام باران سیدی از آسمان میبارید ، علام کف هر چه زودتر با سرعت حرکت کن تا خود را باو برسانیم و از این باران نجات پیدا کنیم زیرا او در بالای یکی از نلہای بلند قرار گرفته و باران باو اصابت نمیکند .

برسیدم مولای تو جد عملی کرد؟ پاسح داد همان موقع کہ ابرہای سیاه آسمان را فرا گرفت او سحنی میگفت کہ من نفہمیدم سپس تازیانہ را گرفت و آنرا بطرفی کہ تو از روی تل بدانجہت خواہی نگرستی بحرکت درآورد و ہمہمہ کرد و باران همچنان ادامہ داسب و فطرہ از آن بروی خود او میریخت .

من بانفاق علام تا سرعت حرکت میکردیم تا بہمان دشتیکہ سیم فرسخ از شہر مسافت داسب رسیدیم ، دیدم منہنی بر روی همان تل ایستادہ و فطرہ باران بر روی آن تل بریحد و حال آنکہ باران رکاب اسب مرا فرا گرفته بود و باران همچنان ادامہ داشت و چنانچہ کہتم باران تا فاصلہ دو بیست ذراع از آن تل را فرا گرفته بود .
من منہنی سلام کردہ گفتم آیا باران سی موقع را می بینی و مناہدہ میکی چگونه دو بیست ذراع از این تل را باران نگرند .

گفتہ او را صدیو کردہ اطہار داشتم دست خود را بمن ندہ کہ من گواہی میدہم سو رسولحدائی (ص) منہنی دست درار کرد و من با او بیعت کردہ و بہ سوت او افرار نمودم .

منہنی از من پرسید در آنہنگام کہ این حیث نزد تو آمد چہ گفتم ، حریان مسروچی را کہ برای من بیان کردہ بود تذکر دادم . منہنی برای آنکہ امرش بوشیدہ بماند علامش را کردن رد و صما باو ہم فہماید اگر تو ہم برای نا اہلان اقرار کنی بچنین بیچارگی خواہی افتاد ، و اطہار داسب این علام قدم از حد خود فرار کدارد و سی ادسی را بہ بہایت در حد رسانید و محل عجبی دست انداخت و از بزرگی چون من ہراس نمود تمام آفریدگان خدا از آنجہ بوحود آورده و آنجہ بوحود بیاورده در ہمت بلند من کوچکز از موئی اسب کہ در سر من روئیدہ است .
آنگاہ از طرف جانوادہ خودم ہم با او بیعت کردم . فاصلہ شد شدیم بیعت

او در تمام شهرهای شام شهرت یافته و همه پیرو او شده‌اند .
 آری اینعمل را متنبی از بعضی تازیان آموخته بود و آنان بوسیلهٔ مهرهٔ افسون
 کرده و با حرکت مخصوص عصا باران را بهر طرفی که بخواهند میتوانند جاری سازند و
 بسیاری از تازیان سکون و حضرموت و ساسک یم را دیده بودم که اینچنین کاری را
 عملی میکردند و هیچگونه خودفروشی و شخصیتی برای خود ابراز نمیداشتند و بعضی از
 آنها را دیده بودم که با حنا افسونی باران را از گوسفندان و گاوان و شتران و حتی
 از دهکده‌ایکه مورد توجهشان بود و نمیخواستند آسیبی بدانها برسد دفع میکردند و
 سحرها و جادوگریهای بالاتر از آنها را مشاهده کرده بودم .

پس از این از متنبی پرسیدم آیا به سکون هم رفته؟ پاسخ داد آری پدرم اهل
 سکون است مگر اینشعر مرا شنیده .

امنسی السکون و حضرموتا و والدتی و کنده والسیعا

آیا مانند مراسم سکون از یاد میرود و حال آنکه ما در من همتای کنده و سبعاست گفتیم
 آری اثر آن سرزمین است که اینچنین خوراکی را بخورد مردم شام داده .
 مدتی از اینموضوع نگذشت پیش آمدهای مهمی برای متنبی اتفاق افتاد چنانچه
 با نبردهایی روبرو شد و بزرگان افتاد و تبعید گردید تا سرانجام بدر بار سفالدوله راه
 پیدا کرد ، انتهى .

مؤلف گوید : این قضیه را که ابو عبد الله لادقی نقل کرده مافی تا یورثی است
 که صاحب مجالس المؤمنین از ادعای نبوت وی نموده .

وی معتقد است متنبی برآستی ادعای نبوت نمیکرد و ادعای وی مطابق با مصلحتی
 بود که خود در نظر گرفته بود زیرا وی در روزگاری واقع شده بود که دولت باطلی در
 شئون دین و دنیای مردم ریشه دوانیده و رخنه کرده بود و ستمگری عباسیها حاکم را
 خالی نگذارده بود . متنبی ناچار دست بچنین ادعائی زد تا سواد ار ایبراه در صدد
 انکار آنها برآید و موقعیت آنها را ناچیز قلمداد کند و بتواند خود را از کزند آنان در
 امان بدارد چنانچه بهلول عاقل وزید که ولی کامل عصر خود بودند بهمین ملاحظه
 در لباس دیوانگی درآمدند و مانند جابر جعفی با آنکه در برخی از شئون عباسیها

مداخله داشت برای حفظ دین و دیانت خود دست به برخی از امور دیوانگی میزد .
اسپی .

متنبی همیایه^۴ با این خالویدانی ترجمه بوده و اتفاقات و پیش آمدهائی بین آنها
اعاق افتاده که این حلکان معروض آنها گردیده .

براستی باید اعتراف کرد مهارت و استادی و نیالت کاملی که متنبی در فنون ادب
و اشعار داشتند ما را از هرگونه استدلالی بی نیاز میکند و همین موضوع ایجاب کرده تا
اشتهار کاملی از نظر اصحاب سیر و تواریخ و دانشمندانیکه در تدوین سروده های
سراسرندگان حدیث بی سببایی میکنند بوجود آورد .

همین مناسب است این حلکان که فضائل اعیان دانشمندان را در تاریخ معروف خود
ایراد نموده فعلی قابل توجهی درباره اشعار ایدار او که دختران بکر طبع سرشار او
هستند متعرض شده از حمله میگوید : شعر متنبی نهایت اثر برآزنده و قابل توجه متنبی
است و از آنجا که شهرت عالمگیری دارد ما را از ایراد آنها بی نیاز میکند .

آری سیح ناح الدین کندی دو بیت از او روایت میکند که در دیوان او نقل شده
بدیعی است روایت مرور بتوسط اسناد صحیحی^۵ است که بخود او پیوند پیدا میکند و
از آنجا که مضامین بکری را دارا هستند مناسب است ایراد نمائیم .

فاهنتی و قدفتنی من خالق

ایعین مفر الک نظرسی

انزلت امالی بعیر الخالق

لسب الملووم انا الملووم لانی

آیا با دیده کسی که بیمارند نتوانست من مینگری هر آینه چنین است و از این راه
مراحوار میساری و از حشم می اندازی و چنانستکه از مکان مرتفعی بزیر بیفکنی آری تو مورد
سررس فرار نگرفته . من باید سرزش مبتلا گردم زیرا مرکب آرزوهایم را بردرگاه دیگران
فرود آورده ام .

موقعیکه منسی در مصر بیمار شد دوستی داشت که از وی پرستاری مینمود پس از
آنکه بیماری او سبب کرد از وی دوری کرد متنبی نامه^۶ باینمضمون باو نوشت در هنگام
رجوری از من بدیرائی و پرستاری کردی اکنون که بیماری من سخت شده از من کناره
گرفته اکنون اگر عنایی نموده به پرستاری من بپرداز ای دووارم سرانجام دوستی

طرفین بکدورت نرسیده باشد.

دانشمندان دربارهٔ سبک سروده‌های متنبی و ارزش آن بتفاوت سخن گفته چنانچه برخی شعر متنبی را برتر از ابوتمام عدهٔ برعکس ابو تمام را برتر از او میدانند. و بزرگان از دانشمندان دیوان متنبی را مورد توجه قرار داده و آنرا شرح کرده‌اند و من یقین دارم متنبی مرد نیک بخت و خوش اقبالی بوده مخصوصا در فنون شعر و سرایندگی بختش از هر جهت مددکار او بوده، انتهای.

مؤلف گوید: صلاح الدین صفدی در کتاب السوافی بالوفیات، که دلیل وفیات الاعیان این خلکانست دو شعر مزبور را منسوب به ابوالفرج اصبهانی صاحب اعانی دانسته و متعرض است بوالفرج آنرا در سیاستگزاری از وزیر مهلبی سروده، و بطوریکه از مابقی تحقیقات صفدی استفاده میشود معلوم میشود در چنین مواردی بیذاتر و مطلع‌تر از این خلکان بوده.

از اشعار ظریف و ابتکار لطیف متنبی که از دیوان او گلچین شده:

اذا انت اکرمت الکریم ملکته و ان انت اکرم اللئیم سمردا
و وضع الندی فی موضع السیف بالعلی مصر، کوضع السیف فی موضع السدی

هرگاه نسبت بشخص شایسته و بزرگواری اکرامی نمودی از آنجا که او از حد خود
قدرداسی میکند چنانستکه وی را در اختیار خود در آورده، و هرگاه نسبت بسخصی بنا
لایق و پست فطرتی اکرام نمودی هیچگونه تشکری از تو بها نمیاورد بلکه از خرابی تو
سریچی مینماید بنا براین هرگاه کسی بدل و بخشش را بجای شمشیر نگار برد مسلمان
مرتکب عمل زیان آوری شده چنانچه اگر شمشیر را بجای خود و سخا نگار برد ضرر برد

کفی بک داء ان تری الموت شافیا و حسب الممان ان یکن اعدا
و للنفس اخلاق بدل علی الفتی اکان سخاء ما الی تم ساجیا
حلفت الوفاء لورحلت الی الصبا لغارفت سبی موضع الفلت باکیا
فتی ما سرینا فی ظهور حدودنا الی عصره ان لا یرحی السلافیا

اگر مرگ را مایهٔ شفاء خود بدانی برای درد و رنجوری تو کافی است و گرفتاریها
و مرگها کافی از هرگونه ایمنیهاست، برای نفس آدمی حوسهای مخصوصی است که دلالت

برجوا مردی او میکنند چه آنکه جود و بخشش واقعی باشد یا سخاوتمندی بخود بستگی و بی اساس باشد سوگند توام با وفا یاد کرده که اگر از پیری جوانی برگردم از پیری در حالیکه دل دردمد و چشم گریان دارم دست بردارم آری آنجوانی را که در نظر دارم خیال میکنم امید ملاقات آنرا داشته باشم .

از آنجمله :

ادا عامرت فی شرف مروم
فلا تقنع بما دون النجوم
قطع الموت فی امر صغیر
قطع الموت فی امر عظیم
موقعیکه یایه شراف و شخصیت را آباد ساختی بکمتر از ستارگان قناعت مکن
چه آنکه مره مرگ برای امر بزرگ و کوچک یکسانست .

از آنجمله :

علی قدر اهل العرم تاتی العزائم و تاتی علی قدر الکرام المکارم
افسوسها در حور آسهاست که عزیمت کاری دارند و خوبیها باندازه مردم کریم است از
حمله سنایش چندی است که از کافور اخشیدی نموده و در آن حس طلب را با عالیترین
بیای ابراد نموده .

اری لی قربی مک عین قریره
و هل نافعی ان نرفع الحجب بیننا
و فی النفس حاجاب و فیک فطانه
و ما انا بالباعی علی الخطب رشده
و ما شئت الا ان ادلّ عوادلی
و اعلم فوما حالقوسی و شرقسوا
ادا صح منک الود فالکل هیس

و انکان قریبا بالعباد یشاب
و دون الذی املت منک حجاب
سکوتی بیان عندها و خطاب
ضعیف هوی بیغی علیه شواب
علی ان رائی فی هواک صواب
و غربت انی قد ظفرت و خابوا
و کل الدی فوق التراب تراب

روسی دیدگان من در نزدیکی تو است هر چند قرب شبیه به بعد باشد .

سکی نیست برطرف کردن مانع مخصوصا از آنچه من در نظر دارم بنفع من است .

بیارمندیهای در خود احساس میکنم و معتقدم با آن زیرکی مخصوصی که داری بدون

آنکه ابراری کرده باشم رفع بیارمندی از من خواهی کرد من مانع از ترقی محبت و دوستی

نیستم آنکسی که علاقه‌اش اندک است خیال میکند اجر واقعی دست ستم علیه‌اوبیرون
 مآورد. نظر من باینستکه تا سخن چینان خودم را به اندیشه شایسته‌ایکه در علاقه‌بتو
 دارم هدایت نمایم. گروهی را میشاسم که بخیال خود ستاره، مخالفت خود را علیه
 من از جانب شرق طالع میسازند و خورشید نورانی مرا در ابر غروب فرو میرند و حال
 آنکه در عین بی‌اطلاعی و خسرانی ایشان من بمقصود میرسم و شمس همتم از پس ابر
 پوشالی آنها آشکار میشود، اکنون معتقدم هرگاه محبت تو در میان باشد تمام اینگونه
 ناراحتیها آسانست و هر کسی هم که اکنون در روی زمین است و با من سرمخالفت دارد
 زیر زمین قرار خواهد گرفت، و از اشعار آبدار اوست که صاحب کسکول نقل کرده.

اندا تسترد ما تهب الدن	یا فیالیب خودها کان بخلا
فهی معشوقه علی‌القدر لاتح	فظ عهدا و لا تتم وصلا
شیم الغانیات فها فلاد	ر لدا انت اسمها الناس ام لا

پیوسه آنچه دنیا در اختیار تو گذارده بار میگیرد و ایکاش بجای چسبختشی
 بخالت و حسادت مینمود یعنی چیزی نمیداد تا آنرا پس بگیرد و آدمی را از اندوه‌ریاد
 ربحور سازد، دنیا معشوقه حیلده‌گری است که هیچگاه بعهد خود وفا نمیکند و دوستی را
 بسهابت میرساند آری روبه، زیباچهرگان چنین است اکنون احسب با تو است، میخواستی
 آنها را انسان بنام که قابل اسر و الفت باشند یا خیر.

با ایراد اشعار مذکور به نمونه، از سبک و سلیقه، متنبی نوحه کردیم در عین حال
 باید گفت مضامین بدیع و بسیار تازه، از دیگران که وی از اشعار آنها بسرف در سروده‌های
 خود آورده زیاد دیده میشود چنانچه بعضی سرقات نامبرده را در چهار مجلد کتاب
 بنام الا ناند عن سرفات المتنبی گرد آورده و نسخه، از آن برد ما موخود است و این
 نسخه سابقا در اختیار فاضل هندی بوده و مطالبی با خط سرف خود در حواشی آن
 نوشته.

از جمله مطالبی که مصنف در آغار آکناب نوسندار مررایی نقل میکند موقعی
 که نامبرده کناس را بترتیب حروف الفبا کرد مآورد بر دیک سهراردیوان ارسرابدگان
 نهید کرد تا اشعاریکه مورد نظرش بوده و در مواضع مخصوصی بکار میرسد در دلیل

موضوعات، کتاب ایراد کند. تا آنجا کہ گفته. یکی از موثقان برای من حکایت کرد موفعکہ منبہی در راه اہواز کشتہ شد در خرچینی کہ ہمراہ داشت دیوان طالبین را کہ لحظ خود نوشتہ بود در آن دیدہ متنہی در این دیوان اشعاری کہ مورد نظرش بودہ و مصامین غالبہ آنہا را بعنوان سرقہ در سرودہای خود آوردہ نشانہ گذاردہ بود.

آیا این عمل برای منبہی جایز و حلال بودہ کہ نام و کنیہ سراینندگان را کہ در اشعار خود از آنہا استفادہ کردہ انکار نماید و فضائل اولین و آخرین آنہا را نادیدہ نکرده؟

و من نحو است خدا و یاری او اشعاری را در این کتاب از نامبردہ ایراد میکنم کہ در شرح دیگران بودہ و نامبردہ الفاظ و معانی آنہا را چون سارقان ربودہ و مانند قصابی آنہا را از پوست، منسلح ساختہ و ادعای اعجاز و بی سابقگی در آنہا نمودہ تا بدینوسیلہ سنا بہ سہ نظری او پی برید و ببینید چگونه قدم حیانت بر روی فضیلت آنہا گذاردہ و سادہ سحر دزدی را بر فرق خود برقرار نمودہ، یاری از خداست، انتہی.

و از حملہ کسانیکہ دست زد بر سیدہ متنہی گذاردہ و در بسیاری از مواضع ناوی بمسافسہ برداختہ محمد بن حسن مظفر حاتمی معروف بہ ابوعلی بغدادی است وی یکی از دانشمندان توانائی است کہ آثار زیادی از او باقی ماندہ و از ابو عمر زاہد اخبار فراوانی در محالین ادب نقل کردہ.

ابوعلی در لغت و ادب مہارت کاملی داشت و با رقیبان خود بہ سختی معارضہ میکرد و دسمنی خاصی با اہل علم و دانش داشت.

بطوریکہ از یاقوت حموی نقل شدہ این الحجاج سعی او را ہجو نمودہ و علاوہ بر او مورد ہجای دیگران نیز قرار گرفتہ.

و با ابو طیب منبہی گفتگوہائی داشتہ کہ سرانجام بنا سزاگوئی منبہی میندہ. آثار او الموضحہ فی مساوی المنبہی، کتاب فی صناعۃ الشعر، مختصر فی العربیہ، کتاب فی اللغہ این کتاب بیابان برسیدہ کتاب فی الشراب والبراعہ، الرسالة الحاتمیہ در این کتاب گفتگوہا و اعاقات بن خود و متنہی را شرح دادہ و مخصوصا سرقات نامبردہ را سدکر شدہ.

ابو علی سال ۳۸۸ هجری درگذشت .

بطوریکه از ذیل احوال شیخ ابوالفتح عثمان بن عیسی بن منصور بن محمد بلیطی آتی الترجمه استفاده میشود کتابی در اخبار و احوال متنبی نگاشته گویند پس از آنکه متنبی کشته شد ابوالقاسم علی مظفری طیبی اشعار ذیل را در سوگواری او سرود :

لارعی الله یرب هذا الزمان اذ دهانا بمتل هذا اللسان
ما اری الناس ثانی المتنبی ای شانیری لیکر الزمان
کان فی نفسه الکبیره فی جیب س و فی کبریاء دی سلطان
کان فی لفظه نبیا ولکن ظهرت معجزاته فی المعانی

خدای موجودات این زمان ما را آسوده نگدارد و رعایت احوال آنرا نماید زیرا ما را بمرگ بزرگی سوگوار ساخت که در حقیقت ربان کویای روزگار بود در میان مردم دومی مانند متنبی نمی بینم و کجا مادر بکر روزگار که دومی برای او نیست میتواند دومی برای او بوجود آورد او با شخصیتی که داشت در میان لشکریان مانند سربازی بود و هرگاه بمقام کبریائی او توجه کنند مانند پادشاه توانائی بود متنبی با ایراد الفاظ صحیح دعوی پیمبری کرد و با توجه بمعانی لطیف آن معجزات خود را بسرحد کمال رسانید .

مؤلف گوید : از جمله معاصران ابوطیب متنبی ابوطیب عبدالواحد بن علی حلبی است که از لغویهای مشهور و در روزگار او میزیسته و همان زمان وفات یافته .

فیروزآبادی صاحب قاموس مینویسد نامبرده آثار گرامری داشته از جمله مرآت النحویین ، لطیف الاتباع ، الابدال ، شجر الدر و امثال اینها و پس از سنه ۳۵۰ هجری وفات یافته . (۱)

مترجم گوید : تعالی در مجلد اول یتیمه الدهر باب پنجم را احصای احوال

(۱) سیوطی نوشته بیشتر مؤلفات او از بین رفته و با این حال در بعضی طرازی داشته و از شاگردان ابو عمر زاهد و محمد صولی بوده و اصلاً از مردم سمرقند آمده حلب رفته و اقامت گزیده تا سال ۳۵۱ هجری هنگام ورود به دمشق کشته شده .

و اشعار منتہی دادہ و فحسی کامل و سحتی شامل از سرودہ ہای او نمودہ و بطوریکہ از پایان شرح حال او استفادہ میشود پیش از این یکی از دوستان ثعالی از وی تقاضا کردہ بود تا کبابی در احوال نامردہ گرد آورد اینک وی باب پنجم را بمنظور شرح حال او اختصاص دادہ و معروض است، ہر گاہ او بخواہد از گذارش زندگی و احوال او اطلاع پیدا کند میتواند ہمس باب پنجم اکتفا نماید .

محملاً ثعالی در این باب بحس و فبح اشعار او کاملاً متوجہ بودہ و حتی سرایندگانی کہ از اشعار او سرفہ کردہ تا خود او کہ از اشعار دیگران سرقت نمودہ اسم بردہ و اشعار را کہ از محتامین مطالب صوفیہ و فلاسفہ اقتصاص کردہ متعرض شدہ و مخصوصاً فصلی را در ارسال المصل یا منلیں ابراد نمودہ کہ بسیار قابل توجہ و استفادہ است .

دیلاً ما بہ نحسی از مطالب مزبورہ از نظر تکمیل شرح حال او اشارہ مینمائیم . ثعالی مینویسد : همچنانکہ مجالس انس بہ اشعار منتہی زیبایی و طراوت خاصی خود کرفندہ مجالس درس سیر از اشعار او آبادانی فوق العادہ پیدا کردہ و قلم کاتبان در طرح برنامہ ہای خود کہ مزین با اشعار او گردیدہ بیرومندتر از بیان خطیبان و سخن گویان گردیدہ و کتب و دفاتر بی نہائی در حل مشکلات و تفسیر معضلات او نوشتہ شدہ .

ابن حنی گفتہ ابوعلی حسین بن احمد صوری گفتہ بقصد دیدار سیف الدولہ از حلب خارج ندیم مجردیکہ نزدیک سور رسیدم سوارہ نقابداری کہ نیزہ درازی در دست داشت در برابر من ظاہر شد نیزہ را بسینہ من گذاردہ چنانچہ نزدیک بود از اسب بزیر اقم ، بردیکتر کہ رسید نیزہ را دور کردہ نقاب از چہرہ برداشت دیدم منتہی است و اینسعر را خواند :

سربا رؤساً بالأحیدب مہم کما نرت فوق العروس الدراہم
ما در احیدب برخی از سران سرداران را از بدن جدا کردیم و مانند بولہائیکہ روی سر عروس سار میشود باطراف براکندہ ساختیم .

س از این از من پرسید پایہ و مایہ اینسعر تا چہ اندازہ است؟ پاسخ دادم ای مرد بویا این علمدہ سیرونی در من باقی نگذاردی تا بتوانم بدو خوب آن سحر را امتیاز

دهم

این جنی گوید اینحکایت را در دارالسلام بغداد برای متنبی نقلکردم ، از پیش آمد آنمرد بیادش آمد و خندید .

گویند متنبی موقعیکه از مصر وارد بغداد شد نظر باینکه تا آنهنگام بجز از مدح شهریاران از دیگران ستایش نکرده بود از وزیر مهلبی ستایشی ننمود این معنی برمهلبی گران تمام شد بهمین مناسبت سراینندگان بغداد را وادار کرد که ویرا هجو کنند از جمله این حجاج و ابن سکره هاشمی و حاتمی بهجو او پرداختند و اشعار هجائیه را برای متنبی نقلکردند او بدون اندک توجهی ترتیب اثری بدانها نمیداد از وی پرسیدند چرا بهجائیه‌های آنان اعتنائی نمیکنی؟ پاسخ داد بزرگتر از اینان در هجو من قدرآراستند پاسخی ندادم اینان که مردمی بیمار و فریب سیم و زر خورده‌اند و افزود در پاسخ آنها همین شعر من کافی است .

و اذا اتتك مذمتی من ناقص
فهی الشهادة لی بأنی فاضل
چون مرا ناقصی نماید دم
قدح او شاهدست بر فظلم
گویند موقعیکه ابوالحسین بن لنکک بصری از رفتاریکه سراینندگان بغداد با متنبی کرده بودند با خبر شد از موقعیت استفاده کرد ، زیرا او هم مانند دیگران با چشم حسادت بوی مینگریست و بوی طعنه میزد و او را نکوهش مینمود و معتقد بود وی فرزند سقای کوفه است و اینموضوع را مایه شکست او بحساب می‌آورد بهمین مناسبت در نکوهش او گفت :

قولا لاهل زمان لاخلق لهم
اعطیتهم المتنبی فوق منیته
لکی بغداد جادالغیث ساکنها
ضلوا عن الرشید من جهل بهم وعمها
فرؤحوه بر عم امهائکم
عالمهم فی قفا السفاء نزدحم

بمردم زمان که از هر نعمتی بی‌نصیب‌اند و بر اثر نادانی و کوری از راه راست گمراه شده‌اند بگوئید جائزه‌هاییکه به متنبی داده‌اید شکی نیست بالاتر از آرزوو خواسته‌ء او بوده اکنون هم مادران خودتانرا در اختیار او درآورید لیکن بغدادیها که از باران رحمت سیراب شوند بجای آنکه بوی جائزه‌های هنگفتی بدهند با کفشهای خود موجبات

مراحتت بچہ سقا را بوجود آوردند

متنبی پس از آنکہ خود را با اینہمہ مخالفان مخصوصاً مہلبی روبرو دید شبانہ
از بغداد بجانب ابوالفضل بن عمید کہ رقیب وزیر مہلبی بود وارد ارجان شد .
صاحب بن عباد کہ در اصفہان زیست داشت از حرکت متنبی با خبر شد نامہ
نوی نوشت ، و او را باصفہان دعوت کرد و متعهد شد در صورتیکہ در اصفہان بمانداورا
با تمام بروس شریک سازد . لیکن متنبی بنامہ او ترتیب اثر نداده و بجانب شیراز بہ
بارگاہ عبدالدولہ دیلمی رہسپار شد .

صاحب بن عباد با آنکہ کاملاً از موقعیت متنبی با خبر بود و از اشعار او درمواقع
بیمہ استفادہ میکرد (۱) از آن تاریخ بہ بعد کہ متنبی بخواستہ او ترتیب اثری نداد
در صدد معارضہ و خوردہ گیری از او و اشعار او بر آمد .

از کسانکہ بعنوان سرقہ از اشعار متنبی استفادہ کردہ اند ، ابوالفرج بیغاء ، مہلبی
وزیر ، صاحب بن عباد ، سری بن احمد ، ابوالفتح بستنی ، ابوالحسن سلامی ، ابوالقاسم
رعفرانی .

و از کسانکہ متنبی مضامین عدہ از اشعارش را بعنوان سرقہ از آنها گرفتہ است ،
مخلد موصلی ، عمرو بن کلثوم ، بشار بن برد ، مسلم بن ولید ، فرزدق ، ابونواس
ابن ابی عیینہ ، ابوتمام ، ابن الرومی ، عبیداللہ بن طاہر ، ابن المعتز .
و نمونہ از ہر دو نوع سرقہ در کتاب یتیمہ آورده شدہ .
از اشعار حکمہ آمیز اوست :

(۱) صاحب بن عباد در نامہ نہیت آمیری کہ بیکی از خاتونہای عصر خود
نوسد چنین مرقوم داسد اہلا ولاد النساء و کریمۃ الایاء و ام الایاء و جالۃ الاضہار
والا ولاد الاضہار پس از این دو شعر منسی را کہ در مریبہ ما در سیف الدولہ گفہ بہ
حای نہیت بکار بردہ .

لفضلت النساء علی الرجال
و لا التدکیر فخر للہلال

و لو کان النساء کمل ہدی
و ما التائب لاسم الشمس عیب

لولا المشقة ساد الناس كلهم
و قلما يبلغ الانسان غايته
انا لفي زمن ترك القبيح به
ذكر الفتى عمره الثاني وحاجته
الجنود يفقر والاقدام قتال
ما كل ما شينه بالرجل شمال
من اكثر الناس احسان و احوال
ما قاته و فضول العيش اشبال
اگر زحمت و رنج در میان نبود همه مردم میخواستند بمقام بزرگی برسند لکن
جود و بخشش آدمی را نادار و اقدام بمقام ارجمندی کشنده است کمتر اتفاق افتاده
آدمی به آخرین آرزویش برسد و هر شتر را هروی آبیستن نمیباشد ما در روزگاری واقع
شده ایم که اگر بیشتر مردم آن از کارهای زشت دست بردارند چنانست که زیر دستان
احسان و نیکوکاری نموده اند یاد از حوان چنانست که عمر دوباره کرده بازمدی او بد
اندازه قوت اوست و مازاد از هرینه گرفتاری :
و لقد رايت الحاديات فلا اری
و الهم بخرم الجسیم نحافة
دوالعقل يشقى في النعيم بعقله
لا يخذعك من عدو دعه
لا يسلم الشرف الرفيع من الاذى
پس آمدهای روزگار را یکی پس از دیگری مشاهده کردم و ندیدم که سیدی بوی
سر موجبات مرگ آدمی را فراهم سازد و یا سیاهی مو و سائل رنگی او را اتحاد کند
(سیار حوان مرد و یکی پیر نشد) پیری بدن فرید را لاغر و فرسوده مسارد و بوی
سر جوانرا سید و کودک را پیر میکند انسان خردمند بر اثر خردمدی گد دارد در
هنگامیکه از همه گوید نعمت برخوردار است بیچاره میگردد و آدم نادان در غرور و
آسوده خاطر است اشک چشم دشمن ترا فریب ندهد و حیوانی خود از غریبی که او را
مورد رحمت قرار میدهد ترحم کن شرافت عالی خالی از ناراحتی نیست مگر آنکه برای
وصول به آخرین پایه آن خونها ریخته شود .
و اعيان دواء الموت كل طيب
معنايها من جيته و دهسوت
و قد فارق الناس الاحبة سلنا
سبقنا الى الدنيا فلو غاب اهلها

ملکها الاتی تملک سالب
 علیها لک الاسعاد انکان نافعاً
 و فارقها الماضی فراق سلب
 شوق فلوب لا بشوق حیوب
 و رب کسر الدمع غیر کثیب
 سکون عراء او سکون لغوب
 و اللواحد المکروب من زفراته

عده از دوستان پیش از ما از اس مردم حدائی اختیار کردند و بدیهی است
 داروی مرگ تمام اطمینان را در مانده ساخته ما پس از دیگران بدنیآ آمدیم و آنها وجود
 ندانند زیرا اگر پیشیمان ما از دنیا برفند بودند آمدن و رفتن ما خالی از ناراحتی
 نبود آنها که پس از ما بدین عالم می آیند دنیا را بطور عارضی در اختیار میگیرند و
 کد سگان بر دست حالی از این دنیا رفتند بر ما لارم است که اگر بدانیم کمک به تو
 و ناراحتی برای تو نافع بحال است دلها ما را مشکافیم به آنکه بپراهن شکافیم بسیاری
 از افراد سوگواری که آب جسمشان سرار بر نمشود و بسیاری از اشکهاست که بدون
 ناراحتی سرار بر میشود آکسکه سچاره شده و ناله از سچارگی میزند آرامش او یا از
 ناوایی است و نا از در ماندگی فراوان .

(۶۵۱) ابو عمر و احمد - فرزند محمد بن عبداللہ معروف به زردی بفتح زاء و سکون
 زاء از مشحرس ادبا و لغویهای عصر خود بوده .

سوطی در طغفان النجاه گفته ابو عبداللہ حاکم نیشابوری در تاریخ نیشابورس که
 آنرا در سن مقلد تالیف کرده و شیخ عبدالعافر شیرازی مجلد دیگری نام السباق بدان
 افزوده میسود . زردی در زورکار خودس در دیار نیشابور نظیری بداست و در بلاغت
 و مناسبت کوشی و در خوش فلمی و صحیح نویسی وحید زمان بود و در اصول و ادب و
 ساحت مطالب آن بر همگان مقدم بود .

زردی دانشمندی لاغر اندام و همواره شمار بود و ترا لاغی سوار مسد در عین حال
 موقعیکه لب از سخن میکشاد بررگان از دانشمندان در خوش بیانی و فصاحت او مشحور
 می ماندند .

زردی سسر از احادیث را از ابو عوانه اسفراسی و دیگران فرا گرفته و در ماه
 شعبان سال ۳۳۸ هجری وفات یافت .

حاکم گفته از او شنیدم میگفت ((العلم علما علم مسموع و علم ممنوع)) دانش بر دو گونه است دانشی که شایسته فرا گرفتن و آموختن است و دانشی که شایسته آموختن و فراگرفتن نمیباشد .

مؤلف گوید: اینمضمون سابقه دارد و از گفتار مولی علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین (ع) اقتباس شده که میفرماید .

فان العلم علما فمكسوب و مطبوع و لا ینفع مكسوب اذا لم یک مطبوع
دانش دو گونه است علم کسی و علم طبیعی علم کسی در صورتی بهره میدهد که طبیعی هم باشد .

احمد بن محمد بن عبدالله معیدی از بزرگان اصحاب ثعلب است و غیر از نامبرده است .

مترجم گوید: سیوطی مینویسد نامبرده از فرزندان معید بن عباس بن عبدالمطلب است و یکی از دانشمندان مشهور بنحو و عربی است شب چهارشنبه هشت روز باقیمانده از رجب سال ۲۹۲ هجری وفات یافته .

احمد بن محمد بن عبدالله اسکندری قاضی مالکی ملقب بفخرالدین بن مخلطه از شاگردان ذهبی مشهور و یحیی بن محمد صنہاجی و امثال اینهاست در ماه رجب سال ۷۵۹ هجری وفات یافته .

احمد بن محمد بن عبدالله بن سعید قرطبی اشونی غیر از نامبرده است .
مترجم گوید: سیوطی مینویسد ابوالقاسم احمد اصلا از مردم اشون بضم همزه بوده و در فقه و ادب معرفت کامل داشته .

فن عربیت و ادب را در شهر خود آموخته و از سفیان عاصی و ابو محمد بن عاصی روایت میکرده و قضاوت و داوری رنده را بعهدہ داشته .
احمد بن محمد بن عبدالله بن احمد انصاری مروی بلنسی کنیه اس ابوالعباس و شهرتش ابن الیتیم بوده .

در فن تجوید و علم القرائه مهارت داشنه و در نحو نیز استاد بوده و بدرستی از کمالات اهل آن فنون با خبر گردیده .

ابن البیتیم از ابن یسعون و ابوالحجاج قضاعی و امثال اینها روایت میکرده و ابن دحید ابو سلیمان بن حوط الله و امثال اینها از او روایت میکردند .

ابن البیتیم نخست برای احازه اهمیتی قائل نبود اخیرا از ابن عقیده دست برداشت و با احازه حدیث میکرد و بتدریس نحو و ادب و لغت میپرداخت و بجز از مراتب علمی بکار دیگری اشتغال نمیورزید .

ابن البیتیم طبق اظهاریه تاریخ ابن عبدالملک در ماه رمضان سال ۵۸۱ هجری وفات یافت .

احمد بن محمد بن عبدالله بن مصعب الجمال تاریخ اصفهان نوشته نامبرده نقیبه محدث بوده سال ۳۱۶ هجری وفات یافته .

مترجم گوید سیوطی مینویسد : نامبرده در علم نحو و هندسه و سایر فنون استاد بوده و در عراق و خراسان شش مراتب علمی میپرداخته و از عبدالرحمن بن بشر حکم و فطس بن ابراهیم روایت میکرده و در راه حج سال ۳۵۱ درگذشته .

احمد بن محمد بن عبدالله سهیلی . نام او را در آینده ذیل عبدالرحمن بن عبدالله سهیلی مسهور خواهیم نگاشت .

احمد بن محمد بن عبدالله بن هارون عسگری مسوب به عسکر مکرم که وصف آنرا ذیل ترجمه حسن بن عبدالله عسگری خواهیم نگاشت .

احمد مدکور کنیه اس ابوالحسین و در کتابت کمال بلاغت را دارا بوده .

طوریکه از معجم یاقوت نقل میکند آثار او شرح کتاب میرمان ، شرح العیون ، شرح النطق ، ماه رجب سال ۳۶۹ هجری از نالیف آن فارغ شده .

گویند مردی علیه او ادعائی کرد اظهار داشت : او حقی بر من ندارد مرا فعه طرفین بحصور قاصی رسید ، قاصی پرسید ای مرد کیست ؟ گفتند او اس هرون نحوی است قاصی گفت : هر مقداری که افرار داری باو بده .

احمد بن محمد بن عبدالله منافری فرطی ابو جعفر و ابوالعباس معروف به اس قادم نامبرده از فراء بوده و در نحو مهارت داشت و شعر هم میگفته و از حد مادریش ابو جعفر محمد بن نحی روایت میکرده .

(۶۶) ابوالحسین احمد - بن فارس بن زکریا بن محمد بن حبیب راری وزیر کبیر و داسمندی حریر و از لغویهای عصر خود بود .

رازی از مردم ری بوده که از شهرهای معروف ایران بشمار میآید .
 این خلکان گفته ری از شهرهای بزرگ دیلم و واقع میان قومس دامغان و جبال
 میاشد و زای آن زائد است چنانچه همان حرف را در مروزی که منسوب بسرو شاهجانست
 افزوده‌اند (۱) .
 رازی پیشوائی بود که در علوم مختلف ید طولی داشت و ویژه علم لغت را بسرحد
 کمال فرا گرفته بود .
 رازی علم نحو را به آئین کوفیها آموخته و مراتب علمی را از پدرش و علی بن
 ابراهیم بن سلمه قطان فرا گرفته و بدیع الزمان همدانی که بزودی بنام وی اشاره خواهیم
 کرد از محضر وی بهره‌مند گردیده .
 رازی نخست در قزوین که موطن اصلیش بوده میزیسته سپس از آنجا همدان انتقال
 پیدا کرده و پس از چندی بمنظور اینکه ابوطالب بن فخرالدوله مراتب علمی را از او فرا
 گیرد به ری آمده و همانجا ساکن شده .
 رازی در آغاز بمذهب شافعی معتقد بوده و پس از آنکه در ری ساکن گردیده مذهب
 مالک را برگزیده و میگفته شایسته نمیدانم چنین شهری از مذهب چنان امامی بی‌حسب
 باشد .

(۱) در کتاب الخزائن مینویسد علت آنکه شهری بدین نام و منسوب آرا رازی
 میخوانند بطوریکه از فرهنگ جهان‌گیری استفاده میشود آنستکه فخر رازی گفته راز و ری
 نام دو برادر بود که باتفاق یکدیگر شهر را بنا نمودند و پس از آنکه عمارت آن پایان
 رسید در وجه تسمیه آن اختلاف شد هر یک میخواستند شهر را بنام خود شهر
 اختلاف فیما بین موجبات ناراحتی بین دو برادر را بوجود آورد سرانجام مسامحه و
 رای چنان دادند که شهر را بنام یکی از آندو و منسوب بدان را بنام دیگری بنامند
 بدین مناسبت نام شهری و منسوب بدان رازی گردید .

و قومس بر ورن مونس نام اصلی شهر دامغان بود که اکنون حراهای آن باقی
 است و چون کوه مس در آنجا وجود داشته آرا قومس گفته و معرب آن قومس است .

صاحب بن عباد از شاگردان رازی بوده و میگفته استاد ما از بزرگانی است که علاوه بر مقامات علمی مردی بخشنده و جواد بوده گاهی اتفاق می افتاد اگر سائلی از وی درخواست میکرد جامه و فرش خانه خود را باو می بخشید .

رازی آثار گرانبھائی دارد از جمله المجمل این کتاب در عین حالیکه تالیف مختصری بیش نیست مشتمل بر فوائد بسیاری است ، فقه اللغه ، مقدمه فی النحو ، ذم الخطا فی الشعر ، فتاوی فقیه العرب ، الاتباع والمزاجه ، اختلاف النحویین ، الانتصار لتغلب اللیل والنهار ، خلق الانسان ، تفسیر اسماء النبی (ص) ، حلیة الفقهاء ، مسائل من اللغه عابی بہا الفقهاء .

طبقات النحاه میویسد این کتاب ، موجب شد تا حریری از این اسلوب استفاده کند و در مقامه حریبه از مقامات ، مسائل فقیهه را بسبکی که خود دارد اقتباس نماید . و با پیوسته الوفیات ، مقامه طیبیه را بوجود آورد .

مجملاً کتاب مزبور مشتمل بر صد مسئله لغوی است که دانشمندان از فهم آنها در مانده سده اند ، و امثال اینها .

راری اشعاری آندار و پسندیده میگفته از آن جمله :

قد قال فیما مصی حکیم	ما المرء الا باصغریه (۱)
قلت نول امرء لیبیب	ما المرء الا بدرهمیه
من لم یکن معه درهماه	لم تلنفت عرسه الیه
و کان من ذلک حقیراً	نیول سنوره علیہ

دانشائی پس از این گفت حقیقت آدمی بسته به زبان و دل اوست در پاسخ گفتم مرد خردمندی گفته باید استوار آدمی به سم و زر اوست بدلیل آنکه اگر کسی سیم و زرد نداشته باشد عروس یکشبه او هم بوی توحهی نمینماید و هرکسی هم که خوار و ناتوان باشد کرده او هم بر سرش بول میکند ، از آن جمله :

ادا کنت فی حاحه مرسللا و انت بہا کلف معرم

(۱) اقتباس از امثال عرب است که المرء باصغریه یا یعیس الرجل باصغریه .

فارسل حکیمما و لا توصه و ذاک الحکیم هو الدرهم
 موقعیکه در مانده و قرض دار شدی و کسی را برای ادای قرضت نزد دیگری فرستادی
 بدیهی است شخص داناتی را برای انجام این خواسته ماموریت میدهی و باو سفارش
 لازم را تذکر میدهی لیکن باید بدانی بهترین حکیم ، پول است که هیچگونه سفارش
 نیازمند نیست. از آنجمله :

و قالوا کیف حالک قلت خیر
 اذا از دحمت هموم الصدر قلنا
 ندیمی هرتی و انیس نفسی
 تقصی حاجة و یوفی حاج
 عسی یوما یكون لها انفسراج
 دفاتر لی و معنوقی السراج
 پرسیدند حالت چگونه است؟ پاسخ دادم خوشتر از یکی از سفارتهایم است
 انجام میرسد و دیگری از دست میرود ، هرگاه اندوههای فراوان سنده مرا دست
 حوصله ام راسر برند میگوئیم امید است روزی بیاید که وسله آسان فراهم شود
 من گریه من و مونس حانی من دفترهای معلومات من و یار فرسای من چراست
 مؤلف گوید : اینمضمون را رازی از سفر ابواسحق حانی سابق الذکر اقتباس کرده
 او میگوید :

لیس لی مسعد علی ما افاسی
 دفتری مونس و فکری سمیری
 و لسانی سیفی و بطشی تریضی
 اتعاطا شجاعة ادعیها
 من کروی سوی العظیم السیما
 ویدی حادمی و حلیمی صدیقی
 و دوائی غسی و درعی دسیری
 فی العوائی لقلبی المصنوری
 یآوری جز خدای دانا و شنوا ندارم تا مرا نسب ، کرفسارتهایم کمک نماید
 گویم ، دفتر سروده هایم مونس من و اندیشه های شبانام و دلمه هایم
 و بردباریم همخواه منست ، شمشیر من زبان کویای من و حمله هایم
 دوات من باران من و بلکان من بهار منست ، تا این دلاوری که ادعای حکیم و سالیان
 دردناکی که مرا بخود سرگرم ساختند از هم دلاورانه در دریای فوای غوطه ور
 صاحب یتیمه الدهراز ابوالحسن نحوی نقل کرده ابوالحسن رازی تا اس العمود
 رفت و آمد نزدیک داشت و در ردیف بدمای او قرار گرفته بود علاوه بر این در محفل

ابن العسد و بستگان ناوی تعصب ریادی بخرج میداد، اینمعنی موجب شد صاحب
بن عماد علاقه‌اش را از وی بکاهد و حالت انحرافی درباره وی بظہور رسانید .
بہمن ماسک موقعیکہ رازی کتاب الححر را کہ از تصنیفات خودش بود از ہمدان
برای صاحب فرستاد صاحب گفت: ((سگ را منظورش کتاب مزبور بود از ہر کجا برداشته‌اید
رحای اولس برگرداند)) در عین حال باز ہم دلش راضی نشدہ چنان دانشمندی را
از حیث آوردہ خاطر سازد کناش را مورد مطالعہ قرار دادہ و جائزہ برای اوارسال
دانش

رازی بنویسہ این حلکان سال ۳۹۵ (شصت و ہجری در ری وفات یافتہ و در برابر
مسجد قاضی علی بن عبدالعزیز دفن شدہ .

از دیگران نقل کردہ سال ۳۷۵ (سعدہ) ہجری در محمدیہ وفات یافتہ لیکن قول اولی

بظہور رسانید . (۱۱)

صاحب عماد بن ترجمہ ابوالعلاء عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن حسین بن مہدی
ہجری لغوی می‌نویسد: نامردہ فر لعدہ را از ابوالحسن مہلبی لغوی فراگرفتہ و کتاب
سررکی در نطہ لعدہ برداختہ و در مصر نیر از ابو محمد حسن بن علی بن عبدالرحمن
مدنی لغوی استفادہ کردہ .

مرحم گوید: اشارہ نام ابوالعلاء عبدالعزیز گوئیا بدینماست بودہ کہ سیوطی
می‌نویسد: نامردہ از ابوالحسن مہلبی استفادہ کردہ و کلمہ مہلبی را بجای رازی آوردہ
بہمن ماسک حملہء فلا بفعل را در آخر ترجمہ آوردہ است .

رحمانہ سیم می‌نویسد: هر چند از معجم الادبا استفادہ میشود رازی حسرت شافعی
بدهت بودہ و سیم بد آئین مالکی (چنانچہ قبلا تذکر دادہ شد) گرائیدہ لیکن قرائن

(۱۱) سیوطی در عمدۃ الونعا می‌نویسد: رازی بنویسہ دہی سال ۳۹۵ (سعدہ)

ہجری در ری وفات یافتہ و ان سہدہ وفات اصح از تمام اقوالست . و بعضی دیگر سال
۳۹۳ (سعدہ) بنویسہ .

قطعیه قویه تشیع ویرا میرهن مینماید چنانچه شیخ طوسی در الفهرست خود و ابن شهر آشوب هم در معالم العلماء که هر دو برای شرح حال مصنفین و مصنفات شیعه تالیف شده‌اند بشرح حال وی پرداخته و ابن داود نیز در کتاب رجال خود در قسمت نفاثت درج نموده و در ذریعه که فهرست مصنفات شیعه است بدکر تالیفات او پرداخته و در اعیان الشیعه نیز شرح حال او را نگاشته و در تنقیح المقال هم احتمال عامی بودن او را تضعیف نموده است .

و علاوه بر اینها آن بویه با آنهاهم تعصبی که نسبت بمذهب شیعه داشتند مدعیان او تن داده و از همدان به ری احضارش کردند (چنانچه قلا دکر شد) و ابن خود سیر مؤید مرام او میباشد .

شیخ طوسی در فهرست مینویسد : احمد بن فارس بن زکریا له کتب منها کتاب المعاش والکسب و کتاب المیره و کتاب ما جاء فی اخلاق المؤمنین .
ابن شهر آشوب نیز همان کتابها را از وی نقل کرده .

ابن داود و تفرشی در نقد الرجال از او نام برده و کتب فهرست او را نام برده داده‌اند .

حامع الروات مطالب رجال کبیر را بصمیمه نقلی از ابن خلکان آورده . علامه مامقانی در تنقیح المقال نوشته هرگاه موافق یا عقیده معنی که ویرا عامی مذهب قلمداد کرده‌اند ویرا عامی ندانیم احتمال باحالی است . ویرا شیخ و ابن شهر آشوب با آنکه از وی نام برده‌اند از دکر مذهب او ساکت مانده‌اند و سکوتشان حاکی از تشیع اوست و ابن داود هم او را در بخش اول که ویژه مؤلفان است نام برده .
و آنچه را اجمال باین عبارت نقل کرده و سمعنا من اصحاب الحدیث .
له احمد بن فارس الادیب دلیل بر مدح و قدح است .

فاموس الرجال دلیل اظهارید تنقیح عنوان سفید مسووم .
از نام برده شرح حالی نگاشته و از مذهب او سخن نگفته حاکی از آنست که وی عامی مذهب بوده چنانچه سکوت شیخ نیز حاکی از تشیع اوست .
معنی سکوت همدانک حاکی از مذهب

اور سید .

و حال آنکہ یاقوت عامی مذهب بودن او تصریح کرده (چنانچہ گذشت) و تعبیر

اکمال نیز حاکی از مخالفین بودن اوست .

کد سند از این هرگاہ وی امامی مذهب بود چرا نجاشی او را در کتاب خود نام

نبردہ با آنکہ کتاب شیخ و نجاشی ہر دو برای ضبط مصنفات شیعہ گرد آمدہ و تالیف شیخ بعد از

تالیف نجاشی بودہ .

سلاوہ بر این چرا شیخ او را در کتاب رجالش نام نبرده .

و اس شہر آشوب ہم استقلاللی در کتاب خود نداشته و مطالب آنرا بطوریکہ روپہ

اوست سید بیروی از شیخ گرد آورده .

و این داود نیز در اینخصوص از شیخ پیروی کردہ و اگر در ردیف ثقات نقل کردہ

بمطوّر آن بودہ کہ شیخ در شرح حال او باہمال گذرانیدہ .

احیرا باید گفت چرا شیخ از کتاب مجمل رازی کہ در لغت بودہ و از ہمہ کتابہای

از معروفہا نام بردہ است .

(۶۷۱) احمد بن ابان بن سید لغوی اندلسی ہلقب بہ ابن سید کلمہ سید بہ کسر

سین مہملد و ناء تحتانی و دال مہملہ است صبط اینکلمہ مطابق با ابن السید با الف و

لام معرف است کہ نام مشہوری عبداللہ بن محمد بطلیوسی است کہ پیش از ابن ذیل

ترجمہ ابراہیم بن قاسم نامبرده شدہ .

و ابن السید دیگری ہم در میان ادبا عنوان دارد کہ ما بزودی دلیل ترجمہ احمد

بن محمد بن احمد بنام او اشارہ خواہیم کرد .

صاحب طبعا ، کفہ ، ابن سید ، علم ادب و نحو را از ابو علی قالی و دیگران

برا کرمہ و در علم لغت و عربیت بیسوائی مسلم بودہ و از کلیہ قواعد و مطالب مربوط

بہ آہا اطلاعی کامل داشتہ و در فن ادب مہارتی بسرا داشتہ و در کتابت قلمی سریع

ارزانی شدہ بود و او را بعنوان صاحب الشرطہ میشناختند و افلیلی از وی روایت میکرده .

ابن سید ، کتابی در لغت بنام العالم تالیف کردہ و اینکتاب را در صد مجلد گرد

آوردہ و مرتب بر احسان موجودات ، نمودہ چنانچہ از فلک آغاز نمودہ و بہ ذرہ پایان

داده و کتاب اخفش را نیز شرح نموده و امثال اینها .
 ابن سید سال ۳۸۲ هجری وفات یافته ، انتہی .
 مؤلف گوید : منظور از ابوعلی قالی اسماعیل بن قاسم بن حیدون لغوی نحوی
 بغدادی است و منظور از افلیلی یا فاء یا ابن افلیلی ، ابراهیم بن محمد بن رگریان .
 که از فرزندان سعید بن ابی وقاص قرشی زہری است ، کہ دیوان منسی سائر الذکر را شرح
 کرده و سال ۴۴۱ وفات یافته .
 اندلسی . بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و صم لام و سین مہملہ ، کلمہ مرعور
 را بطوریکہ نوشتیم ابن خلکان ضبط نموده و مینویسد ، مسوب است ، بد جزیرہ سررگی کہ
 در مغرب اندلس واقع شدہ ، بخشی از این جزیرہ آباد و قسمتی از آن بر اثر فروردستی
 در آب خراب شدہ طول آن کمتر از یکماہ راہ و عرض آن بد بیست و نود روز راہ سمودن
 تقویم شدہ و دور آن بیشتر از سد ماہ راہ مسافہ دارد .
 آب آنجزیرہ در طرف دو روز راہ بد بیابان میرسد . فاصلہٴ سن شہرہای اندلس
 و شہرہای اروپا کوهی است کہ در واقع مرز آ شہرہا را بوجود آورده و آجر مرہ در وسط
 عالم از اقلیمہای تعیین شدہ قرار گرفتہ و برخی از شہرہای اندلس جزء اقلیم چہارم
 و بعضی از آن جزء اقلیم پنجم است .
 در اندلس شہرہا و دیہات ، بسیاری یافتہ میشود و شہرہای جاری و درختیہای
 سبز و خرم در آنها فراوان و دارای ہمہ گونهٴ ارزاییہا و آسایشہا است . در شہرہای
 اندلس معدنہای طلا ، نقرہ ، قلع ، سرب ، آہن ، جیوہ ، کوگردسرخ و زرد ، مسخرد ،
 سورمہ ، رمہ ، سورمہ اصفہای و از سنگہای گرانبہا باقوہ ، لاجورد ، جریہ ، کمرہ ،
 مقناطیس ، شادنہ (سنگ کوچکی است مانند عدس) حجرالنبہود ، سنگدریہ ، سنگسبز ،
 طلق یافت میشود و نیز سنیل ، فسط و شقاقل ، عود ، ررسک بوجود میآید .
 از عجائب عالم دو امر را میتوان بحساب آورد یکی طغیان آسپاس اندلس است
 کہ فرنگیہا اطراف آنرا مانند زالوہای خوحوار فرا گرفتہ بر فاصلہٴ طاق مسلمانان
 فرنگیہا دریاست و دیگری کشور مسیحی است ، کہ در ساحل سام واقع شدہ و مسلمانان
 از ہر طرف آنرا احاطہ نمودہاند و فاصلہٴ سن آنها نیز دریای ساد است کہ آنرا

بحر الطلح. منحواسند. این دریا طرف غرب و شمال اندلس را در احاطه خود در آورده.
و در آخر اندلس مجمع البحرین است که خدا در قرآن از آن نام برده عرض آن
سد غریح و طولی نیست و پنج فرسخ است.

سپاه طلوع سمن بحرا سود بالا میآید چنانچه در مجمع البحرین میریزد و از آنجا به
بحرالروم که در برابر اندلس و طرف شرق آن واقع شده میریزد، آب بحرالروم سبز و
آب بحرا سود سیاه است. در عین حال موقعیکه آب بحرا سود را در طرفی بریزند اصولاً
بیشتر سیاهی در آن احساس میشود.

مجموعاً آب بحرا سود تا روال ظهر به بحرالروم میریزد و موقعیکه ذوالشمس شد عمل
مغروب بوجود میآید تا بعضی آب بحرالروم به بحرالاسود میریزد و همچنان ادامه دارد
تا مغروب خورشید پس از آن بحرالاسود بالا آمده. و به بحرالروم میریزد تا نیمه شب
پس از آن بحرا احمر تا طلوع خورشید به بحرالاسود میریزد و پیوسته جرر و مد
این دو دریا بنعل معکوس خود ادامه میدهند و حکایت میکند از توانائی خداوند بیا
است و داناتر است.

۴

۱۱- در بحره العالم میسود: نوبت میان و بیروان ایشان در جزرومد در اعقده اسان
استسکند در فقر دریا سنگهای بسیار است و چون قمر بمحاذات، دریا برسد و نور خود را در
آن نماید، شعاع قمر بداسنگها میرسد و از آنها منعکس گردیده آب را نحوس میآورد و از
آنجا که آب گره و لطف است حلحل پیدا کرده غلیبان در میآید و مکانی فراج بر از
مکان اول مسخواهد تا حار حال. مد در آن بوجود میآید و چون قمر توسط آسمان میرسد
غلیبان که مسود و آب دریا بحال، اول در میآید و حرر سدا میشود. دیگران معقداند
هر گره ای که از گره دیگر برر کمر باشد هرگاه بمحاذات، مرکز بگذرد برسد گره اعظم کرد
اصغر را طرف خود میکند همجنس اجزای اگر اجزای اصغر را بحالت خود میکند سایر
این گره، قمر اعظم از گره آب است. پس هرگاه قمر بمحادی گره آب برسد گره آب را طرف
خود حدت میکند و آب آن مانند کندی طرف بالا بلند میشود این حالت، مد است و

موقعی از رسولخدا (ص) از حقیقت جزر و مد پرسیدند که بچه وسیله بوجود میآید فرمود خدا یمتعال فرشته‌ایرا ماموریت داد تا در ژرف‌ترین و عمیق‌ترین نقطه دریا پای خود را فرو میبرد در نتیجه آب دریا بجوش درآمده حالت مد در آن بوجود میآید و چون قدم خود را بیرون میآورد حالت جزر پیدا میشود .

در اندلس کوهی است و در آن غاری وجود دارد که هیچکس اثر آتشی در آن ندیده در عین حال هرگاه فتیلهء روغنی را بر سر چوب درازی بنمایند و آسرا سعل وار وارد آنغار نمایند بلافاصله شعله‌ور میشود .

و ما پس از این مطالب مربوط باینموضوعات را ذیل ترجمه حسن براسی الحسی بصری خواهیم نگاشت .

از جمله شهرهای اندلس بطوریکه در تاریخ این حلكان و امثال آن آمده شهرهای سالم ، شاطبه ، لوزقه ، غرناطه ، حیانه ، جیم و یاء ، واسط لبطیط است . فیروز آبادی در قاموس گفته لبطیط سر وزن رنبیل سهریست در جزیره الحضره (سرسبز) اندلس ، و در مادهء حرر گفته ، الجزیره ، سررمیی است در جزیره و جزیره قور ، بین دجله و فرات واقع شده و در آنجا شهرهای بزرگی بوجود آمده و تاریخی مخصوص آن نگاشته شده و نسبت بدان جزری است جزیره خضراء نام شهر است در اندلس که اطراف آنرا آب فرا گرفته و نسبت بدان جزیری است .

و جزیره بزرگی در سررمیی رنگبار وجود دارد و در یاد ساه در اسحا سلطه میکند و هیچک آئین دیگری را دارا نیست .

مردم اندلس معمولا هرگاه جزیره میگویند منظورشان شهرهای ساحلند که در آنجا است که در طرف شرق اندلس واقع شده‌اند ، انهمی .

هرگاه قمر از محادات آن گذشته آبیکه بشکل گنبدی بالا آمده باشد جزر میآورد و محال است اولی باز میگردد آنرا جزر گویند ، با اندک دهنی که در بول دومی بنمایند با درستی قول اول ناست خواهد شد زیرا قمر آنقدر گرمی ندارد که سواد سنگهای کف دریا را در حوش در آورد .

دیگر از شهرهای اندلس، ورقه، رصافه، اشقالیه، اسجه، مالقه، فرطبه، لیشونه، تندود، عیون، فرمونه، افراغه، تدمیر، انده، ابده، بروزن قبره، لبله، طلیطله، طرطوسه، طلسانه، لینسه، اسیلیه، الکک، اشبونه، دانیه، شلب، قلنه، شنیرتس، لیسر، ریده، بیره، بیجانیه، لوتیه، سرقسطه، بلس، براكش، قسطله، اندرش، جراوه، لیسریه، بطلوس، سرش، مریه، باوجه، باجه، طرکونه، نلشه، لارده، تاکونه، وامثال آنها از شهرهای دیگر که مربوط بکشور اندلس است.

چنانچه میدانیم اکثر شهرهای مزبور شهرستانی بزرگ و کهنسال و خوش آب و هوا است از قبیل اسپلیه و عریاطه و جیانیه و مالقه و شاطیه و طلیطله که آنرا مدینه الملوک و شهر بزرگان (مینامد و فرطبه که پایتخت اندلس بوده و بطوریکه از بعضی منابع فواید مستوفی پادشاهان بنی امیه بوده.

سرور آبادی در ماده حجر بتحریک مینویسد: حجر بمعنی سنگ است از آنجمله حجر الاسود سنگ سیاه و حجر بسحریک نام شهر بزرگی است در اندلس که از آنجا محمد بن عباسی محدث ظهور کرده و نیز نام موضع دیگری هم میباشد. انتهی.

بوالک گوید: گروه بسیاری از ادباء و فقهاء اسلامی از سرزمین اندلس ظهور کرده اند و ما سراسر هر یک از طبقات مختلف شیعه و سنی در بابهای آینده بنام آنها بیاری خدا اماره خواهیم کرد.

عده از دانشمندان بمنظور شرح حال دانشمندان اندلس کتب و تراجم و صحیفهها و معجمهای بسیاری پرداخته اند.

از جمله ابوالحسن علی بن یسام شنیرتنی کتابی بنام اسماء الذخیره فی محاسن ابن الحریره تلف کرده و همان کتاب مورد توجه این ظاهر قرار گرفته و فواید دیگری بر آن افزوده و آنرا بنام عباس الذخیره نامیده.

معنی گویند غده، آنکه بلاد اندلس را بنام جزیره نامیده اند برای آنستکه از همه جهت بحیران جداست، آب دریا اطراف آنرا فرا گرفته و در حقیقت کشور اندلس بسبب شکل آن و رنگ سرفی آن متصل بکوهی است که از آن راه بشهرهای اروپا راه پیدا میکند و هرگاه آن کوه وجود نداشت دو دریا بیکدیگر اتصال پیدا میکردند.

گویند نخستین کسیکه پس از طوفان نوح، کشور اندلس را آبادان ساخت اندلس بن یافت بن نوح (ع) و محل مزبور بنام وی خوانده شد .
و از جمله جزائر بزرگی که در اندلس واقع شده الجریره الحضره و جزیره افریطش بفتح همزه و سکون فاء و کسر راء و سکون یاء و کسر طاء مهمله و شین مثلثه است .
و از این جزیره بطوریکه از الوفیات استفاده میشود گروهی از دانشمندان ظهور کرده اند .

از جمله شیخ ابوالعباس احمد بن ابونصر حصیب بوده .
ابونواس حکمی آتی الترجمه از او با دو قصیده رائیه مشهور توصیف نموده و همان جزیره سال ۳۵۰ بدست فرنگیها افتاد .
صاحب تلخیص الآثار مینویسد : از جمله محالی که مینوان توازی حد جزیره اندلس را تعیین کرد جزیره شاشین است که آن از جزائر بزرگ بشمار میآید و طول آن مسافت بیست روز راه است و فراوانی نعمت و گوسفندان بسیاری در آن موجود است .
گوسفند آن جزیره همگی سفید پشم اند چنانچه گوسفند سیاه پشم در آن بوجود نمیآید و مردم آن حداکثر خود را بطلا و جواهر می آرایند و وضع و شریفشان طوق طلا بگردن دارند .

در طرف مغرب جزائر عزبور ، مملکت افریقا و شهرهای قیروان که پیش از این دلیل ترجمه ابن الوزان قیروانی مشهور از آنها نام بردیم واقع شده .
و بزودی ترجمه احمد بن علی بن محمد بیهقی معروف ببوجعفرک سبزواری خواهد آمد .

یعنی بماسبت ابو جعفر احمد بن علی غرناطی ذکر خواهد کرد .
(۶۸) ابوالفضل احمد فرزند حسین بن یحیی بن سعید همدانی حافظ مشهور بدیع الزمان .

بدیع الزمان فاضلی کامل و ادیبی امین و مهذب دنیا و دین و اراخلاء سرایندگان امامیه و کاتبان نامدار آن طائفه سامیه بوده .
مقالات رائقه که دانشمندان را بشگفت آورده و مقامات فائده او که از همه آثار

دیگران برتر و بالاتر است و بنام مقامات شهرت دارد بهترین اثر اوست .
 این اثر مهم ایجاب کرد تا حریری ادیب شهیر ، مقامات خود را به سبک او بوجود
 آورد و تارو بود او را بمنوال آن از کارگاه بیان خود بشکل بهترین قماشها بیاراید و قدم
 حای قدم او گذارد و از وی در کلیه امور مقامات پیروی نماید و در آغاز مقامات که
 خطبه آرا بقلم توانای خود انشاد کرده به فضیلت و موقعیت او اعتراف نماید و به
 صدای بلند که همه دانشمندان بشنوند فریادزند .
 آری اوست که مرا بدین راه هدایت کرد و باین منهج که راه راست ادیبان خردمند
 است ارشاد نمود و از او در آن خطبه به بدیع الزمان و علامه همدان تعبیر مینماید .
 بدیع الزمان بصاحبیت صاحب بن عباد وزیر بزرگوار مفتخر گردید و سرانجام از
 دمان مخصوص او بشمار آمد .

بدیع الزمان فن لغت را از احمد بن فارس سابق الذکر آموخت .

بدیع الزمان دیوان شعر مشهوری دارد از اشعار اوست .

و کان یحکیک صوب الفیت منسبکا لو کان طلق المحیا یمطر الذهبا
 والدهر لو لم یخض والشمس لو نطقت واللیث لو لم یصد و البحر لو عذبا
 هرگاه طلق آشفته که قابل اکسیر است طلا بیارد ابر بارانی سیم خواهد ریخت
 روزگار اگر موقع جدائی را نزدیک سازد و خورشید اگر بطلوع خود دل عالم را بدست
 آورد و سرح اسد به شکار بروح دیگر در نیاید و آب دریا همچنان بخوشگواری خود باقی
 بماند .

از اشعار اوست این دویستی که در کوهش از همدان سروده .

همدان لی بلد اقول بعصلها لکنها من اقیح البلدان
 صباها فی القیح منهل شیوحها و شیوخها فی العقل کالصیان
 همدان شهر مسند و بر من است ، که از شهر خود سخن بگویم و موقعیت آنرا انبات
 تمام لیکن باید اعتراف کنم که آن از رشتن شهرهاست زیرا پسران آن از رشتنی مانند
 پیر مرداس و سالخورده گاس در حردمدی مانند کودکان آنست .
 در کتاب تلخیص الانار میویسد : همدان شهر معروفی است از شهرهای جبال که

آنرا همدان بن فلوج بن سام بن نوح بنیان کرده و طول و عرض آن چهار فرسخ در چهار فرسخ بوده و اکنون بدان هیئت باقی نماند لیکن شهر بزرگی است که هوایی لطیف و آبی گوارا و خاکی پاک دارد و همواره پایتخت شهریاران بوده و اندارهء معینی برای ارزانی و فراوانی ارزاق آن نمیباشد و همچنین میوه زیادی در آنجا بوجود میآید و آب آن زیاد است .

از خواص شهر همدان چنین گویند هیچیک از مردمی که در آنجا زیست میکنند اندوهناک نمیشوند و گرفتاریها را بر خود هموار میسازند و حداکثر مردم آن اهل لپو و خوشحالی و طرباند زیرا طالع آن شهر ثور است که آن خانهء زهره است و همچنین حداکثر آنها مردمی نادان و بی فکرند .

و از عجایب سرزمین همدان ، شیر سنگی است که بر دروازهء آن تعبیه شده و آن شیر ، طلسمی است که آنرا بلیناس بخاطر قیاد در آنجا برقرار کرده و علت تعبیه آن این بوده که همدان بی نهایت سرد میشده و برفهای زیادی میباریده چنانچه مانند قلعههای کوه را بوجود میآورد و شهر همدان زبر برف فرو میرفته و از آن پس که بلیناس این شیر را تعبیه کرد برف بآن اندازه نمیبارید .

پس از این نوشته ابوالفضل بدیع الزمان از آنجاست و کتاب مقامات و ساق العنایات از آثار اوست و سال ۳۹۸ (شمح) وفات یافته است .

بعضی گویند بدیع الزمان را مسموم کردند و هم گویند بدیع الزمان سگته کرد کسان او در تدفین او عجله کردند شبانگاه در قبر بحال آمد چنانچه صدای او از قبر شنیده شد بمجردیکه نیش قبر کردند دیدند دست بمحاسن گرفته و از ترس قبر وفات یافته .

در اینسال احمد بن لال و ابو نصر احمد الکلابازی که از حفاظ بوده وفات یافتند .

بطوریکه از اخبار البشر استفاده میشود برف عطیمی در بغداد آمد .

از شیخ ابو منصور ثعالبی نقل شده وی در یتیمه الدهر نوشته شیخ اساد بدیع الزمان در کتابت و انشاء و تسلط در بیان و املاء بیایده از مهارت رسیده بود که میتواند سه مرتبه بر خلاف همهء منشیان از پائین صفحه مطالب را نوشته بیالای آن ختم نماید .

بدیهی است اینعمل از چنین استادی حاکی از کمال فضل و زیرکی اوست .

در بحار از خط شہید اول فده نقل کرده ابو عبد اللہ حسین بن ابراہیم یکی از
بلغاء دانشمندان بود از سبک بدیع الزمان اقباس نموده چنانچه میتوانستہ از آخر نامه
شروع و بہ آغاز آن حسم میمود و مانند بدیع الزمان کتاب مقاماتی داشت .
از سرودہ های ابو عبد اللہ است .

سعادة المرء لامال و لا ولد و لا مؤمل الا الواحد الصمد

سنگینی آدمی در سروز ، و سرزند بس ، و جز خدای یکتا کد مقصود ہمد است .

سنگینی ساعد آرزو صد بند .

دیلا مناسب است . چند حمله از مقالات ، رائفہ و مشتاق ، فائزہ بدیع الزمان را بد

ت ریاضہ صاحب الوفا ، اراد نموده مذکر سوم .

الماء اذا طال مكنه ظہر حیدہ و اذا سکن مسد حرك سنہ و كذلك الحيف سمي لعائذ

اذا طال بواوہ و سفل ظلہ اذا اسہی محلہ والسلام آب ہرگاہ در محلی بیسترا اندازہ

سما در سنی باطنی آن آسگار مسود و خون آب از جریان سفید و بحال ، سکون ساعد

خون کند آن حرکت . خواهد آمد ہمچس سپمان چون در مزالی مائدن او طولانی سود

دندان او بوحب سومی است ، و ساعد آن خون مد ، بوقفس سر آمد مائد ، سنگینی است .

سپمان گرحد غریب است ، ولیکن جوینس . حقه مسازد اگر آید و بیرون سرود

از مقالات ، اوس ، ا : حصرة التي هي كعبة المحنح الاكعبة الحجاج و مسعر الكرم لا مسعر

الحرم و سنی الحيف لا سنی الحيف و فله الحلال ، الا فبله القلوه حصر ، او كعبه محاحان :

محل بیرون سارمندا است ، بد کعبہ ، حاحیان ، گرم از آنجا حیرد بد مسعر حرم ساعد کہ حاحی

از اطراف سدا سار برود محل آرزوی صیف است ، بد مای حیف فیلد ، حواتر است ، بد فیلد

سار حیاتر .

از مقالات ، اوس ، در باب سلب ، حطب فد عظم حنی همان و مس حنی حنی لان

والدینا فد سکر ، حنی سار الموم ، اہوں حظوسها و خب ، حنی سار اصغر دیوسها

فلسطیر سمد هل بری الامحند وانظر سرود هل بری الاحسرود سس آمد تا کوار عظمی

انفاق افساد سار ریادی صفت ، آسائی گراشد و حشوسس با جدی بود کہ برابر عاد ،

خون بر سائی برہ کردید دسا سادارہ ، با حیر است ، کد مرک در دسا برابر سادہ برس

پیش آمده‌های آنست و بقدری بدباطن است که گناه در آن کوچکترین گناه است. ایک بر است و چپ توجه کن بسین بحر از محنت و رنج و خسران و زبان اثر دیگری از آن مشاهده میکنی .

جملات فوق نمونه از آثار منشیانه اوست و هرگاه خواهی از کلیه آثار قلمی او استفاده کنی بهتر آنست بکتاب بحر البلاغه تعالی که معاصر با بدیع الرمان بوده مراجعه نمائی .

مترجم گوید : در مختصر آداب اللغة العربیه میویسد : بدیع الرمان در هر آن افغانستان ساکن بود و در شعر و کتابت و لغت مهارت داشت و در قوه حافظه بی نظیر بود چنانچه هر قصیده‌ای را که تا آن هنگام شنیده بود یا یکدفعه شنیدن هر چند هم متجاوز از پنجاه بیت بود بحفظ میسپارد و از اول تا آخر آنرا بدون یکحرف کم و زیاد از حفظ قرائت میکرد و با یکتوجه مختصر بیح و ورق از کتابی که اصولاً سابقه مطالعه آنرا نداشت از حفظ میکرد .

بدیع الزمان خاطره سریع و بدیده سرا داشت چنانچه در اندک وقتی قصدها را میسرود و مشکلترین نامه را انشاء میکرد .

نامه‌های او در کنای نام رسائل بدیع الرمان کرد آمده .

مقامات او قدیمی ترین کنای است که در فن مقامه نویسی در احسان با تراز آورده و این سکه را بدیع الرمان از استادش احمد بن فارس فراگرفت .

مقامات حکایات کوتاهی است که مضامین آن از زبان مرد خیالی استاد شده و در آن مواعظ و نکات اخلاقی و امور عبرت آمیز کنجاسیده شده و منظور اصلی از انشاء چنین کنای آن بوده تا گرد آورنده آن نفسی در اثر مستیابد خود کرده تا بهت و حکمی را بدیوسیلده ایراد نماید .

مقامات بدیع الرمان از زبان مردی خیالی نام عیسی بن هشام زوایا شده .

(۶۹) ابوالحسین احمد بن فرزند محمد بن جعفر بن حمدان فقیه حنفی معروف به

قدوری از دانشمندی است که ریاست حنفیه عراق را بر منتهی شده .

قدوری سروده‌های رباعی داشت و آنها را با بهترین عبارتی نظم مآورد و فی

حدیث را از اسانید فرا گرفته بود. ابوبکر خطیب صاحب تاریخ معروف از وی روایت مکرده.

قدوری کتاب مختصری دربارهٔ مذهب خود تالیف کرد که مشهور است (۱) و علاوه بر آن آثار دیگری نیز داشته.

قدوری با شیخ ابوحامد اسفرایی فقیه شافعی مناظره میکرد.

شیخ ابواسحق سراری در طبقات خود از وی حکایت میکند: قدوری برای ابوحامد احرام مخصوصی فائل بود و او را برتر از سایر دانشمندان میدانست.

الوفاء از وریر ابوالقاسم علی بن الحسن از قدوری نقل کرده وی اظهار داشته بنظر

من ابوحامد اسفرایی فقیه و صاحب نظر تر از شافعی است.

کتاب ریاض از بعضی از کتب تراجم نقل کرده قدوری من فقه را از ابو عبدالله محمد

بن حنفی حرجاسی استفاده کرد و ابونصر محمد بن محمد مراتب فقهی را از او فرا گرفته و مختصر قدوری را که در فقه حنفی است شرح کرده.

قدوری من حدیث را از محمد بن علی بن سدید مؤدب و عبدالله محمد الجوشنی

روایت میکرده و فاضل القضاة ابو عبدالله دامغانی و خطیب بغدادی از وی روایت میکرده اند

خطیب او را تصداف میسناید و منکر است وی اندکی بیش روایت نمیکرد و بقدری

در فقه اسناد بود که مسائل آن ماسد آب روانی بر زبان او جاری میشد و پیوسته به

تلاوت قرآن میرداخت.

قدوری محقق و آثاری از خود باقی گذارده از جمله شرح مختصر الکرخی، والنحرید

الکتاب را در هفت سفر (هفت مجلد) گرد آورده و مسائل اختلافی بین اصحاب حنفی

(۱) کتاب مختصر مرهور پیوسته ریحانه در فقه حنفی است که بسیار منین و معتبر

نوسند شده و محل توحه اکابر بوده و شروح بسیاری بر آن نوشته اند و بارها در هند و

فاران و ترکیه طبع شده و نسخ خطی آن نیز در ایران موجود است فرقه حنفیه در موقع

برور و تا نحو آمدن آن کتاب میرداختند و بدان ترک میحسنند و معتقد بودند کسیکه

آنها حفظ کند از فقر ایمنی خواهد داشت.

و شافعی را ایراد کرده، التقریب اینکتاب در مجلدی گرد آمده، مسائل الخلاف بین الحنفیین در مجلدی تالیف شده، مختصر، اینکتاب را برای پسرش تالیف کرده.

وفیات، از سمعی نقل کرده قدوری روز یکشنبه بیستم ماه ربیع الثانی سال ۴۲۸ (بکج) در سن شصت و شش سالگی در بغداد وفات یافت. و همسرش در حادثه‌اش کشته شد و در حفری حاکم بود مدفون شد سپس او را به نوبت، شارع منصور برده و آنجا کنار ابوکر حواری حنفی خاک سردید.

این حلکان میبوسند، در جمع پدر کسراف معنی دیک است، اینک میبوسند، اسکند او را قدوری میبوسند، آری او را سهمین شهر، سمعی در کتاب اسباب خود نام برده است.

احمد بن محمد بن جعفر بن محیار حوی کد مکی بنده ابو علی واسطی و پسر برادر ابوالقاسم محمد بن جعفر واسطی حوی است، غیر از صاحب عنوان (۱).

در تاریخ احبار الشریع میبوسند شرح ابوالحسین عبدالرحمن قدوری صاحب التکملة والنحرید حدود ۴۳۹ (تلط) وفات یافته و از احباء سلسله صاحب عنوان بوده.

(۱) سوطی میبوسند: نامرده علم حواری از ابو غالب بن سران آموی و مرل او محل الف و آمیرس اهل علم بوده و خود از کواهان عادل شمار میآمد که در مواقع معین داوران او را عنوان ساجد عادل اسحاب میکردند وی در واسط آسائی داشته که در یکی از مواقع کد لشکران اتراسی واسط در احبار گرفتند از حمله مارلی کد در عارت لشکریان فرار گرفت، لواری آسای نامرده و مرل او بوده موفقی نامرده باتفاق یکی از دوساس سرد امیر آنها رفته و درخواست کرد برخی از اموال او بعارت رفته بوی بار کرداند امراء لشکر بدرخواست او سرت اتری بدادند و مال او را برنگرداسیدند وی در موقع خروج اینمصراع را خواند نذکره، ماسن العدیب و بارق واز رفیقش پرسید عامل در این طرف چیست، وی پاسخ داد تا آنکه چنین گرفتاری برای تو پیش آمده هنوز هم از نحو دست برمیداری پاسخ داد در اینهنگام کد محزوم چه چیزی بمر از نحو مرا سرگرم خواهد کرد، واسطی پس از بانصد هجری وفات یافت.

(۷۵) ابو عبید احمد - فرزند محمد بن محمد بن ابو عبید ہروی فاسانی .
 سخی سارغ و وریری کسیر و از مردم فاسان بوده کد بیس از این دلیل ترجمہ ابو الحسن
 راوردی از آن فرید نامردیم .
 فاسانی از دانشمندان بزرگ و ادیبان سرگ بوده .
 سوطی در طعنا السجاد از او حسین یاد میکند نامردہ از ربیع بن سلیمان و
 مکتوبہ و اس سراج استفادہ کردہ و محصر اس درید را سیر ادراک نمودہ لیکن از او
 روایتی نکرده .
 درمنشہا (۱۱) مدنی او را در سد اسیری خود نگہ داشتند و او خود رئیس سرشناس
 پہلی درین لغت بود .
 اس جنگان مسوسند : نامردہ مصاحف ، نسخ ابو منصور محمد بن احمد بن ارہر
 بن طلحہ بن یوح سافعی لغوی مسہور بد ارہری ہروی صاحب ہدیہ اللعدانی الترحمہ
 مقبحہ آمدہ و از محصر او بہرہ مند گردیدہ و از اصحاب خاص او شمار آمدہ .
 از آثار باعدہ او در فن لغت ، عربی کتاب العریین است ، در اسکنات تفسیر عرب
 القرآن و احادیث را کرد آوردہ و توضیح دادہ و مہرہ ، آفاقی یافتہ .
 عبدالواحد ملبھی و ابوبکر اردستانی از وی روایت میکردند و از آثار او بد نقل
 سوطی بفصل ولادہ ہر اس .
 مرحومین کند او را با اختلاف ابو عبداللہ و ابو القاسم نوشنداند و ما بد سروی از
 اس حلکان کند او را ابو عبید بوسد و ہما را صحیح میدانیم .
 فاسانی عالمی بد لہ کوز و اہل خلو ، بود (خون خلو ، سرود آنگار دیگر میکند)
 و با اہل ادب در محالین عسر ، و طرب سرکہ ، میکرد .
 مؤید کند اس حلکان ، اطہار بد آخری است ، کہ دلیل ترجمہ برحی از ادیبان

۱۱ . بر مضمون ہا عددہ از حوارج بودہ کہ بر حاکم عصر خود خروج میکردہ چنانچہ سال
 ۳۱۵ ہجری در نگہ رحمت و در موسم حج عددہ از آن حملہ تلی بن تا بود را کشتند
 و حجر الاسود را از محنت کنندہ و عددہ ۲۵۰ روز برد خود سان نگہ داشتند .

خراسان بامثال آنها اشاره کرده .

فاشانی در ماه رجب سال چهارصد و یک ۴۰۱ (تا) وفات یافت .

مؤلف گوید : عده از دانشمندان بعنوان هروی شهرت یافته که دیلا نامبرده

میشوند .

شمس‌الدین بن عطاءالله قاضی القضاة عصر خود بوده و بزودی دلیل ترجمه احمد

بن حجر بنام او اشاره خواهیم کرد .

محمد بن جعفر هروی ابوالفضل مندری در لغت و ادب اسناد بوده و یکی از

شاگردان ثعلب و مرد بشمار می‌آید و آثار عدیده دارد از جمله نظم الجمان ، الملتقط

المفاخر ، الشامل .

اره‌ری از او روایت می‌کرده و در کتاب التهدیب از او بسیار روایت نموده بطوریکه

طبقات النحاه نوشته سال ۳۲۹ (شکط) وفات یافته .

حناده ابواسامه فرزند محمد لغوی از دی هروی از فن لغت بهره کاملی داشته و

لغات بسیاری حفظ کرده و از موارد استعمال آگهی خصوصی داشته چنانچه در آن

روزگار کسی در فن لغت همنای او نبود و با حافظ عبدالغنی بن سعید مصری و ابوعلی

حسین سلیمان مقری نحوی انطاکی دوستی مخصوصی و یگانگی سی‌بهاستی داشته و

سال ۳۹۹ (نصط) وفات یافت . (۱)

علی بن عبداللہ بن محمد بن الہیصم هروی نام وصف ، او در کتاب الوساح

ابوالحسن بیہقی آمده

از آثار او مفتاح البلاغہ ، البسملہ ، نہج الرشاد ، عقود الحواہر ، لطائف البک

تصفیة القلوب ، دیوان شعر وامثال اینہاست .

از سرودہ‌ہای او بہاریہا است ، کہ در کمال لطافت ، سرودہ مطلع آن اینست :

ضحک الربیع لعبرۃ الاسداء
و من العجائب صاحبک نکاء

بہار برای آنکہ دماغ مخالفان خود را بخاک نمالد می‌چندد و از عجائب روزگار

(۱) در حرف حیم احوال مذکور شدہ

آنکد حندہ، آن ہوسیلہ، گریستن است، یعنی باران بہاری .

علی بن محمد ہروی شیخ ابوالحسن از فضلاء عصر خود و پدرا بوسہل محمد بن علی ہروی است، کہ صحاح جوہری را بخط خود نوشتہ .

در دبل تاریخ ابن خلکان نوشتہ ابوالحسن ہروی دانشمندی نحوی و پیشوای فن ادب بود و فریحہ، صحیح داشت، و در مصر ساکن بود، آثاری دارد از جملہ الذخائر در نحو مسلم بر چہار مجلد، الارہیہ در عوامل و حروف، ایندو کتاب در نہایت جلال و ارزندگی .

(۷۱) ابوالفتح احمد بن مطرف عسقلانی منسوب بعسقلانست، کہ ترجمہ آنرا ذیل

احمد بن حجر عسقلانی خواہیم نگاشت .

سوطی کفیدہ یافتہ، میویسد: عسقلانی ادیبی فاضل بود، آثاری در لغت و ادب

و دیوان شعری داشت .

قصاو، دماط بعہدہ، او بفرار شد و بہ ابو عبداللہ صوری حافظ احارہ دادسال

سصد و بیست و اندی مولد شد و سنہ ۴۱۳ (نیج) وفات یافت .

ار اسعار اوست .

و ما قصی اللہ لی لایذیانینی

علمی بعافہ الایام یکفیدی

فیما برومون معکوس القوانین

و لا خلاف لان الناس مدخلعوا

والمال یفق علیہا بالموازیں

ادنی العمر فی الدنیا محارفة

کافی است، آنچه را از بیس آمد و سراجام روزها میدانم و بقس دارم قضاء الہی

باحار صور، عمل خود خواہد گرفت، سکی بیست، مردم از آروز کہ آفریدہ شدہ اند بہ

آرزوہای خود برسیدہ اند و آئینشان برخلاف خواستہاں عملی میتودریرا عمرشانرا در

دنیا بدون روند و کزاف بیایان مرسانند و حال آنکہ نروشانرا با میزان معینی بمصرف

میرسانند، اسہی .

ابوالفتح - احمد بن مطرف بن اسحق مصری قاضی لغوی ہمنام با صاحب عنوان

بودہ دربارہ، او نوشتہ اند نامردہ در روزگار حاکم میزیست و آثاری در ادب دارد از

حملہ کتاب کبری در لغت، رسالہ، در ضاد و ظاء، در این رسالہ تحقیقات مؤلف دربارہ

مخرج ایندو حرف است که حداکثر مردم عوام و بسیاری از دانشمندان آندورا آنچنانکه باید و شاید ادا نمیکنند تا بحدیکه ابوعمرو بن علا که پیشوای لغت بوده معتقد است مخرج ایندو حرف یکی است .

و شیخ بهائی از اعلام بزرگوار شیعه نیز موافق با ابوعمرو معتقد است . باری قاضی و ابوعمرو هر یک برای صحت عقیده خود ادله و شواهدی دارند . و اینموضوع هر چند برخلاف تحقیق است لیکن بدیهی است که هر دو حرف قریب المخرج اند نه متحد المخرج . آری آشکارترین دلیل است بر بطلان قول عوام خاصه و عده از علماء عامه مصر و شام که آنان در هنگام تلفظ ضاد طوری تلفظ میکنند که حرف ضاد از مخلوطی از ذال معجمه و طاء مهمله تشکیل داده میشود و با این تلفظ از ضاد خالصی که اهل بیت طاهرین بدان گویائی داشته و عراقیها و حجازیها از آنخاندان جلیل استفاده کرده اند اعراض مینمایند .

و این اختلاف از قدیم زمان در میان علماء شیعه و سنی رواج داشته هر چند موافق با نقلی که برای ما رسیده عده از دانشمندان عامه با ما در این خصوص که اهل بیت تلفظ نموده اند موافقت دارند مانند شیخ علی مقدسی که رساله در این باره تالیف کرده و تلفظ عراقیها را در خصوص حرف ضاد بر دیگران برتری داده .

در برابر شیخ علی منصوری شیر پاک خورده رساله در رد مقدسی نگاشته و مطالبی را مطابق با اثر همان شیر در آن رساله آورده و اثبات کرده نطق بضاد مشروط بر اینکه موافق با تلفظ به ظا باشد از آئین اهل سنت که ما بدان متوجهیم نمیباشد بلکه اینگونه تلفظ موافق با رویه دسته مبتدعه (شیعه) است .

آری این عقیده گواه صحیحی است از او که ما یعنی شیعه طریقه خود ما را دست به دست از مقام خاتم الانبیاء گرفته ایم که فرموده انا من افصح من نطق بالضاد .

ذیلا باید بگوئیم کمال الدین ابن انباری وعده دیگر نیز رساله های مخصوصی درباره ایندو حرف نوشته و نیز ابن مالک نحوی مشهور قصیده بدیمناسبت سروده و ما پس از این بخواست خدا ذیل ترجمه اوبه قصیده مزبور اشاره خواهیم کرد .

مترجم گوید : صاحب بن عباد نیز رساله بعنوان فرق بین ضاد و طاء نوشته و

طبع شدہ و در مقدمہ آن میبوسد صاد و ظاء دو حرفی هستند کہ عموم نامہ نگاران ار شناخت حقیقت آنها باز مانده و با تقارب مخرجی کہ دارد امتیازشان از یکدیگر در سہایت، دسواری است، و قاعدہء ہم کہ موحیات امتیاز بیہما را فراہم سازد مشکل است و ہرگاہ ہم سہل انگاری گذرانیم یعنی یکی را بجای دیگری بکار بریم در سیحہ معنای لغتی را از بین برده و احکام عربیت را تغییر دادہ ایم و فہم حقیقت آن بر کسکہ اطلاع کامل نداشته باشد ناگوار بودہ بلکہ مخالفت صریحی است باوضع اصلی حروف الفبا . چنانچہ اگر گوئید فرظہ الرجل و قرصنہ کہ حسنین معنی مدح و دومین معنی دم است و بخواہیم یکی را بجای دیگری بکار بریم معنی مدح و دم از یکدیگر امسار پیداخواہد کرد .

(۱۷۲) ابوعلی احمد - فرزند محمد بن حسن اصفہانی معروف بہ امام مروقی .
مروقی فاضلی کامل و ادیبی ماهر و سراینندہ، بزرگوار بودہ و طبعی رسا داشت .
بطوریکہ از سیح سدید الدین شہر آشوب در معالم العلماء نقل شدہ نامردہ از سراندگان اہل بیت علیہم السلام بودہ .

حافظ سیوطی در طغاف، النجاء میبوسد : مروقی از اہل اصفہان بودہ و دکاوت و فطانت را حد اعلی داشتہ و آثار بسندیدہ از او بجا مانده و ہرگاہ بآر فباء خود روبرو مسندہ ادلہء دنداشکی برای اثبات مطلب خود در برابر ادعای نامردگان میآوردہ و از کلمتہ مطالب بہتر آنها را اختیار میکردہ و با سلیفہء خاصی کہ داشتہ بصرفائی بوحود آوردہ کہ بہتر از آنها نسبت بافرادیکہ ہمماہ با او بودہ تصور نمیتوان کرد .
مروقی از محضر ابوعلی فارسی استفادہ میکردہ .

موقعی صاحب بن عباد بر او وارد شد مروقی باحرام او از جای برخاست .
صاحب از انعمل سخت ناراحت شد و ای موضوع را همچنان در نظر داشت تا ہنگامیکہ بمقام وزارت رسید و بمسند صدارت نشست و برا منظور ناراحتی کہ از او داشت مورد حفا و دل آزر دکی فرار داد .

مروقی آثاری داشتہ از حملہ ، شرح الحماسہ ، شرح الفصیح ، شرح المفصلیات شرح اشعار ہدیل ، شرح الموجز و امثال اینہا .

مرزوقی در ماه دیحجه سال ۴۲۱ (تکا) وفات یافت .

و در ذیل ترجمه خطیب اسکافی دلیل ترجمه حلیل بن احمد از معجم الادبیه نقل کرده صاحب بن عباد گفت سه نفر از سرزمین اصفهان بیایه عظیمی از دانش رسیدند جولائی ، پنهان ، کفشگر ، جولائیش ابوعلی مرزوقی ، پنهان ابو منصور ما شده کفشگرش ابو عبدالله خطیب ، انتہی .

مؤلف گوید منظور از ابو منصور حلاج ، محمد بن علی بن عمر بن حیان اصفهانی مؤلف انبیه الافعال ، شرح الفصح ، الشامل فی اللغه ، انبیا ز الفرض فی تفسیر المفلوب من کلام العرب و امثال ایها .

ابو منصور از ندیمان صاحب بن عباد بود پس از چندی بر اثر اختلاف فیما بین از وی سوختن افتاد .

سیوطی از یاقوت حموی نقل کرده ابو منصور یکی از متفکران و دانشمندان بنامری بود و در فن لغت مهارتی بسرا داشت و وقت شناس و با اصطلاح ابن الوفه بود و کمر انفاق میافساده او فاش را به بیکاری بگذراند و بالاخره فرید رمان خود بود تا آنجا که از این منده نقل کرده :

ابو منصور وارد اصفهان شد و در آنجا مطابق با مذاق و مذهب خود سخن میگفت

و مسند رویایی را بطوریکه از جعفر بن فتاکی شنیده بود تدریس میکرد .

ابو منصور در اصفهان دلپا حبه جوانی برکاتی کردید چنانچه آرام و فرار از خود

برد :

صوفیان حمله نظر بار و حریفند ولی زین میان حافظ دلسوختند بنام افتاد

انفاقا همان جوان عریض مکه مکرمه نمود ، ابو منصور که تا حدائی ویرا ندانست

ناچار ناوی همسفر شده و راه طولانی که سفر بحاجت محبوبست انفاق معسوقی نمود

همه جا جسم از رخسار معسوق برداشت ، تا بلباس احرام در آمده در آنحال هم میگفت

لبيك اللهم لبيك والبركاتی ساعی اليك (۱)

(۱) سیوطی منوسد احرام ابو منصور بفرای برکاتی مسلا شد و از ناحیه او

مؤلف گوید ابن مرزوق نحوی کنیہ دیگرست بدین شرح :

ابوعبداللہ محمد بن احمد بن محمد بن محمد بن ابی بکر بن مرزوق تلمسانی مالکی سیوطی مینویسد نامبرده از شاگردان خطیب دمشقی و ابوحیان مشهور و گروه بسیاری از دانشمندان بوده بلکه گویند مشایخ و اساتید او بدو هزار نفر عالم میرسیده است .

ابن مرزوق حطرانیکو مینوشت و شفا و عمدہ را شرح کرده و دانشمندی زیباچہرہ و حلیل القدر بود و سال ۷۸۱ (دفا) وفات یافت .

مرحم گوید : سیوطی در طبقات علاوه بر آنچه مؤلف نقل کرده مینویسد و ابن مرزوق سال ہفتصد و یازدہ ہجری متولد شدہ و در دیار خود بفن عربیت و اصول و ادب بردا حید و از محضر منصور مشدالی و ابراہیم بن عبدالرفیع استفادہ کردہ پس از آن با موفقت مهمی بجانب مشرق عزیمت کردہ بمکہ رفتہ از عیسی الحجی بہرہ بردہ از آنجا مصر آمدہ از ابوحیان و ابوالفتح یعمری و جلال قزوینی و بدرقارقی و تقی سبکی و قطب حلسی و ابن عدلان و ابن قماح و ابن عالی دمیاطی و تاج تبریزی و اصفہانی و برہان حکری و سفاقی و برہان بن فرکاح وعدہ دیگر کہ کلیہ شیوخ او بدو ہزار نفر میرسد و او مخصوصا مقید بود تا از اسانید بسیاری استفادہ کند .

ابن مرزوق در نامہ نگاری مہارت داشت و بہ نیکی با افراد ملاقات میکرد و در دوستی با اشخاص ہمتی عالی بکار میرد مزاحہائی توأم با آرامش و بذلہ گوئیہائی با سازش داشتہ پیوستہ منزلش مملو از محصلان بود و او ہم در کلیہ فنون متداولہ با

مقہور گردید ابو منصور باو نوشت :

یا وحشی لفرآقکم . اثری یدوم علی ہدا . الموت والاہل المنا . ح و کل معضلہ و لا ادا . چقدر از مفارقت شما بوحشت افتادہ ام خیال میکنید برای ہمیشہ این مفارقت ادامہ پیدا خواہد کرد من از مرگ و اجلیکہ بین دوستان جدائی اندازد و تمام مسکلائی کہ مردم را بیچارہ میکند واہمہ ندارم لیکن از مفارقت شما میترسم .

آنها همراهی میکرد .

ابن مرزوق ، سفری به اندلس کرد پادشاه آنسرزمین مقدمش را گرامی داشت و کرسی خطابه خاص را در اختیار او قرار داد . لیکن دیری نیائید بر اثر اتهام باینکه در قتل فلان کشته دست داشته شاه بروی چشمگین شد فرمان داد تا اموال او را مصادرد نمایند و زمینهاییکه در اختیار داشت از او بگیرند و مراوده زن و فرزندش را با او قطع نمایند و خود او را محبوس و زندانی نمایند مدتی با این ناراحتی بسر برد تا موقعی فرصتی بدست آورده از راه دریا بطرف مشرق فرار کرد و به زن و فرزند خود کد پیس ار او بدانطرف عزیمت کرده بودند پیوست .

ابن مرزوق از آن پس به تونس رفته و مورد توجه خاص واقع شده چنانچه میرخطابه جامع سلطانی تونس و تدریس اکثر مدارس آن عهده وی برقرار شد سپس قاهره رفته مورد توجه اشرف شعبان قرار گرفته و به تدریس مدرسه شیخویه و صر غنمیشد و نجمیه نامزد شد .

ابن مرزوق به جمال بن ظهیره اجازه داده و او از نامرده در معمش یاد کرده
ار اشعار اوست :

انظر الى النوار في اعصابه	یحكى السحوم ادا نبدت بی الحلك
حيا اميرالمؤمنين و قال فد	عمب بصيرد من بعيرك مثلك
يا يوسف حزت الجمال باسره	فمحاس الايام نوءمى هيب لك
انت الدى سعديت به اوصافه	فيقال فيك ادا ملوك او ملك

نوجه کن به شکوفدههاییکه در روی شاخه‌های درخت ظاهر گردیده حکایه میکند
از ستارگانی که در شب تاریک در آسمان نورافشایی میکنند و چشمک میرسد آفرین
میگویند به امیرالمؤمنین و زیدکی او را از خدا میخواهند و معرفیاند که نورانی
چشمیکه ترا بعیر خودت نشیبه کند ای یوسف کلیه ریاضیها را الاستغناء دارائی و
زیبائیهای زمانه بزیبائی تو پا برجاست آری تو همان رسای سماسدی هستی که صفتهای
سایسند روزگار بسته سواست و از این نقطه نظر تفاوتی نمیکند ترا شاه کوسد یا فرشته
خوانند .

(۷۳) ابواسحق احمد فرزند محمد بن ابراہیم ثعلبی نیشابوری مفسر مشہور ثعلبی در فن تفسیر یکای روزگار خود بود و در نقل حدیث کمتر کسی بیایہء درستی و وثوق او میرسد .

ثعلبی تفسیر بزرگی تالیف کرد کہ بر دیگر از تفاسیر برتری پیدا کرد و آنرا بنام الکشف والبیان فی تفسیر القرآن نامید .

و خود او در آثار تفسیرش میویسد : بیاری خدا بہ نصیف این تفسیر پرداختم و آنرا بطوریکہ شامل تمام نکات و دقائق باشد و مراتب کمالی را آنچنانکہ شایستہ است دارا کردد و اراصافات و مطالب راعد مہذب و پاک آید و در عین حال خلاصہ از موضوعات ! در برداشته باشد و مطالب بر دیک بفہم ہمہ خوانندگان باشد و بطور دقیق و سلیقہ مستقیم برسد، صحیح درآمده باشد گرد آوردم .

بدیہی است مدارک تفسیر مزبورم نزدیک صد کتاب بودہ کہ ہمہ آنها در کتب مربوطہ گرد آمدہ اند و در موافق معینہ ار اساتید شنیدہ ام علاوہ بر آنچه را از تعلیقات و احراء معروفہ بدست آورده ما از بیانات مشایخ کہ نزدیک بہ سصد شیخ اند شنیدہ ام . مؤلف گوید : صاحب کتاب و دیگران حدیث معروف من مات علی حب آل محمد را از وی نقل کردہ اند و فصلی چیں آدمی را بسند خود روایت نمودہ اند و نقل چیں روایتی از نامردہ دلیل بر حسن عقیدہ اوست .

عصی چنانکہ اشارہ کردیم حدیث مزبور را حاکی از تشیع او میدانند و علامہ مجلسی سر ہمیں عقیدہ را دربارہ او دارد ہمیں مناسبت در کتاب بحار (۱) از وی بسیار نقل میکند و معروض است نامردہ بمناسبت تشیع ما کمی تعصی کہ داشتہ بسیاری از احادیث ما را نقل نمودہ .

(۱) در مقدمہ بحار الانوار دلیل کتب مخالفین الکشف والبیان والعرائس نامردہ و میویسد مناسبت تشیع ما کمی تعصی وی بسیاری از احادیث ما را نقل کردہ و ما ہم این دو کتاب و ہر از کتب دیگران بسیر مورد دفعہ و نقل قرار دادہ ایم .

آری دور نیست مانند تعالیٰ بعضی کفر و به احادیث شیعه توجه داشته باشد
 ریرا عوام از سنیان تاریک دل از حقیقت بیخبر بر اثر عدم بصیرتی که دامن آنها
 را آلوده ساخته و از آنطرف از معانی اخبار و آیات هم که اطلاعی ندارند و عوام عین
 عقل و وجدان هم اعسائی میکنند حقایق بدهند شیعه بر آنها بوسیدند مانند
 لیکن ممکن نیست، گوئیم دانشمندان ماهر سنی و فضلا و سارفتان مانند امام
 آنها از حقیقت مذهب شیعه بی خبر مانده باشند و آنچه ادله و براین که مذهب
 شیعه را اثبات میکنند نادیده انگارند و با آنکه در هرگونه اشکال پیدا کنند و شیعه
 ندهند در عین حال .

با آنکه ما اعلام این دسته از مسلمانان را برهمنی و مرتد میمانند و این را از
 خاصی که دارند دست، تحقیقات، فائده و تدقیق، را نقد مینمایند و با آنکه بعضی
 و نظریات دلفیقی که دارند مطالب مهمی را استخراج ننمودند، در بعضی موارد
 مربوط به امامت، کفایتی از آنها صادر و مطالبی از آن استخراج ننمودند و بعضی
 آنها زن حامله چده خود را از وحشت و نادرستی آنها متعجب میکنند و با آنکه
 با سخاری آنها میکنند .

همین مناسب است سبط مجلسی از پدری نقل میکند که فاضل معرفت
 والمتالیهن امیر ابوالقاسم مدرسکی حدیث اللہ روایت فرمودند و بعد از آنکه
 سنت با آنچه ادله و اصحابی که مذهب شیعه دارند بار هم به آن رسیدند و در
 شیعه ترتیب اثر میدهند چیست؟

یاسخ داد دانشمندان سنی نمیبودند بلکه اهل علم خود را دانستند و
 میکند (یعنی آنها که سنی اند جاهلند و آنها که عالمند سنی هستند) و
 پس از این شروع به استدلال برای اثبات مطالب خود نمودند و بعضی
 گروهی از شیعه معرفی نمودند از فضل حافظ ابن کثیر از مشهورترین
 بلکه فاضل جامی و میرزا محدوم سنی .

و هراتی و براهین و حکایات زیادی برای شیعه تا سرنگان ایراد نمودند اما ایشان را که
 جان هیچگونه تنگ و سبده نافی ندارند .

از آثار ثعالبی علاوه بر تفسیر مرصع تفسیر کوچکی است در دو مجلد که نسخه کهنه از آنرا نزد برخی از معاصران دیده ام و همچنین کتاب العرائس فی قصص الانبیاء و امثال اینها که از تاریخ سمعانی نقل شده .

ثعالبی از ابوطاهر بن خزیمه و امام ابوبکر بن مهران مقرئ و ابو محمد مخلدی روایت میکرده .

و بطوریکه از بعض تاریخهای نیشابور نقل شده ثعالبی احادیث بسیاری روایت مسموده و منابع ربادی نیز داشته .

و امام ابوالحسن علی بن احمد بن محمد بن علی الواحیدی متوفی حدود ۴۶۸ (سج) وفات یافته و آثاری دانشه از قبیل البسیط، الوسیط، الوجیز، التفسیر، اسباب السراول، الاعراب فی علم الاعراب و امثال اینها .

آری واحدی با آنکه ناکرد عالی بوده در خصوص علم اعراب و سایر فنون از وی سبب عدم بر و مطلع تر بوده و عراقی و دیگران توسط وی از ثعالبی روایت میکنند . گاهی هم نامروده را بعنوان عالی با الف معرفی میکنند و باید دانست اینکلمه لقب اوست نه آنکه مسوب چیزی باشد .

و نمائ باید فهمید نامروده غیر از ثعالبی لغوی مؤلف کتاب سرالادب و امثال آن و همچنین غیر از شیخ ابومنصور ثعالبی صاحب الیتیمه و امثال آست و ما بزودی شرح حال هر دو خواهیم پرداخت .

وفات الاعیان مسوبد علی روز چهارشنبه هفت روز باقی مانده از ماه محرم سال ۴۳۷ (زله) یا ۴۲۶ (تکو) وفات یافته .

(۷۲) ابوریحان احمد فرزند محمد بن احمد هروی سیروسی خوارزمی منجم معروف ابوریحان در فنون حکمت، و ریاضی و حید زمان و در فن طب و سارده ساسی مسلم افران بود ابوریحان با سرح الرئیس مراسلات و گفتگوئیهای داشت و پاسخهای فیما بین رد و بدل مسد و استفادای است . یکدیگر دانستند (۱) .

(۱) از جمله هجده مسئله است که از شیخ الرئیس سئوال کرده و شیخ آنها را پاسخ داده و بار سرح از وی سئوالی نموده در نامه دانشوران ملاحظه شود .

ابوریحان اصلاً از مردم بیرون سند بود سپس از آنجا بخوارزم ماوراءالنهر هجرت کرد و اقامت نمود و بتحصیل معارف و علوم پرداخت و باندازه در تحصیل معلومات، مکتوبید که چشم از مطالعه کتاب برنمیداشت، و دلس در اندیشه امر دیگری نبود و دستش از تحریر معلومات حسته نمیکردید و ریانش از بقریر اطلاعات آرامش نداشت.

آری تنها دو روز نوروز و مهرگان را که از سررکترین جشنهای ایرانیان بود تعطیل میکرد و طبق معمول به آئین سور و سرور میپرداخت.

ارشیح صلاح الدین صفدی نقلشده وی در تاریخ کبیرش دلیل احوال نامبرده مینویسد ابوریحان بزرگی نیکو معاشرت و حوش محصر بود و گفتارش نحت فرمایش نبود بد این معنی هرگاه متوجه میشد فلاحمله باید گفته شود بدون آنکه رعایت طرف مقابل را کرده باشد آنرا بیان میکرد و اصطلاح رک گو بود و از آنطرف در کردارش کمال پاکدامنی را رعایت مینمود.

روزگار از نظر دانش و فهم ماسد او را ندیده بود.

یاقوت اشعار دلیل را در مقام بدله گوئی ابوریحان از وی نقل کرده که برای شاعری

گفته:

وافی لیمدحی والدی من ادبی
کلا قلمتیه غیبها دینی
و لست واللہ حقاعبار ما سنی
و کیف اعرف حدی ادحیلک
نعم و والدنی حمالیکن
سان مل اسوان الیوم والیوم
باللذ لا یومعین مساک فی لعب

یا شاعرا حائنی یحری علی الادب
وحدثه صارطاً فی لحتی سفها
و داکرا فی قوافی شعره حسینی
اذ لست اعرف حدی حق معرفه
ای ابو لهب شیخ بلا ادب
المدح والذم عدی یا انا حس
فاعفی عنهما لا تشغل بهما

ای سراینده ای که با طومار سناس از من، چهره ادب را ملوب ساحنده وار آساستگاه خود بآرروی سانس از من آهنگ نموده و سانس از من را سرحد کمال رسانیده و حال آنکه من قابل هیچگونه سانس نبوده بلکه سراوار نکوهشم تا این سانسیکه سراینده سیموا

ممکن است، گویم محمد پدر ابوریحانست و خود او مکی بہبوریحان بودہ ہرچند ہم احسام مدہد یکی از ترجمہ نگاران محمد را بر احمد یا برعکس مقدم کردہ باشد . افسدی وبرا در ریاض بہمان نام کہ ما یاد کردیم (یعنی احمد بن محمد) یاد کردہ .

مرحم گوید : ریحانہ، نجم میوسد نام بوریحان سایر مشہور محمد بن احمد بودہ و در کشف الطسوں سر در ہر حا کہ از ابوریحان نام بردہ ہمیں اسمس مذکور داستہ و فقط در عنوان (الارشاد فی احکام النجوم) کہ از آثار بوریحانست بطوری نوشتہ کہ حاکی از سردید او ماس احمد بن محمد و محمد بن احمد بودہ بلکہ مشعرترجیح الی میناسد و در روضات الحیات سر در تحقیق اسم ابوریحان متردد و در دو حاشرح حال او برداحدہ در باب احمد حناجہ ترجمہ سد و در باب محمد، پسرار این مطالبی را کہ ترجمہ کردیم بوسدہ و احبرا میوسد :

ولی بعد از مراجعہ بمدارکی کہ دیلا اشارہ خواہیم کرد طن قوی فریب بعلم سد محمد بودن اسم ابوریحان حاصل و تردید بی مورد میناسد .
 بوالف آثار بوریحانرا از ریاض العلما، جنبہ، فلکزدہ، مقالید الہیئہ، سطح الکروہ العمل بالاسطرلاب، الاستیعاب فی علم الاسطرب، کتاب سررک و برفائدہ ایست، الريح المسعودی القانوں المسعودی فی الہیئہ ابن دو کتاب را نام سلطان مسعود فرزند سلطان محمود غزنوی تالیف کردہ (اخیرری ہماکنابی است کہ سلطان بجائزہ آن یکبار قیل غرہ بوی داد لیکن او نپدیرفت) . تحدید نہایا، الاماکن لتصحیح مسافات المساکن، دلائل العللہ، تہذیب الافوال، مقالہ فی استعمال الاسطرلاب الکری، مقالہ فی نلافی

(۱) اس کتاب در ہیئت و ہدسہ و نجوم بودہ و در حدود سال ۴۲۵ ہجری در غرنہ بنام ریحانہ دختر حسین حواررمی تالیف کردہ و ہم یکدورہ کامل مصامیں آنرا بہ فارسی نوشتہ و بہ طوریکہ اطہار داشتہاند کتاب مستقلی است و در نہراں طبع رسیدہ

عوارض الزلزله، الصيدلة او الصيدنة فی الطب، الجماهر فی تعریف الجواهر این کتاب را برای سلطان مودود بن مسعود بن محمود تألیف کرده، اختصار کتاب بظلمیوس التلوذی الاطوال للفرس، تاریخ ما للهند در چند مجلد (این همان کتابی است که بنام تحقیق ما للهند تألیف کرده و در حقیقت سفرنامه اوست که درباره اخبار و اخلاق و عادات هندیها نوشته). الآثار الباقیه عن القرون الخالیة.

(این کتاب در تقویم و سنوات و جشنهای سفدیان، حوارزمیان، پارسیان، یونانیان، یهودیان، عیسویان، مسلمانان. حدود سال سیصد و نود هجری بنام قابوس تألیف گردیده).

مؤلف گوید: این همان کتابی است که حمداللہ مستوفی قزوینی صاحب تاریخ گزیده و نزهة القلوب و امثال آنها در کتاب نزهة از آن نام برده و کتاب مزبور تاریخ معتبرست که علاوه بر بخش تاریخی فصل کاملی از فوائد ریاضی را نیز دربردارد. و ظاهراً کتب مزبور از جمله تصانیف حکمتی اوست که در طبقات اشاره شده اند. بعضی پنداشته اند ابوریحان متعدد است و این شهرت متعلق به دو نفر دانشمند بوده و حال آنکه چنین نیست و اشتباهی اگر وجود داشته در تقدیم نام پدر بر فرزند یا برعکس است و شکی نیست با اندک تاملی هم این اشتباه برطرف میشود. آری صاحب ریاض متعرض است ابوریحان حدود سال ۴۳۰ واندی (تل) وفات یافته و این تاریخ حاکی از تعدد و همچنین نسبت ابوت و بنوت پدری و فرزندی نمونه از تعدد است.

مترجم گوید: ریحانه پنجم مینویسد ابوریحان پس از آنکه حدود ۴۰ سال در هند اقامت داشت بخوارزم برگشته پس از مدتی بغزیه که مرکز حکومت عربیها در متوطن شد و بنا بر مشهور سال چهار صد و سی ام هجری وفات یافته و در غزیه مدفون شد. بنوشته بعضی از اجله وفات او سال ۴۴۰ (تم) و بعضی دیگر حدود ۴۵۰ (تس) و کلمات کشف الظنون نیز در موارد مختلفه مابین این سه تاریخ و بعضی دیگر مردد لیکن در اکثر آنها بهمان تاریخ مشهور تصریح کرده.

در نامه دانشوران شرح حال مفصلی از ابوریحان آورده مناسب است. ذیلاً محص

سہم فائدہ مطالب مناسب آرا بطور اختصار ایراد نمائیم .

پوریحان در غریبہ و سلح و جوورخان رصدخانه سیاد کرد و پس از آنکہ در صوف
سیار سیاسی شمالی بہار ، سدا کرد خود رسماً براریکہ تدریس برقرار کردید و گروہ
سیارین از مکتبہ آن جوورخان بہرہ مندی یافتہ تا روزگار از درازی مہمان از دسرنج او
آسنادہ نگردند .

پوریحان جوینہ برای کتب کمالیہ تارہ نری از سہری سہر دیگر سیرہ اجناسجد
چہد سال در ہند و روزگاری در دستگاہ قابوس و شمشیر و حندی در ری بسر برد
مراحمہ سرد قابوس ری ، قابوس وبرا ہوار ، حوس دعویہ ، کرد سدیروت و کتاب
بازایامہد را مینا چند ہوسیم نام او بالف کرد ، پس از آن ہجوورم ری ، و روزگاری
سر دستگاہ نامین ہوار سدا سرد و از مخصوصان سیار نزدیک او شد تا سہ حدیکہ
مدین پوریحان از او سدا ، و گاہی با حیرام ہنام پوریحان مخواستہ از مرکب بریر آمد
پوریحان تا خواہش سیار قابوس را از آن ارادہ منحرف مساحت .

در دستگاہ ہجوورم عدہ از ہررگان از فیصل بوعلی سنا ، بوعلی مسکوبہ بو
سہان سنجی بو نصر عرافی بو الحیر بن الحمار پوریحان نامار و بنعم سرمیردند سلطان
مستوفی از اجتماع آن نامصر مد حسن میکان را فرساد تا نامردگان را بدرار سلطان
دعویہ نگرد نامہ ہوار رہ کہ نفس کرد این دعویہ ، برای نابودی آن داسمندانہ بین
از آمدن حصین میکان حصین را کہ عظامہ درافندہ بود نہ آنان از آمدن رسول و دعویہ
سلطان اطلاق داد و سہسہاد کرد ہر کدام مخواستہ نامسد و ہر کدام مخواستہ خارج
سوند تا مدتی برای من نامی نامسد از آن حملہ پوریحان واس الحمار و بو نصر عرافی
نامی فائدہ .

آن سہ ہر نامفای حسن وارد عرسین سدید پوریحان را ارکان دولہ ، عنوان ستارہ
سیاسی کہ هیچ چیز براو بوشدہ نیست ، معرفی کردند ، سلطان از این معرفی ناراحت ، سد
و اظهار داشت ، عالمیکہ هیچ امری براو بوشدہ نیست ، خداست .

براو علم ، کدرہ بوشدہ نیست ، کہ سدا و پشہان سردش بکیست .
پوریحان کہت عند الامتحان بکرم الرحل او پشہان سلطان کہ بیسر عصناک سده بود

گفت اندیشه کرده‌ام ضمیرم را بگو. کاج سلطان دوازده در داشته، اندیشه کرده‌ام از کدام یک از این درها بیرون خواهم رفت.

بوریحان نظری با سطرلاب کرده پاسخ سلطان را در کاغذی نوشت، هنوز سلطان از بوریحان پاسخی نشنیده امر کرد تا دیوار روبرو را شکافتند از آنجا خارج شد چون نظرش به پاسخ کتبی بوریحان افتاد دید نوشته‌اش از هیچیک از درها که فلا در نظر گرفتند خارج نمیشود بلکه از دیوار روبرو خارج میگردد سلطان که انتظار چنین پیش‌گویی را نداشته سخت ناراحت شده فرمان داد تا بوریحان را از نام کاج بریر ابدارند.

حسن میکال کد سلطان را سخت خشمگین یافت و دانست که هیچ‌کس شفاعتی نکند و کار نمی‌آید دستور داد بوریحان را روی بام قصر برده و نائین قصر و سبدهائی تعبیه کرد تا چون بوریحان بریر افتد کمتر صدمه یابد، اتفاقاً همان شد موقعیکه بریر آمد حیر انگشت کوچکش دیگر جای از بدن او آزاری نداد.

حسن میکال دستور داد بوریحان را بمزول برده پذیرائی کند.

چند روزی فاصله نشد سلطان بیاد بوریحان افتاده از مرک او اندوهناک شد حسن که حضور داشت بعرض رسانید او رنده است غلظت را سلطان حونا سدد و اظهار داشت مگر از قصر بزمین بیفتاده حسن گفت چون سلطان را در آن موقع که بدست بوریحان فرمان رفت سخت ناراحت یابم و دانستم تنگای نبودی بدارند و حیفم آمد همان روزی از دست رود و از آنطرف فرمان سلطانم باید عملی شود در مسجد زیر قصر و سبدها برای نجات او تعبیه کردم اکنون اگر امالی باشد بحضور بیاید.

سلطان ویرا بحضور طلبیده اظهار داشت اگر از همه چیز آگهی جیرا از حسین است آمدی خبردار نبودی.

بوریحان بلافاصله طالع نحویا خود بیرون آورد که پیش آمده بود با بدون گم و کاست نوشته بود.

سلطان بار هم با عمل برخلاف انتظار روبرو شد دستور داد بوریحان را محبوس کرده مدت شش ماه در زندان بسر برد و در ایام مدت تنها علامی که نیازمندیهای او را فراهم میکرد دیگری حق مراوده با او را نداشته.

روری همان غلام در مرغزار غزنین با فال گوئی روبرو شد طالع بین بگلام گفت
اموری چند در طالع تو می بینم اگر هدیه بدهی سرانجام کار ترا خواهم گفت غلام
دو درهم باو داد .

طالع بین گفت: عزیزی از تو محبوس است تا سه روز دیگر نجات پیدا کند و بمقام
ارحمدی خود برقرار گردد .

علام حوسحال شده با بوریحان ملاقات کرد و ویرا از پیش گوئی وی اطلاع داد
بوریحان که انتظار چنان دانائی را نداشت پذیرفت .

پیش از این حسن میمدی در انتظار فرصتی بود تا با شاه درباره بوریحان
سحی بگوید صادقاً در ظرف این شش ماه فرصتی بدست نیاورد تا روری همراه سلطان
در سکارگاہ از نجوم و ستاره شناسی سخن بمان آمد و بالاخره اظهار داشت بوریحان دو
طالع درست دید آخر الامر برندان افتاد .

سلطان گفت: هر دو طالع و حکمی که کرده بود برخلاف رای من بود نسبت به
پادشاهان باید سحی گفت: که موافق با رای آنها باشد تا هر چه بهتر بتوان از آنها
استفاده کرد اکنون فردا دستور ده تا او را از زندان بیرون آورند و اسب و هزار دیارو
غلام و کسیری هم در احنبار او گذارند .

بالاخره همان روز که طالع سن پیش گوئی کرده بود از زندان بیرون آمد بحضور
سلطان رسید سلطان از وی عدرحواهی کرد و اظهار داشت اگر بخواهی از من برخوردار
کردی سخن بر مراد من گوی به موافق با علم خود .

بوریحان پس از این فال گورا پیش خوانده معلوم شد از فن طالع گوئی هیچگونه
اطلاعی ندارد و تنها سهم الغیش چون بدرجه طالع رسیده آنچه را گوید موافق با واقع
آید .

بوریحان پس از رهائی از زندان بخوارزم رفت و در بارگاہ مامون خوارزمشاه با سودگی
زیست تا مامون کشته شد بوریحان بخانه نشست و پس از مرگ سلطان محمود به دربار
فرزندش مسعود راه پیدا کرد و در کمال بزرگواری بود و کتاب قانون مسعودی را بنام وی
تالیف کرد .

برخی از کتب او را کدام نبرده‌ایم بدین اسامی ذکر کرده. تجرید الصناعات والانوار، الاستشهاد باحلاف الارصاد، الشموس الشافیة للنفوس، اخبار المبیضة والقرامطة التنبیه علی صناعة التمود، العجائب الطبیعیة والفرائب الصناعیة فی العزائم والطلسمات والنیر نجات، الأرقام، معالید علم الهیئة، المقالات والاراء والدیانات.

پس از این اظهار داشته نام تالیفات وی که یاقوت گفته در شصت ورقه دیده‌اگرچه محل تعجب است ولی با پشت‌کار عجیبی که بوریحان داشته جای شگفتی باقی نمی‌ماند. شهرزوری در تاریخ‌الحکماء (۱) و ناصرالدین یزدی در درة الاحبار کلمات ذیل را از گفتار حکمت‌آمیز بوریحان نقل کرده‌اند.

آسانی و مشکلی از امور مطلق نیستند بلکه دو امر نسبی می‌باشند بجهت آنکه بحسب اختلاف احوال مختلف می‌شود. ممکن است امری آسان باشد از جهتی ولیکن مشکل باشد از جهت دیگر.

و فرموده اخلاق حکما زنده کنندۀ سنت حسنه است و باعث مردن بدعت سیئه، سنن صالحه علامت خیر و حق است و بدعت سیئه علامت شر و باطل و فرموده: مرئیه و خطر پادشاهان از آن بزرگتر است که مجازات و مکافات باعتماد کند.

پادشاهرا از فقر و احتیاج خوف کمتر از همه کس باشد اما خطر و برد یکس دهلاک بیشتر از همه کس تواند بود. پس واجب آن بود که او بخیلی نکند و بددلی نماید حد آنچه پیش او اند کست بسیار نخواهد شد و آنچه بسیار است معدم نخواهد کست. احسان محسن را منت نهادن باطل کند.

عاقل کسی تواند بود که بتدبیر امروز از تدبیر فردا مستغنی شود.

مؤلف پس از پایان احوال بوریحان می‌نویسد: السید بوریحان بیرونی در تاریخ‌الحکماء است که او را شهرزوری در تاریخ‌الحکماء نام برده و گفته:

(۱) منظور ما از آن کتاب ترجمه است. بنام کبر الحکمه که مرحوم آفاصیا الدس در می‌توفی ۲۱ ج ۲/۱۳۷۵ و مدفون در نجف که از مهندسین فن حکمت عصر حاضر بوده بقلم خود ترجمه نموده و ما ترجمه ایشانرا بدون کم و کاست نوشتیم.

ابوسلیمان محمد بن سعید حسنی و معروف به مدعی و ابوالحسن بن هرون زنجانی (۱) و ابوالحسن بن هرون زنجانی و عوفی و زید بن رفاعه نام سردگان حکماتی بودند که با عافی تکدیگر رسائل اخبار الصفا را موجود آوردند و بطوریکه مفهوم است الفاظ رسائل نامبرده عطفه مدعی است که در این کتاب

مترجم نوشته است که در این کتاب است اشاره رسائل هرون بن اسلم .

زنجانی اول از معجم المصنوعان نقل میکند اخبار الصفا عنوان مشهوری حسنی است که با فخر را طایفه الفی و صدای اسرار دانسته و در تراستفون چهارم هجری در حضور بنو عباسی اکتفا کرده و در تمام اسامی عنوان الصفا نوشته باشند و در انواع نسخه ها حدیثی مضامین گردید و نگارنده تمام اسامی و کلمات مدعی بنو هرون بن اسلم و صدای جامع را کند و چون اسامی در هر طریقه نامتلفظ بودند و به هر حال در این اسامی در اطراف جهان مشهور و در سری و غربت عالم مشهوری می باشد .

و در سال ۴۷۸ (هجری) صحیح الدوله بنو عثمان الدوله دیلمی از ابوالحسن بن هرون زنجانی مطالب رسد من رفاعه کند یکی از آن حمایه است که در تاریخ مدعی بنو حسنی مشهور است و ابوالحسن مشهور است که بوجهی تک و در این کتاب و هم مستفاد می شود با وی مصاحف و تراویح دارد .

در تاریخ هجری رسد دارای مدعی و فاد و دکاوسی فاد می باشد .

و در آن دهه نیز برسد از ابوالحسن که مدعی بنو هرون را از مدعی مشهور بدانند و در آن اسامی در نسخه معجم و با گروهی از آن جمله که ابو احمد زنجانی و ابوالحسن علی بن هرون زنجانی و ابوسلیمان محمد بن سعید حسنی معروف به مدعی بنو هرون دارد و در اقسام علوم گوناگون می باشد و ایشان در فدا و معاشرا هم بیان و در فدا و طهارت و حیرخواهی و نصیحت هم اندیشدند و در میان حورستان مدعی وضع کرده و آنرا جالب رعای خداوندی و موجب بحار اندی بدانند .

(۱) در کبر الحکمه که ترجمه تاریخ الحکماست او را صابی بنو سید و دیگران زنجانی در ذرة الاخبار زنجانی و در باور می بنویسد در نسخه اصل زنجانی آمده .

و گویند که احکام شریعت با ضلاله‌ها مخلوط و با جهالتها ملوث بوده و یگانه
 مظهر آن اصول فلسفه بوده و کمال انسانی در هنگامی است که شریعت را سرچشمه فلسفه
 یونانیه منظم بوده و با یکدیگر مطبق کردند.

و ایشان پنجاه رساله در پنجاه نوع از حکمیه ثالثه داده و در هیچکدام از آنها
 خودشانرا معرفی نکرده و اسمی را مذکور نکرده است.

و عینده بعضی از بالیهات بعضی مسکومین منبراند عین اول بوده و ترومی آنها
 را کلمات بعضی از ائمه طریقیه است که در آنجا استماع است مقاله‌ها و کلماتی که در
 طبر اختمار حاوی تمام انواع معانی و مسائل است و در آنجا استماع است و اسمی
 خودشانرا در آن معنی نکرده و در رساله اخوان الصفا در خلال کلمات و ترومی دانسته
 و در کلمات مستخرجان کرده و در میان ترومی استماع است.

و سر از اینجهان نوحیه که در میان ایشان استماع است و در آنجا استماع است و در آنجا
 که در و بعضی دیگر از فلاسفه اسلامی در ترومی استماع است و در آنجا استماع است
 بوده استماع گویند و در ترومی مذکور داخل مذکور است و در بعضی که بعضی استماع
 و در آنجا استماع است و در آنجا استماع است.

و در رساله اول از ترومی بعضی ترومی استماع است و در آنجا استماع است و در آنجا
 از آثار ترومی استماع است و در آنجا استماع است و در آنجا استماع است و در آنجا
 حکما، در معانی و احکام استماع است و در آنجا استماع است و در آنجا استماع است
 در معانی است و در آنجا استماع است و در آنجا استماع است و در آنجا استماع است
 ذکر که ترومی استماع است و در آنجا استماع است و در آنجا استماع است و در آنجا
 موارد مسکومین است و در آنجا استماع است و در آنجا استماع است و در آنجا
 واجبات انسانی را استماع است و در آنجا استماع است و در آنجا استماع است و در آنجا
 جمالی خود آنرا استماع است و در آنجا استماع است و در آنجا استماع است و در آنجا

مخلد در رساله استماع است و در آنجا استماع است و در آنجا استماع است و در آنجا
 کتاب اخوان الصفا را چندین مرتبه مطالعه است و در آنجا استماع است و در آنجا
 دانسته برای اینکه ترومی از سخنان ایشان در پیروی خودان استماع است و در آنجا

برخی خاکي از تسنن ایشانست و بخشی دلیل بر کفر والحاد نامبردگانست .
 پس از این عباراتی را که ترجمه‌اش چنین است بمنظور تشیع نامبردگان نقل میکند
 آنان معتقداند نفس آدمی پس از آنکه از این بدن مفارقت کند باقی و برقرار میماند و
 دلیل بر اینموضوع آنستکه اهل بیت پیمبر اکرم (ص) در وقعه کربلا خودشان را تسلیم
 دست فتنه نمودند و حاضر شدند که تحت فرمان یزید و این زیاد در آیند و برای
 رسیدن بمنظور حوین بر تسنگی شکیبائی ورزیده و طعن نیزه و ضرب تازیانه دشمن را
 بر خود خریده با ارواح پاکشان از ابدان طیبه‌شان بیرون آمده و بملکوت آسمان خرامیده
 و ملاقات بندگان نامدارشان محمد و علی و مهاجران و انصار با ایمان که در آخرین
 ساعت گرفتاری محمد و علی (ع) پناهنده شده و خدا از آنها کمال رضایت را داشته
 و آنها هم با حسودی کاملی از دنیا رفته مفتخر آمدند .

و هرگاه اس کاملان در دین و دیانت یقین بقاء ارواح و انفسشان پس از مرگ
 ندانند بھلاک خود پیشدستی نمیکردند و خود را در زیر تیغ تیز و فشار نیزه و شمشیر
 و سدادگری فرار میدادند و از خوشی دنیا و لذت‌های آن دست برنمیداشتند (۱) .
 آری آنها با یقین کامل میدانستند زندگانی جاوید و نعمت‌های ابدی و خلود
 دائمی و حیات واقعی بمراتب نامتناهی بر ترویج و بالانرازدنیای فانی و گرفتاری‌های آنست بهمین
 ماست با تحقیق کامل و یقین واقعی به تصورات خود که کافی از هرگونه تصدیق و
 تحقیق بود حامه عمل میپوشاسیدند و به بهترین کارهای پسندیده از جمله جانفشانی
 در راه حق بر دیگران سبقت میگرفتند مثلا میگفتند .

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوش بگیرم تنگ تنگ
 من ار او عمری بگیرم جاودان او زمن دلقی ستاند رنگ رنگ
 در حای دیگر میگوید حقیقی که ما و ترا بیکرشته محکم و استوار دعوت میکند
 محمد پیغمبر ما و خاندان او و ولایت امیرالمؤمنین علی (ع) که بهترین وصی است .

نهی لا تلقوا بگیرد او بدست
 سارعوا آید ورا اندر خطاب

(۱) آنکه کسین بیس چشمس نهلکه است
 آنکه کسین بیس چشمس فتح باب

حر عاملی در مقدمهٔ وسائل الشیعه نوشته حکیم فاضل صاحب رسائل اخوان الصفا از واقفین بر حضرت موسی بن جعفر (ع) است و در فروع فقهی از اخباریهاست . صاحب دائرهالمعارف نوشته بطوریکه نگارنده دادیم مؤلف رسائل مزبور یک نفر نبوده .

و از سید جمال الوسی بغدادی نقل کرده رساله‌های مزبوره در اصل مذهب فرامطه بوده و گاهی هم برای ترویج مذهب خود بحضرت صادق (ع) نسبت داده‌اند . باری رسائل مزبوره بصورت‌های مختلفی از اصل و اختصار و ترجمه بیارسی وارد و بقطع بزرگ و خورد بطبع رسیده چنانچه خلاصه الوفاء فی اختصار رسائل اخوان الصفا در برلین چاپ شده و منتخبی از آنرا یکی از دانشمندان خارجی طبع کرده ، شیخ احمد شیروانی تحفهٔ اخوان الصفا را چاپ کرده و مؤلف آنرا ابن الحلدی معرفی کرده ، سید احمد هادی آنرا بفارسی ترجمه کرده .

مترجم گوید : مختصری از رسائل اخوان الصفا در عصر امیر تیمور گورکان ترجمه شده و نسخی چند از همان ترجمه در آنعصر در دسترس طالبان حکمت قرار گرفته و یکی از آنها بدست میرزا محمد شیرازی ملک‌الکتاب افتاده سال ۱۳۵۱ هجری در سمیته بد طبع آن اقدام کرده در پایان آن مینویسد :

مؤلف رسائل مزبوره بطوریکه بتحقیق من رسیده سید احمد بن عبداللهدی محمد مکتوم بن اسماعیل بن امام المغارب والمشارق حضرت جعفر صادق (ع) است و این رسائل را معظم‌له در روزگار مامون عباسی بدون آنکه بنام خود تصریح کرده باشد تالیف کرده نزد مامون فرستاد و خود او هم تمام رسائل را در رسالهٔ دیگری بنام جامعه و رسالهٔ دومی بنام جامعه‌الجامعه تدوین نمود .

در آخر مینویسد بنابراین چنانچه دیگران رسائل مزبور را بنام افراد مفصله الاسامی نسبت داده‌اند ابوالحسن بن رامیناس ، محمد بن مسعود مقدسی ، ابو احمد نهرجوری ، زید بن رفاعه ، علی بن هرون و امثال ایشان صحیح نبوده بلکه مؤلفش را سید احمد مزبور معرفی میکند .

ممکن است چنانچه پیش از این نوشتیم نظر طابع رسائل بگفته بعضی بوده که

مؤلف رسائل را یکی از ائمہ علویہا نامبرده .

در کتاب اعلام اسماعیلیہ تحلیل فایلی دربارهٔ احوال الصفا بوسید و الآخر دین مسجد سرسبز : گویند عبداللہ بن محمد رسائل احوال الصفا را در ضمن سجاد و دو رسالہ مطابق با عدد حروف اسم خود یعنی عبداللہ بن محمد (۱۱) کرد آورده و اسرار داد .

در جای دیگر مینویسد مامون در صدد برآمد تا فلسفہ یونان را در میان مسلمانان رواج دهد احمد بن عبداللہ برای جلوگیری از اندسند مامون رسائل احوال الصفا را تالیف و سر داد و دستور صادر کرد تا صفحہ آنها را بدوایم مسجد نصب کند از آن تاریخ بعد رسائل احوال الصفا را اسماعیلیہ طبعی عنوان کرده و همواره معتقد دینی و مدعی آنان بوده و معتقد بودید قرآن کتاب عامد و رسائل احوال الصفا کتاب ائمہ است و از دیگری نقل کرده رسائل مرور معروف است عبداللہ بن محمد است که آنها را در چهار نفر از ارکان اربعہ مذهب خود کد آنها را حرم (۲) مینویسد و آنان عبارتند از عبداللہ بن مسمون فداح و عبداللہ بن سعید و عبداللہ مبارک و عبداللہ بن حمدان معروف منکرده و نامردگان مینویسند پس از آنکه عبداللہ درگذشت فرزندان او رسائل مرور را تکمیل نموده .

ماجرای تردی در درہ الاحبار مینویسد : سخنان دین از گفتار مؤلفین رسائل

احوال الصفاست .

(۱۱) در آن کتاب بوسید عدد نام او بدین شرح است دال الہدای من محمد سجاد و دو است و اینگونه حساب حمل تا پس از اسماعیلیہ ساعد است و آن نگار بود بدینگونه مراد صاحب کتاب از حساب مرور است که از یک ساعد است و در آن حساب ع ۷ ب ۲ د ۴ تا به آخر که سجاد و دو مسود حساب حمل کسر که از یک ساعد دارد و این حساب ساعد بسیار زیادی دارد .

(۲) حرم بد صم حاء و راء ، معروف داعیان چهارگانه اسماعیلی است ، کد آنان را

مطابق با عدد سهور حرام به عنوان مرور معرفی کرده اند .

پادشاه ظالم چون ابر بی بارانست، قیاس باید کرد که چون عادل بود مافع او
بخلایق تا بچه حد واصل گردد .

آفت، عفا، هوای نفس است، آفت، رای لجاجت است .
احداث و بنای شهرها باید که بر آب باشد و مرغزار و هیمه .
همچنانکه افعی زهر را از افعی دیگر فراگیرد، در اخلاق بدر از دیگرزنان اقتباس
کند .

این حهان بازار مسافراست .
خاکستر دودیست، کثیف و دودخاکستری است، لطیف .
کسیکه بزندگی بمیرد بمردن زنده سود .
قناعت توانگری مردم درویش تواند بود .
(۷۵) احمد بن محمد بن احمد المرسی ابوالعباس بن للال لغوی نحوی .
صاحب بغیه دربارہ، او گفته این عبدالملک در حق او اظهار داشتند نامبرده
داشتمندی نحوی بود و در فن لغت و ادب مهارت کامل داشت .
آثار او شرح الغریب از مصنف، شرح الاصلاح این سکیه، نامبرده از عہدہ
شروح مزبور بخوبی برآمده و الفاظی هم بر کتاب الغریب افزوده .
وی عربیت و آداب را تدریس میکرد و مظفر عبدالملک از او استفادہ می نمود .
این خاصہ، نحوی شرح ادب الکاتب را کہ بنام الاقتصات است، نویسنده دادہ
و مخصوصاً متعرض است، ابن السید بطلیوسی بر او رشک میبرد و اظهار مینماید، وی
کمالانی نداشته و اطلاعات دیگران را بخود نسبت میدادہ، احمد فریب بہ ۴۶۰ هجری
هجری وفات یافته، انتہی .

مؤلف گوید : منظور از ابن السید مذکور عبداللہ بن محمد است، کہ از او دلیل
ابراہیم بن قاسم بطلیوسی نام بردیم بہ آنکہ مراد از وی احمد بن ابان بن سید لغوی
اندلسی باشد زیرا نخستین را با الف و لام تعریف و دومی را بدون الف و لام نام
میبرند .

و ذیلا مناسب است، بکوئیم ابن السید نیز اطلاق میشود بہ عبدالعزیز فرزند احمد

بن السید بن مفلس اندلسی بلنسی .

وی از ساگردان صاعد بعدادی بوده که در فن لغت از وی استفاده مینموده و خود یکی از دانشمندان فن عربی بوده و شعر خوب میگفته و سال ۴۲۷ (تکر) هجری بطوریکه این حلکان اظهار داسد و فاء یافته .

مرحم کوند سیوطی میبوسد : ابو محمد عبدالعزیز از اندلس هجرت کرده و در مصر ساکن گردید و از یوسف حیرمی و صاعد بعدادی استفاده کرد سپس به بغداد رفته تا اواده و استفاده برداشته و روز چهارشنبه سن روز باقی مانده از جمادی الاولی سال مزبور در مصر وفات یافت . از اشعار اوست .

مرحم الحفون بلا علة
اعاد السهاد علی مفلتی
و ما زاد موسی ولکن اسی
ولکن قلبی به ممرض
فیص الدموع فما تغمص
یعرض لی انه معمرض

کسیکه بیمار بلکان چون سر بران باشد تنگی نیست . بیماری او ناشی از غله و جهی نمناست آری دل مسدود که از آن بدرد و بیماری مسلا گردیده آری برانریزس است فراوان که در معارف او از دندگام جاری گردیده بیدار حواسی را بار دیگر بر دندگان من مسلط ساخته چنانچه اندکی بهم نمی آید ، سور مرا زیاد نمی کند لیکن من میفهماند که او از من رو گردانست .

(۷۶) ابوبکر احمد فرزند حسین بن علی بن موسی بن عبداللہ سیهفی از

دنیاه معروف سافعی مذهب و از حفاظ آن مرام بوده .

این حلکان کفه سیهفی در روزگار خود بی نظیر و در میان افران خود در فنون

معمولد محما داسد .

سیهفی در فنون حدیث از بزرگان ساگردان حاکم ابو عبداللہ بن بیع بود و علم فقه را از ابوالفتح ناصر بن محمد عمری استفاده کرده لیکن مهارت او در فن حدیث بسیار از مراتب فغانی او بوده چنانچه بعنوان محدث بیسر شناخته میشود و برای تحصیل آن سیر ریح سفرهائی را منحمل گردیده .

سیهفی پس از آنکه مراتب فقه و حدیث را از اساید عصر فرا گرفت به تصنیف

کتاب پرداخت و آثار بسیاری از خود بیادگار گذارد .

بیہقی نخستین دانشمندیست کہ بصوص امام شافعی را در دہ مخلص گرد آورده و از آثار مشہور اوست سن کبیر ، سن صغیر ، دلائل النبوه والسنن والاثر ، مناقب المطلبی اینکتاب را در مناقب شافعی کہ نسبت بہ مطلب بن عبدمناف برادر ہاسم مرسد و پس از این بہ شرح حالش اشارہ خواہیم کرد گرد آورده ، مناقب احمد ، منظوم احمد بن حنبل سابق الذکر است و امثال اینہا .

بیہقی از زر و سیم دنیا باندکی اکتفا میکرده .

ابن خلکان از گفتہ امام الحرسین نقل کرده ہر کسی کہ وابستہ بمدہب شافعی باشد بدیہی است کہ شافعی براو حق متی دارد مگر احمد بیہقی کہ او حق متی بر گردن شافعی دارد .

بیہقی از ہمہ دانشمندان بیشتر برای ترویج مرام شافعی پافشاری میکرد و او را برای نشر علم و مراتب کمال بہ نیشابور دعوت کردند بدبرفہ بدانحارہسار شد . بیہقی سبک وریویہ گذشتگان را تعقیب میکرد .

عدہ از اعیان دانشمندان از بیہقی استفادہ کردہ از حملہ راہر شحامی و محمد قراری و عبدالمنعم قشیری و امثال ایشان .

بیہقی در ماہ شعبان سال ۳۸۴ (فشد) ہجری متولد شدہ و در دہم جمادئ الاولی سال ۴۵۸ (تتح) در نیشابور وفات یافت چارہ او را بہ بیہق حمل کردند .

بیہقی از مردم بیہق است و این کلمہ را بفتح باء و سکون یاء و فتح ہاء و فاف مسط کردہ و نوشتہ اند نام قریہہای چندیست کہ در بیست فرسخی شہر نیشابور واقع شدہ اند .

از سمعانی نقل کردہ اند نامبرده دربارہ وی گفتہ بیہقی فقیہی حافظ بود و علم فقہ و فن حدیث اطلاعی کامل داشت . بصوص شافعی را با تبع محضرش در نیشابور مطالعہ قرار دادہ و کتابیرا بنام المبسوط گرد آورده .

استاد حدیث بیہقی ، الحاکم ابو عبد اللہ محمد بن عبد اللہ حافظ بودہ و علم فقہ را از ابو الفتح ناصر بن عمر عمری مروزی فرا گرفتہ و حدیث بسیاری شنیدہ و بحاسف زیادی کہ مانند آنها تالیف شدہ بوجود آورده و ہمہ آنها مشہور و در دست استماع

مردم فرار گرفتارند .

یا آنجا کہ گوید دہ فرار ناران و ساگردان بیہقی را ملاقات کرده و ہمہ آسہار
وی حدیث منکرده و آثار او را شرح میدادہ .

س از این تاریخ میلاد و وفات او را بطوریکہ نوشیم ابراد نموده .
صاحب تلخیص الآثار در مادہ سہو منوسد : بیہقی نام سہرکی است در حراسان
و از بزرگان آنجاست . امام ابوکر احمد بیہقی کہ در حدیث و فقہ و اصول یگانہ رمان
بودہ .

صاحب قاموس گوید : سہی مانند صیقل نام سہرستان نزدیک نیشابور و نام
قلعہ است . در رمن قوم منطور از قومس . محلی است نزدیک دامغان کہ آسہم از
انغان قومس است . و محل عظیمی است . واقع میان حراسان و بلاد جیل و حدود آن از
جہ حراسان سظام و از جہ عراق . سمناس .

مؤلف گوید : اظہارند صاحب قاموس حاجد معلومست . مخالف با کلام اس
حلکان بودہ زیرا نامردہ سہی را نام دہکدہہای جدی نام میرد .

و عنوان سس اس دو قول اس نحو جمع کرد کہ صاحب معجم البلدان گفتہ کلمہ
سہی دارای دو اطلاقست . یکی ناحداس . مشتمل بر قصہ و مراع و فری و دیگر

خود همان قصہاست . کہ نواع آن مربوط بداس .

و سروار ہم نام برای آن قصہ است . و ہم گوید قصہ آن خسرو گرد

و سروار است . و گروه بسیاری از دانشمندان و فقہاء ادب از آسرمین ظہور کردہ . در

سین حال حداکثر مردہ آن رافعی و از کسانی ہستند کہ محمد . اہل س . عصم را

سرحد غلو دارا بودہ اند و از مشاہیر مشہس بدر فخر امام ابوکر احمد بن الحسن بیہقی

صاحب تصنیف مسہور است .

و حکاک . ابوکر سروار کہ آرا صاحب منوی بہ نظم آورده (۱) مسہور و حاکی

(۱) مولوی سنوسد ہنگامیکہ محمد خوارر مساہ سہر سزوار را درنصرف در آورد و

حواس . قتل عام کند مردم در سراسر اوزمین ادب بوسیدہ خواہش کردند تا از قتلستان

از تعصب شدید آنهاست در شیعه‌گری مانند تعصبی که نیشابوریها پیش از ظهور صفویہ در تسنن داشتند بہمیں مناسبت مردم سبزوار و نیشابور ہموارہ بہ نزاع و جدال میرداختند چنانچہ امامیہ قم و کاشان و ناصبیہای ری و اصفہان با یکدیگر در کتیمکش بودند . و مسافت بین بیہق و نیشابور پیش از این معلوم نند .

بحرالعلوم در فوائدالرجالہ مینویسد : بیہق نام ناحیہ معروفی است در حراسان کہ واقع است میان نیشابور و شہرہای دامغان و حاکم نشین آن شہر سبزوار است . بیہق از دیرزمان مرکز شیعہ بودہ و مردم آن بہ تشیع شہرت داشتہ بخلاف حاف و با خرز کہ حداکثر مردم آن سنی مذهباند .

مؤلف گوید : پیش از این از معجم البلدان نقل کردیم بیہقی را شیعہ قلمداد کردہ و

درگردد و در برابر اینخواستہ تنگہ‌های زر نثار کردہ محمد گفتہ در صورتی از قتل سما خواہم گذشت کہ ابوبکر نامی را نزد من حاضر کنید . گفت برہاسید از من جان حوس تا نیاریدم ابوبکری بہ پیش سزوارییہا اظہار داشتند در اینشہر ما ابوبکر نامی وجود ندارد وجود ابوبکر نام در اینشہر مساوی با کلوح خشکی است کہ در حویاری پیدا بود کی بود بوبکر اندر سبزوار یا کلوح خشک اندر جویبار . خوارزمشاہ گفت چارہ حر این نیست من بہیچگونہ بہ خدمات شما توجہی نخواہم داشتم ، سروارییہا ناچار این طرف و آنطرف در جستجوی ابوبکر درآمده تا پس از سہ روز در میان حرابہ سمار و بینوائی را دیدہ کہ از زیادی بیماری تاب حرکت نداشت نام ویرا جویا سدد خود را بنام بوبکر معرفی کردہ سزوارییہا بسیار خوشحال شدہ و او را کہ چون گوہری گرانبہا بودہ بکف آوردند ، گوہری اندر خرابہ بی عرض حون دل بر رخ فشاندہ از مرغی سبب از جای برخیز کہ خوارزمشاہ خواستار چون توئی است و ممکن است از حرکت تو شہر ما از قتل عام نجات پیدا کند گفت اگر من پای رفتن میداشتم چرا اندر حرابہ می نشستم بالاخرہ او را در میان تابوتی گذاردہ روی دوش گرفتہ بجانب خوارزمشاہ بردند بختہ مردہ‌کشان بفراشتند . برکتف بوبکر را برداشتند . جانب خوارزمشہ حملہ روان مکشیدند کہ تا بیند نشان . سزوار است اینجہاں و مرد حق . اندر اینجا صایع است و ممتحق بالاخرہ شاہ خوارزمشاہ از قتل سزواریان بہ برکت بوبکر بیجان درگذشت .

مسواک گفتن غلک استقامت نامبرده تسعدگری از آن نقطه نظر بوده که نامبرده از مردم سرور بود علاوه بر این روانا سساری در مائت اهل بیت عصمت در کتب خود نقل کرده جناب حضرت دین را از کتاب او که منظور شرح حال مشاهیر صحابه کرد آورده نقل کرده اند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کسی که در لباس غلمس و نوح را در جامه غواص و ... را در بوساک سردارسی و موسی را در ردای هیسس و عیسی را در براهی سدس ... غلک استقامت نظر کند .

بدیهی است انجندت سرف فوسرس دلبللی است بر عصمت و امامت آنحضرت را منظور کند از ظاهر حدیث مرور استفاده مسود حضرت امیرالمؤمنین صفا حاصد عصرا نحتکانه را که لوازم ردای او سحت نامردگانه را بوحود می آورده و برتری آنها را بر مردم عصران نام مکرده دارا بوده مخصوصا که مانند سمری که همگان بر صفا کلام او تعریف و سروری از او را بر خود لازم میدانند بر حبان صفاتی در حق جیس فرد بر حسد ابرار فرمودند .

اینک از اصناف دور است دیگری که اصولا دارای هیچ صفتی از صفات بر حسد نبوده بر حدیث فرد برزگواری مقدم است و عنوان حاصد او را بدان سنوائی از همه جدا غاخر و اقدار کرد و از او که جنس ظاهر و باطنی کور بوده و حقیقت مولای خود را بساحد و بدیده و سها طرس سع از اهرمن رانده از درگاه دوالمش بوده سروری کرد .

انجاست که نام براسنی سوجه به سروری جدا بود و معظم او شاهنده سد و زبان دل و سر که لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم .
 سهفی : مؤلف گوید از جمله دانشمندان معروف به سهفی سح فاصل نارع و عالی جامع ابوالحسن علی بن ربند سهفی فاصی است .
 نامبرده ساگرد سح ابوالفضل مدانی آبی الرحمد و مؤلف کتاب السامی و امال آن بوده (۱) .

(۱) سال ۵۱۶ بدرس مدانی حضور یافته و کتاب السامی و مجمع الامال را در مدینه او مخوانده و خود کتاب عررا الامال و درر الاقوالس را ترتیب کتاب میدانی بالیف کرده

Marfat.com

و خود او آثاری در فقہ، اصول، حکمت، تفسیر، طب، حساب، نجوم و فنون دیگر داشته از قبیل اسئولہ القرآن مع الاجوبہ، وشاح. دمیة القصر کہ دلیل کتاب ہنتمہ الدھر تعالیٰ آتی الذکر است، مجامع الامثال در چہار مجلد، جوامع الاحکام در سہ مجلد، ایضاح البراہین در اصول، کتاب فی الاسطرلاب، کتاب فی الحساب، الاماراء فی شرح الاشارات، تعلیقات فصول بقراط، قصص الانبیاء پارسی، تاریخ بیہق، فارسی لباب الانساب .

صفدی در الوافی بالوفیات مینویسد: بیہقی سال ۵۶۵ (حد) وفات یافتہ . مترجم گوید: بیہقی تاریخ بیہق را در چہارم سوال سال پانصد و شصت و ہجری در قریہ ششتمد دو سال پیش از فوتش پایان آورده . و این کتاب سال ۱۳۱۷ خورشیدی با تصحیح و تعلیقات احمد ہمنیار استاد دانشگاه و متوفی یوم شنبہ ۱۹ ربیع الثانی سال ۱۲۷۵ ہجری طبع رسیدہ . در مقدمہ طبع آن کہ بقلم دانشمند معروف محمد جان فروہی متوفی ۲۹ رجب سال ۱۳۶۸ ہجری است آمدہ .

ابوالحسن علی بن ابی القاسم زید بن محمد بن الحسن البیہقی (معروف بدانند) (فندق) حدود ۴۹۱ (تصا) ہجری متولد شدہ و در سہ پانصد و شصت و پنج ہجری وفات یافتہ و معاصر با محمد بن عبدالکریم شہرستانی صاحب ملل و محل متوفی سہ پانصد و چہل و ہشت و سید اسمعیل حرجانی صاحب دحرد حواری منافی پانصد و سی و یک ہجری و امثال ایشان بودہ و در خرد سالی مجلس حکیم عمر خیام حضور می یافتہ .

بیہقی ہفتاد و چہار تالیف در فنون مختلف کردہ و متاسفانہ از آنہا جز تاریخ بیہق و تتمہ صوان الحکمہ، معدودی دیگر باقی نماندہ . مترجم گوید: کتاب تتمہ صوان الحکمہ کہ نسخ آن معدود است دلیلی بودہ بر صوان الحکمہ ابوسلیمان منطقی سیستانی .

ہمین ذیل را ناصرالدین بن عمدہ الملک مستجب الدین مشی یزدی برای عیبات الدین محمد وزیر ہمدانی بنام درہ الاخبار و لمعدالانوار ترجمہ نمودہ .

سہمی در تاریخ مرہور دلیل احوال احمد سیہقی مرحوم قبلی مینویسد :

الإمام الحافظ المحدث ابو بكر احمد بن الحسن السیہقی او را در علم حدیث ثانی
 سوڈہ است و فقہ از امام سہل معلوکی حاصل کردہ بود و در عہد او در حراسان ہسجکس
 را تارای آن سوڈ در احادیث مصطفیٰ بحرف کند و او روایت کند از حاکم ابو عبد اللہ
 حافظ مصنف کتاب تاریخ سساور .

روزی در مجلس حاکم ابو عبد اللہ الحافظ علمای بسیار حاضر بودند حاکم ابو
 عبد اللہ حدیثی روا کرد یک راوی او را ترک افتاد امام احمد گفت : یک راوی ترک کردی
 حاکم ابو عبد اللہ از آن حسم تری امام احمد گفت : اصل حاضر کن حاکم اصل حاضر کرد
 حیاں بود کہ امام احمد گفتہ بود .

س از این نام عدہ از آثار او را بوسند و مینویسد امام احمد در خسرو کرد سیہقی
 ولاد : نافدہ و ابو القاسم برہمی سیہقی در حق او گوید :

ما احمد بن الحسن السیہقی لقد
 ابى المنى سقدم و بکرمۃ
 ہدا کتاب ولکن حسوہ فتح
 کدار ضیح حوی کل فاکہنہ

دوحہ ارض المساعی ای بدویح
 ان الحرى بمأمم و تشیح
 غادر الکفر مموا سفلیح
 و ما اسمها الدھر الأدار طیح

ای احمد بن حسن سیہقی بر ابرہہ . کار داری غنبت خود سس رمن کوسسہا
 را حصدہ ساحسی بو امروز سزاواری از ہمدگان بسفدمر و مد برہہ ساسی و بو ساسنہ ، ما
 دیگران سوا سدا کند و ترا بررک خود نداسد . این کتاب اگر حد ظاہرا بوسندہ سس
 سس ، لیکن باطن آرا ادلہ ، کاملی در بر دارد کہ میسواد ما کفر برتری کند و مرکب آرا
 بر او در آورد این کتاب ماسد میوہ راری است ، کہ ہمدکونہ میوہ ہمای سسین ولطف در آن
 پیدا مسود و ساسنہ است ، کہ روزگار آرا میوہ رار ساسد .

وار اعقاب او شیخ اسماعیل قاصی حواررم بودہ کہ سال ساسد و سس در مراجعہ ،
 از سرور حواررم با وی ملافا ، کردہ و ار او حدیث سسیدہ ام .

مرحم گوید : دہبی در تذکرہ الحفاظ از شیخ اسماعیل مرہور نقل میکند : موقعیکہ

امام احمد از تهذیب کتاب معرفه السنن والاثار فارغ سدم محمد بن احمد کدار ساینسگان بارانم بود و از دیگران بیشتر از محصر من اسفاده نموده و براسنی و درسنی او معترف بودم میگفت شافعی را در خواب دیدم حزئی از آن کتاب در دستش بود میگفت امروز از کتاب امام احمد هفت جزء نوشتم یا هفت جزء خواندم .

و همانروز دیگری نقل کرد شافعی را در خواب دیده بود در مسجد جامع روی منبر نشسته اظهار میداشت امروز فلان حدیث را از کتاب احمد استفاده کردم . محمد بن عبدالعزیز مروزی در خواب دیده بود صدوقی از مور به آسمان میردند پرسید در این صدوق چیست؟ پاسخ دادند تصیفات احمد سبھی است . ذهبی نوشته شیخ اسماعیل اظهار داشت اس سه حکایت را از نامردگان سندهاء .

(۷۷) ابو علی احمد فرزند محمد بن عفوف بن مسکویه حارن اصلا از مردم ری بوده و در اصفهان ساکن گردیده و همانجا تا پایان عمر رسد . دانشمند و درکنده . این مسکویه حکیمی ماهر و استادی سررگوار و از اعیان علمای و ارکان حکماء شمار میرفته .

این مسکویه مراتبی حلیله و درجاتی رفیعه داشتند و از اخلاق حمیده و تقوی استوار و پسندیده کاملا برخوردار بوده . این مسکویه با شیخ الرئیس معاصر بوده و به اس مسکویه که سپهر حلیله بدان نام خوانده میشده اشتهار یافتند .

این مسکویه در روزگار جوانی با وزیر ابو محمد مهلبی ارباط پیدا کرد و در مخصوصان او شمار آمده و بدینوسیله نزد امیر عضدالدوله دلمی معرفی گردید و در نتیجه از ندیمان با شخصیت امیر عضدالدوله محسوب شد چنانچه امیر هرگاه در راه به رقبا و نظراء خود نامه های خصوصی بنویسد بنوسط وی ارسال میدادند . پس از این با وزیر ابن العمید و فرزندش ابوالفتح ارباط پیدا کرد و در مخصوصان این پدر و پسر بوده و بتوسط آنها با امیر صمصام الدوله آشنا شده .

این مسکویه آثار بسیاری در فنون مختلفه یادگار کدارده و حواشی بر منطق و مقالات ارزنده در اقسام حکمت و ریاضی داشته و کثاتی در اشعار کرده بوجود آورده

شمس الدین شہرروری در تاریخ الحکماء مجموعہء ایرا بنام انس الخاطر از آثار او نام میبرد .

در محال السموء میں نقل کرده اس مسکوئہ کتابی دارد بنام الطہارت و این کتاب را در سہدیت اخلاق کرد آورده (۱) .

و حکیم فدوسی حواحد نصرالدین طوسی فده کتاب اخلاق ناصری را بد سک آن تالیف و تالیف حقیقت در دساجدہ کتاب مزبور اشارہ کردہ و اشعار دلیل را در ستائیں از کتاب او سرودہ است .

و صار لتکمل البریة ضامنا	بغسی کانا خار کل فصلیة
بنالغد من بعد ما کان کامنا	مولفہ قد ابرر الحق حالصا
به حق معناه و لم یک مایسا	و وسمہ باسم الطہارت فاصبا
فما کان فی نصح الحلائق حایا	لغد بدل المحمود لله دره

جان خودم سوکند کتاب طہارہ الاعراق حاوی ہمہٴ حصال برحستہ و صامن تکمیل اخلاق مردمان است . مولف این کتاب چہرہٴ حقیقت را بدون هیچگونہ آلودگی پس از آنکہ از اخطار بوسیدہ بودہ آشکار ساختہ و نام آراء الطہارہ کداردہ و در حقیقت در معنای آن مطالب با واقع دآوری نمودہ و حق آرا ادا کردہ و هیچگونہ نادرستی در آن بکار بردہ آری با آنجا کہ نواسند از هیچگونہ کوششی دست بردارند خدا او را خیر کتر کتاب فرماید کہ از هیچ سخن بدآمری خودداری نکرده و در انحصوس دست حیات از آسین بیرون نیاوردہ .

این مسکوئہ کتاب دیگری بران باری نام بزهد نامہٴ علائی نام علاء الدولہ دلمی کہ محدود ظاہری بوعلی سیا بود تالیف کردہ . دیگری کتاب حاویدان حرد اینکتاب بر بران باری کرد آمدہ و از حاویدان حرد کہ مسوب بہ ہوشکس کیومرث بادساہ بسدادی بودہ و حسن بن سهل وزیر آنرا ترجمہ نمودہ اقتباس کردہ کتاب آداب العرب والفرس برحمہٴ موصوفی از آن در نفائس الفنون آورده سده کتاب ترتیب السعادات .

(۱) خود او در مقالہ سوم از آن کتاب مینویسد این کتاب را بنام طہارہ اعراق نامیدم .

کتاب السیاسة للملک (۱) چنانچه نام این کتاب در طهاره الاعراق آورده شده کتاب تجاریب الامم فی نوادر الاخبار و التواریخ کتاب ندیم الفرید این کتاب در بعضی از کتب بوی نسبت داده شده، کتاب لطیف دیگری دارد بنام الفوز الاصغر این کتاب را در اصول دیانات و حقایق نفوس گرد آورده و مشتمل بر سه هزار بیت بوده و در این کتاب برخی از مطالب را بکتاب دیگرش بنام فوز اکبر که در برابر این کتاب بوده نسبت و حواله میدهد و نسخه از آن کتاب نزد ما موجود است و همراه با آن مقالات طریقه‌ایست که از ظاهر آنها استفاده میشود از آثار ابن مسکویه باشد و میتوان آنها همان فوز السعادات یا سدهک بوی نسبت داده‌اند .

ابن مسکویه آثار نظمی برجسته داشته از جمله اشعار است که صاحب بنیمه الدهر بوی نسبت داده موقعیکه ابن العمید بکاخ جدیدی انتقال پیدا کرد این مسکویه گفته است :
 لا یعجبک حس القصر تنزله فضیله الشمس لیست فی منازلها
 لوزیدت الشمس فی ابراجها ماه ما زاد دلک شیئا فی منازلها
 شگفت نیارود البته ترا کاخیکه تازه وارد آن گردیده ربراتو ماسد خورشیدی بدیهی است موقعیت خورشید در منازلیکه طی میکند نمیشد هرگاه منازل خورشید از صد تجاوز کند بفضائل آن نمی افزاید .

دیگری از او نقل کرده : ابن مسکویه در آغاز یکی از رساله‌های میونسد حدیب بنا بعدان اتسما بالحکمه ، اظهار الحکماء فی الموجودات شایسته است پس از آنکه خود را بحکمت آراستیم و نام حکمت را بر خود نهادیم آثار دانسمندان و حکیمان والامراء را در میان موجودات آشکار سازیم .

ابن مسکویه در همان رساله احوال عده از پیشینیان را از قبیل قلیس و هرمز را نام برد و اغادادیمون و برخی از صفات پیمبران گذشته و پیس آمده‌های آنها را برآورد کرده .
 از جمله از مسیح (ع) نقل کرده آنحضرت فرمود کسیکه حاشه‌اش را ویران سازد و زشرا بی سرپرست نگذارد و فرزندش را بی پدر نماید (یعنی نمبرد) به باطن آسمانها دست پیدا نکند .

(۱) این کتاب و طهاره الاعراق در حاشیه مکارم الاخلاق طبع شده .

این مسکوبه برای علم و حکمت واجب تعالی و اینکه علم و حکمت صفات دانند چنین دلیل آورده (السفدم علی الایساء کلها یحب ان یكون هو الحکمه اذ لو کان المتقدم سبی سوی الحکمه لسطل الحکمد) آنچه بر همه چیزهای عالم پیشی گرفته حکمت است و هرگاه حر حکمت جز دیگری بر همه عالم پیشی میگیرد اصولاً حکمت باطل میشود و اگر آن نبود میگردید.

این مسکوبه بقادی در نهان فهم و دکاوت بود و از تمام کتب بسیاری و اصطلاحات متروکه آنان اطلاعی کامل داشت.

امیر صدرالدین سیرازی بسیاری از کتابهای او را در دست اختیار داشت و از آنجا که آنرا باسروده مشتمل بر اسرار بسیاری بود آنها را مناسب حسادتیکه داشت از چشم دیگران خود دور کرد و در دست استغناء آنان فرار داد.

دیلاً مناسب است بگوئیم آنچه از لایزال مطالب گذشته بدست میآید و ترجمی که صاحب محالین المومنین فاضل نورالله شهید فده در حق او نموده مخصوصاً تصریحیکه همواره ما سید امیر محمد باقر داماد فده دربار او فرموده و از وی نقل کرده اند تا به سکنه.

این مسکوبه در عالیترین درجه معرفت چاندان عصمت فرار داشته و آنها را کاملاً مستباح و بوجوب از فرمانبرداری از آن مقامات عصمت معترف بوده و دوستی آنها را بر خود لازم میدانسته.

چگونه و حال آنکه سر مسکوبه با آن باید و ماند علمی که دانسته و با آن قدر و سرخی که از این راه محسوس شده و آن کمالی که کمتر برای دیگران اتفاق افتاده معنجر شده باشد نموده علم و کمال و اسباب را از دیگران استفاده کند یا آنکه نفس دارد دیگران اصولاً از تمام حقایق عاریند و بیزه خود او از کلیده آنها که دم از علم و معرفت رده اند مراسمی بالانز و شایسته تر است.

دلیل بر این موضوع جمله است که از کتاب الطهاره او دلیل بحث سجایه نقل کرده اند و اسدی کلام الامام الاحل سلام الله علیه الدی صدر عن حقیقه السجاعة فانه قال لاصحابه انکم ان لم یغفلوا موتوا والدی نفس بی ابطالب بیده لالف ضربه بالسیف علی الراس

اهنون من میده علی الفراش: اینک سخن پیشوای بزرگوار را که سلام خدا بر او باد گوش جان بشنوزیرا گفتار اررنده^۶ مزبور از قلبی بظهور پیوسته که گوینده^۷ آن از حقیقت دلاوری کاملاً برخوردار بوده آنحضرت بیارانش فرمود شما اگر کارزار نکنید میمیرید (یعنی اگر با روبرو شدن با دشمنان کشته نشدید آخر الامر خواهید مرد) سوگند بخدائیکه جان پسر ابوطالب در اختیار اوست هرگاه هزار ضربه شمشیر بر سرم فرود آید بهتر است از اینکه در رختخواب راحتی، جان بدست مرگ سپارم (۱).

(۱) محدث قمی در الکنی والالقب از ریاض العلماء روایت کرده اندی پس از نقل عبارت مزبور اظهار میدارد ایراد کلام مزبور حاکی از تشیع اس مسکویه است الکنی در جای دیگر از حسن بصری نقل کرده لقد حدق ابوبکر فی حطبه حین هال انشی اسان فی الدنيا والاخره الملوک ثم و صفهم الخ. ابوبکر در گفتار خود مهابری صحیح داده که گفته بدبخت ترین مردم در دنیا و آخرت پادشاهانند سپر بوصف آنها برداخته ایراد چنین کلامی دلیل بر تسنن اوست از آنطرف نظر باینکه صوفیه شیعه از سخنان حسن بصری بسیار نقل کرده اند تسنن ویرا اثبات نمیکند. و ما خود آنچه از معاصران سیدیم و ویرا شیعه میدانند و میگویند هرگاه سید داماد که ویرا شیعه میدانند از کنار سیر عبور میکرد می ایستاد برای او سوره مبارکه فاتحه تلاوت میکرد.

شیخ عبدالله نعمت در فلاسفة الشیعه مینویسد از فراش بسیار اتفاقاً نامی شنیده می رسیم ابن مسکویه شیعه است خود او در کتاب الفور الاصر بوجوب عدم امامت تصریح کرده و در آغاز جاویدان حرد مینویسد والصلوه علی محمد النبی والاحزاب یعنی بجمله اقرار میکند که مانند آنرا در آغاز کتب غیر سید می نسیم هم چنین خرافات نامهای مقدس علی و حسن و حسین و صادق (ع) را در کتاب مزبور نام برده اند و علیه السلام مینگارد و این تعبیر هم اختصاص بشیعه دارد. جماعتی از شیعیان مهابری ابن عمید و فرزندش و عضدالدوله که شیعه بوده اند دلیل بر تسنن سیدیم و کتب اس علامه طهرانی در الذریعه که ویژه مؤلفان شیعه است نام برده.

در یکی از کتابها نوشته روزی شیخ‌الرئیس بمحضر ابن مسکویه که گروه بسیاری از شاگردان کرد شمع کمال او احاطه کرده بودند وارد شد برای آنکه در برابر شاگردان سارالیه اظهار فصلی کرده باشد یا آنها را بیازماید گردویی در برابر ابن مسکویه روبه زمین انداخته اظهار دانسته مساحت این گردو را با جوها تعیین کن.

ابن مسکویه بلافاصله اوراقی را که از اخلاق و طریقهٔ انسانیت گرد آورده بود نزد شیخ‌الرئیس گذارده اظهار داشت:

سما بحسب سوسله، این اوراق کسب اخلاق نمائید و خوی بسندیده در خود ایجاد کنید تا پاسخ آنچه را خواستید عرض شما برسانیم. (۱)

مؤلف گوید: تا حال از سال وفات او بتحقیق اطلاع کاملی ندارم و ممکن است سال وفات او را در حدود سدهٔ بیجم یا سیمهٔ اول آن بدانیم.

و بعضی گویند وفات ما بین سال ناصب تا ششم هجری بوده.

لیکن فرس در محله خواجوار محلات اصفهان، معروف و مشهور است.

نگارنده گوید قفطی در تاریخ حکما مینویسد ابن مسکویه پس از عمری طولانی در یک سال ۴۲۵ (یک) هجری وفات یافت. (۲)

علامهٔ ظهیرانی در مجلد اول الذریعه می‌نویسد: نام کتاب آداب العرب والفرس و احوال الحكماء المتقدمین و ادب الدنيا والدين که از آثار ابن مسکویانند سال وفات

(۱) نامه داسوران مینویسد: گویند ما بین ابن مسکویه و ابن سینا صفائی بوده و حکایت فوق را نقل کرده پس از این افزوده شیخ‌الرئیس در بعضی از مصنفات خود به فرسی گوید: من این مسئله را بر سبیل محاصره با اوعلی مسکویه در میان آوردم به دسواری فهم میمود مکرر اعاده کردم آخر واگداشتم و چنانچه نایستی فهم نتوانست کرد. مرحوم گوید: از حکمی چون پورسینا چنین سحنی بسیار دور است، آن هم بسند و مؤسسهٔ حون نور مسکویه.

(۲) شیخ ما نفل رجال اصفهان در مکمل الافهام فرموده المقتدی لدی جمیع العلماء اعنی ابن مسکویه شیخ‌الحکماء، تألیف‌البرهه مع الحاودان وفاته (یک) قبره فی اصفهان.

را سنه ۴۲۵ یا ۴۲۱ هجری نگاشته .

فلاسفه‌الشیعه مینویسد: ابن مسکویه در ۹ صفر سال ۴۲۱ هجری مطابق با ۱۰۳۰ میلادی وفات یافته و افزوده .

اینک ما نمیتوانیم آنچنانکه باید از سال میلاد او اطلاعی بدست آوریم آری ممکن است سال ۳۲۵ (شکه) هجری را سنه میلاد او دانست. آنهم بعرائنی از حمله مصاحبه معظم له با وزیر مهلبی که سال ۳۳۹ هجری عهده‌دار وزارت بوده و سال ۳۵۲ هجری وفات یافته و با این قرینه میگوئیم موقعیکه بوعلی بنامده وی نامرد شده پس از سنه سالگی کمتر نبوده و احتمال اینکه یکسال پیش از رحلت وزیر مصاحبه وی مقرر شده باشد ضعیف است .

نامبرده پس از این شرح حال مفصل او پرداخته مناسب است بحسی از آرایرد را ایراد نمائیم .

ابن مسکویه ستاره درخشان فلسفه بود که قرن سیم هجری آرا مابعد این سنا و بیرونی و ابوسهل مسیحی و ابوخیر حمار و امثال آنها در آسمان خود درخشان است . این مسکویه در تمام فنون آثاری از خود یادگار گذارد و بد قدر کفایت از زبان پهلوی اطلاع داشت و کسی در اخلاق از آن زبان بزرگان معمولی نحصر خود برگردانیدند . ابن مسکویه سروده‌هایی داشت که از لحاظ ریاضی ترازی با سروده‌های ابن العمید مینمود .

ابن مسکویه از مردم ری بود و بهمین مساست او را بعنوان رازی میسازند و خود او میگوید مدت هفت سال ندیم مخصوص ابوالفضل بن العمید وزیر رکن الدوله داری بوده و شب و روز از ملازمت او برکنار نمیشده تا وی حراستداری و کتابداری کتابخانه مهم خود را در اختیار او درآورده .

ابن مسکویه تا جائیکه توانست در نگهداری کتابخانه وی کوشید . حتی در آنسال که حراسانها هجوم کرده و خانه او را سوزاندند و تمام آموخته‌های ابن مسکویه کتابخانه شخصی خود را فدائی کتابخانه ابن عمید نمود و کتابخانه ویران دست یغماگران محفوظ داشت .

فطاب لی هوئی و الموت یلحظنی
 فان تمرس لی خصم تعصب لی
 و قد بلغت الی اقصى مدى عمری
 و ان تمنیت عیش الدهر اجمعه
 فانظر الی سیرالقوم الذین مضوا
 تحد تفاوتهم فی الفضل مختلفا
 هذا کتاب علی راس تعظمه
 لحظ المریب و لولا انت لم یطرب
 و ان اساء الی الدهر احسن بسی
 و کل غریبی و استانسیت بالفرب
 و ان تعاین ما ولی من الحقیب
 والحظ کنسابتهم من ناطس الکتب
 و ان تفاوت الاحوال فی السب
 و داک کالشعر الحافی علی الدب

بگو به عمیدالملک که پایه استوار کشور و ادبست، عبد ناری و حسن پارسای قربان
 و مهرگان (۱) بر تو مبارک باد این یک در روز ترا باران رحمت الهی میخواند و آن
 دیگر شانه ترا به شراب گوارا دعوت میکند آری این عده که ترا بفرار رسدن این دو
 عبد تبریک میگویند مردمی هستند که آماده احام دادن کلید کارهای ناشناخته و
 هرگاه آنرا برای کارهای ناشایست بخواند البته اجابت نخواهند کرد در این حسن
 فرخنده سیاد آغاز جوانی خود افتادم که پس از سالیان دراز که قدم در حادده فریبی
 گذارده از آن خاطر کرده بودم، آری امروز پیری بر من گواراست، زیرا می بینم مرگ با
 چشم فریبنده، من مینگرد و دنبال فرصت میگردد تا مرا بدام آورد و هرگاه عیب
 نبود روزگار کنونی بر من گران تمام میشد اکنون با توجه با اگر دشمن با ممارست کامل
 بمن بنگرد البته از ناراحتی اوست که چرا تو تا این اندازه مرا مورد عتاب قرار داده

(۱) در برهان قاطع مینویسد: مهرگان روز شانزدهم هرماه است و پس از حسن
 نوروزی جشنی بمیمنت آن در نزد پارسیان نه بوده و این حسن را عامه و حاصد خوانند
 عامه آن متعلق بعموم است که ابتداء آن روز شانزدهم و حاصد روز بیست و یکم هرماه
 است چه آنکه احترام این جشن تا شش روز بوده و آناری بر آن مبرک بوده از جمله
 دستگیر نمودن صحاک و زندانی کردن او در کوه دماوند در این روز بوده همس مناسب
 آنرا جشن گرفته اند .

و اگر روزگار تا من سرحدک و حدال آید چون ترا تا من موافق بیند یقیناً از احسان بمن
حدودداری نخواهند کرد. آری از سر مردی و فریونی بسرحدی رسیده که پا و چشم و سایر
انحصام از کار افتاده و برای راه رفتن از عصا استمداد میکنم آری اگر از زمین کبری من
رجبور و تاوان سده، بار هم هنوز نفس گرمم از کار ستاده و منوایم آتش درون دوستان
را تا گفتار حکیمان خود سعلدور سازم.

و هرگاه در اسطرانجی کسی که برای شمشیر در روزگار نمایی و اگر میخواهی به
سائن کدسید از بردن یک لوحه نمایی بدین آمد کدسگان نظری کن و تاریخ کداسان
احوال آنها را از لای کتیبها بدست آور السید از مطالعه احوال آنها باین نتیجه مرسی
که تا مردگان در فصله و داس محلف بوده اند جناحه در حسب و سب اختلاف
داسد آن یک از نظری سندی تمام ماسد افسری بوده که شهرت را آرایش میداده و آن
دگر خون موهای سی از رسی بوده که اطراف دم حیوانی روئند.

یکی بوده چون ناح ساهسپهان دگر همچو مو کرددم حران

(۷۸۱) ابوالفتح احمد فرزند علی بن محمد الوکیل معروف به اس برهان .

اس برهان از فقهاء سافعی مذهب و در اصول و فروع و منق و محلف مهارت

کام و سحری سی نظیر داسه .

اس برهان از ساگردان ابو حامد غزالی و ابوبکر ساسی و از کتیب ابوالحسن هراسی
بوده و در فقهی که تحصیل کرده و از مکتبه های اسان کتیب استفاد کرده مهارت داسد .
اس برهان، کتاب الوحیر را که در اصول الفقه بوده تصنیف کرده و در کتیب ارکماه

بد مدرس مدرسه نظامیه بغداد معجز بوده و سال ۵۲۰ (کتاب در عداد در ثلثه سد (۱) .
اس خلکان منویند : برهان فصح باء و سکون را و صاحب اس نام و سال در
علم اصول الفقه و خصوصاً بر داسمداسکه در این رسد اساد بوده اند صرف المل
مشهور بوده و مقام او برابر با صاحب منهاج و افراد کتیب مافوق او بوده ساسد و او را
شمواره عنوان ابوالفتح بن برهان اصولی مسابند .

(۱) طبعا . سافعی سال میلاد او را ۴۴۲ هجری در ماه سوال و وفاسد را ۵۱۸ هجری نوشته .

مؤلف ذیل نامبرده از دو نفر دیگر باین شرح نام میبرد .
 احمد بن برهان : از تاریخ اخبار البشر نقل کرده نامبرده از بزرگان دانشمندان
 حنفی مذهب بوده و سال ۷۳۸ (دحل) وفات یافته .
 ابوالقاسم عبدالواحد بن علی بن عمران بن اسحق بن ابراهیم بن برهان .
 ریاض العلماء می نویسد نامبرده از دانشمندان نحویهاست و افکار و آراء او در کتب
 نحو بسیار نقل شده و کلمه برهان بضم باست .
 صاحب بغیة می نویسد برهان بفتح با و سکون راء از مردم بنی اسد و در محله
 عکبر زیست داشته .
 ابن برهان در فن عربیة و لغت و تواریخ و ایام عرب مهارت داشت و از محضر
 عبدالسلام مصری و ابوالحسن سمسومی استفاده کرده .
 ابن برهان در آثار کار سناره شاس بود سپس در ردیف نجاش قرار گرفت .
 ابتدا حنبلی بود پس از آن به آئین حنفی گرائید .
 ابن برهان عالمی بدخو بود و مخصوصا با شاکردان بن بدحونی رفتار میکرد .
 ابن برهان سروال نمی پوشید و با سر برهند حرکت میکرد و احادیث بسیاری از این طقه
 و دیگران استماع کرده بود و با کمال رهد و پارسائی رفتار مینمود و مردم هم نظربا بدکه
 او را بعنوان پارسائی میشناختند برفار او توجهی نمیکردند که نای بی سروال و سر بی
 مدیل حرکت میکند والا او را سنگسار میکردند .
 ابن برهان با فرزندان ثروتمندان با کمال نخوت و بکر رفتار میکرد و هرگاه با
 محصل عربی روبرو میشد از وی احترام مینمود و با گرمی نمایی او را می پذیرفت .
 ابن برهان درباره ابو حنیفه نضب فو العاده داشت . بهمین سبب حنفیها
 او کاملا احرام میگذارند و معزز می شمردند .
 موقعیکه وزیر عمیدالدین وارد بغداد شد ویرا بحضور طلست از سجای او سگفت .
 آمده گفتار او را پسندید دستور داد تا عطیه در خور او بوی بدهند . ابن برهان از
 قبول آن خردداری کرد

وزیر دستور داد تا فراسیکه بخط اس البواب (۱) بوده و عصای زیبایی که از روم برای او سهدیده آورده بودند بوی بدهند .

این برهان عطیده احسری وزیر را بدیرفت .

فاصله سید ابوعلی بن ولید سنکلم یا وی ملاقات کرده اظهار داشت تو که همه قرآن را از حفظ داری و عصائی هم که بنوای کمک آن حرکت کنی فلان در اختیار در آورده دیگر حدیث داس از عطیده شهبه‌ماک استفاده کنی .

این برهان بعد با سر سحر بوی فرار گرفت . بلافاصله بر حاسنه‌خانه فاضی القصاه ابن الدامغانی رفته بوی کف بردک بود هلاک سوم ابوعلی بن ولید تا آنکه کم سر بر از من بود مرا آگاه ساخت .

اکنون از تو درخواست دارم این عصا و قرآن را به عمیدالدین بازگردانی که همراه من و در دست احسار من باشد .

ابن الدامغانی مطابق با درخواست او عصا و قرآن را حضور عمیدالدین برده و حرمان را اظهار داشت آنها را بوی سرد .

این برهان در عین حالیکه با کمال آرسائی رفتار میکرد از شاهد باری و صورت ممکن و جبهه رسا روگردان نبود و سران امران و وزیران را که در رسائی طاق و در حوسحالی سهره بالوفای بودند در حضور بدراسان می‌نوسید و آنها هم خون او را مدین و برهنه‌کار میساحند ارادی نمیکردند .

این برهان در ماه حمادی الاخره سال ۴۵۶ (وش) هجری درگذشت .

کداریسا ، مزبور همایشائسنکه سیوطی در طبعا ، السحاحه اراد کرده .

مولف گوید برخی از مطالب را منظور بفریح حواسندگان و در واقع طرداللباب

(۱) ابوالحسن علی ارکات معروف عصر خود و بنفله الکتاب معروف است . سرار این مقلدیکانه در خط بود و خط نسخ و ثلث بهم . او بوجود آمده این عوات بدنیها در خط مهار ، داسه در ادب و فرائد و فقه نیز استاد بوده و شعر هم منگفته سال ۴۲۳ وفات یافته و مدرس هلال چون دربان آل بویه بوده وی به اس البواب سهره یافته .

ذکر کردیم .

و از ظاهر حال هویدا است ابن برهان از صوفیه خود ساخته که مانند برخی از پیشوایان ایندسته به علاقه بزیا چهرگان و مردان از پسر بچه‌گان گرفتار بوده می باشد .
 مترجم گوید : نامه دانشوران از کامل ابن اثیر نقل کرده ابن برهان در اصول عقائد بر آئین (مرجئه معتزله) میرفت و کفار را در نار مخلد نمیدانست .
 و هم از فوات الوفيات ابن شاکر نقل کرده در حلقه شاگردانش خوانی بود ملیح الوجه و صبیح المنظر که خود استاد از وی رموز محبت میآموخت و کنور عشق می اندوخت چنان افتاد که روزی چند از آن مجمع غائب گشت . ابن برهان تفقد کرد و سبب عیبتش پرسید ؟ یاران گفتند عبدالملک وزیر بحر می پدرش را محبوس داشته و او بتلاش و تکاپوی آن حادثه مشغول است . ابن برهان در زمان بیای خاست و روانه درب وراره شد و در بدان وقت در باب المراتب بود ، همینکه ابن البرهان را از دور دید با تمام همراهان او را پذیره کرد و بر وی سلام گفت . ابن برهان وزیر را بدین مصراع خطاب کرد :
 الخصام وانت الخصم والحکم ، یعنی دعوی بر سرست که خود هم خصومتگری و هم داور ، وزیر خاموش شد و از خبر محبوسان تفتیش کرد ؟ گفتند فلان محرم که در زندان است پسرش از شاگردان شیخ ابوالقاسم بن برهان باشد وزیر ، آن مرد را بر عاب سرس برهانید ، و هیجده هزار دینار که بر ذمه وی بود بر اس برهان بحسد .
 بین چه کرده رخ خوب و چهره ریا .

از کلمات ابن برهانست : لو كان العلم الكيمياء حقا لما احتجنا الى الخراج و لو كان علم الطلاسم حقا لما احتجنا الى الجند و لو كان علم النجوم حقا لما احتجنا الى البريد اگر علم کیمیا (طلا سازی) حقیقت می داشت ما نیازمند بمالیات نمیشدیم . اگر علم طلسمات و لوح نویسی و آنچه مربوط بداست و واقعیته می داشت ما نیازمند بلسکر نبودیم یعنی با نوشتن طلسمی دشمنی را نابود و کشورش را تحت نظر و تسلط فرار میدادیم و اگر علم ستاره شناسی درست می بود نیازمند بچاپار و رسول نبودیم .

در آن کتاب مینویسد : ابن برهان ، یادنجان را بر سایر سیریحات و میوه ها برتری میداد و میگفت ان الناس یا کلونه ثمانية اشهر فی العام وهم اصحاء و لو اكلوا الرمان

از بعد اسبهر فلحوا. مرده در تمام سال مدینه است. ماه از یادحان استفاده میکند
بدستان صحیح و هیچگونه آسیبی نمی رسد و حال آنکه اگر چهار ماه سی در بی امار
حورید بطلح مسلماً مگردند.

از اشعار او است

احسانا لای اسبند
افلس نداسی باعد کینه
فان لم یحودوا من نسیک
و سبوالکم اما کسبم
و قلم سروروا و ما رزموا
فان المعزی به انموا

این دوستان من شرم ندانستند یاد و در هر کجا که هستند از باران رحمت الهی
سزای و سزاگاز. ناسد ترا در دوری خود رنج مرا فراوان ساختند و وعده دیندار من را دیدند
و حال آنکه در حلال اشعار از من سخن نمودند استگ شما اطلاع میدهم اگر برسند
خود نیامی بکنند و بدینار او نمانند و او از مفاری شما جان سلیم کند ندانند مرا
دار و سوگواری حرم منا بخواهند بود.

۷۹: ابورسا احمد فرزند محمد بن قاسم بن احمد بن حدیوا حسنگی معروف است

۴

دو بیت است

سوطی از راهور بنگرند: دیوالقصائل ادسی فاعمل و تاریخ بود و در فی نحو و
تغیبه هاری کامی ناسد و در بطنه و سر میرلس سپه و بطنی طوایی روزی سدد بود.
مستمر از دانشمندان عراق است و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار
استاد گردید.

آثار او روایت در شرح معنی التریق، التاریخ، کتاب فی تولهه کتب تلک کدا
ملاوه بر آنها ردهای زیادی بر تصلا مقدمین بودند و آنرا نی بر آنها کردند
و خود با بحول از بزرگان عصر من صاحبان و گفتگو می دانسد.

دیوالقصائل حدود ۲۲۵ (نگ) مخوری مولد شده و سال ۵۲۶ (نگ) مخوری در

روز سکه عبود و ما. سای (۱۱)

(۱۱) در سخته طیناء البحاه میبوسد ابورسا حدود ۴۶۰ مولد شده و در سب کسسه

حسب حمادی الاولی و ناسد دوسه چهار روز از حمادی الاخره ما در سال ۵۲۶ هجری قمری ناسد.

مؤلف ذیل شرح حال نامبرده به دو نفر دیگر بدین شرح اشاره کرده :

ابوطالب احمد بن محمد بن علی آدمی بغدادی .

عبدالغافر مورخ در کتاب سیاق دربارہٴ وی گفته نامبرده پیشوائی در نحو و صرف بوده و به نیشابور رفته و همانجا اقامت گزیده و به افاده و استفاده پرداخته .

آدمی با دانشمندان عصر خود که آدمیزادگان فن نحو و ادب بوده گفتگوها و مناظرات زیادی داشت و پس از ۴۵۰ (تن) هجری وفات یافت (۱) .

ابوالعباس احمد بن محمد بن عبدالمعطی رشتهٴ نسب او به سعد بن عبادہ انصاری منتهی میشود و او از مردم مکه و مالکی مذهب بود .

صاحب بغیہ مینویسد نامبرده شاگرد ابوحنیف مشهور است و پیشوائی بغدادی بوده .

نامبرده آثار بسیاری در نظم و نثر داشته و فن حدیث را از عثمان صمعی وامثال او فراگرفته و بسیار خوش اخلاق بوده و به عبادت و سادگی جدا کاملاً مواظب باشد و در مکه مکرّمه، مرجانی و ابن ظهیر و دیگران از او استفادہ کرده اند .

سیوطی مینویسد ام هانی دختر هورینی که شیخ اجازهٴ ما بوده شاگرد ابوالعباس بوده و فن حدیث را از او سماع کرده .

و افزوده نامبرده جد استاد ما قاضی القضاہ محیی الدین عبدالقادر بن ابوالقاسم که از نحاہ معروف مکه مکرّمه بوده میباشد .

ابوالعباس سال ۷۰۹ هجری (ذط) متولد شده و در محرم سنہ ۸۰۸ هجری (حتر) وفات یافته .

سیوطی در ضمن شرح حال نوادہ اش قاضی محی الدین مینویسد قاضی جامع ہمد فنون معمولہ بود و میتوان گفت پس از استادم علامہ کافجی و شمنی کسی در ہمدان بیایہٴ قاضی نمیرسد و او از ہمہگان در این رشته استاد تر بود تا آنجا کہ بوسہٴ قاضی

(۱) سیوطی مینویسد نامبرده صحیح مسلم را از ابوالحسین عبدالغافر اسماع کرده و پیشوایان نحو به دقائق کلمات او موحد بودند و در نسخہ مطبوعہ اومی با وار ضبط شدہ .

آثاری داشته از جمله ہدایۃ السبیل فی شرح التسهیل باسماء نرسیدہ، حاشیہ علی النوصح، حاشیہ علی شرح الالفیۃ للمکودی و امثال اینها .
پس از اس افزوده مفداری از امالی ابن عفاں را برد او خواندم و سلسلہٴ سنداؤ را در طعنا، کبری نگارش داده ام .

فاسی در غرهٴ سعیاں سال ۸۸۵ (محض) هجری وفات یافت .
مترحم گوید: سیوطی مینویسد - قاصی در دوازدهم ربیع الآخر سال ۸۱۴ هجری (دییص) در مکہ منولد سده و ہماجا شو و نما کرده و شاگرد تقی فاسی و ابوالحسن بن سلامد و عدہٴ دیگر بوده .

و از عاسد دحتر عبدالہادی و ابن المکویک و عبدالقادر ارموی و بدر دسامیسی و عدہٴ دیگر احازہٴ روایت داشته و فقہ را از گروہی از فقہاء استفادہ کرده و بساطی احازہٴ افناء و تدریس باو دادہ و خود او از بساطی فن نحو را فرا گرفتند و در آن نہ سرحد کمال رسیدہ و در فقہ و حظیر اسناد بودہ و در مکہ علاوہ بر مقام افناء بہ تدریس فقہ، تفسیر، ادب و امال اینها میرداختہ و مخصوصا در این سہ رسنہ بیوعی بکمال دانشد .

فاسی دانشمندی نیکو محصر و فصیح و زبان آور بود و نوادر اسعار و احبار و تراحم احوال بررکان را بسیار حفظ داشت و در نوادر خود نحا و ساسب اراد میکرد حناجہ از مجلس او کمتر کسی با ملالت خاطر حرکت میکرد .

فاسی در عبادت و نماز و قرائت قرآن مواظب بسیار داشت و با مردم با کمال فروشی رفتار میکرد و فضلا را بسیار دوست میداشت و بار عہد تمام نہ محالس آبان حضور پیدا میکرد .

در عکہ عالم منحصریکہ حق مراعات کرد و کمال انصاف را دربارہٴ من رعایت نمود او بود و منہم بعیر از او با دیگری مراودت نداشتیم و بمجلس دیگری نمیرفتم و بر شرحی کہ نہ الفیہ (۱) نوشتیم تفریط بلبعی نگاشت .

(۱) مقصودس سہحۃ المرصیدہ در شرح الفیہ است، کہ ہمیشہ کتاب مدرس متوسطان از محصلان و فضلا بودہ و هست و بسیوطی معروف است .

قاضی از مکه بقاهره مسافرت کرد و در آن جا بمجالس فضلا و دانشمندان حضور مییافت و مورد احترام بود .

قاضی سال ۸۴۳ هجری که ابو عبدالله نوری وفات یافت، منصب داوری مکه نامزد گردید و با کمال عفت و پاکدامنی بوظیفه خود پرداخت تا اینکه مناسبتی از مسند داوری معزول گردید و چندین بار مصوب و معزول شد اخیرا که از فضاوت و کلی دلسرد گردیده و او را به داوری دعوت کردند از پذیرفتن آن خودداری کرد و تاگردش ظهیره بن حامد را بجای خود تعیین نمود اتفاقا ظهیره در اواخر سال ۸۶۸ درگذشت ، بارقرعه داوری بنام وی اصابت کرد و بدان مسند مفتخر آمد تا در هلال شعبان ۸۸۰ درگذشت . سیوطی سه شعر ذیل را در ستایش از شرح تسهیل او گفته .

من یرد یستفید شرحا علی التسهیل قد حاز کل معنی حلیل
 فعلیه شرح قاضی القضاة العـالم الحیر فهو هادی السیل
 و هو بین الشروح کالیدر بین الانـحم الرهر و هو شافی العلیل
 کسیکه میخواهد از شرح تسهیلی که مشتمل بر تمامی معانی برارنده باشد استفاده کند بر او لازمست از شرح قاضی القضاة دانستند بررگوار که سهم کوبد راههای ادب و کمال وافق است رهبری میماید شرح نامرده در میان سروح دیگر مانند ماه شب چهارده است در میان ستارگان درخشان . آری شرح تسهیل او مانند آب گوارانست ، که هر تشنه ایرا سیراب میکند .

(۸۵) ابو جعفر احمد فرزند علی بن احمد بن حلف الحناری غریاطی معروف بد

ابن البادش النحوی بن النحوی .

سیوطی شرح احوال او را بدین شرح مرقوم داشته : در کتاب البلعه میوسد : ابن بادش پیشوائی نحوی و از قاریان و نقادان عصر خود بود . و ابن زبیر گفته : نامبرده از فن اداب و اعراب اطلاعی کامل داشت و در فن نحو مقدم بر همگان بوده و روایات بسیاری از اسانید خود نقل نمیکرده از پدرش علی استفاده نموده و از او روایات زیادی نقل میکرده و با بسیاری از مشایخ پدرش شرکت داشته و نیز از ابوعلی غسانی و ابوعلی صدقی روایات میکرده و از اسانید روایات

کاملاً ناخبر بوده و نہ نقادی آسپا کہ در آن رشید مہارنی خاص داشتہ میبرداختہ .
 از آثار او کتاب الإصباح فی الفرائض است، کہ تا پیش از آن چنان تالیفی سابقہ
 نہ اسد و دانستندی نکاسد .
 اس تالیف در ربیع الاول سال ۴۹۱ ہجری (تصا) متولد شدہ و در حمادی الاخرہ
 سال ۵۴۵ ہجری (م) درگذشتہ است .
 ابو الحسن علی بن احمد بن حنبل بن محمد انصاری عرناطی پدر ناسردہ از
 محدثان عصر خود بودہ و از فاضلین و اصحاب و امثال او روایت میگردیدہ در علم ادب و سایر
 فنون معمولی دیگر دفعہ کاملی نگار شدہ و مہارت سزائی داشتہ و از علم رجال و اسماء
 سلام و باقران حدیث بہرہ قابل بردہ بود .
 نامردہ عالمی مندی و فاضل و باربار بود و در مسجد جامع عرناطہ امامت میکرد
 الکتاب سیونہ و المقتضب و اصول اس براج و الایضاح و الجمل و الکافی بحاس نحوی
 سابق الذکر را شرح کردہ .
 و سال ۵۲۸ ہجری (کج) در عرناطہ وفات یافتہ و فرزندش ابو جعفر مذکور بر
 حبارہ او شمار کداری .
 مرجع گوید : سوطی میویسد نامردہ سال ۴۴۴ ہجری (مد) متولد شدہ و
 وفاتش سب دوشنبہ سردہم محرم شدہ مرور شدہ از اسعار او است .
 اصبح . بقعد بالہوی و نعوم و نہ فقرط معسرا و سدسم
 عسک عسک فاستعمل بملاحیہا اسی عسر السفام سقیم
 نامداد کہ سر از نالس راحت برداشتم خود را حالتی یافتیم کہ نسبت و
 برحاس من سوسہ با حواہشہای نفسانی بودہ چنانچہ ستاس و نکوہش مہم ار
 مردمان واسد دانستہ . نفس تو متوجہ بتو و آرزومند لقاء تست .
 آری بہر آس . باصلاح و بہبودی آن برداری ریرا بیماریکہ بہ شمار دیگر مورد
 بررسی فرار کرد بیمار است .

مؤلف، دلیل احوال نامردہ با جمالی از زندگی نامبردگان ذیل برداختہ .
 ابو جعفر احمد بن علی بن محمد سیہقی سزواری معروف بہ ابو جعفرک با کاف

تصغیر پارسی . سمعانی بنقل صاحب بغیہ دربارهٔ او گفتدنا میرده در نحو و لغت و فرائض و تفسیر پیشوای بالاستحقاق بوده و آثار نافعی در این رشته‌های از فنون بوجود آورده و در شهرها منتشر گردیده و شاگردان شایسته تربیت کرده و گروهی طوق شاگردی او را به گردن افکنده بودند .

بوجعفرک همواره خانه‌نشین بود و جز برای اوقات نماز از خانه خارج نمیشد و ندیدار کسی تمیرفت . بوجعفرک فی حدیث را از ابوالحسن صدیقی و بو نصر بن صاعد استفاده کرده ، بو نصر جعفرک حدود سال ۴۷۰ (هجری) متولد شده و در سلح رمضان سال ۵۴۴ هجری (تمد) وفات یافته . از یاقوت نقل کرده بوجعفرک ، صحاح جوهری را از محضر احمد بن محمد بن احمد میدانی آتی الذکر استفاده کرده و تمام آنرا بدون دیدن اصل کتاب بلکه بصرف استماع از استاد حفظ کرده . از آثار اوست : المحيط للعالم ، القرآن ، ینابیع اللغه ، تاج المصادر ، انتهى .

ابوعبدالله احمد بن علی بن محمد رمانی نحوی معروف به ابن الشرایب از شاگردان عبدالوهاب بن حسن کلایی و از محدثین است که اصلاح المصطلح اس سکت را از ابوجعفر جرجانی روایت میکرده . نامبرده سال ۴۱۵ (هجری) وفات یافته . سیوطی میگوید وفات نامبرده روز جمعه سوم ربیع الاول سال مزبور بوده و ابو نصر بن طلاب خطب از وی روایت میکرده . ابوالعباس احمد بن علی بن محمد المرابطی از شاگردان تدیع الرمانی همدانی بوده از آثار او شرح الساطیه و امثال آستان . ابوالعباس در حدود ۶۲۰ (هجری) وفات یافت .

(۸۱) ابوالحسین احمد فرزند منیر بن احمد بن مفلح طرابلسی شامی معروف به عین الزمان ، شیخ کامل متین و مهذب دنیا و دین بوده . این حلکان میبوسد که در سراینده مشهور بوده و دیوان شعری داشته . پدرش منیر ، اشعاری مشهور و ابهارادر بازارهای طرابلس میخواند . ابن منیر در طرابلس سنو و نما کرد و قرآن کریم را حفظ نمود ، و ادب را فرا گرفت و سرایندهگی پرداخت . از آن پس به دمشق وارد شد و در آنجا ساکن گردید . ابن منیر سراینده ، در سنکو و کسرالیهجا بود از آن پس که این روبه راه سرحد کمال رسانید توری بن انابک اسنادار دمشق چندی او را زندانی کرد و اراده

نمود تا زبان او را قطع کند خوشبختانه عدہ از نامبرده شفاعت کرده، توری شفاعت آنان را پذیرفت و او را تبعید کرد، اس منیر یا ابو عبداللہ محمد بن معروف صغیر بہ ابن مسرایی مکاتباتی داشت و نامدہائی فیما بین رد و بدل میشد و ہر دوی آنها در حلب و مافارقین میزیستند و در واقع نظر باینکہ ہر دو در رشتہ ادب مہارت داشتند حسن ہم مسلکی آنها را محاحہ و گفتگو و ادار میگرد. از آثار نظمی اس منیر:

و ادا الکریم رای الخمول بزیلہ	فی منزل فالحزم ان یتحوولا
کالبدر لما ان تضائل جد فی	طلب الکمال فحازہ متنقلا
سہما لحلمک ان رصیت بمشرب	رفق و رزق اللہ قد ملا الملا
لا تحسین ذهاب نفسک مینة	ما الموت الا ان تعیش مدلا
للفقر لا للفقر ہیہات انما	مغناک ما اغناک ان تتوسلا

اسان سحاوتمد موقعیکہ خود را در خانہ افتادہ و بی نام و نشان بید مناسب آستار آخانہ بجای دیگر انتقال پیدا کند مانند ماہ شب چہارده موقعیکہ خود را ضعیف و ناتوان دید از منزلی بمنزلی انتقال پیدا کرد تا پسرانجام بدر تمام شد، ای پسر منیر تیاہوسی اررس باد سردباری تو ہرگاہ بہ آبخوریکہ فعلا دارا ہستی اکتفانمائی تعہد کن از محلیکہ داری عریضت سفر نمائی برای آنکہ روزی خدا ہمہ روی زمین را فرا گرفته خیال نکنی ہرگاہ آہنگ سفر کردی خود را بہ جنگال مرگ انداختہ و مردہ و حال آنکہ مرگ آنست کہ بخواری ہزینہ زندگی را فراہم نمائی در بیابان بی آب و علف ہرگاہ گذارانی بہتر از آنست فقر و بیچارگی بسربری و ہمانا منزل آباد خانہ ایست کہ ترا از نیازمندی بہ دیگران برہاند. اس خلکان علاوه بر اشعار مزبور دہ شعر دیگر را نیز متعرض شدہ.

پس از این گفتہ این میر اشعار لطیف و پرمغزی داشتہ کہ بدرجات از اشعار معاصرانش برتر و بالاتر بودہ. اس منیر سال ۴۷۳ (تہج) در طرابلس متولد شد و در جمادی الاخرہ سال ۵۴۸ (نمح) در حلب وفات یافتہ و در کوه جوش نزدیک مشہدی کہ آنجا بودہ دفن شدہ و

من زار قبری فلیکی موقنا	ان الذی القاه یلقاه
فیرحم اللہ امرء زارنی	و قال لی یرحمک اللہ

کسیکه زیارت قبر من میآید باید یقین کند آنچه را من دریافتم او هم آن را ملاقات خواهد کرد پس خدا بیا مرزدا دمیرا که زیارت من بیاید و بگوید خدا بیا مرزدا ترا، انتهی .
 مؤلف گوید: صاحبامل الامل (شیخ حر) در ذیل احوال علماء شیعه جیل عامل از وی نام برده با آنکه ابن منیر از علما با اصطلاحیکه وی در نظر داشته نبوده و چنانچه میدانیم از سراینندگانست. علاوه بر اینکه نامبرده از جیل عامل نبوده و از حدود دیگر شام بحساب میآید. آری بطوریکه از سبک شیخ بزرگوار معلوم است نامبرده را از نظر تنمیم تراجم و هم مباحثات بوجود چنین بزرگی در ذیل نامبردگان عاملیها ایراد کرده و بالاخره با اندک مناسبتی مانند ابن منیر را متعرض شده و حال آنکه از شرح حال بسیاری از اعیان شیعه که جاهل جیل عامل بوده خود داری کرده و آنچنانکه باید تفحص و تفتیش در احوال آنان سموده چنانچه در احوال آنها هم که متعرض شده دقت کامل عمل بیاورده. محملاً شیخ بزرگوار از ابن خلکان ذیل ترجمه محمد بن نهر خالدی نقل کرده او و ابن منیر شامی که نامش را در حرف همزه یاد کردیم دو نفر سراینده نامی در آن عصر بوده و از آنجا که ابن منیر صحابه توجیهی نداشته و اصولاً آنها را بر سمیت نمیشناخته و از آنطرف تمایل تمامی نمدهت نسبی داشته خالدی که متوجه شده این منیر وی را هجو کرده این شعر را بوی نوشته است:

ابن منیر هجوت می خیرا افاد الوری صواہ
 و لم یصیق بذاک صدی فان لی اسوة الصحابه

پسر منیر صفت نیکی را که من داشته بباد هجاء دادی و حال آنکه مردم آنرا ساخته صواب و درستی میدانند. آری من از هجو تو سینه خود را حسته و حوصله ام را تنگ نمکم زیرا من به برگزیده ترین یاران پیغمبر متوجهم. پس از این شیخ بزرگوار نوشته: ابن منیر از فضلاء عصر و سراینده ادیب بوده وارد بغداد شده و ره آورد چندیرا بوسیله غلام مخصوصش تترکه او را بسیار دوست میداشته و همیشه تغزلاتش را ساد روی روی او میسروده برای سید رضی فرستاده.

سید رضی از موقعیت استفاده کرده ره آورد و غلام هر دو را در اختیار در آورد.

ابن منیر که از این عمل سید یا حیر شد آتش درونی او شعله ور شد چنانچه رک

و سود او را در النہای خود میگذاخت .

این مسر در آروزگار بہ ہزل گوئی کہ آنہارا با بہترین طرزی بلباس حد درمی آورد

سہر ، داشت .

این مسر بمطوّر اینکہ ہر چہ رود تر بمحبوب خود کہ دل و دینش را در راد عشق

بدو از دست ، دادہ بود دسترسی پیدا کند قصیدہء طولانی سرودہ کہ ما دبلا بحشی از

آرا کہ حاکی از نسع اوست ، ایراد میکنیم .

والبيت اقسام والحجر
من ساء او اعتمر
برصا بين ابى مصر
علق مملوکی تتر
بهرالميامين العرر
و عدلت منه الى عمر
سوان الحصر
بدير اقول ما صح الحبر
من قوم واشتهر
م نعم صاحبه عمر
قها احدي الكبر
بونة فما اخطا القدر
من على على مغنفر
بم ما استطال من الشعر
بوب للملايس يدخر
فح من لقيت من البشر
شرب الخمور و لا فجر
اولادفا طمبة امر
و مسح خفي في السفر

بالمسعرين و بالصفا
و حرمة البيم الحرام و
لبن السريف الموسوي احوال
الدى الحهود و لم برد
والب ، آل امده الط
و ححدث ، بعد حيدر
و بك عمان الشهيد بكا
و ادا زووا حبر الع
و ادا حري دكر الصحابة بي
نك المقدم سح ني
و اقول ام المومنين عفو
و اقول ان احطامع
و اقول دنس الحار حد
و حلف ، في عسر المح
و لسنه فيه احل
و عدو ، مكحلا اصا
و اقول ان يزيد ما
و لحسنه بالكف ع
و عسل ، رحلي صل

و اقول فی یوم تحا رله البصائر والبصر
ما لی مضل فی الـ یری الا الشریف ابوالمصر

سوگند یاد میکنم به عرفات و مشعر و صفا و خانه خدا و حجرالاسود و احترامیکه خانه خدا دارد و کسیکه ساختمان آن اقدام نمود و بانجام عمره آن موفق آمده هرگاه شریف موسوی ابوالرضا فرزند ابومصر از در انکار در آید و غلام مخصوص من تتر را من برنگرداند خاندان امیه را که مردمی پاک و سپید پیشانیانند دوست خواهم داشت و بیعت ولایتی علی (ع) را انکار خواهم کرد و به عمر و خلافت او عدول خواهم نمود و مانند زنان شهرنشین بر عثمان شهید خواهم گریست و خیر عدیر را قبول خواهم کرد و خواهم گفت که آن حیر جعلی است و هنگامیکه در حضور مردم سخن از محامد بنان آید خواهم گفت ابوبکر بر همه مقدم و پس از عمر از همه پیش قدمتر است و میگویم عاقب امالمؤمنین عایشه بودن و ناراحت ساختن او یکی از گناهان کبیره است و میگویم اگر بر فرضیکه معاویه خطا کرده باشد قصا و قدر که خطا کرده اند و میگویم گناهراکد حواری نهروان بمناسبت قتل علی (ع) مرتکب شده اند قابل آمرزش است و در دهم محرم مویهای خود را که طولانی شده اند میگیرم و اصلاح میکنم و سهرس جامههای خودراکد برای روزهای جشن نگهداری کرده می پوشم و فردای آرزو را دیده سورم کرده ارجاع بیرون خواهم آمد و با هر که ملاقات کنم بعنوان شادی مصافحه خواهم کرد و میگویم یزید شراب نخورده و زنا نکرده و لشگریانش را از جنگ کردن با فرزندان فاطمه جلوگیری کرده و در هنگام وصول بجای مسح پاهای خود را بشویم و در سفر روی کفسم را مسح نمایم و روز واپسین هماروزیکه چشم سرویتر سرگردان گردیده پس آمد و من ابرام کنند که چرا از مذهب شیعه دست برداشتی خواهم گفت سب اصلی کمراهی من سرگردان ابوالمضر بوده . عشق رح زبا چه کند تا دل عاشق .

هنگامیکه سید رصی تا آن اندازه این میر را ناراحت دید که از او بوی باز کرد باید شیخ بزرگوار پس از نقل پاره از قصیده اس میر که نکاسه سد اطهار داسد میگفت از برخی از دانشمندان سنی است که میگوید این میر بحسن پس از آن از مذهب سنی دست برداشت و بد آئین سنی گرائد و همین قصیده را دلیل بر حمال واهی خود آورده

و حال آنکه از شرط و حراء و مطالب مربوط بدان عفلت کرده که میگوید اگر چنان نکند که علامرا رد نکند چنان خواهم کرد .

نا آحا که گوید : این میر مدایح سیاری درباره اهل بیت سروده .

مؤلف گوید : تمام این قصیده در محالس المؤمنین از کتاب تذکره این عراق نقل شده و ما برخی از اشعار لطیف آن قصیده را که شیخ بزرگوار ایراد نکرده بود بدان صمیمه کردیم .

آری در محالس المؤمنین نقل کرده سدیکه قصیده و سپس از آن ره آورد برای او مقدم شده سید حلیل ابوالرضا نقیب الاشراف و مرجع شیعه اکتاف بوده (که خود او هم در قصیده همس کنیه اشاره کرده) و منظور سید امام کبیر ضیاء الدین ابوالرضا فضل الله بن علی بن الحسین بن ابوالرضا راوندی کاشانی است . یادگیری از اعیان علماء امامیه در آن زمان است . به آنکه منظور سید رضی موسوی نقیب بغدادی برادر سید اجل مرتضی علم الهدی باشد .

هر چند از عبارات شیخ بزرگوار استفادہ میشود منظور این منبر همان سید رضی است . و حال آنکه این اظهاریه بقنا بر خلاف انتظار است . زیرا تاریخ وفات این میر بطوریکه اس خلکان گفته و خود شیخ بدان تصریح کرده و صاحب احبار البشر و دیگران گفته اند حدود ۵۴۰ هجری است . و با توجه بدان تاریخ بایستی این میر صدسال یا بیست و سه از سید رضی ریست میکرده و معمولاً جمع بینهما صحیح نیست .

و از خود این قصیده استفادہ میشود برآستی نظر این میر بر این بوده هرگاه سید ابوالرضا غلام را فرستد از مذهب حق ساطل و از ایمان بکفر بگرداند . آری ابوالرضا گفته های سوحی بسر میر را حمل واقع کرد بلافاصله علامرا رد کرد تا مردی را چون این میر ناراحت نکرده باشد و وسائل بیچارگی او را فراهم بیاورد .

سراسر این با سرودن چنین قصیده نمیتوان صاحب امامیه بودن او را ملوث نسبت ملوث صاحب . و نه عقیده او بچشم تنک و سیه نگریست . و آنچه از ظاهر حال بداست این میر را دوست و دشمن به شیعه گری میشناخته و جای هیچگونه شبهه برای کسی باقی نگذارده قدس الله روحه .

اینحائب قصیده، مزبور را که نود و شش بیت بوده بتقاضای یکی از سادات، عظام که از نادکارهای مرحوم مرزا مهدی شهید اعلی اللہ مقامه بوده و جدیداً در حوار مرقد مطهر حضرت رضا علیه السلام آرمیده در رساله، شرح و ترجمه نموده .
قصیده، مزبور بدینمطلع آغاز میشود .

عدداً طرفی السهر و ادباً فلسفی الفکر

مجملاً در آغاز ترجمه مزبور نویسنده، ابن منیر سرانیده، سعده یا عقب الاسراف موسوی که سمت نقاب، شیعه را در اواسط قرن نهم هجری داشت، مربوط بود و اربابطمان حدی بود که گاهی برای بکدیگر هدایا و تحفه‌های ارزنده، میفرستادند .
از جمله این میر هنگامی هدیه، بنوسط علام ساه حیره، بدستوری برای شریف مزبور فرستاد، شریف که هدیه، مزبور را مناسب، باشان خود ندید بخصوصاً که هدیه هم بنوسط جنس غلامی فرستاده شده بود ناراحت گردید نامه، بدس عیار، نوی نوشت، اما بعد فلو علمت، عدداً اقل من الواحد و لو باسرا من السواد بعد، بدالسا، آری اگر عددی کمتر از یکی و رنگی بدتر از ساهی در نظر منداسی آراسرای ما میفرستادی .
تا این عیار، باقللی هدیه و ناراحتی خود را از ساه خریدگی غلام اظهار داشت .
ابن منیر از آن نامه سحر، متأثر شد خصم گرفت، هدیه، ارزنده‌ای را بدستوسط عزیزترین افراد برای وی ارسال دارد و حیران مافان، را بدستوسطه میاند .
ابن منیر غلامی داشت، نام (شیر) که ویرا سی‌هفت، دوست، منداس و بنوسطه نامه داشوران، ترکان تناری بعلامس معروف و زبان فصاحت، از زبان صاحبس عاجز بود .

مجملاً نامبرده را بدافتنصای طبع موروثی با حسن سرده، انعلام میلی بود .
با نگاه کردن بسمای آن سم ساق رنگ عم و کدور، برادر دل منداده،
تا الاخره هدایای گرانسها و تحفه‌های با ارزش را که بجهت سعده، بنوسط انعلام برای عقب فرستاد .

عقب از موقعی، استفاده کرده تحفه‌ها را بدسرف، و انعلام احارده مراجع، داد .
چون مدتی گذشت، ابن منیر بدار انلام که دس و دل در راه او داده بود

رسیده طاقتش طاق گردید بدینمناسبت نامه‌ها به نقیب نوشت و اظهار دردمندی و بیچارگی کرد .

نقیب نوشته‌های او را ناخوانده و درد دل‌های او را ناشنیده گرفت و اصولاً به بیچارگی او که از ایراه دامنگیرش شده توجهی نکرد و غلامرا که مایه آرزویش بود مراجعت داد و از دیدارش لذت میبرد .

اس منیر که از تصمیم قلبی خود سخت پشیمان شده و اسباب بیچارگی خود را از هر چه فراهم دید در صدد چاره‌جویی برآمد عاقبت چنین تصمیم گرفت نامه داد و بوسه و در آن اظهار ندارد اگر علامرا مراجعت بدهد دست از مذهب تشیع بر دارد و به آئین باسندت تنگ‌نگرداید و اعمال زشتی را که آنان در اوقات مشرکه انجام می‌دهند مرتکب شود و تا آنجا که تواند مقامات اهل بیت را هم انکار نماید و حقوق حقه آنانرا نادیده انگارد و هرگاه فردای قیامت مورد بازخواست واقع شود سبب اصلی برهکاریش را نقیب مشارالیه معرفی کند .

همین منظور قصیده تتریه را سروده برای نقیب مزبور فرستاد نقیب در اثر مطالعه قصیده حنده سیاری کرده اظهار داشته .

آری او معدور است زیرا با اندازه مفارقت تتریاو اثر کرده که با چار شده از مدعیش دست بردارد .

دل و دین داده اندر راه معشوق که شاید زو دل و دینس سناسد
نقیب در عقب آن بروی ترحم کرده علامرا با هدایای نیکو نزد احمد فرستاد و دل دردمند او را بدیدار وی مداوا کرد و زخم چندین هنگامه او را مرهم رحسار او سپودی داد .

اس منیر که از این پیش آمد غیر منتظر سخت حوشحال شده بود از او نادو شعر دلی سناسد و تقدیر کرده و ثابت نمود نقیب ، شخص بزرگ و عالی هستی است که سراوار است ، همه بیارمندان از اطراف و اکناف بجانب او اسب همت بجهانند ، نقیب مانند ماه آسماست و سایر افراد بمنزله زمین و همچنانکه حیوت زمین و جنسندگان در آن بسته به آسماست بقای مردم هم مربوط بالطاق و عنایات نقیب است .

السی المرتضیٰ حثنا المطی فانه
تری الناس ارضا عنده فی احتیاجهم
امام علی کل البریة قد سما
و نجل الزکی الهاشمی هو السما
نامهء دانشوران مینویسد نامه‌ایرا که نقیب مزبور به ابن منیر نوشته مقتبس از
عبدالحمید کاتب است زیرا نامبرده سمت کتابت مروان حمار را داشت یکی از عمالین
غلام سیاه‌چردهء بدمنظری را بعنوان هدیه برای او فرستاده مروان ناراحت شده به
عبدالحمید دستور داد نامهء مختصری حاکی از تادیب او بوی بنویسد او این عبارت را
را نوشت (لو وجدت لونا شرا من السواد و عددا اقل من الواحد لاهدیته والسلام)
اعیان الشیعه یازدهم مینویسد: پیش از این منیر نیز چنین پیش‌آمدی برای دو
نفر از خالیدیها که بدست بزرگ عصرشان تشیع اختیار کرده بودند اتفاق افتاد و قصیده
ابن منیر بدرجات برتر از قصیدهء آنها بوده.

(۸۲) ابوالعلاء احمد فرزند عبدالله بن سلیمان بن داود بن مطهر بن زیاد بن

ربیع بن حارث قضاعی تنوخی بحرانی معروف به ابوالعلاء معری.

نسبت ابوالعلاء به شهرستان معرة النعمان است که از شهرهای کوچک سام شمار
می‌آید و پهلوی حمات و شیرز قرار گرفته و آنجا را نعمان بن یسیر بنیان کرده و سام
او خوانده شده.

و از آنجا که بوالعلاء از آن شهر ظهور کرده بدان نسبت شهرت یافته و هر چند
اصلا از مردم تنوخ است.

تنوخ نام عدهء از قبیله‌ها بوده که در زمان قدیم در بحرین اجتماع کرده بودند
و در پذیرش مذهب نصرانیت با یکدیگر بمخالفت برخواستند و بالاخره همانجا اقامت
نمودند و آنها را تنوخ گفتند زیرا تنوخ بمعنی اقامت است و قبیله تنوخ یکی از سادات
قبیلهء نصارای عربست که عبارتند از نهرا و تنوخ و تغلب.

صاحب تلخیص الاثار ذیل معرة النعمان مینویسد محل مزبور نام شهر کوچکی است
واقع بین حلب و حماه، باغهای بسیار و زیتون فراوان دارد.

ابوالعلاء احمد بن عبدالله دانشمند نابینای مشهور که در هوشمندی معروف بوده
از آنجا ظهور کرده.

گویند بوالعلاء نخودی را بدست گرفت و گفت این موجود شبیه سر باز است . بدبھی است هرگاہ مردم بینا سرنخود را بسر باز تشبیه کنند عجیب است تا چہ رسد بہ افراد ناسنا ، انتہی .

ابوالعلاء در فنون لغت ، علامہ عصر خود بود و از انواع لغت کہ بی نہایت است ہر لغتی را کہ آہنگ مینمود و ارادہ میکرد بلافاصلہ با شواہد لازم حقیقت آنرا بیان مینمود و باخرہ پہلودار تر از او در آنعصر در این رشتہ نبود و از تمام فنون سرایندگی باحیر بود و بزرگان سراینندگان باقوال و اطہارات او اعتماد داشتند و ایرادات او را حامیدانستند و او را از این نقطہ نظر مانند متسی و عمیدی میدانستند و از سراینندگان عالمقام مجلس نقیب بزرگوار سید اجل سید مرتضی اعلی اللہ مقامہ بودہ و از مخصوصین آنحساب شمار میآمدہ کہ ہموارہ ویرا با کرام مخصوص و جوائز معلومی مشرف میداشتہ .

بوالعلاء علم نحو و لغت را از پدرش عبداللہ و سحمد بن عبیداللہ سعد نحوی در شہرستان حلب فراگرفتہ و از پدر و جدش روایت میکردہ .

بوالعلاء از خاندان علم و ریاست بودہ و بہ بغداد کوچ کردہ و علم حدیث را از عبدالسلام بن حسین بصری بسمع آموختہ .
و در آنجا خطیب تبریزی و ابوالقاسم علی بن حسین توخی و حمد بن محمد بن عبداللہ بن محمود معروف بابی فورجہ بروجردی نحوی آتی الترحمہ از محضروی سہرہ مدگردیدہ اند .

بوالعلاء در روز جمعہ بیست و ہفتم ربیع الاول سال ۳۶۳ (تسج) ہجری متولد شد و در چہار سالگی بہ بیماری آبلہ مبتلا گردید و بدانوسیله دیدگانش را از دست داد چنانچہ مختصری با چشم راست میدید .

اس خلکان پس از تاریخ ولادت و بیان کوری وی مینویسد : بوالعلاء در یارده سالگی سرودن اشعار پرداخت .

دیگری گفتہ (۱) بوالعلاء در سہ سالگی بہ آبلہ مبتلا شد و بعدہا کہ بکلی دیدگاس

(۱) مراد سیوطی است در بغیہ الوعات و افزودہ در س یارده سالگی یادوازده

سالگی بہ سرودن شعر پرداختہ .

را از دست داد اظهار میداشت از رنگها بجز از رنگ قرمز از رنگ دیگری اطلاع ندارم زیرا فراموش نمیکنم آنهنگام که به بیماری آبله مبتلا گردیدم لباس قرمز رنگی بر اندام من پوشانیده بودند و غیر از آن اطلاع دیگری در نظر ندارم .
در ذیل این شعر :

یذیب الرعب منه کل عصب فلولا الغمد یمسکه لسالا
واهمه از او هر شمشیر برنده و تیز را آب میکند و هرگاه غلاف شمشیر آنرا حفاظت
نمیکرد آب مذاب آن جریان پیدا میکرد .
از شرح شواهد عینی نقل کرده اند گوینده^۱ این شعر ابوالعلاء احمد بن عبدالله
تنوخی معری لغوی سراینده اعمی و متفلسف است .
نامبرده سال ۳۶۳ هجری در معره متولد شده و در سال ۴۴۹ (تمط) هجری
وفات یافت .

ابوالعلاء معتقد بود باید گوشت نخورد و از گوشت حیوانی تعدیه نکرد بهمین
مناسبت مدت چهل و پنج سال از خوردن گوشت خودداری کرد .
شعر مزبور از ابیات اولی قصیده^۲ طولانی اوست که به بحر وافر سروده و آن از
نخستین قصائد کتاب سقطزند اوست و مطلع آن اینست :

اعن وحد القلاص کشفت حالا و من عندالظلام طلبت مالا
ابو طاهر احمد بن محمد بن ابراهیم بن سلفه انصاری معروف بحافظ سلفی که از
اعلام شافعیها بوده و در اصفهان متولد شده و در بغداد نشو و نما کرده و در مصر در
گذشته و در آینده بشرح حال او اشاره خواهیم کرد : در جمله^۳ از فوائد خود ارازمحمد
عبدالله بن ولید بن غریب آبادی نقل کرده عمویش هنگامی بمظور دیدار ابوالعلاء
خانه^۴ وی رفت . مشاهده کرد ابوالعلاء که پیرمردی بود بر روی سجاده^۵ از تمد فرار
گرفته ویرا که خردسال بود پیش خوانده دست بر سرش کشید .

عموی نامبرده گوید : اینک آنوقت را بنظر میآورم که میدیدم دیدگان نابینای
ابوالعلاء چنان بود که یکی بازمانده و دیگری پلکهایش روی هم افتاده و او آدمی لاعر
اندام و مجدر و آبلهگون بود که آثار آبله تمام صورتش را فراگرفته بود .

گویند هنگامیکه بوالعلاء از تصنیف کتاب اللامع العزیزی که در شرح دیوان منتهی کرد آورده بود فراغت یافت و عده آنرا بحضورش خواندند و از آن تمجیدیه سزائی کردند.

اطهار داشت کویا نظر منتهی در این شعر بمن بوده که پیشگوئی کرده :

أنا الذي نظر الأعمى إلى أدبي وأسمنت كلماتي من به صم

من آن بررکی هستم که آدم نابینا به ادب و فرهنگ من بچشم احترام مینگرد و کفناز مرا کزانی که ناب استماع کلمات دیگر را ندارند میشوند. یعنی آدم کور از دیدن اشعار من سببا و آدم کور شنوا خواهد شد.

بوالعلاء سال ۳۶۸ وارد بغداد شد و بار دیگر هم سال ۳۹۹ بدانجا در آمد و مدت یکسال و هفت ماه در آنجا ماندگار شد سپس بمعره بازگشت و خانه نشین شد و به تصنیف پرداخت و طالبان دانش از اطراف بمجلس او حضور پیدا میکرده و دانشمندان و وزیران حطاطان و کاتبان وی بودند و او خود را رهین المحبسین مینامید یعنی کسیکه خود را در زندان سرل و دیدگانش را در حبس کوری قرار داده.

ابوالعلاء بمناسبت همفکری با حکیمان پیشینی که گوشت نمیخوردند و حیوانی را منظور اینکد ناراحت میشود میکشند مدت چهل و پنجسال از خوردن گوشت خودداری کرد.

از اشعار اوست که در آن صعوت لزوم مالایلزم را مراعات کرده :

لا تطلبن بالله لك رتيه فلم البليغ بعير جد مغزل

سكن السما كان السماء كلالهما هذا له رمح و هذا اعزل

ریاست و مقام را بداشتن آله ریاست نمیتوان بدست آورد زیرا قلم بلیغ و سخن بردار هرگاه از کوشش خود بکاهد مانند دوک شعریافی بیشتر نخواهد بود بهمین دلیل می بینم سماک رامح و سماک اعزل که نام دو ستاره تابانند با آنکه دارای دو آلتند چون سکون من در داده اند در یکجا برقرارند بخلاف سیارات با نداشتن هیچ آلتی مسیر خود را با اختلاف از دوره یکماهه مانند ماه و سی ساله مانند زحل می پیمایند و حال آنکه نوابت دوره خود را در طرف بیست و چهار هزار سال طی میکنند.

حافظ نامبرده گوید : بوالعلاء روز جمعه سوم ربیع الاول سال ۴۴۹ در معره وفات یافت .

و اطلاع یافته‌ام وصیت کرد تا بر لوح قبر او بنویسند :

و ما جنات ابی علی
اینکه خفته‌است در این خاک منم
پدر جانیم آورد و سپس
من چو او هیچ نکردم جرمی
و ما جنیت علی احد
گر ره جرم و جنایت را دم
کف کرگ اجل بنهادم
ایچنین راحت و از غم شادم

اینگونه وصیت نیز مربوط است به اعتقاد حکیمان که ایجاد فرزند و آوردن او را بدین‌عالم ، جنایتی میدانند و معتقداند نامبرده پس از آنکه وارد اجتماع شد ، و یا از اولین ساعت همواره هدف حوادث و اتفاقات قرار میگیرد بنابراین بهتر آنست که آغار کار وسیله برای پیدایش موجودی که هدف تیر گرفتاریها واقع میشود بوجود نیآورد . مؤلف گوید : علاوه بر فکریکه حکما رویه کار خود قرار داده اینشعر هم ناپس میکند نامبرده عقیم و بدون داشتن فرزندی از دنیا رفته .

بهمن مناسبت نوشته‌اند هنگامیکه در بستر احتضار افتاده بود بغیر از پسران عمویش دیگری از نزدیکان بیالینش نبوده .

بوالعلاء سه روز بیشتر در بستر بیماری نیارمید و روز چهارم رحلت کرد . سیوطی در طبقات از یاقوت نقل میکند : بوالعلاء در آئینی که داشت ، مهم بود و مطابق با قانون برهنهها و هندویان رفتار میکرد باس معنی گوشه‌نشینی می‌حورد و برور رستاخیز معتقد نبود و بعثت انبیا را قبول نداشت .

صفدی گفته : معری بطرابلس رفت و در آنجا از کتب موقوفه‌ایکه در آنجا داشتند دانشمندان بود مراتب علمی را استفاده کرد به لادقیه رفت در دبری ساکن شد صاحب دیر مرد پارسا و دیرانی بود که از گفتار فیلسوفان اطلاعات جامع و فراوانی داشت ، بوالعلاء کمالات او را در صندوقچه خاطر خود جمع آوری کرد و از آسراه تردیدهای بسیاری در افکار او بوجود آمد و آثار نظمی که از او باقی مانده مشتمل بر سخنان کفر آمیز بسیاری است .

دلیل باید کہ : داسمندان در بارہٴ وی با اختلاف اظهار نظر کرده اند .

دہمی : سوالعلاء را آدم رسیدی و کافری معرفی کرده .

سنعی گوید : کماں من آست . کہ سوالعلاء از عقائد اساسیست ، خود بونہ کرده است

ابن العدیہ در کتاب دفع السحری علی ابی العلاء المعری کہ در مدافعہ دار او بالتف

کرده منویسد : مسودان او را است . بد عطلل میدهند کہ خدا بس از آفرینش است .

از ہر کونہ سحر ہی برداست و از زبان او اشعاری کہ مشتمل بر کفار و عقائد مردم سی دین

است سرودہ و خورشان آن بودہ تا ویراندیوسیلہ بیچارہ کند .

و از آن طرف اشعارن ہم از او نقل شدہ کہ حاکی از عقیدہ راست و درست اوست .

و حیرتہا ہر حد تاوست . دہند کذب محض است .

از شعرهای مست او است :

مولی غیب علی زرفی

یا اظہر البرق والی

ان دلک نون حقی

ان اعظ عن البرق اعلم

روزی را از مولی غیبی ظلم بر او خود روزی مرا در احسانم منکدارد و ہر گاہ

مقداری از روزی خود دست پیدا کنم بغیب خواہم کرد کہ آن سالار از حق مست

از آثار او شرح سفرابی السماء است کہ آرا تمام دگری حسب نامندہ ، سواہد

الحنن باسم ، ظہر العندی فی السحو ، شرح عن سبوتہ ، سفال النظم فی العروص ،

سقط الثرد صوت القسط ، الحفر النافع فی السحو ، لروم ملا لترم و امثال اشہار

آثار دیگر .

تا آنجا کہ گوید :

مہم ہر و لا عیدون

کل و اسرت الناس علی حیرہ

فاسی اعہدہم بکدون

و لا صدہم ادا حدوا

فبی حال لہم بحدون

و ان اراک الود عن حاجتہ

حور و تا کمال بوحہ و اطلاع ہر دم بیاسام بر آمان محورید و میگرد و اصولا

احساس سیرسی و کوارائی نمیکند (یعنی از رحمت . نو تقدیر نمی نمایند) و ہر گاہ

سحی کہند آثارا تصدیق مکن بریرا بحاطر دارم ہر گاہ دہان میکساید سحن بدروع

میگفتند و اگر اظهار دوستی میکردند برای آن که میخواستند نیازشان برآورده شود و همواره دستاویزی را از آن قبیل برای خود در نظر میگرفتند و آنرا وسیلهٔ دوستی قرار میدادند یعنی بمجردیکه حاجتشان برآورده میشد قطع دوستی و علاقه میکردند . سیوطی پس از این اظهار میدارد سلسلهٔ سند او را در طبقات کبری ذکر کرده ایم و در جمع الجوامع نیز از او نام برده شده است .

وهمو در ذیل ترجمه ابومنصور عبدالله بن سعید بن مهدی خواری کاتب مسوسد ابو منصور سرایندهٔ نحوی ، لغوی بود از ابویحیی خالد بن حسین ابهری ادیب روایت میکرده و شجاع بن فارسی ذهلی و دیگران از شاگردان وی بوده اند . نامبرده آثاری داشته از جمله خلق الانسان که آنرا حروف العیا کرد آورده و رحم العفریت در این کتاب علیه معری برخاسته و او را رد کرده و همچنین در صون دیگر که در حیطه اطلاعاتش بوده آثاری بیادگار گذارده و سال ۴۴۸ (تمح) هجری وفات یافته از اشعار اوست :

فلا تياس اذا ماسد باب فارض اللند واسعة الممانك
و لا تجزع اذا ما اهناض امر لعلى الله يحدث بعد ذلك

اگر در خانه‌ایکه مورد نظرت بود بروی تو بسته شد هیچوجه اظهار ناامیدی مکن زیرا در خانهٔ او باز و مملکت او پهناور است و اگر استخوان کاری که وسیلهٔ ایجاد امر زندگی تست بجهتی شکسته شد و از آن مموع گردیدی بار هم ناراحت مباش و مگر است پس از آن خدای متعال ایجاد کار دیگری بنماید .

مؤلف گوید : خلاصهٔ از آنچه از احوال او استفاده میشود آنستکه با سردها و ناسای صحیح نداشته و باطنی ناراحت داشته و خانهٔ دلش از اصل ویران بوده . و از دانشمندان عامه که خود در طریقیکه قدم برمیدارند کورکورانه و بی‌اندیشه اینجملهٔ معروفند (ویل لمن کفره نمرود) علامه تفتازانی آبی المرجعیه در شرحهٔ او ویرا نسبت بکفر و زندقه و الحاد داده .

و گاهی ممکن است اظهار داشت الحاد نامبرده از کفر ابلیس مشهورتر است و نسبتی را که او و امثال او بوی داده اند صحیح و بجا باشد مخصوصا هرگاه اظهار نظر

شیخ طبرسی را به ضمیمه آن سند الحادوی قرار دهیم .
 وی در پایان کتاب احتجاج قصه گفتگوی ابوالعلاء را با سید مرتضی درباره
 مراتب نوحید و قدم عالم کد بطور رمز بحث شده نقل کرده مینویسد :
 موقعی ابوالعلاء معری بمنزل سید مرتضی قده وارد شد . پرسید ای سید عقیده
 شما درباره کل چیست؟ پاسخ داد عقیده تو درباره جز چیست؟ پرسید عقیده شما
 درباره شعری چیست؟ فرمود عقیده تو درباره تدویر چیست؟ سؤال کرد عقیده شما
 درباره عدم استهائ چیست؟ فرمود عقیده تو درباره تحیز و ناعوره چیست؟ پرسید
 عقیده شما درباره سبع چیست؟ سؤال کرد عقیده تو درباره زائد بری که زائد بر هفت
 باشد چیست؟ پرسید عقیده شما درباره چهار چیست؟ فرمود عقیده تو درباره یک و دو
 چیست؟ پرسید عقیده شما درباره مؤثر چیست؟ فرمود عقیده تو درباره مؤثرات
 چیست؟ پرسید عقیده شما درباره نحسین چیست؟ فرمود عقیده تو درباره سعدین
 چیست؟

ابوالعلاء از هوشمندی سید مرتضی بشگفت آمد .
 در اینموقع سید مرتضی فرمود الاکل ملحم ملهد بدان هر بی دینی مانند چهار
 پائست که بار گرانی بدوش گرفته باشد و بالاخره موجود ستمگریست .
 ابوالعلاء گفت این معنی را از کجا اقتباس کردی پاسخ داد از قرآن مجید که
 میفرماید یا بی لا تشکر بالله ان الشکر لظلم عظیم لقمان خطاب بفرزندش میفرماید
 فرود من برای خدا شریکی قرار مده که شرک بخدا ستمی بزرگ است .
 ابوالعلاء یا شنیدن پاسخهای مرموز که همه بجا و بموقع بود از جای برخاسته بیرون رفت .
 سید مرتضی پس از رفتن نامبرده اظهار داشت اینمرد از حضور ما رفت و پس از
 این ما را نخواهد دید .

در همانمجلس معانی جملات مرموزه فیما بین را از سید تقاضا کرده فرمود ابوالعلاء
 از من پرسید عقیده شما درباره کل چیست؟ و او کل را قدیم میداند و منظور از کل
 عالمی است که آنرا عالم کبیر نامیده اند بالاخره از من پرسید عقیده شما درباره قدم
 عالم چیست .

در پاسخ او گفتم عقیده تو درباره جزء چیست؟ زیرا آنها جزء را محدث میدانند و متولد از عالم کبیر و از این جزء بعالم صغیر تعبیر میکنند و منظورم این بود هرگاه عالم صغیر که از عالم کبیر متولد باشد محدث باشد بایستی عالم کبیر هم محدث باشد زیرا بعقیده او هر دو از یکجنس‌اند بدیهی است که شیء واحد و احداست و جنس واحد هم واحد و صحیح نیست شیء واحد برخی از آن قدیم و بعضی از آن حادث باشد. بهمین مناسبت ساکت شد.

پرسید عقیده شما درباره شعری چیست؟ و منظورش این بود شعری بمانی از سیارات نیست.

پرسیدم عقیده تو درباره تدویر چیست و منظورم این بود دوران فلک توسط شعری است.

پرسید عقیده شما درباره عدم انتها چیست؟ نظرش این بود عالم مناسبت قدمتی که دارد غیرقابل انتهاست.

پاسخ دادم تحیز و تدویر عالم برای من ثابت است و این هر دو دلیل برنماهی عالم‌اند.

پرسید عقیده شما درباره سبع چیست؟ و نظرش به سیارات سبعه بود (۱) زیرا آنان ستاره‌های مزبور را صاحب حکم و متصرف در اینعالم میدانند من گفتم این عقیده باطلست زیرا حکماء زائد بری را صاحب حکم میدانند و حال آنکه ارتباطی با ستاره‌های هفتگانه ندارد.

پرسید عقیده شما درباره اربع چیست؟ و منظورش از آن عناصر اربع آس، باد، آب، خاک بود.

گفتم چه میگوئی درباره طبیعت واحده ناری (آتش) که از آن حیوانی بوجود میآید بنام سمندر که پوست آنرا برای پاکیزه کردن دستها و طرفه‌بانکار میبرند پس از

(۱) در سما هفت کوكب سیار. خلق کرده خدای عزوجل. قمر است و عطارد و

زهره، شمس و مریخ و مشتری و زحل.

آنکہ پوست آنحیوان بر اثر مالیدہ شدن بکثافات چرکین شد آنرا در میان آتش میافکنند کثافات عارضہ میسوزد و خود آن پوست سالم میماند . زیرا خدا بمتعال آنحیوان را بہ طبیعت آتش آفریدہ بدیہی است آتش آتش را نمی سوزاند و همچنین از برف گرمہائی بوحود میآید و ہر دو دارای یک طبیعت اند اما آب دریا دارای دو طبیعت است یعنی حیواناتی از آن بوحود می آید کہ دو حیاتی اند ہم در دریا زندگی میکنند و ہم در خشکی و بعضی از آنها فقط در آب زندگی میکنند از قبیل ماہی ، عوگ ، مار ، سنگپشت و حال آنکہ حیواناء ، دریا دارای طبایع اربعہ .

برسید عقیدہ شما در بارہ مؤثر چیست؟ منظورش زحل بود .
گفتم عقیدہ تو در بارہ مؤثرات چیست؟ مرادم آن بود کہ ہمہ نزد تو مؤثرند سایرین مؤثریکہ قدیم است نمیتواند تحت تاثیر دیگری قرار بگیرد .
برسید عقیدہ شما در بارہ بحسان چیست؟ منظورش آن بود ابتدا و از سیارات اند چون با ہم اجتماع کنند سعدی بوحود آید .

گفتم تو در بارہ سعدین چہ میگوئی آنها ہم اگر اجتماع کنند بحسی بوحود میآید البتہ ارادہ خدا چنان است تا حکم حکیمان را باطل فرماید و ثابت کند احکام در دست مسخرات نیست ریرا بمشاهدہ برای ما ثابت شدہ کہ انگین و شکر موقعیکہ با ہم اجتماع کنند حنظل بوحود نیاید و همچنین از اجتماع حنظل با ہر چیز تلح مزہ سیرہ و شکر پیدا میشود اینمشاہدہ و آزمایش دلیل بر بطلان قول آنهاست کہ از اجتماع سعدین یا بحسن حکم نالسی بوحود میآورد .

و اینکه گفتم کل ملحد ملحد منظور این بود ہر مشرکی ظالم است ریرا الحادہ معنی عدول از دین حق است والہاد بمعنی ستمگری است .
والعلاء باین معنی توحہ کرد و پرسید ای موضوع را از کجا بدست آوردی؟ پاسخ دادم از آہ شریفہ سابق الدکر .

کویند موقعیکہ معری از عراق خارج شد پس از چندی از وی پرسیدند سید مرتضی را چگونہ شخصینی بافتی در ستایش از او بالیہدیہ گفت .
یا سائلی عنہ لما جئت تسئلہ الا ہوالرجل العاری من العار

لو جئته لرايت الناس في رجل والدهر في ساعه والارض في دار
ستایشی در کمال بیمانندی از او کرده ایکسیکه بحضور من آمده و می پرسی سید
مرتضی چگونه شخصیتی است؟ باید نخست بگویم او مردی است که هیچگونه ننگی دامن
او را آلوده نمیسازد ثانیاً باید اعتراف کنم اگر بحضور او شرفیاب شدی خواهی دید
همه مردم عالم در یک فرد بوجود آمده و بیایه است که روزگار را در ساعتی ورمیی را
درخانه خواهی دید .

یعنی اگر بقدر عمر یکروزگار از دیگران بهره مند میشوی بهمان مقدار از سید مرتضی
در یکساعت استفاده خواهی کرد وزمین پهناور را که محل آرامش همه موحودات است در
خانه وسیعی که دل تابناک سید باشد مشاهده خواهی نمود .
مشهور است بوالعلاء روزی بحضور سید اجل مرتضی شرفیاب شد و از راه اعتراض
درباره حد سارق که شرع اسلام دستور داده تا دست او را ببرند این شعر را بد عرض
رسانید :

ب. بخمس ماین عسجد ودیت ما یاسها فطعت فی ربع دینار
تفاض مالنا الا السکوت له و ان بلود مولانا من النار (۱)
دستی که خدا بمتعال پانصد دینار طلا دیده آنرا تعیین فرموده از مرو ، دور است ،
آنرا برای یکچهارم دینار که به یغما برده ببرند ، آری این فرمان حر نافع صی پس
نیست و ما ناچار در برابر آن ساکتیم و بمناسبت اینکه خود را از آس دورج محافظ
نمائیم سخنی نمیگوئیم و بوی پناهنده میشویم . سید اجل او را بلافاصله با این شعر
پاسخ داد :

عزّ الامانه اغلاها ، و ارضها دل الخیانه ، فافهم حکم الساری
آری چنانست لیکن امانت داری آنرا تا آن اندازه ارحمندی داد که بها آن را
به پانصد دینار زر سرح تعیین فرمود و خیانت کاری و دله آن ویرا بد باید رسانید که
برای یکچهارم دینار باید بریده شود ایجاست ، که باید بحقیق ، فرمان الهی نوحه نموده

(۱) شعر دوم از نامه دانشوران اضافه شد .

و ما ددہ احترام و دقت نگری . و بقول دیگری سید اجل او را چنین پاسخ داد :

حراسۃ الدم اعلاها و اخصها حراسۃ المال فانظر حکمة الباری

کراسہائی آن برای آن بوده تا خونس از ریختن محفوظ مانده و بی ارزشی آن از آنجا

آنجا . بوده کہ دست . حیانت دراز و مالی را کہ در تصرف صاحبش بوده بدون اذن

و ن ارحطہ . صرفس خارج کرده اینکہ حکمت فرمان باری تعالی کہ آفرینندہ موجودات است

کاملاً بوحده کی . در همان مجلس یکی از حاضران چنین پاسخ داد :

ہماک مظلومہ عال . بظمنہا و ہیبہا طلعت ہانت علی الباری

آنجا بر اثر ستمدنکی کراسہا نندہ بود و اینجا مناسب است مگر نزد خدا ایتعمال

بہار و بی مقدار گردیدہ بود . دیگری در پاسخ او گفت : لما کانت امیہ کانت نمینہ

فلما حانت ہانت . چون امی بود کراسہا و نمین بود و چون خائن گردید مورداہانت

رب العالمین سد دیگری ہمیں مضمون را جس بہ نظم آورده .

حسانہا اہانتہا و کانت نمینا عند ما کانت امیہا

حانت کردن آن موجب اہانتہا او را بوحود آورد و کراسہائی او در آن موقع

بود کہ مرسدہ امام داری را رعایت کرده بود .

سب اصلی آسانی معری تا سداحل مرخصی و افعال او ہی آن بود :

والعلاء روری وارد مجلس سید سد و ار آنجا کہ ناسا بود عبادہا ناس بہ

بہلوی بردی بر خورد آمدن ناراحت شدہ اظهار داشت اس سگ کہ بود کہ ایگونہ

بوحب ناراحتی مرا بوحود آورد .

والعلاء کف . سگ آنکسی است کہ ار ہفناد نام محلف سب ہی حر ناسد .

سید مرخصی فده محردیکد اس سخن را نسد دانسد کہ کوسدہ مرد متبحر سب

او را بردیک حوس حواندہ آرمانس کردہ فہمد او دانائی اس کہ سراسر دل او را

ہوسمدی و بررکی فراگرفندہ . ار آساع . بہ عد والعلاء را ار ہمد کونہ عنایا . خاصہ

خود بر خوردار مساحت .

ابوالعلاء سب . منتہی عصب سدید دانسد و او را از ہمدہ سرایندگان برتر و

بالا بر میدانسد . سید اجل برخلاف او برای متہی ارسی فائل بود .

روزی برخلاف انتظار سخن از متنبی بمیان آمد سید مرتضی از او تنقید کرد و او وی عیبجوئی و نکوهش نمود .

بوالعلاء با سابقه تعصبی که درباره نامبرده داشت، سخت ناراحت شده اظهار داشت هرگاه متنبی شعری جز همین مصراع نمیداشت .

لک یا منازل فی القلوب منازل در فصاحت و شرافت او کافی بود سید مرتضی از پشتیبانی معری آنهم در چنان مجلسی، متأثر شده دستور داد او را از مجلس خارج کنند. و یا بنوشته سیوطی پاهای او را بکشند و بدین وسيله او را از مجلس بیرون کنند پس از این خطاب بحاصران: فهمیدید برای چه منظوری معری از آن قصیده نام برد و تمجید کرد و حال آنکه از این قصیده بهتر هم دارد.

حاصران اظهار بی اطلاعی کرده، فرمود آری نظر او باین شعر از این قصیده بود

و ادا اتک مذمّنی من ناقص فہی الشہادہ لی بانی کامل
هرگاه یکنفر ناقص و بجا نرسیده از من نکوهش کند بلاشک نکوهش او شاهد بر

کمال و شخصیت منست .

در کتاب بحار الانوار نقل کرده ابو یوسف عبدالسلام بن محمد قزوینی بغدادی در ابوالعلاء معری گفت: آیا درباره اهل بیت پیغمبر اکرم (ص) شعری سروده ربرانگی از سرایندگان قزوین در باره معظم لهم چند شعری سروده که هیچیک از سرایندگان سوج چنان شعری نگفته اند و آنها اینست:

راس ابن بنت محمد و وصیہ

والمسلمون بمنظر و بمسمع

سر مبارک فرزند پیغمبر و وصی او را در برابر بینندگان بر فرار بره در آورده

در آنروزگار مسلمانانیکه حضور داشتند و آنسر را میدیدند و آنچه ساد در حق او گفتند شود میشنیدند بهیچوجه ناراحت نشده چنانچه جزع و بیبایی نکردند و اظهار درد دل نمودند. معری گفت آری منہم میگویم:

مسح الرسول جبینہ فله بریق فی الخدود ابواہ من علیا فریش حدّہ حیر الحدود

درخشندگی بسیاری که در جبین حسین حصرت سیدالشہداء مشاهده میکنی از آن

اسے کہ جسیر اکرم (ع) آسرا سی سہا پ، سادس، سارک خود مسح میکرده آری بدرو
 مادر او از مالسوس حاندان فرس و حد او از بہترین ساکاسد .
 مویز کوئند از احادیث سناری کہ اصحاب ما نقل کردہ اند اسفادہ مسود سحر
 بر مویز را کہ مویز بخود بست دادہ از حملہ بوحہ سرانہا و سوکواریہائی اس کہ
 جسیر بران احباب نمودہ اند .

سایر این نامہ کہ معری آسعر را اساد کردہ و قرائت نمودہ بدآکداسا کردہ
 بر سر او اسد .

رحمہ کوئند از حد دربارہ معتقدان، والاعلام، از اطہار، مؤلف کد از دیگران
 خریدہ است، آمد آسکد نامردہ صحیح العتدہ و سلکہ مسلمان ہم سودہ .

یکی سید حسن صدر قدس سرہ در کتاب تاسس السعد کہ ویرہ مؤلفس و
 در سیر سعد است در حسن مساهیر ائمہ علم جو عربت مسوسد .

والاعلام معری یکی از مساهیر اعلام حواس کہ ہم مؤلفا، سناری دارد و
 ہم در حدیث و مسداتی در ادب و انواع علوم عقلیہ و نقلیہ محسود افران سودہ .

ایضا از ابو حامد رالی نقل کردہ نامردہ در او احر حر او ان سر العالمس مسوسد
 برکت بن علی سید الاسلام کد در روزگار معری دارد سہر معرہ السعمان سده و همان

اوتار ویرہ ملک محمود بن صالح از معری سوز ملک محمود سنان مسکرد و اطہار
 سدان معری از بر خصا سہ، کوسہ ہم عورد و سندان مویزی را حضور، دیگر جویر

سنگد و معتقد است رسال، مسال الہی سدارد و مرسسی صفائی نقل و ناکی ناطن
 مسواند سنان معری نائل سوز .

و الاخرہ از ان سئل سعاسہا آنقدر کرد تا اچار ساد محمود را بر احصار وی
 محبور ساجد .

ساز محمود دسوز داد سجاد سوز سوارہ ساند، اور سید ویرا دسکر کند .
 در آسوز دو سوز از سردگان ساد کد از عمان سواران سوزہ و از قصد مطلع سوز

از آمدن سواران سوی اطلاع دادند معری برای محافظ خود از حاند س مسحد رہ
 فاحلہ سوز سواران وارد مسہما ساند تا سوزہ سوز .

مسلم عمومی معری نزد وی آمده اظهار داشت بر اثر تو پیش آمد ناگواری از جهت ما اتفاق افتاد اگر ما آنها را از بدست آوردن تو ممانعت کنیم ما را ناراحت میسازند و اگر ترا تسلیم دست آنها کنیم دیگران ما را نکوهش خواهند کرد و ننگ آن برای همیشه در خاندان ما باقی خواهد بود .

معری گفت آرام بگیر از میهمانان خود بخوبی پذیرائی کن زیرا پادشاه توانائی دارم که دشمن را از من دفع میکند و از هرکسی که با من همراه باشد حمایت مینماید . پس از این بغلامش قنبر دستور داد آب حاضر کند آب آورده بوالعلاء غسل کرده و پیوسته تا نیمه شب نماز خواند و در راز و نیاز با خدا اینجملات را می گفت یا اعلی العلی یا قدیم الازل یا صانع المصنوعات انا فی حماک الذی لایضام : ایخدائیکه علت وجودی همه علت‌هایی و ای خدائیکه ابتدا و آغازی برای وجود تو نبوده و ای بزرگی که همه ساخته‌های عالم از کارگاه توانائی تو پیدا شده .

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده من در حمایت و نگهبانی توام آن حمایتی که هیچ نیروئی نمیتواند بر آن شکست وارد آورد آنگاه سه مرتبه گفت الوزير الوزير الوزير . در این حال برقی جهیدن گرفت و صدای هولناکی بگوش آمد پرسیدیم این صدای چه بود؟ گفتند سقف میهمانسرای که چهل و هشت نفر مامور گرفتن معری در آن پذیرائی میشدند ناگهان فرود آمد و همه آنها نابود شدند .

و هنگام طلوع آفتاب هم نامه بتوسط کبوتر نامه بر رسید باینمضمون شیخ معری را بحال خود بگذارید که وزیر هم بمرگ مفاجاه دنیا را خالی کرد . شیخ الاسلام نامبرده گوید همان وقت در مسجد حضور بوالعلاء بودم از من پرسیدند از کدام سرزمین هستی؟ گفتم از سرزمین پهناور خدا :

گفت چنین نیست که محل تو نامعلوم باشد بلکه تو از سرزمین هرکاری و نام تو یوسف بن علی است . ترا بمنظور اینکه من آدم زندیق و بیدینی هستم به کشتن من وادار کردند .

آنگاه بوی دستور میدهد اشعاریکه بالبداهه انشا میکند بنویسد از جمله اشعار

ذیل است :

انیم حسمی و صوم الدهر الفد
عبدین افطر فی عامی ادا حسرا
و اعبد الله لا ارحو منونده
اصون دینی عن جعل اؤملسه

و اُدس الذکر ابکارا باصال
عید الاصحی و یقفو عید شوال
لکس نعد اکرام و احلال
ادا نعد افوام . باعمال

بدن خود را با اینکه همواره بروره بسر میرم بر سر پا نگه میدارم و بامداد و
سایکاهم را بیاد خدا نکد کر نزدیک مسارم در تمام سال دو عید قربان و فطر افطار
میکم و خدا را منظور بواب احروی می پرستم آری او را از آن نظر که نایسته اکرام و
ا برانسه ، سدگی میکم دین خود را منظور اینکه دستخوش ربا و خودنمائی نشود
حفظ میکم و از آسپنگام بکهداری میمایم که دیگران آرا همراه با خودساری و ربا
کاری نسارند .

سد صدر اظهار میدارد : حکایت ، مرثیه دلیل بر کمال توحید و حسن عقیده و
توکل و مقامات ، غالبه رهد و پارسائی است .

دیگری گفتد معری از حادثان بزرگی است ، که از قدیم زمان به شعهگری معروف
بوده و در حلب میزیسته و همیشه دانشمندان معروفی از آن حادثان ظهور کرده اند
اسپی .

مرحم گوید : سید علیخان در درجاء الرفعه ذیل برحمه شریف او ابراهیم
محمد بن احمد حرابی مینویسد : نامرده قصیده ، ناین مطلع برای معری فرستاد :

عیر مسحسر وصال العوایی
نعد سنین ححه و ممان

معری نامرده را با قصیده ، بدیم مطلع یاسح داد :

عللای فان نص العوایی
فیت والظلام لیس عافی

در آن قصیده که به یاسح وی برداخته این دو شعر را ایراد کرده :

و علی الدهر من دماء الشهیدین
علی و جلله شاهدان

فهما فی اواخر اللیل فحرا
و فی اولساته نفقان

در روزگار از خون دو شهید که علی و مرزید بررگوار او باشد دو شاهد باقی مانده

یکی شفق آخر شب و دیگری شفق اول شب است و ایندو شعر دلیل بر تشیع اوست .
سید علیخان ذیل ایندو شعر از برخی از شارحان دیوان معری نقل کرده این دو
شعر را معری موافق با عقیده خود گفته . بلکه بدین منظور سروده که ممدوح او مردی
علوی و شیعه مذهب بوده و دسته از شیعه معتقداند که قرمزی اول و آخر شب از
آنهنگام پیدا شده که حسین بن علی شهید شده .

برخی دیگر این عقیده را نادرست میدانند و میگویند قرمزی شفق پس از شهادت
آنحضرت نیز وجود داشته . بلکه بهتر آن بود موافق با عقیده خود بگوید اثر قرمزی
شفق پیش از شهادت آنحضرت وجود داشته و خدا آنرا بمسطور پیس آمد مزبور که در
آینده وقوع پیدا میکند ایجاد کرده تا حکایتی از شهادت آنجناب باشد .

سید مبرور پس از نقل مزبور اظهار داشته گفته مزبور منحصر به شیعه نبود بلکه
گروهی از اهل سنت نیز بدین قول معترفند از جمله جلال الدین سیوطی در تاریخ
الخلفاء گوید : شهادت آنحضرت در روز عاشورا اتفاق افتاد و همانروز حورشید منکسف
شد و افق آسمان تا شش ماه پس از شهادت آنحضرت بحالت قرمزی باقی ماند و پسرار
آن همواره آن قرمزی که قبلا سابقه نداشت دیده میشد . بنابراین معلوم میشود سی
هم بدانقول معترف است .

مجملا ابو ابراهیم حرانی در حلب وفات یافت . معری فصیده در سوگواری او
خطاب بفرزندان وی بدین مطلع سروده :

بنی الحسب الوضاح والشرف الجمّ لسانی ان لم ارث والدکم خصمی
ای فرزندانیکه حسب و نسب و شرافت بیمانند شما همه جا را پر کرده اگر در
سوگواری پدر شما قصیده نسرایم زبان من یا من دشمنی خواهد کرد .

از اشعار او که حاکی از تشیع اوست دو شعر ذیل است :

لقد عجبوا لاهل البیت لما اتاهم علمهم فی مسک جفر

و مرآة المنجم و هی صعرا اربہ کل عامره و قفر

مردم از علمی که به توسط جفر جامعه بخاندان عصمت عنایت شده در حقیقت آن

تعجب میکنند اما از آئینه کوچک ستاره شناس که هرآبادی و ویرانی را مشاهده میکنند

تعجب نمی نمایند .

مترجم گوید : در نامہ دانشوران ترجمہء مفصلی از او ایراد کرده مناسب است دیلا بہ برخی از آنها اشارہ نمائیم .

ابوالحسن شاعر مصیعی میگوید در شہر معرہ با نابینائی ملاقات کردم اورا بحری رخار با طبعی سحر یافتہ در تمام فنون احاطہ داشت اساتید فن از افاداتش استفادہ میکردند در بازی نرد و شطرنج کسی حریفش نبود و از نابینائی خود اظهار ناراحتی نمیکرد بلکہ سیاستگزار بود و میگفت من همان اندازہ از نابینائی سیاستگزارم کہ بینایان شکر خدا میگذارند . در آن شہر شہرت بسزا داشت و ہموارہ اعیان و اعلام با وی مکانات و مفاوضات داشتند .

از حافظہ او از خطیب تبریزی نقل کردہ .

روزی در مسجد معرہ از محضر بوالعلاء استفادہ میکردم و مدت دو سال بود از کسان خود اطلاعی نداشتم ناگاہ مردیکہ ہم سایہ من بود وارد شد بسیار خوشحال شدم بوالعلاء علت خوشحالی ناگہانی مرا پرسید ؟ گفتم اینجوان از ہم شہریان منست و اینکه کہ او را دیدم بیاد خاندان خود افتادم بوالعلاء گفت از جای برخیز و آنچه میخواہی از او بپرس گفتم بہرہ مدی از مجلس شما بہتر از دیدن او و کسان منست : گفت خیر من از افادات دست برمیدارم تا تو کاملاً مطالب لازم را بازجوئی نمائی ، حسب الامر مطالبی رد و بدل شد چون بحضور آمدم پرسید این چہ زبانی بود کہ گفتگو کردی پاسخ داد زبان ترکی بود . بوالعلاء گفت معانی آنها را نفہمیدم ولی الفاظ آنها را بخاطر سپردم سپس تمام آنچه را شنیدہ بدون کم و زیاد با لہجہ خوش ادا کرد چنانچہ من از سرعت حافظہ او بشگفت آمدم .

گویند روزی بمناسبتی سخن از شتر بمیان آمد تا باینجا رسید کہ این حیوان بسینہ میخوابد و بر او بار میکنند و موقعیکہ میخوابد از جا حرکت کند بدون کمک و اعانتی از جا برمیخیزد .

بوالعلاء گفت حیوانی را کہ نا این حد توصیف میکنید بایستی گردن درازی داشته باشد تا بکمک آن از جا حرکت کند .

گویند بوالعلاء تختی داشت که بر روی آن می نشست روزی در غیاب او زیر پایه هایش درهمی گذارده هنگامیکه بوالعلاء آمد بر روی آن بنشیند پس از اندکی اندیشه اظهار داشت خیال میکنم یا زمین اطاق بلند شده و یا سقف آن پست گردیده .
گویند ابوالطیب طاهر بن عبدالله طبری معمای ذیل را در باب خرما یا انگور سروده بود چنانچه ذیلا آورده میشود :

و ما ذات درّ لا يحل لحالب
لمن شاء في الحالين حيا و ميتا
اذا طعنت في السنّ فاللحم طيب
و ما يجتنى معناه الآ مرد
تناوله، واللحم منها محلل
و من دام شرب الدرّ فهو مظلّل
فما لحصيف الراي فيهن ماكل
عليم باسرار العلوم محصل
کدام جسم صاحب روحیست که شیرش برای نوشنده آن حرامست لیکن گوشتش
حلالست و هرکسی در زندگی و مرگ (یعنی تازگی و خشگی) بخواهد میتواند از گوشت
آن استفاده کند لیکن اگر به آشامیدن مایع آن عادت کند بگمراهی و بیچارگی می افند
هرگاه سن آن زیاده شود و بیشتر برسد گوشت آن لذیذتر است و در هر حال حورنده
آن از حال عادی خارج میشود لیکن پیش از آنکه کاملا برسد اگر نارس آنرا در دهان
گذارند دهان را درهم کشد و هویداست آدم خردمند نارس آنرا نمی خورد . آری کسی
میتواند حقیقت این معما را بدست آورد که خود از شراب اسرار علوم چشیده و میوه
آنرا چیده باشد این معما را بعرض معرفی رسانیده، نامبرده بلافاصله پاسخ داد :

جوابان عن هذا السؤال كلا هما
فمن ظنه کرما فليس بكاذب
لحومهما الأعتاب والرطب الذی
ولکن ثمار النخل و هی غصیضة
یکلفنی القاضی الجلیل مسائل
و لو لم اجب عنها لکنت بجهلها
صواب و بعض القائلین مظلّل
و من ظنه نخللا فليس بجهل
هو الحل والدر الرحیق المسلسل
تمر و غص الكرم یحیی و یوکل
هی النحم قدرا بل اعز و اطول
حدیرا ولکن من یوکل مقبل

از این لغز دو پاسخ صحیح میتوان داد و هر کس غیر از این بگوید قدم برخلاف برداشته باین معنی اگر کسی بگوید مراد از آن انگور است درست گفته و اگر کسی بگوید

سکھور اور ان حیرت انگیز کوششوں کو صحیح کہتے، کوششہاں کہ خود انکو رورطب باشد آنہائیں،
 کہ حکم برین خلافت، درین زمانہ شراب باب صاف روان و گواراست آری میوه نارسیده
 حور و دهر را ہم کند و نایب باشد اس، لیکن عورہ انکو چیدہ میشود و قابل حوراکس،
 فاضل حنظل ما سطل و ساطی خواندہ کہ مانند ستارگان گراںسہا لکدار آسہا یا ارسترید
 و حرکت در آری و این جامع دادہ بودہ سادای بدایہا شایستہ تر بودم لیکن دوستی
 بر بعضی آسہا کہ ترکیب در آری دوستی یا تو میرید بنام آروہایس میرسد .

بر اسفار معرو و جاگی از غفدہ تاک اوس .

خلق الناس للنفاء فضائل
 امة حسونهم للنفاد

انما بعلمون ما دارای
 مال الی دار سقوة اورساد

مردم برای عمر سازند، آفریدہ شدہ است سراسر کمراہ کسی است، کہ بگوید آنان
 را بی بیونی بوجد آمدہ است، حسن است، بلکه از حادہ اعمال و تکلیف جانہا بکد
 سگنجی و بدخنی آسہا را نفس میکند انتقال پیدا میکنند .

فاضل ابوالفتح کہتہ آنہنگام کہ بوالعلاء مقتضای حب الوطن من الایمان در معرہ
 ریبہ داشت، من برای درک حقایق و کشف معضلات، حضورس سرفیاب مستدم روری بد
 غادہ، ہمشہ نہ اطاق او وارد شدہ در حالیکہ از آمدن من اطلاع پیدا کردہ بود شنیدم
 ان اسفار را مخواست .

کم عبود، غادہ کفایت
 و عمرت، امہا العجور

احرارہا الوالدان حوفا
 والفیر حرز لہا حریر

حجوران تبطی المنايا
 والحلید فی الدھر لا حوز

چہ سیار دختر نارپستان سمن بدنیکہ عحوز روزگار او را بحاک سرد و مادرس
 ار سیاری عمر فرتوت و ناتوان کردند، پیوستہ پدر و مادر او را از ترس گزند زمانہ در
 دامن خود محافظ، مکردند و چون مرد گور او بدن او را بہ عہدہ محافظت خود در
 آورد آری ولم تقدیر بر آن جاری شدہ ہمہ ہمیرند و در این روزگار برای ہمیشہ زندگی
 نکند .

پس از آن حیا آہ دردناکی از دل تابناک کشید کہ حالت رقت عجیبی بہ من

دست داد و این آیه را تلاوت کرد .

ان فی ذلک لآیة لمن خاف عذاب الاخرة . ذلک یوم مجموع لہ الناس و ذلک یوم مشہود و ما نوؤخرہ الا لاجل معدود یوم یأتی لا نکذ نفس الا نادیتہم سنی و سعید .
 همانا در آن نشانی است برای کسیکه از شکنجه آخرت در حراس است و آن روزیست که همه مردم گرد آیند و مشاهده نتیجه اعمال خود برسند و ما آنرا تاخیر پیدا کنیم مگر برای رسیدن مدت معین و آن روزیست که کسی بدون فرمان پروردگار توانائی حرف زدن ندارد پس برخی از آنها بدست و بعضی نیکبخت اند .

آنگاه بوالعلاء گریه و ناله کرد و خود را بر زمین افکند و از هوش رفت و پس از اندکی سر برداشت غبار از صورت پاک کرد و گفت سبحان من کلمہ سہدا بی اللہم سبحان من ہذا کلامہ پاک است خدائیکہ پیش از زمان بچین سخنی کلمہ فرمودہ است خدائیکہ سخن او چنین است و من مدتی شاہد احوال خویش او بودم آنگاہ عرض سلام کردم .

پاسخ مرا دادہ فرمود از چہ وقت در اینجا آمدہ ؟ کہتم انک بعد از رسیدن اینک آثار ناراحت کنندہ در صورت شما آشکار می بینم . جواب داد آری انانی چند از قرآن کریم تلاوت کردم مرا بدینحال در آورد .

قاضی گوید : پس از این بر من ثابت شد کہ بوالعلاء عقیدتی درست و طبیعی پسندیدہ داشت و چنان در عقیدہ خود ثابت است کہ شکی در آن راہ ندارد .
 مترجم گوید : چنان معلومست کہ معظم لہ از ربا و خودنمایی کاملادر پرتو برودہ و پیش از این ہم ذیل حکایت شیخ الاسلام ہمین حقیقت را آشکار کرد . لیکن خویش خلوت میرفتہ آنکار دیگر میکرده .

بنابراین آنچه نوشتیم و آنچه نوشتند و بالاخرہ او را فاسدالعقدہ معرفی کردند محض برای حسادت با نعمت خدا دادہ او بیش نبودہ .

چنانچہ بنقل ابن العدیم در کتاب رفع التجری علی المعری ہمین معنی را مسلم دانستہ و باید ہم مانند معری ایمانی پاک و قلبی تابناک داشته باشد و خود ہم از دست مردم کہ ویرا بہ عقائد ناپسند نسبت میدادند سخت ناراحت بودہ کہ میفرمودہ :

حاول اہوانی قوم فما
و قؤلونی بمقالاتہم
لو استطاعوا لوشواہی الی
و اجہتہم الا باہوانی
فغیروا نیۃ اہوانی
المریخ فی الشہب و کیوان

گروہی در پی اہانت من برآمدند و ہیچگاہ نبود با آنها روبرو شوم مگر اینکه
بنا را حتی برابر میشدم سخنان درشت و ناهنحار با من میگفتند و از اینراہ نیت دوستانرا
علیہ من بغیر میدادند، دشمنی آنها با من تا حدی بود کہ اگر میتوانستند بکرہء مریخ
و کیوان دست پیدا کنند در آنجا از من بدگوئی میکردند.

بطوریکہ پیش از این نوشتیم بوالعلاء اکمال زہد و پارسائی رفتار میکرد از ماکولات
بدن و از ملبوسات و فرشها بلباس پشمیہ و نمود از شیرینیها بانجیر قناعت میکرد.

گویند هنگامی مستنصر علوی تمام ذخارف و ملبوسات و لوازم خانہء خود را باو
بخشد و اونیدیرفت. کتب سیاری علاوہ بر آنچه ما نقل کردیم اراو در آن کتاب آورده.

باری معری فرد عادی نبود بہمین مناسبت مردم حسود و بیخبر از انسانیت تا
جائیکہ میتوانستند اسباب ناراحتی او را فراہم میساختند و خدا خواستہ بود چہن
بررگی از حلیہء چشم عاری باشد تا روی نا انسانان را بیند.

گویند بوالعلاء آرزومند بود آب جاری و ستارگان آسمان را مشاہدہ کند تا از جریان
آب کہ چون دل ماہی جہندگی دارد و از چشمک زدن ستارگان کہ زیور آسماند کہ وزینا
السماء برینہ الکواکب لدت برسد.

لیکن سراییدہء در تسلیت او گفتہ اگر ترک این آرزو کنی سودمندتر بحال تست

زیرا اگر چشم بگشائی جز آدم دور از انسانیت دیگری نخواہی دید.

ابا العلاء بن سلیمان
لو ابصرت عیناک هذا الوری
از خلق زمانہ پا کشیدن خوشتر
زنہار ضیا (۱) علاج چشمت مکنی
ان العمی اولاک احسانا
لم یرانساک انسانا
در گوشہء عزلت آرمیدن خوشتر
اوضاع زمانہ را ندیدن خوشتر

(۱) محمد ضیاء الدین متخلص بہ ضیاء از سرایندگان دانشمندکاشان بود

سال ۱۰۲۳ ہجری وفات یافتہ.

براستی شایسته است شیخ کمال‌الدین درباره او بگوید (جوهره جاءت الی الوجود و ذهبت) معری در یتیمی بود که از صدف وجود برآمد و در دریای نیستی پنهان گردید .

پیش از این نوشتیم بوالعلاء در سوم ربیع الاول سال ۴۴۹ وفات یافت نامه دانشوران روز وفات او را نیز دوم و سیزدهم آناه نامبرده نوشته و افزوده وفات او در روزگار خلافت القائم بامرالله عباسی بوده .
و از ابوالمکارم که مرد ثقه بوده بتوسط سلفی نقل میکند صد یا هشتاد نفر سراینده بر مزار بوالعلاء گرد آمدند و در ظرف یکهفته دوستان ختم قرآن کنار مزار او خوانده شد .

و هشتاد و چهار شاعر او را مرثیه گفتند از جمله شاگرد او علی بن همام است در ذیل قصیده میگوید :

ان كنت لم ترق الدماء زهاده	فلقد ارقت اليوم من عینی دما
سیرت ذکرک فی البلاد کانه	مسک تضح منه سمعا او فما
وأری الحجیح اذا أرادوا لیله	ذکراک اخرج فدیة من احراما

اگر تو از روی پارسائی اقدام بریختن خون حیوانی نکردی لیکن امروز با رحلت خود خون چشم مرا ریختی آوازه خود را در تمام شهرها بگوش همگان رسانیدی کویا یاد تو مانند غالیه دانی است که دهان و گوشها را خوشبو کرده باشی چنان می بینم حاجیان در شب مشعر که میخواهند نام ترا بزیان آورند چون در لباس احرامند و استعمال بوی خوش بر آنها حرامست ناچار قربانی باید بنمایند .

قفطی گوید سال ۶۵۵ هجری کنار قبر او آمده سردابی بود وارد آن سده شد و مزارش از خار و خاشاک پر شده (آری اینهم از جور خصوم بوده) .

(۸۳) ابونعیم احمد فرزند عبدالله بن احمد بن اسحق بن موسی بن مهران اصفهانی ابونعیم ، شیخی فقیه و حافظی متقن و نبیه و از اعلام محدثین و رواه و اکابر حافظین و ثقات بوده .

ابونعیم از افاضل روزگار بهره‌ها برده و دیگران حیل شاگردی او را بگردن افکنده

و از معلوما، او استفادہ ہا کردہ اند .

از آثار او کتاب حلیۃ الاولیاء است (۱) .

اس حلیگان نوشتہ کتاب مزبور از بہترین کتابہائیںست، کہ تالیف شدہ .

مؤلف گوید : کتاب مذکور سابقہ زیاد و معروفیت خاصی دارد و اصحاب ما نیز

احبار مافق و احلاق و امثال ایہا را از آن کتاب بسیار نقل کردہ اند .

از آثار او کتاب الاربعین است، احادیثی دربارہٴ حضرت ولی عصر (ع) گرد آورده

و این کتاب چنانچہ از قرائن حدیث، مآید برد صاحب کشف الغمہ بودہ زیرا بسیار از

آن نقل میکند .

سید رضی الدین بن طاووس فدیہ کتاب دکرالمہدی و عوتہ و حقیقہ مخرجہ و نبوتہ

را در طرائف بوی نسبت دادہ . ظاہرا ہر دو کتاب یکی باشد .

دمیری در حیوۃ الحیوان کتاب طب النبی را بوی نسبت دادہ (۲) .

حموئی در فرائد خود کتاب فصائل الخلفاء و حلیۃ الابرار والفتی را از او دانستہ

و سد ہاسم بحرانی کہ فاضلی مسحر و خیر بودہ کتاب الفوائد را بدو نسبت دادہ و

در کتاب عایۃ المرام و امثال آن بسیار از او نقل میکند .

(۱) دہسی در تذکرۃ الحفاظ از خطیب بغدادی نقل کردہ ہیچ کناسی مانند حلیۃ

الاولیاء مزبور تصنیف در بیامدہ و از حمزہ علوی نقل کردہ ہنگامیکہ ابو نعیم از تالیف

حلیۃ الاولیاء فارغ شد آنرا بلافاصلہ بہ شبابور بردہ و در آنروزگار کتاب مزبور را بہ

چہار صد دینار زر سرح بفروش رسانیدند . نامہ دانشوران میوبسد کناسی ماور دارد

مسمی بحلیۃ الاولیاء کہ نام شریف آن تصنیف مسیف در السنہ، علما دائر اسناد و مصامین

اعجاز آئینس در صحف ماقب ائمہ دین سائر از مصنفین اولین و آخرین ہر کہ از

احوال ہماون اہلبیت، اطہار سلام الہ علیہم مجموعی پرداختہ یا کتابی ساختہ غالباً

از ابو نعیم و حلیہ نقل کردہ و فضیلتی دکر نمودہ .

(۲) کتاب طب النبی معروف از آثار ابو العباس مستغفری است، ممکن است ابو نعیم

ہم داشتہ باشد .

از بعضی کتابها استفاده میشود کتاب مختصر الاسنیعاب از آثار اوست .
از صاحب معالم العلماء نقل شده در ترجمه او گوید حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله
اصفهانی از دانشمندان عامه است در عین حال مناقب ائمه طاهریں و مراتب طیبین را
نقل کرده و آیاتیکه در قرآن کریم درباره امیرالمؤمنین نازل شده شرح داده ، انتهى .
از آثار او کتابی است در تاریخ اصفهان گوید نامرده در آن کتاب نوشته حد من
مهران نخستین کسی بوده که بشرف اسلام مشرف شده و او مولای عبدالله بن مویز
بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب بوده (۱) .

و در یکی از یادداشتهای سید امیر محمد حسین خاں آبادی که از نوادگان علامه
مجلسی بوده ذکر شده از دانشمندان عامه که از تشیع او اطلاع یافتند حافظ ابو نعیم
محدث اصفهانی صاحب حلیة الاولیاء است .

و او از نیاکان جد من علامه مجلسی ضاعف اللہ انعامد میباید . نسج او را احد
من از پدرش از پدرش از پدرانش از خود او نقل کرده اند تا آنجا که گوید : ابو نعیم از
مشاهیر ظاهری دانشمندان اهل سنت بوده ولیکن در باطن از شیعیان حالص بوده و
ظاهراً بطوریکه مقتضیات عصر اجازه میداده نقبه میکرده و بدلیان اهل سنت در آمدن نموده .
بهمنی مناسبت می بینیم در کتاب حلیة الاولیاء مضاف بسیاری از امیرالمؤمنین
نقل کرده که امثال آنها در کتب اهل سنت یافت میشود .

و دانشمندان شیعه هرگاه خواهند علیه اهل سنت استدلالی اقامه کنند از سلفی
که نامرده در کتابش ایراد کرده استفاده میکنند .

پس از این میگوید از آنجا که فرزند اعراف بمقام پدر خود است و شیعه در کتاب
او برای ما باقی نمیماند ، انتهى .

صاحب ریاض العلماء گفته : ابو نعیم از اجداد عالیة مولانا محمد باقر مجلسی و
فرزندش محمد باقر استاد ماست .

(۱) نامه دانشوران از آنکتاب نقل کرده پدر ابو نعیم ، عبدالله بن احمد سال ۳۶۵

مرده و در کنار مزار نیای مادری ابو نعیم دفن شده .

پس از این افزوده معروف اینست کہ بونعیم از محدثان اہل سنت است (۱) .
ولیکن آنچه را از استاد علامہ شنیدہ ام طاہر اینست نامیردہ از دانشمند اصحاب
ماست، ولیکن تقیہ ایجاب کردہ خود را از علماء سنت قلمداد نماید چنانچہ حداکثر
اعلام آن زمان بہ لباس تقیہ سر میردند .

حای دیگر از ریاض نوشتہ بونعیم از اسباط شیخ محمد بن یوسف بنی اصفہانی
است، کہ از صوفیان عصر خود بودہ و در محلہء حاجو دفن شدہ ، بقعہء او معروف است و
اصفہاسیہا مقبرہء او را بعنوان مزار شیخ سینا میسازند .

و از مشایخ او شیخ ابوالقاسم طبرانی صاحب کتاب معجم البلدانست .

و کتبہء ابونعیم را مکرر و مصغر خواندہ اند .

مؤلف دہل ترجمہ بونعیم بچند نفر بونعیم اشارہ کردہ .

ابونعیم فصل بن دکن : نامیردہ از مشاہیر پیشینیان دانشمندان شیعہ بودہ و
علماء عامہ ہم از او بسیار نقل کردہ اند و ما و ایشان بنامیردہ وثوق و اطمینان داریم و
ہر چند از او در کتب رجال نامی بردہ اند .

لیکن شہید ثانی و سبط او شیخ علی در تعلیقات رجالیتان از وی نام میرند .
مترجم گوید : ریحانہ پنجم مینویسد : نامیردہ از کبار مشایخ مسلم و بخاری
بودہ لکن نامی اصحاب صحاح ستہ نیز با روایات او احتجاج میمایند و مشایخ و روایات
او بیشتر از صد نفر بودہ .

گویند روری پسر فصل گریہ کمان نزد وی آمدہ و در سبب گریہ اش اظهار داشت کہ
مردم بہ او شیعہ میگویند پس فصل بدین دو شعر تمثل نمود .

و ما زال کتمانیک حتی کاسی برد جواب السائلی عنک اعجم

لأسلم من قول الوشاة و تسلمی سلمت و ما حی من الناس یسلم

هموارہ حقیقت تشیع را از تو کتمان میکردم و در پاسخ پرسش کننده ساکت بودم

(۱) مجلسی در آغاز بحار ذیل اسانید اہل سنت مینویسد اسناد حلیۃ الاولیاء

عن عبداللطیف الاصفہانی عن ابی علی الحداد عن ابی نعیم احمد بن عبداللہ الاصفہانی

و بدینوسیله خود مرا از آزار سخن چینان محفوظ میداشتم با آنکه هیچکسی از دست چنین نامردانی ایمنی ندارد .

تفسیر قرآنی بدو نسبت داده و وفات یا قتل او سال ۲۱۰ (تی) یا ۲۱۸ (تیح) یا ۲۱۹ (تیط) در کوفه اتفاق افتاده .

ابونعیم نصر بن عصام بن مغیره فهری معروف بقرقاره .

ابونعیم محمد بن احمد بن عقده فرزند ابوالعباس بن عقده سابق الذکر نام او را پیش از این ذیل ترجمه پدرش نوشتیم .

ابونعیم ربیع بن عبدالله بصری ، ثقه جلیل و از اصحاب حضرت صادق و کاظم علیهما السلام بوده .

مترجم گوید : نجاشی مینویسد ابونعیم ربیع بن عبدالله بن حارود بن ابی سیرد هدلی از مردم بصره و از ثقات روایت بوده .

از حضرت ابو عبدالله صادق و ابوالحسن کاظم (ع) روایت میکرده و با فصیل بن یسار مصاحبت داشته و اطلاعات بسیاری از او اخذ کرده و از مخصوصان او شمار میرسد حدیث ابل ذیل را از او نقل کرده اند .

بسند خود از او نقل میکند از حارود شنیدم میگفت مردی از سی ریح پیام سحیم بن ائیل با پدر فرزدق درباره حسب و نسب در پشت کوفه مصاحبه و گفتگو داشتند تا بدینجا رسید که صد نفر شتر این و صد نفر دیگر آن نحر کنند موقعیکه وارد آب شوند بمجردیکه وارد آب شده شمشیرها کشیده به نحر شتران پرداختند مردم از کشتن آنها با خبر شده بر الاغها و قاطرها سوار شده برای بردن گوشت آمدند ، هماموقع علی (ع) در کوفه بود بر مرکب رسول خدا سوار شده نزد ما آمد فرمود ای مردم از این نهر نخورید که برای غیر فرمان خدا کشته شده اند .

نامبرده صاحب اصل است و حماد بن عیسی و دیگران از وی روایت کرده اند . در تاریخ اخبارالبشر نقل کرده ابونعیم اصفهانی که از حفاظ بوده و همچنین ابن خیاط که از سرایندگانست سال ۵۱۷ (تیز) وفات یافته اند .

اظهاریه صاحب اخبارالبشر در صورتیکه اشتباهی در کار نبوده و از قبیل زیادی

فرع بر اصل نیاسد دلیل بر آنسکه ابونعیم مذکور غیر از صاحب عنوان ما باشد بلکه مناخر از اوست و در کنیه و لقب با او مشترکست و یا از نوادگان او بحساب میآید .
برادر موضع دیگر از آن کتاب آمده وفات ابونعیم اصفهانی از حفاظ و قاضی ابو
رمث موسی از غلنا حسی و امام ابومصور تعالی و شیخ ابوالفتح سستی از سراینندگان
سال ۴۳۵ (۱۰۲۱) هجری اتفاق افتاده .

بدیهی است سال تاریخ مذکور موافق با سنه وفاتی است که ابن خلکان و دیگران
در سال وفات صاحب حلیه الاولیاء ایراد کرده اند .
و بطوریکه از صسط اعلام استفاده میشود ابونعیم صاحب حلیه با تصعیر بکار رفته
و استعددیگران وزن فعل تصعیری حالی از اشکال نیست .

پس از این دلیل احوال این عقده معنی حافظ و اطلاق آنرا بیان کردیم .
ابونعیم روز وفات هفتاد و هفت ساله بود و مزارش اکنون در محله درب الشیخ
امیر مسعود از محلات اصفهانست و در مزار معروف به آب خشان واقع شده و مقبره
شیخ در همان مزار است .

گویند: سند امیر لوحی موسوی سراری با علامه مجلسی کد در روزگار او واقع شده
بود دشمنی خاصی داشت بهمین مناسبت و بمسطور اینکه از مجلسی نخفیفی عمل آورده
باشد قبر ابونعیم را خراب کرد (۱) .

ملا نظام الدین فرنی شاگرد شیخ بهائی در نظام الاقوال نامبرده را در بخش دوم
کتاب خود بنامبرده و پس از مطالبی میویسد قبر او را در اصفهان دیده بر آن مکتوب
بود قال رسول الله (ص) مکتوب علی ساق العرس لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد
بن عبدالله عدی و رسولی و آیدنه علی بن ابطالب رواه الشیخ الحافظ الموهب من النقد
العدل ابونعیم احمد بن محمد بن عبدالله سبط احمد بن یوسف الباء الاصفهانی

(۱) قبر ابونعیم و سح یوسف بنوشته رجال اصفهان که در مقبره آب خشان
و خواجو بوده هر دو از بین رفته و اثری از هیچیک باقی نمانده فقط یکی از محلات
اصفهان نام سح یوسف نام گذاری شده .

رضی الله عنه و رفع فی اعلیٰ اعلیین درجته و حشره مع من یتولاه بن الائمہ المعصومین
هذا.

از ابن جوزی که از مورخین است نقل شده حافظ بونعیم در دوازدهم محرم سال
۴۵۲ (تب) وفات یافته در صورتیکه این قول صحیح باشد یا اصلاً علط است و یا تصحیفی
در لفظ اتفاق افتاده زیرا پیش از این معلوم شد سال وفات او ۴۳۵ بوده.

مترجم گوید: ذہبی در تذکره الحفاظ مینویسد بونعیم سال ۳۳۶ هجری (شلو)
هجری متولد شده (۱) و مشایخ دنیا با و اجازه داده و در سن شش سالگی سال ۴۴۲
باخذ اجازه نائل آمده چنانچه از واسط از عبدالله شوذب و از نیشابور از ابوالعباس
اصم و از شام حیثمه و از بغداد جعفر خلدی و امثال ایشان بوی اجازه داده اند.
و بمناسبت علم و حفظ و علو اساتیدش حفاظ حدیث از اطراف نجاب وی متوجه
میشدند.

و خود او سال ۳۴۴ هجری از ابو محمد بن فارس اصفهانی که از مشایخ معتبر
اصفهان است اخذ حدیث کرد و او نخستین شیخی بود که بونعیم فیص محصر او را
ادراک کرده بود و پس از او بمحاضر دیگر حاضر میشد تا بحدیکه کثرت مشایخ که برای
او اتفاق افتاده بجهت هیچیک از مشایخ مقرر نگردیده و گروهی بسیار از او روایت
میکرده اند.

خطیب گوید بجز از بونعیم و بوحازم عبدوی حقیقت حفظ بر دیگری اطلاق نمیشود
شیخ سلفی تاریخ زندگی بونعیم را گرد آورده و نوشته است هشتاد نفر دانشمند
از وی روایت کرده اند.

بونعیم در روزگار خود منحصر بفرد بود چنانچه دانشمندان از هر طرف
اقامت در محضر علم و دانش او می افکندند و در هیچیک از محاضر علمی کسی موقعیت

(۱) در نخبه المقال سال تولد را ۳۳۴ و مدت عمر او را ۱۱۰ یاد کرده بنا بر این سال
وفات او ۴۴۴ باشد. ابونعیم حافظ قد صفا. عام و بعد (الشاب ۳۳۴) عمره (کفی ۱۱۰)
مؤلف ۷۷ سال نقل کرده و خواهیم گفت بود و چهار سال داشته و یا بتحقیق نامه دانشوران از ۷۷
فزونتر بوده.

حفظ و سند او را بدست نیاورده بود و حفاظ دنیا نزد او حضور مییافتند و هر روزی سبوت یکی بود که باید بحضور میرسید و از افادات او تا نزدیک ظهر بهره‌مند میشد و گاهی از مدرس که بمنزل خود میرفت در راه هم برخی از آنها که همراهی میکردند مقدار یک جزء حدیث را بر او میخواندند و او با کمال خونگرمی توجه میکرد .

و بالاخره خوراک بونعیم استماع حدیث و تصنیف بود .

حمزه بن عباس گفته : بونعیم مدت چهارده سال براریکه حدیث برقرار بود و در طرف ایسمدت در شرق و غرب عالم محدثی بیپایه او نمیرسید که احفظ از او و سند حدیثش عالیتر از او باشد .

سلفی گوید : از محمد بن عبدالجبار فرسانی شنیدم میگفت در روزگار خردسالی به اتفاق پدرم بمجلس ابوبکر بن ابی علی معدل حضور یافتیم پس از آنکه نامبرده از املاء حدیث فارغ شد . مردی از جابر خاست اظهار داشت هرکسی که میخواهد بمجلس بونعیم حضور پیدا کند آماده شود .

در آن موقع بر اثر اختلافیکه بین حنبلیه‌ها و اشعریه‌ها اتفاق افتاده بود سر و صدا و قیل و قالی که موجبات درد سر طرفین را ایجاد کرده بوجود آمده بود و بونعیم هم از نظر مذهب مشکوک قرار گرفته بود (۱) .

به همین مناسبت موقعیکه نامبرده حاضرانرا بمجلس او دعوت کرد بلافاصله چاقوها و قلمتراشها کشیده شد و نزدیک بود آن بیچاره بقتل برسد .

ابوعبدالله محمد اصفهانی از شیخ اصفهان نقل کرده موقعیکه سلطان محمود بر اصفهان استیلا پیدا کرد . شخصی را از طرف خود بنام استاندار تعیین کرد بمجردیکه سلطان از اصفهان خارج گردید ، اصفهانیها نامبرده را کشتند .

خبر بسطان دادند ، محمود سخنی نگفت بمجردیکه اصفهانیها را سرگرم یافت ناگهان بر آنها حمله آورد ، حمله وی مصادف با روز جمعه و موقعی بود که اصفهانیها در

(۱) نامه دانشوران از ابن جوزی نقل کرده بونعیم میل معرطی بمذهب اشاعره داشت

و روایت او را مطعون میدانسته .

مسجد جامع سرگرم اعمال جمعه بودند .

محمود گروه بسیاری از آنانرا کشته و از کسانیکه جان سلامت برده بودند بوعنم بود که پنهان شده بود (۱) .

دهمی سال فوت او را در بیستم محرم سنه ۴۳۵ در سن بود و چهارسالگی نوشتند و منویسد در آنسال ابوالقاسم عبدالملک بن محمد بغدادی که واعظ و مسند (محدث) عراق بوده و ادیب ابوبکر احمد بن محمد اصفهانی در سنساور و مفسر ابوغنیدالرحمن اسماعیل حیری صریح که خطیب صحیح بخاری را در سن مجلس برد او تراکب کرده و ابو عمران موسی فیروانی وفات یافتند .

(۸۴) ابوالفرج احمد بن محمد بن محمد بن احمد و ملقب به مجدالدین طوسی

عزالی .

این خلکان گوید : عزالی مسووم به عراق است . (رسیده) خوارزمشها و کربلا کسبکه صاحب هر صنعتی باشد او را همان فن است . مدعیان چنانچه در سنه ۴۳۵ (گازر) قصاری و نه عطار عطاری میگویند .

و هم گویند رای آن مخفف است چون از دهکده عراق که یکی از دیهات خراسان است بوده لیکن این نسبت مشهور نیست .

نامبرده در ترجمه اش گوید عزالی برادر امام ابو حامد محمد عزالی نفعی سافعی است منظور از او ، عزالی مشهور ، صاحب کتاب المسصفی والمحوول و احیاء العیون و سرالعالمین و امثال اینهاست .

عزالی سخن گوئی زیبا آور و نمکین و سیکونظر و مباحث گرامر و اسرار بود .

(۱) از تاریخ اصفهان و ری استغاده میشود سال ۴۲۱ که مسعود بن محمد بن اصفهان را بعهدده داشت بدرش محمود وفات یافت . مردم ملکه محمد بن اصفهان را بحدود کرده متصرفات محمودی را بنام او خطبه خواندند مسعود اطلاع پیدا کرد کسی را بجان خود در اصفهان برقرار کرد بمحردنکه از اصفهان خارج شد اصفهانها بابت مسعود را با پیروانش کشتند مسعود برگشته و اصفهان را قتل عام کرد . ممکن است این سراسر مذهب برای محمود شده باشد .

از فقہاء عصر خود بشمار میآید . لیکن از آنجا که سوغت و پند ریاضیه از اندازه میبرد اخص
عنوان ففاهنش تحت الشعاع فرار گرفته بود .
عزالی به سیب از برادرش که تدریس مدرسه نظامیه را بمنظور برکناری وی از
آن ترک کرده بود عہدہ گرفت .
و کتاب احیاء العلوم برادرش را در یکمجلد صورت احضار فرار داد و آرا احیاء
الاحیاء نامید و کتاب دیگری نیز از خود تصنیف نمود و آرا الدخیره فی علم البصیرہ
نامید .
عزالی بمنظور سفر آفاق به اطراف مسافرت کرد و خدمت صوفیان پیام نمود و
طبعاً تمایل به افراد و گوشه‌سپیی داشت .
عزالی در ۵۲۵ (ک) هجری در قزوین وفات یافت رحمہ اللہ تعالی .
طوسی بضم طاء سی نقطه منسوب به طوس است و آن ناحیه ایست از حراسان طوس
در آن روزگار مشتمل بر دو شهرک آباد نام طبران و نوقان بوده .
صاحب لمحسن الآثار گفته : از دیہا ، طوس یکی کناد است نزدیک به یک میل
مسافت از آن فرار گرفته .
عزالی در آنجا رسید و مامون فراو و علی بن موسی الرضا (ع) را در یک بارگاہ
فرار داد .
مردم قریه سباباد شغداد و در تزیین آن بارگاہ کمال کوشش را بکار میرند .
نامبرده در دلیل کلمه طوس میویسد : طوس شهر است نزدیک سیناور و دارای
حصاری است و آبها و درختان بسیار دارد و در کوههای آن معدنهای فیروزه فراوان است
و از کوههای آن سنگهای سنگی و ظروف دیگر میرا شد (۱) .

(۱) عبون احبار الرضا میویسد : موقعیکہ آنحضرت بحوالی سباباد رسید بکوهی
کہ از آن دیگہا میرا شد بکیہ داد و اظهار داشت بروردگارا این کوه را ترک نہ دہو بافع
بحال مردم بگردان . سپس دستور داد تا برای تهیه غذا از آن دیگہا بپزاسد و از آروز
به عد مردم دیگہا و سایر لوازم را از آن استفادہ میکند و خداوند بر او دعای آنحضرت برکتی
بد آن کوه عنایت فرمود .

تا آنجا که گوید امام حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد غزالی از مردم طوس است در علم و عمل و دقاوت و هوشمندی کسی مانند او نبوده. نامبرده از شاگردان امام الحرمین بوده، نظام الملک تدریس مدرسه نظامیه بغداد را بعهده او برقرار کرده بود پس از این به حج بیت الله مشرف شد و پارسائی و ترک دنیا اختیار نمود. سفرهای تمام مهاجرت کرد و کتاب احیاء العلوم را گرد آورد بعد از آن بحراسان غربت نمود و بعد از آن موطنه کرد تا سال ۵۵۵ (هفت) هجری در سن پنجاه و چهار سالگی وفات یافت.

و از آنجاست برادر او سیح ملک الابدال احمد بن محمد بن محمد غزالی که صاحب کرامات ظاهره بوده.

از آنجاست حکیم فردوسی که از دهقانان طوس بوده و کتاب ساهنام در روزگار کیومرث تا زمان بردگرددن سپریار در شخصت هزار بیت بد نظم آورده و در اسام حکمانه خود مواعظ و پند و اندرز که موجدیات بر عیب و ترهیب افراد را ایجاد میکند تا عبارات فصیحی ایراد نمود.

و از آنجاست امام عمده الدین ابو منصور محمد بن اسعد بن جعفر خطابی طوسی که در سریر وفات یافته.

و از آنجاست فاضل علامه حواجه نصیرالدین محمد طوسی مشهوری بد بغداد سال ۶۷۲ هجری. انتهی کلام صاحب تلخیص الانار.

از شرح مشنوی نقل شده موقعی امام ابو حامد غزالی بد برادرش احمد کفایت خوب فقیهی هستی هرگاه بیش از این در مبانی شرعیه کوشش نمائی.

احمد پاسخ داد تو هم خوب دانشمندی هستی هرگاه بسرار این درامتیوا کفایت حقیقت جدیدت نمائی.

بو حامد پاسخ داد خیال میکنم در سدان حقیقت و در سدان بر سر سدان باید استوار آن از تو جلوتر باشم.

احمد پاسخ داد متاع تصور و پندار رواج ریادی در بارار اسرار ندارد.

آری برای اثبات این موضوع باید داور ماهری را در نظر گرفت.

احمد کہے، داور نوانا کہ کاملاً نتواند از عہدہء داوری بین ما برآید رسول خداست
 و حامد کہے، حکوہ ما مسوائیم تا نحصرون دست، پیدا کنیم تا مکان آنجناب را بینیم
 و سخنان کرانما بد، آنحصرون، را شنویم .

احمد تاسیح داد از اسحا معلوم مشنود کسیکہ آنحصرون، را ہرگاہ نخواهد ببیند و
 موفی مسود و اسرار حقائق آنجناب را اسماع کند لیاقت، نداستند باشد از حقیقت، بوئی
 سرزدہ و از باطن بہرہ، نصیب مسدد .

از اس سررس آس دروئی امام سعلہور سد و رک غیرس سورم کردید ہمیں
 منظور ہر دو داورئی رسول خدا (ص) راضی سده و از یکدیگر جدا کردیدند .

سہ ہنگام رسد باز کی لیاق سب را بر اندام رور افکند ہر دو برادر برار و نیار
 و بناد، بردا حسد و از دل و جان سوو ربار، رسول خدا ایمان کریدہا کردند و راریہا
 خود سہ مخصوصا امام آنقدر کریدہ و رار و سار کرد تا خواب ری .

در رونای حوس خود سرف ربار، سعمر اکرم (ص) را سده، آوردہ کہ مقام
 مقدس سوی مانقائ یکی از باراستان بر او وارد شدید و امام را از وصل مقام حقیقت،
 سرزد دادند .

ہمان موقع سوجد کرد ضن حرمانی در دست، همان صحابہ اس، حصرون، رویوس
 از آن سرف کریدہ مسہ حرمانی تا وعاد ہر نمودند .

و حامد از خواب سدار سد سوجد کرد حرمانہائی کہ از آن مقام مقدس سوی از رازی
 سده در دست، اوسہ از اس، خواب و حقیقت، آن کہ سرحلاف ہمدہ، حواسہای او بودی بہا،
 ساد سده، ہماندم تا کمال مادی سجادہ، برادر س آمد کونہ را تا سروئی ہر حد مامتر
 گوسد .

س از آنکہ احمد در نکساد امام از سہ، در آوار برادر را سسد میگوید این
 ہمد سار و کر سمد و اسہمد ہو، سار و برای حید حرما لازم سس .

سرا ادا، از وحسہ، اس سخن سس از حوسحالی او گردید .

س از آنکہ و حامد وارد سول برادر س سد برسید از کجا فہمیدند کہ در چیں
 ساعسی از عمہ، سرفیائی رسول خدا (ص) سرحوردار گردیدم .

پاسخ داد پیش از آنکه رسولخدا (ص) ترا باین کرامت مشرف فرماید نخست مرا باین شرافت مفتخر فرمودند و هم‌امقدار خرما را که بتو ارزانی داشتند تا هفت مرتبه بمن نشان دادند .

و هرگاه گفتهء مرا تصدیق نداری اینک از جای برحیر و برف ححره بوحه کن .
 بوحامد بطرف رف رهسپار شده طبعی را که در دست آنصحابی که همراهِ رسولخدا بود در روء یا دیده در روی رف مشاهده کرد و مخصوصاً شاهد بود هم‌امقداری که بوی ارزانی شده از کنار آنطبق کاسته گردیده .

بوحامد یقین کرد افاصهء هم اگر بوی سده از برکات انعام بردارن بوده .
 بوحامد پس از این دست از کارهای ظاهری برداشت و بطور کلی بد سیر و سلوک و استکشاف حقایق پنهان از انظار پرداخت تا سزاحام مقتدای یاران طریقه گردید و همگان در برابر او تعظیم و تکریم میکردند .

در عین حالیکه بوحامد از کلیهء مراحل طریقت و منازل حقیقه با حیرت بود تا هم موقعیت برادرش را از هر لحاظ محفوظ میداشت و خود را در برابر او چون طفل دنیایی در برابر استاد بزرگی میدانست .

شیخ احمد : آثار زیادی در مشکلات اسرار و معارف داشته از جمله کتاب سوانح است که شیخ عراقی لمعات خود را از آن اقتباس کرده و بسبک وی تدوین نموده (۱) .
 از رباعیات اوست :

بستردنی است آنچه بنگاشته‌ایم ببنگدنیست آنچه برداشته‌ایم
 سودا بوده‌است آنچه پنداشته‌ایم دردا که بهرره عمر بنگداشته‌ایم

(۱) در آغاز لمعات که آرا جامی بنام «شعۃ اللمعات» شرح کرده مشهور است اما بعد این کلمهء چند در بیان مراتب عشق بر سس سوانح بر بیان وصف «املاک» (۵) جامی می‌نویسد منظور از آن رساله‌ایست که شیخ احمد غزالی در بیان عشق و معسوق و غاسق تصنیف کرده و نیز غیر القضاة همدانی لوائح خود را در اینخصوص از وی نقلید نموده .

حبیب السیر مینویسد: قبر احمد غزالی در قزوین است و تصنیفات معتبره و اشعار فصاحت کثیر دارد از جمله این قطعه:

خون حنر سحری رح بحتم سیاه باد
یا فای جان من حنر دوو بیمه شب
عربان ملک بحسم کوئی که حمامدام
مرحم گوید: از آثار معروف و مطبوع احمد تفسیر سوره 'سارکه' يوسف است نام بحرالمحید فی اسرار المودہ نامیده شده در این کتاب از هیچ دقیقہ از عرفان، عشق، اندرز و بالآخرہ برعب و رہیب فروگذاری نموده.

حامی در فحاشا مینویسد: یکی از فصول سوانح غزالی اینست:

معموق ہمہ حال خود، معشوقست پس استعنا صفت اوست، و عاشق ہمہ حال خود
عاشق است پس افتقار صفت اوست، عاشق را ہمیشہ معشوق در باید پس افتقار ہمیشہ صفت
اوست، و معشوق را هیچ چیز در نمی باید کہ خود را دارد لاجرم صفت او استعنا باشد.

(۱۰)

هموارد شو دل رسوده، معذوری
م من سیر هزار شب خون در بوم
عم نیازموده، معذوری
تو بی تو شیئی نوده، معذوری

روزی در مجلس وعظ که احمد مردم را به بیانات عارفانہ خود سرگرم داشت یکی از فارغان این آید را خواند یا عنادی الدین اسرفوا الح احمد گفت خدایمتعال در این آید، سرفه اسراف کارا را بوسیله یاء منکلمه اضافه تشریفی بخود داده و انشاد کرد:

و همان علی اللوم فی جنب حبتها
اصم اذا سودیت باسمی و انسی
و قبول الاعیادی انه لخلیع
اذا قیل لی یا عبدها لسمیع

اگر دشمنان من در برابر علاقہایکه باو دارم نکوهش کنند و بگویند او انسان بی اعساری است، هیچگونه ناراحتی بخود راه نخواهم داد تا بجائیکہ اگر مرا باسم بخوانند پاسخ نمیدهم مگر اینکه مرا بنام بنده، فلاحه خطاب کنند جواب خواهم داد.

روزی شخصی در حضور من احوال برادرش حجة الاسلام را پرسید کہ در کجاست؟
پاسخ داد ہم اکنون در میان خون عوطهور است.

آنمرد سخت ناراحت شد گمان کرد بوحامد را کشته و اینک در میان خون خود میغلطد درصدد بدست آوردن او برآمد تصادفا بوحامد در مسجد بود بمجربیکه چشمش بوی افتاد شکر خدا کرده قصه را بوی گفت بوحامد اظهار داشت: آری چنانستکه برادرم فرموده من هم اکنون در یکی از مسائل حیض فرو رفته بودم .

یکی از صوفیان قزوین که باریافته دربار احمد بود بطوس رفته با حجة الاسلام ملاقات کرد ، بوحامد ، احوال برادرش را از وی پرسیده ، مسافر آنچه در خاطر داشت بعرض رسانید .

بوحامد پرسید آیا از سخنان برادرم چیزی حاضر داری . مسافر جزوده ای که حاضر داشت بحضور بوحامد تقدیم کرد .

بوحامد در آن جزوه با کمال دقت توجه کرد اظهار داشت: سبحان الله آنچه ما طلب کردیم احمد یافت .

گویند هنگامیکه در بستر احتضار بود چهارپایان او از طویله رم کردند وی فریاد در یافت فرمود چون ما فرود آئیم هر که خواهد سوار شود .

احمد در سال ۵۱۷ (ثوی) رحلت کرد و مرقد او در قزوین است . (۱)

غلام سرور هندی مطابق با همین سال گفته :

احمد آن محبوب دین احمدی از فنا چون رفت در دار المقام

(بلبل جنت) بگو تاریخ او نیز (شمس دین احمد) کن پیام

مترجم گوید : احمد غزالی مرید و خلیفه شیخ ابوبکر بن عبداللہ طوسی بساز

متوفی ۴۸۷ هجری است .

احمد غزالی گوید شیخ ما در مناجات گفت الهی ما الحکمة فی حافی

(۱) طبقات الشافعی سال وفات احمد را ۵۲۰ هجری نوشته و میبویسد عموی او

ابو احمد یا ابو حامد بن محمد ^{احمد} است که شاگرد صاحب زیادی بوده و در میان فقهاء شهرتی بسزا داشته و بوحامد مطلق منصرف باوست در نظاران طوس وفات یافتن سال وفاتش معلوم نیست .

حکمت آفرینش من چه بود هاتفی او را گفت الحکمة فی خلق روئیتی فی مرآت روحک و محتتی فی قلبک ؛ حکمت در آفرینش تو آن بود تا مرا در آئینه روح خود بینی و دوستی مرا در حانده دل خود برقرار سازی .

احمد از مسایح نامداری است که سلاسل معروفی با وسائط مختلفی بدو منتهی میسود مرحوم صفی در کرسی نامه فقری فرماید .

ابوبکر است زان پس صاحب ناج که نام اوست عبدالله بساح

ست احمد را از آن پس رسنه عالی که خوانند اهل توحیدش عرالی

(۸۵) ابوالحسین احمد فرزند علی بن ابراهیم بن محمد بن حسین بن محمد بن

فلسه معروف به ابن زبیر عسائی اسوانی .

اس حلکان گفته نامرده از مردم اسوان بضم همزه و سکون سین شهرکی است در

صعيد مصر .

صاحب عیدار یاقوب حموی نقل کرده مینویسد : نامرده سراینده معروف و ملقب

به رسید بن زبیر بوده در مقابل رسید و طواط و رشید فارسی .

رسید گاسی سراینده و فقیهی نحوی و لغوی عروض و منطقی و مورخ و مهندس و

طیب و موسیقی دان و ساره ناس و دوفنون و از دانشمندان یکتای عصر خود بود .

رسید علاوه بر آنکه فنون معموله را بسر حد کمال دارا بود از خاندان بزرگ و

برحسبه صعيد مصر بسمار میآمد .

رسید آثار نظم و نثر بسیار داشته مانند مبداء الالمعی و بلعة المدعی این کتاب مشتمل

بر علوم کبری است که مانند اسمس آرزوی اسان روشن فکر و مقصود مدعی فنون ادبی

و امان آرا در بردارد . دیگر حمان الجبان و روضه الازهان در احوال سرایندگان مصر

و سفاه العله فی سمة العله و امثال ایسها (۱) .

رسید ، نظاره اسکدریه و دواوین سلطانیه مصر را بعهده داشت . سپس به یمن

رفت و سنده داورن آجا را در اختیار درآورد و به قاضی قضاة الیمن و داعی دعاة

(۱) در بعضی از محامع نوشته نامرده از اصحاب مقامات است و از آثار اوست المقامة الحصیة .

الزمن معروف شد .

رشید در همین احوال که مقامات خود را از هر لحاظ رویترفی دید مدعی خلافت شد و گروهی او را بهمین عنوان پذیرفته و سکه بنام او زدند فاصله شد ویرا دستگیر کرده و دست بسته بطرف قوص (از شهرهای صعید مصر) برده و در آنجا زندانی کردند پس از اندکی نامه از صالح بن رزیک رسید در آن نامه دستور داده بود تا وی را از زندان رها کنند و به وی احسان نمایند و موقعیکه اسدالدین شیرکوه وارد شهرهای مصر شد ، رشید بدو پیوسته و باوی طریق مکاتبه و مراوده باز کرد .

وزیر العاضد خلیفه فاطمی مصر از مراوده او با نامبرده اطلاع پیدا کرد درصدد دستگیری وی برآمد تا بالاخره او را دستگیر کرد و در محرم سال ۵۶۳ (نود) هجری بد دار آویخته شد .

رشید آدمی سیاه چهره و زشت رو و درشت لب و دماغ پخیر و کوباده در دروغی حال خوش اخلاق بود .

برخی از تاریخهای معتبر و طبق روایتی که از یاقوت آمده شریف محمد بن سعد العریض اظهار داشته ما در منزلی ساکن بودیم و رشید که جوانی نارس بود کمرافاق می افتاد از ما غیبت کند و ما را در انتظار خود گذارد .

اتفاقاً روزی از نزد ما خارج شد ساعتی چند از روز تا آمد رسید حاضراً بیامد پس از آنکه وارد منزل شد پرسیدیم امروز برخلاف انتظار کجا بودی که دیر آمدی ؟

رشید لبخندی زده گفت بهتر آنست از جریان امروزم برسید .

گفتیم ناچار باید جریان را برای ما نقل کنی .

گفت امروز از فلان محل عبور کردم ، زن جوانی از کنار من عبور کرد و با نگاهی عمیق که آثار عشق و علاقه بمن در آن بهفته بود مرا بطرف خود نگاه کرد از نگاه او چنین استفاده کردم ، من در دل او حا کرفند و کار برآورد و بعد از آن زمان مات نگاه او شده که از خود فراموش کردم .

شگفت آنجا بود آنزن نگاه بسها اکتفا کرده بلکه با برحسبی مرا بسوی خود

هدایت کرد (او زپیش ومن از عقب یوان) .

کوچہ‌های جدی را بیموده و یکی را بعد از دیگری پشت سر گذارده و مرا که دل و دین از دست داده مانند کلافه سردرگمی بعقب سر خود انداخته تا وارد خانه شد مرا بدرون خانه طلبید (چه خوش بود که بر آید بیک کرشمه دو کار) وارد خانه شده عاقب از صورت برداشت مانند ماه شب چهارده بود آنگاه دو دست بهم زده دختر جدایرا طلبیده .

دیدم دخترکی چون ماه پاره از بالا خانه بزیر آمد . زن خطاب بوی گفت اگر این بار در رخصت خود بول کنی میگویم آقای داور ترا بخورد . سپس بجانب من توجه کرده گفت خدا سایه شما را از سرما کم نکند .

(امان از مکر زنان)

س از این باریکی بریده و با سرمساری که میدانستم بکجا میروم و مقصدم کجاست از خانه بیرون آمده و اینک نزد شما رسیدم (۱) .

مترجم گوید : الکدی واللقاب دو شعر ذیل را بوی نسبت داده و مینویسد هرگاه این دو شعر از او باشد دلیل بر تشیع اوست .

خداو بیدی با اهل بیت محمد
اسی الفلب الا حنکم و ولائکم
اذا زالت الاقدام فی غدوة الغد
و ما داک الا من طهارة مولدی

ای خاندان پیغمبر در آنروز که همه قدمها میفرزد دست مرا بگیرد و مرا از آن کرمساری نجات دهید ، یقین دارم که دل من جز علاقه و دوستی شما نظری دیگر و نوحهی بمحل دیگر ندارد آری ای معنی هم بر اثر پاکی مولد منست .

مؤلف در ذیل ترجمه رشید با جمالی از زندگی نامبردگان زیر اشاره کرده .
رشید و طواط : محمد بن محمد بن عبدالجلیل بن عبدالملک بلخی عمری .
ادیب فاضل یارعی بوده که سببش با یازده واسطه بعمر بن خطاب میرسیده طبقات النحاه گوید : رشید و طواط از نوادر روزگار و افراد بیسابقه و منحصر دهر و در نظم و سراسر اصل زمانه بوده و از همه بیشتر از دقائق کلام عرب و اسرار نحو و ادب باخبر بود .

(۱) نظیر همین قضیه را مؤلف برای جا حظ نقل کرده .

رشید و طواط، منشی خوارزم شاه‌هندی بود و در یکحال در منشآت شریفی ناری و شعری پارسی مینوشت بلکه یکشعر را عربی و پارسی یعنی ملّمع میسروده .
رشید و طواط آثاری دارد از جمله حدائق السحر فی دقائق الشعر، اشعار و رسائل فارسی و عربی و امثال اینها .

رشید و طواط سال ۵۷۳ (هج) در خوارزم وفات یافت .
مترجم گوید: رشید و طواط ادیبی بزرگ و لیبی سترک است، مناسب است که در اندازه‌ایکه از وضع اختصار کتاب خارج باشد بترجمه بیشتری از زندگی او پردازیم .
دولتشاه در تذکره خود بسیکی که انتخاب کرده رشید و طواط را در طبعده دیده اساتید سرایندگان نام میرد و مینویسد :
به بزرگواری و فضل او همگان معترف اند و طهور او در روزگار اسیران محمد خوارزمشاه بوده است .

رشیدالدین اصلا از مردم بلخست و در خطه خوارزم مسکن داشتند و در روزگار خود استاد فرقه شعر او فصحاء بوده و همواره شعراء اطراف او گردیدند و دور خدمت ملازمت او میکردند و با استفاده شعر و دیگر علوم او میپرداختند .
رشید و طواط علاوه بر شاعری جاه و مراتب عظیمی داشتند و مردی فصیح بودند و از آنجا که بر سرایندگان ایرادهای بجا میگرفت مورد حسادت و محرومان واقع میشدند .
رشید مردی تیززبان و لاغر اندام بود و بدینصاست او را و طواط که مصاحبان و رفیقان است مینامیدند .

گویند روزی دانشمندان خوارزم در حضور خوارزمشاه مباحثه میکردند و رشید که حضور داشت بر حسب استعداد فوق‌العاده‌ایکه ارزانی شده بود با همه آنها مباحثه میکرد و شاه که از زبان آوری و کوچکی اندام او بشگفت، آمده بود و عصادها را در میان آنها برابر رشید بود .

خوارزمشاه گفت دوات را بردارید تا ببینم چه کسی سخن میدوید و زبان آوری میکند .

رشید بلافاصله گفت المرء باصغریه قلبه و لسانه استواری مرد بد و عضو کوچک

او دل و راسخه . . .

ساده سسز بموقع . او بوجه کرده با حتراماتش افزود .

در آرزوکار که اسر با سلطان سحر سر مخالفت برداشته بود سلطان بعزم سرکوبی او بحالت حواریم روان شد اسر در قلعه هزار است پنهان بود انوری که در رکاب سحر بود این رباعی را که در سحیح سلطان گفته بود بوسیله تیری بقلعه پرتاب کرد . ای شاه همه ملک جهان حسب تراست . در دولت و اقبال جهان کسب تراست . امروز تک حمله خوار است بگیر . فردا حواریم و صد هزار است تراست . رسید که در قلعه حضور اسر بود رباعی او را چس جواداد و بوسیله تیر به حالت سلطان پرتاب کرد .

سایها که بحامه می خاستند بد درد . اعدای ترا ز عصد خون باید خورد . گر خصم بواپساده بود رسم کرد . یک حرز هزار است بنسواند برد . سلطان از این رباعی سحر ، ناراحت شده سوگند یاد کرد اگر برنشد دست پیدا کند او را هف . پاره نماید .

برحلاف انتظار ، سلطان غالب و اسر رو بفرار گذارد رشید از ترس پنهان شد نامه های محموم بوسند بوسیله بدیع کاتب که منشی و ندیم سحر بود بعرض سلطان رساند .

و طواط مرع معصعی است ، ویرا هف . پاره ننوان کرد هرگاه مقرر کند که او را بدو پاره کند نمی تواند شد .

سلطان از این سخن خندید و از نقصیرس درگذشت .

س از مدتها که آنسز بسلطنت رسید باز رشید ملازمه او را احنیار کرد و همچنان در ملازمه او سر برد تا سنه ۵۵۱ هجری که سلطان در خرم دره فوجان سرگ مفاحاه درگذشت ، رشید که حضور داشت ، و میگزیست گفت :

شاهها فلک از ساستت می لرزید . پیش تو بطوع ، بندگی می ورزید

صاحب نظری کجاست ، تا در نگر . تا آهمه سلطنت باین می ارزید

تاریخ ادبیات ایران مینویسد : رشید و طواط مدت سی سال بملازمه آتسز اشتغال

داشت چنانچه خود گوید :

خدايگاناسی سال مدح خوان توام زمدحت تو شدم در همه جهان مدکور
قسمتی از تحصیلات رشید در مدرسه نظامیه بلخ و از اسنادان او امام اوسعد
هروی بود .

در فارسی و عربی و انشاء مهارت کسب کرد ، انتهى .

دولتشاه نوشته : رشید عمری طولانی پیدا کرد بعد از وفات آتسر تا زمان سلطان
شاه بن آلب ارسلان بن آتسر در حیوت بود (یعنی از ۵۵۱ که وفات آتسر بود تا وفات
خودش که ۵۷۸ بوده بیست و هفت سال دیگر رنده بود و سلطان شاه نوشته است
التواریخ سال ۵۸۹ وفات یافت) .

سلطان شاه آرزوی دیدار رشید را که در آنموقع پیرفرتونی شده بود صدا کرد و برا
در میان محفه گذارده بحضور سلطان شاه آوردند بمحردیکه چشمش سلطان شاه افتاد گفت :
جدت ورق زمانه از ظلم بشتت عدل پدرت شکسکی کرد در س
ای بر تو قبای سلطنت آمده چست هان تا چه کی کد بوند دولتت
دولتشاه نوشته رشید و طواط سال ۵۷۸ (هجرت) هجری در سن بود و هفتاد
سالگی در خوارزم وفات یافت و فر او در حر حاه خوارزمستان .

بنابراین سال میلاد او ۴۸۱ هجری بوده .

ریحانه دوم نوشته : رشید سال ۴۸۰ یا ۴۸۷ در بلخ متولد شده و وفاتش در سال
۵۵۲ یا ۵۷۳ یا ۵۷۸ قمری در خوارزم بوده .

مترجم گوید ۵۵۲ که درسته نیست زیرا بطوریکه نوشتیم ۵۵۱ آتسر وفات یافت و
پس از او زمان سلطان ایل ارسلان را که سال ۵۵۸ وفات یافته ادراک نموده و در سال
فرزندش سلطان شاه چنانچه نوشتیم پیر فرتونی بوده و شائردده سال بعد تاریخ دوم تا
بارده سال بنابر تاریخ سوم پیش از سلطان شاه وفات یافتند .

و از فرائض میتوان فهمید سال ۵۷۸ که دولتشاه بوسد افرت بمحله باشد .

ریحانه کتب دلیل را از آثار او نام برده .

انس اللہقان من کلام عثمان بن عفان ، حقه الصدیق من کلام ابی نکر الحدیق

رسائل غریبی، رسائل فارسی، رسالہ عروض، فصل الخطاب من کلام عمر بن خطاب، الحد بررکوار صاحب کتاب (ماجری سید و سن الزمخشری، مطلوب کل طالب من کلام غلبی من استغالب).

موضوع نمودن این کتاب سام صد کلمه معروف و از دیرباز در مکتب و دستاویزهای دانشمندی است. میسر و میسر و بصورت‌های مختلف چاپ رسیده.

در آغاز آن میسر است: حسین گوید محمد بن محمد بن عبدالحلیم الرشید الکاتب که میسر است میسر است علی‌السلام تا آنکه امام اخبار و فدوه‌الارار بود فصاحتی نامی که میسر است خواهر از اعجاز او در عربی است و بحوم زواهر از الفاظ او در حیرت و غلبی من احراز احراز محمد اللہ از مجموع کلام مبارک آنحضرت، صد کلمه اخبار کرده است. میسر است و فسر آن صد کلمه را بریان فارسی تفسیر کرده و در هر کلمه دو بار از میسر است. حسین که مناسب بود آورده باللذ التوفیق.

در فصل این کلمه مبارکه المرء محموم سحر، لسان مسراید.

مرد سحران بود بر سر زبان / خون بگوید سخن، بداندن

خون بگوید لسان گویندس / رسد گوید سفید حواسدس

در بیان این کلمه مبارکه هم گفته اشرف مع سوءالادب.

با ادب ناس تا بررک سوی / که بررکی سبده ادب است

بی ادب، سررکی نمود مهنر / گرچه او را حلال است

و از کتابهای معروف او حدائق السحر فی محاسن الشعر است.

این کتاب در صنایع لفظی و معنوی علم بدیع کرد آورده شد و حواس، احوارر مناه آسره رحمان البلاغه (۱) را برای مطالعه رسید عنان. داشت کتاب مرور که مورد

(۱) کتاب رحمان البلاغه را همه تذکره نویسندگان آثار فرخی میدادند و حال آنکه سجد رحمان البلاغه که در سال ۱۳۶۸ هجری در اسلامبول طبع شده و سجده غلبی آن که ۵۰۷ هجری بخط دیلمسار به صمیمه آن گراور گردیده معلوم میکنید کتاب آثار محمد بن عمر رادوانی است که سن از فرخی میرسد و اشعار فرخی را

پس در رشید واقع نگردیده تدوین نموده و در آغاز آن اظهار دانسته در صورت امکان کنای
در اصناف علم شعر گرد آورد .

رشید از اشعار تازی و پارسی خود شواهدی در این کتاب ابراد کرده که دلائل
حسی از آنها اساره میکنیم .

یحیی و یروی یحدا واه و صارمه یحیی العفاه و یروی کل من یحدا

ما سوال العمام وف ربیع سوال الامیر وف سحاب

سوال الامیر سدره عیس و سوال العمام فطره ماس

مترحم گوید : شاعری این دو شعر را حسین برحمد کرده :

مگویم که ساسد دو دست امر که خود و حسین ساس سحاب

عطاء امر است بکندره در عطاء سحابه بکنظره است

اشعار دلیل در لغز اکسری گفتند :

جست آن شکل آسمان کردار آفتاب سدره کرمه سوز

عمد محبت است آارس آسمان را حسین خود احسار

کاه خورد ربهار بر اعداء کاه احباب را دهد سپهر

باطم کارهاس سی بدیر کاسف رازخاسه سیر

زو یکرا شارسه بد نحد زو یکرا سدرسه سوز

عاشق راز سی و بیکر او زرد شد با جسده سوز عشق

هست لاعرنر از میان صم حسد سد با جسده سوز سوز

نیست مار و جو مار حلقه رده هست کوچکیر از دهان سوز

وسد و سپهر سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز

که صوفی ۲۲۹ بوده شاهد آورده و این شعر که در من ۳۲ آمده است در رشید ۲۲۹

و لیبی شاعر گفته که فرحی سوز حرا غصصون سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز

رود . دلیل بر آنست که بعضا کتاب مرعور از فرحی سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز

هم چس کنای دانسته .

۱۔ ایک زمانی مدد فی فعالہ
 ۲۔ صدر الدھر عصا لفصلہ
 ۳۔ شعر سرور را در بر حمد دو شعر دل ناصر خسرو گفتند :
 ۴۔ سنی ملامت بر دھر جوس را
 ۵۔ در زمانہ شد دل من را دانسیں
 ۶۔ در حمد شعر حرف الف نگار سرد
 ۷۔ سرور شد سخن کسور کسر
 ۸۔ کسور سرور کسر سر نفس
 ۹۔ کسر بحدت و حرف بدوست رفیع
 ۱۰۔ زامنی دل بوسج باد محمد است
 ۱۱۔ بکسور شد سر اندود حسرت
 ۱۲۔ کسور سر سر بکار محبت شد است
 ۱۳۔ در اسناد بوسج دیوان رسید وظواط فریب با سردد ہزار است . واکثر آن مصنوع
 ۱۴۔ در زمانہ بوسج و امثال انہا .
 ۱۵۔ رسید الدین : ابوالقاسم بن اسماعیل بن مسعود بن سعید فارسی . سخی فاضل
 ۱۶۔ و فقهی لغوی و نحوی و کاتب و مفسر بود .
 ۱۷۔ در روزگار خود ریاست ادب بوی منہی شد و گروهی از فضلا از مجلس او استفادہ
 ۱۸۔ میکردند و در فصل و بلاغت و نظم و سر مقدم بر ہمگان بود .
 ۱۹۔ فارسی مجلسی سرس و کفتری نمکین داشت و در اصول و طب سرائیہ فارسی سجا
 ۲۰۔ میکرد .
 ۲۱۔ فارسی در نحو دو مقدم نگاشتہ بود و آنہا را از عبدالعزیز بن طاہر و ابن رشدی و
 ۲۲۔ مددہ ذکر روان میکرد .
 ۲۳۔ فارسی سنی در ناصریہ و حدی در طاہریہ بدریں میکرد .
 ۲۴۔ و احرا سفل دہی در طاہریہ منزوی شد و ہما حاد در چهارم محرم سال ۶۸۹ در گذشت .
 ۲۵۔ ابو عبداللہ محمد بن عمر بن محمد ملقب بہ محب الدین و معروف بہ داس رسید

عمری سببی از نحویها و لغویها و عروضیهای عصر خود بود .
 ابن رشید در کلیه فنون متبحر بوده و آثاری دارد از جمله تلخیص العوالم فی
 النحو و شرح التنجیس و افاده النصیح فی روایه الصحیح و ایضاح المداهب فی تطلق
 علیه اسم الصحاب و امثال اینها .
 مترجم گوید : سیوطی از تاریخ غرناطه نقل میکند . اس رسد در فنون عرب
 و لغت و عروض یکتای روزگار و در عدالت و حلاله و حفظ و سد عالی و نقل صحیح
 فرید دهر بود .
 ابن رشید به صناعت حدیث توجه تامی داشت و تأییدی و تحقیق کاملی مراتب
 حدیث را بر پا میداشت و شرح احوال رجال و تراجم روایه را با آوری میکرد .
 ابن رشید فقیهی صاحب نظر و معسر و ادیب و حافظ اخبار و تاریخ و اصولی و
 متکلم و فاری و خوس خط و متواضع و خوسرو و صاحب جاه و کهنه ظلال بود .
 ابن رشید شاگرد ابن ابی الریبیع و حازم فرطاحسی بود .
 ابن رشید بمصر و شام و حرمین شریفین مهاجرت کرد و از گروهی از جمله سر
 دمیاطی و ابوالیمین بن عساکر و قطب فسطلاسی و امثال آنها استفاده کرد .
 ابن رشید شرح مسافرت و اساتید خود را در سفرنامه سماء ملاح العبد فی حله
 بطول الغیبه که در گزارش سفر مکه و مدینه است در سن محلد که ضمناً مستعمل بر
 بسیاری است ایراد نموده .
 ابن رشید در قرناطه کسب فنون معموله بردا حید و در جامع العظماء امامان
 خطابه میرداخته .

ابن رشید سال ۶۵۷ هجری (رح) در سید مولد شده و در شهر قرناطه در
 سده ۷۲۱ (دکا) وفات یافت .

از سرودهای او است :

ما سعد حدیث قد ظفر

هیثا لعینی ان رأیت عین احمد

ما نحبنا راد الطما

و قبلتها اشعی العلیل مراد سی

کوارا ناد برای جسم من از مساهدها که از دندان احمد نمود پس بعد از مر

گویی خود سکنج ، بودم که به آرزوی خود رسدم ، دیدگان او را که شقای تشنه لبان
بود بوسه بخت اسباب ، تا آنکه کنار حسین چشمه خوشگواری بودم به تشنگی من
خروج نمودند .

این اثر را ابو جعفر احمد بن ابراهیم بن زبیر بن محمد بن ابراهیم بن ربیع عاصمی
به برده شد این اثر سه مرتبه دارد و هرگاه این اثر مطلق بگوید مراد اوست .
این اثر در حبان مولد شده و در غرناطه نشو و نما کرده و اسناد ابو حبان
بوجودی نحوی بوده .

این اثر محمد بن حلیل بن نافدی نحوی و اصولی ادب و فصیحی فارسی و معسری
مورخ بود .

این اثر در مالقه و غرناطه بفراشه ، قرآن و نحو و حدیث بردا حبان ابوالحطاب
بن حلیل و عبدالرحمن بن غریب و ابن فرعون زوانه ، میکرده و ابوالنعمان بن عساکر و
امثال او از رجال مشرق بوی احازه دادند .

این اثر علی بن ابی طالب است و دلی بر کتاب صله این است که در کتاب
نامبرده که در تاریخ علماء اندلس است . در دو مجلد کرد آمده و صله و کمله برای
کمله ابوالقاسم بن سکوال است که آنهم در یک مجلد بوده و کمله بر کتاب ابوالولید
بن برقی است . که آن نیز در یک مجلد و در تاریخ علماء اندلس است که پس از این
ذیل بر محمد احمد بن السند نام اندلس و اسامی بسیاری از شهرهای آنرا مذکور شد .
حافظ سوطی گفته است که مرور را از اصل و کمله دارا بوده و از آنها و تاریخ
معسره دیگر که نزدیک به سصد جلد کتاب محصور و معین بوده است مذکور کرده و در
تالیف شفاء السحاه از آنها بسیار نقل نموده مخصوصاً مطالب مهمی از این تعداد خطب
بعدادی آبی الذکر که در ده مجلد و الاغانی ابوالفرح اشعری در ده مجلد و تاریخ
کسر صلاح الدین صفدی که بخط خود او بوده و در سسر از سحاه معین کرد آمده
حیاحه در دست خط کتاب مرور که نام بعبد الوعاه فی ترجمه العوین و السحاه آمده
ایراد نموده .

و ما در این کتاب از آن سزار نقل نموده ام .

مترجم گوید: این کتاب سال ۳۲۶ قمری در مصر طبع شده و ما هم برخی از مطالب را که مؤلف نقل نکرده بعنوان سیوطی یا بغیه ایراد نموده‌ایم .
مؤلف گوید: ابن زبیر حدود سال ۶۲۷ هجری (خکر) متولد شد و سال ۷۸۵ (قد) هجری وفات یافت (۱) .

از سرودهای اوست :

مالی و للتسأل لا ام لی
حسی ذوی اتقلت کاهلی
ان سلت من یعمل او من یلی
ما ان اری عمائها سحلی
چرا از آنها که از کار افتاده یا پس از این نکار گمارده میشود در حواسی داسد
باشم بهتر آنست که بهمان گناهایی که پشتم را حم کرده سکیاشی ورزم و در آرزوی
آن هنگام باشم که گرهی از کارم گشاده شود .

و ما پس از این ذیل برخی از ترجمه‌ها به اس زبیر دگری علاوه بر اس زبیر
غسانی و ابن زبیر عاصمی که یادآور شدیم اشاره خواهیم کرد و موسم نامرد
از جمله اکابر ادب و نحویین است .

(۸۶) نجم‌الدین احمد فرزند ابوبکر بن محمد نججوانی .

نججوان یکی از شهرهای آذربایجانست. حصار و دژی از قدم اطراف آنرا احاطه
کرده و در فضای مرتفعی از زمین قرار گرفته چنانچه مینوان رود ارس را از آن سطر
آورد .

نججوان دارای باغهای خرم و درختان بسیار است و در آنجا باغهای رسا و
خانقاههایی بنیان شده .

تلخیص‌الانار مینویسد مردم آنجا از چوبها و تخته‌های مخصوص آسرزمن طبع
و قطعه‌های رنگارنگی میسارند و آنها را سایر ار شهرها صادر میکنند .

در آن کتاب نوشته نجم‌الدین احمد بن ابی بکر بن محمد، که کتاب اسرار و
کلیات قانون شیخ‌الرئیس را شرح کرده از آسرزمن است .

(۱) سیوطی نوشته نامبرده روز سه‌شنبه هجری ۸۵۳ ربيع الاول سال ۷۸۵ درگذشت .

مؤلف گوید: نا بحال بد بیستر از آنچه نفل کردیم شرح حال او دست بیافتیم

(۸۷) فاعلی احمد بن علی بن احمد معروف به ابن سیمک سیرواسی .

تلخیص الآثار دلیل کلمه، سروان مینویسد نامبرده مردی فاضل و ادیبی شاعر

بوده و معرفی است، سروان نام باحدایست، نزدیک باب الابواب و اربناهای انوشیروان

خاندان و سام اوست، و کلمه آتورا محض تحفیف از آن برداشته اند .

سروان خود مسفل است، و سهرناران آن از نوادگان سهرام جوینداند که از

دست، بر سر فرار کرده و بد ملک ترک رفت، و آنجا کسبه شد .

عصی معفداند، قصه موسی و حضر در سروان اتفاق افتاد و سکی که توسع ماهی

را روی آن گذارد در آنجا بوده و دریا هم همان دریای حزر است، و دهکده که نا آن

سرخد سلاف، گردید و حضر او را کسب دهکده حراسه، خدا میفرماید حتی ادا

انا احرا، استنطعما اهلها باوا ان یصیفوهما فوحدا فیها حدارا بریدان بفتح فافامه

با دهکده رسیده از مردم آنجا درخواست گردید تا حوراکتی آنها بدهند برخلاف

انتظار آنان از بدرائی آمد و خودداری گردید و در آنجا دیواری به نظر آوردند که

محو است حرات سود و همراهی موسی آرا آباد ساخت، گوید دهکده مزبور احروان

بود .

همه فرا، مزبور از واحی ارمند و نزدیک درسد است، سرحی کوسد بیسی آمدهای

مزبور در سرزمین آفریقا واقع شده و در آنجا عاری است، که مرد مرده سسد و کالبد

او از یکدیگر سانسیده و مردم بریار، او سرود و در آنجا گیاهانی است، سام واند که

سسد دو حایه است، یکی حسکیده و دیگری ناره حسکیده آن از قوه ناه مکاهد و ناره

آن قوه ناه می افرازد و از مسویان سروان حکیم افضل الدین حاقی است .

حاقی مردی کامل و حکمی سراسده بود، در رسنه خود بد قسمی اسراسدگی

تحصیل داشت، و مطابق با همان سلیقه اشعار آندار خود را سکه .

حاقی اشعار را در کمال آراسگی و مشتمل بر معانی عالیله مسرود و سراسی از

امور دنگری که سرحی از سراسدگان بدان آا ده بود بد احتزار میگرد و سراسده حواسمرد

و سدی بود .

خاقانی سال ۵۸۱ (تفا) در تبریز وفات یافت.

مؤلف گوید: خاقانی سراینده پارسی زبانی است که در طبقه ابو محمد نظامی جتزی فرار گرفته.

نظامی سراینده: حمسه معروف است که داستان خسرو و شریین و لیلی محنون را سروده و مخزن الاسرار و امثال آن از آثار اوست.

نظامی و خاقانی و محیرالدین جتزی از ساگردان سراینده، فاضل ابوالعلاء جتزی بوده اند (۱).

و جتزه از شهرهای آباد اران از عبور مسلمانان به طوریکه از تلحمتن الانار استفاده میشود نزدیک به کرج بوده.

مترجم گوید: مناسب است، محملی از شرح احوال سه نفر سراینده معروف گوید اجمال و اخصار برقرار شده اشاره، بنمائیم.

خاقانی: نامش را همه بدکره بویسان ابراهیم بن سنده لنگی تاریخ ادبیات ایران نام او را بدیل و لقبش را افضل الدین و نام پدرش را علی بن سنده و اظهار میدارد خود او در شعری گفته:

بدل من آمدم اندر جهان سنائی را
بدین دلیل پدر نام من بدل نهاد

خاقانی از قصیده سرایان در حد اول ابراست، حدود سال ۵۲۵ هجری (کم) در شیروان مولد شده.

خاقانی بحسب حقایقی لقب داد، پس معرفی ابوالعلاء کنجوی کد اسناد وی بود بدربار خاقان اکبر منوچهر سرو اسناد خاقانی لقب نامی.

پدرش علی درودگری دانسد و مادرش غیسوی بوده بدین اسلام در آمدند.

خاقانی با تکدستی روزگار منکدر است، مری نموده او بنویس کتابی که

که پزشکی فلسفی بود و دیگری اسناد ابوالعلاء کنجوی بود که در شیروان

(۱) بطوریکه خواهیم که از ساگردان خاقانی است که ابوالعلاء جتزی سرایان

از جتزی کنجوی است.

او درآورد (۱).

حافسی در پنجاه سالگی بحبس افتاد و حدود ۵۵۱ بمکه معظمه مشرف شد .
حافسی اخیرا شوق عرفان و انزوا که از ابتداء در دلش بود بسرش زده ملتتهب
گردیده و کاری کرد که از اکابر وقت تبری جست و تا آخر عمر بر ریاضت پرداخت .
از آثار حافسی ، تحفهالعراقین و دیوان هفت اقلیم است .
حافسی سال ۵۸۲ (هـ.ق) در سیریز وفات یافت و در مقبره سرخاب مدفون شد
از یادگارهای اوست :

ترکیب عاقبت ز مزاج زمان مخواه
ور در دل محیط در افقی گران مخواه
وز سفره جهان سیه کاسه نان مخواه
دریا سیل تست نم از ناودان مخواه
زین گل شکر محوی وازان باردان مخواه

راعند و راع را روس کیکش آروست
راج از آن سرد کند برار و کند ریوست
کو رهبر سهر دسمن و کو مهره سهر دوست

گر هر چه هست به زربان کو تهیست نیست
با کید رورگار بحر الهیست نیست
از دام بر فراز زمین آگهیست نیست

محیرالدین سلفانی : نوشته اند شرح حال مفصل او معلوم نیست آری او از قصیده
سرایان سام عصر خود بود و امرای آن هنگام را مدح میگفت .

محیرالدین از ساگردان حافسی بوده اخیرا از خاقانی رنجیده ویرا هجو کرد .

(۱) اخیرا حافسی از وی رنجیده خاطر شد و او را هجو کرد .

محیرالدین بحسب ماموریتی که داشت با صفهان رفت، لیکن از مردم آنجا رحسی پیدا کرده و از آنان نکوهش کرد.

گفتم ز صفاهاں مدد جان حیزد
کی دانستم کاهل صفاهاں کورند
لعلی است مروت که از آن کان حیزد
با اینهمه سورمه گر صفاهاں حیزد
محیرالدین سال ۵۸۶ (تقو) هجری بدست رحی از اصفهانها کشید
از سروده‌های اوست:

گل صخدم از شاخ بر آشفته و بریخت
با باد صبا حکایتی گفت و بر رخ
بد عهدی عمر بس که بکهنه ز شاخ
گل سررد و عنجد کرد و بشکفت و بر رخ
نظامی: حکیم ابو محمد الیاس بن یوسف حدود ۵۳۵ (لند) متولد شده، پدر
و مادرش اوائل عمر او درگذشتند، نظامی فرزندی داشت نام محمد، نظامی در فسون
دیگر غیر از شاعری وارد بوده و آخر عمر منروی کشید.

اثر معروف و بیسابقه که دلیل روشن بر اسادی اوست، حمسه نامبرده است که
دینج گنج موسوم است و حدود سیصد و هشتاد هزار بیت دارد بدین نامها محرن الاسرار
در زهد و تقوی و مقامات معنوی، خسرو شیرین، لیلی و محبون، هف سکر، اسکندر
نامه از اسامی معلومست آنها در افسانه‌های نامبردگان است البتد مستمن بر حقائق و
معارف حکیمانه است.

دولتشاه مینویسد: نظامی، مشوی خسرو شیرین را به سسپهاد غزل ابرسان به
نظم در آورد و چهارده معمر صله باو داد.

و هم نوشته خمسه پس از روزگار شیخ منویا، مرور در یک محلد کرد آمدند و
گره رمان خود مجزا بودند.

و هم نوشته نظامی مرید اخی فرح رحایی است.

و هم نوشته دیوان شعرش علاوه بر خمسه معروفه دارای سیصد هزار بیت و مسمل
بر اصناف شعر است.

از آثار معروف توحیدی است:

ای همه هستی ز تو پیدا شده
حاک صعب از تو توانا شده

ما بتو قائم چو تو قائم بدات
تو بکس و کس بتو مانند نہ
آنکہ ہمدہ است و ہمیرد توئی
ملک تعالیٰ و تقدس سراسر
مرغ سحر دسحوس نام نوس
کز صم آن برده بہم در خورد
تعد چهارار جہان واکنای
وی ساد مانده و فرسودہ ما
سف فلک غاسد کردان نوس

سر در محجودہ احمد نسبت
طوق ز دال و کمرار صم داد
داشرہ دولہ و حط کمال
سارہ برحی ز سرای بہس
سین دھد سبہ سین آرد بہار

طعانی سال ۵۹۹ (مصحف) در کجھد وفا باہ و ہماجا مدعون مد .

توفیق دل احمد بن سمنگہ معنی مرحم ما نامہان دین اسارہ کردہ .

احمد بن علی بن احمد بن خلف البخاری غریاطی معروف بہ اس الناس نحوی

صاحب کتاب الافصاح در قرآن .

سین از اس شرح حال او را موسم .

احمد بن علی بن احمد معروف بہ اس افلاح نسبی حصاروی

مرحوم گوید : سوطی منویسد ابوالعباس احمد داسمدی نحوی لغوی حافظ

باجلال و کتب رواہ و عادل و فاضل و مقدم در قیون معارف بود .

از اس الطلاع و اس الاحصر رواہ ، منکرده و اس حیر و دیگران از او رواہ

داسداند .

ریر سینی علم کائنات
ہستی بو صور و سوند نہ
آنکہ غیر ہمدیرد ہونی
ما ہمدہ فانی و فانی سراسر
سافی سب دسکس جاہ نوس
برده بر انداز ہون آئی ہمد
تحر فلک را غلک و اعجاز
ای سارن ہودہ بر ہودہ ما
دور حسد گس ہرمان سہ
در عہ رسول اثرہ سین (تعد
حجفہ اول کد کت ہنس سہ
ہندہ حارہ کتائف التسم داد
زحیرہ از ہای از ان صم و دال
بود در اس گنبد ہرورہ حس
رہہ بریح اس کدہ در روزگار

ابن افلاج برای تحصیل کمالات بیشتر اندلس را زیر پا گذارده و سال ۵۴۲ (بشم) درگذشته) نظر باینکه مؤلف عبارات مزبور را از سیوطی نقل کرده تا بدین علامت مکرر است.

احمد بن علی بن احمد همدانی . مؤلف نظم المنار والفرائض السراجیه و قصیده در قرأت .

سیوطی مینویسد: نامبرده صیت فضلش همه جای عراق را فراگرفته بود بدمشق رفته مورد توجه حاکم آنجا قرار گرفت از ابن دوالبی و صالح بن صباغ استفاده کرده و اسماعیل بن طبال باو اجازه داده و در ماه شعبان سال ۷۵۵ هجری (دنه) وفات یافت .

احمد بن علی بن احمد معروف به ابن ثور .

سیوطی گوید: نامبرده شاگرد نجم اصفونی بود در اندک وقتی براقراں خود تفوق یافت و در فقه و نحو و اصول مهارت پیدا کرد و بتدریس و فتوی پرداخته او سال ۷۳۷ (حذل) وفات یافت .

(۸۸) ابوبکر احمد فرزند علی بن ثابت بن احمد بن مهدی بغدادی سافعی اشعری معروف به خطیب ، صاحب کتاب تاریخ بغداد که ما بواسطه کتب دیگر از کتاب نامبرده در این کتاب بسیار نقل کرده ایم .

خطیب ، حافظی متقن و ادیب و از حفاظ مشهور و فضلاء بحریراسد و هرگاه آثار مشارالیه منحصر به تاریخ مزبور بود و اثر دیگری نمیداشت همان کتاب کافی در فصل و موقعیت علمی او بود .

زیرا ما برای اینگونه گواهی که درباره وی داده ایم گواهان دیگر هم از اعتبار روزگار داریم .

با اینکه دانشمندان نزدیک به صد اثر مضبوط و مفصل و غیر مفصل بسند به او داده اند .

برخی درباره او گفته اند فضل او مشهورتر و بالاتر از حد توصیف است .

آری سید رضی الدین بن طاوس که از اجله علماء ماست اظهار داشت نامبرده به

دشمنی اهل بیت عصمت، تظاهر میکرده .

و هرگاه ما تظاهر سبک نامبرده در کتب او نوحه کنیم اظهاریه سید بزرگوار را دور از حقیقت نخواهیم دانست . زیرا تا حال خدمتی از او نسبت باهل بیت بیعمر اکرم (ص) سراع نداریم . تا اینکه سایر از مخالفان ما آنکه ارادتی بحاندان رسول اکرم (ص) نداشتند در عین حال احبار و احادیث و کتب بسیاری در شان مقامات عصمت نگارش داده اند .

کتاب تاریخ بغداد که اثر معروف خطیب است در ده مجلد گرد آمده و مطالب مهم آن که حداکثر کتاب نامبرده را اشغال کرده شرح احوال دانشمندان بغداد است که نامبرده آثار و ریدکی آنها را با زمان خود گرد آورده .

حافظ محب‌الدین بن نجار بر کتاب مزبور ذیلی در بیشتر از ده مجلد که به درجانه بیشتر از اصل کتاب است تدوین نموده .

و نیز حافظ ابوسعید سمعی ذیلی در یک مجلد بر آن نوشته .

و نیز حافظ نقی‌الدین بن رافع ذیلی در یک مجلد برای آن تزیین داده .

سیوطی دلبهای مزبور و اصل کتاب را داشته و از آنها برای تدوین کتاب طغفان

البحاه خود استفاده کرده (۱) .

بعداد داد و دال و بغداد با دو دال و عدان با نون و بغدادین با یا و بون و معدان

با میم و بون نامهای مدینه السلام است .

این فسیله گفته اصمعی کلمه بغداد را بعنوانی که نام شهر مزبور است نگار نمیرد

و بلکه دیگران را از تلفظ بدان سهی میکرد و آنجا را مدینه السلام میدانست و اظهار

میدانست در حدسی آمده مع معنی است و داد بمعنی عطیه و دادست که بزبان پارسی

است تا برای معنی کلمه بغداد (بغداد) است معنی این شهر محلی است که عطیه

بغداد است .

(۱) نامبرده در آثار طغفان از دلی ابو عبداللہ محمد بن سعید دبینی که در

یک مجلد بوده اسم میبرد .

تلخیص الاثار گفته آب و هوای آن در نهایت پاکیزگی است و از آن توصیف بسزائی کرده و مینویسد: شیعه از آن شهر نکوهش کرده و مردم آنجا را بدبخت میدانند و اشخاص را از توقف آنجا نهی میکنند و معتقداند آب آنجا گردنها را کلفت میکند و دلها را سخت و با قساوت مینماید.

ابوجعفر منصور دوانیقی آنرا بنیان کرد و طالع بنای آن قوس و خورشید در برج طالع بود.

دوانیقی بغداد را در طرف غربی دجله آغاز کرد و اولین خشت آنرا بدست خود گذارد و قصر خود و مسجد جامعش را در وسط شهر قرار داد تا آنجا که گوید: بغداد همانا مدینه شرقیه است که در طرف شرق دجله واقع شده بود و اصل آن کاخ جعفر بن یحیی برمکی بوده.

بغداد شهر بزرگی بوده که همه گونه خوبیها و نعمتها در آن بوحود آمده و لطائف و ظرائف عالم بدانجا سرازیر میشده. باروی آن شهر از آغاز دجله شروع و به آخر آن که به شکل هلالست نهایت پیدا میکند.

گویند قبله آن شهر انحراف داشته و بدینمناسبت آنرا روراء نامیده‌اند و بدان سبب که خلفا همواره در آن سلامت میگردانیده‌اند آنجا را دارالسلام میگفتند و یا چون کنار دجله بنیان شده و سلام نام دجله بوده آنرا دارالسلام گفتند.

مؤلف گوید: علت آنکه این شهر را دارالسلام نامیده‌اند این بوده که همده خلفاء بنی عباس در آن نشو و نما نمودند و هیچیک در آن نمردند.

از جمله آثار خطیب الکفایه فی قوانین الروایه، الجامع الاداب الشیخ والسامع و کتب بسیاری دیگر بوده که در فنون حدیث نگارش داده بطوریکه از بعضی محموله نقلشده کمتر فنی از فنون معموله بوده که خطیب کتاب محصری در آن بآلف کرده باشد.

حافظ ابوبکر ابن نقطه (۱) گفته: هرگاه ما دیده‌ایم احصای نکریم و مصفاة فصاوی.

(۱) محمد بن عبدالعسی معروف به ابن نقطه متوفی ۶۱۹ هجری.

کسیم باید بگوئیم همه محدثان پس از خطیب، نیازمندان و عیالان کتب او بوده‌اند و آثار او ادب الفقیه والمنفقه است، نووی در مهذب الاسماء از آن نقل میکند. خطیب شاکرد ابو عبدالله محمد بن علی بن عبدالله منصور حافظ و ابوالحسین محاملی و قاصی ابوطیب طبری و امثال اینها بود که فقه و قرائت از ایشان استفاده کرده (۱).

خطیب در عین حالیکه از فقهاء عصر بشمار میرفت لیکن بیشتر تحقیقات و آثار او در فن حدیث و تاریخ بود.

خطیب در ماه حمادی الاخری سال ۳۹۲ هجری (شعب) متولد شده و در روز دهم سنه هفتم دیحجه سال ۴۶۳ (نسح) در بغداد وفات یافت.

شیخ ابواسحق سیرازی سابق الذکر از حمله دانشمندانی بود که جنازه او را تا محل دفن تشییع کرد زیرا از وی بسیار استفاده کرده و در تصانیف خود باو مراجعه نمود.

شکفته، اینجاست، آبرورگار که حافظ خطیب مزینست حافظ مشرق بود و ابو عمر یوسف بن عبدالبر صاحب کتاب الاستیعاب حافظ پهلوی بود و هر دو در یکسال وفات یافتند.

گویند شیخ ابوبکر بن زهرا صوفی در کنار قبر بشر حافی، قبری برای خود تهیه کرده بود و هر هفته یکبار کنار قبر خود میرفت و در آن سخاوید و حتم قرآن میکرد. خطیب پس از آنکه بمیرد وصیت کرده بود او را کنار قبر بشر حافی دفن کند مومعه که رحل کرد، محدثان نزد ابوبکر زهرا آمده از وی درخواست کردند تا قبر خود را در احسار آنها گذارد تا خطیب را در آن دفن کنند وی از پذیرش درخواست آنها خودداری کرد و اظهار داشت، محل مزبور را سالهاست برای خود آماده کرده و هیچگاه

(۱) طبقات الشافعیه منویسد شیخ ابواسحق سیرازی از مشایخ خطیب بود در عین حال از کتب او بسیار استفاده میکرد و در احادیث بوی مراجعه مینموده به همین مناسبت، در موقع رحلتش همه جا در تشییع جنازه اش حاضر بود.

حاضر نیستم آنرا در اختیار دیگری در آورم .

محدثان که از وی ناامید گردیده برد اوسعد صوفی که شیخ صوفیه عصر خود بود آمده پیش آمد را با اطلاع وی رسانیدند ، اوسعد ، بوکر بن زهرا را طلبیده گفت من میگویم قبر تهیه دیده خود را در اختیار محدثان بگذارم لیکن میگویم اگر بشر حافی رنده بود و تو در کنار او نشسته بودی بوکر خطیب وارد میشد و میخواست پائین از تو بنشیند آیا تو حاضر میشدی؟ پاسخ داد خبر ، بلکه من از جای برمیخوام و او را بجای خود می نشاندیم .

اوسعد اظهار داشت اکنون هم همان کاری که شایسته اوست انجام آور .
بوکر زهرا سخن او را شنید و اجازه داد تا خطیب را در محل قبر او دفن کند
بالاخره قبر خطیب در باب الحرب کنار قبر بشر واقع شده .

خطیب در موقع بیماری تمام مالیه خود را که دوسه دینار بود در میان محدثان و فقیهان و بنوایان تقسیم کرد و وصیت کرد کلیده جامه هاس را بعنوان صدقه فقرا بدهند و تمام کتابهای او را موقوفه عمومی برای مسلمانان قرار دهند .
خطیب بلا عقب درگذشت .

خطیب پس از حافظ ابو نعیم اصفهانی سابق الذکر در علم حدیث و حفظ محدثان بفرود بود و ریاست این رشته با او منتهی شده بود .
و از اساتید فن عربیت او شیخ ابواسحق اراهم بن جعفر معروف بدکبر نحوی است نامبرده از مردم دمشق بوده و کتابی در نحو با شماره لمع ان حنی تألیف کرده .
گویند تعلیقته ابوالاسود دثلی که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب فرموده نزد وی بوده (۱) .

(۱) سیوطی از ابن عساکر نقل کرده تعلیقه ابوالاسود که وی اظهار صدق و صداقت بر اصحاب خود افتخار میکرده اصلی نداشته و سند آن جعلی بوده و همان بود که در ضمن ده سطر در امالی زجاجی آمده و از آنجا که خطیب از چنین موضوعی بی اطلاع بوده او را توشیح کرده .

خطب در جامع بغداد در عیدها و جمعه‌ها خطبه میخواند و بدینمناسبت او را خطب نامیدند .

مرحم کوید : طبقات شافعی میویسد : خطیب در هر شبانه‌روزی یک ختم قرآن میکرد و حوس خط بود .

خطب در روزگار ارسلان ترکی که پیشوای ترکان بغداد و معروف به شاپوری بود و بر حلیفه خروج کرده بود و آشوبی در بغداد بوجود آورده بود از بغداد بیرون رفت و مدتی در دمشق اقامت نمود .

فاطم حاکم دمشق دستور داده بود تا مؤمنان در هنگام اذان حی علی خیرالعمل بگویند (۱) خطب از شنیدن اینحمله ناراحت شد و پافشاری تمامی در برانداختن آن داشت . دستگیرها را پافشاری او بزحمت افتاده بالاخره در صدد قتل او برآمدند لیکن موفق نگشتند او بکشد . خطیب از ترس مخالفان به صورتی که در ساحل دمشق قرارگرفته بود محسوس کرد و پس از جدی از آنجا به بغداد مراجعت کرده با استقبال شایانی روبرو شد و همانجا بود تا وفات یافت . انتهی .

دهی در تذکره الحفاظ ترجمه مفصلی از او نوشته که محملی از آن اشاره میکنیم بدین علی . خطیب عربی در ریجان از قرای عراق بود و در کودکی فرزندش را که سیزده سال داشت به سماع حدیث ادا کرد .

خطب از همانحال در اندیشه علم حدیث برآمد و سهرهاشکه خطیبان و حافظان مسند بدین ادا حدیث هجرت کرد و به اصفهان و نیشابور و دینور و کوفه و نصره بدین معنور مسافر نمود .

خطب کعبه هنگامی با برفاسی مشورت کردم بمصر بروم تا از عبدالرحمن بن حسان استفاده کنم یا نه نیشابور رفته از محدثان آنسرزمین بهره‌مند کردم ؟ برفاسی گفت اگر بمصر بروی نزد یکنفر دانشمند رفته و اگر اتفاقاً او بمیرد رجعتو بهدر رفته و اگر به نیشابور هجرت کنی با گروهی از محدثان ملاقات خواهی کرد بدیهی

(۱) زیرا اهل سنت بجای آن دو مرتبه الصلوة حیر من النوم میگویند .

است رنج تو بهدر نخواهد رفت، طبق مشورت او به نیشابور رفتم .
 خطیب صدای رسائی داشت موقعیکه در مسجد به انشاد خطبه میپرداخت تا
 آخر مسجد صدایش شنیده میشد و خطبه‌ها را صحیح و بدون اشتباه ادا میکرد .
 ابن عساکر گفته از خطیب نقل کرده‌اند موقعیکه به حج بیت‌الله مشرف شد سه
 جرعه از آب زمزم نوشید و بمضمون حدیثی که در نظر داشت موقع آشامیدن آب زمزم
 حاجت بخواهید سه حاجت از خدا درخواست کرد . یکی آنکه تاریخی برای بغداد بنویسد
 دوم در جامع منصورى حدیث بگوید سوم نزد قبر بشر حافی مدفون شود هر سه خواسته
 او مستجاب شد .

خطیب در مکه معظمه تا نزدیک غروب به قرائت میپرداخت و مخصوصاً کتاب مقدس
 آسمانی را با ترتیل تلاوت میکرد پس از آن مردم گرد او اجتماع میمودند و او همچنانکه
 سواره بود بنقل احادیث میپرداخت .

گویند خطیب همچنانکه در حرکت بود جزوه بدست داشت و قرائت میکرد و
 میگفت من صنف فقد جعل عقله فی طبق يعرضه علی الناس کسیکه تصنیف کند چنانسکه
 حرد خود را در طبقی گذارده و در معرض استفاده مردم درآورده باشد .

از اشعار خطیب که غیث ارمنازی روایت کرده :

ان كنت تبغى الرشاد محضا لامر دنیاك والمعاد
 قخالف النفس فى هواها ان الهوى جامع, العساد

اگر میخواهی در کارهای دنیا و آخرت خود به آخرین منظور خود برسی تا
 خواهشهای نفسانی خود مخالفت کن زیرا هوای نفس جامع همه گوند بیچارگیهاست .
 از سمعانی نقل شده که آثار خطیب به پنجاه و شش مجلد میرسد و سلفی در باب
 تالیفات او گفته :

تصانیف ابن ثابت الخطیب الذم من العسی العسر الرطب
 یراها اذ رواها من حواها ریاضا للعی البیظ اللسب
 و یأخذ حس ما قدضاع منها نعل الحافظ العطن الاریب
 فأیة راحة و نعیم عیش سواری کنهها بل ای طبیب

آثار خطیب فرزند ثابت بهتر از شکوفه‌تر و تازه‌ایست که آدمی از آن لذت میبرد
 آدمی هرگاه آثار او را میخواند منوجه میشود بوستانهائی هستند که جوان بیدار و
 خردمندی باید از میوه‌های آن کمال بهره‌مندی را برده باشد و با دل زیرک و دانائی و
 فراست مخصوصی بهتر از آنچه را از دست داده از جهت خود تحصیل کند آری هیچ
 آسایشی و هیچ خوشحالی برابر با راحتی که از ناحیه کتب وی دست میآید برای کسی
 میسر نیست. انتهی

مؤلف در شرح حال خطیب با مردگان دلیل اشاره کرده .

ابوزکریا بحیی بن علی معروف به خطیب تبریزی .

خطیب از نامداران دانشمندان اهل سنت و ادیبی کامل بوده و در لغت و ادب

بیسوای دانشمندان عصر خود بوده .

آثار او شرح دیوان المنینی ، تفسیرالقران والاعراب ، شرح لمع ابن جنی ، الکافی
 فی العروس والقوافی والشروح الثلثه علی الحماسه ، شرح شعرابی تمام و شرح سقط الزید
 (دیوان ابی العلاء المعری) و شرح الدریدیه و شرح المفضلیات و تهذیب اصلاح ابن
 السکک ، و امثال ایسها .

سید فحار بن معذ موسوی اسناد محقق حلی بنوسط شیخ روایتش ابو الفرج بن

حوری نصری واسطی که از علماء مشهور عامه است ، از ابن جوالیقی از ابوزکریا خطیب
 تبریزی روایت مکرده .

و از برخی مدارک استفاده میشود نام او بحیی بن علی بن محمد بن حسن بن

موسی بن سبطام سنایی است .

خطیب از ساگردان خطیب بغدادی و سح عبدالعاهر حرحانی و ابوالعلاء معری و

حسن بن دهان و ابن برهان بوده و موهوب حوالیقی و دیگران از وی استفاده نموده‌اند .

خطیب دائم‌الحمز بود و لباس ابرشمنی و عمامهای طلا باف بسر میگذارند و با

حال مسنی درس سکف ، و سبار برحور و منهم بود .

خطیب سال ۴۲۱ (بکا) منولد شد و در سال ۵۰۲ (سب) (سرب) مرگ فجائه

درگذشته .

ابو عبدالله خطیب اسکافی آتی الذکر شرح حال او را ذیل احوال خلیل دگر
خواهیم کرد .

ابو عبدالله محمد بن مسعود ملقب بخطیب عرطبی .
خطیب ارقاسم بن اصبع نحوی آتی الذکر استفاده کرده .
محمد بن یوسف بن عبدالله بن محمود حرری ملقب به سمس الدین خطیب
فقیه شافعی نحوی اصولی منطقی ریاضی .
آثار او شرح الفیث اس مالک و شرح تحصیلی و شرح مساجح بیضاوی و دیوان خطیب
و شعر و امثال آنها .

خطیب حرری ، حطاب ، جامع طولوسی را عهده داند .
طبقات السحاه نوشته در ماه دیقعه سال ۷۱۷ (دحی) درس هساده و نکسالی
وفا . با فدا . (۱) .

ابوالمعالی محمد بن عبدالرحمن بن عمر بن احمد عحلی حلال الدین فروسبی
شافعی معروف به خطیب دمشقی ، امام علامه و قاصی القصاده عصر خود بوده .
از آثار او تلخیص المفناح است ، که آنرا علامه عسارای شرح کرده و بعنوان مطلق
و مختصر معروف و از کتب درسی فضلا علم ادیب .
تلخیص مزبور را حافظ سیوطی ضمن ارجوره ، لطفی سخنم در آورده . (۱) .
الإصاح فی فنون الافصاح و سوال المرحاسی من شعر الارحاسی .

(۱) سیوطی افزوده نامبرده حدود سال ۶۳۵ هجری مؤلف شد و مختصر رساله در
قوس ساکن گردیده و از اصعبهای و دیگران استفاده کرده و همین معموله را در
کمال رسانیده سپس قاهره رفته و در شریعه و معرّنه درس خوانده و از آنجا به حلب
سفر فوهمی استفاده کرده در این اوقات ، مدرس فرائد بوده و مستجاب و جهود ، نصاری از
او استفاده میکردند . و تقی سبکی شاکرد او بوده و از او احاره دانسته خطیب حوسر و حوس
حو و حوس کو و کوشای در حوائج مردم بوده .

(۲) ارجوره مزبور بنام عقود الجمان شرح کرده در آعار آن میگوید و هده ارجوره

عفی‌الدین شمس‌الدین بنی‌سبیتی در حاشیه معنی سینه‌سند : وی با اتفاق برادرش فاضل
القضاء: امام‌الدین دمشقی رفت و در آنجا به نیابت از برادرش بمقام داورری برقرار شد
و عم مسد خطابه دمشقی عهده او برقرار گردید و مدتی در آنجا ریاست داشت سپس
مصوب فاضل‌القضاتی دیار مصر به نامرد شد سپس معزول گردیده داورری سام‌الدین
شد و در دمشق سال ۷۳۹ (دلتظ) برقرار یافت .

ابوالفضل نجفی بن سلام بن حسن بن محمد معروف دمشقی . . . خطیب حشکلی مشهور
به حصر کفار سپهرهای دیار مکر بوده .
خطیب از اعیان سعه و امامی مدعی بوده و در مناقره‌ها بمسند خطیب برقرار
بوده .

خطیب بنی‌زاعقل دلت بود و در فن شعر بسوای بنی‌طبر و طبعی دست و
کناری - در کمال دلی داشت و نظم و سرود خطب‌های مهیج او در آنجا مشهور شد
خطیب هجری حوالی ناهید و بطوریکه از سروده‌های او استفاده مسعود در
سوی داشت و اتمه هداه را بنی‌سبیتی تحلیل مگرد .
سعیان سده سال ۵۵۵ هجری خطیب بمسند خطیب در آنجا برکنار مسعود
را خطیب اعیان است .

خطیب مشهور ۳۶۰ هجری (۳۵۰) هجری مولد شد در آنجا در آنجا
در مناقره‌ها خطیب کرد قدس اللہ اسرارہ .

این کسر سامی در تاریخ خود گوید : خطیب حشکلی در بغداد دست و خطبه
در همین معمول است . هجری بسوای مسلم بود و در سعه خطبه داشت
از این اثر نقل کرده‌اند او گفت : خطیب هجری دیگر مسعود را خطیب
مولد گوید از جمله اشعار انکار او که محالست السبیتی از آنجا
خطیب در آنجا است .

خطیب . . . از چند سببی که بسوای نقل سروده و معمول براسنادگان بوده که در
مطابق فتاوت خود مآوردده مسراشد :
سائلی عن حن اهل اللہ هل
اقر اعلیاً به ام احمده

ہمہا ، ممزوج بلحمی و دمی
 حیدرہ والحسان عسده
 و جعفر الصادق و ابن جعفر
 ابی الرضا عم اسد محمد
 والحسن الباقی و علی بن
 فاطمہ ائمہ اربعہ و ساداتی
 ائمہ اکبرہ ہم ائمہ
 ہم جحج اللہ علی غادہ
 نبویہ لہم فضل و مجد سادح
 نور لہم فی کل ارض مسہد
 نبویہ مہی والمستمران لہم
 نور لہم مکہ والا بطح والہ
 روحی از من از محب اہل بی عصمہ
 سرسند متحرم آباہ محبہ آبان اقرار
 کنم با انکار تمام ، سب از احناف دور اسد
 کد از محبہ آباہ دست بردارم و حال
 آنکد دوسی اہل بی عصمہ و ظہار ، و غسق بد ائمہ معصومین کہ نسوانان ارشاد و
 ہدای اند کوسہ و خون مرا احاطہ کردہ اند تا سر اندرون سد و ناخان بدر رود نسوانان
 بر حق حصر ، امرا المؤمنین حیدر و حسن و حسن و علی و فریدین محمد و جعفر
 صادق و فریدین موسی و فریدین سرزکوارین علی الرضا و فریدین محمد و فریدین سادرس
 علی و حسن دویہ و من از اسان فریدین عظیم الساس محمد فریدین حسن کد از انظار
 غائب اسان نسوانان و سررگان من اسد ہر چند کرویہ نادانی بد آبان بوحہی بدارند
 و از مقام اسان کامیابی حاصل نمکنند اسان نسوانان کرمی ہستند کہ نامہای سر نفسان
 ہمد جا را فرا گزیند و سر ہمدہ را اسہاس اسان جہہای بنامہاں پروردگارند کہ شاید
 عظیمسایں بر سر سندان خدا افتادہ و مقصد و مقصود افرادند اسان کرویہی ہستند کہ
 نظم فضل و سرزکوارین اسان مردم مسرک و موحہ ہستند و در ہر سر زمین آثار سررکی
 آبان مسہود نامی و غارت و غائب و جاہل اسان بد سہا بر عظمہ آبان سر زمینان

عالم را متوجه بحود نموده اند آثار ربانی آنان سراسر قلوب دوستانرا منور و روشن ساخته خاندان نبوت، مردم منی و رهبر مشعر و عرفات و پیشوای صفا و مروه و مسجد الحرامند، مردمی هستند که سرزمین مکه و یطحا و خیف و یقیع بو خود آنان مباحث میمایند .

مرحم گوید: ریحانه چهارم این جند شعر را از او یاد کرده :

اشکو الی اللہ من نارین واحده
و من سفامین سقم قداحل دمی
و من مومین دمی حین ادکره
و من صغیفین صری حین ادکره

فی وجنته وأخری منه فی کندی

من الجفون و سقم حل فی جسدی

یذیع و واتس منه فی الرصد

و وده و براه الناس طوع بدی

بحدایمتعال باهنده میثوم از دو آتشی که یکی بر دو گونه او شعلدور است و

یکی هم از عشق در دل من روشن گردیده و از دورنجی که یکی خون مرا بجای اشک

چشم از پلکان جاری میکند و یکی هم بدن مرا میکاهد و از دو سخن چینی یکی اسک

چشمم که چون بیاد او می افتم از دیدگام جاری میگردد و دیگری که در اسطار بیچارگی

مست و از دو نانوایی که یکی صبر منست موقعیکه بیاد او می افتم و دوستی او را سطر

میآورم و دیگری سرزنش مردم که گمان میکنند او از هر لحاظ در اختیار مست .

امیر سید علی سید عالم و فاضل مروج و خطیب فاضل عصر خود بود .

ریاض العلماء مینویسد نامرده از دانشمندان دولت ساد ظهماسب صفوی و معاصر

با سید امیر سید حسین مجتهد آتی الترجمه بود و همزمان رنده بود با زمان سلطنت

ساده اسماعیل ثانی را که اظهار تشن میکرد دریافت و او و سید مجتهد در حاشیای

آماده برای آراشان بود بشکجه گرفتار بودند .

مؤلف گوید علاوه بر نامبردگان به اسامی خطباء دیگر در ذیل تراجم آمده

اطلاع خواهیم یافت .

اخطب لقب شیخ محدث متقی و متحر که دانشمندان ساد او را صدر الاثمه لقب

داده و به اخطب حوارزم یا خوارزمی یا ابن حوارزم موفقی بن احمد مکی شهرت دارد .

(۸۹) ابوالعلاء احمد بن علی بن احمد بن یحیی بن حلف بن اقلح بن رزقون

و امثال او بوده .

و طوریکه از ناقوت نقلشده ، ائمه حدیث و پیشوایان لغت ، که پس از او بافرمود
ظهور گذارده از شاگردان وی بوده‌اند .
و خود او هم از محدثان حدیث روایت مسکرده و هم از آنان احادیث را سماع
سیده است .

از مصنفات رشیفه^۱ او که ماسد حوان میگویند امی در میان سایر مصنفات است
مجمع الامثال اوست که مشتمل بر بیست هزار بیت بوده و طوریکه مطلعان اظهار
داشتند مانند آن تالیف نشده (۱) از آنحمله الهادی للسادی در اینکتاب مشغول
ادوات و طرق استعمال آنها را بیان کرده و در عین حالیکه دارای حجه مختصری است
بیست مطالب متفرقه و فوائد نادره در آن گرد آورده و ما سجد کبھی از آنرا ساری
و طوریکه در خاطر دارم گروه بسیاری از ادبا در کتابهای خود از آن نقل کرده‌اند
همین کتاب را عبدالوهاب حررحی ریحانی صاحب عین بصرف کد مسیون کرده است
نصریف عزیزی نظریه^۲ فوق را ناسد کرده است و علاوه بر آن کسی در بیروت و تهران
داشته و شرح مزبور را در ماه دیحجه سال ۶۵۴ در بغداد بنام آورده و در آن شرح
شرح شافیه خود از آن بسیار نقل کرده .

از آثار میدانی است السامی فی الاسامی اینکتاب بطرز ویرده گرد آورده شده و
به غیر از مصادر لغت عربی هر اسم باری کد لغت عربی آن موجود بوده ابراد نموده

(۱) کتاب مزبور را به استدعای ابوعلی محمد بن ارسلان گرد آورده و از سبب
از پنجاه مجلد کتاب لغت و امثال آن استفاده کرده و امثال ساثره پس از آنکه
از اسلام را در بیست و هشت باب بعدد حروف هجاء فراهم ساخته و باب بیست و
نهم را اختصاص به ایام عرب داده و باب سیام را مخصوص کلمات رسول خدا و خلفا
و بحشی از عرفا تعیین کرده و شش هزار مثل را در آن موجود آورده . پس از او حسن
بن ابی بکر نجمی کرمانی بطرز دلخواهی که بهنرسوان از آن استفاده کرد منظم ساخته
و نسخه^۳ مطبوع آن همان نسخه نجمی است .

و معنی و اسوار ترتیب داده و چهار باب مفصل مرتب ساخته و ضمناً به اسماء شرعیه و اغلام حیوانات و آثار علویه و سفلیه، کلیه موحودات اشاره کرده و تا جائیکه توانسته از جمعهای مسهور و نظائر آنها خودداری کرده و بدینوسیله از تطویل بلاطائل جلوگیری نموده .

و بسیاری از اصحاب ما کتاب مرزور بوحده مخصوصی بیان میدادند و از آن در احادیث خود نام بردند و در مواقع نیازمندی از آن نقل کرده‌اند و شکی نیست آنها که بخواهند خاطرات قلبی خود را بصورت نظم و نثر درآوردن لازمست از مطالب موحوده در آن کمال استفاده و بهره‌گیری را بنمایند .

و برخی هم بنام کتاب مسکلات آن کتاب را توضیح بیشتری داده‌اند و کمک به تفسیر مطالب آن نمایند گنای سام الاثانه بدان منظور ترتیب داده و کتب مرزور آنرا نموده و بسجده از آن در برد ما موحود است .

بدیهی است داشتن سجده مزبور برای هرکسیکه بخواهد از السامی استفاده کند از نوارم اهم است .

از آثار اوست گنای در مصادر و ناچار کسیکه میخواهد از السامی استفاده کند با سنی اینکتاب را در اختیار داشته باشد . . .

و پس از این منعرض خواهم شد برخی از دانشمندان قبل از آنکه مدعی تالیف حسن گنای اقدام نماید گنای تالیف کرده و در آن واژه‌های ناری را بدو حسن اسامی و مصادر بدو حسن کرده . از آثار اوست الامورج فی النحو (۱) و بره الطرف فی علم الصرف

(۱) کتاب مرزور غیر از کتاب امورج معروف است که در کتب درسی ابتدائی نحو شمار میرود و آنرا محمد بن عبدالعینی اردبیلی شرح کرده بر آن کتاب از آثار حارالله رمحسری است و ممکن است مطابق با معنای منی که سوطی هم آنرا منعرض است کتاب مرزور را حارالله رمحسری حسادین نوشته و همنام با آن قرار داده است تا کتاب میدانی از اعتبار سفید حناچه سهری ندارد . گفته‌اند رمحسری معنی با صلح امت در استعمال نارسبانی سایرین در خسری معنی در نادرست است .

و شرح المفضلیات و امثال اینها .

گویند هنگامیکه زمخشری از کتاب مجمع الامثال و موقعیت آن اطلاع پیدا کرد حسادت بر او چیره گردیده و بلفظ میدانی نونی اضافه کرد نمیدانی شد او هم نیز بحکم معامله بمثل بمجردیکه بیکی از کتب زمخشری دست پیدا نمود میم زمخشری را مدلل به نون نموده نوشت ز نخشری یعنی زن فروش .

میدانی ، بطوریکه در وفیات و کتب دیگر متعرض اند روز چهارشنبه بیست و پنجم رمضان سال ۵۱۸ (حیث) در نیشابور وفات یافت و در پشت میدان زیاد که منسوب به زیاد بن عبدالرحمن بود و از محلات نیشابور بشمار میآمد و خود او هم از مردم همان محل بود مدفون شد .

مترجم گوید: ریحانه چهارم از ابن خلکان نقل میکند: میدانی در هنگام وفات، دو شعر ذیل را بسیار میخواند و محتمل است از آثار خود او باشد .

تنفس صبح الشیب فی لیل عارضی
فقلت عساه یکتفی بعدادی
فلما فشا عاتبته فأجانبی
ایا، هل نری صباحاً بغير بهاری

بامداد پیری در شبانگاه گونهام آشکار شد با خود گفتم شاید به سپید کردن گونهام بسازد و چون همهء سرو رویم را فرا گرفته با او بسخس برخاسته که چرا جانی از سپیدی وانگذاردی؟ پاسخ داد ای ناتوان تا کنون بامدادی را بیرون از نیمه روز دیده؟

مؤلف گوید: عدهء از اعلام به میدان منسوب اند از جمله: مترجم فوق الذکر و بعضی دیگر را هم ذیلاً نامبرده .

ابوسعید سعید بن احمد فرزند میدانی فوق الذکر است که فاضلی ادیب و دریائی از کمال بوده .

از آثار اوست الاسماء فی الاسماء این کتاب را از اثر پدرش که السامی بوده اقتباس نموده و از اوست غریب اللغة و نحو الفقهاء و امثال اینها .

بوسعید سال ۵۳۹ (ثلث) وفات یافت .

ابوالفضل مطهر بن احمد میدانی از مردم میدان اصفهان بوده .

عبدالرحمن بن جامع میدانی از مردم میدان بغداد بوده که نام محله ایست در آنجا

صدقہ بن ابی الحسن میدانی او سرار میدان بغداد بوده .
و غدهٔ دیگر سردان محل مسوند .
و سر در حواریم محلۂ سدس نام موسوم بوده کہ گروهی از فضلا بدان مسوند
ابوالفتح محمد بن احمد قاضی میدانی واسطی .
واسطی سوسط پدرس احمد از حریری صاحب مقامات و همچنین از رئیس حسین
بن محمد بن عبدالوہاب معروف بہ نارع روایت می نماید .
و سید فحار بن معد موسوی کہ از فقہاء و اصحاب ماست از او روایت می نماید .
(۹۱۱) ابو نصر احمد فرزند ابوالحسن بن محمد بن حریر بن عبداللہ بن لبت
بن حریر بن عبداللہ نحلی صحابی سعی حامی خراسانی و معروف بہ زندہ نیل .
احمد حامی از اعظم شیوایان صوفیہ و اکابر مشایخ ایشان بود و از صاحبان کشف
و کرامت شمار می آید .
از خلاصہ المقامات (۱) کہ ابوالمکارم بن علاء الملک حامی در شرح احوال او نوشتند
نقل شدہ است او سدسی و پنج واسطہ بحصر ، اسماعیل دبیح اللہ علیہ السلام میرسد .
احمد حامی در فرہ نامی کہ از اعمال نرسیر خراسان بودہ مولد شدہ
احمد در یکی از کوشہا بحصور حصر (ع) رسیدہ و از آن حصر طلعتی دگر یافتہ و
مدت ہیچدہ سال در همانکودہ ریاضت بردا احمد سس بر اثر الہامی کہ از طرف حدای
معال مفتخر آمدہ بہ سہرستان حام کہ بزودی دہان احوال عبدالرحمن حامی نام آن
اسارہ خواہیم کرد رفتہ و نارساد مردم بردا احمد .
محال بن المؤمنین مسوند : بر اثر نوحہا و انفاس آن وارسند نامی سصد ہزار
نفر مسرد کہ منحرف از حقایق امان بودید سدس ، وی نوبہ کردید .
آثار او عبارتند : الرسالہ السمرقندیہ ، اس النائین ، سراج السائرس در سدہ محلد ،
مفتاح النجاء ، روضۃ المدین این کتاب را سال با صد و بیست و شش نام سلطان سحر

(۱) اسکتات سال ۱۳۳۵ ہجری در صد ہزار چاپ شدہ و ما انشاء اللہ دلیل ترجمہ فوق

ترجمی از مطالب لارمہ را از اسکتات ایراد خواہیم کرد .

سلحوفی تالیف کرده، بحار الحقیقہ، کنوز الحکمہ، فتوح الروح، الاعتقادات، البدکیرات، الہدایات، دیوان الاشعار، و بطوریکہ اظہار دانشہ اندکلیہ آثار جامی یا برخی از آنها بران باری تالیف یافتہ.

و از اشارات برخی از اعلام استفادہ مسعود احمد جامی سعید بودہ چنانچہ بعضی از اشعار او نیز اشعار بایموضوع دارند، و مینوان اظہاریہ مربوطہ را حالی از حقیقت دانستہ، محال السرموئ منین مینویسد: هنگامی شاہ اسماعیل صفوی برای کشف حقیقت احوال احمد جامی تالی با دیوان خود او زد تصادفا در صفحہ دست راست دیوان نامردہ اس اشعار دست یافت (۱)

ای رمہر حیدرم ہر لحظہ درد دل صد صفاست
ممچو کلب افتادہ ام بر خاک درگاہ حسن
عابدین تاج سروافر دو چشم روشن است
ای موالی وصف سلطان حراسان را شنو
سینوای موہ ماست ای مسلمانان عقی
عسکری نور دو چشم عالم و آدم بود
قلعہ حیر گرفتہ آن شہنشاہ سرب
شاعران از سہر سیم و زر سحبا گفتہ اند
مؤلف گوید: رباعی دل بر در بعضی از مواضع معسرہ بوی سبب دادہ شدہ و حاکی از بوجد او بمقام ولایت است.

از بی حیدر حسن ما را امام و رہنماست
خاک علین حسن اندرد و جسم بوساست
دین جعفر بر حقیقت او مدہت موسی رواست
درہ از خاک قبرس درد مند ترا رواست
گریقی را دوست دارم در ہمد مدہت رواست
ہمچو مہدی یک سہ سال از در میدان کجاست
زانکہ در باروی حیدر باید الاشی رواست
احمد جامی غلام حای ساد اولیاست
مؤلف گوید: رباعی دل بر در بعضی از مواضع معسرہ بوی سبب دادہ شدہ و حاکی از بوجد او بمقام ولایت است.

(۱) مرآت البلدان چہارم میوسد بوفعکہ ساد غناس محمد بوری مدہت
بحام آمدہ بماسبت اینکه شیخ جام را، سنی میدانسد دسوی، مدہت مدہت بوری
و بران و فراور اسر کند تصادفا طوماری سرور آمد کد شیخ عفاقتہ بقد خود را بر آن بوسد
و دلیل بر نشیع او بودہ شاہ عباس سیمار مسودہ شدہ کہ اکثر مندکار را شیخ کند مدہت
حراسہای آنجا را تعمیر میما بدیلکہ عمارت بوی برای ان مسودہ شدہ کہ ساد مدہت خود رسید
در بارکت، بد در خود وفا کرد.

کر مطہر افلاک سود مبرل سو و کور اگر سرشته باشد کل نو
 حو مهر علی ساس اندر دل نو مسکن سو و سعیهای بی حاصل نو
 نافعای (۱) شعر دل را در ساس احمد حامی کفنه و همیں شعر کافی برای
 ساس اوسد :

مساں اگر کسند فعای سوید مسال بیری ناعفاد به ار پیر جام نیست
 از تاریخ اخبارالسر اسفاده مسود احمد حامی حدود ۵۳۶ (تلو) وفات یافته
 هر چند ممکن است تصحیفی در عبارت تاریخ مرور رخ داده باشد :

مرحم گوید : در خلاصهالمقامات میویسد : احمد حامی در ماه محرم سال ۴۴۰
 (۱۰۴۰) مولد شده و هفتاد سال موافق بوده تا سال درگذشت شیخ ابوسعید ابوالخیر و در
 سن ۴۶۲ سرف توبه مشرف شد و مدت دوازده سال که در کوه
 نامق و سن سال در کوه بردحام ریاض برداخت که خود گوید :

احمد حامی که خواندی زنده سل حضرتش زاس هزده سال در بزم گران انداختی
 احمد حامی برد استادی درس خواند و بر اثر ریاض همه گونه در فیوضات بد
 روی او بار شد و چهارده کتاب تالیف کرد و مراتب کسب سرعت و طریقت و حقیقت را
 بطوریکه سید همدان داسوران و عارفان بوده بیان فرمود :

از این کتب پنج مجلد معهود شده .
 در کتاب خلاصهالمقامات که به ارشاد و روحیات شیخ از کتب خود گرد آمده
 رباعیات و اسعاری اراد شده دیلا به شرحی از آنها اشاره مسود .
 احمدای سودای او دریا دلی را می رسد گوید همه ساسا بر همه کسور میرسد

(۱) نافعای از سرانندگان سعده مذهب و از مردم سرار و از سحروران ممتاز
 قرن دهم هجری بوده و عادت شرحی از سرانندگان ستر اوقات خود را در میخانه
 سر مسرده از رباعیات اوسد تا اقصی و خود فای سوی نافی به جمال حاودانی
 سوی در دفع نوئی کوس که در طور وفا مححوب حواب لئ ترانی نشوی نافعانی
 سال ۹۲۵ هجری در مشهد مقدس رضوی درگذسه .

کر خدا باید، هوا بگذار
 بیود احمد خدا و هوا
 فردا که زند کوس ناکامی نیز
 جندان که همه خلق ر دورج نرسد
 بد در مسخند گذارندم که رندی
 میان مسخند و مسخاند راهی است
 همان کتاب منویسد : احمد جامی بود و سن سال عمر کرد و در دهه بحر سال
 ۵۳۶ وفات یافت .

علام سرور هندی در تاریخ تولد و وفاتش گفت :

جناب شیخ احمد پیر بونصر ۴۴۱ که بوده رومی دین رب است
 امام المسلمین پاکیره احمد . سده تاریخ تولدش سراج
 وصالش لفظ (عشق اللد) حسم ۵۳۶ ذکر (و نمر کامل احمد حیات
 دیگری ماده تاریخ او را احمد جامی دین سرد) یافت .
 مفره جامی هم اکنون در نرت ، حاسه ، که نام او شهر ، باهد و مرار احمد مسلمین
 از سعد و سنی است .

مرات البلدان چهارم منویسد : طوریکه معروف است ، نامی است شهر شیخ احمد
 عابد شهاب الدین احمد جامی است ، و دو بیست ، فلعه از معلقا ، است ، غده ، بد است
 مسو باند .

از حمله عبدالرحمن جامی آبی الذکر ، دیگری حواحدنا حواله الدین حلال اللد مسی
 شیخ احمد مرسیده سال ۸۳۵ وفات یافت .

دیگری حواحد سمس الدین محمد کوسوی که از نوادگان او و سمس الدین سال ۸۳۵ وفات
 (۹۲) ابوالحناب احمد بن عمر صوفی حنوفی معروف به نجم الدین کبری
 صاحب کتاب مبارک السائری و امثال آن .

فاحی از وی در مجالس المؤمنین نام برده و در باب شهر ، او بد کبری منویسد :
 در اوقاتی که نجم الدین بد تحصیل مسعول بود و با رفقاء خود مناظره میکرد بر همه

غالب مسدود و کسر انداز می‌انداختند. رضاء حوس معلوم گردد همین مناسب است. او را طامع الکبریٰ یعنی بزرگ نامدند و کم کم بر اثر کسرت استعمال لفظ طامع را از این مابطن نمودند و او را کسری خواندند.

و کینه او را تا حد مفیوحه و بوی مسدوده ضبط کردند و معرفت اند نظر تا سکنه نمودند. بی‌شک از دنیا اجناس مورزید و نارسائی احسار میکرد او را بدین کینه ملوک با حسد.

و بطوریکه معنی اظهار ناسد و سحر دماغی از آنست که او را کینه را بر کسری روضاتها که مسأله محصور رسول خدا (ص) سرفات شده از کسری و کینه را سحر کرده اند.

سراشده همه بدان اشاره نموده:

قد نال الله رسولا في الروا
اد ساهده، آت الوالحیات

در آیه شام که بحم الدین رسول ما را در علم روضاتما را از نمود حصر رسیدن کرده پس، خطاب با او فرمود نو الوالحیات هسینی؟

بحم الدین موفقیکه از حواریم بهمدان اسئال سدا کرد و از آنجا حیات اسکندریت محصر محض اسماع حدیث رواند سد در موقع نازکست بوضی احسار رسول خدا (ص) را از روضاتما را از کرده از آنجا حیات در حواس کرد تا کینه او سنا بر ناسد رسالت حیات با او فرمود (نو الوالحیات هسینی) و کینه او را بدینوسیله الوالحیات معنی فرمود.

سئوال کرد آنا کلمه حیات تا حقیقت بون است تا سدید آن؟ فرمود بد حقیقت سنا بلکه تا سدید است.

معنی نه آفائی و رضاء، ظاهری اکفا مکن و برای خود، موفقیه حسانی کمالی مکن بلکه ساند تا حدت، هر چه تمامر مراحل کمالی را سمانی.

بحم الدین از اشاره آحصر، ناس شتجه رسید که ساند حصر احسار کند و سنا طرفه اهل کینه، که مسرستان این راهند سلوک نماید همین مناسب است. عریض سرلکان سلوک نمود و بحالت اهوار حرکت کرد.

در آنجا خدمت شیخ اسماعیل قصری رسید و سالیانی ملازمه خدمت آنمرد بزرگ را نمود. سنی از شبها با خود اندیشیده که دانشهای ظاهری من بدرجات بیشتر از کفار باطنی است علاوه بر اینکه در ایمندهم هم بهره بسیاری از علوم باطنی برداشتم.

شیخ تبریز از اندیشه او با خبر شد و از راه کشف کفار قلسی او بوجد کرد فرمود که من در هیچ بند بعد نباید ملازمه خدمت شیخ عمار من تا سر را اختیار نمائی .
 حساب این حسب الامر خدمت شیخ عمار رسیده حندی هم ملازمه خدمت او سرگرم بود پس در مدتی همان اندیشه قلسی حاضره او را بحدود موجد کرده و آنچه را بیابد بقلب خود حظور دهد بر خلاف اسطوار اندسند شیخ عمار فرستاد باطنی خود فهمید و در آن داد تا بحاجب مصر عریمه تمامد و ملازمه شیخ روز بهان بردارد و مخصوصاً حضرت سلطان صاحب جز سیلی روز بهان و بس کردی او دیگری ترا یادست مسکت .

بجانب نیویسد : نجم‌الدین حسب الامر بحاجب مصر عریمه کرده موعنی بحدیجور شیخ روز بهان رسید که وی در خارج خانقاه با اندک آبی وضو مگری . هنگامیکه نجم‌الدین او را بداحال دید با خود گفت سگفت است . شیخ روز بهان با آن موعینی که دارد میداند وضو گرفتن با آب قلیل حایر نیست و اصولاً از اندازه آب وضو بی اطلاع است .

شیخ از گفته باطنی او باخبر شد مابقی آب وضو را بر روی او باسند .
 نجم‌الدین گوید در آنحال ، عشوه بمن غاری شد و بحال بخله بر آمد و بهر آن شیخ بدون آنکه از پیش آمد خود مطلع باشم وارد خانقاه شدم در روزی که دیدم روز بهان ظاهر گردیده و هر کسی که پیوند با شیخ ندارد بهم می افند و در آنوقت شیخ بر فرار قلسی فرار گرفته من که وضع قیامت را تا آن اداره بخاره کند تا نبت الطهارت اسم مهم از احلال کیشان شیخ بدین وسیله از ریاست بهم آسوده گردیده بظرب همان نل روان شده تا بدان بالاروم ، بمحردیکه شیخ از اندیشه من با خبر شد چنان پس کردی من رد که بر روی زمی افتادم و فرمود پس از این منکر اهل حق مسو .

من از حوات سدار سده دیدم در محل اولی خود ایستاده و سیخ روربهان از
 بهار خود فارغ شده بلافاصله شد . گردنی من رده و همان حمله را که در حوات سده
 بوده من کف . بر این اس لطمه و بطوریکه سیخ عمار پیش سبی کرده بود هرگونه
 مسی حیالی و خود سبی از من رائل شد . آنگاه دستور داد تا بار دیگر محصور عمار
 رسم (۱) .

بحم الدین ازاده ، او را صورت ، عمل خود بوسانید و برای دومین بار محصور عمار
 سرفات شد و در برد او برآید . و دگر و فکر برداخت تا مرتبه ارشاد رسد و از طرف
 سیخ عمار نادون گردیده بد حواررم که وطن اصلیس بود مراجعه نمود .

از سید محمد موسوی نوربحسی عارف نامی مسهور به عوب المباحرس نقل کرده اند
 تا سرده در کتاب المسخرس میویسد . بحم الدین کبری سرف ملارما ، عمار من تا سر و
 روربهان سیراری کبیر که در مصر موطن بوده و احمد موصلی و فاضی امام من العصر
 دمشق مفسر گردیده و مگفته .

علم ظریف ، را از روربهان و عشق را از اس العصر و علم حلون . را از عمار و حرفه
 را از اسماعیل فسری بهره مند شده ام .

من از اس افروده بحم الدین در رورکار خود از همه اولیا ، که از ساد حلون را در
 احبار داسد و از همه دانشمندان که در علم طاهری از افرا وی شمار می آید برتر
 و بالابر بوده ، احوال رفیعه ، داستنه و مقامات ، سبغه رسیده و بد مکاشف ، و مساهدات
 مساعده مفسر گردیده و بد حللیا ، ذات و صفات ، نائل آمده .

بحم الدین خون مسافران سکنار سیر در ملکوت باطن کرده و مانع برندگان
 سکروح بروار عالم حیرت ، نموده و تا نوحه بقاء فی اللد عدم عالم لاهوت ، گذارده و
 حاسی سرت بوحد و حقائق حسده و دست ، بوسل به طون اطوار فلسف (۲)
 دلپای سده مسرسدن را از فیوض ، باطنیه خود سیراب نموده و دستحا ، تحلیلت

(۱) در فحاه ، السحمله را افروده روربهان نامه ، تاو بوسا ، (هر چند من

داری مفرست ، تا زرد حالص کردام و تاو مفرسم .) (اورهی (۲) در صفحه بعد)

و گروهی از اولیاء بسیاری از مرشدان دست بدامن او شده و همگان از مقامات عالیّه او کمال استفاده را نموده‌اند .

نجم‌الدین در علوم ظاهری و باطنی به آخرین درجهٔ احتشاد نائل آمده و طریقهٔ ویژهٔ در تربیت سالکان و ارشاد طالبان بکار میرده .

نجم‌الدین در مراتب سه‌گانه شریعت و طریقت و حقیقت آثار بسیاری به نگارش درآورده .

و در ماه صفر سال ۶۱۸ (خیخ) در جنگ خوارزم کشته شد و میلاد او سال ۵۴۰ (ثم) هجری بود . انتهى .

مجالس المؤمنین مینویسد : نجم‌الدین به دست لسکریان مغول که کفر و خونریزشان عالمگیر بوده از پای درآمد .

نجم‌الدین بمناسبت اینکه از حقیقت شهادت و جدال در راه خدا بهره‌مند شود همچنان با خرقة فقر آمادهٔ رزم با کافران شده نیزهٔ بدست گرفته و سنگها در دامن نموده بکمک عدهٔ از مریدان پا بمیدان جدال گذارد .

(بقیهٔ شرح حال نجم‌الدین کبری در جلد دوم مطالعه شود)

(۲) اطوار سبعة قلبیه عبارتند از : ۱ - طور صدر . ۲ - شغاف ۳ - قلب ۴ -

فوءاد ۵ - حبة القلب ۶ - سويدا ۷ - مهجة القلب

شماره صفحہ	عنوان	شماره صفحہ	عنوان	شماره صفحہ
۲۶۸	ابو اسحاق استرابینی	۳۶۷	ابوطیب عنتبی	۲۹۸
۲۷۵	ابو اسحاق سیرازی	۳۶۱	ابوالعباس آدمی	۲۸۹
۲۸۶	ابو اسحاق سیدس	۲۵۲	ابوالعباس انصاری	۲۹۷
۲۸۵	ابو اسحاق بخوی	۳۶۱	ابوالعباس دیسوری	۵۳۳
۲۸۶	ابو اسحاق بسوی	۳۳۹	ابوالعباس سراج نیرازی	۳۵۰
۲۹۷	ابوالاصبح سقیری	۳۶۱	ابوالعباس طوسی	۴۵۸
۳۵۳	ابوبکر اصفہانی	۲۵۰	ابوالعباس المرابطی	۲۵۰
۲۹۷	ابوبکر حسینی	۳۲۳	ابوعبداللہ اعفی	۴۵۱
۱۵۸	ابوحقیرک سرزازی	۲۹۷	ابوعبداللہ اسدی	۵۲۱
۲۶۹	ابوحامد اسفہانی	۳۶۱	ابوعبداللہ جلاء	۲۹۹
۳۶۵	ابوحامد سبکی	۴۰۸	ابوعبید ہروی	۳۱۲
۳۵۳	ابوالحسن اصفہانی	۳۲۹	ابوعصیدہ	۵۱۲
۲۳۸	ابوالحسن بدیعی	۳۵۷	ابوعلی رودباری	۵۰۴
۳۶۶	ابوالحسن سبکی	۴۰۷	ابوعلی واسطی	۱۸۲
۳۶۰	ابوالحسن نوری	۴۲۱	ابوعلی مسکوبہ	۳۹۶
۲۱۰	ابوالحسن ہروی	۲۶۷	ابوالعلاء معری	۴۳۳
۳۹۰	ابوالحسن رازی	۶۵	ابوغالب رازی	۵۱۶
۲۹۹	ابورکنا کاسی	۲۱۰	ابوالفتح عسقلانی	۲۵۹
۲۱۸	ابوریحان سرونی	۴۱۱	ابوالفتح لغوی	۹۴
۱۵۵	ابوالسعادات اصفہانی	۵۳۸	ابوالفتح میدانی	۱۰۹
۳۶۰	ابوسعید اعرابی	۲۰۰	ابوالفضل مندزی	۲۹۸
۳۲۷	ابوسعید لغوی	۳۶۰	ابومحمد جریری	۱۰۵
۵۳۷	ابوسعید میدانی	۲۹۶	ابومحمد صیہری	۳۴۲
۱۸۰	ابوسہیل نوبختی	۲۷۴	ابومحمد فیسی	۳۵۲
۳۸۳	ابوطیب حلبی	۱۸۴	ابومحمد نوبختی	۸۱

شماره صفحه	عنوان	شماره صفحه	عنوان	شماره صفحه	عنوان
۶۸	ابن غضایری	۵۳۷	احمد جامی	۱۲۶	جزائری
۲۳۹	ابن فندق	۱۲۸	احمد درازی	۲۹۶	جلال الدین محدوانی
۱۰۴	ابن فید	۲۹۷	احمد عزالی	۲۰۹	جنادهی نقوی
۳۹۰	ابن فادم	۴۳۳	احمد مرسی	۴۷	حاج محمد ابراهیم
۳۵۴	ابن لره	۸۳	احمد نجاشی		کریاسی
۹۷	ابن متوح	۳۲۲	اخفش کبیر	۱۵۲	حاج ملا اسداله بروجردی
۳۸۹	ابن مخلطه	۴۲۸	احوان الصفا	۲۹۹	حارثی کودی
۴۱۴	ابن مرزوق	۲۶۸	اسعراینی	۲۳۹	حسنیه
۳۹۰	ابن مصعب	۱۵۶	اسماعیل بن جعفر و	۲۵۷	حصری
۴۲	ابن مفلح		اسماعیلیه	۲۸۷	حموئی
۲۵۹	ابن منیر شامی	۱۵۶	اسماعیل بن موسی (ع)	۳۶۵	حارزنجی
۳۶۳	ابن نحاس	۱۸۶	اسماعیل حویزی	۵۱۶	خاقانی
۳۱۸	ابن ندیم	۲۹۱	اسنوی	۵۲۹	خطیب بغدادی
۲۵۶	ابن وزان	۲۸۵	اسنیلی	۵۲۸	خطیب سریری
۳۹۰	ابن یتیم	۱۲۸	اصبعی	۵۲۹	خطیب جزری
۴۵۵	آدمی بغدادی	۳۵۵	اصهندی	۵۳۱	خطیب حاکفی
۱۱۰	آل خاتون عینائی	۲۷۹	اعلم بظلیوسی	۵۲۹	خطیب دستقی
۱۲۸	آل عصفور	۴۱۲	امام مرزوقی	۵۲۹	خطیب عرطبی
۲۱۵	ابراهیم ادهم	۴۰۱	بدیع الزمان همدانی	۲۹۸	دیمری
۴	ابراهیم نقی و تحقیقی	۳۵۳	برزویه اصفهانی	۲۵۴	ذوالنصائل
	درباره اصفهان	۲۹۷	بهاری	۲۹۷	رافعی
۲۸۳	ابراهیم سفاقی	۴۳۴	بیهقی	۵۰۲	رشید اسوانی
۲۷۳	ابراهیم مروزی	۳۵۲	ترکه	۵۰۷	رشید وطواط
۱۲۷	احمد بحرانی	۴۱۶	ثعلبی	۴۲۷	ریحانی
۶۴	احمد برقی	۳۳۱	ثعلب	۲۹۶	سعید عجمی

شماره صفحہ	عنوان	شماره صفحہ	عنوان	شماره صفحہ
۲۹۸	کاتب اصفہانی	۳۵۱	سہیلی	۳۹۰
۴۵	کفعمی	۲۸	سیاری	۳۳۹
۵۲۱	ماوردی	۲۸۵	سید حمیری	۱۶۰
	مجیرالدین بیلقانی	۵۱۸	سید کاظم رشتی	۱۳۵
	محمد امین کاظمی	۲۱۳	سید محمد موسوی	۱۰۷
	معبدی	۳۸۹	شاہ چراغ علیہ السلام	۵۹
	مقدس اردبیلی	۱۱۵	شمس الدین ہروی	۲۰۹
	ملا احمد نراقی	۱۴۰	شیخ احمد احسائی	۱۳۰
	ملا محمد امین استر-آبادی	۱۹۶	شیخ احمد صوفی	۳۶۰
	وعقیدہ اخباریہا		شیخ انصاری	۱۴۷
	ملا عبدالغفور لاری	۲۹۴	صابی	۲۵۸
	ملا عصام اسفراینی	۲۹۲	صاحب ضوابط	۵۲
	ملا لطف اللہ میسی	۲۲	صاحب مزاج الصرف	۲۹۵
	میرابوالفتح شریفی	۲۹۴	صاحب معانی	۱۵۰
	میرسید علی حطیب	۵۳۳	طبرسی	۹۲
	میدانی	۵۳۲	طحاوی	۳۵۵
	رحم الدین کبری	۵۲۱	عبداللہ نجاسی	۸۸
	نجاسی	۸۳	عسکری	۳۹۰
	نجاسی	۳۶۱	علی ہروی	۲۰۹
	نخجواسی	۵۱۵	غافقی	۲۸۶
	نسائی	۳۲۹	فارقی	۵۱۲
	نظام و معتزلیہا	۲۳۶	قاضی ابوسعید	۲۹۵
	نظامی	۵۱۹	قدوری	۴۰۵
	نظویہ	۲۲۰	فرطبی	۳۸۹
	نفرہ کار	۲۹۶	طیبی	۳۴